



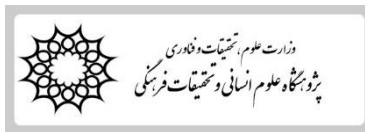
دانشگاه لرستان



پژوهش‌های نوین در
مطالعات علوم انسانی اسلامی

شاپا الکترونیک: ۸۹۴۴ - ۲۹۸۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





مدیر مسئول:
دکتر مهرداد امیری



صاحب امتیاز:
دانشگاه لرستان

سردبیر:
دکتر عزت الله قدم پور



اعضای هیأت تحریریه:

استاد تمام گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
استاد، گروه تاریخ دانشگاه سیدجمال الدین اسدآبادی
دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام
استاد تمام گروه روان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
استاد تمام گروه روان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان
استاد تمام گروه ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
استاد تمام، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
استاد گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان
استاد تمام، گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران
استاد تمام دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشگاه تهران
دانشیار، عضو هیات علمی گروه حقوق، دانشکده علوماداری و اقتصاد، دانشگاه اراک
دانشیار گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام

دکتر سید علاء الدین شاهرخ
دکتر مسلم سلیمانیان
دکتر سیاوش یاری
دکتر فضل الله میر
دکتر سید عبدالوهاب سماوی
دکتر قاسم صحرائی
دکتر محمدرضا حسینی جلیلیان
دکتر سعید بینای مطلق
دکتر ابراهیم موسی زاده
دکتر علی اصغر پور عزت
دکتر پیمان نمایان
دکتر پرویز باقری



اعضای هیأت تحریریه بین المللی:

ریس گروه ارتباطات، دانشگاه ایلینوی شمالی، University Cir Dr۳۳۰، دیکلب، ایلینوی ۶۰۱۱۵، ایالات متحده آمریکا
دانشیار حقوق مدنی دانشگاه ظفار، سلطنت عمان
استاد موسسه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علوم طبیعی و علوم انسانی سیدلس
استاد ممتاز مطالعات اسلامی و مدیر و بنیان گذار مرکز تمدن های جنوب آسیا، دانشگاه تورنتو
استاد تاریخ، مطالعات و فرهنگ ایرانی دانشگاه کالیفرنیا، ارواین، رئیس مرکز ایران شناسی ساموئل مارتین جردن و رییس مرکز مطالعات
ویراستاری نشریه ایران باستان، سردبیر دایره المعارف ایرانیکا

پروفسور دیوید جی گانکل
دکتر سعادت عزروالی
دکتر کاترین ماکسیمویوک
دکتر شفیق ویرانی
پروفسور تورج دریایی



مدیر داخلی: محمد حاتمی نژاد

دبیر تخصصی اجرایی: دکتر فرهاد خرمایی
کارشناس: دکتر رضا فرج پور

دبیر تخصصی اجرایی: دکتر جعفر کوشا
ویراستار انگلیسی: دکتر محمودرضا مرادیان



مقالات تنها باید از طریق سامانه نشریه پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی ارسال شود.



نشانی: لرستان، خرم آباد، کیلومتر ۵ جاده تهران - خرم آباد، دانشگاه لرستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه الهیات و معارف اسلامی، طبقه دوم. دفتر نشریه
تلفن: ۰۹۱۶۶۵۱۰۱۱۸ رایانامه عمومی: api@lu.ac.ir, apijournallorestanpress@gmail.com پایگاه اینترنتی: <https://api.lu.ac.ir>
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴ دوره انتشار: دو فصلنامه

لیست داوران

سیف‌الدین آب برین، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران
سامان عبدالهی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران
مراد عبدی ورمزان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران جنوب، ایران
سیف‌الله آقاجانی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، ایران
عهدیة اقامحمدی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین‌المللی جامی، تهران، ایران
کمال اکبری، دانشیار گروه دین و رسانه، دانشکده صدا و سیما، قم، ایران
راضیه علی اکبری، استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، قم، ایران
فروغ اسرافیلیان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
محمدحسین ایراندوست، استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
ولی بهرامی، استادیار گروه آموزش علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران
میترا بهرامی، استادیار گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران
روح‌الله بهرامی، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
بهرروز بهروزیان، استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران
محمدباقر عامری نیا، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران
عابدین درویش پور، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
نسرین فتاحی، استادیار گروه معارف، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
علی فتحی آشتیانی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی بقیة الله، تهران، ایران
علی حسینی، دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران
لیلا جوانمرد، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
رسول کرمی مقدم، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
سیروس کشاورز، استادیار مرکز مطالعات مدیریت دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
فرهاد خرمانی، دانشیار گروه علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
غلامرضا خوش‌نیت، استادیار گروه قرآن و حدیث، دانشگاه محلاتی، قم، ایران
سهم‌الدین خزائی، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
ولی‌خدادادی، دانشیار گروه حسابداری، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
حسین محمودی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
امیرعباس محمدی، استادیار گروه پژوهش هنر، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران
علیرضا مرادی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین‌المللی علامه عسکری، قم، ایران
سیدعلی مرعشی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
ابراهیم موسی زاده، استاد گروه حقوق عمومی، دانشگاه تهران، ایران
یدالله نصرالهی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی، تبریز، ایران
پیمان نمایان، دانشیار حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران
ایرج نیک‌پی، دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
حامد رهدارپور، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
عزیزالله سالاری، دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، تهران، ایران
رضا سلطانی‌شال، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
رضا ستوده، استادیار گروه مالی و حسابداری، دانشگاه میبد، یزد، ایران
مالک شعاعی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران
سیدعلالدین شاهرخی، استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران
محمد شکری، استادیار گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
عباس تقوانی، استادیار گروه معارف، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران
افسانه طاهری، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران
اکبر طالب پور، دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران
ابوالقاسم یعقوبی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران
غلامرضا یزدانی، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران
علی یوسفی، دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
علی زارع مقدم، استادیار گروه برنامه‌ریزی درسی و علوم تربیتی، دانشگاه بیرجند، ایران
علی‌عبدالله زاده، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
محمد ستایش پور، دانشیار حقوق بین‌الملل، دانشگاه قم، قم، ایران
مهین عسکری، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان، بندرعباس، ایران
امیر قربان پور لمعجانی، دانشیار گروه علوم تربیتی و مشاوره، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

❖ دو فصلنامه «**پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی**» نشریه‌ای علمی است که به دنبال طرح مباحث نوین و پاسخ‌یابی برای آنها در گستره علوم انسانی اسلامی است. اهم اهداف و زمینه‌های آن: توسعه دانش و استفاده از تجارب، پژوهش‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران در حوزه علوم انسانی اسلامی، انجام مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی اسلامی و استفاده از آخرین دستاوردهای بین‌المللی در این زمینه، فراهم آوری اطلاعات لازم برای سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و مدیران دست‌اندرکار در حوزه علوم انسانی اسلامی، تلاش برای اصلاح نگرش به علوم انسانی اسلامی و تلقی آن به عنوان یک حوزه تخصصی، استفاده از دستاوردهای علمی حوزه‌های مختلف علوم انسانی و بهره‌گیری از ارتباط آنان علوم انسانی اسلامی با توجه به میان رشته‌ای بودن موضوع، شناسایی چالش‌ها و مسائل موجود در علوم انسانی اسلامی و یافتن راهکارهای عملی و علمی، گسترش فرهنگ پژوهش به عنوان الزامی برای توسعه علوم انسانی اسلامی.

❖ اصول شفافیت، حقوق نویسندگان و خوانندگان، ضوابط اخلاقی نویسندگان، داوران، سردبیر، هیأت تحریریه و دفتر نشریه به صورت کامل در سامانه منعکس شده است. دو فصلنامه **پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی** خود و همکاران خود را و همچنین تمامی نویسندگان را مکلف به پیروی از این آیین‌نامه‌ها می‌داند. این آیین‌نامه‌ها اکثراً بر اساس اصول کمیته بین‌المللی اخلاق نشر (COPE) و دستورالعمل‌های داخلی دو فصلنامه **پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی** تدوین شده است.

❖ نقطه عطف نشریه، رونمایی از ابتکاری بی‌سابقه در کشور است: از این پس، تمامی مقالات مجله با چکیده تصویری و چکیده ویدئویی به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شوند. این نوآوری که حاصل تلاش تیم مجله و همراهی نویسندگان گرانقدر است، با سه هدف اصلی طراحی شده است: تسریع در انتقال مفاهیم علمی، افزایش دیده‌شدن بین‌المللی پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، و همسویی با پیشرفته‌ترین استانداردهای نشر علمی جهان. در این شماره، مقالاتی ارزشمند در موضوعاتی از تفکر سیستمی در قرآن تا چالش‌های نوپدید در حقوق، هوش مصنوعی و متاورس ارائه شده‌اند که نشان‌دهنده مساله‌محوری و آینده‌نگری مجله است. از همه پژوهشگران دعوت می‌کنیم با ارسال آثار خود، ما را در این مسیر پرافتخار همراهی کنند. دسترسی به تمامی مقالات، چکیده‌های تصویری و ویدئویی برای همه آزاد و رایگان است.

❖ تمام فایل‌های نمونه و دستورالعمل‌های کامل چگونگی تدوین و ارسال مقالات در سامانه **پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی** تطبیقی درج شده است. لطفاً بر اساس آن‌ها مقالات خود را تدوین و پس از اطمینان از رعایت تمام نکات، اقدام به ارسال مقالات خود نمایید.

راهنمای جامع نویسندگان برای ارسال مقاله

۱ ساختار و قالب‌بندی اولیه مقاله

ترتیب دقیق بخش‌های مقاله را رعایت کنید.

مقدمه > پیشینه پژوهش > روش پژوهش > یافته‌های پژوهش > بحث > نتیجه‌گیری > منابع

حجم مقاله حداکثر ۲۰ صفحه باشد. شامل چکیده، متن اصلی، منابع و سماتم

فونت‌های استاندارد مقاله را نصب و استفاده کنید.

متن اصلی فارسی: B Mitra 13
متن اصلی انگلیسی: Times New Roman 11
عنوان بخش‌های اصلی: B Titr 12

مشخصات نویسندگان را با دقت وارد کنید.

- نام نویسندگان (B Mitra 11 Bold)
- وایسنگی سازمانی (B Mitra 10)
- رایانامه (Times New Roman 9 Blue)

درج کد ارکید (ORCID) برای همه نویسندگان الزامی است.

۲ چکیده‌ها: مهم‌ترین بخش مقاله شما

چکیده فارسی و انگلیسی باید ساختاریافته باشد.

چکیده فارسی	چکیده انگلیسی
۱. هدف	۱. هدف
۲. روش پژوهش	۲. روش پژوهش
۳. یافته‌ها	۳. یافته‌ها
۴. نتیجه‌گیری	۴. نتیجه‌گیری

این بخش‌ها باید در سطرهای جداگانه نوشته شوند.

دو نوع چکیده انگلیسی الزامی است.

کلیدواژه‌ها با کاما (,) از هم جدا شده و ترجمه دقیق انگلیسی آن‌ها نیز ارائه شود.

بین ۳ تا ۵ کلیدواژه ارائه دهید.

با کاما (,) از هم جدا شده و ترجمه دقیق انگلیسی آن‌ها نیز ارائه شود.

۳ استانداردهای نگارش و قالب‌بندی محتوا

جدول را طبق الگو قالب‌بندی کنید.

منبع در انتهای عنوان

عنوان جدول در بالا (B Mitra 10 Bold)	متن داخل جدول برای فارسی (B Mitra 10)	متن داخل جدول برای انگلیسی (Times New Roman B)

عنوان در زیر شکل (B Mitra 10) منبع شکل حتماً ذکر گردد.

برای استناددهی از سبک APA استفاده کنید.

در فهرست منابع پایانی، تمام منابع فارسی باید به انگلیسی ترجمه شده و در انتهای هر منبع عبارت (In Persian) اضافه شود.

۴ فرآیند ارسال نهایی مقاله

چهار فایل مجزا باید ارسال شود.

۱. فایل اصلی مقاله، ۲. فایل مشخصات، ۳. فایل فرم (بیون نام نویسندگان)، ۴. فایل فرم تعهد نویسندگان

بخش‌های تکمیلی پایانی را تکمیل کنید.

- مشارکت نویسندگان
- ملاحظات اخلاقی
- تعارض منافع
- حامی مالی
- سپاسگزاری

استفاده از هوش مصنوعی مولد را اعلام کنید.

اگر برای نگارش محتوا از ابزارهای هوش مصنوعی استفاده کرده‌اید، باید در بخش مربوطه آن را اعلام نمایید.

فهرست مقالات

سخن سردبیر: جهش به سوی آینده

عزت الله قدم پور

الگوی زن مسلمان در آیینة شعر طاهره صفارزاده ----- ۱-۱۷

صدیقه علیلو، سیف الدین آب برین، فروغ جلیلی

ترسیم الگوی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوی ----- ۱-۲۶

اسم رحیمی ریگی، محسن رشیدی، مهنام ملایی

عشق و دلهره آگزیستانسیالیستی انسان در فلسفه گابریل مارسل ----- ۱-۱۹

علی حسینی، مهشاد صیدی پور

فرا تحلیل مطالعات نقش مشاوران بر افزایش طلاق با نگرش راهبردی و دینی ----- ۱-۲۵

سید مرتضی میرتبار، نسرین فتاحی، میترا بهرامی

نقش حکمرانی مطلوب در افزایش اثر بخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا ----- ۱-۱۶

امیر مرادیان عالم، فرید آزادبخت، هنگامه غضنفری

پژوهشی نو در ماهیت تبرع در ادای شهادت و ارزش اثباتی آن ----- ۱-۱۶

احمد مرتاضی، سهیلا گلماه

اثر بخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین‌فردی نوجوانان دارای نشانه‌های اضطراب

اجتماعی ----- ۱-۱۶

یاراحمد کوشکی، جهانشاه محمد زاده، زینب مهین دوست

تحلیل انتقادی پیش فرض‌های شبیهات قرآنی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» ----- ۱-۱۹

حمید قربان پور، حسین جدی

خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در حوزه ایمان دینی با تأکید بر دیدگاه دان کیوییت ----- ۱-۲۱

غلامعباس حسنونند

مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با

میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه ----- ۱-۲۰

علی آقاجانی، احسان گزایی، افسانه عبدلی

چالش‌ها و راهکارهای اعمال کیفر حبس در قبال محکومین گروه‌های انحرافی ----- ۱-۱۷

امین امیریان فارسانی، اسماعیل کشکولیان

شرایط اعمال ولایت بر نکاح صغار (شرطیت عدم وجود مفسده یا وجود مصلحت) ----- ۱-۱۴

فاطمه بازوکار، فاطمه سادات حسینی

طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی ----- ۱-۲۵

حامد یعقوبیان، فاطمه پرسته قمیوانی، مژگان محمدی نایینی

تفکر سیستمی و موانع آن از دیدگاه قرآن و روایات ----- ۱-۱۹

محسن خبیرالصنایع فرد، محمد حسین ایران دوست، غلامرضا خوش نیت

تحلیل و تطبیق ادبیات قربانی در ایلیاد و ادیسه و بخش اساطیری شاهنامه ----- ۱-۱۳

سعدالله رحیمی، محمد دیانتي، محمد حجت

واکاوی روابط سپهسالاران با وزرا در حکومت غزنوی ----- ۱-۱۷

سمیرا قاسمی راد، امیر عبداللهی، محبوب مهدویان

نقش شاخص های حکمرانی خوب دولت های اصلاحات، مهرورزی و اعتدال در توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی --- ۱-۲۳

سیما طالبی اقدم ملک، احسان شاکری خوئی، میرقاسم بنی هاشمی

منشاء قدرت از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت ----- ۱-۲۱

صحرا حاتمی، سید محمد شیخ احمدی، کیوان شافعی

مقایسه تطبیقی تقصیر در حقوق انگلیس و فرانسه ----- ۱-۱۷

خاطره عبادی، هادی نعیمی، شهریار باقری

نقد و بررسی ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در ایران ----- ۱-۱۶

محمود امیرگل محمد فیروز آبادی، امراله نیکومنش، مجید وزیری

آسیب شناسی سیاست جنایی در جرایم اقتصادی با رویکرد به فضای مجازی ----- ۱-۲۰

فانوس کاویانی، علی جانی پور، علی پورجوهری

شناسایی مسئولیت کیفی هوش مصنوعی بر اساس موقعیت های اضطراری یا دفاع مشروع ----- ۱-۲۳

محمدعلی عباسزاده دیباور، ابراهیم رجبی تاج امیر، سجاد اختری

مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی با نگاهی بر مناظره بارسلونا: از ریشه ها و علل تا فشارهای سیاسی و اجتماعی

در این دوران ----- ۱-۱۶

الهه هادیان رسانی



Lorestan University

Leap into the Future

Editor-in-Chief Lecture

With immense gratitude to God, we present to you, dear ones, the seventh issue of the bi-quarterly journal “New Research in Islamic Humanities Studies.” In these four years, we have published 7 issues with 155 articles from 309 authors, and fortunately, with more than 99,000 views and 49,000 downloads, the echo of these studies has been heard in the scientific community. However, the turning point of this issue is the unveiling of an unprecedented initiative in the country: from now on, all articles in the journal will be published with a visual abstract and a video abstract in both Persian and English. This innovation, which is the result of the efforts of the journal team and the support of valuable authors, is designed with three main goals: accelerating the transfer of scientific concepts, increasing the international visibility of Islamic humanities research, and aligning with the most advanced scientific publishing standards in the world. This issue features valuable articles on topics ranging from systems thinking in the Quran to emerging challenges in law, artificial intelligence, and the metaverse, demonstrating the journal’s problem-oriented and forward-looking nature. We invite all researchers to join us on this proud journey by submitting their works. Access to all articles, image and video abstracts is free and open to all.

Ezzatollah Ghadampour

Editor-in-Chief of the bi-quarterly journal “Modern Research in Islamic Humanities Studies.”

جهش به سوی آینده

سخن سردبیر




با سپاس بیکران به درگاه الهی، شماره هفتم دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی» را پیش روی شما عزیزان می‌گشاییم. در این چهار سال، ۷ شماره با ۱۵۵ مقاله از ۳۰۹ نویسنده منتشر کرده‌ایم و خوشبختانه با بیش از ۹۹ هزار مشاهده و ۴۹ هزار دانلود، طنین این پژوهش‌ها در جامعه علمی شنیده شده است. اما نقطه عطف این شماره، رونمایی از ابتکاری بی‌سابقه در کشور است: از این پس، تمامی مقالات مجله با چکیده تصویری و چکیده ویدئویی به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شوند. این نوآوری که حاصل تلاش تیم مجله و همراهی نویسندگان گرانقدر است، با سه هدف اصلی طراحی شده است: تسریع در انتقال مفاهیم علمی، افزایش دیده‌شدن بین‌المللی پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، و همسویی با پیشرفته‌ترین استانداردهای نشر علمی جهان. در این شماره، مقالاتی ارزشمند در موضوعاتی از تفکر سیستمی در قرآن تا چالش‌های نوپدید در حقوق، هوش مصنوعی و متاورس ارائه شده‌اند که نشان‌دهنده مساله‌محوری و آینده‌نگری مجله است. از همه پژوهشگران دعوت می‌کنیم با ارسال آثار خود، ما را در این مسیر پرافتخار همراهی کنند. دسترسی به تمامی مقالات، چکیده‌های تصویری و ویدئویی برای همه آزاد و رایگان است.

عزت الله قدم پور

سردبیر دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی»



The Role Model of a Muslim Woman in the Mirror of Tahereh Saffarzadeh's Poetry

Sedighe Alilo¹ , Seyfodin Ab barin² , and Forough Jalili³ 

1. Corresponding Author, PhD student in Persian Language and Literature, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran, Email: ebrahimpoor157@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran, Email: dr.abbarin@yahoo.com
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran, Email: foroughjalili@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 25 March 2025
Received in revised form 04 April 2025
Accepted 10 May 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:

Islam,
Woman,
Role model,
Saffarzadeh,
Contemporary Iranian woman

ABSTRACT

Objective: The main objective of this research is to extract and identify the characteristics of the “model Muslim woman” from the poems of Tahereh Saffarzadeh as one of the symbols of Iranian-Islamic women. This research seeks to introduce these characteristics and provide a practical and native model for contemporary Iranian women so that they can play an effective, victorious, and proud role in today’s soft war and cognitive war arenas.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method. For this purpose, Tahereh Saffarzadeh’s poems were examined and analyzed as primary data. By describing the themes, motifs, and concepts in the poems, the researcher analyzed and inferred characteristics that reflect the characteristics of the ideal woman and the Islamic model from the perspective of this poet.

Results: The research findings show that Tahereh Saffarzadeh’s poems are a complete mirror of the characteristics and characteristics of the ideal Muslim woman. The most prominent of these features extracted from her poetry include fighting spirit, raising awareness, social commitment, upholding Islamic values, resisting arrogance and ego, while maintaining dignity and self-respect.

Conclusions: The results of this research indicate that Islam, by presenting transcendental models, has given women a high status that goes far beyond the consumerist and commodity-oriented view of Western material schools. The Islamic Revolution is also the product of this religion and the harbinger of such a status for women. Tahereh Saffarzadeh, as a prominent model, is an embodiment of these ideals in the contemporary era. Therefore, the model extracted from her poetry and life can serve as a roadmap for Iranian Muslim women to rely on it in the enemy's soft battlefield to maintain their authentic identity, play a constructive role, and achieve victory.

Cite this article: Alilo, S., Ab Berin, S. & Jalili, F. (2025). The Model of a Muslim Woman in the Mirror of Tahereh Saffarzadeh's Poetry. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-15. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064>

Introduction

The presence of women in social activities in the early days of Islam and in later periods is an expression of this Islamic attitude towards women. From this perspective, even the religion of Islam has set a model, and in the history of Islam and Shiism, there are role models for women such as Fatima Zahra (PBUH), who participated alongside the Commander of the Faithful in social activities and tried to disgrace those who violated the right of Imamate of Imam Ali (PBUH). Alongside her, we see Hazrat Zaynab (PBUH) in the Ashura incident, how she disgraced and defamed the Yazidi system and the Yazidis. "Zaynab (PBUH) is the embodiment of asceticism and piety, knowledge, chastity and courage, and a pure intellect created with divine morality. This noble person showed the nation the way to resist falsehood and taught everyone to sacrifice for the sake of God and to forsake everything in order to raise the banner of truth." Based on this, it is clear that isolation and staying at home are not appropriate for a Muslim woman, and her role in building Islamic civilization is a prominent and prominent role; as we saw the manifestation of this role in the victory of the glorious Islamic Revolution of Iran. The great leader of the revolution always considered the role of women in the revolution to be prominent. He has said in this regard: "You women in Iran have proven that you have taken the lead in this movement. You have a great contribution to this Islamic movement of ours. You will be the support for our country in the future." The late Imam (may Allah have mercy on him) also considered the revolution to be indebted to women and always mentioned the role of women in the victory of the revolution and accompanying the revolution: "We consider our movement to be indebted to women. Men followed women in the streets. Women encouraged men. They themselves were the front lines. Women are like a creature that can break a satanic power." The presence of women in political, social and cultural activities was a source of pride, and the Imam not only did not oppose it, but also recommended equality between men and women, saying: "We are proud that women and ladies, young and old, young and old, are present in the cultural, economic and military arenas and are active alongside men or better than them in the path of the exaltation of Islam and the objectives of the Holy Quran." He considered women to be the educators of society and believed that "the happiness and misery of countries depend on the existence of women. Women, with their own proper upbringing, create human beings and with their own proper upbringing, develop the country. The origin of all happiness arises from the lap of women." The Supreme Leader of the Revolution, Imam Khamenei (may the shadow of the Almighty be upon him), also emphasized the social activity of women and setting a model for women around the world, saying: "In Islamic Iran, an Iranian woman must strive to revive the noble identity of Islamic women in such a way that she attracts the eyes of the world. This is a duty on the shoulders of Muslim women today. They should show the role model of women; they should say that a Muslim woman is a woman who preserves her religion, her veil, her femininity, her elegance, her tenderness, and her gentleness; she also defends her rights; she advances in the fields of spirituality, science, research, and approaching God, and she shows prominent personalities,

and she is present in the political field. This becomes a role model for women. You should know that Muslim women in many parts of the world today look up to you and learn from you.

Method

This research employs a descriptive-analytical method, closely reading Saffarzadeh's poetry to extract and analyze central themes. The analysis is framed by a content analysis approach, focusing on key motifs and their socio-political implications. The poet's own statements and ideological commitments are used to contextualize the literary findings within the broader framework of Islamic revolutionary thought.

Results

The research findings show that Tahereh Saffarzadeh's poems are a complete mirror of the characteristics and characteristics of the ideal Muslim woman. The most prominent of these features extracted from her poetry include fighting spirit, raising awareness, social commitment, upholding Islamic values, resisting arrogance and ego, while maintaining dignity and self-respect.

Conclusions

The results of this research indicate that Islam, by presenting transcendental models, has given women a high status that goes far beyond the consumerist and commodity-oriented view of Western material schools. The Islamic Revolution is also the product of this religion and the harbinger of such a status for women. Tahereh Saffarzadeh, as a prominent model, is an embodiment of these ideals in the contemporary era. Therefore, the model extracted from her poetry and life can serve as a roadmap for Iranian Muslim women to rely on it in the enemy's soft battlefield to maintain their authentic identity, play a constructive role, and achieve victory.

The present study has found valuable elements in Saffarzadeh's poetry for the contemporary Iranian model woman. Saffarzadeh herself, as a model of an Iranian Islamic fighter woman, is the embodiment of a model woman. The progressive thoughts and ideas of this female poet regarding anti-domination and anti-arrogance and the adaptation of women's freedom to the Iranian Islamic reading in her poetry introduce her as a model for Iranian women. Her anti-domination thoughts and her knowledge of the dominated system are enlightening and can be useful and effective in introducing the ugly face of global dominators. She also considers freedom not as a Western woman in nudity but in the freedom of social activity and the independence of the homeland and the effort to liberate the homeland. She considers the fight against oppression and oppression to be the duty and responsibility of every woman and incites Iranian women to join the global oppressors against the Muslims of Palestine, Bosnia, Afghanistan, and so on. and defines a universal mission in anti-oppression and anti-cruelty. In justice, she considers Islamic justice superior and beyond all schools and fights against injustices and considers many definitions of justice in other schools to be oppression on a par. With these descriptions, she draws a progressive figure of a model Iranian Muslim woman who can bring the enemy to his knees on the fronts of

cognitive warfare and soft warfare and emerge enlightened from the trap of the enemy's cultural war attack.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by S. A. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by S. A. as the second author. F. J., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

الگوی زن مسلمان در آئینه شعر طاهره صفارزاده

صدیقه علیلو^۱✉، سیف الدین آب برین^۲، فروغ جلیلی^۳

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران. رایانامه: ebrahimpoor157@gmail.com

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران. رایانامه: dr.abbarin@yahoo.com

۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران. رایانامه: foroughjalili@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی،</p> <p>تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: دین اسلام، زن، الگوسازی، صفارزاده، زن معاصر ایرانی</p>	<p>هدف: هدف اصلی این پژوهش، استخراج و شناسایی ویژگی‌های «زن الگوی مسلمان» از اشعار طاهره صفارزاده به عنوان یکی از نمادهای زن ایرانی-اسلامی است. این پژوهش در پی آن است تا با معرفی این ویژگی‌ها، الگویی عملی و بومی برای زن معاصر ایرانی ارائه دهد تا در عرصه‌های جنگ نرم و جنگ شناختی امروز بتواند نقش آفرینی مؤثر، پیروز و سربلند داشته باشد.</p> <p>روش پژوهش: این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. بدین منظور، اشعار طاهره صفارزاده به عنوان داده‌های اولیه مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته‌اند. محقق با توصیف مضامین، درون‌مایه‌ها و مفاهیم موجود در اشعار، به تحلیل و استنباط ویژگی‌هایی پرداخته که بازتاب‌دهنده صفات زن آرمانی و الگوی اسلامی از منظر این شاعر است.</p> <p>یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اشعار طاهره صفارزاده، آئینه‌ای تمام‌نما از صفات و ویژگی‌های زن مسلمان آرمانی است. برجسته‌ترین این ویژگی‌ها که از شعر او استخراج شده‌اند، شامل مبارزه‌جویی، آگاهی‌بخشی، تعهد اجتماعی، پاسداری از ارزش‌های اسلامی، مقاومت در برابر استکبار و نفس اماره، و در عین حال حفظ کرامت و عزت نفس است.</p> <p>نتیجه‌گیری: نتیجه این تحقیق حاکی از آن است که اسلام با ارائه الگوهای متعالی، جایگاه رفیعی برای زن قائل شده که بسیار فراتر از نگاه مصرف‌گرایانه و کلام‌محور مکاتب مادی غربی است. انقلاب اسلامی نیز زاده این آیین و منادی چنین جایگاهی برای زن است. طاهره صفارزاده به عنوان یک الگوی برجسته، تجسمی از این آرمان‌ها در دوران معاصر است. بنابراین، الگوی استخراج شده از شعر و زندگی وی می‌تواند به عنوان نقشه راهی برای زن ایرانی مسلمان باشد تا با اتکا به آن، در میدان جنگ نرم دشمن، هویت اصیل خود را حفظ کند، به ایفای نقش سازنده بپردازد و به پیروزی دست یابد.</p>

استناد: علیلو، صدیقه؛ آب برین، سیف الدین و جلیلی، فروغ. (۱۴۰۴). الگوی زن مسلمان در آئینه شعر طاهره صفارزاده. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی*

اسلامی، (۷) ۴-۱۵. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043352.1064>

مقدمه

دین مبین اسلام زن را به عنوان موجودیت و هویتی مستقل در نظر گرفته است. نگاه اسلام متفاوت از دیدگاه‌های دیگر مکتب‌های فکری و فلسفی، نسبت به زن است که «نگاهش به زن یا موجودی ناتوان است و یا نگاهی کاسب‌گرانه، اقتصادی و وسیله‌ای برای اطفای شهوت است» (بیانات رهبری در دیدار جمعی از بانوان برگزیده کشور در آستانه میلاد با سعادت فاطمه زهرا(س) (۱/۳۰/۱۳۹۳). دین اسلام هیچگاه زن را از فعالیت اجتماعی باز نداشته است و زن دوشادوش مرد هم در امور خانه و هم در اجتماع حضور دارد و نقشی اجتماعی نیز دارد و شخصیت انسانی و هویت زن در گرو تأثیرگذاری از رهگذر فعالیت‌های اجتماعی‌اش متبلور می‌شود. در آیه‌ای از قرآن چنین به تحریض به فعالیت اجتماعی زن اشاره می‌شود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ»؛ مضمون آیه به این معنا است: (مؤمنین راستین کسانی هستند که هم از نظر عقیده به خدا و پیامبرش معتقدند و هم از نظر درک مسائل اجتماعی و هوش جمعی، جامعه را خوب می‌شناسند و در مسائل جمعی همواره حضور دارند و منزوی نیستند).

حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی در صدر اسلام و در دوره‌های بعد مبین این نگرش اسلام به زن است. از این منظر حتی دین اسلام الگوسازی کرده است و در تاریخ اسلام و تشیع زنان الگویی چون فاطمه زهرا(س) که دوشادوش امیرالمؤمنین در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت داشت و در رسوا ساختن آنان که به حق امامت حضرت علی(ع) تجاوز کردند، می‌کوشید و در کنار آن حضرت زینب(س) را در واقعه عاشورا می‌بینیم که چطور دستگاه یزیدی و یزیدیان را رسوا و بدنام می‌کند و «زینب(س) تجسم زهد و ورع، علم، عفاف و شهامت، و عقیده طاهره متخلّق به اخلاق الهی است. این بزرگوار راه مقاومت در برابر باطل را به امت نشان داد و فداکاری در راه خدا و چشم‌پوشی از همه چیز را در راه برافراشتن پرچم حق به همه یاد داد».

بر این اساس روشن است که انزوا و خانه‌نشینی برای زن مسلمان برانزده نیست و نقش او در تمدن‌سازی اسلامی نقشی بارز و برجسته است؛ چنانکه نمود این نقش را در پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران دیدیم. رهبر کبیر انقلاب همواره نقش زنان را در انقلاب برجسته می‌دانست. ایشان در این مورد فرموده‌اند: «شما بانوان در ایران ثابت کردید که در پیشاپیش این نهضت قدم برداشتید. شما سهم بزرگی در این نهضت اسلامی ما دارید. شما در آتیه برای مملکت ما پشتوانه هستید». همچنین امام راحل(ره) انقلاب را مدیون زنان می‌دانستند و همواره نقش زنان در پیروزی انقلاب و همراهی با انقلاب را مورد اشاره قرار می‌دادند: «ما نهضت خودمان را مرهون زن‌ها می‌دانیم. مردها به تبع زن‌ها در خیابان‌ها می‌ریختند. تشویق می‌کردند زن‌ها مردان را. خودشان صف‌های جلو بودند. زن یک همچون موجودی است که می‌تواند یک قدرت شیطانی را بشکند». حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مایه مباهات بوده و امام نه تنها با آن مخالفتی نداشتند بلکه توصیه به برابری زن و مرد می‌کردند و می‌فرمودند: «ما مفتخریم که زنان و بانوان، پیر و جوان، خرد و کلان در صحنه‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند». ایشان زن را مری جامع دانسته و بر این‌اند که «سعادت و شقاوت کشورها بسته به وجود زن است. زن با تربیت صحیح خودش انسان درست می‌کند و با تربیت صحیح خودش کشور را آباد می‌کند. مبدأ همه سعادت‌ها از دامن زن بلند می‌شود».

رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای(دام ظلّه العالی) نیز تأکید بر فعالیت اجتماعی زن و الگوسازی برای زنان جهان داشته و می‌فرماید: «زن ایرانی در ایران اسلامی، باید کوشش این باشد که هویت والای زن اسلامی را آن‌چنان زنده کند که چشم دنیا را به خود جلب کند. این امروز وظیفه‌ی است بر دوش زنان مسلمان... الگوی زن را نشان بدهند؛ بگویند زن مسلمان زنی است که هم دین خود را، حجاب خود را، زنانگی خود را، ظرافت‌ها و رقت‌ها و لطافت‌های خود را حفظ می‌کند؛ هم از حق خود دفاع می‌کند؛ هم در میدان معنویت و علم و تحقیق و تقرب به خدا پیشروی می‌کند و شخصیت‌های برجسته‌ای را نشان می‌دهد و هم در میدان سیاسی حضور دارد. این می‌شود الگویی برای زنان. شما بدانید زنان مسلمان در بسیاری از نقاط دنیا امروز به شما نگاه می‌کنند و از شما یاد می‌گیرند.».

زن مسلمان در شعر صفار زاده

زن مسلمان و الگوی زن مسلمان به زیبایی در شعر صفارزاده ترسیم شده است. زنی که پایبند به آرمان‌های انقلابی و اسلامی و آشتی‌ناپذیر با نظام سلطه است. زنی که در قالب شعر صفارزاده از زن مسلمان ترسیم شده، زنی است که فریب آراستگی ظاهری و زرق و برق تمدن غرب را نخورده و به کجراهه «آزادی» زن در غرب نرفته است؛ آزادی که به جز «بردگی» و «استثمار» به ارمغان نیاورده

است. بنابراین این زن با نظام سلطه، ستیزی بی‌پایان دارد چنانکه این ستیز بی‌پایان در شعر صفارزاده منعکس شده است. در واقع هدف از طرح آزادی پوشش و دیگر آزادی‌ها برای زن، چیزی جز به زیر یوغ کشیدن زن مسلمان و تسلیم کردن و به زانو درآوردن او نیست. تا به این شکل خیل عظیم جمعیت زنان را که نقشی بزرگ در پرورش کودکان دارند از ستیز با نظام سلطه مصون دارد علاجی برای خود یابد. شاعران روشنگری چون صفارزاده که الگوی زن مسلمان‌اند پیش‌تر از ماهیت نظام سلطه پی برده‌اند. سلطه‌ستیزی را می‌توان یکی از رویکردهای الگوی زن معاصر مسلمان دانست که صفارزاده نمونه‌ای از آن است و ترغیب و تشویق به ستیز با نظام سلطه اصلی گریزناپذیر در شعرش.

ستیز با امپریالیسم و نظام سلطه

صفارزاده در آمریکا زیسته و در بطن کشور آمریکا شاهد سیاست‌های استعمارگرانه و سلطه‌جویانه این کشور بوده است. زیستن در آمریکا سبب شده او چهره‌وقیح نظام سلطه را بی‌پرده دیده و بهتر از هر کسی آن را بشناسد و به دیگران بشناساند. خود شاعر به این پیشگامی خود در شناساندن چهره‌وقیح استعمار و نظام سلطه چنین اشاره می‌کند: «از لحاظ کاربرد اشارات مشخص، این پرده دری از طریق من در شعر آمد و این جرم بزرگی بود. در ادبیات و هنر آن دوران فقط شاه هدف ملامت قرار می‌گرفت، آن هم با اشاره و استعاره، در شعر مقاومت که این طور بود. کسی به نقش استعمار نپرداخته بود. در حالی که حکام داخلی فرمانبردارانی بیش نیستند. کتاب «طنین در دلتا» آغازگر این افشاگریست در باره نقش امپریالیسم بین‌الملل...» (صفارزاده، ۱۳۶۶: ۷۹)

او خود تأثیر حضور در آمریکا در دیدگاه‌های ضد امپریالیستی و شناخت هر چه بهتر از آمریکا را چنین نقل می‌کند: «باید اعتراف کنم تا آن زمان (قبل از سکونت در آمریکا) نسبت به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی و غولی به نام امپریالیسم آگاهی چندانی نداشتم. آن وقت فقط شاه را عامل همه بدبختی‌ها می‌دانستم و راستش در آمریکا بود که در اثر مراوده و گفتگو با برخی روشنفکران متعهد خصوصاً شاعران و نویسندگان آمریکای لاتین، نقش امپریالیسم را آنطور که باید، شناختم» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۷۱). به این شکل می‌توان گفت که حضور صفارزاده در آمریکا هر چه بیشتر در شناخت او به نقش استعمار در جهان سوم کمک کرده و شناخت او را نسبت به استعمار هر چه عمیق‌تر کرده است. او در آنجا به این نکته پی برده است که استعمار نه فقط ایران بلکه کل جهان را هدف کسب مطامع و منافع نامشروع خود قرار داده است و ملت‌ها را به طرق مختلف تحت سلطه و استثمار قرار داده است. از منظر او، «جهان اجیر جهانخواران است» (صفارزاده، ۱۳۶۶: ۱۰). آگاهی و روشنگری صفارزاده هر چه بهتر می‌تواند طُرُق سلطه‌طلبی آمریکا را برای زنان ایرانی آشکار سازد. صفارزاده بر این است که استعمار نبض جهان را می‌گیرد. سلب امنیت می‌کند و آرامش را از اذهان می‌گیرد و با حمله‌های جاهلی بمب‌ها، سرهای زندگی را از فکر مقاومت خالی کرده و تسلیم خواسته‌های خود می‌کند. آماجی که از این برنامه‌ریزی‌ها مد نظر است چیزی جز استثمار معادن و به زانو درآوردن مقاومت نیست و برای حصول این آماج نیز روش‌ها، روش جنگ نرم (Soft War) است و جنگ شناختی (Cognitive warfare) نه جنگ نفر به نفر و تن به تن:

جهان استعمار / به رسم طیبیان / نبض جهان را می‌گیرد / نام معادن سیال را / تکرار می‌کند / در کند و تند نبض / خطوط شیوه‌های یورش ترسیم می‌شوند / به جای جنگ نفر با نفر / دعوای تن به تن / سرهای زندگان را / با حمله‌های جاهلی بمب‌ها / از نور فکر / فکر مقاومت / خاموش می‌کند... (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۷)

بهترین تصویر از استعمار در شعر صفارزاده مانند کردن استعمار به گربه ازرق چشم حریص است؛ و ممالک مستعمره شده به پرندگانی معصوم و بی‌گناه. همانطور که این گربه، سیری‌ناپذیر است و همواره پرندگان از او در وحشت و هراس‌اند خصلت استعمار نیز طمعکار بودن و سیری‌ناپذیری است و غصب و سلطه تمام عیار را مطمح نظر دارد و به سود و منفعت دو طرفه فکر نمی‌کند. بر این اساس است که کشورهای استعمارزده کشورهایی‌اند که منابعشان به شکل حداکثری غارت می‌شود بدون اینکه به مردمانش بهره‌ای برسد:

چشمانش / ازرق‌رنگ است / به چشم گربه می‌ماند / در ناسپاسی / او گربه‌ای است / که هر چه گوشت به او می‌دهند / باز هم / پرندگان خانه من / از کمین حيله او / خائف و نگران هستند... (همان، ۵۴)

این گربه حریص و ازرق چشم برای استثمار ملل روش‌های متفاوتی را انتخاب می‌کند که در دوره حاضر بالاخص در ایران از روش ستیز با فرهنگ ایرانی - اسلامی و تلاش برای بی‌حجابی و ناامنی در کشور، اقدام می‌کند و زن مسلمان در ستیز با مسئله بی‌حجابی

می‌تواند به عنوان سنگردار مبارزه با امپریالیسم باشد و همچون صفارزاده در مورد نظام سلطه و اهداف آن روشنگری کرده و پرده از چهره منحوس نظام سلطه بردارد. الگویی که صفارزاده در این مورد برای زن ایرانی ترسیم می‌کند الگوی زنی است که بر قصد و نیت نظام سلطه آگاه است و برای دیگران نیز روشنگری می‌کند و آن‌ها را از نیات پلید پشت پرده استعمار آگاه می‌سازد.

عدالت و برقراری عدالت

عدالت‌خواهی و عدالت‌جویی ویژگی آرمانی دیگر برای الگوی زن مسلمان ایرانی می‌باشد که در شعر صفارزاده به وضوح تظاهر آن را می‌توان دید. لازم به ذکر است که عدالت یکی از لازمه‌های مدینه فاضله است. اجتماعات بشری همچنان که تشنه آب‌اند، تشنه عدالت نیز می‌باشند و جامعه سالم، جامعه‌ای است که در آن عدالت برقرار باشد. در طول تاریخ ادب فارسی، شاعران همواره مراکز قدرت را به عدل و داد فرا خوانده و به عدالت و نیکی با مردم سفارش کرده‌اند. همواره از بی‌عدالتی شکوه کرده و شاهان را به این شکل ترغیب به دادگستری کرده‌اند:

مملکت از عدل شود پایدار

کار تو از عدل بگیرد قرار

(نظامی گنجوی، ۱۳۸۷: ۴۱)

عدالت می‌تواند به عنوان یکی از اساسی‌ترین خواسته‌های اجتماعی الگوی زن ایرانی مطرح شود؛ آنچنانکه در شعر صفارزاده به عنوان الگویی از زن مسلمان ایرانی می‌بینیم. صفارزاده شاعری عدالت‌خواه است؛ جامعه آرمانی را جامعه‌ای می‌داند که عدالت در آن برقرار است. او که شاعری مذهبی است و ذهنیتی ایدئولوژیک دارد الگوهای عدالت‌خواهی را در حرکت‌های شیعی و ماندگارترین این حرکت‌ها یعنی قیام عاشورا جستجو می‌کند؛ قیامی که برای برپایی دین و حق و عدالت بود. البته او مذهب تشیع را به خاطر عدالت‌خواهی نهفته در بطن آن دوست می‌دارد و خود در این باب می‌نویسد: «علاقه من به مذهب تشیع، ریشه در عشق من به عدالت و بیزاریم از ظلم و مصلحه دارد. اساس و نقطه قوت فلسفه شیعه عشق به عدالت و ستم‌ستیزی است» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۳۲۸).

بر این اساس امام حسین (ع) برای او نماد مقاومت در برابر ظلم و جور و الگوی عدالت‌خواهی می‌شود. او به مثابه الگویی برای زن امروز جبهه خود را مشخص کرده و بر علیه آنکه با حسین (ع) و تفکر حسینی که همانا تفکر مقاومت است سر ستیز دارد، در محاربه است: ما در محاربه هستیم/ به هر که با حسین به جنگ است/ و در صلحیم/ با هر که با حسین به صلح است/ حسین نام طالب حق است (صفارزاده، ۱۳۶۶ الف: ۳۸).

بر این اساس می‌توان گفت که الگوی مطلوب برای زن امروز، حضرت زینب (س) است که همدوش برادر بزرگوارش مقاومت را برگزید و پا به پای او تا دشت کربلا و میدان جنگ با یزیدیان آمد و ضمن پایبندی به آرمان امام خویش، یزید و یزیدیان را رسوا و بی‌آبرو کرد. گام‌های زن انقلابی معاصر نیز باید در مسیر رسواسازی نظام سلطه و پایبندی به مفاهیم متعالی مقاومت باشد.

در کنار الگو قرار دادن عدالت و ستم‌ستیزی امام حسین (ع)، زن مسلمان یک چشم به گذشته و چشمی به آینده و انتظار فرج دارد. به انتظار ظهور امام عصرش تا حکومت عدل و داد را برپا کند نشسته و با جاثران زمان به مبارزه برمی‌خیزد. عدالت‌جویی زن مسلمان از گذشته الهام می‌گیرد و به آینده امید می‌بندد که در هر دو صورت منبع الهام او ائمه اطهارند: و چشم‌های منتظر رهروان/ همیشه رنگ رسیدن دارند/ و جلوه‌های رسیدن/ یعنی نجات عینی ستم زدگان/ یعنی بنای تازه‌ای از بودن/ بر گور توطئه نابودن (صفارزاده، ۱۳۶۵: ۸۳).

زن مسلمان ایرانی در زمانه‌اش با ظلم می‌ستیزد و همچنین بی‌باکانه، ظلم‌ها و جورهایی را که در طول تاریخ شده نیز گوشزد می‌کند. از دید صفارزاده به عنوان الگوی زن مسلمان ظلم و ستم امروز ریشه در تاریخ دارد زمانی که در سقیفه سرزمین غصبی و ناپاکی - حق امیرالمؤمنین سلب گردید:

سقیفه/ سرزمین غصبی و ناپاکی است/ که کشت و کارش / زیان جاودان بشر بوده/ کتمان کنندگان امر خداوند/ درباره علی (ع)/ سودای حق کشی را/ آن سان رایج کردند/ که قرن‌ها/ میان ملل / گردش کند (صفارزاده، ۱۳۸۶، ۷۹-۸۰).

اسوهٔ عدالت‌خواهی از دید صفارزاده در دورهٔ معاصر ولی امر مسلمین است؛ امام خمینی(ره) که مبارزات عدالت‌خواهانه را رهبری می‌کرد. از دید صفارزاده در دورهٔ ستم‌شاهی، انسان‌های ستم‌کشیده و مستضعفین دنبال پیشوایی بودند تا بر ضد ظلم بشورند و این پیشوای الهی کسی نبود جز امام تا آنان را بر ضد ظالمان متحد کند و همانطور که هراتی نیز سروده:

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت

بسیار بود رود در آن برزخ کبود
امّا دریغ زهره دریا شدن نداشت

(هراتی، ۱۳۹۰: ۲۹۷)

با امام بود که سیل خروشان عدالت‌خواهی خانهٔ استبداد و ظلم را ویران کرد. گویا همه منتظر آن سقا(امام خمینی کبیر) بودند؛ همه تشنگان قسط و عدالت او:

ما تشنگان قسط و عدالت ما مردم زمان / منتظران آن سقا هستیم / که چون قیام کند / سقای کربلا را / همراه قافله خویش با خود می‌آورد / ما تشنگان قسط و عدالت / همواره منتظریم (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۴)

ظلم‌ستیزی و ستم‌ستیزی زن مسلمان

ظلم‌ستیزی نیز یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های الگوی زن مسلمان است. جوامع همواره با ظلم مواجه بوده‌اند و در طول تاریخ تجارب مکرری از ظلم‌گرایی دیده شده است. واژهٔ ظلم «ظلم (مصدر عربی) در لغت به معنای وضع شیء در غیر موضع خود، ستم، ستم کردن و بی‌داد آمده است» (سیاح، ۱۳۳۰: ج ۳/ ۵۵). ابن فارس گفته است: ظا و لام و میم دارای دو معنی اصولی است: ۱- تاریکی و سیاهی ۲- چیزی را از ستم در غیر موضوع خود نهادن.

همانطور که شخص در تاریکی چیزی را نمی‌بیند در حال ستم کردن هم مثل اینکه در تاریکی فرو رفته نمی‌تواند درک حقیقت کند و بطور کلی می‌توان گفت ظلم به معنای ستم و گذاشتن چیزی در غیر محل آن است» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۵۶۹) در تعالیم دینی اسلام همواره چهرهٔ ظلم نکوهیده توصیف شده است. در کنار آن به جهاد با ظالمان دعوت شده است و از راه‌های مبارزه با ظالم، قطع رابطه مردمان آن جامعه با حاکم ظالم و جائز می‌باشد. بر این اساس در آیین اسلام، مبارزه با ظالم نه تنها وظیفه‌ای اجتماعی بلکه تکلیفی شرعی است. زن مسلمان نیز به مانند مرد مسلمان تکالیف شرعی را پیش چشم داشته و تابع آن است؛ صفارزاده به عنوان الگوی زن مبارز اسلامی-ایرانی؛ ظلم‌ستیزی را در طول حیات خویش به عنوان تکلیفی برگزیده است. صفارزاده با الهام از این حدیث: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا ينادي يَا لِمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»، هر که صبح کند و اهمیتی به کارهای مسلمانان ندهد او از آنان نیست و کسی که صدای مردی بشنود که فریاد کمک خواهی از مسلمانان را سر دهد و پاسخش را ندهد مسلمان نیست.» (علامه مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۷۱ / ۳۳۹)، همواره پاسخ منادیان عدالت را داده است و این پاسخ از چهارچوب مرزهای ایران فراتر رفته و گستره‌ای جهانی به خود گرفته است. او خود در این باره می‌نویسد: «مخاطبان شعر من می‌دانند که در هر گوشهٔ دنیا که ستمی بر ملت‌ها وارد شود، همدردی و ستم‌ستیزی من نیز حضور پیدا می‌کند» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۸۸). او شیرزنی است که نه فقط برای احقاق حقوق خود و ملت‌ش بلکه برای احقاق حقوق سایر ملل مظلوم نیز می‌جنگد. از ستم کشیدگان در سراسر دنیا سخن می‌گوید و با دشمن ملت‌ها، ضدیت و دشمنی دارد و می‌سراید:

من ضد دشمن ملت‌ها هستم / از حقوق مردم خود / و مردم دنیا گفتم (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۸۲)

از نگاه صفارزاده، جهالت و ظلم پیوندی استوار با هم دارند؛ منشأ ظلم، جهل و نادانی است و نه جهل ظالم بلکه جهل و نادانی مظلوم به حقوق خویش نیز هست و این جهل و نادانی مظلوم هر چه بیشتر ظالم را در ظلم خود گستاخ‌تر می‌کند همچنانکه صائب نیز سروده است:

اظهار عجز، پیش ستم پیشه ز ابلهی است
اشک کباب باعث طغیان آتش است.

(صائب، نقل از شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۱۲)

بر این اساس او نخست گام را در رفع جهالت و آگاهی بخشی برای ستیز با ظلم می داند و چنین می سراید:

ظلم از جوار جهل می آید/ این همجواری دیرین را می چینم (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۶۱)

ستم از دیدگاه صفارزاده در جهل و نادانی ریشه دارد:

این هیكل سیاه ستم/ مجموعه ای است/ از همه اندام های نامردی/ اندام های سرزده از/ ریشه های جهل (صفارزاده، ۱۳۶۶ الف: ۷۱)

صفارزاده ستیز با ظالمان را جهانشمول دانسته و محدودیت زمانی و مکانی برای آن قائل نمی شود. جنگ بر علیه جور و ستم همانطور که از اول تاریخ بوده است تا آخر نیز تداوم خواهد یافت و تا ظهور امام عصر (عج) این مبارزه و جهاد بر علیه ظلم مستمر خواهد بود. صفارزاده نیز بر این جنگ پیوسته واقف است:

و من که با نهاد ستم می جنگم/ می دانم تا همیشه/ جنگ و شهادتم ادامه دارد (صفارزاده، ۱۳۶۵: ۳۶)

همانطور که در سطور پیشین اشاره شد و آنطور که خود صفارزاده نیز بیان داشته است از مهم ترین علل دوست داشتن شیعه، عدالت گستری نهفته در بطن این مذهب است. تعریفی که شیعه از عدالت دارد مورد قبول صفارزاده است. او در بسیاری موارد تعریف های انحرافی از عدل را در جوامع معاصر و مدرن می بیند و در مفهوم آن ها و در این نکته که این ها عدل باشند شک می کند. برای نمونه او عدالت کمونیسم را ظلم بالسویه به جای عدل می داند و می سراید:

تاریخ انفجار عدالت را/ تاریخ هم به یاد ندارد/ آیا ظلم بالسویه/ یگانه چهره عدل است؟ (صفارزاده، ۱۳۶۵: ۱۰۳)

بر این اساس ناب ترین جلوه عدالت برای صفارزاده عدالت اسلامی و قرآنی است که برای هر زن و مرد مسلمان دیگری نیز الگویی صادق در جهت شناخت حق و حقیقت و عدالت است.

آزادی و آزادی طلبی

آزادی و آزادی خواهی از دیگر ویژگی ها و خواست های الگوی زن مسلمان است؛ آزادی زن از زیر یوغ بهره کشی غربی و ننگریستن به مثابه کالا، آمالی است که در دین اسلام و انقلاب اسلامی دنبال می شود. همچنین آزادی و استقلال کشور از زیر یوغ نظام سلطه مفهوم آزادی است. مفهوم «آزادی» از سیاسی ترین موضوعات در دوره معاصر بوده است؛ از دوره مشروطه این مفهوم وارد شعر فارسی شده و یکی از موضوعات محوری در گفتمان های مختلف اجتماعی و سیاسی بوده است. «کلمه آزادی در فرهنگ سنتی گذشته دو معنی عمده داشت: در مفهوم فلسفی و کلامی آن مرادف بود با حریت یا اختیار، که مفهوم نقیض جبر را به یاد می آورد و در معنای فردی و عرفی آن در برابر بند و زندان قرار می گرفت» (یاحقی، ۱۳۸۵: ۱۶)

«آزادی» مطرح در ادب مشروطه بیشتر آزادی غربی است. اما به مرور، آزادی در ایران مصداق هایی نو می یابد و در فرهنگ انقلابی و ایرانی اسلامی، رهایی از چنگال استبداد و استکبار و دست نشانده های نظام سلطه «آزادی» تلقی می گردد. «آزادی» انسان و کرامت انسانی اش، جایگزین آزادی انسان غربی می شود که آزادی در روابط غیرمشروع، آزادی ها در پوشش و حجاب و ... را مد نظر قرار می دهد. در شعر صفارزاده «آزادی خواهی» مترادف با استقلال وطن و ستیز با نظام سلطه است. از دیدگاه صفارزاده آزادی خواهان همواره اجانب و بیگانگان را رو در روی خویش می بینند؛ استعمار در صف مقابل «آزادی» و «آزادی خواهی» قرار می گیرد؛ چرا که مرام استعمار به بردگی کشیدن ملت ها است نه آزادی ملت ها و بر این اساس است که با واسطه دست نشانده های مستکبر و مستبد خود و در دهه های اخیر جنگ شناختی و جنگ نرم، آزادی ملت ها را سلب می کند. صفارزاده به عنوان شاعرهای انقلابی بر این است که طالبان آزادی همواره از جانب اجانب و بیگانگان مورد ستم قرار می گیرند. ملل آزادی خواه نیز همواره در معرض حمله نظام سلطه قرار می گیرند و خوانش متفاوت غرب از آزادی خواهی و آزادی زنان، منطبق با منافعشان تفسیر می شود.

و قامت بلند ایمان/ به سوی جنگ و شهادت برخاست/ شما که طالب آزادی هستید/ همواره گام های اجانب/ اعصابتان را لگدکوب کرده است (صفارزاده، ۱۳۶۶ الف: ۳۳)

«آزادی» برای صفارزاده مفهومی خوشایند است. او با تصویرگری هنرمندانه از آزادی، در حسی کردن و ملموس کردن مفهوم آزادی می کوشد. آزادی از نظرگاه او «سبزه ای» است که پوسته بتنی و سیمانی خیابان را شکافته و رویده است. «آزادی» با این توصیف، بر

استبداد غلبه کرده و خواهد روئید و شاعر امیدوار به محقق شدن اصل آزادی است حتی اگر در مقطعی از تاریخ، سبزه آزادی زیر چکمه‌های کور استبداد پژمرده و له گردد ولی باز شکوفا خواهد شد:

آن سبزه/ کز ضخامت سیمان گذشت/ و قشر سنگی را/ در کوچه‌های شبانۀ بابل/ تا منتهای پرده بودن/ شکافت/ آن سبزه، سبزه زندگانی بود/ آن سبزه زندگانی بود/ و پای باطل تو/ آن پای بویناک/ به چکمه‌های کور/ آن سبزه را شکست/ آن سبزه/ رویش آزادی/ آن سبزه/ آزادی بود» (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۷۵)

یکی از زیباترین هماهنگی‌های صورت و معنا در شعر در هماهنگی عاطفه و تصویر اتفاق می‌افتد و حتی تصویر بدون عاطفه نمی‌تواند کشف داشته باشد آنطور که شفیعی کدکنی بیان داشته است: «ارزش یک تخیل در بار عاطفی آن تخیل است و تخیلی که مجرد از عاطفه باشد، هر چند زیبا هم باشد به ابدیت نمی‌رسد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۰)

در بند فوق تصویر «سبزه» برای «آزادی» به زیبایی، عاطفه آزادیخواهی صفارزاده را منعکس می‌کند. شکست شب استبداد نیز گامی در جهت آزادیخواهی است؛ شب، در شعر نمادگرای اجتماعی معاصر همواره نماد «استبداد» و «خفقان» و «ظلم و تیرگی» بوده است. راهی که از این استبداد و خفقان باز می‌شود به سوی آزادی است. شکست استبداد مساوی با پیروزی آزادی است. بعد از شکست استبداد، نوبت آزادی می‌رسد. صفارزاده نیز خود و دیگر روشنفکران را چونان ستارگانی روشن و روشنگر به حساب می‌آورد که در شب استبداد درخشیدن گرفته‌اند و پیام‌آور نور و روشنایی برای اهل شب و ظلمت‌بانانند. به زودی شب را با تلاش مستمر خود شکسته و نویدگر آزادی می‌شوند. او خود و هم مسلکانش را «شب‌شکن‌ترین چراغ‌های جهان» می‌داند و منادی آزادی و آزادیخواهی است.

ما آن ستارگان بلندیم/ همراه با رسیدن شب می‌رسیم/ شب را شکسته‌ایم از دوردست/ ما آن ستارگان کوچک و خردیم/ اما ستارگان خرد/ در چشم شب‌شناسان/ همواره در زمان/ شوق را شکسته‌اند/ با آن وزیر برق بگویند/ در روزهای تار و تباهی/ از ما مدد بخواهد/ ما جلوه‌های نور زمانیم/ ما شب‌شکن‌ترین چراغ‌های جهانیم» (صفارزاده، ۱۳۶۶: ب: ۴۶)

از دیدگاه طاهره صفارزاده به عنوان شاعری انقلابی، رهبر کبیر انقلاب، رهبر آزادی‌خواهان جهان است؛ اوست که ملت ایران را از خواب غفلت بیدار کرده و رهبری نبرد برای «رهایی» و «آزادی» را بر عهده گرفته است. او رهبر و راهنمای آزادیخواه ملت ایران است و الگو و سرمشق برای سایر ملل مسلمان تا خود را از زیر یوغ استبداد جهانی و نظام سلطه رهانده و به «آزادی» و «رهایی» برسند.

باز آ/ باز آ/ ای مهربان معلم بیداری/ ای رهبر نبرد رهایی/ بیداری از سروش قم آمد/ و خانه‌های قبرگونه شکافت/ انسان ز خواب گران برخاست/ آسمه سر/ به شستن گناه ستم‌دیدی شتافت» (صفارزاده ۱۳۹۱: ۲۹۴)

از این منظر است که او برای رهایی از چنگال استبداد و رسیدن به آزادی، «قیام» را توصیه می‌کند. باید از خانه بیرون آمد؛ برای بیرون کردن طاغوت و استبداد از خانه وطن، باید کمر همت بریست و دیو استبداد را شکست داد:

برخیز/ بیرون بیا/ بیرون خانه/ فصلی به انتظار نشسته است/ و گردشش به گردش قدم توست.../ تو سرزمین رهایی هستی/ برخیز/ برخیز/ برخیز» (صفارزاده، ۱۳۹۱: ۲۸۳)

فصل آزادی آدمی را به انتظار نشسته است و اگر اقدامی صورت نگیرد نمی‌توان به آزادی و رهایی دست یافت. او با نگرشی سیاسی، انقلاب اسلامی را رهایی و آزادی ملت ایران و استقلال آن می‌داند. مردمی که صف بسته و مقابل دژخیمان رژیم به پا خاسته‌اند؛ صف‌های استوار رهایی را شکل داده و زنجیر بردگی را پاره کرده‌اند. واژگانی که صفارزاده برای این صف‌های رهایی مردم برگزیده نیز ریشه در رویکرد سیاسی او دارد و نگرش انقلابی او را آشکار می‌سازد. صفت «تابناک» برای صف‌ها عمق احترام شاعر را به باور قیام‌کنندگان و آنان که به پا خاسته‌اند نشان می‌دهد. عبارات قرآنی «نصر خدا» و «فتح خدا» نیز بعد دینی و اسلامی این قیام را آشکار می‌کند:

قسم به توده‌های صف‌آرا/ نصر خدا/ فتح خدا/ فرار رسیده است/ در شهر چون که می‌گذری می‌بینی/ صف‌ها در امتداد ۲

ستیز با استبداد و خودکامگی

از دیگر فعالیت‌های اجتماعی زن الگوی مسلمان ستیز با استبداد است؛ زن مسلمان با استبداد سری آشتی ناپذیر دارد و دوشادوش مردان به مبارزه با نظام خودکامه و مستبد می‌پردازد. چنانکه مظاهر این تفکر را در شعر صفارزاده به عنوان الگوی زن ایرانی-اسلامی می‌بینیم؛ هنر صفارزاده هنری استبدادستیز است و او در شعر خود به جنگ با استبداد می‌رود و استبداد و چهره کریه آن را برملا کرده و بر آن می‌شورد. او بر این است که نباید بر مستبد سنگدل سجده کرد بلکه باید به مبارزه با او برخاست:

سجده به سنگ / سجده به سنگدل / سجده چرا؟! (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۱۳)

او بر این است که حکومت استبدادی در نهایت رفتنی است و زمان همواره بر علیه حکومت‌های استبدادی است؛ چرا که مردم جور و ظلم و خفقان را بر نمی‌تابند و با دانش و آگاهی خود بر علیه آن قیام کرده و آن را برمی‌اندازند. همانطور که قدرت سخت این حکومت‌های طاغوتی مردم را قلع و قمع می‌کرد روزی خود این حکومت‌ها زیر بولدرز زمان از هم می‌پاشند:

بولدرز حکوت بیگانه / در زاله / در ویتنام / اجساد کشتگان را بر می‌داشت / بولدرز زمان / تمام حکومت‌ها را برمی‌دارد» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۳۴)

«بیداری» شرط لازم برای او برای رهایی از استبداد و حکومت‌های مستبد است. بیدار شدن و اقدام کردن بر علیه استبداد مایه شکست مستبدان است. ایران اسلامی این افتخار را داشته است که با تبعیت از رهبری روشنگر یعنی خمینی کبیر بساط مستبدان و خودکامگان زمان را برچیده و به یاری این مرد که در استواری ایمان چون کوهی بود نظام اسلامی را برقرار نماید:

ما خواب بودیم / ما بیش از آن در خواب بودیم / که همه‌مۀ پای دزدان / دزدان داخلی و خارجی / بیدارمان کند / خدا بر ملت ما بیداری خواست / مردی به استواری کوه / بازویمان گرفت / و قامت بلند ایمان / به سوی جنگ و شهادت برخاست (صفارزاده، ۱۳۶۶ الف: ۳۱)

بر این اساس «بیداری» را می‌توان یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های زن الگوی مسلمان ایرانی قلمداد کرد.

وطن و وطن‌پرستی

«وطن» و «وطن‌پرستی» نیز از ویژگی‌های مهم الگوی زن مسلمان است؛ منطبق با تعلیمات اسلامی که «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» (عباس قمی، ۱۳۷۴: ج ۲ / ۶۶۰) وطن‌فروشی عملی قبیح به شمار می‌رود. زن مسلمان نیز دلبسته وطن و میهن خویش است و آنچنانکه بانوی جنگ سپیده کاشانی سروده:

بجوشد گل اندر گل از گلشن من	به خون گر کشی خاک من، دشمن من
جدا سازی ای خصم، سر از تن من،	تم گر بسوزی، به تیرم بدوزی
تو عشق میان من و میهن من	کجا می‌توانی، ز قلبم ربایی

(کاشانی، ۱۳۸۹: ۱۰۴)

مهر وطن هیچگاه از دل زن انقلابی بیرون نمی‌رود.

صفارزاده، وطن‌پرستی را با استعمارستیزی گرده زده است؛ او استعمارستیزی را نمود وطن‌پرستی و احترام به وطن می‌داند و می‌نویسد: «کسی که دلش برای وطن سوخت با استعمار می‌جنگد. دل من برای همه وطن‌ها سوخت و خدا هدایتیم کرد» (صفارزاده، ۱۳۸۳: ۱۶). وطن‌پرستی صفارزاده با ملیت‌گرایی افراطی و ستیز با دیگر اقوام مسلمان گره نمی‌خورد؛ بلکه رد پای ایدئولوژی دینی در وطن‌پرستی او نیز آشکار است. در مورد اینکه وطن‌پرستی و ملیت‌گرایی صفارزاده رنگی ضد استعماری دارد می‌آید: «ملی‌گرایی صفارزاده موضعی ضد امپریالیسم غرب دارد نه موضع ضد عرب. در این الگوی سیاسی اسلامی که جایگزین الگوی غربی است به جای مواجهه نژادی و ملی بین ایران و عرب، ضدیت با ایدئولوژی امپریالیسم و ماتریالیسم غربی است» (سعد، ۱۳۸۲: ۱۰۴) و این نشانه‌ای از این است که وطن، علاوه بر ایران اسلامی، وطن اسلامی است. همچنین از دید صفارزاده برخلاف شاعران مشروطه «وطن» تنها ایران نیست، بلکه وطن هر جایی است که استعمار به آن چنگ انداخته و ثروت آن را به غارت می‌برد. برای بیداری مردمان آن خطه باید کوشید. بر این اساس او

همچنانکه در آزادی وطن خود از دست ایادی استعمار می‌شود برای مظلومان افغانستان نیز که در دسیسه‌های استعمار گرفتارند، دلسوزی می‌کند و می‌سراید:

جغرافیای جور و ستم / اعلام کرده / فغان و ناله و افغان هم / وطن دارند / در سرزمین فغان و افغان / در افغانستان انسان بیگناه / کشتار می‌شود» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۴۷) و با رویکردی انسان‌دوستانه کشتار مسلمانان افغان توسط ایادی استعمار را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او خود را عاشق وطنش می‌داند؛ عشق به وطن است که او را از آمریکا دوباره به وطنش می‌کشاند تا صدای بلند وطن‌خواهی و استعمارستیزی شود و در خدمت آرمان‌های انقلاب اسلامی باشد. او به خاکش، عشق می‌ورزد و با ماندن آن به «صورت یوسف» و تحمل رنج‌ها همچون «ایوب» زیبایی و تقدس و رنج‌کشی آن را به تصویر می‌کشد:

«و عشق من به خاک / اسیری است که صورت یوسف دارد و صبر ایوب» (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۷۴)

او نبرد بزرگان ایران همچون خیابانی و میرزا کوچک خان را برای وطن می‌داند تلاش آن‌ها و نبرد آن‌ها به خاطر این بوده است تا وطن زنده بماند:

در کوچه در خیابان / صفوف «خیابانی» است / صفوف متحد «جنگلی» / که عاشقانه می‌جنگند / و می‌خواهند / باطل برود / بیگانه برود / و می‌خواهند که حق همیشه بماند / وطن همیشه بماند (صفارزاده، ۱۳۶۵: ۳۳-۳۴)

البته او مردمی را که بر ضد دست‌نشانندگان بیگانگان یعنی پهلوی به پا خاسته همدریف با خیابانی و میرزا کوچک‌خان برای کسب آزادی و استقلال وطن می‌داند. بر این اساس، وطن‌پرستی را نیز می‌توان یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های الگوی زن ایرانی اسلامی دانست؛ آنکه دلش برای وطنش می‌سوزد و دوستدار وطن خویش است هیچگاه وطن را در زیر چکمه‌های دشمن نمی‌خواهد و این حس وطن‌دوستی را برای دیگران نیز تبیین می‌کند و رسالت تاریخی الگوی زن مسلمان این مؤلفه می‌تواند باشد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر مؤلفه‌های ارزشمندی را در شعر صفارزاده برای زن الگوی معاصر ایرانی یافته است. صفارزاده خود به عنوان الگویی از زن مبارز ایرانی - اسلامی، تجسم و تجسد یک زن الگوست. افکار و اندیشه‌های پیشرو این زن شاعره در خصوص سلطه‌ستیزی و استکبارستیزی و انطباق آزادی زن با خوانش ایرانی - اسلامی در شعرش او را به عنوان الگویی برای زنان ایرانی معرفی می‌کند. افکار سلطه‌ستیزانه او و شناختی که او از نظام سلطه یافته روشنگرانه است و می‌تواند در معرفی چهره کریمه سلطه‌گران جهانی مفید و مؤثر باشد. همچنین او آزادی را نه چون زن غربی در عریانی بلکه در آزادی فعالیت اجتماعی و استقلال وطن و تلاش برای آزادی وطن می‌داند. ستیز با ظلم و ستم را وظیفه و تکلیف هر زنی می‌داند و زنان ایرانی را تحریض و تحریک به ستمگران جهانی در حق مسلمانان فلسطین، بوسنی، افغانستان و .. می‌کند و رسالتی جهان‌شمول را در ستم‌ستیزی و ظلم‌ستیزی تعریف می‌کند. در عدالت، عدل اسلامی را برتر و فراتر از جمیع مکاتب دانسته و با بی‌عدالتی‌ها به مبارزه برمی‌خیزد و بسیاری از تعاریف عدل در مکاتب دیگر را ظلم بالسویه می‌داند. او با این توصیفات چهره‌ای پیشرو از زن الگوی مسلمان ایرانی ترسیم می‌کند که می‌تواند در جبهه‌های جنگ شناختی و جنگ نرم دشمن را به زانو درآورده و روشنگرانه از دام هجمه جنگ فرهنگی دشمن سربلند بیرون آید.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم

- امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۸). صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی (س) (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- رامپوری، غیاث‌الدین. (۱۳۶۳). غیاث اللغات، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رفیعی، علی محمد. (۱۳۸۶). بیدارگری در علم و هنر؛ شناختنامه طاهره صفارزاده، چاپ اول، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- سعد، جويا بلوندل. (۱۳۸۲). عرب‌ستیزی در ادبیات معاصر ایران، ترجمه فرناز حائری، چاپ اول، تهران: نشر کارنگ.
- سیاح، احمد. (۱۳۳۰). فرهنگ جامع، تهران: کتابفروشی اسلام.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)، تهران: سخن.
- (۱۳۸۵). شاعری در هجوم منتقدان، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). معانی و بیان، چاپ نهم، تهران: فردوس.
- صفارزاده، طاهره. (۱۳۸۶). در پیشواز صلح، چاپ دوم، تهران: هنر بیداری.
- (۱۳۶۶ الف). دیدار صبح، شیراز، چ اول، نوید شیراز.
- (۱۳۶۵). حرکت و دیروز، چاپ دوم، شیراز: نوید شیراز.
- (۱۳۶۶ ب). مردان منحنی، چ یک، شیراز، نوید.
- (۱۳۸۴). سفر پنجم، چاپ پنجم، تهران: پارس کتاب.
- (۱۳۹۱). مجموعه اشعار طاهره صفارزاده، تهران: انتشارات پارس کتاب.
- (۱۳۸۶). رهگذر مهتاب، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- (۱۳۶۵). بیعت با بیداری، چاپ سوم، شیراز: نوید شیراز.
- (۱۳۸۶). از جلوه‌های جهانی، تهران: هنر بیداری.
- قمی، عباس. (۱۳۷۴). سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، مشهد: آستان قدس رضوی.
- علامه مجلسی. (۱۴۰۴). بحارالانوار، ۱۱۰ جلد، لبنان، بیروت: موسسه الوفا.
- کاشانی، سپیده. (۱۳۸۹). مجموعه آثار، تهران: انتشارات موسسه انجمن قلعه ایران.
- نساجی‌زاده، اسماعیل. «شمه‌ای از کمالات معنوی حضرت زینب (س)»، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۳.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۷). خمسه نظامی با کشف الایات بر اساس چاپ مسکو، باکو، چاپ دو، تهران: انتشارات هرمس.
- هراتی، سلمان. (۱۳۹۰). مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی. تهران: چاپ چهارم: دفتر شعر جوان.
- ولک، رنه. (۱۳۷۳). نظریه ادبیات، ترجمه پرویز مهاجر و ضیاء محمدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۵). جویبار لحظه‌ها، چاپ هشتم، تهران: جامی.
- یوشیج، نیما. (۱۳۸۵). درباره شعر و شاعری، به کوشش سیروس طاهباز، تهران: نگاه.



Drawing a Pattern of Dimensions and Indicators of Social Responsibility in Banks Using Content Analysis Method

Ghasem Rahimi Rigi¹ , Mohsen Rashidi² , and Mahnam Molai³ 

1. PhD student in Accounting, Accounting Department, Mobarakeh Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.
Email: rahimi@yahoo.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Accounting, Faculty of Economics and Management, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: rashidi.m@lu.ac.ir
3. Assistant Professor, Accounting Department, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.
Email: molaie61@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 12 May 2025
Received in revised form 29 May 2025
Accepted 09 July 2025
Available online 28 September 2025

Keywords:
Social Responsibility,
Component,
Dimensions,
Banking,
Systematic Review,
Content Analysis,
Coding

ABSTRACT

Objective: The aim of this research is to extract and identify the dimensions and indicators of social responsibility in the banking industry, emphasizing its role in improving financial performance and productivity. Considering the change in the attitude of bank managers from the traditional charter (focusing solely on profitability) to the new charter (paying attention to social and environmental issues), this research seeks to provide a comprehensive framework for the social responsibility of banks.

Method: This research has used the content analysis method to extract the dimensions and indicators of social responsibility. By reviewing the relevant texts and sources, the key components of social responsibility in banking have been identified and categorized.

Results: The results of the study show that social responsibility in banking includes 35 categories (drivers) that are categorized into four main dimensions: 1- Economic dimension (such as financial transparency, sustainable profitability) 2- Social dimension (such as supporting society, respecting customer rights) 3- Employee dimension (such as human resource welfare, skills development) 4- Environmental dimension (such as reducing pollution, efficient use of resources).

Conclusions: The findings of this study indicate that social responsibility in banking is a strategic requirement and managers should consider it in all their decisions and actions. Simultaneous attention to economic, social, employee, and environmental dimensions not only leads to improved brand image and public trust, but can also improve the productivity and financial performance of banks. This study provides a practical framework for social responsibility policymaking and planning in the banking industry.

Cite this article: Rahimi Rigi, Gh., Rashidi, M., & Mollaei, M. (2025). Drawing a Pattern of Dimensions and Indicators of Social Responsibility in Banks Using Content Analysis Method. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-26. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036>

Publisher: Lorestan University.

Introduction

Today, with the growth and development of various industries and businesses, new issues and problems have emerged that arise from the consequences and impacts of businesses' activities on the environment and society. An increasing number of authors have acknowledged that the activities of organizations affect the external environment and have suggested that such organizations should be accountable to a wide audience such as their stakeholders (Rahimian et al., 2011). Therefore, it can be said that organizations have a major impact on society; therefore, their activities should be such that they maximize the positive effects of their activities and minimize the negative effects, and as the most influential member of society, they should be concerned about the long-term needs and demands of society and strive to resolve its problems. This means that today's organizations must recognize and embrace their social responsibility (Hong et al., 2019).

Everyone believes that businesses, in addition to pursuing profits, must be accountable to their employees, society, and other stakeholders, even if it is necessary for companies to sacrifice part of their profits to be better (Ben Saleh and Ben Amer, 2022; Carroll and Shabana, 2010). In today's competitive environment, social responsibility is recognized as a source of competitive advantage. It is clear that the actions of organizations will have a significant impact on the external environment, and the benefits and losses caused by organizations to society cannot be ignored. Peter Drucker, one of the most prominent management experts, says that private organizations must accept that they also have a public and social role and duty in order to maintain their legitimacy and survive in the environment. Organizations are not exempt from this category and must be accountable for their adverse social impacts on society. Social responsibility information is divided into four categories: employee relations, community relations, environmental issues, and diversity issues. (Larimi et al., 2017).

Today, banks that engage in social responsibility activities are referred to as social banks. These banks focus primarily on social activities, providing opportunities for the disadvantaged, social support, environmental protection, and ethical principles. While this type of banking focuses on making a profit, it also provides opportunities to improve social and environmental conditions. Every activity carried out in social banks is based on the creation of multiple returns; that is, returns in which the profit from monetary activities and transactions is not considered as the final goal, but rather the achievement of higher goals; goals that indicate the commitment of this industry to the environment and the world of which it is a part. In these banks, higher profits are considered as a factor that obliges the relevant banks to adhere to their goals (Zhou et al., 2024; Abbas et al., 2023; Erfani and Mohammad Moradi, 1400). Today, compared to other enterprises, banks play a key role in institutionalizing social responsibility in societies. The role of banks as facilitators and drivers of the wheels of economy and trade, as wealth-generating institutions, and as service providers for local, national, and international communities demonstrates the importance of

these institutions in initiating the intellectual movement of social responsibility in society as a whole. In recent years, financial institutions have realized the breadth of social and environmental activities that can be implemented in their institutions. In addition to the role they play through the management of the impact of their performance on society, financial institutions play a vital role in encouraging and motivating their customers to act responsibly and reduce the adverse social and environmental impacts of their activities. (Eskandari et al., 2019). In fact, the social responsibility of banks is rooted in their social marketing. Social marketing philosophy differs from other common marketing philosophies in that it emphasizes the interests of future generations and society and their wellbeing, and seeks to incorporate cultural and value issues into marketing issues. Accordingly, managers are forced to consider important factors such as consumer demands and societal interests in determining their marketing strategies and policies. Differentiating a bank's brand among other banks that offer similar services to their customers requires a component that can be called social responsibility. Customers must clearly understand that the goal of bank managers is not only to gain and increase shareholder profits. Bank managers must also demonstrate to their customers in practice that, in addition to the interests of the bank and shareholders, they also pay attention to the long-term and short-term interests of society (Ajdar et al. 2010). In the present era, organizations must respond appropriately to social expectations and moral precepts in order to achieve success in all fields, and by observing work ethics and social responsibility, they must best integrate such expectations with the economic goals of the organization in order to enable the achievement of higher and higher goals. The fundamental argument about social responsibility is that no group can survive if it targets and pursues its own personal interests without considering the consequences of its actions on society. Business units have non-financial responsibilities and must pay special attention to the needs of society because, along with the growth and development of various industries and business units, new issues and problems have arisen that arise from the consequences and impacts of business units' activities on the environment and society. In this way, the way performance is evaluated and its criteria have changed, and moving towards social and environmental responsibilities has become an essential and vital factor for the continuity of the organization's activities in the long term (Ajdar et al., 2019).

Taking social responsibility seriously in organizations has many signs. One of the signs of social responsibility of organizations is the existence of labor unions in their structure. Respecting consumer rights, paying attention to legal standards in product production, and the accountability of organization managers to citizenship, environmental, ethical, cultural, and even human rights issues are other signs of attention to social responsibility in organizations and companies. Since organizations and companies have a major impact on the social system, their activities should be such that they maximize the positive effects of their activities and minimize the negative effects. As the most influential member of society, they should be concerned about the long-term needs and desires of society and strive to resolve its problems. Since organizations and companies have a major impact on the social system, their

activities should be such that they minimize the positive effects of their activities and, as the most influential member of society, they should be concerned about the long-term needs and desires of society and strive to resolve its problems. Thus, social responsibility encompasses business policies and practices in the areas of labor, consumer, environmental protection and human rights, codes of conduct, ethics and disclosure, social activism, and corporate philanthropy. In fact, the development and implementation of these policies and strategies in these areas constitute key dimensions of what we now call corporate social responsibility. The concept of corporate social responsibility links these components together and organizes activities around a specific framework that supports business and enhances dialogue with key stakeholders. Various factors influence corporate social responsibility, including culture, customs, traditions, and so on.

Method

This research has used the content analysis method to extract the dimensions and indicators of social responsibility. By reviewing the relevant texts and sources, the key components of social responsibility in banking have been identified and categorized.

Results

The results of the study show that social responsibility in banking includes 35 categories (drivers) that are categorized into four main dimensions: 1- Economic dimension (such as financial transparency, sustainable profitability) 2- Social dimension (such as supporting society, respecting customer rights) 3- Employee dimension (such as human resource welfare, skills development) 4- Environmental dimension (such as reducing pollution, efficient use of resources).

Conclusions

The findings of this study indicate that social responsibility in banking is a strategic requirement and managers should consider it in all their decisions and actions. Simultaneous attention to economic, social, employee, and environmental dimensions not only leads to improved brand image and public trust, but can also improve the productivity and financial performance of banks. This study provides a practical framework for social responsibility policymaking and planning in the banking industry.

Gaining a comprehensive insight into the results of research conducted in the past is a prerequisite for conducting new research; unfortunately, most researchers start new research without comprehensively examining the results of scientific research, and this duplication and waste of time and money on the activities of scientists in scientific fields is unacceptable. In fact, it can be said that many studies conducted in the form of student theses and dissertations have a superficial view of the results of scientific research by past researchers, and this weakness in critically examining the background has led to weaknesses in conducting new research. In this study, a set of researches conducted during the period from 2000 to 2023 in the field of social responsibility in the field of banking were

scientifically evaluated with a new perspective and a new horizon has been opened for researchers who are interested in research in this field. In the present study, by searching the Web of Science database between 2000 and 2023, 778 articles were obtained in the field of social responsibility and its related indicators, especially in the field of banking, and 92 articles were extracted in the field of study through three stages of screening. VOS viewer version 1.6.11 software was used to analyze the data. Statistics show that the number of published articles in the field of social responsibility is growing, and that researchers in the banking field also pay special attention to social responsibility because the success of managers in the banking field depends not only on their attention to the internal environment but also on taking into account its external factors (social responsibility); therefore, it can be said that social responsibility in the banking industry has played an important role in helping managers in this industry. Finally, after the analysis and studies conducted, 4 components and 35 main categories of social responsibility in the banking field have been identified. A comprehensive review of the published articles in the Web of Science database indicates the components and dimensions of social responsibility in the banking field. This opens the way for researchers who need this information to conduct new research.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by Gh. Z. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by M. R. as the second author. M. M., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

ترسیم الگوی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوی

قاسم رحیمی ریگی^۱، محسن رشیدی^۲ ✉، مهنام ملایی^۳

۱. دانشجوی دکتری حسابداری، گروه حسابداری، واحد مبارکه دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: rahimi@yahoo.com
 ۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه حسابداری، دانشکده اقتصاد و مدیریت، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: rashidi.m@lu.ac.ir
 ۳. استادیار، گروه حسابداری، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. رایانامه: molaie61@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: هدف این پژوهش، استخراج و شناسایی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در صنعت بانکداری با تأکید بر نقش آن در بهبود عملکرد مالی و بهره‌وری است. با توجه به تغییر نگرش مدیران بانکی از منشور سنتی (تمرکز صرف بر سودآوری) به منشور نوین (توجه به مسائل اجتماعی و زیست‌محیطی)، این تحقیق درصدد است تا چارچوبی جامع برای مسئولیت اجتماعی بانک‌ها ارائه دهد.
تاریخچه مقاله:	روش پژوهش: این پژوهش از روش تحلیل محتوا برای استخراج ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی استفاده کرده است. با بررسی متون و منابع مرتبط، مؤلفه‌های کلیدی مسئولیت اجتماعی در بانکداری شناسایی و دسته‌بندی شده‌اند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۲	یافته‌ها: نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مسئولیت اجتماعی در بانکداری شامل ۳۵ مقوله (پیشران) است که در چهار بعد اصلی دسته‌بندی می‌شوند: ۱- بعد اقتصادی (مانند شفافیت مالی، سودآوری پایدار ۲- بعد اجتماعی (مانند حمایت از جامعه، رعایت حقوق مشتریان) ۳- بعد کارکنان (مانند رفاه نیروی انسانی، توسعه مهارت‌ها) ۴- بعد محیط‌زیست (مانند کاهش آلاینده‌گی، مصرف بهینه منابع).
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۰۸	نتیجه‌گیری: یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که مسئولیت اجتماعی در بانکداری یک الزام استراتژیک است و مدیران باید آن را در تمامی تصمیمات و اقدامات خود مدنظر قرار دهند. توجه هم‌زمان به ابعاد اقتصادی، اجتماعی، کارکنان و محیط‌زیست نه تنها به بهبود تصویر برند و اعتماد عمومی منجر می‌شود، بلکه می‌تواند بهره‌وری و عملکرد مالی بانک‌ها را نیز ارتقا دهد. این تحقیق چارچوبی کاربردی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مسئولیت اجتماعی در صنعت بانکداری ارائه می‌کند.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۸	کلمات کلیدی: حکمرانی خوب، مسئولیت اجتماعی، مؤلفه، ابعاد، بانکداری، مرور نظام‌مند، تحلیل محتوی، کدگذاری

استناد: رحیمی ریگی، قاسم؛ رشیدی، محسن؛ و ملایی، مهنام. (۱۴۰۴). ترسیم الگوی ابعاد و شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها با استفاده از روش تحلیل محتوی. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۶-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2035370.1036>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

امروزه همراه با رشد و توسعه صنایع و واحدهای تجاری مختلف، مسائل و مشکلات جدیدی پدیدار شده که ناشی از پیامدها و تأثیرات فعالیت‌های واحدهای تجاری بر روی محیط‌زیست و اجتماع است. شمار فزاینده‌ای از نویسندگان، تصدیق کرده‌اند که فعالیت‌های سازمان بر محیط خارجی تأثیر می‌گذارد و پیشنهاد داده‌اند که چنین سازمان‌هایی باید به مخاطبان گسترده‌ای همچون ذی‌نفعان خود پاسخگو باشند (رحیمیان و همکاران، ۱۳۹۰). بنابراین می‌توان گفت که سازمان‌ها تأثیر عمده‌ای بر جامعه دارند؛ بنابراین فعالیت آن‌ها باید به گونه‌ای باشند که اثرات مثبت حاصل از فعالیت خود را به حداکثر و اثرات منفی آن را به حداقل برسانند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه بوده و در جهت رفع معضلات آن بکوشند. این بدان مفهوم است که سازمان‌های امروزی بایستی مسئولیت اجتماعی خود را شناخته و پذیرای آن باشند (هونگ^۱ و همکاران، ۲۰۱۹). همگان معتقدند که کسب‌وکارها، علاوه بر دنبال کردن سود، باید در قبال کارکنانشان، جامعه و سایر سهامداران پاسخگو باشند، حتی اگر لازم باشد برای بهتر بودن، شرکت‌ها بخشی از سود خود را قربانی کنند (بن‌صالح و بن‌عامر^۲، ۲۰۲۲؛ کارول و شبانا، ۲۰۱۰). در محیط رقابتی دنیای امروز، مسئولیت اجتماعی به‌عنوان یک منبع مزیت رقابتی شناخته شده است. به‌وضوح مشخص است که اعمال سازمان‌ها بر محیط بیرونی تأثیر بسزایی خواهد داشت و نمی‌توان سود و زیان ناشی از سازمان‌ها بر جامعه را نادیده گرفت. پیتر دراکر^۳ یکی از برجسته‌ترین صاحب‌نظران مدیریت در این باره می‌گوید که سازمان‌های خصوصی به‌منظور حفظ مشروعیت خود و بقا در محیط، باید قبول کنند که نقش و وظیفه عمومی و اجتماعی نیز دارند. سازمان‌ها نیز از این مقوله مستثنی نیستند و باید پاسخگوی تأثیرات اجتماعی نامطلوب خود بر جامعه هم باشند. اطلاعات مسئولیت اجتماعی به چهار دسته روابط کارکنان، روابط جامعه، مسائل مرتبط با زیست‌محیطی و مسائل تنوع‌پذیری تقسیم‌بندی شده است (لاریمی و همکاران، ۱۳۹۶).

امروزه از بانک‌هایی که در فعالیت‌های مربوط به مسئولیت اجتماعی فعالیت می‌کنند، با عنوان بانک‌های اجتماعی یاد می‌شود این بانک‌ها تمرکز اصلی را بر فعالیت‌های اجتماعی فراهم کردن فرصت‌هایی برای محرومان، حمایت‌های اجتماعی، حفظ محیط‌زیست و رعایت اصول اخلاقی قرار داده‌اند. این نوع از بانکداری در عین حال که به کسب سود اهمیت می‌دهد، به‌صورت موازی زمینه‌هایی برای ارتقای شرایط اجتماعی و محیط‌زیست فراهم می‌آورد. هر فعالیتی که در بانک‌های اجتماعی صورت می‌پذیرد بر پایه خلق بازدهی چندگانه است؛ یعنی بازدهی که در آن سود حاصل از فعالیت‌ها و مبادلات پولی به‌عنوان هدف نهایی در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه الزاماً رسیدن به مقاصد والا تر است؛ مقاصدی که نشان‌دهنده تعهد این صنعت به پیرامون و جهانی است که عضوی از آن است. در این بانک‌ها سود بیشتر به‌عنوان عاملی در نظر گرفته می‌شود که بانک‌های مربوطه را موظف می‌سازد تا نسبت به اهدافشان پایبند باشند (ژو^۴ و همکاران، ۲۰۲۴؛ عباس^۵ و همکاران، ۲۰۲۳؛ عرفانی و محمد مرادی، ۱۴۰۰). امروزه در مقایسه با سایر بنگاه‌ها، بانک‌ها نقشی کلیدی در نهادینه‌سازی مسئولیت اجتماعی در جوامع ایفا می‌کنند. نقش بانک‌ها به‌عنوان تسهیل‌گر و محرک چرخ‌های اقتصاد و تجارت، به‌عنوان نهادهای مولد ثروت و همچنین فراهم‌آورندگان خدمات برای اجتماعات محلی، ملی و بین‌المللی بیانگر اهمیت این مؤسسات در به جریان اندازی حرکت فکری مسئولیت اجتماعی در کل جامعه است. در سال‌های اخیر، مؤسسات مالی به وسعت دامنه فعالیت‌های اجتماعی و زیست‌محیطی قابل اجرا در مؤسسات خود پی برده‌اند. چراکه مؤسسات مالی علاوه بر نقشی که از طریق مدیریت ارزیابی اثرات عملکرد خود بر جامعه دارند، نقشی حیاتی در تشویق و انگیزش مشتریان خود به اقدام مسئولانه و کاهش اثرات سوء اجتماعی و زیست‌محیطی فعالیت‌های خود دارند. (اسکندری و همکاران، ۱۳۹۸). در واقع مسئولیت‌پذیری اجتماعی بانک‌ها ریشه در بازاریابی اجتماعی آن‌ها دارد. فلسفه بازاریابی اجتماعی با دیگر فلسفه‌های رایج در بازاریابی از جهت اینکه نسبت به منافع آیندگان و جامعه و رفاه آن‌ها تأکید دارد، تفاوت داشته و به دنبال دخالت دادن موضوعات فرهنگی و ارزشی در مسائل بازاریابی است. بر این اساس، مدیران ناگزیرند در تعیین راهبردها و

1. Hung
2. Ben Salah and Ben Amar
3. Piter Draker
4. Zhou
5. Abbass

خطامشی‌های بازاریابی خود، عوامل مهمی مانند خواسته‌های مصرف‌کنندگان و منافع جامعه را در نظر بگیرند. متمایزسازی برند یک بانک در میان سایر بانک‌هایی که خدماتی مشابه به مشتریان خود عرضه می‌کنند، نیازمند مؤلفه‌ای است که می‌توان از آن به مسئولیت اجتماعی نام برد. مشتریان باید این نکته را به‌وضوح احساس نمایند که هدف مدیران بانک تنها کسب منافع و افزایش سود سهام‌داران نیست، مدیران بانک‌ها نیز باید به مشتریان خود در عمل نشان دهند که در کنار منافع بانک و سهامداران، به منافع بلندمدت و کوتاه‌مدت جامعه نیز توجه دارند. (اژدر و همکاران، ۱۳۹۹). در عصر حاضر، سازمان‌ها برای دستیابی به موفقیت در همه زمینه‌ها باید به انتظارات اجتماعی و احکام اخلاقی واکنش مناسب نشان دهند و با رعایت اخلاق کار و مسئولیت اجتماعی، به بهترین نحو این‌گونه انتظارات را باهدف اقتصادی سازمان تلفیق کنند تا دستیابی به اهداف با لاتر و والاتری را امکان پذیر سازند. استدلال بنیادین درباره مسئولیت اجتماعی این است که هیچ گروهی نمی‌تواند جان سالم به در ببرد اگر منافع شخصی خود را، بدون در نظر گرفتن عواقب اعمال خود بر اجتماع، هدف قرار داده و پیگیری نماید. واحدهای تجاری مسئولیت‌های غیر مالی دارند و باید به ستلانت جامعه توجه ویژه داشته باشند زیرا همراه با رشد و توسعه صنایع و واحدهای تجاری مختلف، مسائل و مشکلات جدیدی به وجود آمده است که ناشی از عواقب و تأثیرات فعالیت‌های واحدهای تجاری بر روی محیط‌زیست و اجتماع است. به این ترتیب، چگونگی ارزیابی عملکرد و معیارهای آن دگرگون شده و حرکت در مسیر مسئولیت‌های اجتماعی و زیست‌محیطی عامل ضروری و حیاتی برای تداوم فعالیت سازمان در بلند مدت شده است (اژدر و همکاران، ۱۳۹۸).

جدی گرفتن مسئولیت اجتماعی در سازمان‌ها نشانه‌های بسیاری دارد. یکی از نشانه‌های مسئولیت اجتماعی سازمان‌ها وجود تشکلهای کارگری در ساختار آن‌هاست. رعایت حقوق مصرف‌کنندگان، توجه به استانداردهای قانونی در تولید محصول، پاسخگویی مدیران سازمان‌ها در قبال مسائل شهروندی، محیط‌زیستی، اخلاقی، فرهنگی و حتی حقوق بشر از دیگر نشانه‌های توجه به مسئولیت اجتماعی در سازمان‌ها و شرکت‌هاست. از آنجاکه سازمان‌ها و شرکت‌ها تأثیر عمده‌ای بر سیستم اجتماعی دارند فعالیت آن‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که اثرات مثبت حاصل از آن را به حداکثر برسانند و اثرات منفی را به حداقل کاهش دهند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه باشند و در جهت رفع معضلات آن‌ها بکوشند. از آنجایی که سازمان‌ها و شرکت‌ها تأثیر عمده‌ای بر سیستم اجتماعی دارند، بنابراین فعالیت آن‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که اثرات مثبت حاصل از فعالیت خود را به حداقل برساند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه باشند و در جهت رفع معضلات آن بکوشند. بدین ترتیب مسئولیت اجتماعی تدابیر و رفتارهای تجاری در حوزه‌های کارگری، مصرف‌کننده‌ها، حمایت‌های زیست‌محیطی و حقوق بشر، ضوابط رفتار، اخلاق و اطلاعات پذیری، فعالیت اجتماعی، خیرخواهی شرکتی را در برمی‌گیرد. درواقع، توسعه و اجرای این تدابیر و استراتژی‌ها در این حوزه‌ها ابعاد کلیدی آنچه امروزه به آن مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها می‌گوییم را تشکیل داده است. مفهوم مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، این اجزاء را به هم وصل می‌کند و فعالیت‌ها را حول یک چارچوب خاص که حمایت‌کننده تجارت، تقویت‌کننده گفتگو با ذینفعان اصلی باشد سامان می‌دهد. عوامل مختلفی بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی بنگاه‌ها تأثیرگذار می‌باشد که می‌تواند شامل فرهنگ، آداب، رسوم و ... باشد.

مفهوم مسئولیت اجتماعی

تا به امروز تعریف واحدی از مفهوم مسئولیت اجتماعی که مقبول همگان باشد، عنوان نشده است. باین‌حال ده‌السروود (۲۰۰۸) با بررسی ۳۷ تعریف مختلف از مسئولیت اجتماعی، به این نتیجه رسید که تفاوت در تعاریف مختلف به دلیل وجود پنج بُعد محیطی، اجتماعی، اقتصادی، ذینفعان، داوطلبانه بودن بوده است که باعث شده هر کدام از تعاریف به سمت منافع خاصی متمایل شوند (ژو^۱ و همکاران، ۲۰۲۴؛ عباس^۲ و همکاران، ۲۰۲۳؛ الشماری^۳ و همکاران، ۲۰۲۲).

مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها دارای تعاریف مختلفی است، مهم‌ترین آن‌ها شامل این تعریف است که چگونه بنگاه در مقابل تأثیراتی محیطی و اجتماعی که در جریان فعالیت‌هایش بروز می‌دهد، مسئولیت می‌پذیرند تا فواید را حداکثر و زیان‌ها را حداقل

1. Zhou
2. Abbass
3. Al-Shammari

نمایند. تحقیقات نشان داده که اجرای مسئولیت اجتماعی بنگاه‌ها موقتی نیست. بر اساس نظر کمیسیون انجمن‌های اروپایی مسئولیت اجتماعی مفهومی است که شرکت‌ها به‌وسیله آن و به‌صورت ارادی در راستای اجتماعی بهتر و محیطی سالم‌تر گام برمی‌دارند. بنگاه‌ها به‌وسیله این مفهوم نگرانی‌های اجتماعی و محیطی موجود در فعالیت‌های خود را باهم ترکیب و ارتباط متقابل آن را به‌صورت اختیاری با سهامداران برقرار می‌کند (وکیلی فرد و همکاران، ۱۳۹۶). مسئولیت اجتماعی سازمان مقوله‌ای بسیار مهم بوده و به‌سرعت در حال گسترش در میان سازمان‌های مختلف است و این موضوع را خاطر نشان می‌کند که سازمان‌ها باید به عواقب و تأثیرات فعالیت‌های خود دقت بیشتری داشته باشند و تأثیرات آن‌ها را بر محیط پیرامون، جامعه و اعضای جامعه در نظر بگیرند. (زرندی^۱ و همکاران، ۲۰۱۹) در واقع مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، رویکرد جدیدی به کسب‌وکار است که تأثیر اجتماعی یک سازمان بر جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد و هدف اصلی آن، گرد هم آوردن تمامی بخش‌ها اعم از دولتی، خصوصی و داوطلبان برای همکاری با یکدیگر است (محمدی و همکاران، ۲۰۱۹). مسئولیت اجتماعی مجموعه‌ای از فعالیت‌های مربوط به اندازه‌گیری و پردازش عملکرد سازمان‌های تجاری و نقش آن‌ها در نگهداری و محافظت از محیط‌زیست و ارائه خدمات متفاوت به جوامع محلی خود به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم و گزارش این نتایج به‌گونه‌ای که جامعه قادر به ارزیابی عملکرد اجتماعی آن سازمان باشد (رحیمیان و همکاران، ۱۳۹۰).

پیشینه پژوهش

ایسلام^۲ و همکاران (۲۰۲۴) نشان دادند که عوامل اقتصادی و اخلاقی به‌طور مثبت و معنی‌داری بر شیوه‌های مسئولیت اجتماعی تأثیر می‌گذارند، در حالی که عوامل اجتماعی و محیطی بر شیوه‌های مسئولیت اجتماعی تأثیر منفی می‌گذارند، اما به‌طور معنی‌دار نیستند. عوامل فرهنگی نیز به‌طور مثبت و قابل توجهی بر شیوه‌های مسئولیت اجتماعی تأثیر می‌گذارد. ژو^۳ و همکاران (۲۰۲۴) تأثیر عملکرد مسئولیت اجتماعی را بر فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی چین تأیید نمودند. عباس^۴ و همکاران (۲۰۲۳) تأثیر عملکرد مسئولیت اجتماعی را بر دیدگاه‌های ارزشی مشتریان بانک‌ها تأیید نمودند. سینگ^۵ و همکاران (۲۰۲۳) نشان دادند که بین مسئولیت اجتماعی و عملکرد سازمانی رابطه معناداری وجود دارد و اعتبار شرکت و مدیریت ریسک بر این رابطه نقش تعدیل‌گر دارد. الشماری^۶ و همکاران (۲۰۲۲) نشان دادند که بهبود هزینه‌های تحقیق و توسعه و هزینه‌های عملیاتی بر بهبود عملکرد مسئولیت اجتماعی مؤثر است. همچنین رابطه عملکرد مالی و مسئولیت اجتماعی و اقتصاد رد نشد. میلادی و شعبی^۷ (۲۰۲۲) نشان دادند که قدرت مدیرعامل رابطه مسئولیت اجتماعی و مدیریت سود بانک‌ها را تعدیل می‌کند. اشرف و همکاران^۸ (۲۰۲۲) نشان دادند که سیاست‌های مرتبط با کارکنان بر مسئولیت اجتماعی اثرگذار است. باهتا^۹ و همکاران (۲۰۲۱) نشان دادند که عملکرد مسئولیت اجتماعی و عملکرد مالی به یکدیگر مرتبطند و قابلیت نوآوری بر این رابطه نقش میانجی دارد. پارتالیدو^{۱۰} و همکاران (۲۰۲۰) رابطه مسئولیت اجتماعی و عملکرد مالی را تأیید نمودند. دوی^{۱۱} و همکاران (۲۰۲۰) رابطه بین مسئولیت اجتماعی و عملکرد و ریسک را تأیید نمودند. گانگی^{۱۲} و همکاران (۲۰۱۹) نشان دادند از یکسو سازگاری مسئولیت اجتماعی با قابلیت جذب دانش داخلی بانک‌ها در عملکرد شهروندی تأثیر مثبت می‌گذارد و از سوی دیگر، ابتکارات انجام‌گرفته در خصوص فعالیت در زمینه مسئولیت اجتماعی، رقابت در این صنعت را افزایش داده و با ایجاد زمینه شهرت برای بانک، در بهبود عملکرد مالی‌اش مؤثر است. دل آتی^{۱۳} و همکاران

1. Zarandi
2. Islam
3. Zhou
4. Abbass
5. Singh
6. Al-Shammari
7. Miladi and Chouaibi
8. Ashraf et al
9. Bahta
10. Partalidou
11. Devic
12. Gangi
13. Dell'Atti

(۲۰۱۷) نشان دادند که شهرت بانک با عملکرد حسابداری آن ارتباطی مثبت و با وضعیت اهرمی و ریسک ارتباط منفی دارد. باوجودی که رابطه مثبت بین شهرت و عملکرد اجتماعی وجود دارد. ارتباط میان شهرت، حاکمیت شرکتی و عملکرد زیست‌محیطی همواره منفی است.

پلاتونوا^۱ و همکاران (۲۰۱۸) در تحقیقی با عنوان "تأثیر مسئولیت‌پذیری اجتماعی شرکت در عملکرد مالی (بانکداری اسلامی شورای همکاری خلیج فارس)" در کشور مالزی طی سه سال به بررسی موضوع پرداختند. بر اساس یافته‌های تحقیق، هیچ رابطه قابل‌ملاحظه‌ای بین ابعاد انفرادی شاخص افشای مسئولیت اجتماعی شرکتی و میزان عملکرد مالی کنونی به‌جز در مورد «مأموریت و چشم‌انداز» و نیز «خدمات و محصولات» وجود ندارد. نتایج اولیه نشان می‌دهد که رابطه‌ای مثبت و معنادار بین بُعد «مأموریت و چشم‌انداز» و عملکرد مالی آینده بانک‌ها وجود دارد. صفی خانی و همکاران (۱۴۰۳) نشان دادند که حاکمیت شرکتی بر مبنای کفایت و توانایی بر رابطه بین افشاء داوطلبانه و عملکرد مالی تأثیر معناداری دارد. آزاده و همکاران (۱۴۰۲) نشان دادند چهار استراتژی مدیریت دارایی و مصارف بانک، جذب منابع مالی و سودآور سازی، توانمندسازی مدیریت بانک و توسعه زیرساخت‌های بانکداری بهترین معیارهای عملکردند. عبدالعلی پور و همکاران (۱۴۰۲) نشان دادند که توجه به مشتریان بر عملکرد تأثیر مثبتی دارد. آخوندی و همکاران (۱۴۰۲) نشان دادند که رفتارهای ماکیاول گرایانه (سوءاستفاده گرانه) در میان مدیران موجب می‌گردد که آنان برای دستیابی به اهداف خود و نمایش مطلوب وضعیت شرکت، تأثیر مثبتی بر روی گرایش‌ها سهامداران در ارتباط با مسئولیت اجتماعی شرکتی و اجرای گزارشگری پایدار در شرکت‌ها داشته باشند. صفا خواه و همکاران (۱۴۰۲) تأثیر مدل‌های مختلف افشای اطلاعات مسئولیت‌های اجتماعی بر رابطه بین محدودیت‌های مالی و مالکیت خانوادگی در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار تهران را رد نکردند. شهبایی و همکاران (۱۴۰۱) تأثیر شدت هزینه‌های زیست‌محیطی اجباری و اختیاری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پتروشیمی پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار تهران را تأیید نکردند. پیربازاری و همکاران (۱۳۹۶) نشان دادند که سازمان‌هایی همچون بانک با تمرکز بر فعالیت‌های مرتبط با مسئولیت‌پذیری اجتماعی علاوه بر افزایش تصویر مثبت سازمان می‌توانند به بهبود رضایت‌مندی و وفاداری مشتریان نائل آیند. فخاری و همکاران (۱۳۹۵) در تحقیقی نقش مهم و برجسته مسئولیت اجتماعی در شکل دادن به رفتار سرمایه‌گذاری و کارا بودن آن را نشان دادند. کرمی و همکاران (۱۳۹۳) نشان دادند که بانک‌ها در ایران به‌طور مناسبی به ایفای مسئولیت اجتماعی اسلامی نمی‌پردازند. اسماعیل پور و صیادی (۱۳۹۶) پژوهشی را با عنوان "تأثیر مسئولیت اجتماعی در وفاداری به برند به‌واسطه اعتبار برند (بانک صادرات بوشهر)" انجام دادند. نتایج نشان می‌دهد تمام ابعاد مسئولیت اجتماعی شرکت سدر اعتبار برند بانک صادرات تأثیر مثبت و معنادار دارد. اعتبار برند بانک صادرات در وفاداری به برند آن نیز تأثیر مثبت و معنادار دارد.

بررسی ادبیات پژوهش در زمینه عملکرد مالی بانک‌ها و نیز مسئولیت اجتماعی در این حوزه نشان‌دهنده این است پژوهشی که بتواند به‌صورت خاص ابعاد مختلف عملکرد بانک‌ها را شناسایی نموده و نیز شاخص‌های مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها را تبیین و از روش تحلیل محتوی استفاده کند یافت نشد. سوابق پژوهشی تحقیق حاضر نشان از اهمیت و غنی بودن موضوع می‌باشد، لیکن با نگاه عمیق علمی در ارتباط با موضوع مقاله حاضر کار علمی و تحقیقاتی موردنظر در ایران انجام‌نشده و لذا این پژوهش به‌منظور جبران یک خلأ تحقیقاتی انجام‌شده است. در دو دهه اخیر، توجه به اثرات سازمان‌ها در جامعه، به ظهور مفهوم جدید و مهم در پژوهش‌های کسب‌وکار به نام مسئولیت اجتماعی انجامیده است. امروزه همراه با رشد و توسعه صنایع و واحدهای تجاری مختلف، مسائل و مشکلات جدیدی پدیدار شده که ناشی از پیامدها و تأثیرات فعالیت‌های واحدهای تجاری بر روی اجتماع است؛ بنابراین فعالیت آن‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که اثرات مثبت حاصل از فعالیت خود را به حداکثر و اثرات منفی آن را به حداقل برسانند و به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو جامعه، نگران نیازها و خواسته‌های درازمدت جامعه بوده و در جهت رفع معضلات آن بکوشند. این بدان مفهوم است که سازمان‌های امروزی بایستی مسئولیت اجتماعی خود را به‌عنوان یک فرهنگ غالب، شناخته و پذیرای آن باشند (ایسلام^۲

و همکاران، ۲۰۲۴؛ هونگ^۱ و همکاران، ۲۰۱۹). مفهوم مسئولیت‌پذیری اجتماعی به‌طور عمیقی در اسلام جای گرفته است (دیوساکی و عبدالله^۲، ۲۰۰۷). این مفهوم، قوی‌ترین و بحرانی‌ترین بخش در سامانه بانکداری اسلامی است که بانکداری غیرقانونی را منع می‌کند؛ بنابراین بانک‌ها در سراسر جهان برای اثبات ادعای خود نسبت به پیروی از اصول شریعت، باید به ایفای مسئولیت‌های اجتماعی خود همت گمارند. در واقع، ایفای مسئولیت‌های اجتماعی به‌جای اینکه صرفاً در جهت منافع بانک‌ها یا به دلیل الزامات قانونی باشد به‌منظور رفاه اجتماعی انجام می‌شود؛ بنابراین بانک‌ها نسبت به فعالیت‌های اجتماعی و زیست‌محیطی در سطح جهانی و منطق‌های تعهد دارند. بانک‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای اقتصادی، نقش انکارناپذیری در اجتماع دارند و عملکرد آن‌ها در کل جامعه تأثیرگذار است، لذا توجه به مقوله مسئولیت اجتماعی برای بانک‌ها بسیار حائز اهمیت است، زیرا از یک طرف بانک‌ها موظف به تأمین انتظارات سهامداران خود هستند و از طرفی باید نقدینگی کافی برای پاسخگویی به تقاضای مشتریان را داشته باشند. در مقایسه با سایر بنگاه‌ها، بانک‌ها نقشی کلیدی در نهادینه‌سازی مسئولیت اجتماعی در جوامع ایفا می‌کنند. نقش بانک‌ها به‌عنوان تسهیل‌گر و محرک چرخ‌های اقتصاد و تجارت، به‌عنوان نهادهای مولد ثروت و همچنین به‌عنوان فراهم‌آورندگان خدمات برای اجتماعات و بین‌المللی بیانگر اهمیت این مؤسسات در به جریان اندازی حرکت فکری محلی، ملی، مسئولیت اجتماعی در کل جامعه است. از آنجاکه مؤسسات مالی نظارت و کنترل جریان سرمایه، وام‌دهی، تأمین مالی پروژه‌ها و سیاست‌ها و اقدامات بیمه‌ای را بر عهده دارند، قادرند در نحوه عملکرد کسب‌وکارهای تحت حمایت خود اعمال نفوذ کنند. به این ترتیب، بانک‌ها می‌توانند بنگاه‌ها را وادار به پاسخگویی در قبال مسائل و معضلات اجتماعی و زیست‌محیطی کنند که ناشی از کسب‌وکار آن‌هاست. به این ترتیب، بی‌توجهی بنگاه‌ها به مسئولیت‌های اجتماعی و عواقب عملکردی خود می‌تواند ریسک‌های سرمایه‌گذاری و اعتباری چشم‌گیر برای آن‌ها به همراه داشته باشد (عرفانی و محمد مرادی، ۱۴۰۰).

روش تحقیق

روش انجام پژوهش حاضر بر اساس پیاز پژوهش مبتنی بر پارادایم تفسیری بوده و به لحاظ جهت‌گیری، بنیادی است، زیرا به دنبال یافتن پارادایم فکری محققان بین‌المللی در زمینه شاخص‌ها و ابعاد مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری می‌باشد. رویکرد پژوهش استقرایی است زیرا از جزء به کل می‌رسد و صبغه آن کمی است. از منظر هدف انجام پژوهش رویکرد اکتشافی حاکم بر پژوهش می‌باشد که به‌صورت تک مقطعی انجام می‌پذیرد. از نظر شیوه اجرا تحلیل محتوی می‌باشد. بر اساس این پروتکل محققین اقدام به مطالعه نظام‌مند کلیه مقالات پژوهشی منتشرشده در پایگاه اطلاعاتی (web of science) در خصوص مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری که در فاصله زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ به چاپ رسیده‌اند و تجزیه و تحلیل داده‌ها با نرم‌افزار (Vos viewer) نسخه ۱/۶/۱۱ انجام شده است. برای جست‌وجو و به دست آوردن مقالات پژوهشی منتشرشده در پایگاه اطلاعاتی (web of science) در زمینه واژه‌های مسئولیت اجتماعی و شاخص‌های مرتبط با آن به‌ویژه در حوزه بانکداری جهت کسب حداکثر حساسیت (معیاری در زمینه دستیابی به حداکثر شواهد مرتبط) و حداقل بی‌ربط بودن (معیاری در زمینه دستیابی به حداقل شواهد نامرتبط) و ارتقای روایی تحقیق از عملگرهای NOT, OR و AND و استراتژی جست‌وجو به شرح زیر استفاده شد:

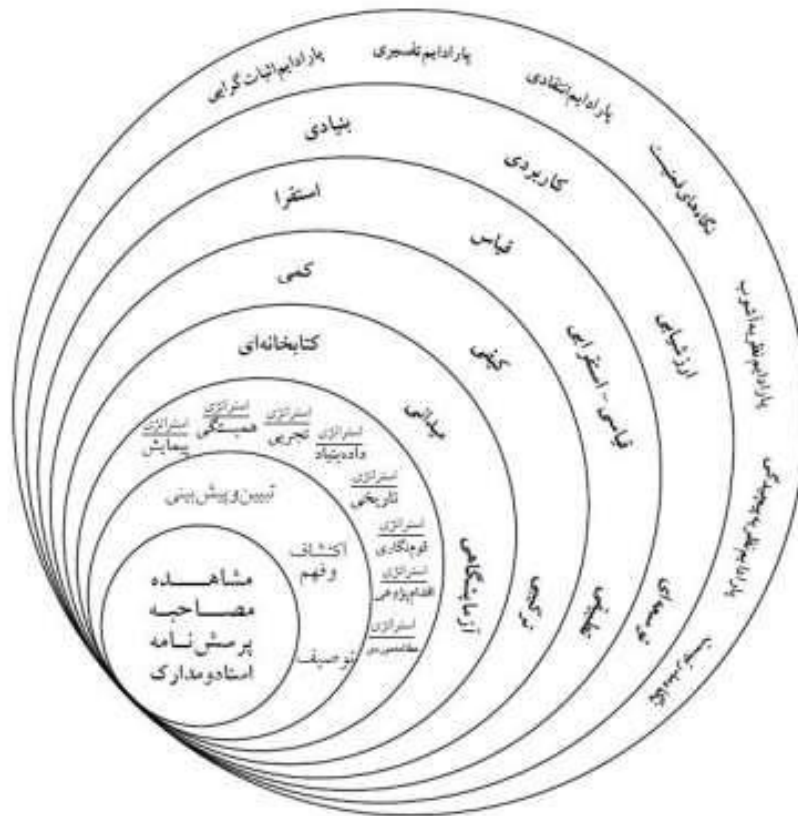
“Corporate Social Responsibility”

AND

BANK, financial, performance

1. Hwang

2. Dusuki, A. and Abdullah



شکل ۱. پیاز فرآیند پژوهش (دانایی فرد و همکاران، ۱۳۸۳)

الف) ابزارهای گردآوری داده‌ها

استخراج مؤلفه‌ها و متغیرهای تشکیل‌دهنده مسئولیت اجتماعی به روش تحلیل محتوای کیفی انجام شده و منابع مرتبط با مسئولیت اجتماعی در پایگاه‌های اطلاعاتی داخلی و خارجی مورد کنکاش قرار گرفته و لذا روش گردآوری داده‌ها در این گام روش کتابخانه‌ای به شیوه اسناد کاوی است. داده‌های پژوهش به صورت کیفی بوده و برای جمع‌آوری داده‌ها از ابزار فیش‌برداری استفاده شده است. به منظور جمع‌آوری داده‌ها به بررسی و مرور نظام‌مند تحقیقات گذشته پرداخته می‌شود. مرور نظام‌مند نوعی مطالعه و تحلیل ثانویه مطالعات پیشین است؛ به عبارتی مرور نظام‌مند جستجوی ساختاریافته‌ای است که بر اساس قوانین و ضوابط از پیش تعیین شده انجام می‌شود. تحلیل محتوا نوعی بررسی اسناد و مدارک می‌باشد که ممکن است شخص پژوهشگر یا افراد دیگر به جمع‌آوری آن پرداخته باشند. ولی تحلیل و واری آن توسط شخص محقق انجام می‌گیرد که کلمات، عبارات، تصاویر، موضوعها یا هر جلوه ویژه‌ای که مورد نظر پژوهشگر است در برگیرنده ثبت می‌گردد.

ب) جامعه و نمونه آماری

جامعه آماری این گام را تعداد ۷۷۸ مقاله در پایگاه اطلاعاتی science of web تشکیل می‌دهد. نمونه به شرح زیر غربالگری و تعیین می‌گردد. جهت تکمیل پیشینه این تحقیق با استفاده از نرم‌افزار Vos viewer ورژن 1.1.11.6 نقشه موضوعی به شرح زیر ترسیم شده است:



شکل ۲. دیاگرام غربالگری و انتخاب مطالعات

همچنین در قسمت نوع مقاله نیز (Article or Review) انتخاب شد. بدین ترتیب و با در نظر گرفتن موارد فوق در پایگاه اطلاعاتی (web of science) انتخاب شد. بدین ترتیب با در نظر گرفتن موارد فوق در پایگاه اطلاعاتی (web of science) تعداد ۹۲ مقاله به دست آمد. این مقالات بر اساس قضاوت علمی محققین طی چهار مرحله مورد غربالگری قرار گرفت.

ج) شیوه تحلیل داده‌ها

جهت شناسایی شاخص‌ها و ابعاد مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها از روش تحلیل محتوا استفاده می‌گردد. در این مرحله محقق به مطالعه نظام مند کلیه مقالات پژوهشی منتشر شده در پایگاه اطلاعاتی web of science در خصوص مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری که در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۱ به چاپ رسیده‌اند اقدام می‌نماید و تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار VOSviewer ورژن 1. 6. 11 انجام خواهد گردید. از این نرم‌افزار برای خوشه‌بندی و

مصورسازی موضوعات و نیز تحلیل هم‌رخدادی واژگان و ترسیم ساختار حوزه‌های علمی بهره گرفته می‌شود؛ همچنین از این نرم‌افزار می‌توان جهت بررسی روابط بین نویسندگان، سازمان‌ها و کشورها در حوزه مورد مطالعه استفاده نمود. چلیمسکی (۱۹۸۹) تحلیل محتوی را مجموعه رویه‌ای برای جمع‌آوری و سازمان‌دهی اطلاعات در یک شکل استاندارد شده می‌داند که به محقق اجازه تحلیل‌هایی برای استنباط در مورد ویژگی‌های و معنای موارد نوشته شده یا ثبت شده را می‌دهد. تحلیل محتوی بیشتر در پی جوابگویی به سؤالاتی از نوع چه چیزی است. تحلیل محتوا عبارت است از فنی که به وسیله آن مشخصات خاص پیام به طور روشمند و دقیق و به منظور استنباط علمی شناسایی می‌شود. دقت و عینیت امر متضمن آن است که تحلیل مبتنی بر قواعدی مشخص باشد تا به دانش‌پژوهان امکان دهد از پژوهش‌های مختلف به نتایج یکسان موردنظر دست یابند و واحد زمینه کل متن مقاله‌ها می‌باشد. انتخاب مقوله‌ها و واحدها در مرحله بعدی صورت گرفته و متغیرهای پژوهش از این طریق شناسایی می‌شوند (دانایی فرد و همکاران، ۱۳۹۲). کریپندورف تحلیل محتوا را تکنیکی پژوهشی معرفی می‌کند که به منظور استنباط تکرارپذیر و معتبر از داده‌ها در مورد متن آن‌ها بکار می‌رود. هدف این تحلیل فراهم آوردن شناخت، بینشی نو، تصویر واقعیت و راهنمای عمل است. تحلیل محتوی پژوهشی برای توصیف عینی، سیستماتیک و کمی محتوی آشکار پیام می‌باشد (کریپندورف، ۱۳۷۸). تحلیل محتوا عبارت است از فنی که به وسیله آن مشخصات خاص پیام به طور روشمند و دقیق جهت استنباط علمی شناسایی می‌شوند. دقت و عینیت امر متضمن آن است که تحلیل مبتنی بر قاعده‌های مختلف مشخصی باشد تا به دانش‌پژوهان امکان دهد از پژوهش به نتایج یکسان موردنظر دست یابند (طالقانی، ۱۳۸۱). تحلیل محتوا نوعی بررسی اسناد و مدارک می‌باشد که ممکن است شخص پژوهشگر یا افراد دیگر به جمع‌آوری آن پرداخته باشند. ولی تحلیل و واری آن توسط شخص محقق انجام می‌گیرد که کلمات، عبارات، اسامی، بندها، تصاویر، موضوع‌ها یا هر جلوه ویژه‌ای که موردنظر پژوهشگر است در برگیرنده ثبت می‌گردد (رضوانی، ۱۳۸۹). تحلیل محتوای را می‌توان روش پژوهشی برای تفسیر ذهن محتوایی داده‌های متنی از راه فرآیندهای طبقه‌بندی نظام‌مند، کدبندی و تم‌سازی یا طراحی الگوهای شناخته شده دانست (سیحه، ۲۰۰۵). تحلیل محتوای کیفی به پژوهشگران اجازه می‌دهد اصالت و حقیقت داده‌ها را به گونه ذهنی، ولی با روش علمی تفسیر کنند. عینیت نتایج به وسیله وجود یک فرایند کدبندی نظام‌مند تضمین می‌شود. تحلیل محتوای کیفی به فراسویی از واژه‌ها یا محتوای عینی متون می‌رود و تم‌ها یا الگویی را که آشکار یا پنهان هستند، به صورت محتوای آشکار می‌آزماید (ژانگ، ۲۰۰۶).

د) کدگذاری

رویه‌ی تحلیل داده‌ها در این مطالعه شامل کدگذاری باز، محوری و انتخابی است. کدگذاری، رویه‌ای نظام‌مند است که توسط استراوکس و کوربین (۱۹۹۰) برای کشف مقوله‌ها، مشخصه‌ها و ابعاد داده‌ها توسعه داده شده است. در ابتدای کدگذاری، تلاش می‌شود که مقوله‌ها از طریق کدگذاری باز مشخص شود و طی کدگذاری محوری مقوله‌ها به یکدیگر مرتبط می‌شوند. بعد از این که ارتباط بین مقوله‌ها طی کدگذاری باز و محوری شناسایی شدند، طی کدگذاری انتخابی مقوله‌ها، مقوله‌های فرعی و ارتباط آن‌ها یکپارچه می‌شود تا مدل تئوریک توسعه پیدا کند. در این مرحله شرایط مختلفی که (طبقات) در مرحله کدگذاری محوری بیان شده است، باهم ادغام می‌شوند و تجزیه و تحلیل کلی صورت می‌گیرد. کدگذاری گزینشی، یکپارچه کردن و پالایش نظریه می‌باشد (استراوس و کوربین، ۱۹۱۶). به منظور انجام تحقیقات به روش تحلیل محتوا در گام نخست سؤالات پژوهش تنظیم خواهد شد. نخستین سؤال برای شروع کار چه چیزی هست در جدول زیر گروه‌بندی تحلیل ابعاد مسئولیت اجتماعی مورد سؤال قرار گرفته است.

جدول ۱. گروه بندی تحلیل ابعاد مسئولیت اجتماعی

ردیف	پارامتر	
۱	چه چیزی	شاخص های مسئولیت اجتماعی چه چیزهایی هست؟
۲	چه وقت یا چه کسی	چه وقت و چه کسانی به شاخص های مسئولیت اجتماعی اشاره کرده اند؟
۳	چگونه	ارتباط میان این شاخص ها چگونه می باشد؟

روش های تحلیل محتوا به دو صورت کمی و کیفی صورت می گیرد:

الف) تحلیل کمی: تحلیل محتوا و نمادهای موجود در متن ممکن است کمی یا معنایی باشد. نمادهای کمی را می توان به واسطه رایانه و نرم افزارهای خاص شناسایی نمود، ولی واحدهای معنایی را نمی توان به طور آشکار بیان نمود که تم یا موضوع نام گذاری شده است. بنابراین، محقق باید کلمات خاص یا معنای کلمه را مورد ارزیابی قرار دهد.

ب) تحلیل کیفی: داده های کیفی از طریق و روش های گوناگون جمع آوری می شود. برخی از این روش ها عبارتند از یادداشت های میدانی، مصاحبه ها، استناد پژوهشی، نامه ها، متون چاپی، سخنرانی های شخصیت های سیاسی، پرونده های دادرسی های قضائی و اشکال بسیار متنوع دیگر. رویکردی که بر پژوهش کیفی حاکم است، بیشتر جنبه اثبات گرایانه و تف سیری به خود می گیرد. از این رو، تحلیل داده ها با توجه به آن رویکرد انجام می گیرد. تحلیل محتوای کیفی به پژوهش گران اجازه می دهد تا اصالت و حقیقت داده ها را به گونه ذهنی ولی با روش علمی تفسیر کنند. (امامی سیگارودی و همکاران، ۱۳۹۱).

مراحل کدگذاری

الف- کدگذاری باز

ب- کدگذاری محوری

ج- کدگذاری انتخابی

الف: کدگذاری باز

آنچه در کدگذاری باز مدنظر قرار گرفته است، شناسایی افق های معنایی است که مبین نوعی برچسب زدن به پدیده ها است. مفهوم، پدیده برچسب خورده است؛ مفهوم بازنمایی انتزاعی یک رویداد، شیء و یا عمل است که پژوهشگر حضور آن را در داده ها مهم یافته است. لذا در این بخش غرض از نام گذاشتن روی پدیده ها در قالب کد، آن است که بتوان رویدادها، اتفاق ها و اشیاء مشابه را تحت یک عنوان یا رده قرار داد. رویدادها و اتفاق ها عناصر مجزا و به ناپیوسته اند، ولی ویژگی های مشترک یا معانی مرتبط موجود در آن ها گروه بندی شان را ممکن می سازد. کدگذاری و انتخاب عنوان کدها، امری است در اختیار محقق، لذا انتخاب کدها و کیفیت کدگذاری به طور مستقیم تابعی از میزان مهارت محقق و همچنین میزان تسلط وی بر موضوع تحقیق هست (استراوس و کربین، ۱۳۹۰).

مراحل کدگذاری باز عبارت است از:

تحلیل و کدگذاری: در این مرحله، نمونه گیری باید به حدی وسیع انجام شود تا پژوهشگر قادر به کشف مفاهیم در موقعیت باز باشد. در اصل پژوهشگر باید به کدگذاری هر رویداد جالب، توجه کند. ممکن است از درون یک مصاحبه کدهای زیادی استخراج شود اما وقتی داده ها به طور مرتب مورد بازنگری قرار می گیرد کدهای جدید احصاء و کدهای نهایی مشخص می شوند.

کشف طبقه ها: در این مرحله، خود مفاهیم بر اساس ارتباط با موضوعات مشابه طبقه بندی می شوند که به این کار طبقه سازی (تم سازی) گفته می شود. عناوینی که به طبقه ها اختصاص می دهیم؛ انتزاعی تر از مفاهیمی است که مجموعه آن طبقه را تشکیل می دهند. طبقه ها دارای قدرت مفهومی بالایی هستند؛ زیرا می توانند مفاهیم را بر محور خود جمع کنند. عنوان های انتخابی به طور عمده توسط خود پژوهشگر انتخاب شده اند و سعی بر این بوده تا بیشترین ارتباط و همخوانی را با داده هایی که نمایانگر آن است داشته باشند.

توصیف طبقه‌ها: با توجه به خصوصیات آن‌ها به‌منظور روشن‌تر کردن طبقه‌ها مقوله‌های (پیشران‌ها) استخراج شده از کدگذاری باز در این مرحله تعداد ۳۵ مقوله به شرح زیر استخراج شده است:

۱. بهبود عملکرد اقتصادی
۲. توانایی رقابت با سایر بانک‌ها خصوصی
۳. ارائه خدمات باکیفیت و جلب رضایت مشتریان
۴. افزایش سرمایه‌گذاری‌ها و بهبود موقعیت‌های شغلی
۵. پرداخت به‌موقع مالیات و عدم وجود فرار مالیاتی
۶. رونق اقتصادی، ایجاد محصولات جدید و باکیفیت و توسعه سهم بازار
۷. ایجاد تعادل بین کار و زندگی خصوصی افراد جامعه
۸. ارائه خدمات باکیفیت
۹. رعایت اصول مربوط به اخلاق کسب‌وکار و رویه‌های منصفانه
۱۰. رعایت و تبعیت از قوانین و مقررات جامعه
۱۱. حفظ حریم و اطلاعات خصوصی مشتریان
۱۲. تشویق مردم به انجام خدمات خیریه
۱۳. کمک به تأمین خدمات موردنیاز مشتریان
۱۴. تقویت مبارزه با فساد و جلوگیری از رانت، فساد، رشوه‌خواری و پول‌شویی
۱۵. برگزاری دوره‌های آموزشی برای کارکنان
۱۶. اطلاع‌رسانی روشن در مورد استخدام و به‌کارگیری نیروی کار ماهر و مجرب
۱۷. تلاش جهت ایجاد محیط کاری سالم
۱۸. تلاش برای حفظ سلامتی کارکنان
۱۹. ارائه حقوق و دستمزد و بیمه درمانی مناسب به کارکنان
۲۰. تلاش در جهت بهبود روحیه کاری کارکنان
۲۱. استفاده از نظرات کارکنان و مشارکت آن‌ها در انجام فعالیت‌ها
۲۲. فراهم نمودن امکانات ورزشی و رفاهی برای کارکنان
۲۳. برخورداری کارکنان از بازنشستگی به‌موقع و دریافت مزایا
۲۴. ارائه کلاس‌های آموزشی جهت ارتقاء سطح کیفی کارکنان
۲۵. رعایت قوانین و مقررات مرتبط با محیط‌زیست
۲۶. امحاء زباله‌های پلاستیکی
۲۷. تلاش در جهت کاهش تولید زباله
۲۸. تلاش در جهت ایجاد و تولید مواد اولیه و انرژی‌های پاک
۲۹. افزایش تنوع در گونه‌های زیستی و منابع طبیعی و حفاظت از آن‌ها
۳۰. کاهش انتشار ضایعات
۳۱. در نظر گرفتن اثرات زیست‌محیطی محصولات و خدمات تولیدشده
۳۲. سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیست‌محیطی
۳۳. جلوگیری از خسارت به محیط‌زیست
۳۴. رعایت قوانین و جلوگیری از آلودگی محیط‌زیست
۳۵. تشویق به تولید محصولات قابل بازیافت و استفاده مجدد از آن‌ها

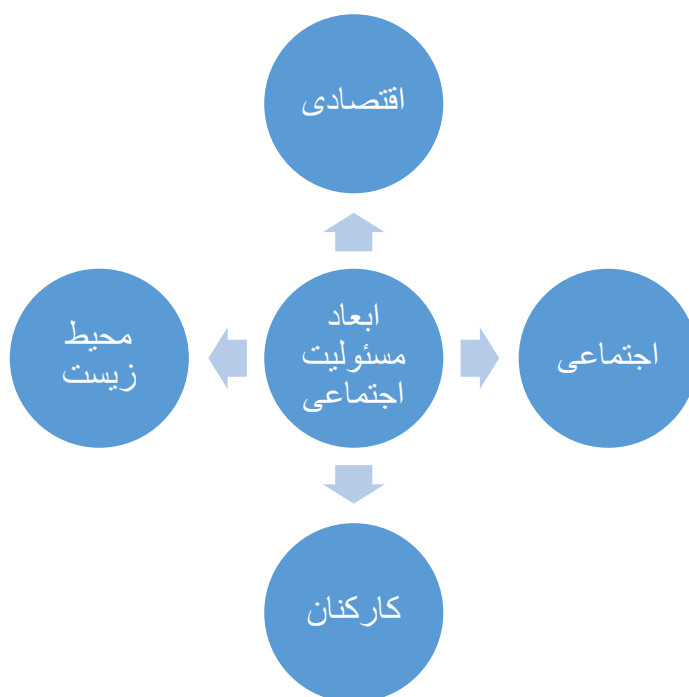
جدول کدگذاری باز؛ که شامل دو قسمت است: جدول کدهای اولیه استخراجی از مصاحبه‌ها و جدول طبقه‌های استخراج شده از مفاهیم به همراه کدهای ثانویه آن‌ها.

کدگذاری اولیه: در این مرحله به همه نکات کلیدی مصاحبه‌ها، عنوانی داده می‌شود سپس همه این عناوین در جدول قرار داده می‌شود.

کدگذاری ثانویه و شکل‌دهی مقولات: در مرحله بعد، کدهای اولیه به علت تعداد فراوان آن‌ها به کدهای ثانویه تبدیل می‌شوند. (کدهای اولیه در قالب طبقه‌های مشابه قرار می‌گیرند). چند کد ثانویه تبدیل به یک کد مفهومی می‌شود. شکل‌دهی طبقات اصلی: پس از تعیین مقولات، مرحله ساخت طبقات اصلی نظریه است. (اژدر و همکاران، ۱۳۹۹).

ب: کدگذاری محوری

کدگذاری باز، داده‌ها را به مقوله‌های مختلف تفکیک می‌کند، کدگذاری محوری، مقوله‌ها و زیر مقوله‌های آن‌ها را با توجه به مشخصات و ابعاد آن‌ها به یکدیگر مرتبط می‌سازد. برای کشف نحوه‌ی ارتباط مقوله‌ها با یکدیگر، محقق از پارادایم استفاده می‌کند. پارادایم، ابزار تحلیلی است که استراوس و کوربین برای مطالعه‌ی داده‌ها پیشنهاد کردند. کدگذاری محوری فرآیندی است که طی آن داده‌هایی که به مفاهیم و مقوله‌ها تجزیه شده بودند، به شیوه‌ی جدیدی موردبررسی قرار می‌گیرند تا از آن میان بتوان بین یک مقوله و مفاهیم موجود در آن و حتی دیگر مقولات پیوند برقرار کرد. محقق در کدگذاری محوری با طرح پرسش‌هایی درباره‌ی مقوله که عموماً مشخص‌کننده‌ی نوعی رابطه استپت به داده‌ها رجوع کرده و به بررسی حوادث و وقایعی که مؤید یا رد‌کننده‌ی پرسش‌ها است، می‌پردازد. در فرآیند کدگذاری محوری، محقق پیوسته میان تفکر استقرایی - قیاسی در حرکت است؛ یعنی هنگامی که با داده‌ها کار می‌کند، به شکلی قیاسی روابط یا ویژگی‌های ممکن آن‌ها را پیشنهاد می‌کند و سپس می‌کوشد تا آنچه را که به شکل قیاسی بیان کرده، در مقابل داده‌ها بررسی کند. لازم به ذکر استپت که برای تأیید مجموعه روابط با ویژگی‌های مرتبط با مقوله، یک واقعه یا رویداد کفایت نمی‌کند، بلکه روابط و ویژگی‌های را باید چندین بار در داده‌ها مشاهده کند، گرچه ممکن است شکل آن‌ها متفاوت باشد. مفاهیم (ابعاد) استخراج شده از با اجرای کدگذاری محوری در نظر گرفتن مؤلفه‌ها (پیشران‌های) به‌دست‌آمده از کدگذاری باز، مفاهیم (ابعاد) بدست آمده از اجرای کدگذاری محوری به شرح زیر است:



شکل ۳. ابعاد مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری

مقصود از گذاری محوری فرایند مرتب کردن مقوله‌ها به مقوله‌های فرعی است زیرا کدگذاری در محور یک مقوله صورت می‌گیرد و مقوله‌ها را در سطح ویژگی‌های و ابعاد به یکدیگر مرتبط می‌کند. غرض از این کار آغاز کردن فرایند از نوع کنار هم گذاشتن داده‌هایی است که در جریان کدگذاری باز آن‌ها را خرد کرده‌ایم. در کدگذاری محوری مقوله‌ها، به مقوله‌های فرعی متصل می‌شوند تا توضیح‌های دقیق‌تر و کامل‌تر از پدیده‌ها شکل یابد. وقتی تحلیلگران کدگذاری محوری می‌کنند به دنبال این هستند تا پدیده را در متنی بگذارند که واقعه در آن روی می‌دهد یعنی آن را در درون ساختار خاص آن قرار دهند و چگونگی یا وسیله‌ای را که از طریق آن یک مقوله ظاهر می‌شود، شناسایی شود (استراوس و کربین، ۱۳۹۰).

کدگذاری محوری، فرایند ربط دهی مقوله‌ها به زیر مقوله‌ها و پیوند دادن مقوله‌ها در سطح ویژگی‌های و ابعاد است. این کدگذاری، به این دلیل محوری نامیده شده است که کدگذاری حول محور یک مقوله تحقق می‌یابد. در این مرحله، یک مقوله مرحله کدگذاری باز را انتخاب کرده و آن را در مرکز فرآیندی که در حال بررسی آن است (به‌عنوان پدیده مرکزی) قرار می‌دهد و سپس، دیگر مقوله‌ها را به آن ربط می‌دهد. این مقوله‌های دیگر عبارت است از: شرایط علی، راهبردها، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر و پیامدها. این مرحله مشتمل بر ترسیم یک نمودار است که الگوی کدگذاری نامیده می‌شود. الگوی کدگذاری، روابط فی‌مابین شرایط علی، راهبردها، شرایط زمینه‌ای و مداخله‌گر و پیامدها را نمایان می‌کند (دانایی فرد و همکاران، ۱۳۸۶).

از لحاظ عملی، کدگذاری محوری عمل مرتبط کردن مقوله‌ها با زیر مقوله‌ها در راستای ویژگی‌های و ابعاد آن‌هاست. در میان مهم‌ترین گزینش‌هایی که حتی در جریان نشست‌های اولیه باید صورت داد، کدگذاری پر قوت و هماهنگ در حول مقوله‌های منفرد است. با این کار، تحلیل‌گر به ساختن یک شبکه متراکم از روابط در حول «محور» مقوله‌ای می‌پردازد که در مرکز توجهش قرار دارد. «مقوله» معادل پدیده است و آن عبارت است از مسئله، موضوع، امر، یا رویدادی که پذیرفته‌ایم برای پاسخگویان ما اهمیت دارد. پدیده استعداد آن را دارد که توضیح دهد چه چیز در جریان است. یک زیر مقوله نیز، همان‌طور که از اسمش برمی‌آید، یک مقوله است؛ اما زیر مقوله‌ها، به جای آنکه نماینده خود پدیده باشند، تنها پاسخ پرسش‌هایی را می‌دهند که در مورد آن پدیده طرح می‌شوند و بدین ترتیب زیر مقوله‌ها به مفهوم موردنظر ما قدرت توضیح بیشتری می‌دهند (استراوس و کوربین، ۱۳۹۰).

اعتبار نهایی که با مراجعه به هریک از افراد مطلع صورت می‌گیرد و مهم‌ترین معیار ارزیابی یافته‌های تحقیق پدیدارشناسی از طریق اعتبار یابی توصیف‌های جامع از پدیده مورد مطالعه از سوی خود مشارکت‌کننده است؛ بنابراین اعتبارسنجی با رجوع مجدد به مصاحبه‌شوندگان و نشان دادن یافته‌های پژوهش انجام می‌گیرد و آن‌ها رضایت یا عدم رضایت خود را نسبت به آن اعلام می‌کنند (خلیلی مقدم و همکاران، ۱۳۹۷).

در این مرحله شرایط مختلفی که (طبقات) در مرحله کدگذاری محوری بیان شده است، باهم ادغام می‌شوند و تجزیه و تحلیل کلی صورت می‌گیرد. کدگذاری گزینشی، یکپارچه کردن و پالایش نظریه می‌باشد (استراوس و کوربین، ۱۹۱۶).

ج- کدگذاری انتخابی

در این مرحله شرایط مختلفی که (طبقات) در مرحله کدگذاری محوری بیان شده است، باهم ادغام می‌شوند و مقوله اصلی (پدیده محوری) شکل می‌گیرد. مقوله اصلی یعنی ایده، رویداد یا اتفاق اصلی است که زمینه اصلی برای مطالعه و تحقیق را فراهم می‌کند (کوربین و استراوکس، ۱۹۹۰) سپس سایر مقوله‌ها (مفاهیم) به این مقوله اصلی مربوط می‌شود. مقوله اصلی به‌عنوان یک راهنما برای جمع‌آوری اطلاعات به کار رفته و به‌عنوان یک تست‌تئور یا ایده ذهنی از پدیده تعریف می‌شود که اساس فرایند می‌باشد. هدف هر پژوهش بررسی مقوله اصلی می‌باشد که در پژوهش حاضر مقوله اصلی مسئولیت اجتماعی بیمارستان‌ها است. جدول زیر روند کدگذاری مربوط به تحقیق را نشان می‌دهد.

جدول ۲. روند کدگذاری و استخراج پیشران ها و ابعاد مرتبط با مسئولیت اجتماعی

کدگذاری باز (مقوله‌ها یا پیشران‌ها)	کدگذاری انتخابی (مقوله اصلی)	کدگذاری محوری (ابعاد)
بهبود عملکرد اقتصادی	اقتصادی	مسئولیت اجتماعی در بانک‌ها
رقابت با مؤسسات مالی و اعتباری		
ارائه خدمات باکیفیت به مشتریان و جلب رضایت آن‌ها		
افزایش سرمایه‌گذاری و بهبود موقعیت شغلی		
پرداخت به‌موقع مالیات و عدم وجود فرار مالیاتی		
رونق اقتصادی، ایجاد محصولات جدید و باکیفیت و توسعه سهم بازار		
ایجاد تعادل بین کار و زندگی خصوصی افراد جامعه	اجتماعی	
ارائه خدمات باکیفیت		
رعایت اصول مربوط به اخلاق کسب‌وکار و رویه‌های منصفانه		
تقویت مبارزه با فساد و جلوگیری از رانت، رشوه‌خواری و پول‌شویی		
حفظ حریم و اطلاعات خصوصی مشتریان		
رعایت و تبعیت از قوانین و مقررات جامعه		
تشویق مردم به انجام خدمات خیریه		
کمک به تأمین محصولات و خدمات موردنیاز مشتریان		
برگزاری دوره‌های آموزشی برای کارکنان	کارکنان	
تلاش جهت ایجاد محیط کاری سالم		
اطلاع‌رسانی در مورد استخدام و به‌کارگیری نیروی کار مجرب		
تلاش برای حفظ سلامتی کارکنان		
ارائه حقوق و دستمزد و بیمه درمانی مناسب به کارکنان		
تلاش در جهت بهبود روحیه کاری کارکنان		
استفاده از نظرات کارکنان و مشارکت آن‌ها در انجام فعالیت‌ها		
فراهم نمودن امکانات ورزشی و رفاهی برای کارکنان		
برخوردار کردن کارکنان از بازنشستگی به‌موقع و دریافت مزایا		
ارائه کلاس‌های آموزشی جهت ارتقاء سطح کیفی کارکنان		
رعایت قوانین و مقررات مرتبط با محیط‌زیست	محیط‌زیست	
امحاء زباله‌های پلاستیکی		
تلاش در جهت کاهش تولید زباله		
تلاش در جهت ایجاد و تولید مواد اولیه و انرژی‌های پاک		
افزایش تنوع در گونه‌های زیستی و منابع طبیعی و حفاظت از آن‌ها		
کاهش انتشار گازها، ضایعات		
در نظر گرفتن اثرات زیست‌محیطی محصولات و خدمات تولیدشده		
سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیست‌محیطی		
جلوگیری از خسارت به محیط‌زیست		
رعایت قوانین و جلوگیری از آلودگی محیط‌زیست		
تشویق عموم مردم به به تولید محصولات قابل بازیافت حفظ محیط‌زیست		

روایی و پایایی روش تحلیل محتوا

برای حصول اطمینان از روایی پژوهش، از روش روایی صوری، محتوایی و نظر متخصصان استفاده شد. بدین ترتیب که فرم اولیه تحلیل محتوی که شامل کلیه مؤلفه‌های مفهومی مسئولیت اجتماعی در ابعاد چهارگانه بود در اختیار تعدادی از صاحب‌نظران و خبرگان این حوزه برای تغییر و اصلاح قرار خواهد گرفت؛ که پس از اعمال نظرات آن‌ها چک‌لیست تحلیل محتوا در قالب ۴ بعد و ۳۵ مؤلفه و پیشران تهیه و به‌منظور حصول اطمینان از روش پایایی از روش ویلیام اسکات (۱۹۹۵) استفاده می‌گردد.

$$CR = \frac{\text{مؤلفه مورد‌های توافق}}{\text{کل مقوله‌ها}} \times 100$$

$$CR = \frac{34+31+32+33}{4 \times 35} \times 100 = 93\%$$

بدین ترتیب که فرم تحلیل محتوا در اختیار چهار نفر از خبرگان و صاحب‌نظران حوزه مسئولیت اجتماعی قرار گرفت و ضریب توافق آن‌ها ۹۳٪ به دست آمد.

نتیجه‌گیری

کسب بینش جامع درباره نتیجه تحقیقاتی که در گذشته انجام شده لازم است پژوهش‌های جدید است؛ متأسفانه غالب تحقیقات بدون بررسی جامع نتایج تحقیقات علمی به شروع پژوهشی جدید اقدام می‌کنند و این دوباره‌کاری‌ها و اتلاف زمان و صرف هزینه در خصوص فعالیت‌های دانشمندان در حوزه‌های علمی امری غیرقابل‌پذیرش می‌باشد. در حقیقت می‌توان گفت بسیاری از پژوهش‌هایی که در قالب پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی انجام می‌شود نگرشی سطحی به نتایج تحقیقات علمی محققان در گذشته دارند و این ضعف در بررسی انتقادی پیشینه منجر به ضعف‌هایی در انجام تحقیقات نوین شده است. در این پژوهش با نگاهی نوین مجموعه‌ای از تحقیقات انجام شده طی بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ در زمینه مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری را مورد ارزیابی علمی قرار داده و افقی جدید پیش روی محققینی که علاقه‌مند به پژوهش در این زمینه می‌باشند گشوده است. در تحقیق حاضر و با جست‌وجو در پایگاه اطلاعاتی web of science در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ تعداد ۷۷۸ مقاله در زمینه مسئولیت اجتماعی و شاخص‌های مرتبط با آن به‌ویژه در حوزه بانکداری به دست آمد که طی سه مرحله غربالگری تعداد ۹۲ مقاله در حوزه مورد مطالعه استخراج گردید. برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از نرم‌افزار VOSviewer ورژن 1.6.11 استفاده گردید. آمارها نشان از آن دارد که تعداد مقالات چاپ شده در زمینه مسئولیت اجتماعی رو به رشد می‌باشد که محققین حوزه بانکداری هم توجه ویژه‌ای به مسئولیت اجتماعی دارند زیرا موفقیت مدیران در حوزه بانکداری نه تنها منوط به توجه آن‌ها به محیط داخل بلکه مستلزم در نظر داشتن عوامل بیرونی آن (مسئولیت اجتماعی) نیز می‌باشد؛ بنابراین می‌توان گفت که مسئولیت اجتماعی در صنعت بانکداری در کمک به مدیران این صنعت نقش مهمی را ایفا کرده است. در نهایت پس از تحلیل و بررسی‌های انجام شده مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری ۴ مؤلفه و ۳۵ مقوله اصلی شناسایی گردیده است. بررسی جامع مقالات منتشر شده پایگاه اطلاعاتی web of science نشان‌دهنده مؤلفه‌ها و ابعاد مسئولیت اجتماعی در حوزه بانکداری است. این موضوع راه‌گشای محققینی است که برای انجام پژوهش جدید به این اطلاعات نیاز دارند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و

نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد و دانشگاه لرستان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- آخوندی، پریسا؛ پورعلی، محمدرضا؛ سهرابی عراقی، محسن و علی خانی، رضیه. (۱۴۰۲). رابطه گرایش‌ها سهامداران و حمایت از گزارشگری پایدار با نقش میانجی ماکیاولیسم. *دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت*، ۱۲(۴۸)، ۹۱-۱۰۴.
- آزاده، سهیلا؛ اصلی زاده، احمد؛ خاکزار بفروئی، مرتضی؛ و اعتمادی، احمدرضا. (۱۴۰۲). توسعه مدل پویای استراتژی بانک در شرایط عدم قطعیت با رویکرد پویایی‌شناسی سیستم. *راهبرد مدیریت مالی*، ۱۱(۲)، ۲۰۳-۲۲۶.
- آزدری، علی؛ معین‌الدین، محمود؛ حیرانی، فروغ و نایب زاده، شهناز. (۱۳۹۹). ارتقاء عملکرد مالی بیمارستان، کاربرد آینده‌پژوهی مسئولیت اجتماعی، مدیریت سلامت، (۷۹)، ۲۷-۴۴.
- اسکندری، نادر؛ باشکوه اجیرلو، محمد؛ و رحیمی کلور، حسین. (۱۴۰۰). بررسی تأثیر مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها بر واکنش مصرف‌کننده با نقش تعدیل‌کنندگی شایستگی‌های محوری شرکت. *کاوش‌های مدیریت بازرگانی*، ۱۳(۲۵)، ۴۴۷-۴۷۳.
- اسماعیل‌پور، مجید؛ صیادی، امرالله؛ دلواری، مرضیه و موسوی شورگلی، سولماز. (۱۳۹۶). تأثیر مسئولیت اجتماعی شرکت در وفاداری به برند به‌واسطه اعتبار برند (مورد مطالعه، بانک صادرات ایران، شهر بوشهر). *تحقیقات بازاریابی نوین*، ۷(۴)، ۷۶-۵۷.
- امامی سیگارودی، عبدالحسین؛ دهقان نیری، ناهید؛ رهنورد، زهرا و علی نوری، سعید. (۱۳۹۱). روش‌شناسی تحقیق کیفی: پدیدارشناسی، دو فصلنامه پرستاری و مامایی جامع‌نگر، ۲۲(۶۸)، ۵۶-۶۳.
- پیربازاری، جلال؛ دل‌افروز، نرگس و قاسمی، قاسم. (۱۳۹۶). تأثیر ابعاد مسئولیت‌پذیری اجتماعی بر واکنش مشتریان با تأکید بر هویت‌یابی و رضایت مشتریان، اولین کنفرانس سالانه بین‌المللی مدیریت، اقتصاد و حسابداری نوین.
- دانایی‌فرد، حسن؛ الوانی، سید مهدی و آذر، عادل. (۱۳۸۳). روش‌شناسی پژوهش کمی در مدیریت رویکردی جامع. انتشارات صفار، ۱۱-۱۲.
- دانایی‌فرد، حسن و امامی، مجتبی. (۱۳۹۲). استراتژی نظریه داده‌بنیاد در مطالعات سازمان و مدیریت. فصل چهارم از کتاب روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکرد جامع. انتشارات صفا، چاپ دوم. ۲۷۶.
- رحیمیان، نظام‌الدین؛ توکل‌نیا، اسماعیل و اسدی، زینب. (۱۳۹۰). مسئولیت‌های اجتماعی و پایداری شرکتها. *ماهنامه مدیریت بازرگانی*، شماره سوم، ص ۳۳-۳۵.
- رضوانی، روح‌الله (۱۳۸۹). تحلیل محتوی. *مجله پژوهش*، ۲(۱)، ۱۳۷-۱۵۶.
- شهبابی، صالح؛ جمشیدی نوید، بابک؛ قنبری، مهرداد و هاشمی، سید رضا. (۱۴۰۱). بررسی تأثیر شدت هزینه‌های زیست‌محیطی اجباری و اختیاری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پتروشیمی پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار تهران، *دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت*، ۱۱(۴۴)، ۴۵-۶۰.
- صفاخواه، ابوالفضل؛ فغانی ماکرانی، خسرو و فاضلی، نقی. (۱۴۰۲). بررسی تأثیر مدل‌های مختلف افشای اطلاعات مسئولیت‌های اجتماعی بر رابطه بین محدودیت‌های مالی و مالکیت خانوادگی در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار تهران، *دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت*، (۴۸)، ۲۷۱-۲۸۶.
- صفی‌خانی، فهیمه؛ کاظمی، حسین و احتشام‌رانی، رضا. (۱۴۰۳). اثر تعدیل‌کنندگی حاکمیت شرکتی بر ارتباط بین افشاء داوطلبانه و عملکرد مالی شرکت‌ها، *دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت*، ۱۳(۵۱)، ۲۳۳-۲۵۴.
- عبدالعلی‌پور، مینا؛ بوداقتی خواجه‌نوبر، حسین؛ گلرد، پروانه و رستم‌زاده، رضا. (۱۴۰۲). بررسی مدیریت ارتباط با مشتری الکترونیک و پیامدهای آن در نظام بانکی کشور و ارائه مدل بومی، *فصلنامه اقتصاد کاربردی*، ۱۳(۴۵).
- عرفانی، علیرضا و محمد مرادی، صدیقه. (۱۴۰۰). مسئولیت اجتماعی و عملکرد مالی بانک‌ها در ایران، *فصلنامه پژوهش‌های پولی-بانکی*، ۱۴(۴۹)، ۵۶۰-۵۳۵.
- فخاری، حسین؛ رضایی پشته‌نوئی، یاسر و نوروزی، محمد. (۱۳۹۵). تأثیر افشای مسئولیت اجتماعی شرکت بر کارایی سرمایه‌گذاری، *راهبرد مدیریت مالی*، ۴(۱۰۶)، ۱۵-۸۵.

- کرمی، غلامرضا؛ قیومی، زهره و ابراهیمی کرد لر، علی. (۱۳۹۳). ارزیابی شاخص افشای مسئولیت‌پذیری اجتماعی و بررسی ارتباط این شاخص با عملکرد مالی بانک‌ها در ایران، *فصلنامه مدیریت اسلامی*، ۲۲(۲)، ۱۳۱-۱۴۹.
- کریندورف، کلوس. (۱۳۷۸). تحلیل محتوا، ترجمه هوشنگ نایب، تهران، انتشارات روش.
- طالقانی، محمود. (۱۳۸۱). کتاب روش تحقیق نظری، انتشارات دانشگاه پیام نور. ۹۶-۹۵.
- لاریمی، سید جعفر؛ نوروزی، محمد و محسنی، ابراهیم. (۱۳۹۶). ارزیابی عملکرد مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها با استفاده از کاربرد تصمیم‌گیری چند معیار خاکستری با وزن آنتروپی، *تحقیقات حسابداری و حسابرسی*، ۳۵، ۱۴۵-۱۶۴.
- خلیلی مقدم، مریم؛ سلطانی، مرتضی؛ یزدانی، حمیدرضا و خنیفر، حسین. (۱۳۹۷). *فهم تجربه خرید احساسی کالای بادوام*. ۱۰(۲)، ۳۲۵-۳۴۸.
- موسوی، سید احمد؛ رضایی، فرزین و شاه ویسی، فرهاد. (۱۳۹۵). تبیین ایفای مسئولیت‌پذیری اجتماعی شرکت‌ها و تأثیر آن بر خصوصیات کیفی اطلاعات مالی، *فصلنامه حسابداری مدیریت*، ۱۰(۳۳)، ۸۹-۱۴۱.
- مهنانی، اکرم. (۱۳۹۷). بررسی رابطه بین مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها و وفاداری مشتریان با نقش استانداردهای اخلاقی، رضایت و اعتماد مشتریان (مطالعه موردی مشتریان بانک‌های خصوصی شهرستان بجنورد)، *مجله علمی تخصصی چشم‌انداز حسابداری و مدیریت*، ۱(۲)، ۳۸-۳۱.
- وکیلی فرد، حمیدرضا و حسین پور، فاطمه. (۱۳۹۶). بررسی اثر شدت نگرش مذهبی حسابداران بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی شرکت، دو *فصلنامه حسابداری ارزشی و رفتاری*، ۲(۳)، ۱۸۵-۲۱۴.

References

- Abbass, Z. Benjelloun & aloussi, O. & Rais, F. (2023). The role of CSR practices in generating consumer perceived value: empirical evidence from Moroccan banking sector, *Social Responsibility Journal*, 19 (10), 1809-1829.
- Al-Shammari, M.A. Banerjee, S.N. & Rasheed, A.A. (2022). Corporate social responsibility and firm performance: a theory of dual responsibility, *Management Decision*, 60 (6), 1513-1540.
- Bahta, D. Yun, J. Islam, M.R. & Ashfaq, M. (2021). Corporate social responsibility, innovation capability & firm performance: evidence from SME, *Social Responsibility Journal*, Vol. 17 (6), 840-860. <https://doi.org/10.1108/SRJ-12-2019-0401>
- Ben Salah, O. & Ben Amar, A. (2022). Does corporate social responsibility affect dividend policy? Empirical evidence in the French context, *Journal of Global Responsibility*, 13 (3), 268-289.
- Carroll, A. & Shabana, K. (2010). The business case for corporate social responsibility: A review of concepts, researches and practice, *International Journal of Management Reviews*, <https://doi.org/10.1111/j.1468-2370.2009.00275.x>
- Contini M. Annunziata, E. Frey, M. & Rizzi, F. (2019). Exploring the influence of Corporate Social Responsibility (CSR) domains on consumers' loyalty: an experiment in BRICS countries. *Journal of Cleaner Production*, 247 (2), 119158. <https://doi.org/10.1016/j.jclepro.2019.119158>
- Dell'Atti, S. Trotta, A. Iannuzzi, Antonia P. & Demaria, F. (2017). Corporate Social Responsibility Engagement as a Determinant of Bank Reputation: An Empirical Analysis. *Corporate Social Responsibility and Environmental Management*, John Wiley & Sons, 24 (6), 589-605. <https://doi.org/10.1002/csr.1430>
- Devie, D. Liman, L.P. Tarigan, J. & Jie, F. (2020), Corporate social responsibility, financial performance & risk in Indonesian natural resources industry, *Social Responsibility Journal*, 16 (1), 73-90.
- Dusuki, A. & Abdullah, N. (2007). Why do Malaysia customers patronise Islamic banks? *International Journal of Bank Marketing*, 25 (3), 142-160. <https://doi.org/10.1108/02652320710739850>
- Fleming, M. (2002) What is safety culture? Rail way safety ever green House, Available at: www.google.com/rwf.
- Gangi, F. Mustilli, M. & Varrone, N. (2019). The impact of corporate social responsibility (CSR) knowledge on corporate financial performance: evidence from the European banking industry, *Journal of Knowledge Management*, 23 (1), 110-134. <https://doi.org/10.1108/JKM-04-2018-0267>
- Haniffa, R. & Hudaib, M. (2007). Exploring the Ethical Identity of Islamic Banks via Communication in Annual Reports. *Journal of Business Ethics*, 76 (1), 97-116. <https://doi.org/10.1007/s10551-006-9286-z>
- Lin, L.Hung, P.H, Chou. D. W, Lai C. W. (2019). Financial performance and corporate social responsibility: Empirical evidence from Taiwan. *Asia Pacific Management Review*, 24 (1), 61-71. <https://doi.org/10.1016/j.apmr.2018.07.001>
- Hwang Y.I, & Chung S. (2017). Market orientation, social responsibility, and performance in Korea's healthcare industry. *International Journal of Healthcare Management*, 11(119), 1-8. <https://doi.org/10.1080/20479700.2017.1404728>

- Islam, M. F. Mofiz Uddin, M. M. & Rahman, M. M. (2024). Factors affecting retailer social responsibility: a PLS-SEM approach in the context of Bangladesh, *Social Responsibility Journal*, 20 (3), 605-625. <https://doi.org/10.1108/SRJ-04-2023-0192>
- Khajavi, S. H. Dehghani Saadi, A. & Village, M. (2018). Investigating the moderating role of managers narcissism in explaining the relationship between social responsibility and financial performance of listed companies in Tehran Stock Exchange. *Accounting and Auditing Research*, 9, 57-74.
- Zhang, Y. (2006). Content analysis (qualitative, thematic) in: [http://www.ils.unc.edu/yanz/content 20%analysis pdf](http://www.ils.unc.edu/yanz/content%20analysis.pdf).
- Kim, Y. Park, M. S. & Wier, B. (2012). Is earnings quality associated with corporate social responsibility?, *The Accounting Review*, 87 (3), 761–796. <https://doi.org/10.2308/accr-10209>
- Miladi, E. & Chouaibi, J. (2022). Does CEO power moderate the link between corporate social responsibility & bank earnings management, *Journal of Global Responsibility*, Vol. 13 No. 2, pp. 197-216. <https://doi.org/10.1108/JGR-07-2021-0067>
- Itziar Castelló Molina, M. (2010). *The Corporate Role in a Changing Society: A Model of Sensemaking & of Firm Characterization*, PHD Thesis, Business School, Universitat Ramon Llull.
- Partalidou, X. Zafeiriou, E. Giannarakis, G. & Sariannidis, N. (2020). The effect of corporate social responsibility performance on financial performance: the case of food industry, *Benchmarking: An International Journal*, 27 (10), 2701-2720. <https://doi.org/10.1108/BIJ-11-2019-0501>
- Platonova, E. Asutay, M. Dixon, R. & Mohammad, S. (2018). The impact of corporate social responsibility disclosure on financial performance: Evidence from the GCC Islamic banking sector. *Journal of Business Ethics*, 151(2), 451 -471. <https://doi.org/10.1007/s10551-016-3229-0>
- Poddi, L. & Vergalli, S. (2009). Does Corporate Social Responsibility Affect the Performance of Firms?. FEEM Working Paper NO,52. <https://doi.org/10.2139/ssrn.1407144>
- Singh, K. Abraham, R. Yadav, J. Agrawal, A.K. & Kolar, P. (2023), Linking CSR & organizational performance: the intervening role of sustainability risk management & organizational reputation, *Social Responsibility Journal*, 19 (10), 1830-1851. <https://doi.org/10.1108/SRJ-07-2022-0309>
- Zhou, H. Hou, Y. & Wang, H. (2024). Research on the social responsibility performance & its contributing factors to multinational corporations in China, *Social Responsibility Journal*, 20 (3), 405-426. <https://doi.org/10.1108/SRJ-10-2022-0437>



Love, Anxiety, and Presence in Being in the Thought of Gabriel Marcel

Ali Hoseini¹ , and Mahshad Seyedi pour² 

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran. Email: a.hoseini@yu.ac.ir
2. Master of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran. Email: mahshad.sp@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 03 May 2025
Received in revised form 18
May 2025
Accepted 26 June 2025
Available online 27 September
2025

Keywords:

Love,
Anxiety,
Marcel,
Participation,
Existence,
Other

ABSTRACT

Objective: The main objective of this research is to examine and analyze the three central concepts of love, anxiety, and presence in Gabriel Marcel's existential philosophy. This article seeks to show how these three elements form the core of human experience and how, through their combination, a deeper understanding of the meaning of life, liberation from isolation, and achievement of authenticity and existential fulfillment can be achieved.

Method: The method of this research is philosophical analysis and descriptive-analytical method. The required data were collected through library study and examination of Gabriel Marcel's original works (such as "Being and Being", "Mysteries of Being" and his other writings) as well as related secondary sources.

Results: The research findings show that in Marcel's philosophy, these three concepts are deeply intertwined:

Love: not a fleeting feeling, but a saving existential force

Apprehension: unlike destructive anxiety, it is a positive and constructive encounter with the boundaries and unknowns of existence

Presence: means being fully.

Conclusions: As a result, it can be said that Gabriel Marcel's philosophy, by centering on these three concepts, offers a concrete solution for overcoming the spiritual crises of modern man. This research concludes that love, apprehension, and presence are the three sides of a triangle that give consistency to human existence. From Marcel's perspective, life reaches existential fulfillment when a person can be present in the world full-time by accepting the apprehensions of existence and, through love, build a bridge to others. Therefore, these three concepts are not merely abstract categories, but practical guidance on how to live an authentic and meaningful life.

Cite this article: Hoseini, A. & Seyedi pour, M. (2025). Love, Anxiety, and Presence in Being in the Thought of Gabriel Marcel. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-19. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076>

Publisher: Lorestan University.

Introduction

In Gabriel Marcel's thought, love, fear, and presence in existence are three fundamental concepts that are directly linked to the existential experience of man. Love, as an existential force, frees man from isolation and emptiness and enables deep and meaningful connection with others. Fear, unlike anxiety, represents a conscious and accepting encounter with the unknown and mysterious aspects of existence, which leads to the expansion of consciousness and spiritual growth. Presence in existence means an authentic and complete presence in the present moment, which makes possible the possibility of a complete and rich experience of life and connection with others and oneself .

Elements such as love and fear, although considered simple and obvious in the first place, have been the concern of many scholars and thinkers throughout history, and they have also left behind many works on these two issues. The essence of man and the concerns that occur to him throughout his life will always become the background for man to better understand his inner existential being through contemplation and reflection, to understand the meaning of life, and to change his approach and mentality towards himself, existence and being, others, and the transcendental matter of the absolute "you." In his book "The Secret of Being," Gabriel Marcel introduced himself as "a philosopher with Neo-Socratic thought," not with the existentialist thoughts present in his time, and as a believing and Christian philosopher. From Marcel's perspective, the subject of philosophy is "existence"; but human existence, not existence from the aspect in which it exists. The functionalist man, a mere tool from Marcel's perspective, has lost his existential meaning and must strive to regain his lost dignity, position, and status through constructive communication with the "other," participation and presence in existence, and the discovery of the "secret" through this process.

The restlessness of modern man and the lack of existential meaning among humans is a very important issue and the main concern of Marcel's philosophy and thought, which, from Marcel's perspective, is caused by factors such as: the spirit of abstraction (the expansion of primary ideas into secondary ones) and the process of acquiring living based on, and the process of "being" in life, which is a connection of the type "I-Thou" that leads to the discovery of the secret in existence, and not living based on the element of "having" that will have no result other than the process of the "I-He" or "I-It" connection, and is merely a simple, fruitless connection that lacks a sense of mutuality and objectivity. In fact, Marcel brought a new kind of theology to the fore in his contemporary period.

In the explanation and examination of love and fear in Marcel's thought and philosophy, the prominence of the mental and existential position of the individual and tangible human being, which is filled with many concerns, can be seen. With his feelings and emotions, he will sometimes be filled with fear, anxiety, apprehension, and a sense of identity. However, ultimately, Marcel emphasizes existential contemplation and the individual's connection with God or the transcendent in the form of a process of direct communication and love free from need, and the role of this in the realization of the individual's existence and the disappearance

of the same emptiness and lack of existential meaning, and man's path to making his life meaningful in this process. He guides man to making life meaningful and finding existential dignity and dignity during the process of transcendence, seeking the heights, and the possibility of experiencing the transcendent, because it is transcendent. Therefore, in the light of Marcel's perspective, first examine the meanings and concepts of the two categories of love and fear, their types and divisions, and then explain the relationship and role of these two categories in his philosophical thought.

Method

The method of this research is philosophical analysis and descriptive-analytical method. The required data were collected through library study and examination of Gabriel Marcel's original works (such as "Being and Being", "Mysteries of Being" and his other writings) as well as related secondary sources.

Results

The research findings show that in Marcel's philosophy, these three concepts are deeply intertwined:

Love: not a fleeting feeling, but a saving existential force

Apprehension: unlike destructive anxiety, it is a positive and constructive encounter with the boundaries and unknowns of existence

Presence: means being fully present in the moment, the point of connection between man and the world.

Conclusions

As a result, it can be said that Gabriel Marcel's philosophy, by centering on these three concepts, offers a concrete solution for overcoming the spiritual crises of modern man. This research concludes that love, apprehension, and presence are the three sides of a triangle that give consistency to human existence. From Marcel's perspective, life reaches existential fulfillment when a person can be present in the world full-time by accepting the apprehensions of existence and, through love, build a bridge to others. Therefore, these three concepts are not merely abstract categories, but practical guidance on how to live an authentic and meaningful life.

Gabriel Marcel is a thinker whose philosophical thoughts are inspired by his life and life cycle. His philosophy is the philosophy of secondary thoughts. It can be said that his philosophy is a re-knowledge of existence and the rejection of functional life, followed by the awakening of the instrumental man whose thought, due to being placed in this functional form, has become confused and has not yielded any result except isolation or lack of connection with others. That is, Marcel somehow returns life to looking at existence. From his point of view, the way to think is not to know nature and external things to the extent of application and the elimination of things and to have a relationship with them. We should not remain at the level of "having" and initial thinking. Marcel states that one must deal with the knowledge of existence and bring the relationship from the abstract and instrumental level, and the thought from the initial incomplete

level to the complete secondary thought, in which the relationship is not of the type of "it" or "he", but of the relationship with the absolute "you", which in this way, "thought" will emerge in the form of presence in mysterious existence and will try to achieve transcendent love. According to Marcel, when I became aware of my existence, this knowledge and awareness does not mean that I am separated from myself like a knowing mind from my body like a known object. On the other hand, Marcel believes that things such as freedom, loyalty, love, hope and faith will become false things when they are considered as objective issues. Marcel was familiar with the concept of "presence" since childhood. He stated in his works that despite the death of his mother and the absence of her body at home, there was a kind of mysterious presence in Marcel's existence. Marcel concluded that death cannot be the end and on the other hand, the memory of the dead person will remain. So he concluded that all realities will not end with objective, experimental, tangible and intangible matters. Marcel's main concern is that in the modern era, due to the progress in science and technology on the one hand and war, disaster and homelessness on the other hand, man has become anxious, worried, lonely and isolated, which results in distance from existence, lack of recognition of his own existence and transcendence, and lowering the level of his existential dignity and status as a human being. Communication has also become purely functional and instrumental, and has remained at the level of "I - He" or "I - It". It is at this stage that Marcel raises the urgent need for ontology and invites man to reflect on himself. So, from Marcel's perspective, the need for ontology is a kind of attraction and demand for joining and connecting with existence and understanding our role and place in this existence. On the other hand, Marcel states that in modern philosophy, the term "transcendence" has lost its validity. From Marcel's perspective, the experience of transcendence is also not objective and tangible. The term transcendence also refers to the same "absolute thing", which is a deep and profound gap between the subject and existence, such that the subject tries to escape from knowing and connecting with it. Marcel has emphasized accessibility and participation in existence, and has considered the condition for connecting with others and reaching the absolute "you" to be the individual's participation in existence and with others. The word availability means that I am ready and available for someone. Of course, at this stage, concepts such as loyalty, faith, love, and belief somehow emerge in the existence of the seeker.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also

extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

عشق، دلهره و حضور در هستی در اندیشه‌ی گابریل مارسل

علی حسینی^۱ ✉، مهشاد صیدی پور^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. رایانامه: a.hoseini@yu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. رایانامه: mahshad.sp@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: هدف اصلی این پژوهش، بررسی و تحلیل سه مفهوم محوری عشق، دلهره و حضور در فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم گابریل مارسل است. این مقاله در پی آن است تا نشان دهد این سه عنصر چگونه هسته‌ی اصلی شکل‌دهنده‌ی تجربه‌ی انسانی را تشکیل می‌دهند و از طریق ترکیب آن‌ها، چگونه می‌توان به درکی عمیق‌تر از معنای زندگی، رهایی از انزوا و دستیابی به اصالت و تحقق وجودی دست یافت.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵	روش پژوهش: روش این پژوهش، تحلیل فلسفی و روش توصیفی-تحلیلی است. داده‌های مورد نیاز از طریق مطالعه‌ی کتابخانه‌ای و بررسی آثار اصلی گابریل مارسل (مانند «وجود و بودن»، «اسرار هستی» و دیگر نوشته‌هایش) و نیز منابع ثانویه مرتبط گردآوری شده‌اند.
کلیدواژه‌ها: عشق، دلهره، مارسل، مشارکت، هستی، دیگری	یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در فلسفه‌ی مارسل، این سه مفهوم به‌طور عمیقی در هم تنیده شده‌اند: عشق: نه یک احساس گذرا، بلکه یک نیروی وجودی نجات‌بخش است دلهره: برخلاف اضطراب ویرانگر، یک مواجهه‌ی مثبت و سازنده با مرزها و ناشناخته‌های هستی است حضور: به معنای بودن تمام‌عیار در لحظه، نقطه‌ی اتصال انسان و جهان است.
	نتیجه‌گیری: در نتیجه می‌توان گفت که فلسفه‌ی گابریل مارسل، با محور قرار دادن این سه مفهوم، راهکاری انضمامی برای غلبه بر بحران‌های معنوی انسان مدرن ارائه می‌دهد. این پژوهش به این جمع‌بندی می‌رسد که عشق، دلهره و حضور، سه ضلع مثلثی هستند که هستی انسان را قوام می‌بخشند. از نگاه مارسل، زندگی زمانی به تحقق وجودی می‌رسد که فرد بتواند با پذیرش دلهره‌های هستی، به شکلی تمام‌وقت در جهان حاضر شود و از طریق عشق، پلی به سوی دیگران بزند. بنابراین، این سه مفهوم صرفاً مقوله‌هایی انتزاعی نیستند، بلکه راهنمایی عملی برای نحوه‌ی زیستن یک زندگی اصیل و پر معنا هستند.

استناد: حسینی، علی؛ و صیدی پور، مهشاد. (۱۴۰۴). عشق، دلهره و حضور در هستی در اندیشه‌ی گابریل مارسل. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی*

اسلامی، (۷) ۴، ۱۹-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2026121.1076>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

در اندیشه‌ی گابریل مارسل، عشق، دلهره و حضور در هستی سه مفهوم بنیادین هستند که به‌طور مستقیم با تجربه‌ی وجودی انسان پیوند خورده‌اند. عشق به‌عنوان نیرویی وجودی، انسان را از انزوا و پوچی رها کرده و امکان ارتباط عمیق و معنابخش با دیگران را فراهم می‌آورد. دلهره، برخلاف اضطراب، نمایانگر مواجهه‌ای آگاهانه و پذیرنده با جنبه‌های نامعلوم و رازآمیز هستی است که به گسترش آگاهی و رشد معنوی منجر می‌شود. حضور در هستی به معنای حضور اصیل و تمام‌عیار در لحظه‌ی حال است که امکان تجربه‌ی کامل و غنی از زندگی و ارتباط با دیگران و خود را ممکن می‌سازد.

عناصری مانند عشق و دلهره، اگر چه در بادی‌امر، ساده و بدیهی انگاشته می‌شوند، ولی همین دو مقوله در طول تاریخ، دغدغه‌ی بسیاری از صاحب‌نظران و اندیشمندان بوده، و درباره‌ی این دو مسئله، آثار بسیاری نیز به جا گذاشته‌اند. همواره چپستی انسان و دغدغه‌هایی که در طول زندگی برایش اتفاق می‌افتد، در واقع پیش‌زمینه‌ای خواهند شد تا اینکه انسان با تأمل و تفکری بهتر به هستی وجودی درونی خویش واقف شده و معناداری زندگی را دریابد و رویکرد و ذهنیتش نسبت به خود خویشتن، هستی و وجود، دیگران و امر متعالی «تو»ی مطلق، تغییر کند. گابریل مارسل در کتاب «راز وجود» خود را «فلسوفی با اندیشه‌ی نو سقراطی»، و نه با تفکرات اگزیستانسیالیستی حاضر در دوره‌اش، و فیلسوفی مؤمن و مسیحی معرفی کرده است. از نگاه مارسل، موضوع فلسفه «وجود» است؛ ولی وجود انسان، نه وجود از آن جنبه‌ای که وجود دارد. انسان کارکردنگار صرفاً ابزاری از نگاه مارسل، معنای وجودی خویش را گم کرده و باید تلاش کند که با ارتباط سازنده با «دیگری» و مشارکت و حضور در هستی و کشف «راز»، در طی این فرایند، شأن و مقام و منزلت از دست رفته‌ی خویش را برگرداند.

بی‌قراری انسان جدید و فقدان معنای وجودی میان انسان‌ها، مسئله‌ای بسیار مهم و دغدغه‌ی اصلی فلسفه و اندیشه‌ی مارسل است که از نگاه مارسل عواملی مانند: روحیه‌ی انتزاع (گسترش اندیشه‌های اولیه به دومین) و فرایند تملک زیستن بر اساس، و روند «بودن» در زندگی که ارتباطی از جنس «من - تو» است که به کشف راز در هستی می‌انجامد و نه زندگی کردن بر پایه‌ی عنصر «داشتن» که حاصلی جز فرایند ارتباط «من - او» یا «من - آن» نخواهد داشت و صرفاً ارتباطی ساده و بدون نتیجه و فاقد احساس طرفینی و شیء گونه است. در واقع مارسل، نوعی الهیات جدید را در دوره‌ی معاصرش به منصفی ظهور رساند.

در تبیین و بررسی عشق و دلهره در اندیشه و فلسفه مارسل، برجسته بودن جایگاه ذهنی و وجودی انسان فردی و ملموس که انباشته از دغدغه‌های بسیاری است، دیده می‌شود. وی با احساسات و عواطفی که دارد گاهی، دلهره، اضطراب، دلهره و بی‌هویتی، وجودش را در برخواهد گرفت، ولی نهایتاً، مارسل، با تأکید بر تأمل وجودی و ارتباط فرد با خدا یا متعالی در قالب فرایند ارتباطی مستقیم و عشقی عاری از نیاز، و نقش این امر در تحقق وجود فرد و ازمیان رفتن همان خلأ و فقدان معنای وجودی و راهیابی انسان به معنادار شدن زندگی‌اش در این فرایند تأکید کرده و انسان را به معنادار شدن زندگی و یافتن منزلت و شأن وجودی در طی فرایند تعالی جستن به‌سوی بلندا و امکان تجربه‌ی امر متعالی، از آن جهت که متعالی است، انسان را راهنمایی می‌کند.

اکنون بر اساس اظهارات فوق، این سؤالات مطرح خواهد شد که از دیدگاه مارسل، دو عنصر عشق و دلهره چه ارتباطی با هم دارند؟ و آیا اساساً عشق و دلهره می‌توانند راه‌گشای معضله فقدان معنای وجودی انسان باشند؟ نقش کدام یک از این دو مقوله در اندیشه مارسل پررنگ‌تر و مؤثرتر است؟ معنای وجودی انسان معاصر دارای چه خصوصیات است؟ انسان بر چه اساسی می‌تواند خود خویشتن را بشناسد و بهران هویت گم‌شده‌اش را حلاجی کرده و در پی رفع این نقص و رسیدن به کامیابی که همان ارتباط با «تو»ی مطلق، در سایه مشارکت و حضور در هستی و کشف «راز» است، نائل شود؟

نگارندگان این پژوهش، باتوجه به نکات ذکر شده، تمرکز مارسل را به مسئله دلهره، اضطراب، دلهره و تشویش انسان عصر مدرن که پس از جنگ جهانی دوم، سراسر اروپا را فراگرفته بود، دانسته و راهکاری که مارسل پیش گرفته، در نهایت، راهیابی انسان از وضع نامطبوع حیاتش به‌واسطه‌ی حضور در هستی و ارتباط با «تو»، یعنی یگانگی و تجربه‌ی امر متعالی است، خواهد بود.

از این‌رو؛ در پرتو نگاه مارسل، ابتدا به بررسی معانی و مفاهیم دو مقوله عشق و دلهره، انواع و اقسام این دو پرداخته و سپس ارتباط و نقش این دو مقوله را در اندیشه فلسفی وی بیان کند.

راز وجود در اندیشه مارسل

راز وجود معنا و رهایی در هستی

در فلسفه مارسل، «وجود»، بزرگ‌ترین راز تعبیر شده است. رازی که تمامی رازهای دیگر به آن ختم می‌شوند. از نگاه مارسل وجود را نمی‌توان تعریف کرد، بلکه با تفکر و تحقیق در تجارب انسانی می‌توان به جستجوی آن پرداخت. خداوند از نگاه مارسل یک راز است و وجود نیز رازی ابدی و ازلی است (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۴-۲۲۵).

از نگاه مارسل، انکار هستی به منزله در دام افتادن هیچ‌انگاری و پوچی و کثرت‌بینی افراتی است. اذعان به وجود، اظهار این گفته است که انسان با مشارکتش در امری ابدی و سرمدی، به زندگی‌اش ارزش و کرامت خواهد بخشید. مسئله هستی، مسئله نجات و رهایی است و اینکه فرد، سعی کند در راستای آن، ساختارهای عالم واقع را کشف کند (کین، ۱۳۹۳: ۶۲-۶۳).

مطابق اندیشه ی مارسل ما واقعاً قادر نخواهیم بود که این سه گزینه را از هم جدا کنیم. الف: وجود. ب: آگاهی از خود به عنوان کسی که وجود دارد. ج: آگاهی از خود، آن گونه که به جسم وابسته است، یعنی به عنوان وجود جسمانی (مارسل، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۳). متافیزیک مارسل، در واقع، باید پاسخی به خواست بنیادی هستی‌شناسی بدهد: هستی باید یافت شود. باید چیزی پیدا شود که به آسانی بتوان در مقام توضیح، آن را از سر، باز کرد، به عنوان مثال همان‌طور که روانکاوی، در توضیح پدیده‌های روانی، آن را از سر باز می‌کند. واقعیت انسانی، خود را همانند یک انسان شونده، یعنی هستنده‌ای که همواره در حال شدن است، نمایان می‌کند (م. بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۴۹).

مارسل، بودن را از داشتن جدا می‌کند. مقوله «داشتن»، فقط در قلمرو اجسام، معنادار خواهد شد، یعنی آنجا که دارنده، با آنچه دارد، فرق می‌کند. «داشتن»: الف: باعث ایجاد میل به کارگیری چیزی و استفاده از آن به عنوان ابزار خواهد شد. ب: میل به تصاحب شیء و خارج کردنش از اختیار و تملک دیگران است. ج: میل به دل بستگی و دغدغه از دست دادن آن و فرمان برداری از آن می‌شود. مارسل، معتقد است که از لحاظ «داشتن»، انسان هم سطح اشیا قرار خواهد گرفت. درحالی که انسان باید از این سطح تعالی بیابد، چون انسان شیء نیست؛ بلکه وجود است (زمانی، ۱۳۸۶، ۱۸۷).

مارسل بیان می‌کند که در زیر تمامی مفاهیم تجربه‌گرایی تقدم خودآگاهی، واقعاً این تصور ابتدایی نهفته است که هر چیزی که برای من است و من مالک آن هستم، نخست باید از جسم من عبور کند: این تصور جسم من به عنوان واسطه مطلق است. در رابطه بودن، مشارکت و همراهی و ارتباط دوسویه در میان است. حضوری بی‌واسطه و رسیدن به راز هستی در بودن نهفته است که تفکری که در حضور است، تفکری ملموس و محسوس و غیر مالکیتی است که در نهایت باعث اوج گرفتن و فراتر رفتن انسان از اندیشه اولیه به اندیشه دومین و درک معنای وجودی و هستی و رسیدن به معنای زندگی و یافتن هویت و کرامت و ارزش انسانی و بالاتر از همه رسیدن «من»، به «تو»ی مطلق که همان متعالی است، است (مارسل، ۱۳۹۳: ۱۲۳).

راز وجود، فلسفه حقیقت و مشارکت انسانی

مسئله، چیزی است که در برابر ما قرار می‌گیرد و ذهن ما، آن را با ابزار خاصی کنار می‌زند. به همین خاطر است که مسئله و تکنیک همیشه کنار هم هستند. ولی راز، امری است که انسان را محاصره کرده، و به نوعی انسان گرفتار آن خواهد شد. نمی‌توان راز را با تکنیک حل کرد. اساساً راز، قابل حل نیست و در مقابل آن باید به روشی دیگر برخورد کرد. در وهله اول باید وجود راز را قبول، و به وجودش اعتراف کرد، سپس به آن نزدیک شد و در نهایت درباره آن می‌توان اندیشید و تأمل کرد. مارسل معتقد است که تمامی مسائل فلسفه، به نوعی راز هستند. عشق، اختیار، آزادی، رهایی، وفا و... رازهایی هستند که ما را فراگرفته‌اند. ولی تمامی این رازها، جلوه‌ای از یک راز اصلی و اساسی و بنیادی، یعنی «راز وجود»، هستند. از نگاه مارسل، تنها راه اثبات وجود، در خود فرورفتن است (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۷-۱۸۸).

«رازها، حقایقی نیستند که در ورای ما وجود دارند، بلکه آنها حقایقی هستند که ما را دربر گرفته‌اند» (مارسل، ۱۳۹۳، ۱۵۵)

مارسل بیان می‌کند، «گوهر راز این است که تمام و کمال در برابر من قرار نمی‌گیرد» (مارسل، ۱۹۶۸: ۱۲۸). بازشناختن راز، فقط تا جایی امکان دارد که انسان، مشارکت خودآگاهانه‌ای در زندگی خویش داشته باشد، نه اینکه صرفاً نظاره‌گر زندگی باشد. تصدیق واقعیت راز، فقط زمانی ممکن است که فرد، آزادانه و فروتنانه به این مطلب اعتراف کند که «خود»، از جهان و از دیگر انسان‌ها جدایی‌ناپذیر است (کین، ۱۳۹۳: ۴۳-۴۴).

مارسل عقیده دارد، ذهن بودن نمی‌تواند به‌عنوان نقطه‌ای برای حرکت در نظر گرفته شود، بلکه آن دستاورد و غایت محسوب می‌شود که البته منظور مارسل همانند دیگر اگزیستانسیالیست‌ها، این است که ذهن شناسنده که محلی برای درک موضوع عمومی شناخت است، در عمل، کارکردی ویژه و منحصر تمامی افراد است. «ذات انسان عبارت است از قرارگرفتن در یک موقعیت». به این ترتیب مارسل در ابتدا، انسان را به‌عنوان موجودی که موقعیتش در جهان مشخص شده است، در نظر می‌گیرد. از نگاه مارسل، این شرکت مقدماتی وجود جسمی من که قبل از اینکه من در آن آگاهی و شناخت را از وجودم جدا کنم، از شناخت آشفته‌مانی از وجود کلی برخوردار هستم (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۰۴-۱۰۵).

مارسل در بحث در مورد روابط شخصی بارها از مفهوم قابل‌دستیابی بودن، استفاده می‌کند. اگر من برای دیگری قابل‌دستیابی باشم، این‌گونه از خودپرستی‌ام فاصله گرفته و تعالی یافته‌ام. «دیگری»، نیز در ساحت بین‌انفسی برای من حاضر است. اگر من برای شخصی قابل‌دستیابی نباشم، مانند این است که در راه رویش بسته‌ام و او برای من دیگر، جز معنی مادی صرف حاضر نیست. به همین ترتیب این امکان نیز در رابطه با خدا نیز صادق است (کاپلستون، ۱۳۹۲، ۳۹۸).

مارسل معتقد است که در شناخت راز، انسان باید بازبازگردد به تماشای صرف. وی در این باره می‌نویسد: من تأکید می‌کنم میان انسان مشارکت‌کننده و انسان تماشاگر، تفاوت است. چون انسان مشارکت‌کننده، متعهد و ملتزم است؛ ولی انسان تماشاگر، این چنین نیست (مارسل، ۱۹۵۰: ۱۲). بر اساس گفته‌های پیشین، انسانی که ملتزم و متعهد است به‌نوعی در بند و گرفتار است. در عشق، مرز میان عاشق و معشوق از میان رفته و هر کدام به‌نوعی در زندگی دیگری، مشارکت خواهند داشت (رادا کریشنال، ۱۳۸۲: ۴۳). از طرف دیگر، دسترس‌ناپذیری نیز ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد، ولی همواره در میزانی از بیگانگی ریشه دارد. غرور، مثالی آشکار از دسترس‌ناپذیری است. اگر چه همین حالت دسترس‌ناپذیری در فردی که نگرش کارکرده‌مدارانه نسبت به خویش دارد، یا کسی با جهان‌بینی‌ای که صرفاً تکنیکی است، کور شده، قابل مشاهده است. تکبر باور شخص به این امر است که موجودی خودبسنده است (مارسل، ۱۹۹۵: ۳۲ و ۴۰).

فلسفه محسوس و ملموس مارسل، درباره وجود و زندگی انسان، مبنا و اساسی است که وجودشناختی ملموسش بر آن مبتنی است. هدف این وجودشناسی، کشف و ارائه‌دادن آن گونه از ساخت‌های تجربه انسانی است که از درون آنها این اطمینان حاصل خواهد شد که حقیقت و واقعیتی سرمدی و متعالی وجود دارد که به زندگی انسان معنای نهایی یا وزن وجودی خواهد بخشید. احساس، نحوه‌ای از مشارکت است و حالتی صرفاً انفسی نیست. به همین دلیل، خاصیت معرفت‌بخشی دارد. «هستی»، رازی است که تنها از راه موجودات متفرد، می‌توان به آن نزدیک شد؛ و موجودات متفرد را زمانی می‌توان شناخت که عاشقانه به آنها روی کنیم (کین، ۱۳۹۳: ۶۲-۶۴).

راز «من - تو»

من انسان، واقعیتی نیست که برای خویش و جدا از هر گونه رابطه‌ای حضور داشته باشد. من انسان، همیشه فقط، درون کلام رابطه ساز انسان، خطاب به «تو»، حضور و واقعیت پیدا خواهد کرد. «تو»، فاقد حدومرز است و فراگیر تمامی جهان است. انسان نیز که «تو» را مورد خطاب قرار می‌دهد، آن را تجربه یا تملک نخواهد کرد، بلکه او به درون رابطه‌ای خصوصی، غایی و یگانه وارد می‌شود. امتداد تمامی رابطه‌های رودررویی، در «تو» جاویدان نهفته که در نهایت به یکدیگر خواهند رسید (بویر، ۱۳۹۰: ۸ و ۸۵). مارسل معتقد است که راه رسیدن به وجود، از «من» عبور می‌کند، پس فلسفه‌هایی که در آنها، «من» در حاشیه قرار می‌گیرند، باید به کناری گذاشته شوند. همه این فلسفه‌ها از دکارت انشعاب گرفته‌اند. به اعتقاد وی: «می‌اندیشم، پس هستم»، آن قدر مبهم است که رفع آن امکان‌پذیر نیست. راز وجود من، تنها از طریق تجربه‌ای بی‌واسطه و فردی قابل تأمل و تفکر است. مارسل، این

تجربه را وفا یا التزام می‌داند. قول دادن و یا ملتزم شدن به چیزی در آینده، باعث قرار گرفتن انسان بر سر دوراهی خواهد شد و به این ترتیب می‌تواند استمرار وجودی خویش را تجربه کند. در این حالت، اگر حقیقت وجود من در جریان التزام و تعهد نمایان گردد، وجود شخص دیگری که طرف تعهد من است نیز اثبات خواهد شد. به عبارت دیگر، راز «من»، راز «تو»، را نیز آشکار خواهد کرد. مارسل بیان می‌کند، برای اینکه وجود دیگری را پیدا کنیم، باید به تجربه‌ای که از التزام و تعهد داریم، توجه داشته باشیم. کاملاً روشن است که کسی با اشیا عهد و پیمان نمی‌بندد، چون شیء سؤال نمی‌کند و قول و قرار با آن بی‌معناست. از طرف دیگر، عهد و پیمان با خویش، یا یک آرمان نیز بی‌معناست. پس تعهد و التزام نشان‌دهنده این است که «دیگری»، وجود دارد و دیگری همان من دیگری یا «تو» است. نتیجه تعهد و التزام و نسبت میان من و تو، «ما» خواهد شد (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۸-۱۸۹).

همان‌طور که فردی محسوس و دارای جسم نمی‌تواند از غرق شدن در حالات و روحیاتی خاص، جدا باشد، قطع ارتباطش با دیگران نیز به‌طور کلی امکان‌پذیر نیست. مارسل معتقد است که فلسفه، با (با هم بودن) ^۱، آغاز می‌شود نه با (بودن) ^۲. فلسفه با آگاهی التفاتی شروع می‌شود، نه با خودآگاهی، فلسفه با «ما هستیم» و حضور در هستی آغاز می‌شود، نه آن‌طور که دکارت می‌گوید، با «من هستم»، فلسفه با بین‌انفسی بودن و نه با نفسی بودن آغاز می‌شود. مارسل معتقد است که تصور انسان به‌صورت اتمی که جدا و پرتافتاده و ارتباطات به نحوی بر وی عارض می‌شوند، امکان‌پذیر نیست. آفریننده و خالق ارتباطات، «هستی» است. زمانی کودک می‌تواند احساس هویت و شخصیت کرده و از زبانش استفاده نماید که در جماعت یا گروهی از انسان‌ها زندگی کرده و پرورش یافته باشد. «من» فردی هم از درون یک شبکه ارتباطی بین‌انفسی بیرون می‌آید. البته، مارسل این مطلب را انکار نمی‌کند که ممکن است شخص مایل باشد به هر دلیلی خود را از دیگران جدا کرده و تنها در محدوده من شخصی خودش باشد. ولی به اعتقاد مارسل، این جدایی از دیگران، یعنی جدافتادگی انفسی، به‌نوعی طرد و رد مشارکتی است که می‌توان در چارچوب آن به راز هستی دست یافت. پس، از دیدگاه مارسل، بین‌انفسی بودن، پیش‌شرط شناخت و آگاهی است. این‌گونه است که مارسل فلسفه را رشته‌ای از تفکرات در باب معنای «با» تعریف خواهد کرد (مارسل، ۱۳۹۳: ۵۷-۵۸).

مارسل، «تو» را بزرگ‌ترین زمینه برای سیر در هستی باوجود تلقی کرده و تفکر در نسبت «من - تو»، را مهم‌ترین موضوع فلسفه می‌داند. پس جریان رازآمیز نسبت میان «من - تو»، به این خاطر است که این نسبت در امتداد نسبی اساسی میان «من-تو»ی مطلق قرار گرفته است. ولی اگر اندیشه، فقط به اندیشه آغازین که در مباحث نخستین در مورد آن صحبت شد، منحصر و محدود شده و راز به‌صورت مسئله درآمده و تنزل پیدا کند، در این صورت، ممکن است نسبت «من - تو»، نیز به نسبت «من - آن»، سقوط کند. چون در نسبت «من - آن»، دو طرفی که در رابطه هستند، ارتباطی خلاق و رازآمیز ندارند. «من»، از دیگری احساس حضور نخواهد کرد (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۱۹).

مقولات راز آمیز حاصل شده از حضور «من - تو»

وفا

وفا، ویژگی زیبایی وجودی انسان است که به او وحدت و هویت می‌بخشد، چون اگر وفا نبود، انسان همواره محصور و محدود به اکنون و حال باقی می‌ماند و خویش را در گذر زمان یگانه پیدا نمی‌کرد. زمان آغاز وفا، هنگامی است که «من»، خود را در برابر فرد دیگری پیدا کند و در درونش چیزی ثابت و پایدار و محکم و قابل ثبات، احساس نماید. پس وفا با روی نمودن به یک «تو»، شروع می‌شود. مانند آن است که این «تو»، وی را به یک جواب دعوت می‌کند. زمانی که انسان در حالت وفا قرار دارد، هوشیار و خلاق است. اگر زمانی که در حالت وفا به سر می‌بریم، به یک «توی وفادار» مشهود می‌شویم، در حالت ایمان به «تویی مطلق» دست پیدا خواهیم کرد. به‌خاطر همین است که در وفا همیشه نشانه‌ای از ایمان وجود دارد. حتی در وفاداری‌های جزئی و معمولی افراد نسبت به هم آن‌گونه است که چنان با هم عهد می‌بندند که گویی مطلق و بدون قیدوشرط است. پس در پس هر وفا، گویی

1. Co-esse

2. esse

یک «توی مطلق» است. اینکه انسان بدون قید و شرط با دیگران عهد می‌بندد، نشانه‌ی حضور خداوند است. عشق عاری از نیاز، بیانگر همین مسئله است (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۱).

مارسل بیان می‌کند: من حق ندارم خودم را متعهد به چیزی کنم که در اساس، حفظ و نگهداری آن برایم غیرممکن است (یا اینکه اگر من کاملاً صادق بودم، می‌دانستم که عمل کردن به آن غیرممکن است). یاوه‌گویی. ولی آیا تعهدی هست که نتوان عمل به آن را بیهوده انگاشت؟ در نهایت باید «مطلق»، وجود داشته باشد که من با تمامی وجودم، در آن وارد شوم. دوست داشتن و احترام برای رسیدن به حقیقت، به وفاداری تقلیل پیدا می‌کند. زمانی که شخص، سوگند وفاداری خویش را اعلام می‌کند، نمی‌داند چه آینده‌ای در انتظارش قرار دارد؟ فقط وضعیت کنونی برایش معلوم و روشن است، ولی آینده مبهم است. اصلاً فردا، او چگونه شخصی خواهد بود؟ خود این واقعیت ندانستن من، امری خواهد بود که به قول و پیمانم اعتبار خواهد بخشید. باید توجه داشته باشیم که ما نباید خود را به اشیا تقلیل دهیم. اگر ما در لحظه، در نظر گرفته شویم، نمی‌توانیم بیشتر از یک عملکرد باشیم (مارسل، ۱۳۹۳: ۵۹-۶۱).

مارسل در تحقیقاتی که در مورد وفا انجام داده، دو دغدغه را بیان نموده که در واقع این دو دغدغه، به مثابه منبعی الهام‌بخش تفکر فلسفی او هستند: یکی دغدغه او درباره‌ی موجودات متفرد، از جنبه‌ی تشخیصشان و دغدغه‌ی دیگرش، در باب هستی است، از آن جهت که هستی است. چون در آن لحظه در آغوش یگانه خود را پیدا خواهیم کرد. به این معنا که اگر کسی در حد و اندازه‌ی لحظه‌هایی که در آن قرار دارد، تنزل پیدا کند، خود او قادر نیست که وحدت هستی داشته باشد. از راه وفاست که «خود»، به نوعی هویت، وحدت و نوعی غلبه بر خوره‌های فرساینده‌ای که در گذر زمان، به جان و دار و ندارمان انداخته، و به نوعی روحمان را زخمی کرده، دست‌یافته و پیروز شویم. مارسل با یکی انگاشتن این دو دغدغه‌ی دوگانه، نشان می‌دهد که در عین حال، سقوط یا نزول در ارتباطات انسانی، می‌تواند صعود به ساحت امر متعالی باشد. چون از دید بسیاری از افراد، وفا فقط در حدی است که بتوانند به وظایفشان پایبندی داشته باشند، و این مسئله باعث تنزل وفا و ارزش آن خواهد شد. به همین دلیل، وفا مستلزم هوشیاری همیشگی در برابر رخوت هم‌رنگ شدن با جماعت، یا پایداری و استقامت عادات و رسوم و سنت‌هاست. پس وفاداری، قبول و اجابت تمام‌عیار دعوتی است که انسان از «دیگری» کرده است (کین، ۱۳۹۳: ۷۰-۷۲).

ایمان

اولین پرسشی که در صدد هستیم که به آن جواب دهیم، این است که آیا در خود وفا، چیزی یافت می‌شود که مقتضای ایمان به خدا، به عنوان شرطی برای وفاداری به هم‌نوع باشد یا خیر؟ از نظر مارسل، اولین نشانه‌ای که در اختیارمان قرار خواهد گرفت، بی‌قید و شرط بودن است که این نشانه، در وفا دیده می‌شود. وفا نسبت به انسانی دیگر التزامی مطلق دیده می‌شود. در این مورد می‌توانیم از دواج را مثال بزنیم که در آن تعهد می‌شود که زن و شوهر در تمامی شرایط زندگی، چه نیک‌بختی و چه بدبختی و غم و شادی و... کنار هم باشند، تا زمانی که مرگ، آنها را از هم جدا کند. این عهد و پیمان اگر از نوع واقعی و بدون هیچ‌گونه قید و شرطی بسته شود، «مطلق»، به حساب می‌آید؛ ولی اگر قید و شرطی به میان آید، در این صورت با ارتباطی مواجه خواهیم شد که نه بر اساس وفا، بلکه بنیاد و اساس آن هوا و هوس است. پس آیا وفای مطلق، مقتضای این است که انسان، نسبت به موجود مطلق هم مانند هم‌نوع خویش ملتزم باشد؟ پاسخ مارسل مثبت است. کسی که نسبت به دیگری از سر وفای مطلق متعهد و ملتزم می‌شود، در این صورت خواهد توانست به وجود «تو»ی مطلق هم شهادت دهد. پس اولین نشانه بر وجود ارتباط محکم بین وفا و ایمان، بی‌قید و شرط بودن است. دومین شرط، نیاز عاشق به جاودانگی معشوق است که از ذاتیات عشق است. عاشق امیدوار، دلش را به ایمان به خداوند، پیوند می‌دهد. از دیدگاه ایمان، همان‌طور که عشق به هم‌نوع، از عشق به خدا جداناپذیر است، جدایی وفا از ایمان نیز امکان‌پذیر نیست. پس از دیدگاه مؤمن، وفا، کاملاً و یکسره نشانه‌ی ایمان است. مارسل می‌گوید: رابطه‌ای پنهانی، این‌همانی‌ای نهانی، میان ایمان و عشق بی‌قید و شرطی که افراد به یکدیگر اظهار می‌کنند، وجود دارد. پس میان انسان‌ها تا زمانی که حداقل، احساس مبهمی نسبت به امر قدسی وجود نداشته باشد، وفاداری امکان‌پذیر نیست (کین، ۱۳۹۳: ۷۳-۸۰).

شرط ورود به آسمان دین، ایمان است. ولی اعتقاد و باورداشتن آن چه چیزی می‌تواند باشد؟ روشن است که نمی‌توان ایمان را به رأی و ظن تأویل نمود. البته این مسئله برای فرد غیر مؤمن کاملاً عادی است، چون ایمانی در وجودش نیست و در نهایت

نمی‌تواند آن را درک کند. مارسل می‌گوید: که آنچه به نظر می‌آید این است که در نهایت، عهد و پیمانی مطلق وجود دارد که آن را تمامیت من، با دست‌کم از واقعیتی از من خواهد بست و خداوند به‌عنوان فاعل برتر از شخص یا به‌عنوان «توی مطلق»، در دعا یا نیایش انسانی که در دلش می‌گوید: خدایا من به تو ایمان دارم، حاضر و شاهد است. به همین خاطر، اولین دلیل برای اثبات وجود خداوند منوط به ایمان است، نه مقدم بر ایمان (ورنو و وال، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۶۰).

امید

امیدوار بودن، «همیشه به معنای امیدوار بودن برای «ما» است». هرگز امید به معنای وضع اندیشه‌گری آرزومندانه نمی‌تواند باشد. بلکه خودش را همیشه این‌گونه نشان می‌دهد که «من به‌شدت مایل هستم». امید، نوعی اطمینان پیامبرگونه را القا می‌کند و همانند، جوشنی است که وجود انسان را از تباهی مصون نگه می‌دارد. یعنی، در مرحله اول، مانع از سقوط درونی شده، و در مراحل بعد، وجود انسانی را انحطاط اخلاقی یا ارزشی و معنوی مصون نگه می‌دارد (خانجانی، ۱۳۷۷: ۷).

امید، برای نخستین بار نقش مهمی را در نظریه اخلاق اگوستین^۱ ایفا کرد، یعنی جایی که به‌عنوان یکی از سه فضیلت الهیاتی - ایمان، امید، عشق - نمایان شد. بنا به گفته‌ی اگوستین، فضیلت امید، فرع بر ایمان است و رابطه‌ای برابر با عشق دارد: یعنی هیچ عشقی بدون امید نیست و علاوه بر آن، عشق و امید هم نمی‌توانند بدون ایمان دوام بیاورند (استراتن، فریامنش، ۱۳۸۶: ۶۶).

نکته در خور توجه این است که اموری مانند: وفا، ایمان، امید، عشق یا فداکاری، اموری بین‌الأنفسی هستند، یعنی فقط در نسبت میان «من - تو» قابل ظهور هستند. پس اگر کسی به دلیل پیش‌بینی اوضاعی که در آینده به وقوع خواهد پیوست و یا حدت ذهن و مانند این امور، از ناامیدی مصون ماند، در واقع امر، این امید نخواهد بود و نمی‌توان آن را از امور بین‌الأنفسی دانست. به دلیل اینکه فرد مذکور، هنوز هم در مرحله اندیشه آغازین است و به میدان رمزآمیز حضور وارد نشده است (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۳). می‌توان گفت که میان یأس و امید ارتباطی دیالکتیکی یافت می‌شود. چون جایی که امید هست، امکان یأس نیز می‌تواند باشد و زمانی می‌توان به یأس عکس‌العمل نشان داد که امیدی در آنجا نهفته باشد. یأس به هر شکل، در هر لحظه و به هر اندازه‌ای امکان خواهد داشت، و ممکن است این‌گونه به نظر برسد که خود ساختار جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، ناکامی و شکست و ناامیدی را به ما پیشنهاد داده، البته اگر نگوییم که ما را به آن مجبور می‌کند (مارسل، ۱۹۹۵: ۲۲).

به مارسل، امید راهی است برای استعلا جستن از تنگنای زندگی. برای نمونه، این تنگناها، می‌تواند به‌صورت بیماری، اضطراب، غربت، جدایی... را به خود بگیرند. امید درون قالب تنگنا شکل می‌گیرد و نه تنها با آن مطابقت دارد، بلکه واکنش تمام‌عیار وجود ما را نیز مشخص خواهد کرد. پس فقط آنجا که وسوسه تسلیم به ناامیدی هست، امید می‌تواند جوانه بزند و خود را نشان دهد. مارسل، امید را کُنشی می‌داند که شخص به یاری آن، خواهد توانست، وسوسه‌ها و تنگنایی مثل غربت، جدایی و بندگی را پشت سر بگذارد. دل مشغولی و اهتمام مارسل، نه به امیدهای ارادی، بلکه به نوع خاصی از امید خلقی معطوف است که وی آن را این‌گونه بیان می‌کند: «من به تو، برای ما امید دارم». مارسل، به این نوع اصلی امید مانند ترجمان منزلت و شأن انسانی نگاه می‌کند، یعنی به‌عنوان توانایی برای استعلا جستن از تعینات و امیال شخصی و در انتظار، برای طرح مشترک بودن. پس در اینجا امید از بهره شخصی استعلا می‌جوید: ارتباط من با آن شخص (اشخاص) دیگر که به آنها امید بسته‌ام، ارتباطی ابزاریه^۲ نیست، بلکه ارتباطی اخلاقی و مشترک با جمع است (استراتس و فریامنش، ۱۳۸۶: ۶۷).

امید هم مانند وفا، نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند است. ممکن است اتفاقات ناامیدکننده و یا دردناکی برای فرد مؤمن ایجاد شود، ولی وجود خداوند در درون افراد مؤمن، همواره نقطه امید و نجات‌بخش و یاری‌رسان تلقی شده و در این لحظات، مؤمنان به خداوند توسل می‌کنند. نکته قابل توجه این است که امید به‌گونه‌ای سری، در افرادی که ظاهراً فاقد امید هستند، نیز ظهور می‌کند. زمانی که نشانه امید را به‌گونه‌ای پدیدارشناسانه مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم توانست به رمز و رازهای پنهانی که در «من» در نتیجه توجه به «تو» مطلق، آشکار خواهد شد، پی می‌بریم. پس امید مانع توقف و درج‌زدن انسان در جریان زندگی‌اش خواهد بود. امید

1. Augustine
2. Instrumental

نیز همانند ایمان و وفا، بی‌قیدوشرط است، پس امید هم در این روند پدیدارشناسی، ما را به سمت و سوی ایمان و عشق، سوق خواهد داد (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۲۲-۲۲۳).

وفاداری خلاق

بیرون افتادن انسان از امور و لحظات زندگی‌اش که در آن، عادت‌های نقض و اهتمام، بی‌واسطه‌تر خواهند شد، خلاقیت نامیده می‌شود. این گونه است که عالمی جدید، به‌گونه‌ای تازه کشف می‌گردد. اگر چه این دنیای تازه کشف شده، در مکاشفه‌ای علمی، هنری یا دینی صورت خواهد گرفت و البته این دنیای جدید تخیلی نیست و به ما این امکان را خواهد داد، اموری را دیده یا کشف کنیم که به دلیل عطف توجه به جهان ابزاری و کاربردی، تا کنون از این امور غافل بوده‌ایم (مک کواری، ۱۳۷۷: ۸۴).

«در واقع، زمانی که متعهد می‌شوم، در اصل قبول می‌کنم که تعهد من زیر سؤال نمی‌رود و روشن است که این اراده فعالانه، برای اینکه دوباره چیزی را زیر سؤال نبرم، به‌عنوان عنصری اساسی، در تعیین اینکه چه چیزی در آینده به وقوع خواهد پیوست، دخالت دارد... البته این مسئله مرا فرامی‌خواند که نوعی راه‌ورسم زندگی را ایجاد کنم... و این حالتی ابتدایی از وفاداری خلاق است» (مارسل، ۱۹۶۴: ۱۶۴).

دیدار و رویارویی میان دو شخص که نهایتاً به شناسایی دوجانبه خواهد انجامید، و عاملی که باعث می‌شود، سوم‌شخص را که شکل طبیعی احترام به دیگری است از میان بردارد، روابط جدی و دوستانه و عاشقانه است. در این صورت، هر کدام برای دیگری به یک «تو» تبدیل خواهند شد و از آن‌پس، آنها با هم یک اول‌شخص، یعنی یک «ما» را می‌سازند. هر کدام در حضور دیگری است. به همین دلیل است که غیبت و مرگ، این حضور را نابود نمی‌کند. هر چه حضورم برای دیگری بیشتر باشد، حضورم برای خودم بیشتر و عمیق‌تر، و سرنوشت و تحقق و سرشاری‌ام از هستی وجود دارد که از داوری یا شناخت سوم‌شخص فراتر است، مبادله‌ای از هستی که معنای مشخصی به مفهوم مطلق در حالت دقیق آن خواهد بخشید و اندازه‌ای از پیروزی و کامیابی را نشان خواهد داد (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۱۸-۱۱۹). در مرحله‌ای که در عشق، مشارکت و همراهی و ازین‌بردن مرزهاست، وفای خلاق است. آماده‌بودن به این معنی است که دیگری را کاملاً باور داشته و نهایتاً خود را در اختیارش می‌گذاری، باز هم مرز از میان خواهد رفت و در نتیجه حضور من و دیگری، یکی خواهد شد. مارسل بیان می‌کند که «آمادگی و خلاقیت، مفاهیمی هستند که به هم مرتبط هستند» (مارسل، ۱۹۶۴: ۶۳).

عوامل مؤثر در دلهره از نگاه مارسل

جهان از هم گسیخته

مارسل بیان می‌کند که دلهره در جهان معاصر، نوعی از «خودبیگانگی» را برای انسان به ارمغان آورده است. منظورم از اصطلاح خودبیگانگی بیان این واقعیت است که به نظر می‌رسد انسان بیشتر از گذشته با خوشتن و ذات^۱ خودش بیگانه شده است، تا آنجا که در این ذات تردید دیده شده و دست‌کم هر گونه واقعیت اصلی از آن گرفته شده است، چنان‌که در عبارت‌های افراط‌آمیز اگزیستانسیالیسم معاصر می‌توانیم آن را مشاهده کنیم (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۰). فروپاشی ساختارهای اجتماعی، مرحله‌ای از رشد هستند که ظاهراً با پیشرفت تمدن و رشد روحی و روانی همه انسان‌ها ارتباط داشته و حاصل آن، ظهور فردگرایی است که به نظر می‌رسد مانع به‌وجود آمدن ساختارهای نیرومند و مطمئن اجتماعی شده است. اینکه در این شرایط فرد به دلهره و دوری اجتماع روی آورده و مسائل عمیق عاطفی و روانی و احساسی روزگار ما، ارتباط تنگاتنگی با این جنبه‌ی خاص از دلهره دارد. احساس عدم ارتباط با دیگران و از همه مهم‌تر با خودخوشتن، از نتایج این اتفاقات و امور است. انسان در دنیای امروز احساس دلهره بیشتری کرده و به همین خاطر، رنج بیشتری نیز متحمل خواهد شد (برستون، ۱۳۷۸: ۶۸ و ۶۹).

توفیق فناوری، تا حد بسیار زیادی در بی‌ریشگی و گمنامی جامعه جدید تأثیرگذار بوده است. اینکه با توجه به پیشرفت و افزایش فنون در جامعه و ایجاد مشاغل بسیار و البته متنوع، باعث رشد طبقه کارگری با حرفه‌های مختلف و شرایط متفاوتی شده است.

مارسل، نشاط زندگی را با احساس فردیتی مرتبط دانسته که از ریشه داشتن در فضایی محسوس و ملموس جداناپذیر است. جامعه‌ای که در آن، خانه‌دوشی، پیامد مقتضیات زندگی است، اشخاصی را پدید خواهد آورد، یکسان و یکنواخت که رنگ‌وبوی خاص هیچ بوم و بری را نخواهند داشت. این جامعه طبق نظر داستایوفسکی، انبوه موران است، نه جمع انسان‌ها به این خاطر که فقط افراد از هم گسیخته و جدافتاده از یکدیگر را می‌توان به قالب یک توده درآورد. در واقع، منزلت و احترام و ارزش آدمی در پی جنگ‌ها و پیشرفت فنون و به‌وجود آمدن حس کاربردی صرف برای این انسان، از بین خواهد رفت (مارسل، ۱۳۹۳: ۲۶-۲۷).

گونه‌ای گرفتار شدن و اسیری در دنیای در حال پیشرفت و گم شدن هویت خویش، برای انسان، این معنا را به همراه آورده که من از خود جامانده و محروم شده‌ام (مارسل، ۱۳۸۲: ۱۳۰).

تفکر تکنیکی یا کارکردگرایی

مارسل بیان می‌کند که جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، ذاتاً درهم‌شکسته شده است. علاوه بر آن وقایعی تاریخی نیز باعث شکسته‌تر شدن آن شده است. هدف از بیان این نکته ذکر این مطلب است که ما اکنون و در این جهان شکسته، خود را می‌یابیم، اما چگونه و با چه وضعی؟ مشخصه این وضعیت، امتناع یا ناتوانی از تأمل، امتناع از تخیل و انکار امر متعالی است. ویژگی بارز جهان مدرن از نگاه مارسل، «جایگاه نادرست اندیشه کارکرد است». مارسل، بلیط‌فروش مترو را مثال می‌زند. چنین کسی نمونه تأثیر کاربرد اشتباه مفهوم کارکرد است. همین کارکرد را با دستگاه‌های خودکار هم می‌توان انجام داد. چنین کسی تمامی روز را از مسافران اسکناس گرفته و بلیطی را به همراه باقیمانده پولشان برمی‌گرداند. وی بارها و بارها این فرایند را با همان واحدهای پولی رایج تکرار می‌کند. تعامل انسان‌های دیگر با وی، در پایین‌ترین و سطحی‌ترین شکل و با بیشترین فاصله خواهد شد. مسافران، در بیشتر اوقات با او صحبتی کرده و حتی به او نگاه هم نمی‌کنند. بسیار خب، اکنون باید بدانیم که واقعیت درونی این فرد چگونه است؟ کم‌کم این شغل بی‌روح و یکنواخت، روح و روان و درونش را آزار داده، ولی در نهایت امری ضروری برایش تلقی خواهد شد. ممکن است در این شخص، حس شگفتی و نیاز مبرم به امر متعالی، کم‌کم کاسته شده و نابود شود. در افراطی‌ترین موارد، کسی که خودش را صرفاً با کارکردهایش یکی بداند، در نهایت دیگر هیچ‌گونه درک شهودی از درهم‌شکسته بودن جهان نخواهد داشت (مارسل، ۱۳۹۶: ۲۰-۲۲). در این اوضاع، انسانی که دچار جرمان شده، زندگی برایش فاقد معنا خواهد بود (مارسل، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵).

مارسل در مورد اهمیت هستی‌شناسی و حضور در آن تأکید بسیار زیادی دارد، وقتی که «راز»، از بین رفت این جهان، صرفاً به جایگاه مسئله تبدیل خواهد شد و انسان نمی‌تواند به راز حضور خویش در هستی پی ببرد و تعالی یا امر روحانی هم برای این فرد، تقدسش را از دست داده و صرفاً بیرون از هستی قرار خواهد گرفت. اکنون این انسان صرفاً کاربردی که تمامی وجودش را متعلق به فضای کاری خویش دیده و از هویت و منزلت درونی‌اش غافل شده، چگونه می‌تواند به درون خویش رجوع کرده و خویشتن را در هستی پیدا کند و به اهمیت هستی‌شناسی و رازها پی ببرد؟ مارسل، به این جهان لقب جهان از هم شکسته می‌دهد که حاکی از آن است که ما قلمرو وجود و آمادگی را از دست داده‌ایم (مارسل، ۲۰۱۱: ۸).

واقعیت ما، شکلی از شرکت در هستی است. جهان مادی، تماشاخانه‌ای نیست که این مضمون‌ها در آن مشغول به بازی باشند، جهان ما خودش «هستی‌ای» است که ما در آن فراخوانده شده‌ایم که در آن شرکت کنیم و خوار دانستن، غفلت و نفرت ورزیدن نسبت به آن نوعی کُفر است (بلاکهام، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

تأثیر انتزاع

انتزاع، به‌عنوان فعلی‌دینی ذهنی، برای هر نوع نظر یا عملی دارای ضرورت است. اگر انتزاع نبود، مثلاً ما نمی‌توانستیم رنگ سبز را از زرد تشخیص بدهیم. انتزاع، مبنای تعقل است. همان‌گونه که مارسل به جنون فتاوری معترض است نه به استفاده از آن. روحیه انتزاع، زمانی پدید می‌آید که از واقعیت عینی و ملموسی که مفهوم انتزاعی از آن گرفته شده است، غفلت شود. زمانی که از یاد ببریم، دشمنی را که قرار است در جنگ به قتل برسانیم، انسانی است متفرد که بیم و امیدهایی در زندگی‌اش دارد، زمانی که

فراموش کنیم، گلی که از لحاظ علمی، علاوه بر اینکه پدیده‌ای قابل فهم بیان شده، چیزی زیبا هم هست که فی حد نفسه وجود دارد، در اینجا به افسون انتزاع تسلیم شده، و به واقعیت محسوس و ملموس بی‌اعتنا گشته‌ایم. مارسل معتقد است که بی‌اعتنایی به امور محسوس نه فقط در حیطه ذهن و عقل، بلکه ماهیت عاطفی هم دارد. زمانی که بگوییم: «این فقط آن است»، گرفتار نوعی گرایش به ارجاع و تقلیل شده‌ایم. نوعی تخفیف قدر و منزلت امور واقعی است که از دل بیزاری سر بر می‌آورد. این امر باعث می‌شود که فرد، به اموری مثل هستی، اهمیت حضور درونی‌اش در هستی، و کاهش تقدس امر متعالی و حتی خروج از هستی شود (مارسل، ۱۳۹۳: ۲۹-۳۰). انتزاع از دیدگاه مارسل، این گونه تفسیر می‌شود:

ممکن است ذهن، اسپر نوعی افسون گردد و از این شرایط مقدم که انتزاع را توجیه می‌کنند، غافل شده و درباره آنچه فی نفسه چیزی بیشتر از یک روش نیست، خود را گول بزند (مارسل، ۱۹۶۲: ۱۵۶).

درون روحیه انتزاع، فرد قادر است یک نازی، کمونیست یا هر کسی را به قتل برساند، بدون اینکه او را همانند شخصی انسانی به حساب بیاورد (هانلی، ۱۹۸۷: ۱۴۴).

تأثیر تملک

مشارکت، حضور، ارتباطات «من - تو» بی که اساس ارتباط است، تفکر محسوس و ملموس در ارتباطی که مبنای آن بر مقوله «بودن» بنا شده، دیده می‌شود. ولی در رابطه داشتن، صرفاً انتزاع و مسئله رابطه «من - او» بی که نحوه‌ای از احساس تملک صرف در آن مشاهده شده، و مشارکت حضوری و شهودی در آن راهی ندارد.

مارسل بیان می‌کند که تملک با روحیه انتزاع پیوند و ارتباط نزدیکی دارد. وی در کتاب بودن و داشتن، میان دو نحوه ارتباط اساسی با جهان، ارتباط از راه بودن و ارتباط با داشتن، فرق گذاشته است. تملک به این معناست که یک شیء یا موضوع تفکر را در مهار و ضبط خودمان داشته باشیم؛ یعنی در اختیارگیری، انحصار قدرت، ذخیره‌سازی، نگهداری و به‌دور انداختن یک شیء یا موضوعی که مورد تفکر قرار گرفته شده است. مارسل تأکید می‌کند که پدیده داشتن، به همان اندازه‌ای که در جهان طبیعت کاربرد دارد، در عالم افکار و اشخاص هم دارای کاربرد است. عمل انتزاع که جزئی لازم برای هر تفکری محسوب می‌شود، خود، به‌منزله تلاش است، به این خاطر که واقعیتی ملموس و محسوس را آن‌گونه توصیف کند و تحت مقوله درآورد که در نهایت، قابل تملک ذهنی شده و این‌گونه بتواند هر طور که مایل باشد در آن دخل و تصرف نموده و آن را مهار کند (مارسل، ۱۳۹۳: ۳۲-۳۳).

رویکرد و نگرش انسان در تفکر کارکردی بسیار تغییر خواهد کرد که آن هم به دلیل همان خصوصیات جهان ابزاری و درهم‌شکسته و از طرفی ابزاری شدن صرف انسان است. به این معنا که هستی، حضور و در دسترس بودن و مشارکت در هستی و کاویدن آن، جایش را به کارکرد و ابزار داده و به‌نوعی منزلت انسانی و هویتش، نزول کرده و انسان از خود خویش و هستی غافل شده است. این‌گونه است که جهان و وجود انسان، نه به‌صورت «بودن» و «حضور» و «راز»، بلکه به‌صورت مسئله در خواهد آمد، چون انسان دیگر قادر به تصویرسازی مناسب و صحیح از هستی و خود خویش نخواهد بود.

مارسل عقیده دارد این‌گونه جهان کارکردگرایی، صرفاً تهی خواهد بود و در آن فرایند جداسازی و مجموعه‌سازی که به‌هیچ‌عنوان دافع یکدیگر نبوده؛ بلکه دو جنبه اساسی و جدایی‌ناپذیر هستند که همان فرایند روح‌زدایی هستند، تقویت خواهند شد. در اینجا مسائل، مثل مسئله تکنولوژی که قابل تجربه و تجزیه به عناصر تشکیل‌دهنده خود هستند جایگاه خاصی داشته؛ ولی در مقابل، نوعی خلأ و کوری آنچه مارسل به‌عنوان «راز» از آن نام برده، حس خواهد شد. به این دلیل که «راز»، ارتباطی دوسویه با شخص داشته و این در حالی است که این مقوله، در جهان درهم‌شکسته تجزیه خواهد شد و این از نگاه مارسل، معضلی خطرناک قلمداد می‌شود (کاپلستون، ۱۳۹۲: ۳۹۳).

انسان، همان‌گونه که بدون انتزاع قادر نیست که اندیشه کند، بدون تملک هم نمی‌تواند به حیاتش ادامه دهد، ولی در عین حال، کاری ابلهانه است که ما حکمی بی‌قید و شرط را صرفاً برای تملک یا داشتن امور، صادر کنیم. در تملک خطرهای زیادی نهفته است. به این خاطر که در تملک ارتباطی ظریف و انعکاسی بین مالک و مملوکش ایجاد خواهد شد. هر اندازه که غریزه تملک‌جویی قوی‌تر شود، امری که تصاحب شده، انگیزه و قدرت ضبط و مهارش را بیشتر و بیشتر خواهد کرد. مملوک و دارائی‌های ما ممکن

است به جایی برسند که ما را فریفته و باعث آسیب رساندن به ما شوند. واقعیت ملموس و محسوس که سرشار از «راز» است، قربانی دستگامی از مفاهیم خواهد شد که امور واقعی را محدود و تجزیه به آن چیزی می کنند که به طور حتم و به یقین از راه تفکرات رازآمیز، آفاقی سازی و علمی و نه آنفوسی قابل تملک خواهند بود (مارسل، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۴).

نتیجه گیری

گابریل مارسل، متفکری است که تفکرات فلسفی اش، الهام گرفته از زندگی و دوره حیاتش است. فلسفه او فلسفه اندیشه های ثانوی است. می توان گفت که فلسفه وی شناخت دوباره هستی و طرد کردن زندگی کارکردگرایانه و به دنبال آن بیدار کردن انسان ابزاری است که اندیشه اش، به دلیل قرار گرفتن در این قالب کارکردی، مشوش شده و ثمره ای جز گوشه گیری و یا عدم ارتباط با دیگران را به همراه نداشته است. یعنی مارسل، به گونه ای زندگی را به نگرستن در هستی برمی گرداند. از نگاه وی راه اندیشیدن این نیست که طبیعت و امور بیرونی را تا حد کاربردی و رفع امورات، شناخته و با آنان ارتباط داشته باشیم ما نباید در سطح «داشتن» و تفکر آغازین بمانیم. مارسل بیان می کند که باید به شناخت هستی پرداخت و ارتباط را از سطح انتزاعی و ابزاری، و اندیشه را از سطح ناقص آغازین به اندیشه کامل ثانویه رساند که ارتباط در آن نه از نوع «آن» یا «او»، بلکه ارتباط با «تو»ی مطلق است که به این ترتیب، «اندیشه»، در قالب حضور در هستی رازآمیز برخوردار می شود و تلاش خواهد کرد به عشق متعالی دست پیدا کند. به بیان مارسل، زمانی که من از وجودم آگاهی یافتم، این شناخت و آگاهی به این معنی نیست که من، از خودم مانند یک ذهن شناسنده از جسمم همانند یک عین شناخته شده، جدا شده باشم. از طرفی مارسل، عقیده دارد که اموری مانند آزادی، وفا، عشق، امید و ایمان، زمانی به اموری دروغین تبدیل خواهند شد که همانند مسائل عینی در نظر گرفته شوند. مارسل، با مقوله «حضور»، از دوران کودکی آشنا بود، وی در آثارش بیان کرده که باوجود مرگ مادرش و نبود جسمش در خانه، نوعی حضور رازآمیز در وجود مارسل داشت و مارسل به این نتیجه رسید که مرگ، نمی تواند پایان باشد و از طرفی هم خاطره شخص مرده در یاد خواهد ماند. پس به این نتیجه رسید که تمامی واقعیت ها به امور عینی و تجربی و ملموس و محسوس ختم نخواهند شد. دغدغه عمده مارسل نیز، این است که انسان در عصر جدید، به دلیل پیشرفت در علم و فنون از طرفی و جنگ و بلا و بی خانمانی از طرف دیگر به انسانی مضطرب، نگران، تنها و منزوی تبدیل شده که نتیجه اش دوری از هستی، عدم شناخت وجود خویش و متعالی و پایین آوردن سطح کرامت و منزلت وجودی خویش به عنوان انسان است. ارتباطات نیز سراسر، کاربردی و ابزاری صرف شده، و در حد همان «من - او» یا «من - آن» مانده است. در این مرحله است که مارسل نیاز مبرم به هستی شناسی را مطرح کرده و انسان را به گونه ای تأمل در خویشتن خویش دعوت می کند. پس نیاز به هستی شناسی از نگاه مارسل نوعی جذب و طلبی برای پیوستن و ارتباط با هستی و درک کردن نقش و جایگاه ما در این هستی است. از طرفی مارسل بیان می کند که در فلسفه مدرن، اصطلاح «تعالی»، اعتبارش را از دست داده است. تجربه تعالی نیز از منظر مارسل، عینی و ملموس نیست. اصطلاح تعالی نیز به همان «امر مطلق»، اشاره می کند که شکافی عمیق و ژرفی میان سوژه و هستی است، به طوری که سوژه تلاش می کند که از شناختن و ارتباط با آن فرار کند. مارسل، به دسترس پذیری و مشارکت در هستی، بسیار تأکید کرده و شرط ارتباط با دیگری و رسیدن به «تو»ی مطلق را مشارکت فرد در هستی و با دیگران دانسته است. پس واژه دسترس پذیری، به معنای آماده و حاضر بودن من برای کسی است. البته در این مرحله، مقولاتی مانند وفا، ایمان، عشق و ایمان، به نوعی در وجود انسان سالک پدیدار می شوند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و

نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه یاسوج انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- استراتن، فیلیپ و فریمانن، مسعود. (۱۳۸۶). گذری بر مفهوم امید در اندیشه کانت، بلوخ و مارسل، فلسفه و کلام، اطلاعات حکمت و معرفت، ۲۱.
- افلاطون (۱۳۹۳). ضیافت یا سخن در خصوص عشق. پیشگفتار از محمد علی فروغی، ترجمه محمد ابراهیمی امینی فرد، چاپ پنجم، تهران: نشر نیل.
- ام. بوخنسکی، اینوستیوس. (۱۳۸۷). فلسفه معاصر اروپایی. ترجمه دکتر شرف‌الدین خراسانی (شرف)، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- برستون، جوآن ویلاندا. (۱۳۷۸). لذت و رنج دلهره. ترجمه حسین کیانی، تهران: نشر عطایی.
- بلاکهام، ه.ج. (۱۳۹۳). ۶ متفکر اگزیستانسیال: فردریش نیچه، کارل یاسپرس و دیگران. ترجمه محسن حکیمی، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
- بوبر، مارتین. (۱۳۹۰). من و تو. ترجمه خسرو ریگی، چاپ اول، نوید شیراز: شیراز.
- ترینور، برایان. (۱۳۹۶). گابریل مارسل. ترجمه سید حسین حسینی، دانشنامه فلسفی استنفورد، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.
- خانجانی، علی اکبر. (۱۳۷۷). حضور و فناپذیری. سایت کارنیل.
- د.یالوم، اروین. (۱۳۹۴). روان‌درمانی اگزیستانسیال. ترجمه دکتر سپیده حبیب، چاپ ششم، تهران: نشرنی.
- راینسون، دیوید. (۱۳۹۰). نیچه و مکتب پست مدرن. ترجمه ابوتراب سهراب و فروزان نیکوکار، چاپ چهارم، تهران: نشر فرزانه روز.
- رادا کریشنال، سرویانی. (۱۳۸۲). تاریخ فلسفه شرق و غرب. جلد دوم، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: علمی و فرهنگی زمانی، مهدی (۱۳۸۶).
- تاریخ فلسفه غرب (۲). چاپ اول، دانشگاه پیام‌نور، تهران.
- فخرایی، یوسف. (۱۳۷۲). اگزیستانسیالیسم و تئاتر. مجله صحنه، ۶۸.
- فروم، اریک. (۱۳۹۶). هنر عشق ورزیدن. ترجمه پوری سلطانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۹۲). از من دوبیران تا سارتر، جلد نهم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف‌ثانی، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کین، سم (۱۳۹۳). گابریل مارسل. ترجمه مصطفی ملکیان، چاپ دوم، تهران: نشر هرمس.
- مارسل، گابریل (۱۳۹۳). بودن و داشتن، ترجمه صدیقه فراهانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۲). فلسفه اگزیستانسیالیسم. ترجمه شهلا اسلامی، چاپ اول، تهران: نشر نگاه معاصر.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۸). انسان مسئله گون. ترجمه بیتا شمسینی، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.
- مصلح، علی اصغر (۱۳۸۷). فلسفه‌های اگزیستانسیال. چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- مک کواری، جان. (۱۳۷۷). فلسفه وجودی. تهران: نشر هرمس.
- مورتی، کریشنا (۱۳۹۳). عشق و دلهره. ترجمه محمد جعفر مصفا، چاپ هفتم، تهران: انتشارات صبا.
- ورنو، روزه؛ ژان، وال (۱۳۹۲). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن. ترجمه یحیی مهدوی، چاپ سوم، تهران: نشر خوارزمی.

References

- Hanley, K. R. (1987). *Dramatic approaches to creative fidelity: A study of Gabriel Marcel's philosophy*. University Press of America.
- Marcel, G. (1962). *Man against mass society* (G. S. Fraser, Trans.). Henry Regnery Company.
- Marcel, G. (1964). *Creative fidelity* (R. Rosthal, Trans.). Farrar, Straus and Company.
- Marcel, G. (1968). *Problematic man* (B. Thompson, Trans.). Herder and Herder.
- Marcel, G. (2011). *The mystery of being, Vol. 1: Reflection and mystery*. St. Augustine's Press.



Meta-analysis of Studies on the Role of Counselors in Increasing Divorce with a Strategic Approach

Seyed Morteza Mirtabar¹ , Nasrin Fatahi² , and Mitra Bahrami³ 

1. Researcher, Institute for Socio-Cultural Governance Studies, Institute for Security and Progress Studies, Tehran, Iran. Email: smbb_110@yahoo.com
2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: fatahi.n@lu.ac.ir
3. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Medicine, Kermanshah University of Medical Sciences, Kermanshah, Iran. Email: mitra.bahrami@kums.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 03 April 2025
Received in revised form 17 April 2025
Accepted 22 May 2025
Available online 24 September 2025

Keywords:

Counseling Centers,
Counselors,
Divorce,
Family,
Metaanalysis

ABSTRACT

Objective: The aim of this research is to present a coherent and integrated summary of the scattered data of previous research on the failure of pre-divorce counseling centers, which after their mandatory implementation in 2012, have not only failed to reduce divorce, but in many cases have become a factor in increasing it. This research seeks to identify the roots of this failure and provide strategic solutions.

Method: This research is applied and strategic in terms of purpose and is a meta-analytical documentary study in terms of method. The statistical population of the research includes 48 reliable sources (books, articles, and theses) that have been purposefully selected. These sources are divided into three categories in terms of nature: explanatory (60%), descriptive (35%), and consequential (5%).

Results: From a meta-analysis of 205 components extracted from previous research, the following results were obtained:

64 components addressed harms (such as the lack of counseling discourse in the Iranian lifestyle)
43 components addressed eroding factors (such as weakness in the expertise, skills, and professional ethics of counselors)

98 components addressed solutions and strategies in 5 cultural, social, supervisory, structural, and scientific-service dimensions.

The key finding of the research shows that the lack of counseling discourse in the cultural context of Iran, the lack of expertise and professional ethics among some counselors, and the neglect of religious and religious solutions are the main factors behind the failure of these centers.

Conclusions: The final conclusion of the research indicates that to solve this problem, we must move towards governance and integrated solutions. The best proposed solution is to establish "specialized family clinics" to integrate counseling services based on the Islamic-Iranian lifestyle, as well as implement the "Counselor" plan with continuous monitoring until the end of the first five years of living together to prevent crises leading to divorce.

Cite this article: Mirtabar, N., Fatahi, M., & Bahrami, M. (2025). Meta-analysis of studies on the role of counselors on the increase in divorce with a strategic approach. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-25.
<https://doi.org/10.22034/api.2025.2023578.1065>



Introduction

Divorce has existed in ancient societies since the time when marriage began officially, but in each specific period and in each society, it has taken a special and unique form, depending on the conditions of that society. In fact, the form of separation and separation between husband and wife has taken its current form after going through the historical path and countless human trials and experiences (Sarukhani, 1376, p. 16) and in the future it may also take other forms; for example, in the future we may not consider divorce a sad issue and even individualism may become so intense that we consider not getting married to be the best way to divorce, and thus white marriage will gain more strength. Many researchers consider the replacement of the traditional lifestyle with the modern one and the entry into the global village and its effects as the cause of the family's decline and emphasize the survival of the traditional lifestyle, but it seems that instead of worrying about the decline of traditional forms of the family in contemporary society, we should talk about the reorganization and restructuring of the family in today's society. Accepting the changes that have occurred in the definition of the family institution in contemporary societies, Sarukhani suggests that in this regard, the new family should be strengthened in adapting to new social trends and continue to be used to protect the health of the body and life of humans. (Sarukhani, 2010, p. 19) In this regard, it seems that efforts to recognize the social harms that affect the family institution in contemporary times can be more effective in its continuity and sustainability at the societal level. (Scaffi, 2014, p. 3) Therefore, family scholars have presented several methods for structuring the family institution in recent years, one of the most important of which is the formalization of the condition of counseling before the implementation of divorce, and therefore we are witnessing the expansion of counseling centers with different approaches, mainly based on psychology and counseling with Western attitudes and science. A review of the cases also shows that 2 out of every 5 counseling cases per day are related to family disputes, which has doubled compared to 5 years ago.

Method

This research is applied and strategic in terms of purpose and is a meta-analytical documentary study in terms of method. The statistical population of the research includes 48 reliable sources (books, articles, and theses) that have been purposefully selected. These sources are divided into three categories in terms of nature: explanatory (60%), descriptive (35%), and consequential (5%).

Results

From a meta-analysis of 205 components extracted from previous research, the following results were obtained:

components addressed harms (such as the lack of counseling discourse in the Iranian lifestyle)

components addressed eroding factors (such as weakness in the expertise, skills, and professional ethics of counselors)

components addressed solutions and strategies in 5 cultural, social, supervisory, structural, and scientific-service dimensions.

The key finding of the research shows that the lack of counseling discourse in the cultural context of Iran, the lack of expertise and professional ethics among some counselors, and the neglect of religious and religious solutions are the main factors behind the failure of these centers.

Conclusions

The final conclusion of the research indicates that to solve this problem, we must move towards governance and integrated solutions. The best proposed solution is to establish "specialized family clinics" to integrate counseling services based on the Islamic-Iranian lifestyle, as well as implement the "Counselor" plan with continuous monitoring until the end of the first five years of living together to prevent crises leading to divorce.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

فرا تحلیل مطالعات نقش مشاوران بر افزایش طلاق با نگرش راهبردی

سید مرتضی میر تبار^۱، نسرين فتاحی^۲، میترا بهرامی^۳ ✉

۱. پژوهشگر پژوهشکده مطالعات حکمرانی فرهنگی اجتماعی، پژوهشگاه مطالعات امنیت و پیشرفت، تهران، ایران. رایانامه: smmb_110@yahoo.com

۲. استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران. رایانامه: fatahi.n@lu.ac.ir

۳. نویسنده مسئول، استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران. رایانامه: mitra.bahrami@kums.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

هدف: هدف این تحقیق، ارائه یک جمع‌بندی منسجم و یکپارچه از داده‌های پراکنده تحقیقات پیشین در مورد عدم موفقیت مراکز مشاوره پیش از طلاق است که پس از الزامی شدن آن در سال ۱۳۹۱، نه تنها در کاهش طلاق موفق نبوده‌اند، بلکه در بسیاری موارد به عاملی برای افزایش آن تبدیل شده‌اند. این پژوهش در پی شناسایی ریشه‌های این شکست و ارائه راهکارهای راهبردی است.

روش پژوهش: این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و با رویکرد راهبردی است و از نظر روش، یک مطالعه اسنادی از نوع فراتحلیل می‌باشد. جامعه آماری تحقیق شامل ۴۸ منبع معتبر (کتاب، مقاله و پایان‌نامه) است که به صورت هدفمند انتخاب شده‌اند. این منابع از نظر ماهیت به سه دسته تقسیم شده‌اند: تبیینی (۶۰٪)، توصیفی (۳۵٪) و پیامدی (۵٪).

یافته‌ها: از فراتحلیل ۲۰۵ مؤلفه استخراج شده از تحقیقات پیشین، نتایج زیر به دست آمد:

- ۶۴ مؤلفه به آسیب‌ها (مانند نبود گفت‌وگو مشاوره در سبک زندگی ایرانی)
 - ۴۳ مؤلفه به عوامل فرساینده (مانند ضعف در تخصص، مهارت و اخلاق حرفه‌ای مشاوران)
 - ۹۸ مؤلفه به راهکارها و راهبردها در ۵ بعد فرهنگی، اجتماعی، نظارتی، ساختاری و علمی-خدماتی پرداختند. یافته کلیدی تحقیق نشان می‌دهد که فقدان گفت‌وگو مشاوره‌ای در بافت فرهنگی ایران، کمبود تخصص و اخلاق حرفه‌ای در بین برخی مشاوران و غفلت از راهکارهای دینی و مذهبی، عوامل اصلی عدم موفقیت این مراکز است.
- نتیجه‌گیری:** نتیجه‌گیری نهایی تحقیق حاکی از آن است که برای حل این مسئله، باید به سمت راهکارهای حاکمیتی و یکپارچه حرکت کرد. بهترین راهکار پیشنهادی، ایجاد «کلینیک‌های تخصصی خانواده» برای یکپارچه‌سازی خدمات مشاوره‌ای بر پایه سبک زندگی اسلامی-ایرانی و همچنین اجرای طرح «مشاوریار» با نظارت مستمر تا پایان پنج سال اول زندگی مشترک است تا از بروز بحران‌های منجر به طلاق پیشگیری شود.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲

کلیدواژه‌ها:

فردوسی،

شاهنامه،

هومر،

ایلیاد،

ادیسه،

قربانی

استناد: میر تبار، سید مرتضی؛ فتاحی، نسرين؛ و بهرامی، میترا. (۱۴۰۴). فراتحلیل مطالعات نقش مشاوران بر افزایش طلاق با نگرش راهبردی. پژوهش‌های نوین

در مطالعات علوم انسانی اسلامی، (۷) ۴، ۲۵-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2023578.1065>

© نویسندگان.

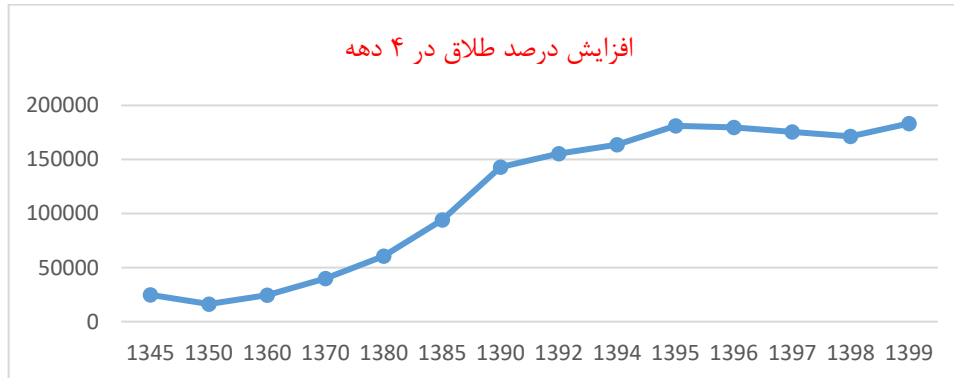
ناشر: دانشگاه لرستان.



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2023578.1065>

مقدمه

طلاق در جوامع قدیمی از زمانی که ازدواج به صورت رسمی آغاز گردیده به وجود آمده است و لیکن در هر دوره خاص و در هر جامعه بنا به شرایط آن جامعه، شکل خاص و منحصر به خود گرفته است. در حقیقت شکل جدایی و متارکه زن و شوهر پس از طی مسیر تاریخی و آزمون‌ها و تجارب غیرقابل شمارش انسانی به صورت کنونی‌اش درآمده است (ساروخانی، ۱۳۷۶، ص ۱۶) و در آینده نیز ممکن است اشکال دیگری را به خود گیرد؛ به عنوان مثال ممکن است در آینده طلاق را مسئله‌ای غمناک تصور نکنیم و حتی فردگرایی به اندازه‌ای شدت یابد که ازدواج نکردن را بهترین راه طلاق بدانیم و بدین ترتیب ازدواج سفید قوت بیشتری یابد. بسیاری از محققان جایگزینی سبک زندگی مدرنیته به جای سنتی و ورود به دهکده جهانی و آثار آن را عامل اضمحلال خانواده دانسته و تأکید بر حیات سبک زندگی سنتی دارند ولی به نظر می‌رسد به جای نگرانی از زوال شکل‌های سنتی خانواده در جامعه معاصر باید درباره سازمان‌یابی^۱ مجدد و ساخت‌یابی^۲ مجدد خانواده در جامعه امروزی صحبت کرد. ساروخانی با پذیرش تغییراتی که در تعریف نهاد خانواده در جوامع معاصر رخ داده است، پیشنهاد می‌کند که در این باره خانواده جدید باید در انطباق با جریان‌های جدید اجتماعی قوت یابد و کماکان در حراست از سلامت جسم و جان انسان‌ها به کار آید. (ساروخانی، ۱۳۸۹، ص ۱۹) بدین لحاظ، به نظر می‌رسد تلاش در جهت شناخت آسیب‌های اجتماعی که در نهاد خانواده در دوران معاصر تأثیر می‌گذارد، بهتر می‌تواند در جهت تداوم و پایداری آن در سطح جامعه مؤثر باشد. (اسکافی، ۱۳۹۳، ص ۳) از این رو اندیشمندان حوزه خانواده در طول سال‌های اخیر، شیوه‌های متعددی را برای ساخت‌یابی نهاد خانواده ارائه دادند که یکی از مهمترین آنها، رسمی شدن شرط مشاوره پیش از اجرای طلاق است و لذا شاهد گسترش مراکز مشاوره با رویکردهای متفاوت که عمدتاً بر پایه روانشناسی و مشاوره با نگرش و علم غربی است، می‌باشیم. بررسی پرونده‌ها نیز نشان می‌دهد در روز از هر ۵ پرونده مشاوره، ۲ مورد مربوط به اختلافات خانوادگی است که نسبت به ۵ سال پیش به دو برابر افزایش یافته است. (همو، ص ۱۰) با وجود این همچنان شاهد افزایش آمار طلاق هستیم که منحنی ذیل نیز گویای آن است: (مرکز آمار ایران؛ سایت ثبت احوال)



نمودار ۱. افزایش درصد طلاق در ۴ دهه

مطالعات انجام یافته درباره عملکرد مشاوران در زمینه خانواده‌های مبتلا به طلاق، حکایت از آن دارد که عملکرد، صرفاً تابع ویژگی‌های فردی نیست، بلکه به مراکز مشاوره نیز وابسته است و نمی‌توان نقش مراکز مشاوره را در افزایش یا کاهش طلاق نادیده گرفت. در واقع نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که خدمات مشاوره‌ای، برآیند مطلوب و مناسبی از بعد ایجاد سازش ندارند و قسمت اعظم این عدم کارایی مربوط به فرآیند مشاوره برای متقاضیان طلاق و عدم توانمندی مشاوران برای حل اختلافات و مشکلات این متقاضیان برای طلاق است. لذا مراجعان مرجوعی به دادگستری که در مانده از همه جا هستند تنها راه نجات خود را طلاق میدانند و در این بین، مشاوران نیز عمدتاً مسیر طلاق را برای آنان هموار می‌سازند.

1. Reorganization
2. Restructuration

به طور کلی نتایج پژوهش‌ها بیانگر آن است که مراکز مشاوره و خدمات آنها، به لحاظ کیفی نتیجه مطلوبی نداشته که یکی از مهمترین این ناکارآمدی مرتبط با فرایند مشاوره و عدم توانمندی مشاوران برای حل مشکلات زوجین (راهب، ۱۳۹۰) به سبب ضعف آنان در تشخیص مشکل، ضعف در ارائه برنامه کمکی و راهکارهای درمانی است. (راهب و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۲۰-۲۱) با این توصیف به نظر می‌رسد مشاوره‌های طلاق در کشور با آسیب‌های جدی مواجه است که ضرورت بررسی علمی آن را ضروری می‌سازد. با وجود این، مطالعه مروری پژوهش‌ها نشان داده است عوامل ذکر شده به صورت پراکنده و غیرسیستماتیک در تحقیقات بیان گردیده و محققان به صورت دقیق و به شیوه کیفی به آن نپرداخته‌اند و این امر لزوم مرور نظام‌مند تحقیقات انجام شده را مهم می‌گرداند. از این رو در این پژوهش تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که چه آسیب‌ها و عواملی در تحقیقات به عنوان مانع موفقیت مشاوره پیش از طلاق بیان شده است و چگونه می‌توان بر این مشکلات فائق آمد؟ آیا نیازمند ساختاری متفاوت در حل مسئله هستیم یا با اصلاح و بازآفرینی مراکز مشاوره می‌توان به هدف متعالی مدنظر یعنی کاهش طلاق و تحکیم بنیان خانواده دست یافت؟

پیشینه پژوهش

یافته‌های سایت نورمگز نشان می‌دهد بررسی دو متغیر مشاوره و طلاق، از پربسامدترین موضوعات پژوهشی (بیش از ۳۰ پژوهش) است که در ایران انجام شده است و هر کدام به روش‌ها و رویکردهای اثربخشی مراکز مشاوره پرداخته‌اند اما تاکنون تحقیقی نظام‌مند و جامع به نقش این مراکز و مشاورانشان در افزایش طلاق و بدتر کردن اوضاع تحکیم خانواده اشاره نداشته‌اند و در برخی موارد به صورت گذرا و موردی به آسیب‌های این راهکار اشاره کرده‌اند. در واقع این همان خلأیی است که در این تحقیق به آن پرداخته می‌شود اما به جهت جلوگیری از برخی سوگیری‌ها و جهت‌گیری‌های مطالعاتی به برخی تحقیقات که توجه نسبتاً بیشتری به این مسئله با رویکرد راهبردی داشتند پرداخته می‌شود:

برخی از تحقیقات موجود، علاوه بر ارائه راهکار در موفقیت مراکز مشاوره و مشاوران، نقدها و نظرانی در خصوص ضعف‌ها و کاستی‌های مراکز مشاوره ارائه دادند و عدم بکارگیری شیوه مناسب را عامل نتیجه عکس در این مراکز دانستند. به عنوان مثال مرادی و همکاران (۱۳۹۱) در تحقیق خود، الگوهای یکپارچه مشاوره که با فرهنگ بومی مراجعان هماهنگی دارد را راهکار موفقیت مراکز مشاوره و مشاوران عنوان کردند اما یوسفی و همکاران (۱۳۹۶) دو رویکرد مشاوره گروهی مبتنی بر پذیرش و تعهد و مشاوره گروهی راه حل مدار بر عملکرد خانواده‌های در آستانه طلاق را بهترین راهکار موفقیت مشاوران دانستند. بیگدلی و همکاران (۱۳۹۹)، ضعف اطلاعات حرفه‌ای و علمی مشاوران را عامل عدم موفقیت فرایند مشاوره طلاق دانسته و راهکار آن را ارائه بسته آموزشی طراحی شده به همراه آموزش مشاوران طبق این بسته آموزشی عنوان کردند. الله وردی و همکاران (۱۴۰۲) نیز اثبات نمودند که کارآمدی مشاوره‌های فعلی چندان حاکی از رضایت نبوده و این امر لزوم بازنگری قانون الزام زوجین به مشاوره پیش از طلاق را لازم می‌سازد. چوپانی و کرمی (۱۳۹۸) نیز ضمن ارائه الگو و ترسیم و تدوین برنامه تعالی و بالندگی مشاوران، ۹ بعد اصلی از شایستگی مشاوران را تبیین نمود که فقدان آنها می‌تواند آثار سوپی در افزایش طلاق داشته باشد. این ۹ مؤلفه عبارت است از: دانش، بینش، نگرش، توانش، منش، مهارت و ویژگی‌های اخلاقی مشاوران.

با وجود این در عمده پژوهش‌های موجود، بر تأثیرات مثبت مراکز مشاوره تأکید داشته و آن را عامل کاهش طلاق دانستند و تحلیل و بررسی آنها در ارائه راهکارهایی است که می‌تواند این تأثیرات را فزونی بخشد. به عنوان مثال حیدری و همکاران (۱۳۹۹) به این نتیجه رسیدند که بهره مندی زوجین از «مشاوره قبل از ازدواج» و «مشاوره قبل از طلاق» می‌تواند نقش مهمی در موفقیت ازدواج داشته باشد. عبارتی الگوی مشاوره ای قبل از طلاق می‌تواند رضایت زناشویی زوجین را افزایش دهد. همچنین سودانی و همکارانش (۱۳۹۵) بر اهمیت مشاوره در کاهش طلاق تأکید داشته و معتقدند رویکرد درمانی مشاوره با تأکید بر نظریه انتخاب در کاهش طلاق عاطفی از کارایی لازم برخوردار است و زوج درمانگران می‌توانند از این مدل در کار با زوجین به منظور افزایش صمیمیت عاطفی زوجین استفاده کنند. ملاجعفرلو و همکاران (۱۴۰۱)، در پیمایش خود به این نتیجه رسیدند که رویکرد شناختی رفتاری و واقعیت درمانی بر کاهش طلاق عاطفی و باورهای غیرمنطقی زوجین مؤثر است و در مراکز مشاوره می‌توان از این رویکردهای درمانی جهت بهبود زندگی زناشویی و کاهش طلاق عاطفی و باورهای غیرمنطقی بین زوجین بهره برد.

بررسی پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد ۱- عمده محققان با پیشفرض موفق بودن مراکز مشاوره در کاهش طلاق، به تحقیقات پیمایشی و کیفی روی آوردند. ۲- عمده تحقیقات به بررسی رضایت مراجعان از مراکز مشاوره انجام شده است؛ ۳- عمده پژوهش‌ها به ویژگی‌ها و خصوصیات مشاوران موفق و کارآمد پرداخته‌اند و کمتر عملکرد و ویژگی‌های مشاوران ناکارآمد و ناموفق را بررسی و تحلیل نمودند که این امر می‌تواند به عنوان منشأ آسیب تلقی شود در حالیکه توجه جدی به آن صورت نگرفته است. ۴- در برخی پژوهش‌ها به صورت پراکنده به آسیب‌های مشاوره طلاق پرداخته شده اما به صورت نظام‌مند و منسجم، هدف و انگیزه این تحقیقات نبوده است. ۵- نگرش عمده تحقیقات کاربردی نیز با هدف توانمندسازی مشاوران بوده است نه آسیب‌شناسی آنها. شاید بتوان گفت که همین پیش‌فرض‌ها در تحقیقات مختلف باعث گردیده است که در گذار از سنت به مدرنیته که نهادهای اجتماعی به ویژه نهاد خانواده دچار تحولات متعددی شده‌اند ما شاهد گرایش به مراکز مشاوره و روان‌شناسی و رشد بالای آن باشیم تا حدی که قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۹۱^۱ به تأسیس مراکز مشاوره خانواده و ارجاع تمام طلاق‌های توافقی به نهاد مشاوره طلاق، دستور قانونی صادر کرد. تصویب این ماده قانونی، در کنار قوت‌ها و ضعف‌هایی که داشته و دارد، موجب رشد و توسعه مراکز مشاوره خانوادگی به ویژه مشاوره طلاق، در بسیاری از نهادها و سازمان‌های دولتی و خصوصی شد. این مراکز با خدمات مفید و قابل توجه در راستای ایجاد سازگاری‌های خانوادگی، عاری از کاستی، نارسایی و ناتوانی نبوده و نیستند. فلذا وجود واحد نظارت و کنترل جدی بر سازمان‌های مشاوره و روان‌شناسی در سطح کشور، امری ضروری و لازم الاجراست که با اظهار تأسف این امر همچنان از باتکلیفی و غفلت سازمان یافته رنج می‌برد؛ این درحالی است که برخی صاحب‌نظران در عرصه مشاوره‌های خانوادگی، نقش مشاور و روان‌شناس را در سوق دادن زوجین متقاضی طلاق به طلاق، و نیز در افزایش آمار طلاق، جدی و اخطار دهنده ارزیابی می‌کنند. وجود مراکز مشاوره و مشاورانی که فاقد صلاحیت‌های علمی و عملی لازم در امر مشاوره خانوادگی بوده و با استفاده از خالاهای قانونی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی موجود، خود می‌توانند یکی از علل افزایش طلاق در جامعه قلمداد گردند. از این رو لزوم آسیب‌شناسی چنین مراکز و متولیان ضروری می‌باشد و از این نقطه نظر می‌توان گفت که این تحقیق از نوآوری برخوردار است.

مروری بر رویکردهای پژوهشی

پیش از ورود به بحث اصلی تحقیق، ضروری است شناخت دقیقی از رویکردهای پژوهش به دست آید لذا در این مبحث، به بررسی مفاهیم مهم، نظریه‌های منتخب و مختار و همچنین روش تحقیق پرداخته می‌شود.

مشاوره طلاق و گروه بندی مراجعان آن

منظور از مشاوره قبل از طلاق، راهکاری است که قانون حمایت خانواده برای جلوگیری از افزایش آمار طلاق، اجباری نموده است. هدف از آن نیز این بوده که با این مشاوره‌ها امکان کاهش طلاق وجود داشته و زوجین بتوانند بهترین تصمیم را بگیرند. (الله وردی و همکاران، ۱۴۰۲، ص ۲۱) به طور کلی، مراجعان مشاوره طلاق در ۴ دسته قابل تقسیم است: ۱- کسانی که تحت تأثیر فشار روانی ناشی از مشکلات و تعارضات حاد و مزمن زناشویی رنج می‌برند و به فکر طلاق افتادند اما قلباً مایل به طلاق نیستند. ۲- افرادی که در آستانه طلاق هستند اما هنوز تصمیم جدی و مشخصی نگرفتند. ۳- افراد مصمم به طلاق که برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل جانبی به راهنمایی و مشاوره احتیاج دارند. ۴- کسانی که قبلاً از همسرشان جدا شدند و برای سازگاری با مشکلات بعد از طلاق، به مشاوره طلاق مراجعه می‌کنند. (قهاری، ۱۳۹۵) آنچه در این پژوهش بر آن تأکید می‌شود ۳ مراجع نخست است و شامل مورد آخر نمی‌شود.

مشاوره طلاق در نظریه‌ها و تناسب آن با اقتضائات ایران

ایجاد اختلافات زناشویی به عنوان بخش طبیعی در زندگی دانسته می‌شود اما گاهی اوقات به سبب بروز برخی مشکلات، این اختلافات تبدیل به تهدید برای تحکیم بنیان خانواده شده و باعث انحراف مسیر زندگی زناشویی می‌شود و آن را به سمت جدایی و طلاق می‌کشاند

۱. ماده ۲۵ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱، ماده ۸ آیین‌نامه اجرایی قانون حمایت خانواده، ارجاع طلاق‌های توافقی به مراکز مشاوره خانواده از سوی دادگاه اجباری می‌باشد و این در شمار قوانین آمره است و ...

(ستوده، ۱۳۸۶، ص ۸۲ و ۹۰) و بی تردید انحلال خانواده، می تواند پیامدهای ناخوشایند زیادی برای اعضای خانواده به ویژه زوجین ایجاد نماید. (Solomon & Jackson, 2014, p. ۹۷۹-۹۸۲) از این رو متولیان و متخصصان حوزه خانواده در علوم مختلف، در تلاش برای حل این آسیبها هستند که یکی از مهمترین این شیوهها مشاوره و ارائه شیوهها و فنون مشاوره‌ای است که در قالب نظریه قابل بیان است.

عمده نظریه‌ها در این حوزه معطوف به تکنیکها و فنون مشاوره دانسته می‌شود که از مهمترین آنها می‌توان از نظریه‌هایی همچون درمان مراجع-محوری، تحلیل محاوره‌ای برن، واقعیت درمانی گلاسر، (شفیع‌آبادی، ۱۳۷۱) اثربخشی انتخاب، (Akbari & Dinarvand, 2014) گشتالت درمانی و معنادرمانی، (یوسفی و کیانی، ۱۳۹۱) درمان تلفیقی شناختی رفتاری و ساختاری، (مرادی و چاردلی، ۱۳۹۵) عاطفه مثبت و سبک دلبستگی، رویکرد التقاطی، (کریمیان، ۱۳۹۵) رویکرد ترکیبی، (Creswell, 2013) زوج درمانی رفتاری، طرحواره درمانی، درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد، الگوی یکپارچگی و ... نام برد.

اما رویکرد مورد نظر این پژوهش، در کنار تکنیکها و فونونی که در نظریه‌های غربی ذکر می‌شود، رویکرد دینی و اسلامی است. در واقع آنچه در ایران بعد از انقلاب در حوزه مشاوره خانواده و روانشناسی رشد چشمگیری داشت و آحاد جامعه نیز به آن گرایش یافتند روانشناسی و مشاوره اسلامی است که در تعریف آن دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. برخی آن را به مثابه علم النفس دانسته و معتقدند از موضع اسلام درباره رفتارها و حالات روانی به منظومه‌ای دست یافت که نیازهای کاربردی جامعه اسلامی را رفع نماید. بعضی اندیشمندان، روانشناسی اسلامی را علم شناخت فطرت، برخی علم روح شناسی و بعضی آن را مبتنی بر نظریه عمل تعریف کردند. (کاوایی ارانی، ۱۳۹۷، ص ۷۳-۷۴) در این مدل رویکرد، انسان موجود صاحب اراده، تغییرپذیر، درون کنش‌گر، منطقی، قابل شناخت از طریق عقل و حواس و شهود باطنی و موجودی دارای روح مقدس الهی است. (خادمی، ۱۳۹۴، ص ۸۷) این موارد همان پیشفرض‌های انسان‌شناسانه است که در خدمات مشاوره‌ای در ایران مورد لحاظ قرار گرفته و فرهنگ دینی جامعه ایران آن را می‌پذیرد. اما نکته حائز اهمیت آن است که بهره‌مندی از مفاهیم دینی در روانشناسی و خدمات مشاوره‌ای در کشور، با وجود نکات مثبت‌گرا و مفید، می‌تواند خطرآفرین نیز باشد. در واقع اگر روانشناسان و مشاوره‌دهندگان، از منظر دینی و علم دین دچار ضعف باشند به جد می‌تواند راهکارهای دینی در این مشاوره‌ها موجبات دین‌گریزی در مردم جامعه را فراهم سازد و این امر می‌طلبد به بررسی دقیق مراکز مشاوره و روانشناسی در ایران پرداخت و جایگاه دین اسلام و فرهنگ دینی جامعه ایران را مورد لحاظ قرار داد.

روش پژوهش

برای حصول به اهداف راهبردی پژوهش با تکیه بر اسناد و دیدگاههای حاضر، از روش فراتحلیل بهره گرفته شد. فراتحلیل از روشهای نوین در علوم انسانی است که به واسطه افزایش مطالعات و تراکم اطلاعات از استقبال قابل توجهی برخوردار شده است. فراتحلیل به معنای اخص کلمه به معنی تحلیل تحلیلیها است. تحلیلی که بر مبنای داده‌های میدانی بنا نمیشود؛ بلکه به واسطه جزء جزء کردن یافته‌های منابع مختلف، در زمینه مشترک و سپس ترکیب آنها براساس یکسری از مقولات تنظیم میشود. وجود منابع و داده‌های کیفی و کمی در قالبهای مختلف (مقاله، کتاب، گزارش، پایان نامه و...) در رابطه با مسئله، ضرورت بررسی همه‌جانبه را موضوعیت می‌بخشد. مرور و بررسی این منابع و ارائه نمای کلی وضعیت و فضای تبیینی از این لحاظ حائز اهمیت است. مرور سیستماتیک، روشی است که امکان پاسخ‌گویی به این نیاز مهم را فراهم می‌سازد. در حقیقت این روش به مرور نظام‌مند تحقیقاتی می‌پردازد که پیش‌تر درباره یک موضوع خاص به رشته تحریر درآمده‌اند. مرور سیستماتیک عبارتست از مروری جامع بر متونی که یک سوال روشن پژوهشی را مورد توجه قرار می‌دهند. در این نوع مرور، یک روش نظام مند و شفاف برای شناسایی، انتخاب و ارزشیابی نقادانه همه مطالعات مرتبط و همچنین جمع‌آوری و تحلیل داده‌های حاصل از مطالعات موجود مورد استفاده قرار می‌گیرد. (Shannon, 2002, p. ۱۹۵) مهم‌ترین مزیت مرور سیستماتیک این است که با ادغام نتایج مطالعات مختلف، قدرت مطالعه را برای یافتن نتایج معنادار افزایش می‌دهد. البته باید دانست فراتحلیل حرف آخر را با شیوه کمی بیان می‌دارد و یک قدم بالاتر از مرور سیستماتیک شناخته می‌شود. (خنیفر و مسلمی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۴۹۹) جامعه آماری پژوهش حاضر نیز شامل تمامی منابعی است که در قالبهای مختلف در رابطه با اهداف پژوهش انتخاب شده‌اند که با در نظر گرفتن شروط درونگنجی از صافی گذشته و جامعه نمونه را شکل دادند. پس از شناسایی واحدهای موردبررسی، فرم جامع

استخراج داده‌ها به‌صورت نیمه ساختیافته تنظیم و در فرایند کدگذاری تکمیل و دسته‌بندی شدند. جامعه موردبررسی شامل ۴۸ منبع در قالب‌های مختلف است که به‌صورت تمام‌شمار موردبررسی قرار گرفتند. جامعه مورد بررسی مطالعه حاضر، شامل تمامی اسنادی است که مرتبط با فضای ایران و حداقل حائز سه شرط از شروط شش‌گانه زیر بوده اند:

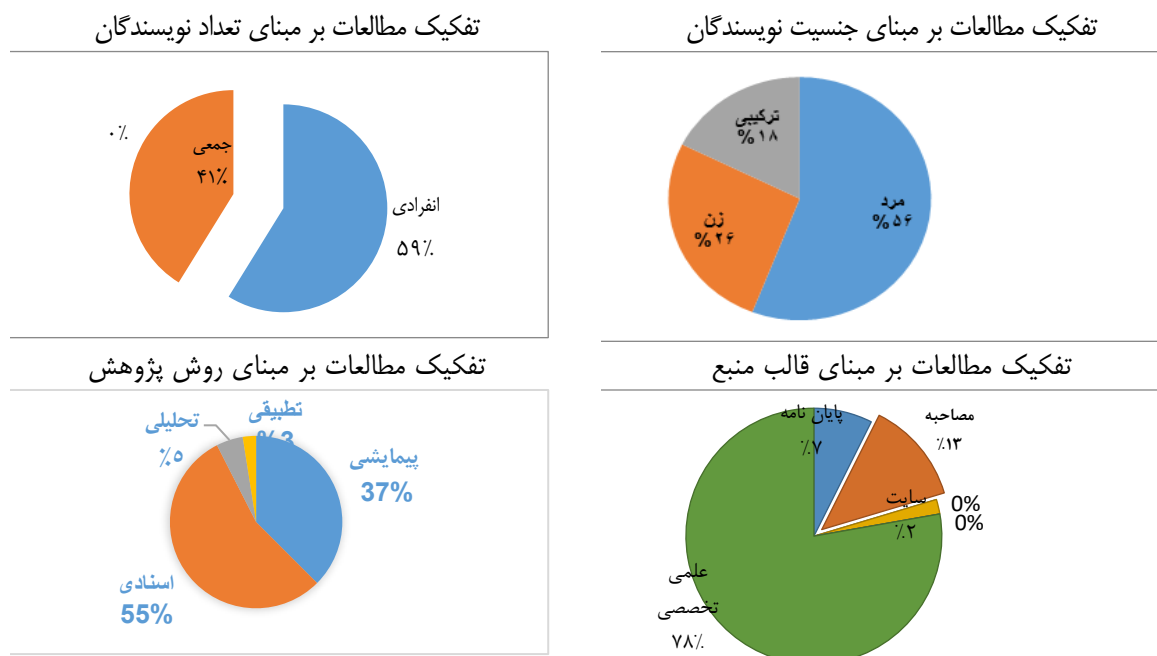
۱. نگاهی توصیفی به مسئله داشته باشد. (تحلیل وضعیت)
 ۲. نگاهی تبیینی به مسئله داشته باشد. (پاسخ به چرایی مسئله)
 ۳. به ارائه راهکارهای مرتبط با مسئله پرداخته باشد.
 ۴. به آسیب‌ها و پیامدهای افزایش ناکارآمدی تبلیغ در جامعه بپردازد.
 ۵. روایی و پایایی منبع مورد اشاره قرار گیرد.
 ۶. اتکای روشی (علمی) داشته باشد.
- مهم‌ترین ابزار مورد استفاده، فرم استخراج اطلاعات است که با محور نوع مطالعه، نوع بینش، قالب منبع، تعداد نویسندگان، عوامل، پیامدها و راهکارهای معطوف به مسئله تنظیم شده است.

فرا تحلیل نقش مشاوران در افزایش طلاق

بر مبنای فیش‌های به دست آمده از ۴۸ واحد مورد صلاحیت، در ادامه علاوه بر بررسی ساختاری واحدها، به موانع و آسیب‌های مطرح شده در واحدها پرداخته می‌شود و سپس راهبردها و راهکارهای به دست آمده نیز مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد.

یافته‌های توصیفی منابع فرا تحلیل

برای کشف میزان اعتبار منابع مورد صلاحیت در پژوهش پیش رو، نیازمند بررسی توصیفی منابع به لحاظ ساختاری هستیم که در ذیل نشان داده می‌شود:



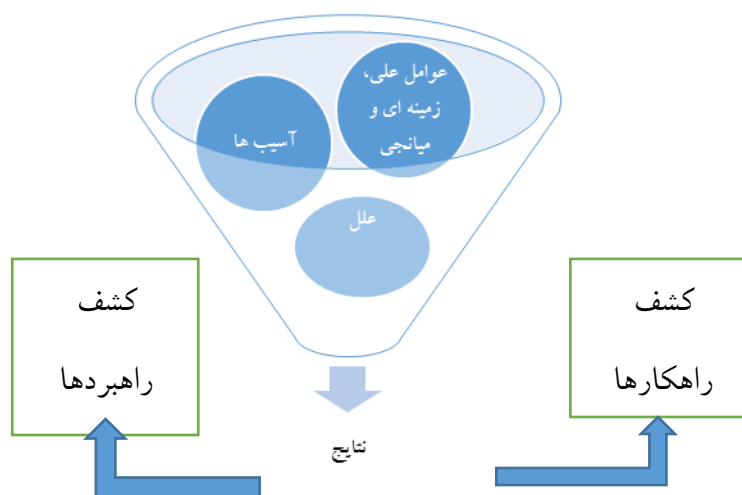
شکل ۱. بررسی توصیفی منابع به لحاظ ساختاری

- از میان ۴۸ منبع علمی استفاده شده، ۴ پایان نامه، ۸ مصاحبه علمی بوده و یک مورد بررسی علمی در یکی از سایت‌ها بوده است. سایر موارد، از مقالات معتبر علمی پژوهشی بوده است.

- در روش های بیان شده در پژوهش های مورد مطالعه، روش پیمایشی (۱۵ مورد)، اسنادی (۲۲ مورد)، تحلیلی (۲ مورد) و تطبیقی (۱ مورد) و بقیه گفتگو و مصاحبه بوده است.
- نگاه آماری در این رابطه نشان می دهد ۴ پایان نامه با مشارکت اساتید انجام شده است. از میان مقالات توصیفی تحلیلی ۱۴ مورد آن به صورت جمعی و ۳۰ مورد دیگر به شکل فردی انجام گرفته است.
- در مجموع منابع علمی موجود، ۲۶ مرد و ۱۲ زن تدوین نموده اند و ۱۰ تعداد به صورت ترکیبی انجام شده است. از میان مصاحبه ها نیز یک مورد خانم و سایر مصاحبه شوندگان مرد بودند.
- بررسی نتایج پژوهش ها نشان می دهد که بسیار از تحلیل های ارایه شده فاقد سوگیری خاصی است و عمدتاً آسیب ها و علل برخاسته از فضای مراکز مشاوره، مشاور و یا رابطه مشاور - مراجع است.
- بیشتر پژوهش ها در حوزه آسیب شناسی مراکز مشاوره و روان شناسی در سال ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ انجام گرفته است. در سال ۱۳۹۵ شش مورد و در سال ۱۳۹۶ پنج مورد مطالعه صورت گرفته است. بقیه سال ها دارای ۲ یا ۱ مورد پژوهش است.
- در میان پژوهش ها ۱۲ مورد به صورت مستقیم به آسیب شناسی مراکز مشاوره بر طلاق و آثار آن پرداختند و سایر موارد به طور مطلق سخن گفتند.
- بررسی آماری نشان میدهد مطالعات تبیینی (با ۶۰ درصد)، توصیفی (با ۳۵ درصد) و پیامدی (با ۵ درصد) به ترتیب در رابطه با مسئله مورد توجه واقع شده اند. این امر نشان می دهد پژوهش های مورد صلاحیت، تنها بخشی از نظام معرفتی حول موضوع را پوشش داده اند.

یافته های استنتاجی منابع فراتحلیل

روش استنتاجی در واقع همان استدلال قیاسی در مقابل استدلال استقرایی است که نتایج تحقیق را تحصیل می کند. با استفاده از این روش به استخراج مضامین و مدلول های حوزه مشاوره و روان شناسی و متغیرهای آن در پژوهش ها پرداخته می شود و سعی می شود علل، موانع و راهکارهای تقویت و توسعه آن در حوزه و دانشگاه بر مبنای کل به جز استخراج و بیان شود. در واقع فراتحلیل محتوا در استخراج استنتاجی یافته ها، متکی به مدل زیر می باشد:



شکل ۲. بررسی منابع مورد صلاحیت فراتحلیل

نتیجه بررسی منابع مورد صلاحیت فراتحلیل، در قالب سه نمودار ارایه شده است که به صورت عناوین کلی شامل آسیب ها، عوامل و راهکارهاست. در کنار هر عنوان کدهایی برای اشاره به منابع مورد استفاده قرار گرفته که در انتهای این بخش آن منابع به تفصیل معرفی شده اند.

الف) آسیب‌های مراکز مشاوره و مشاوران

پیامد مراکز مشاوره و روانشناسان صرفاً برآمده از اوضاع و سیاست‌های نیت‌مندان درونی نیست؛ بلکه متغیرهای خارج از آن نیز در توفیق‌ها یا ناکامی‌های آن، اثرات شایان توجه دارند که در نمودار زیر به مهم‌ترین عوامل زمینه‌ای مؤثر در توفیق مراکز مشاوره طلاق در پنج مقوله فرهنگی - اجتماعی، ساختاری، خدماتی، نظارتی و علمی اشاره می‌شود:

۱- آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی

جدول ۱. آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی

آسیب‌های فرهنگی اجتماعی:	عدم فرهنگ مراجعه به مشاور پیش از مشکل ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۲۶، ۳، ۲، ۲۴، ۲۸
	پزشک محوری در جامعه ۲۶، ۴۷
	مخفی سازی بیماری روانی ۲۶
	ترس از دیوانه خوانده شدن در جامعه ۲۶
	صوری شدن و کسب و کار تلقی شدن امر داوری و مشاوره در طلاق ۱، ۲۶، ۴۶، ۳، ۲۴، ۲۸، ۲، ۴۵، ۴۸
	اعتقاد به اتاق معجزه گری مشاوره ۲۶، ۴۷
	غفلت از ارزش های فرهنگی ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۳، ۲۸
	ضعف جایگاه اجتماعی مشاوران ۲۶، ۴۷

در آسیب‌های فرهنگی - اجتماعی، عدم فرهنگ مراجعه به مشاور در پیش از مشکل و در حین زندگی ۱۱ مورد و صوری و کسب و کار شدن امر مشاوره طلاق با ۹ مورد بیشترین فراوانی را دارند.

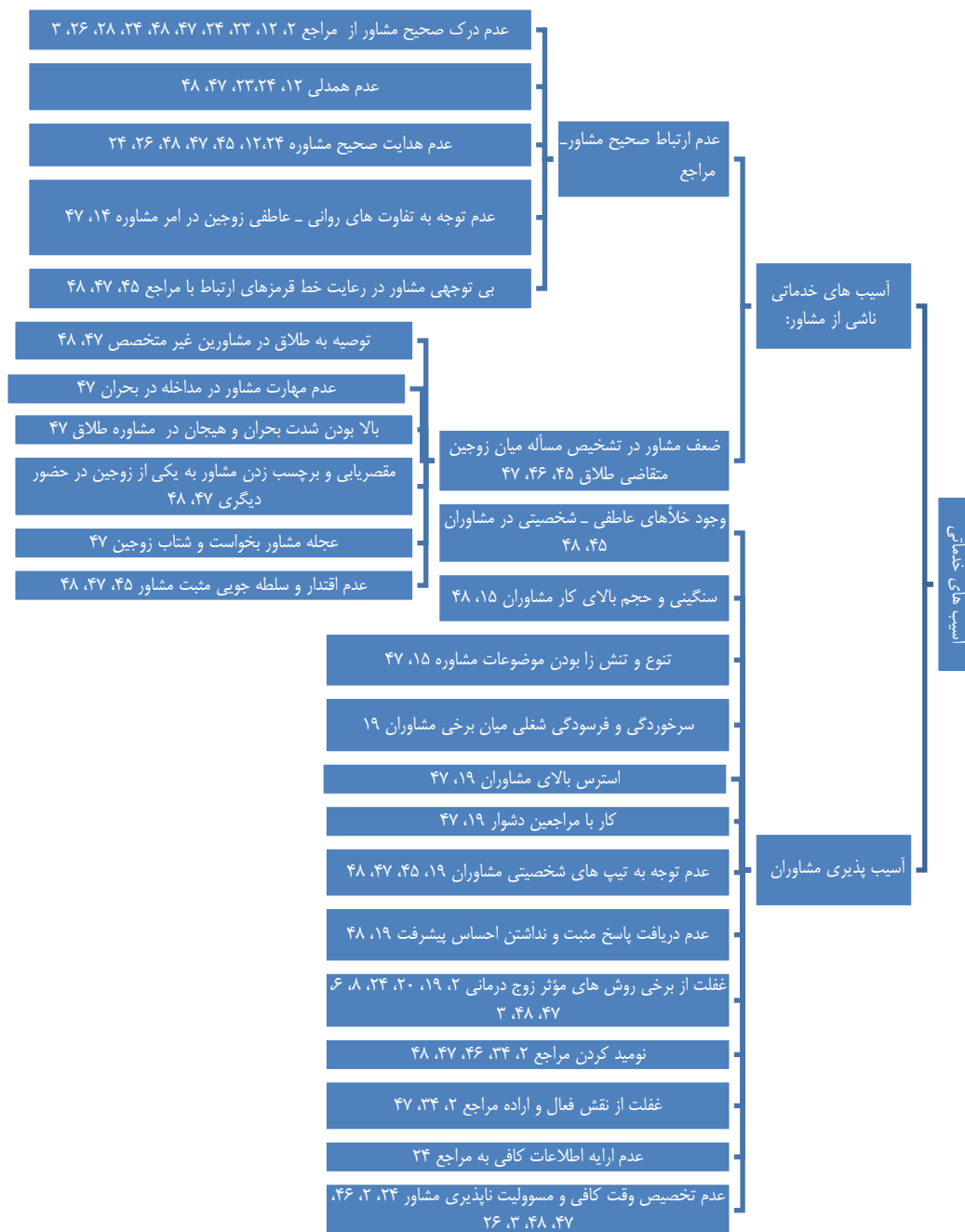
۲- آسیب‌های ساختاری

جدول ۲. آسیب‌های ساختاری

آسیب‌های ساختاری:	فشارهای نهادی بر مراکز مشاوره از جهت امکانات، بودجه، توقعات و.... ۱۵
	انتقادات فراوان ۱۹
	کمبود و محدود بودن مشاوره اسلامی ۲۶، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۲۴، ۲۸
	کم توجهی مسئولان و متولیان دینی ۲۶، ۴۷، ۴۸
	کمبود مشاوران آشنا به دین ۲۸، ۴۸
	به روز نبودن مشاوران اسلامی ۲۸، ۴۸
	ناشناخته بودن مشاوران زبده اسلامی ۲۸، ۴۸
	اختصاص مراکز به شهرهای بزرگ ۲۶، ۴۸

در آسیب‌های ساختاری کمبود و محدودیت در مشاوره های اسلامی با ۶ مورد قابل توجه است. البته نباید از کم‌توجهی مسئولان و متولیان دینی در این مسئله به راحتی گذشت.

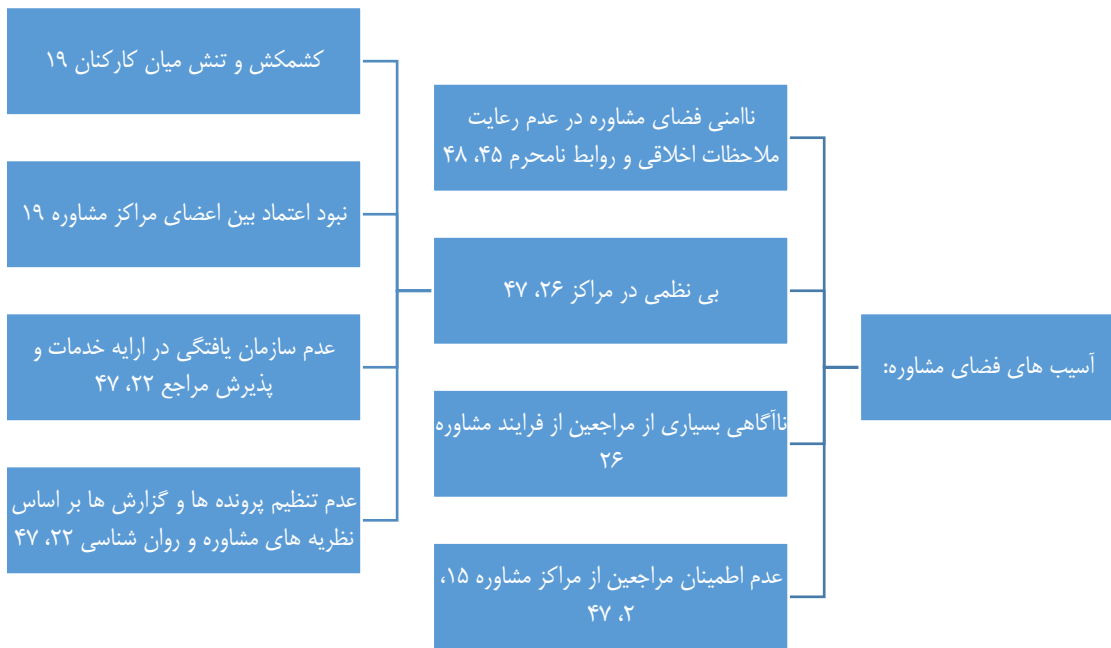
۳- آسیب های خدماتی



نمودار ۲. آسیب های خدماتی

متناسب با داده های به دست آمده، بیشترین توجه پژوهش ها معطوف به آسیب های خدماتی مراکز مشاوره و روانشناسی خانواده است که نشان از ضعف کارآمدی در ارائه خدمات است. مرور سیستماتیک منابع مورد صلاحیت نشان داد در آسیب های خدماتی، عدم ارتباط و درک صحیح مشاور با مراجع با ۱۰ مورد از مقوله های مهم است. در واقع ضعف مشاور در تشخیص و فرایند درمان زوجین متقاضی طلاق نقش مستقیمی در افزایش طلاق دارد. مشاورین دارای خلأهای شخصیتی - عاطفی آسیب جدی در مشاوره های زوجین متقاضی طلاق هستند. همچنین غفلت از برخی روش های مؤثر زوج درمانی، به عنوان یکی از مهمترین آسیب های مشاوران با ۹ بار تکرار دانسته می شود.

۴- آسیب‌های فضای مراکز مشاوره



نمودار ۳. آسیب‌های فضای مراکز مشاوره

مطالعه واحدهای پژوهش نشان می‌دهد عمده تحقیقات توجه چندانی به فضای مراکز مشاوره نداشته و فقط ۱۶.۶۶ درصد منابع به آن اشاره داشتند. در این آسیب‌شناسی، بی‌نظمی در مراکز و عدم اطمینان مراجعین از مراکز با ۳ مورد از موارد مهم است.

۵- آسیب‌های نظارتی

جدول ۳. آسیب‌های نظارتی

آسیب های نظارتی:	نبود بانک اطلاعاتی و نظام جامع جمع آوری اطلاعات خدمات ۲۶
	ارایه مجوزهای غیر اصولی ۲۶، ۴۸
	عدم نظارت مالی و مدیریتی ۲۶
	نامشخص بودن متولی واقعی مراکز ۲۶

فقط ۲ پژوهش به آسیب‌های نظارتی اشاره داشتند. در این میان نبود بانک اطلاعاتی جامع و عدم نظارت جدی بر مراکز و ارائه مجوزهای غیر اصولی با ۲ مورد مد نظر است.

۶- آسیب های علمی



نمودار ۴. آسیب های علمی

در آسیب های علمی، نارسایی های آموزشی و پژوهشی دانشگاهیان و فارغ التحصیلان حوزه مشاوره و روان شناسی حائز اهمیت است. در آسیب های علمی از منظر علم مشاوره و روان شناسی، غیر بومی بودن منابع با ۳ مورد و عدم تطبیق با فرهنگ ایرانی اسلامی مثال زدنی است. از نظر آسیب های علمی در حوزه اخلاق، عدم توجه به جنبه های معنوی انسان با ۵ مورد و غفلت از ارزش های اخلاقی در مشاوره با ۳ مورد و رویکرد ماتریالیستی و اومانستی در مشاوره با ۳ مورد محسوس است. در مجموع بیشترین فراوانی در آسیب ها در جدول ذیل نشان داده می شود.

جدول ۴. گویه آسیب

درصد در منابع	گویه آسیب
۲۳٪	عدم مراجعه به مشاور پیش از مشکل و در طول زندگی
۲۱٪	عدم درک صحیح مشاور از مراجع
۱۸.۷۵٪	صوری و کسب و کار شدن مشاوره برای طلاق
۱۸.۷۵٪	غفلت از برخی روش های مؤثر زوج درمانی
۱۴.۵۸٪	عدم تخصیص وقت کافی و مسئولیت پذیری مشاور
۱۴.۵۸٪	عدم هدایت صحیح مشاور در مشاوره
۱۳.۵٪	کمبود و محدود بودن مشاوره اسلامی

ب) عوامل ضعف مراکز مشاوره و مشاوران در کاهش طلاق

متناسب با داده های به دست آمده، علل و عواملی که بیانگر ضعف مراکز مشاوره و مشاوران و تأثیر آنها بر افزایش طلاق است، از میزان برجستگی بیشتری از دیگر ساحت ها برخوردار است. این عوامل در ۵ ساحت و ۴۵ متغیر قابل دسته بندی است. در این

میان عوامل فرهنگی - اجتماعی و عوامل ساختاری هرکدام با ۱۵.۵ درصد، نظارتی با ۶.۶ درصد، عوامل علمی با ۲۴.۵ درصد و عوامل خدماتی با حدود ۴۰ درصد از متغیرهای بیان کننده عوامل ضعف مراکز مشاوره طلاق را شامل می‌شوند.

۱- عوامل فرهنگ - اجتماعی

جدول ۵. عوامل فرهنگ - اجتماعی

عوامل فرهنگی - اجتماعی:	ضعف اطلاع رسانی و فرهنگ سازی میان مردم ۴۳، ۳، ۲، ۳۹، ۴
	عدم رویکرد یکپارچه و سیستمی به خانواده ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴
	قداست زدایی از خانواده ۴۶، ۴۸
	انتظار درمان سریع در روان درمانگری و مشاوره ۳۹، ۴۷، ۴
	عدم شناخت صحیح زوجین از یکدیگر ۲۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۲۶، ۴
	ضعف بهداشت روانی جامعه ۲۷، ۴۶، ۳، ۴
	ضعف مهارت های رفتاری اجتماعی ۲۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸

در عوامل فرهنگی - اجتماعی عدم رویکرد یکپارچه به خانواده با ۵ مورد، عدم شناخت صحیح زوجین از یکدیگر با ۴ مورد و ضعف مهارت های رفتاری اجتماعی با ۴ مورد قابل توجه است. این عوامل در حدود ۲۳ درصد از منابع مورد صلاحیت ذکر شده است.

۲- عوامل نظارتی

جدول ۶. عوامل نظارتی

عوامل نظارتی:	ابهام و ضعف منبع قانونی مشاوره طلاق ۱، ۲۱، ۴۷
	مشخص نبودن متولی و ساختار نظارتی مراکز مشاوره طلاق ۱، ۴۷، ۴۸
	وجود مراکز بدون وضعیت قانونی مشخص در امر مشاوره خانوادگی ۱

در عوامل نظارتی ابهام و ضعف منبع قانونی در مورد خانواده و طلاق با ۵ مورد و مشخص نبودن متولی و ساختار نظارتی جدی بر مراکز مشاوره با ۳ مورد فراوانی مد نظر است. کمترین توجه در بیان عوامل در منابع مورد بررسی، معطوف به این ساحت می‌باشد.

۳- عوامل ساختاری

جدول ۷. عوامل ساختاری

عوامل ساختاری:	عدم توجه به افزایش طلاق عاطفی در جامعه ۴۸
	عدم اعتنا به افزایش طلاق توافقی ۲۷
	وجود متولی طلاق و فقدان متولی ازدواج ۴۶، ۴۷
	عدم ورود قضات به پرونده های طلاق توافقی ۲۷
	عدم صلاحیت برخی قضات در مورد امور خانواده ۴۶، ۴۷
	عدم وجود سیاست واحد در مشاوره طلاق ۲۷، ۴۷
	بالا بودن هزینه های مشاوره و عدم پوشش بیمه ای ۴۲، ۴۱، ۴۴، ۴۳، ۴۵، ۲، ۲۶، ۲۸

در عوامل ساختاری وجود متولی طلاق و فقدان متولی ازدواج با ۲ مورد، عدم صلاحیت متصدیان امر خانواده با ۲ مورد و بالا بودن هزینه های مشاوره و عدم پوشش بیمه ای با ۸ مورد مشهود است. در حقیقت به سبب بالا بودن هزینه مشاوره، زوجین در طول زندگی کمتر به آن مراجعه می کنند و بی تردید مشاوره بعد از اوج گرفتن اختلافات و نزدیک شدن به طلاق چندان مفید نخواهد بود. این گویه، پرتکرارترین از منظر منابع مورد صلاحیت دانسته می شود. ۲۵ درصد از منابع مورد بررسی، به عوامل ساختاری اشاره داشتند.

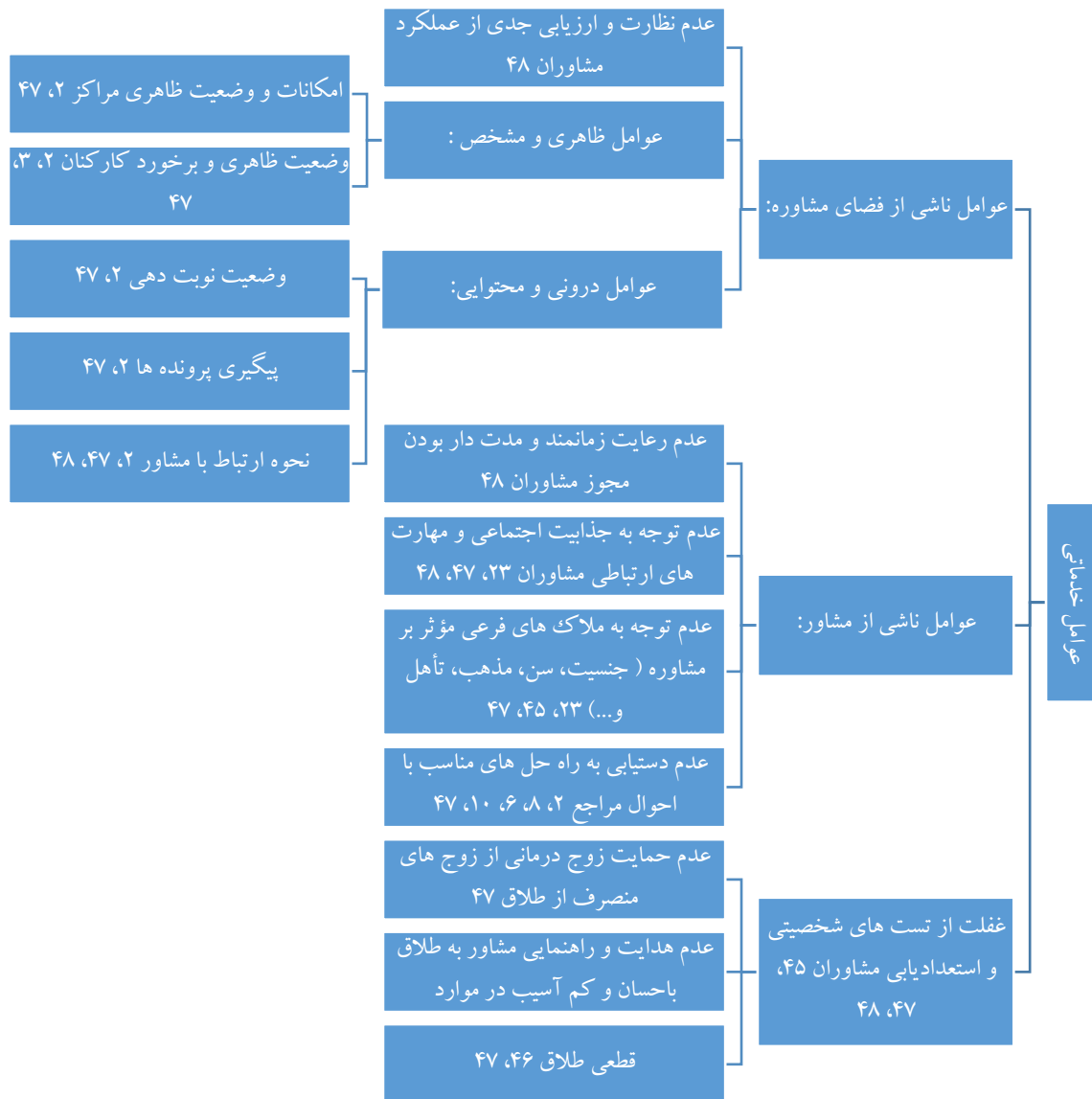
۴- عوامل علمی

جدول ۸. عوامل علمی

عوامل علمی	عوامل علمی
تأکید تعاریف ناهنجاری روانی بر فلسفه اومانیسم ۳۵، ۳۶، ۳۰، ۴۶، ۴۸	
استفاده از پروتوکل های سوخته غربی توسط مشاوران ۴۸	
نگاه فمینیستی برخی مشاوران به خانواده ۴۶	عوامل علمی از رویکرد غربی:
جدا شدن علم از دین ۳۶، ۳۳، ۴۸	
محدودیت در چارچوب نظریه های مشاوره ای ۳۷	
ابهام و کلیت میان مشاوره، روان شناسی و روان درمانگری ۲۲	
عدم توانمندی مشاوران طلاق از توانایی های علمی و مهارتی ۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸	عوامل علمی از رویکرد بومی:
عدم توانایی در ترکیب و خلق فن ها و مهارت ها در مشاوره های طلاق ۸، ۴۷	
عدم تسلط مشاوران بر مسایل روز ۸، ۴۸	
نویایی و تازه کار بودن مشاوره اسلامی ۴۸	
عدم توجه مشاوران به رویکردهای متناسب با فرهنگ بومی هر یک از زوجین ۵، ۴۷	

در عوامل علمی از رویکرد غربی تأکید بر فلسفه اومانیسم و ماتریالیسم در علم مشاوره و روان شناسی با ۵ مورد و جدا انگاری علم از دین با ۳ مورد از نکات برجسته است. در عوامل علمی از رویکرد بومی عدم توانمندی علمی و مهارتی مشاوران با ۴ مورد، عدم تسلط مشاوران بر مسایل روز با ۲ مورد و بی توجهی مشاوران به فرهنگ بومی و تفاوت های زوجین با ۲ مورد فراوانی است.

۵- عوامل خدماتی



نمودار ۵. عوامل خدماتی

در عوامل خدماتی ناشی از فضای مشاوره وضعیت ظاهری مراکز و برخورد کارکنان با ۳ مورد و نحوه ارتباط با مشاور با ۳ مورد محسوس است. در عوامل ناشی از مشاور عدم توجه به جذابیت های اجتماعی و مهارت ارتباطی مشاوران با ۳ مورد، عدم توجه به ملاک های فرعی مشاور با ۳ مورد، عدم دستیابی به راه حل های مناسب با احوال مراجع با ۵ مورد و نیز غفلت از تست های شخصیتی و استعدادیابی مشاور با ۳ مورد قابل تأمل است.

ج) راهبردها و راهکارها

بررسی واحدهای تحلیل نشان می دهد مجموعه راهبردها و راهکارهای معطوف به مسئله را می توان تحت ساحت های ۵ گانه زیر سامان داد و پیشنهادهایی حول هر یک از سیاست ها ارائه نمود:

۱- راهکارهای فرهنگی - اجتماعی

در راهکار فرهنگی - اجتماعی گسترش فرهنگ استفاده از خدمات مشاوره ای با ۶ مورد، توجه ویژه به نقش سازنده مشاورین ساعی در ایجاد صلح و سازش میان زوجین با ۳ مورد، پیگیری وضعیت زوجینی که سازش کرده اند با ۲ مورد و آموزش و نهادینه کردن مهارت های زندگی و اخلاق خانوادگی با ۲ مورد از موارد با اهمیت است.

۲- راهکارهای خدماتی

در راهکارهای خدماتی در گسترش خدمات مشاوره بهره گیری از مشاور و روان شناس خانواده و حضور مستمر آن در جامعه با ۳ مورد و توجه و تمرکز بر مشاوره قبل از ازدواج با ۴ مورد قابل ذکر است. در راهکارهای ارتقاء و سالم سازی خدمات مشاور افزایش کیفیت رابطه مشاور - مراجع با ۴ مورد که شامل ایجاد تأثیر مثبت بر مراجعان با ۳ مورد، دخالت ندادن نیازها و انگیزه های نادرست توسط مشاور با ۵ مورد، ارائه برآوردی صادقانه از خود توسط مشاور با ۳ مورد، لزوم توجه و تمرکز بر تفاوت ها و حساسیت های عاطفی و روانی زوجین با ۳ مورد می باشد، نیز ارائه سیر مطالعاتی و در قالب هسته علمی عمل کردن مشاور با ۳ مورد، تأکید بر تغییر ارزش های نادرست و ایجاد ارزش های صحیح از سوی مشاور با ۴ مورد، استفاده از رویکردهای یکپارچه و جامع با ۳ مورد، ارائه حمایت های روانی و مشاوره ای به مشاوران با ۳ مورد، تقویت اخلاق حرفه ای مشاوران با ۴ مورد، توجه به ویژگی های اخلاقی مشاور با ۳ مورد، تداوم حمایت مشاوره ای از زوج های منصرف از طلاق با ۳ مورد و توصیه و راهنمایی مشاور به طلاق باحسان در موارد قطعی طلاق با ۳ مورد از اهم موارد راهکارهای خدماتی مربوط به مشاور است. در راهکارهای خدماتی ارتقاء و سالم سازی خدمات مراکز مشاوره رعایت گزینش سه مرحله ای مشاوران به عنوان یک اصل، افزایش نظم و ساماندهی امور در مراکز مشاوره با ۳ مورد و اعتماد بخشی به مراجعان با ۳ مورد مثال زدنی است.

۳- راهکارهای ساختاری و نظارتی

در راهکارهای ساختاری و نظارتی برنامه ریزی دقیق و صحیح برای خانواده و رصد کردن اجرای آن با ۳ مورد، تأسیس کلینیک خانواده یا مربی گری خانواده با ۳ مورد، تقویت نظارت جدی و کیفی بر مراکز مشاوره و سالم سازی محیط با ۵ مورد، ارجاع تمامی پرونده های اختلاف زوجین به مراکز مشاوره معتبر با ۳ مورد، بررسی میزان رعایت استانداردهای ساختاری با ۳ مورد، ایجاد بخش نظارت و ارزشیابی کیفی در مراکز مشاوره با ۳ مورد و در نهایت پیشنهاد ردیف بودجه و سرانه خاص برای مراکز مشاوره با ۳ مورد بیشترین فراوانی را به خود اختصاص می دهند.

۴- راهکارهای علمی

راهکارهای علمی در آموزش شامل تدوین برنامه ریزی درسی مشاوران بر اساس نیازمندی آنان در امر مشاوره های خانوادگی با ۶ مورد، حمایت های علمی و اخلاقی مشاوران در حال فعالیت به عنوان یک اصل، تأکید و تمرکز بر مهارت محوری مشاوران با ۵ مورد، آموزش و بررسی روش های نوین ارائه خدمات مشاوره با ۴ مورد، تربیت نیروی متخصص در مشاوره و روان شناسی اسلامی با ۳ مورد و نیز فراهم آوری امکانات در امر آموزش مطلوب مشاوران با ۴ مورد می باشد. در راهکارهای علمی در امر پژوهش و ارتقاء دانش بومی توجه به نارسایی های پژوهشی با ۳ مورد، انجام پژوهش های گسترده و عمیق در آسیب شناسی مشاوره با ۳ مورد، فراهم آوری امکانات در امر پژوهش با ۳ مورد، اصلاح ساختار زیربنایی مراکز مشاوره با ارائه مدل ایرانی اسلامی با ۳ مورد و تلاش در جهت افزایش مشارکت مراکز مشاوره در امر پژوهش با ۳ مورد مطرح می باشد. در نهایت راهکارهای علمی در امر پژوهش و بومی سازی دانش مشاوره و روان شناسی شامل بررسی آسیب ها و چالش های مشاوره و روان شناسی بر اساس تجربه زیسته مشاوران و روان شناسان با ۳ مورد و یکپارچه سازی روبنایی با بومی سازی دانش مشاوران با ۴ مورد می باشد.

۵- توصیه‌های راهبردی

بررسی منابع مورد صلاحیت در این فراتحلیل، ما را با آسیب‌ها و عوامل متعددی آشنا نمود که هرچند به صورت پراکنده در تحقیقات بیان شده است اما می‌توان با مقوله‌بندی آنها به علل اصلی مسئله دست یافت. بی‌تردید ضعف علمی مشاوران، غربی بودن شیوه‌ها و نظریه‌ها و غفلت از مسائل فرهنگی و اجتماعی، ضعف در تطبیق نظریه اسلام با روند مشاوره پیش از طلاق، عدم تطابق میانی مشاوره با فرهنگ ایرانی - اسلامی، بروز نبودن مشاوره اسلامی، فقدان فرهنگ مراجعه به مراکز مشاوره در طول زندگی، آسیب‌های مختلف خدماتی و حمایتی، بی‌نظمی و عدم هدفمندی مراکز و ... از جمله مقولاتی است که بیانگر آسیب‌های مراکز مذکور است که متأسفانه اثر سوء و معکوس بر روند تحکیم خانواده گذارده است. به نظر می‌رسد از فراتحلیل انجام شده، می‌توان از موارد ذیل به عنوان گره‌های اصلی مسئله نام برد:

جدول ۹. گروه‌های اصلی عدم موفقیت مشاوران و مراکز مشاوره در حل مسئله طلاق

گروه‌های اصلی عدم موفقیت مشاوران و مراکز مشاوره در حل مسئله طلاق	
۱	عدم تخصص و مهارت مشاور و فقدان اخلاق حرفه‌ای آنان
۲	عدم تعادل در رویکرد دینی در مشاوره و بکارگیری شیوه غیر دینی و ایرانی
۳	آسیب‌های متعدد خدماتی و فرهنگی - اجتماعی
۴	عدم برقراری ارتباط موثر با مراجع و فقدان تشخیص دقیق مسئله
۵	فقدان فرهنگ مراجعه به مراکز مشاوره در طول زندگی

با عنایت به جدول فوق، می‌توان گفت مهمترین گره اصلی «فقدان گفتمان مشاوره‌ای در سبک زندگی ایرانیان در کنار ضعف در تخصص و مهارت و اخلاق حرفه‌ای مشاوران و دخیل ندادن راهکارهای دینی» تشخیص داده شده است، همچنین نگاه تک بعدی به طلاق و تقلیل علل آن به مسائلی که علت واقعی نیستند، در حالی که طلاق پدیده پیچیده‌ای است که عوامل متعددی در بروز آن دخیل هستند و وزن دهی به هر کدام از آنها مستلزم انجام پژوهش‌های متعدد است. بنابراین پرسش اصلی در ارائه راهبردها چنین است: چه راهبردهایی در جهت توانمندی مشاوران و ایجاد گفتمان مشاوره‌ای در عرصه پیشگیری از افزایش طلاق وجود دارد؟ بی‌تردید دستیابی به راهکارها در گام نخست مستلزم رفع آسیب‌های ذکر شده است اما این که چگونه می‌توان به این امر دست یافت به نظر می‌رسد باید به بررسی راهکارهای بیان شده در پژوهش‌ها پرداخته شده و روندی از راهکارها ذکر شود که در ادامه در قالب چند گام با محوریت ترتیبی بودن هر گام بیان می‌شود:

۵-۱- گام اول

۱- اصلاح ساختار زیربنایی:

برای تحقق اصلاح ساختار زیربنایی، لازم است راهکارهای ذیل صورت گیرد:

شایستگی‌های عملی و نظری مشاوران و روانشناسان: متخصصان عرصه روان‌درمانی، جهت کمک به افراد برای سازگاری با شرایط زندگی، کاهش فشار روحی، تسهیل رشد در ابعاد مختلف و بهبود روابط بین فردی باید از لحاظ نظری و عملی از شایستگی بالایی برخوردار باشند. (چوپانی و همکاران، ۱۳۹۸، ص ۳) بررسی مؤلفه‌های مختلف شایستگی شامل دانش، بینش، نگرش، توانش، منش، مهارت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی می‌شود که طبق پژوهش چوپانی و کرمی، مهارت‌ها بیشترین بعد شایستگی به شمار می‌رود. (همو، ص ۲۹) از این رو لازم است برنامه‌ریزی جدی در خصوص ابعاد شایستگی به ویژه مهارت‌ها اتخاذ شود.

همکاری و تعامل رسانه و مراکز مشاوره و روانشناسی برای ارتقای آگاهی عمومی: بهترین راهکار در این باره استفاده از فناوری و رسانه‌های عمومی با قدرت اقناع فرهنگی قوی است. (عرشی و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۳۴۷)

ایجاد فرهنگ مشاوره در مسئولان: ضعف اطلاع و نگرش و تصمیم‌گیری‌های غیرمشارکتی در پاره‌ای از مسئولان، فرهنگ کار فردی و ناتوانی در فهم و تعریف کار و نداشتن تعامل و ترجیح تقابل به خاطر گاه اقتدارطلبی و بی‌توجهی به مصالح اجتماعی، باعث فقدان لزوم مشاوره در بسیاری از مسئولان شده است. (خدابخش پیرکلایی، ۱۳۹۶) دغدغه‌مند نبود مسئولان به یقین به مردم جامعه نفوذ نموده و آنان نیز توجه جدی به این فرهنگ نشان نمی‌دهند.

۲- ایجاد اشتراکات مبنایی:

برای تحقق اشتراکات مبنایی در مراکز خدماتی، باید موارد ذیل لحاظ گردد: تولید متن مشاوره و روانشناسی اسلامی: باید برای سطوح مختلف مردم، متون کاربردی با ملاحظات اسلامی و فرهنگ ایرانی تدوین شود. (رک: عسکری و حسنی، بی‌تا، ص ۳۹-۴۸؛ پایش و آسیب‌شناسی ...، ۱۳۹۵) ارائه مدلی ایرانی - اسلامی: یکی از روش‌های رسیدن به الگوی بومی، اجرای طرح‌های تحقیقاتی مشترک با سازمان بهداشت جهانی است که یافته‌های آن با تلفیق منابع داخلی، می‌تواند ارائه دهنده الگویی قوی باشد. (کریمی نوری، ۱۳۸۵، ص ۲-۳) مدرن سازی معادله ساختاری: برخی از مشاوران به دلیل عدم آشنایی با روش‌های مدرن تحلیل، تحلیل‌های متغیرهای دلایل وقوع شکل‌گیری طلاق را به سطح کاملاً ظاهری و آشکار تقلیل می‌دهند، و دلایل را صرفاً برمی‌گردانند به متغیرهای کاملاً ظاهری و آشکار و در نتیجه نمی‌توانند علت‌یابی کنند. اما بسیار منطقی‌تر، دقیق‌تر و پرجمع‌تر این است که مشاور وارد موضوعات تحلیلی شود که در آن تحت عنوان تحلیل‌های عامل اکتشافی و تأییدی و در نهایت وارد فاز بسیار مهمی از تحلیل‌های آماری تحت عنوان مدل‌سازی معادله‌ی ساختاری شود.

۵-۲ - گام دوم:

۱- یکپارچه سازی ساختار روبنایی

برای رسیدن به یکپارچه‌سازی ساختار در مراکز به صورت روبنایی، باید راهکارهای ذیل صورت پذیرد: بومی سازی روانشناسی و مشاوره و شیوع آن به همه مراکز: باید تلاش نمود رشته روانشناسی و علوم تربیتی را براساس محیط فرهنگی، اجتماعی و مذهبی ایران بومی سازی نمود که در این راستا لازم است از آموزه‌های اسلام برای تعیین ملاک‌های قطعی ناهنجاری روانی بهره برد و امید و تشویق در نظریه‌پردازی با توجه به فرهنگ بومی را در اندیشمندان ایجاد کرد. در حقیقت باید علوم روانشناسی را علمی تطبیقی یا میان رشته‌ای در نظر گرفت و برای آن از فلسفه و مطالعات فلسفی در راستای تحقق روانشناسی اسلامی و همچنین راهکارهای عرفانی و عمیق اسلامی در روان درمانی بهره برد. (پایش و آسیب‌شناسی ...، ۱۳۹۵، ص ۱۶-۱۷؛ خدابخش پیرکلایی، ۱۳۹۶) ترسیم هنگامه‌های درمان برای مشاوران: شاید بتوان گفت که بازیگر اصلی، مشاوران هستند. آنان می‌توانند با تدوین جدولی دقیق از عملکردها و تجربه‌های خود یاری رسان یکپارچگی باشند. (خدابخش پیرکلایی، ۱۳۹۶)

۲- تربیت نیروهای متخصص مشاوره و روانشناسی اسلامی

بعد از ایجاد محتوا و یکپارچه‌سازی مراکز از لحاظ متون و منابع، باید به تربیت نیروهای متخصص مشاوره و روانشناسی در مراکز دینی اقدام کرد که مهمترین فعالیت در این حوزه همکاری بیشتر حوزه و دانشگاه در راستای اسلامی‌سازی و تربیت نیروی خدوم است. (رک: حقانی زنجانی، ۱۳۷۸، ص ۳۹-۴۵؛ پایش و آسیب‌شناسی، ۱۳۹۵، ص ۱۷)

۳- تأسیس کلینیک خانواده

کلینیک خانواده ساختاری سازمان یافته و حاکمیتی است، شامل مسائل و پژوهش‌های مربوط به ازدواج و خانواده و طلاق. فرآیندی سیستماتیک، که در آن ازدواج‌ها، طلاق‌ها، فرآیند حقوقی، جامعه‌شناسی، اقتصادی، دینی و... در این مجموعه ساماندهی

می‌شود و می‌توان از آن به دانشگاه خانواده تعبیر کرد. چرا که مشاور برای آسیب‌شناسی بسیار دقیق از چرایی وقوع اختلاف بین زن و مرد و ارائه بهترین راهکار، باید با تمام ابعاد اقتصادی، جامعه‌شناختی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، روانشناختی و مسائل دینی آشنا باشد. (رک: میرتبار و دشتی، ۱۴۰۰) در این مرکز، علاوه بر خدمات مشاوره‌ای دقیق و ارزان، می‌توان به یکپارچگی در روش مشاوره، اطلاعات دقیق مراجعان و نظارت و ارزیابی دست یافت.

۵-۳- گام سوم

این گام، بیشتر مربوط به حوزه نظارت و چگونگی افزایش جایگاه مراکز در جامعه با فعالیت درون سازمانی آن است که به اهم راهکارها اشاره می‌شود:

- ۱- اقدام نظارتی قوی: به نظر می‌رسد در این مرحله باید سامانه پژواک ایجاد شود و طی آن تیم بازرسی قوی توسط نظام روانشناسی و مشاوره برای برخورد با افراد غیرمتخصص ایجاد شود. (کریمی نوری، ۱۳۸۵)
- ۲- ارتقای کیفیت و سالم سازی خدمات روانشناسی: برای بالا بردن سطح خدمات لازم است علاوه بر تربیت مشاوران مجرب، کارهای تیمی میان روانشناسان، روان پزشکان و مددکاران انجام یا تقویت شود. خود مشاوران نیز هر از چند گاهی مورد مشاوره قرار گیرند تا خطا در مشاوره آنها کاهش یابد. البته باید دانست رمز موفقیت در افزایش خدمات، پایبندی مشاوران به اصول اخلاقی و مهارت‌های ارائه مشاوره است و در این امر ضروری است خود مشاوران، به خودکاوی نیز بپردازند. (مهکام، ۱۳۸۵، ص ۹۴؛ خاکپور، ۱۳۸۹، ص ۲۵-۳۰؛ پایش و آسیب‌شناسی...، ۱۳۹۵، ص ۱۶-۱۷)
- ۳- مشاوریار (حضور مستمر در جامعه): مراکز مشاوره در حد فراگیر و با هدف هر خانواده، یک روانشناس یا مشاور، باید فعال شود. حضور مستمر مشاوران در کنار افراد جامعه از دبستان تا دبیرستان می‌تواند برنامه بلندمدتی برای سراسری شدن مشاوره خانواده باشد که البته در این امر دو اقدام جدی باید صورت گیرد: نخست آنکه دولت باید خدمات مشاوره و روانشناسی را در زمره بیمه قرار دهد. دوم آنکه رسانه ملی با ترویج برنامه‌های مشاوره و روانشناسی کاربردی برای خانواده‌ها، یاری رسان این طرح باشد. (پایش و آسیب شناسی، ۱۳۹۵، ص ۱۶-۱۷)
- ۴- همراه نمودن راهکار حکمیت در اسلام با روش‌های مشاوره اسلامی: به نظر می‌رسد نیازمند بازتعریف دقیقی از قاعده حکمیت در اسلام در مباحث مرتبط با مشاوره طلاق هستیم. این روند می‌تواند بسیاری از چالش‌های مشاوره را رفع نماید.

نتیجه گیری

با وجود آنکه از دهه ۸۰ تاکنون، مراکز خدمات روانشناسی و مشاوره در ایران رشد سریع و روزافزونی را تجربه نموده و حتی در بسیاری از نهادها و سازمان‌ها همچون دادگستری‌ها، نیروی انتظامی، ارتش، سپاه پاسداران، اداره بهزیستی و ... به صورت رسمی به فعالیت مشغول است اما همچون شاهد نیاز مبرم به این مراکز و آسیب‌های درون سازمانی این مراکز و خدمات آنها هستیم که به نوعی با فواید زیادی که برای جامعه داشته است در بسیاری از موارد از نظر کیفی سطح پایینی را تجربه می‌کند که نمونه بارز آن ناموفق بودن مراکز مشاوره در روند اجباری مشاوره پیش از طلاق است؛ چراکه با وجود اجباری بودن این مشاوره، نه تنها از میزان طلاق کاسته نشده است بلکه شاهد افزایش طلاق و همراهی مشاوران این مراکز در تحقق طلاق هستیم. این مراکز از آسیب‌های مختلفی در بسیاری از مؤلفه‌های خود همچون روش علمی، سبک آموزه‌ها، حوزه پژوهش، خدمات حمایتی و ... رنج می‌برد که در این میان، عدم ارتباط و درک صحیح مشاور با مراجع و ضعف او در تشخیص و درمان، بومی نبودن نظریات و منابع مشاوره و روانشناسی و عدم تطبیق با فرهنگ اسلامی - ایرانی، فقدان توجه به جنبه‌های معنوی انسان، ضعف فرهنگی مراجعه به مشاوران در مردم و کم‌آگاهی از خدمات این مراکز در جامعه، بی‌نظمی درون مراکز، رویکردهای ماتریالیستی و اومانستی به مشاوره، صوری بودن و اقتصادی بودن امر مشاوره طلاق و ... از مهم‌ترین آسیب‌های مراکز خدماتی روانشناسی و مشاوره دانسته می‌شود که باید برای آنان اندیشه نمود و استراتژی موفقیت برای آنان طراحی کرد. یافته‌های فراتحلیل نشان داد فقدان گفتمان مشاوره‌ای در سبک زندگی ایرانیان در کنار ضعف در تخصص و مهارت و اخلاق حرفه‌ای مشاوران و دخیل ندادن راهکارهای

دینی، عامل اصلی در فقدان موفقیت مشاوران در کاهش طلاق است که باید برای حل این مسئله، راهبردهای منظم با ترتیب زمانی ترسیم نمود. به نظر می‌رسد بهترین راهکار حاکمیتی، ایجاد کلینیک خانواده در جهت یکپارچه سازی شیوه مشاوره بر پایه سبک زندگی اسلامی - ایرانی و اجرای طرح مشاوریار و استمرار آن تا پایان ۵ سال اول زندگی است. اما از منظر علمی و پیور راهکارهای ارائه شده در تحقیقات مورد بررسی، باید در گام اول، اقدام به اصلاح ساختار زیر بنایی این مراکز نمود و در میان تمامی مراکز با تقویت متون اسلامی و ارتقای سیستم غیرحضوری و ارائه مدلی ایرانی - اسلامی، اشتراکات مبنایی ایجاد کرد. در گام دوم، باید به سمت یکپارچه سازی ساختار روبنایی این مراکز با بومی سازی دانش روانشناسی و مشاوره و شیوع آن در همه مراکز کشور و بهره گیری از تجربیات متخصصان این حوزه رفت. در کنار آن باید به تربیت نیروهای متخصص مشاوره و روانشناسی اسلامی همراه با ساماندهی و تقویت فارغ التحصیلان این رشته با ایجاد واحدهای کارورزی اقدام نمود. در گام سوم، باید نظارت بر این مراکز را تقویت کرد و سعی نمود خدمات مشاوران را با کیفیت بیشتر و سالم سازی محیط در طول زندگی متأهلان افزایش داد که یکی از بهترین راهکارهای آن بهره گیری از مشاوریار خانواده و حضور مستمر این مشاوران در جامعه به ویژه از دوران دبستان تا دانشگاه و بعد در میان خانواده ها است. نتایج این تحقیق با پژوهش مرادی و همکاران (۱۳۹۱)، بیگدلی و همکاران (۱۳۹۹) الله وردی و همکاران (۱۴۰۲)، چوپانی و کرمی (۱۳۹۸) هم راستا و تا حدودی مشترک بوده است.

پیشنادهای پژوهشی

- شیوه های درمانی دیگری چون ایماگو تراپی، رویکرد شناختی رفتاری، فنون ساختاری، درمان مبتنی بر تعهد و پذیرش و... نیز مورد توجه و پژوهش قرار گیرد.
- لزوم تحقیق و بررسی در مواردی چون: ۱- بررسی روند رسیدگی به پرونده های ثبت واقعه طلاق، ۲- بررسی روند رسیدگی به پرونده های تنفیذ طلاق، ۳- بررسی رویه قضایی داوری و مشاوره در طلاق.
- مقایسه تأثیرگذاری خدمات مراکز مشاوره طلاق و دیگر درخواست های مربوط به اختلاف زوجین
- بررسی و نگارش جامع پروتکل اقدامی در مراکز مشاوره خانواده و عملیاتی نمودن زیرساخت های آن با تمرکز بیشتر بر رشته های مشاوره و روان شناسی و تلفیق آنها با راهکار حکمیت مدنظر اسلام.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

- نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.
- نویسنده دوم: طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.
- نویسنده سوم: مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- اسکافی نوغانی، مریم؛ ترکمان، فرح و ساروخانی، باقر. (۱۳۹۴). اثر شبکه های اجتماعی بر طلاق عاطفی در شهر مشهد. *نشریه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۲(۱)، ۲۲۵-۲۵۰.
- حیدری، حامد؛ کیمیایی، سیدعلی؛ خویی نژاد، غلامرضا و مشهدی، علی. (۱۳۹۹). بررسی اثربخشی الگوی مشاوره ای پیشگیری از طلاق بر رضایت زناشویی در ازدواج های زود هنگام. *مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد*، ۶۳(۱)، ۲۲۴۹-۲۲۵۸.
- خادمی، مریم. (۱۳۹۴). *تبیین مفهوم و علت شناسی اضطراب از دیدگاه روانشناسی اسلامی*، استاد راهنما دکتر شهریانو حقیقت، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارسنجان، ص: ۸۷.
- خاکپور، رضا و شفیق آبادی، عبدالله. (۱۳۸۹). اثربخشی گروه درمانی آموزش حساسیت و تعلیمی بر کاهش اشتباهات مشاوران و روان درمانگران. *نشریه اندیشه و رفتار در روان شناسی بالینی*، ۴(۱۵)، ۱۹-۳۲.
- خنیفر، حسین و مسلمی، ناهید. (۱۴۰۲). اصول و مبانی روش های پژوهش های کیفی، تهران، نگاه دانش.
- راهب، غنچه؛ لطیفیان، مریم و شریفی، حسن پاشا. (۱۳۹۶). ارزیابی کیفی خدمات مشاوره انجمن اولیاء و مربیان. *فصلنامه مددکاری اجتماعی*، ۲(۲)، ۱۴-۳۲.
- راهب، غنچه. (۱۳۹۰). *بررسی اثربخشی خدمات راهنمایی و مشاوره مراجعان مراکز مشاوره سازمان اولیا و مربیان*، طرح پژوهشی، تهران، پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۷۷). طلاق: پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۹۳). مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، تهران، انتشارات سروش.
- ستوده، سیف الله و بهاری، هدایت الله. (۱۳۸۶). آسیب شناسی خانواده، تهران، انتشارات ندای آریانا.
- سودانی، منصور؛ کریمی، سهیلا و شیرالی نیا، خدیجه. (۱۳۹۵). اثربخشی مشاوره با تأکید بر نظریه انتخاب در کاهش طلاق عاطفی زوجین. *فصلنامه روانشناسی خانواده*، ۳(۲)، ۸۳-۹۲.
- شفیع آبادی، عبدالله و ناصری، غلامرضا. (۱۳۷۱). نظریه های مشاوره و روان درمانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- عرشی، ملیحه؛ سبزی خوشنامی، محمد؛ حمیدی فر، علیرضا؛ فتحی، منصور و تکفلی، مرضیه. (۱۳۹۵). بررسی وضعیت خدمات مشاوره و مددکاری اجتماعی نیروی انتظامی (مراکز و کلانتری ها)، تحلیل روند سال های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۲. ۵(۵)، ۳۴۱-۳۵۰.
- قهاری، شهریانو و ابوالهیری، جعفر. (۱۳۹۵). مشاوره طلاق - راهنمای روان شناسان و مشاوران، تهران، انتشارات دانژه.
- کاوپانی ارانی، محمد. (۱۳۹۷). دورنمایی از روانشناسی اسلامی به عنوان یک مکتب. *دوفصلنامه مطالعات اسلام و روانشناسی*، ۱۲(۳۳)، ۶۹-۱۰۰.
- کریمی نوری، رضا. (۱۳۸۵). وضعیت روان شناسی ایران، ماهنامه بهداشت روان و جامعه، ۳.
- کریمیان، نادر؛ زارعی، اقبال؛ محمدی، کوروش و کریستنسن، اندرو. (۱۳۹۵). درمان های تلفیقی، جنسیت و زوج درمانی: بررسی و هم سنجی اثربخشی زوج درمانی رفتاری التقاطی و درمان تصمیم گیری مجدد در بهبود تعهد زناشویی همسران متعارض. *نشریه مشاوره و روان درمانی خانواده*، ۶(۲)، ۲۱-۳۸.
- اللهوردی، مهری؛ بدره، محسن و پورمسجدیان، فاطمه. (۱۴۰۲). ارزیابی کیفی کارآمدی مشاوره های پیش از طلاق موضوع فصل دوم قانون حمایت خانواده بر اساس نگرش مراجعان به مراکز مشاوره استان البرز. *پژوهش های میان رشته ای زنان*، ۵(۲)، ۱۹-۳۳.
- مرادی، امید و چاردلی، شایسته. (۱۳۹۵). اثربخشی زوج درمانی تلفیقی به شیوه شناختی - رفتاری و ساختاری بر کیفیت زندگی و ابعاد آن در زوج های متقاضی طلاق. *پژوهش های مشاوره*، ۱۵(۵۷)، ۲۴-۴۰.
- ملاجعفرلو، مهدی؛ قاسم زاده، عظیم و فرجیان، مرتضی. (۱۴۰۱). مقایسه اثربخش مشاوره گروهی با رویکرد شناختی رفتاری و واقعیت درمانی بر کاهش طلاق عاطفی و باورهای غیرمنطقی زوجین مراجعه کننده به مراکز مشاوره پارس آباد. *فصلنامه ایده های نوین روانشناسی*، ۱۴(۱۸)، ۲۷-۱.

- مهکام، رضا. (۱۳۸۵). نقش روان شناسی در سلامت روانی طلاب، نشریه پژوهش و حوزه، ۲۵، ۹۷-۸۰.
- میرتبار، سید مرتضی و دشتی، محمدتقی. (۱۴۰۰). نظام جامع خانواده، قم، انتشارات مکتب اندیشه.
- یوسفی، ناصر و کیانی، محمدعلی. (۱۳۹۱). تأثیر گشتالت درمانگری و معنادرمانی بر کاهش میل به طلاق مردان متقاضی مشاوره. فصلنامه مشاوره و روان درمانی خانواده (ویژه خانواده و طلاق)، ۱، ۱۵۸-۱۵۰.

References

- Akbari, M. & Dinarvand, F. (2014). Effectiveness of therapy based on teaching Choice Theory on reduction of negative emotional reactions between couples with marital conflicts. *International Journal of Basic Sciences & Applied Research*, 3, 38-44.
- Creswell, J.W. (2013). *Research design: Qualitative, quantitative and mixed methods approaches*. Sage publications.
- Shannon, S. (2022). Critical appraisal of systematic reviews. *Can Assoc Radiol J*, 53(4), 195-198.
- Solomon, B.C. & Jackson, J.J. (2014). Why do personality traits predict divorce? Multiple Pathways Through Satisfaction. *Journal of Personality and Social Psychology*, 106(6), 978-996.



The Role of Good Governance in Increasing the Effectiveness of the World Health Organization's Actions in Managing the Corona Crisis

Amir Moradian Alam¹ , Farid Azadbakht² , and Hengame Ghazanfari³ 

1. PhD student, Law Department, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran.
Email: amirmoradian434@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Law Department, Kermanshah Branch Islamic Azad University, Kermanshah, Iran, Iran. Email: faridazadbakht2014@gmail.com
3. Assistant Professor, Law Department, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.
Email: ghazanfari.h50@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 09 April 2025
Received in revised form 20 June 2025
Accepted 11 September 2025
Available online 30 September 2025

Keywords:

Good governance,
World Health Organization,
COVID-19,
Crisis management,
Participation

ABSTRACT

Objective: To examine the role of good governance (with components such as transparency, accountability, stakeholder participation, equity, and efficiency) in increasing the effectiveness of the World Health Organization (WHO) in managing the COVID-19 pandemic and to provide solutions to strengthen the organization's governance structures to improve performance in future crises.

Method: This research was conducted using an analytical method and by examining data related to WHO's performance during the COVID-19 pandemic. This method included analyzing the organization's decision-making, implementation, and international coordination processes with a focus on the principles of good governance.

Results: Implementing good governance principles (such as transparency and equity) in WHO processes has had a significant impact on improving international coordination, equitable distribution of resources (such as vaccines and medical equipment), and providing evidence-based solutions. The most important challenges that have reduced the effectiveness of WHO's actions include: political incoherence among member states, financial constraints, and disputes between countries.

Conclusions: The results of the study suggest that strengthening good governance structures in WHO through increased participation of Member States and establishment of stronger oversight mechanisms is key to improving the organization's performance in future health crises. Integrating these principles into global health policymaking will not only increase the organization's effectiveness, but also strengthen public trust and international cooperation. These findings are of great importance for policymakers and international institutions to improve their response to future crises.

Cite this article: Moradian Alam, A., Azad Bakht, F. & Zanfari, H. (2025). The Role of Good Governance in Increasing the Effectiveness of the World Health Organization's Actions in Managing the Corona Crisis. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-16. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161>

Introduction

In today's world, the traditional concepts of politics and the political, which Plato considered the highest knowledge, have become so complex and intertwined that they seem to be no longer useful without being redefined in the context of contemporary conditions. In this regard, limiting thinking about politics to the framework of the nation-state is not only undesirable, but can also be misleading. From this perspective, good governance offers a new model of urban politics that is not based on the hidden politics in the concept of the nation-state (such as governing institutions such as the municipality). Rather, good governance refers to the quality of the relationship between the state and citizens and is an element that is useful for defining the mutual relations between the state and society and is in fact considered a human product. The most important concept in urban policy, in the context of good urban governance, is the active participation of citizens in political, social and economic spheres. This participation requires the creation of the necessary platforms for capacity building and empowerment of citizens, which the World Bank defines as expanding the assets and abilities of poor people to participate, bargain, influence, control and maintain accountable institutions. The discourse of governance is an inherent element of cooperation between civil society and political society, as well as between the state and citizens, and is rooted in new perspectives on public management that emerged in response to the failures of the welfare state to provide public goods and services more effectively. Governance is essentially concerned with the relations between state and non-state forces, as well as with the formal and informal rules that organize the public sphere and are the arena in which the state interacts with economic and social actors. This concept includes the values, institutions, and processes through which people and organizations act to achieve public goals, make decisions, establish authority, and establish legitimacy.

In developing countries, especially in centralized political systems, the realization of good urban governance is more influenced by vertical relations between national sovereignty and local administrations than by local self-governments. In Iran, the separation of national and local affairs on the one hand and the government's dominance over urban administration, along with the continuation of a rent-based political economy and the concentration of management facilities in organizations affiliated with the central government, have caused that even in the presence of public demand, desirable urban governance is not achieved or faces serious challenges. Governance as a human product is an activity that is useful for defining the relationships and interactions between the government and society. Good governance is a consensus-based decision-making model that emphasizes participation and, in contrast to one-sided models of urban management and one-sided interactions of the government with citizens, pays attention to the interaction between the three main actors of the city, namely local government, the private sector, and civil society. In recent years, good governance has gained increasing importance with continuous conceptual development. However, desirable governance does not emerge by itself, but must be imagined and formed. This emphasizes the process of visualizing the future, as images of the future have the ability to influence human life and destiny.

Method

This research was conducted using an analytical method and by examining data related to WHO's performance during the COVID-19 pandemic. This method included analyzing the organization's decision-making, implementation, and international coordination processes with a focus on the principles of good governance.

Results

Implementing good governance principles (such as transparency and equity) in WHO processes has had a significant impact on improving international coordination, equitable distribution of resources (such as vaccines and medical equipment), and providing evidence-based solutions. The most important challenges that have reduced the effectiveness of WHO's actions include: political incoherence among member states, financial constraints, and disputes between countries.

Conclusions

The results of the study suggest that strengthening good governance structures in WHO through increased participation of Member States and establishment of stronger oversight mechanisms is key to improving the organization's performance in future health crises. Integrating these principles into global health policymaking will not only increase the organization's effectiveness, but also strengthen public trust and international cooperation. These findings are of great importance for policymakers and international institutions to improve their response to future crises.

Finally, the present study shows that good governance plays a critical role in the effective management of global crises such as the COVID-19 pandemic. As the leading institution in coordinating global responses to public health, the World Health Organization (WHO) needs to apply the principles of good governance, including transparency, accountability, stakeholder participation, equity, and efficiency. The findings suggest that when these principles have been effectively implemented, the organization's ability to coordinate internationally, distribute resources equitably, and provide evidence-based solutions has been significantly enhanced. However, challenges such as political incoherence, financial constraints, and differences between countries have affected the effectiveness of WHO's actions. To improve the WHO's performance in future crises, it is essential to strengthen governance structures, increase participation by Member States, and establish stronger oversight mechanisms. International cooperation and countries' commitment to good governance principles can also help reduce divisions and increase coordination in responding to global crises. Finally, this study emphasizes the importance of integrating good governance into global health policymaking to ensure rapid, equitable, and effective responses to crises such as the COVID-19 pandemic.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by A. M. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by F. A. as the second author. H. Z., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

نقش حکمرانی مطلوب در افزایش اثر بخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا

امیر مرادیان عالم^۱، فرید آزادبخت^۲✉، هنگامه غضنفری^۳

۱. دانشجوی دوره دکتری، گروه حقوق، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: amirmoradian434@gmail.com
 ۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه حقوق، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: faridazadbakht2014@gmail.com
 ۳. استادیار گروه حقوق، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران. رایانامه: ghazanfari.h50@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: بررسی نقش حکمرانی مطلوب (با مؤلفه‌هایی مانند شفافیت، پاسخگویی، مشارکت ذی‌نفعان، عدالت و کارایی) در افزایش اثربخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی (WHO) در مدیریت همه‌گیری کووید-۱۹ و ارائه راهکارهایی برای تقویت ساختارهای حکمرانی این سازمان جهت بهبود عملکرد در بحران‌های آینده.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۸	روش پژوهش: این پژوهش با روش تحلیلی و از طریق بررسی داده‌های مرتبط با عملکرد WHO در دوران همه‌گیری کووید-۱۹ انجام شده است. این روش شامل تحلیل فرآیندهای تصمیم‌گیری، اجرایی و هماهنگی‌های بین‌المللی سازمان با تمرکز بر اصول حکمرانی مطلوب بوده است.
کلیدواژه‌ها: حکمرانی مطلوب، سازمان بهداشت جهانی، کووید-۱۹، مدیریت بحران، مشارکت	یافته‌ها: اجرای اصول حکمرانی مطلوب (مانند شفافیت و عدالت) در فرآیندهای WHO، تأثیر قابل‌توجهی در بهبود هماهنگی بین‌المللی، توزیع عادلانه‌ی منابع (مانند واکسن و تجهیزات پزشکی) و ارائه راهکارهای مبتنی بر شواهد داشته است. مهم‌ترین چالش‌هایی که اثربخشی اقدامات WHO را کاهش داده‌اند، عبارت‌اند از: ناهماهنگی سیاسی بین کشورهای عضو، محدودیت‌های مالی و اختلافات بین کشورها.
	نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تقویت ساختارهای حکمرانی مطلوب در WHO از طریق افزایش مشارکت کشورهای عضو و ایجاد مکانیزم‌های نظارتی قوی‌تر، کلید بهبود عملکرد این سازمان در بحران‌های بهداشتی آینده است. تلفیق این اصول در سیاست‌گذاری‌های بهداشت جهانی نه تنها اثربخشی سازمان را افزایش می‌دهد، بلکه به تقویت اعتماد عمومی و همکاری بین‌المللی نیز منجر می‌شود. این یافته‌ها برای سیاست‌گذاران و نهادهای بین‌المللی جهت بهبود پاسخ به بحران‌های آینده بسیار حائز اهمیت است.

استناد: مرادیان عالم، امیر؛ آزادبخت، فرید و غضنفری، هنگامه. (۱۴۰۴). نقش حکمرانی مطلوب در افزایش اثر بخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۶-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051928.1161>

© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

در جهان امروز، مفاهیم سنتی سیاست و امر سیاسی که در اندیشه افلاطون به عنوان والاترین دانش شناخته می‌شد، به حدی پیچیده و درهم تنیده شده‌اند که به نظر می‌رسد بدون بازتعریف آنها در چارچوب شرایط معاصر، دیگر قابلیت استفاده ندارند. در این راستا، محدود کردن تفکر درباره امر سیاسی به چارچوب دولت-ملت نه تنها مطلوب نیست، بلکه می‌تواند گمراه‌کننده باشد (پرنروش، ۱۳۹۷: ۱۳). از این منظر، حکمروایی مطلوب الگویی نوین از سیاست شهری ارائه می‌دهد که بر پایه‌ی سیاست پنهان در مفهوم دولت-ملت (مانند نهادهای حاکمیتی همچون شهرداری) استوار نیست. بلکه، حکمروایی مطلوب به کیفیت رابطه بین دولت و شهروندان (Sheng, ۲۰۱۰: ۱۳۴) اشاره دارد و عنصری است که برای تعریف روابط متقابل دولت و جامعه مفید بوده و در واقع محصولی انسانی محسوب می‌شود (Bhuiyan, ۲۰۱۱: ۴۱۴).

مهم‌ترین مفهوم در سیاست شهری، در قالب حکمروایی مطلوب شهری، مشارکت فعال شهروندان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. این مشارکت نیازمند ایجاد بسترهای لازم برای ظرفیت‌سازی و توانمندسازی شهروندان است که بانک جهانی آن را به عنوان گسترش دارایی‌ها و توانایی‌های افراد فقیر برای مشارکت، چانه‌زنی، تأثیرگذاری، کنترل و حفظ نهادهای پاسخگو تعریف می‌کند (Narayan, ۲۰۰۲: ۱۴). گفتمان حکمروایی، عنصر ذاتی همکاری بین جامعه مدنی و جامعه سیاسی و همچنین بین دولت و شهروندان است و ریشه در دیدگاه‌های نوین مدیریت عمومی دارد که در پاسخ به ناکامی‌های دولت رفاه در ارائه مؤثرتر کالاها و خدمات عمومی شکل گرفته است (Sadashiva, ۲۰۰۸: ۶).

حکمروایی در اصل به روابط بین نیروهای حکومتی و غیرحکومتی (Stoker, ۱۹۹۸: ۳۸) و همچنین به تنظیم قوانین رسمی و غیررسمی مربوط می‌شود که حوزه عمومی را سازماندهی کرده و صحنه‌ای است که دولت در آن با کنشگران اقتصادی و اجتماعی تعامل می‌کند (Heyden et al, ۲۰۰۴: ۱۶). این مفهوم شامل ارزش‌ها، نهادها و فرایندهایی است که از طریق آنها مردم و سازمان‌ها برای دستیابی به اهداف عمومی، تصمیم‌گیری، ایجاد اقتدار و مشروعیت اقدام می‌کنند (Bhuiyan, ۲۰۱۰: ۱۲۷).

در کشورهای در حال توسعه، به ویژه در نظام‌های سیاسی متمرکز، تحقق حکمروایی شایسته شهری بیشتر تحت تأثیر روابط عمودی بین حاکمیت ملی و مدیریت‌های محلی است تا مدیریت‌های محلی خودگردان. در ایران، جدایی امور ملی و محلی از یک سو و تسلط دولت بر اداره امور شهری، همراه با تداوم اقتصاد سیاسی رانت‌محور و تمرکز امکانات مدیریتی در سازمان‌های وابسته به دولت مرکزی، باعث شده است که حتی در صورت وجود خواست عمومی، حکمروایی مطلوب شهری محقق نشود یا با چالش‌های جدی مواجه باشد (بوچانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۶۶). حکمروایی به عنوان محصولی انسانی، فعالیتی است که برای تعریف روابط و اثرات متقابل دولت و جامعه مفید است. حکمروایی خوب یک مدل تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع است که بر مشارکت تأکید دارد و در مقابل الگوهای یک‌طرفه مدیریت شهری و تعاملات یک‌سویه دولت با شهروندان، به کنش متقابل بین سه بازیگر اصلی شهر یعنی دولت محلی، بخش خصوصی و جامعه مدنی توجه می‌کند (ملک حسینی، ۱۳۹۷: ۱). در سال‌های اخیر، حکمروایی خوب با توسعه مفهومی مداوم، اهمیت فزاینده‌ای یافته است (Grindle, ۲۰۱۷: ۱۷-۱۸). با این حال، حکمروایی مطلوب به خودی خود ظهور نمی‌کند، بلکه باید تصور شده و شکل بگیرد. این امر بر فرآیند تصویرسازی از آینده تأکید دارد، چرا که تصاویر آینده توانایی تأثیرگذاری بر زندگی و سرنوشت بشری را دارند (Rubin, ۲۰۱۳: ۵۴۰).

مبانی نظری

حکمرانی مطلوب

بررسی سابقه مفهوم حکمروایی نشان می‌دهد که این مفهوم، اگرچه در سال‌های اخیر مورد توجه بیشتری قرار گرفته، اما در واقع واژه‌های با ریشه‌های تاریخی است. این اصطلاح از واژه فرانسوی "Gouverner" گرفته شده که در قرن چهاردهم میلادی ابتدا به افسران سلطنتی اشاره داشت و بعدها به معنای فرآیند حکومت‌کردن یا رهبری کردن به کار رفت (دربان آستانه و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۲). الگوی سنتی مدیریت شهری با تحولات اجتماعی، سیاسی و فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات در اواخر قرن بیستم و همچنین افزایش

چالش‌های شهری و ناتوانی مدیران و سیاست‌گذاران، مورد انتقادات گسترده‌ای قرار گرفت. در این شرایط، الگوی حکمروایی شهری به عنوان جایگزینی برای الگوی سنتی مدیریت شهری از سوی اندیشمندان و سازمان‌های بین‌المللی مطرح شد. این الگو بر گذار از ساختارهای رسمی به عنوان مرکز تصمیم‌گیری به سمت نقش‌آفرینی جامعه مدنی در اعمال حقوق دموکراتیک و انجام وظایف تأکید دارد (حسینی، ۱۳۹۵: ۴۵).

برای درک مفهوم حکمروایی شهری، ابتدا باید تفاوت بین "حکومت" و "حکمروایی" را فهمید. ایده کلاسیک حکومت شامل نهادها، انتخابات، فرایندهای تصمیم‌سازی و ساختارهای اداری رسمی است. حکومت از طریق سلسله مراتب سیاسی عمل می‌کند و مسئولیت ارائه و تولید خدمات عمومی را بر عهده دارد (زیاری و همکاران، ۱۳۹۹: ۵). در مقابل، حکمروایی به این معناست که نهادها می‌توانند به روش‌های جدیدی کنترل شوند، همکاری‌های داوطلبانه در سطح محلی امکان‌پذیر است، و مردم می‌توانند روابط خود را از طریق سازمان‌ها و ارتباطات افقی تنظیم کنند (باستین و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۳۲). در واقع، حکمروایی شهری به یک پارادایم توسعه تبدیل شده است که می‌تواند برای مقابله با شرایط ناپایدار شهری در جهان در حال توسعه به کار رود (چن و وایت، ۲۰۲۰). این حرکت به سمت حکمروایی شهری نشان‌دهنده شکست مدیریت شهری مبتنی بر دولت و رویکردهای نئولیبرالی بازارگرا است (بالانکو و همکاران، ۲۰۲۰).

حکمروایی شهری بر یک محیط اجتماعی-سیاسی پیچیده و چندبعدی دلالت دارد و الگوی انعطاف‌پذیرتر و بازتری را در تصمیم‌گیری پیشنهاد می‌کند (Virtudes, ۲۰۱۶: ۶۸). حکمروایی مطلوب شهری نتیجه حضور و تعامل مؤثر کنشگران متنوع شهری است که در چارچوب فرهنگی و زبانی خاص خود (زیست‌جهان) به تصمیم‌گیری می‌پردازند. سازمان فضایی شهرنشینی مدرن، که بر پایه خرد ایزاری و استراتژیک شکل گرفته، محصول پارادایم اجتماعی-اقتصادی صنعتی‌شدن در قرن نوزدهم است. بنابراین، ویژگی اصلی کنش‌های ارتباطی در شهر مدرن، عقلانی‌بودن و خردگرایی آن‌ها است (Meijer & Bolívar, ۲۰۱۶: ۳۹۵).

بر اساس دیدگاه کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برای آسیا و اقیانوس آرام، حکمروایی خوب شامل ویژگی‌هایی مانند شفافیت، مشارکت، جهت‌گیری اجتماعی، پاسخگویی، اثربخشی، کارایی و عدالت است (سارکر، ۲۰۰۸). حکمروایی دو جنبه دارد: گاهی بر نهادها، ساختارها و سازمان‌ها تأکید می‌کند (جنبه عینی) و گاهی به عنوان یک فرایند در نظر گرفته می‌شود (جوذکی و قاسم‌پور، ۱۴۰۰: ۸). از نظر جان پیر، نظریه حکمروایی شهری این پرسش را مطرح می‌کند که چه کسانی بر منابع حیاتی اداره جامعه کنترل دارند و در چه شرایطی می‌توانند کنش جمعی را پایدارتر کنند (Pierre, ۲۰۱۴: ۸۶۷).

پاندمی کرونا

پاندمی کووید-۱۹، که ناشی از ویروس SARS-CoV-۲ است، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های بهداشتی، اجتماعی و اقتصادی قرن بیست‌ویکم محسوب می‌شود. این پاندمی از دسامبر ۲۰۱۹ در شهر ووهان چین آغاز شد و به سرعت به تمامی نقاط جهان گسترش یافت. سازمان جهانی بهداشت (WHO) در ۱۱ مارس ۲۰۲۰، شیوع این ویروس را به عنوان یک پاندمی جهانی اعلام کرد (WHO, ۲۰۲۰: ۱). این بیماری نه تنها سیستم‌های بهداشتی را تحت فشار قرار داد، بلکه تأثیرات عمیقی بر اقتصاد، آموزش، روان‌شناسی اجتماعی و سبک زندگی مردم در سراسر جهان گذاشت.

کووید-۱۹ به دلیل سرعت بالای انتقال و ناشناخته بودن ویروس، چالش‌های بی‌سابقه‌ای را برای سیستم‌های بهداشتی ایجاد کرد. بیمارستان‌ها و مراکز درمانی با کمبود تجهیزات پزشکی، تخت‌های بیمارستانی و پرسنل مواجه شدند. به عنوان مثال، در ایتالیا و اسپانیا، سیستم‌های بهداشتی به دلیل حجم بالای بیماران در آستانه فروپاشی قرار گرفتند (Remuzzi & Remuzzi, ۲۰۲۰: ۱۲۲۵). علاوه بر این، عدم وجود درمان قطعی یا واکسن در مراحل اولیه پاندمی، منجر به افزایش مرگ‌ومیر و فشار روانی بر کادر درمان شد.

پاندمی کرونا تأثیرات گسترده‌ای بر اقتصاد جهانی داشت. تعطیلی کسب‌وکارها، کاهش تولید ناخالص داخلی (GDP) و افزایش بیکاری از جمله پیامدهای مستقیم این بحران بودند. بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار (ILO)، بیش از ۲۵۵ میلیون شغل تمام‌وقت در سال ۲۰۲۰ از دست رفت (ILO, ۲۰۲۱: ۳). کشورهای در حال توسعه به دلیل ضعف سیستم‌های حمایتی و وابستگی به صادرات، بیشترین آسیب را متحمل شدند. به عنوان مثال، در هند، میلیون‌ها کارگر مهاجر به دلیل تعطیلی ناگهانی مشاغل، مجبور به بازگشت به روستاهای خود شدند (Srivastava, ۲۰۲۰: ۴۵).

قرنطینه‌ها و محدودیت‌های اجتماعی که برای کنترل شیوع ویروس اعمال شد، تأثیرات عمیقی بر سلامت روان افراد داشت. افزایش سطح اضطراب، افسردگی و احساس تنهایی در میان جمعیت‌های مختلف گزارش شده است. مطالعه‌ای در ایالات متحده نشان داد که ۴۰٪ از بزرگسالان در طول پاندمی علائم اضطراب یا افسردگی را تجربه کردند (Czeisler et al., ۲۰۲۰: ۱۷۷). همچنین، کودکان و نوجوانان به دلیل تعطیلی مدارس و محدودیت‌های اجتماعی، با چالش‌های آموزشی و روان‌شناختی مواجه شدند.

سازمان بهداشت جهانی

سازمان بهداشت جهانی (WHO) یکی از نهادهای مهم و معتبر بین‌المللی است که به منظور ارتقای سلامت، کاهش بیماری‌ها و نهادینه‌سازی اصول بهداشتی در سطح جهانی تأسیس شده است. این سازمان عضو از سازمان ملل متحد است و در سال ۱۹۴۸ به عنوان یک سازمان تخصصی تأسیس شد. این سازمان با هدف اصلی "رسیدگی به وضعیت بهداشت بشری" و فراهم آوردن شرایط بهتر برای افراد در سطح جهانی، آغاز به کار کرد. بنابراین، این سازمان از روز اول تأسیس، شش هدف اصلی را تعیین کرد که شامل: تقویت بهداشت جهانی، مبارزه با بیماری‌های مسری، ترویج بهداشت روان، بهبود بهداشت مادر و کودک و ارتقاء سلامت جامعه می‌باشد (WHO, 2010, p. ۳۳).

سازمان بهداشت جهانی با هدف پایه‌گذاری سیستمی پایدار و قوی برای بهداشت عمومی جهانی تلاش می‌کند. این اهداف شامل موارد زیر می‌شود:

۱. ایجاد و ارتقاء استانداردهای بهداشتی: WHO نقش محوری در توسعه و تعیین استانداردهای بین‌المللی در حوزه‌های بهداشتی دارد. این سازمان با مشاوره به کشورهای عضو و ایجاد راهنمایی برای ارتقاء بهبود کیفیت خدمات بهداشتی، سعی در ایجاد یک سیستم بهداشتی کارآمد دارد (WHO, 2011, p. ۴۵).

۲. مبارزه با بیماری‌ها: WHO به‌ویژه در مبارزه با بیماری‌های مسری نظیر ایدز، سل و مالاریا نقش فعالی دارد. این سازمان برنامه‌های مختلفی را برای پیشگیری و کنترل این بیماری‌ها طراحی و اجرا می‌کند (WHO, 2016, p. ۷۸).

۳. تلاش برای کاهش مرگ‌ومیر و بیماری‌ها: WHO به‌صورت دوره‌ای آمار مربوط به مرگ‌ومیرها و بیماری‌ها را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل می‌کند و تلاش می‌کند تا با ایده‌های نوین، دست به کاهش بیماری‌ها بزند (WHO, 2019, p. ۱۲۰).

۴. ترویج بهداشت روان: یکی از اهداف مهم WHO، ارتقاء بهداشت روان و حمایت از افرادی است که از مشکلات بهداشتی روانی رنج می‌برند. این سازمان برنامه‌هایی را برای آموزش جوامع، افزایش آگاهی و کاهش تابوهای اجتماعی مربوط به بهداشت روان طراحی کرده است (WHO, 2017, p. ۵۴).

سازمان بهداشت جهانی با چالش‌های متعددی در مسیر تحقق اهداف خود مواجه است. برخی از این چالش‌ها عبارتند از:

۱. فقدان منابع مالی کافی: با اینکه WHO به‌عنوان یک سازمان جهانی دارای اهمیت است، اما بودجه این سازمان اغلب کافی نیست. کشورهای عضو باید به‌طور سالانه به تأمین مالی این سازمان بپردازند و عدم وفای به عهد در پرداخت می‌تواند تأثیرات منفی بر عملکرد سازمان بگذارد (WHO, 2015, p. ۸۸).

۲. چالش‌های سیاسی: WHO دچار چالش‌های سیاسی در ارتباط با کشورهای مختلف می‌باشد. برخی از کشورها ممکن است در پاسخ به توصیه‌های این سازمان مقاومت کنند و این می‌تواند مانع از بهبود اوضاع بهداشتی شود (WHO, 2018, p. ۱۰۲).

۳. بروز بیماری‌های جدید: ظهور بیماری‌های جدید مثل COVID-۱۹، چالش‌های جدیدی را برای WHO ایجاد کرده است. توانایی این سازمان در واکنش به بحران‌ها و مدیریت سریع و مؤثر این بیماری‌ها بسیار حیاتی است (WHO, 2020, p. ۱۵).

۴. تغییرات آب و هوایی: تغییرات آب و هوایی به‌عنوان یک تهدید بزرگ بهداشتی برای بشر محسوب می‌شود و WHO باید برای مقابله با اثرات بهداشتی ناشی از آن آماده باشد.

پیشینه پژوهش

رفعیان و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای با عنوان "هم‌افزایی کشگران بازآفرینی پایدار شهری با رویکرد حکمروایی ارتباطی- شبکه‌ای: مطالعه موردی ستاد بازآفرینی شهر کرمانشاه" به بررسی روابط بین ۳۴ سازمان و نهاد رسمی و غیررسمی مرتبط با بازآفرینی پایدار شهری پرداختند. نتایج این پژوهش نشان داد که تراکم پیوندهای تبادل اطلاعات و همکاری بین سازمان‌ها تنها ۳۷ درصد بوده که بیانگر سطح پایین همکاری است. همچنین، شبکه مورد مطالعه در شاخص‌هایی مانند سیاست‌گذاری، هماهنگی، مدیریت (برنامه‌ریزی، نظارت و ارزیابی)، اجرا، ابزارسازی و تسهیلگری، ساختاری متمرکز و سلسله‌مراتبی داشت. شاخص انتقال‌یافتگی در تبادل اطلاعات و همکاری نیز ۳۹،۲۸ درصد بود که نشان‌دهنده قابلیت پایین روابط انتقال‌یافتگی در شبکه است. کوتاه‌ترین فاصله بین دو کنشگر در این شبکه ۳،۴۶ درصد بود که بیانگر پیوندهای ضعیف در شبکه است.

قاسمی، کشته‌گر، محمدزاده، محمد، عبدالعلی، زهره، (۱۳۹۹) حکمرانی خوب و مدیریت ارزش عمومی در برابر بحران کووید-۱۹ فصلنامه راهبردمدیریت و سلامت، در این مقاله تنها به حکمرانی خوب، و استفاده از تمامی ظرفیتهای بخش دولتی و غیر دولتی، شفافیت رویه‌ها و اطلاعات، پاسخگویی به جامعه، اعمال قانون برای همه، وفاق‌گرایی براساس باور همگانی، فشار ساختاری و انگیزش اجتماعی و راهکارهای اثربخش برای مقابله با شیوع بیماری با داشتن افق دید راهبردی همراه با انعطاف‌پذیری در شرایط کنونی اشاره شده تا با خلق ارزش عمومی بیشتری در فاصله‌گذاری اجتماعی، بتواند بحران شیوع کووید ۱۹ را شکست دهد ولی رساله حاضر علاوه بر بیان حکمرانی مطلوب و حق سلامت و آرایه راهکارهایی در این باره بر سازمان بهداشت جهانی نیز اشاره کرده است.

بیشاز و همکاران (۲۰۱۹) در تحقیق خود با عنوان "چارچوب حکمروایی مطلوب برای مدیریت شهری" بیان کردند که تغییر به سمت ظرفیت‌سازی و تضعیف حکومت ممکن است به ارائه خدمات ضعیف منجر شود.

وحدانی، ولی‌الله و دیگران، سلامت به مثابه حق بشری؛ روایت حقوقی از منطق حکمرانی برای سلامت (۱۳۹۹) اخلاق و تاریخ پزشکی، این مقاله با اتخاذ رویکردی معرفت‌شناسانه، روایتی حقوقی از منطق حکمرانی برای سلامت ارائه میکند که چشم‌اندازی تازه از مباحث «حق سلامت» پیش رو گذاشته است و با استدلال‌هایی قدرتمند، نشان میدهد که سیاست‌گذاری سلامت، باید مبتنی بر فهم موضوعاتی باشد که تأثیراتی عمده بر سلامت مردم دارند؛ موضوعاتی که با عنوان عوامل «تهدیدکننده سلامت»، «محافظت‌کننده سلامت» و «ارتقا دهنده سلامت» توصیف میشوند؛ گرچه، مطالبه‌ی ادعایی حق سلامت، به‌مثابه «حق لازم الاجرای فردی»، انتقاداتی را هم در پی داشته و ممکن است موانع و محدودیتهایی نظری و عملی پیش روی تحقق کامل این حق بشری وجود داشته باشد. تفاوت آن با این رساله در این است که در رابطه با موضوع خاصی می‌باشد و در این علاوه بر نقاط قوت بر ضعف آن در بیماری‌های واگیر دار اشاره می‌کند.

بهمی، محمدعلی (۱۳۹۹) حمایت از حق بر سلامت در دعوی سرمایه‌گذاری ناشی از بیماری‌های فراگیر جهانی با تکیه بر کووید-۱۹، این مقاله با روش اکتشافی و با مراجعه به اسناد مرتبط در حقوق بین‌الملل و رویه داورى به بررسی این مسئله می‌پردازد که در صورت سکوت معاهدات سرمایه‌گذاری، به منظور حمایت از حق بر سلامت افراد، چه دفاعیاتی بر اساس حقوق بین‌الملل برای دولت میزبان ممکن خواهد بود و الزامات استناد دولت میزبان به هر یک از این دفاعیات چه خواهد بود.

شاخص و ویژگی‌های حکمرانی مطلوب

همانگونه که گفته شد حکمرانی مطلوب (Good Governance) به عنوان یک مفهوم کلیدی در مدیریت عمومی و توسعه پایدار، از دهه ۱۹۹۰ مورد توجه نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی، سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی قرار گرفته است. این مفهوم به شیوه‌ای از حکمرانی اشاره دارد که در آن نهادها و فرآیندهای تصمیم‌گیری به گونه‌ای عمل می‌کنند که منافع عمومی را به طور کارآمد و عادلانه تأمین کنند. حکمرانی مطلوب بر پایه اصولی مانند مشارکت، شفافیت، پاسخگویی، حاکمیت قانون، اثربخشی، عدالت و انسجام اجتماعی استوار است. در این مقاله، ویژگی‌ها و شاخص‌های حکمرانی مطلوب با استناد به منابع علمی بررسی می‌شود.

مشارکت (Participation)

مشارکت فعال شهروندان در فرآیندهای تصمیم‌گیری یکی از ارکان اصلی حکمرانی مطلوب است. مشارکت به معنای درگیر شدن افراد و گروه‌های مختلف جامعه در تعیین سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اجرای پروژه‌ها است. این مشارکت می‌تواند از طریق انتخابات، مشورت‌های عمومی، تشکیل نهادهای مدنی و استفاده از فناوری‌های دیجیتال تحقق یابد. بر اساس گزارش برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP)، مشارکت شهروندان نه تنها به بهبود کیفیت تصمیم‌گیری کمک می‌کند، بلکه مشروعیت و مقبولیت سیاست‌ها را نیز افزایش می‌دهد (UNDP, ۱۹۹۷: ۹).

شفافیت (Transparency)

شفافیت به معنای دسترسی آزاد و آسان شهروندان به اطلاعات مربوط به تصمیم‌ها، سیاست‌ها و عملکرد نهادهای دولتی است. شفافیت باعث کاهش فساد، افزایش اعتماد عمومی و بهبود پاسخگویی می‌شود. سازمان شفافیت بین‌الملل (Transparency International) تأکید می‌کند که شفافیت یکی از مؤثرترین ابزارها برای مبارزه با فساد اداری و مالی است (Transparency International, ۲۰۲۰: ۱۵). در حکمرانی مطلوب، اطلاعات باید به شیوه‌ای روشن، به موقع و قابل فهم در اختیار عموم قرار گیرد.

پاسخگویی (Accountability)

پاسخگویی به معنای مسئولیت‌پذیری نهادها و افراد در قبال تصمیم‌ها و اقدامات خود است. در حکمرانی مطلوب، نهادهای دولتی و غیردولتی باید در برابر شهروندان و نهادهای نظارتی پاسخگو باشند. پاسخگویی می‌تواند از طریق مکانیسم‌هایی مانند گزارش‌دهی عمومی، نظارت پارلمانی و رسانه‌های مستقل تحقق یابد. بانک جهانی پاسخگویی را به عنوان یکی از کلیدی‌ترین شاخص‌های حکمرانی مطلوب معرفی کرده است (World Bank, ۲۰۱۷: ۲۳).

حاکمیت قانون (Rule of Law)

حاکمیت قانون به معنای برابری همه افراد و نهادها در برابر قانون است. در حکمرانی مطلوب، قوانین باید به صورت عادلانه و بدون تبعیض اجرا شوند. این اصل تضمین می‌کند که قدرت سیاسی به شیوه‌ای قانونمند و قابل پیش‌بینی اعمال شود. بر اساس گزارش سازمان ملل، حاکمیت قانون یکی از پایه‌های اساسی توسعه پایدار و کاهش نابرابری‌ها است (UN, ۲۰۱۵: ۱۲).

اثربخشی و کارایی (Effectiveness and Efficiency)

حکمرانی مطلوب مستلزم استفاده بهینه از منابع برای دستیابی به اهداف تعیین شده است. اثربخشی به معنای تحقق اهداف و کارایی به معنای استفاده بهینه از منابع است. نهادهای دولتی باید بتوانند خدمات عمومی را با کمترین هزینه و بیشترین کیفیت ارائه دهند. بر اساس مطالعات بانک جهانی، اثربخشی و کارایی در حکمرانی مطلوب منجر به بهبود شاخص‌های توسعه انسانی و اقتصادی می‌شود (World Bank, ۲۰۱۹: ۳۴).

عدالت و برابری (Equity and Inclusiveness)

عدالت و برابری به معنای تضمین دسترسی عادلانه همه افراد به فرصت‌ها و منابع است. در حکمرانی مطلوب، سیاست‌ها و برنامه‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که گروه‌های محروم و آسیب‌پذیر نیز از مزایای توسعه بهره‌مند شوند. سازمان جهانی بهداشت (WHO) تأکید می‌کند که عدالت در دسترسی به خدمات بهداشتی و آموزشی یکی از شاخص‌های کلیدی حکمرانی مطلوب است (WHO, ۲۰۱۸: ۷).

انسجام اجتماعی (Social Cohesion)

انسجام اجتماعی به معنای ایجاد همبستگی و اعتماد بین گروه‌های مختلف جامعه است. در حکمرانی مطلوب، نهادها باید به گونه‌ای عمل کنند که اختلافات و تنش‌های اجتماعی کاهش یابد و همکاری بین گروه‌های مختلف تقویت شود. بر اساس گزارش

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD)، انسجام اجتماعی یکی از عوامل کلیدی در ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی است (OECD, 2020: 18).

توسعه پایدار (Sustainable Development)

حکمرانی مطلوب باید به گونه‌ای باشد که نیازهای نسل حاضر را بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده برای تأمین نیازهای خود برآورده کند. این اصل بر استفاده مسئولانه از منابع طبیعی، حفظ محیط زیست و کاهش نابرابری‌ها تأکید دارد. برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) توسعه پایدار را به عنوان یکی از اهداف اصلی حکمرانی مطلوب معرفی کرده است (UNDP, 2015: 22).

مشارکت بخش خصوصی و جامعه مدنی (Private Sector and Civil Society Participation)

در حکمرانی مطلوب، بخش خصوصی و جامعه مدنی نقش مهمی در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها ایفا می‌کنند. مشارکت این بخش‌ها باعث افزایش نوآوری، بهبود کیفیت خدمات و کاهش بار مالی دولت می‌شود. بر اساس مطالعات سازمان جهانی کار (ILO)، مشارکت بخش خصوصی و جامعه مدنی یکی از عوامل کلیدی در تحقق حکمرانی مطلوب است (ILO, 2019: 14).

ظرفیت‌سازی و توانمندسازی (Capacity Building and Empowerment)

حکمرانی مطلوب نیازمند تقویت ظرفیت‌های نهادهای دولتی و غیردولتی و توانمندسازی شهروندان است. این امر از طریق آموزش، ارتقای مهارت‌ها و ایجاد فرصت‌های مشارکت تحقق می‌یابد. بانک جهانی تأکید می‌کند که ظرفیت‌سازی یکی از مؤثرترین راه‌ها برای بهبود کیفیت حکمرانی است (World Bank, 2020: 29).

حکمرانی مطلوب و افزایش اثر بخشی اقدامات سازمان بهداشت جهانی در مدیریت بحران کرونا

پاندمی کووید-۱۹ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های بهداشتی قرن بیست و یکم، چالش‌های بی‌سابقه‌ای را برای سیستم‌های بهداشتی و مدیریت بحران در سراسر جهان ایجاد کرد. سازمان بهداشت جهانی (WHO) به عنوان نهاد پیشرو در هماهنگی پاسخ جهانی به این بحران، نقش محوری در مدیریت این پاندمی ایفا کرد. با این حال، اثر بخشی اقدامات WHO تا حد زیادی تحت تأثیر شاخص‌های حکمرانی مطلوب قرار داشت.

مشارکت (Participation)

مشارکت فعال کشورها و نهادهای بین‌المللی در تصمیم‌گیری‌های WHO یکی از عوامل کلیدی در افزایش اثر بخشی اقدامات این سازمان بود. WHO با ایجاد پلتفرم‌های همکاری مانند **ابتکار دسترسی جهانی به واکسن کووید-۱۹ (COVAX)**، توانست کشورهای مختلف را در فرآیند توزیع عادلانه واکسن مشارکت دهد. این مشارکت نه تنها به افزایش منابع مالی و فنی کمک کرد، بلکه اعتماد کشورها به اقدامات WHO را نیز تقویت نمود (WHO, 2021: 12). با این حال، برخی کشورها به دلیل عدم مشارکت کامل یا تأخیر در ارائه داده‌های بهداشتی، چالش‌هایی را برای هماهنگی جهانی ایجاد کردند.

شفافیت (Transparency)

شفافیت در ارائه اطلاعات و تصمیم‌گیری‌ها نقش حیاتی در مدیریت بحران کرونا داشت. WHO با انتشار به‌موقع داده‌های مربوط به شیوع ویروس، دستورالعمل‌های بهداشتی و نتایج تحقیقات علمی، توانست به کشورها در اتخاذ تصمیم‌های آگاهانه کمک کند. به عنوان مثال، انتشار سریع اطلاعات درباره سویه‌های جدید ویروس مانند دلتا و اومیکرون، به کشورها اجازه داد تا اقدامات پیشگیرانه لازم را انجام دهند (WHO, 2020: 8). با این حال، انتقاداتی درباره عدم شفافیت WHO در مراحل اولیه شیوع ویروس در چین مطرح شد که نشان می‌دهد شفافیت کامل هنوز یک چالش است.

پاسخگویی (Accountability)

پاسخگویی WHO در قبال اقدامات و تصمیم‌هایش، اعتماد جامعه جهانی را افزایش داد. این سازمان با ارائه گزارش‌های منظم به کشورهای عضو و نهادهای نظارتی، نشان داد که به اصول حکمرانی مطلوب پایبند است. به عنوان مثال، گزارش‌های هفتگی WHO درباره وضعیت جهانی پاندمی و اقدامات انجام‌شده، به کشورها کمک کرد تا عملکرد خود را ارزیابی و بهبود بخشند (WHO, 2021: 15). با این حال، برخی انتقادات درباره پاسخگویی WHO در قبال تأخیر در اعلام وضعیت اضطراری جهانی وجود دارد که نشان می‌دهد بهبود این شاخص همچنان ضروری است.

حاکمیت قانون (Rule of Law)

حاکمیت قانون در سطح بین‌المللی به معنای پایبندی به قوانین و مقررات جهانی است. WHO با استناد به مقررات بهداشت بین‌المللی (IHR)**، چارچوبی قانونی برای هماهنگی پاسخ جهانی به پاندمی ایجاد کرد. این مقررات به کشورها کمک کرد تا اقدامات هماهنگ و مبتنی بر شواهد انجام دهند (Gostin et al, 2020: 345). با این حال، برخی کشورها به دلیل عدم پایبندی کامل به این مقررات، چالش‌هایی را برای مدیریت جهانی بحران ایجاد کردند.

هماهنگی بین‌المللی (International Coordination)

هماهنگی بین‌المللی یکی از شاخص‌های کلیدی حکمرانی مطلوب است که در مدیریت بحران کرونا نقش حیاتی داشت. WHO با ایجاد شبکه‌ای از همکاری‌های بین‌المللی، توانست منابع مالی، فنی و علمی را برای مقابله با پاندمی بسیج کند. به عنوان مثال، **ابتکار ACT-Accelerator** که با مشارکت WHO و سایر نهادهای بین‌المللی ایجاد شد، به توسعه و توزیع واکسن، درمان و تست‌های تشخیصی کمک کرد (WHO, 2021: 20). با این حال، رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بین کشورها، چالش‌هایی را برای هماهنگی جهانی ایجاد کرد.

عدالت و برابری (Equity and Inclusiveness)

عدالت در دسترسی به منابع و خدمات بهداشتی یکی از اصول کلیدی حکمرانی مطلوب است. WHO با تأکید بر توزیع عادلانه واکسن و تجهیزات پزشکی، تلاش کرد تا شکاف بین کشورهای ثروتمند و فقیر را کاهش دهد. به عنوان مثال، برنامه COVAX با هدف تأمین واکسن برای کشورهای کم‌درآمد، گامی مهم در جهت تحقق عدالت بهداشتی بود (WHO, 2021: 18). با این حال، نابرابری در دسترسی به واکسن و تجهیزات پزشکی همچنان یک چالش بزرگ است.

اثربخشی و کارایی (Effectiveness and Efficiency)

اثربخشی و کارایی اقدامات WHO در مدیریت بحران کرونا تا حد زیادی تحت تأثیر شاخص‌های حکمرانی مطلوب قرار داشت. این سازمان با استفاده بهینه از منابع و هماهنگی بین‌المللی، توانست اقدامات مؤثری را در زمینه پیشگیری، تشخیص و درمان انجام دهد. به عنوان مثال، انتشار سریع دستورالعمل‌های بهداشتی و حمایت از تحقیقات علمی، به کشورها کمک کرد تا پاسخ‌های مؤثری به پاندمی دهند (WHO, 2020: 10). با این حال، محدودیت‌های مالی و سیاسی، چالش‌هایی را برای اثربخشی کامل اقدامات WHO ایجاد کرد.

ظرفیت‌سازی و توانمندسازی (Capacity Building and Empowerment)

ظرفیت‌سازی و توانمندسازی کشورها یکی از اصول کلیدی حکمرانی مطلوب است که در مدیریت بحران کرونا نقش مهمی داشت. WHO با ارائه آموزش‌های فنی، حمایت از تحقیقات علمی و تقویت سیستم‌های بهداشتی کشورها، توانست ظرفیت آن‌ها را برای مقابله با پاندمی افزایش دهد. به عنوان مثال، برنامه‌های آموزشی WHO درباره تشخیص و درمان کووید-۱۹، به هزاران کارمند بهداشتی در سراسر جهان کمک کرد (WHO, 2021: 22). با این حال، برخی کشورها به دلیل ضعف سیستم‌های بهداشتی، نتوانستند از این برنامه‌ها به طور کامل بهره‌مند شوند.

نتیجه گیری

در نهایت مطالعه ی حاضر نشان می دهد که حکمرانی مطلوب نقش حیاتی در اثربخشی مدیریت بحران های جهانی مانند همه گیری کووید-۱۹ ایفا می کند. سازمان بهداشت جهانی (WHO) به عنوان نهاد پیشرو در هماهنگی پاسخ های جهانی به سلامت عمومی، نیازمند اعمال اصول حکمرانی خوب از جمله شفافیت، پاسخگویی، مشارکت ذی نفعان، عدالت و کارایی است. یافته ها حاکی از آن است که در مواقعی که این اصول به طور مؤثر اجرا شده اند، توانایی سازمان در هماهنگی بین المللی، توزیع عادلانه منابع و ارائه راهکارهای مبتنی بر شواهد به طور قابل توجهی افزایش یافته است. با این حال، چالش هایی مانند ناهماهنگی سیاسی، محدودیت های مالی و اختلافات بین کشورها، اثربخشی اقدامات WHO را تحت تأثیر قرار داده اند.

برای بهبود عملکرد سازمان بهداشت جهانی در بحران های آینده، تقویت ساختارهای حکمرانی، افزایش مشارکت کشورهای عضو و ایجاد مکانیزم های نظارتی قوی تر ضروری به نظر می رسد. همچنین، همکاری های بین المللی و تعهد کشورها به اصول حکمرانی مطلوب می تواند به کاهش اختلافات و افزایش هماهنگی در پاسخ به بحران های جهانی کمک کند. در نهایت، این مطالعه بر اهمیت تلفیق حکمرانی خوب در سیاست گذاری های بهداشت جهانی تأکید می کند تا بتوان در مواجهه با بحران هایی مانند همه گیری کووید-۱۹، پاسخ هایی سریع، عادلانه و مؤثر ارائه داد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه انجام شده است

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- ملک حسینی، عباس. (۱۳۹۷). بررسی نقش حکمروایی خوب شهری در مدیریت و برنامه‌ریزی گردشگری شهر سمنان، نگرشهای نو در جغرافیای انسانی، ۹(۳)، ۱-۲۳.
- باستین، علی؛ زیاری، کرامت اله؛ پوراحمد، احمد و حاتمی نژاد، حسین. (۱۳۹۷). سنجش و ارزیابی اثرات حکمروایی خوب شهری بر زیست پذیری شهرها مطالعه موردی: شهر بوشهر، پژوهش و برنامه ریزی شهری، ۹(۳۴)، ۱۲۶-.
- ربانی، طاها؛ مشکینی، ابوالفضل؛ رکن الدین افتخاری، عبدالرضا و رفیعیان، مجتبی. (۱۳۹۸). تبیین مسائل حکمروایی شهری در سناریوهای آینده کلان شهر تهران مبتنی بر رویکرد تبدیل سناریوهای کیفی به کمی، شهر پایدار، ۲(۱)، ۴۵-۶۲.
- حسینی، سیدهادی. (۱۳۹۵). تحلیل شاخص های حکمروایی خوب شهری با تأکید بر نظرات شهروندان و مدیران، مطالعه موردی: شهر تربت حیدریه، فصلنامه مطالعات شهری، ۲۰، ۴۳-۵۲.
- بوچانی، محمدحسین؛ صراف، مظفر و توکلی نیا، جمیله. (۱۳۹۶). واکای نظری ابر مسیله شهری ایران و چاره جویی برای برون رفت تدریجی در چارچوب حکمروایی شایسته شهری، اولین کنفرانس بین المللی و هشتمین کنفرانس ملی برنامه ریزی و مدیریت شهری.

References

- Bhuiyan, S. (2011). Transition towards a knowledge-based society in post-communist Kazakhstan: Does good governance matter? *Journal of Asian and African Studies*, 46(4), 414–430.
- Callaway, E. (2021). Heavily mutated Omicron variant puts scientists on alert. *Nature*, 600(7887), 21. <https://doi.org/10.1038/d41586-021-03552-w>
- Czeisler, M.É., Lane, R.I., Petrosky, E., Wiley, J.F., Christensen, A., Njai, R., Weaver, M.D., Robbins, R., Facer-Childs, E.R., Barger, L.K., Czeisler, C.A., Howard, M.E., & Rajaratnam, S.M.W. (2020). Mental health, substance use, and suicidal ideation during the COVID-19 pandemic—United States, June 24–30, 2020. *Morbidity and Mortality Weekly Report*, 69(32), 1049–1057. <https://doi.org/10.15585/mmwr.mm6932a1>
- Gostin, L.O., Moon, S., & Meier, B.M. (2020). Reimagining global health governance in the age of COVID-19. *The American Journal of Public Health*, 110(11), 1615–1619. <https://doi.org/10.2105/AJPH.2020.305933>
- Grindle, M.S. (2017). Good governance, R.I.P.: A critique and an alternative. *Governance*, 30(1), 17–22. <https://doi.org/10.1111/gove.12223>
- International Labour Organization (ILO). (2021). *ILO monitor: COVID-19 and the world of work* (7th ed.).
- Meijer, A., & Bolívar, M.P.R. (2016). Governing the smart city: A review of the literature on smart urban governance. *International Review of Administrative Sciences*, 82(2), 392–408. <https://doi.org/10.1177/0020852314564308>
- Narayan, D. (2002). *Empowerment and poverty reduction: A sourcebook*. The World Bank.
- Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD). (2020). *Social cohesion policy review*.
- Pierre, J. (2014). Can urban regimes travel in time and space? Urban regime theory, urban governance theory, and comparative urban politics. *Urban Affairs Review*, 50(6), 864–889. <https://doi.org/10.1177/1078087413518175>
- Remuzzi, A., & Remuzzi, G. (2020). COVID-19 and Italy: What next? *The Lancet*, 395(10231), 1225–1228. [https://doi.org/10.1016/S0140-6736\(20\)30627-9](https://doi.org/10.1016/S0140-6736(20)30627-9)
- Rubin, A. (2013). Hidden, inconsistent, and influential: Images of the future in changing times. *Futures*, 45, S38–S44. <https://doi.org/10.1016/j.futures.2012.11.011>
- Sadashiva, M. (2008). *Effects of civil society on urban planning and governance in Mysore, India* [Doctoral dissertation, Technical University of Dortmund].
- Sheng, Y.K. (2010). Good urban governance in Southeast Asia. *Environment and Urbanization ASIA*, 1(2), 131–147.
- Srivastava, R. (2020). The impact of COVID-19 on migrant workers in India. *The Indian Journal of Labour Economics*, 63(1), 45–50.
- Stoker, G. (1998). *Public-private partnerships and urban governance*. In G. Stoker (Ed.), *Partnerships in urban governance: European and American experiences* (pp. 1–21). Palgrave Macmillan.
- Transparency International. (2020). *Corruption Perceptions Index 2020*.

- United Nations Development Programme (UNDP). (1997). *Governance for sustainable human development*.
- United Nations Development Programme (UNDP). (2015). Sustainable Development Goals.
- United Nations (UN). (2015). Transforming our world: The 2030 Agenda for Sustainable Development.
- Virtudes, A. (2016). 'Good' governance principles in spatial planning at local scale. *Procedia Engineering*, 161, 65–69.
- World Bank. (2017). Worldwide Governance Indicators.
- World Bank. (2019). The Worldwide Governance Indicators (WGI) project.
- World Bank. (2020). Capacity building for good governance.
- World Health Organization (WHO). (2010). World health report 2010: Health systems financing: The path to universal coverage.
- World Health Organization (WHO). (2011). The Manila Declaration on the promotion of mental health: A call to action.
- World Health Organization (WHO). (2015). Health in the post-2015 agenda.
- World Health Organization (WHO). (2016). Global health estimates 2015: Deaths by cause, age, sex, by country and by region, 2000-2015.
- World Health Organization (WHO). (2017). Mental health action plan 2013-2020.
- World Health Organization (WHO). (2018). World health statistics 2018: Monitoring health for the SDGs.
- World Health Organization (WHO). (2019). World health statistics 2019: Monitoring health for the SDGs.
- World Health Organization (WHO). (2020). COVID-19 strategy update.
- World Health Organization (WHO). (2020, March 11). WHO Director-General's opening remarks at the media briefing on COVID-19 - 11 March 2020. <https://www.who.int/director-general/speeches/detail/who-director-general-s-opening-remarks-at-the-media-briefing-on-covid-19---11-march-2020>
- World Health Organization (WHO). (2021). COVAX: Ensuring global equitable access to COVID-19 vaccines.
- World Health Organization (WHO). (2021). ACT-Accelerator: A global collaboration to accelerate the development, production, and equitable access to COVID-19 tests, treatments, and vaccines.
- World Health Organization (WHO). (2021). Global training and capacity building for COVID-19 response.



A New Study on the Nature of Giving in Testimony and its Probative Value

Ahmad Mortazi¹ , and Soheila Golmah² 

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Email: a.mortazi@tabrizu.ac.ir
2. Master's degree in Jurisprudence and Private Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Email: d.m.a.fiqh@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 18 April 2024

Received in revised form 30

April 2025

Accepted 07 June 2025

Available online 25 September 2025

Keywords:

Testimony of charity,
Testimony of testimony,
Testimony of testimony,
Religious witness,
Customary witness

ABSTRACT

Objective: To examine the nature, evidentiary scope, and authority of voluntary testimony (testimony that is provided without prior request) in Imami jurisprudence and Iranian statutory law and to determine whether it can be relied upon as one of the evidences to prove a claim.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method and by referring to library sources. In it, the opinions and evidences of jurists and jurists on voluntary testimony were collected and analyzed.

Results: The research findings show that:

1. Voluntary testimony is evidence and can be relied upon both in the right of Allah (matters related to God) and in the right of people (matters related to people).
2. The mere fact that the testimony is voluntary (voluntary) does not cause the witness to depart from the religious conditions and the substantive invalidity of the testimony.
3. The only criticism of this testimony is the lack of consent of the “evidence” (the person in whose favor the testimony is given), which is a formal and non-substantive objection and does not harm the inherent validity and credibility of the testimony.
4. At the very least, the testimony of the donor can be cited as customary testimony, which is valid according to Article 162 of the Islamic Penal Code and does not require all the strict conditions of a religious witness.

Conclusions: The final conclusion is that the testimony of the donor is valid and credible and can be relied upon in court. The lack of consent of the evidence only gives him the right not to use this testimony, but this does not harm the substantive validity of the testimony.

Cite this article: Mortazi, G. & Ahmad, S. (2025). A New Study on the Nature of Giving in Testimony and its Probative Value. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-16. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074>

Introduction

Evidence and evidence are the plural of evidence, and evidence in the dictionary means guide. And in common parlance, it is called something that proves something. Evidence in the science of law is of two types: evidence of rulings and evidence of proving a claim. In jurisprudence, evidence of judicial proof is limited to confession, oath, testimony, and the knowledge of the judge. Expertise, examination, and local investigation are also two means of verification and development that are effective in obtaining knowledge in the judge, but are not foreseen in the civil law and are jointly mentioned in articles 256-228 in the Civil Procedure Code.

The use of a trusted witness in cases of judgment and the resolution of hostilities is one of the definitive rational practices, so it can be used and relied on in other nations, such as the laws of Western countries, and is not limited to the Islamic system. The common point of all evidence is proving a fact or creating a basis for a ruling on a fact.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method and by referring to library sources. In it, the opinions and evidences of jurists and jurists on voluntary testimony were collected and analyzed.

Results

The research findings show that:

1. Voluntary testimony is evidence and can be relied upon both in the right of Allah (matters related to God) and in the right of people (matters related to people).
2. The mere fact that the testimony is voluntary (voluntary) does not cause the witness to depart from the religious conditions and the substantive invalidity of the testimony.
3. The only criticism of this testimony is the lack of consent of the “evidence” (the person in whose favor the testimony is given), which is a formal and non-substantive objection and does not harm the inherent validity and credibility of the testimony.
4. At the very least, the testimony of the donor can be cited as customary testimony, which is valid according to Article 162 of the Islamic Penal Code and does not require all the strict conditions of a religious witness.

Conclusions

The final conclusion is that the testimony of the donor is valid and credible and can be relied upon in court. The lack of consent of the evidence only gives him the right not to use this testimony, but this does not harm the substantive validity of the testimony.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهشی نو در ماهیت تبرع در ادای شهادت و ارزش اثباتی آن

احمد مرتاضی^۱، سهیلا گلماه^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. رایانامه: a.mortazi@tabrizu.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فقه و حقوق خصوصی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. رایانامه: d.m.a.fiqh@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: بررسی ماهیت، قلمرو اثباتی و حجیت شهادت تبرعی (شهادتی که بدون درخواست قبلی ارائه می‌شود) در فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران و تعیین این که آیا می‌توان به آن به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا استناد کرد یا خیر.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳	روش پژوهش: این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در آن، نظرات و ادله فقها و حقوقدانان در مورد شهادت تبرعی گردآوری و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که: ۱. شهادت تبرعی، هم در حق الله (اموری که مربوط به خداوند است) و هم در حق الناس (اموری که مربوط به مردم است) حجت و قابل استناد است. ۲. صرف تبرعی بودن (داوطلبانه بودن) شهادت، باعث خروج شاهد از شرایط شرعی و بطلان ماهوی شهادت نمی‌شود. ۳. تنها نقد وارد بر این شهادت، عدم رضایت «مشهودله» (کسی که به نفع او شهادت داده می‌شود) است که این ایراد، شکلی و غیرماهوی است و به حجیت و اعتبار ذاتی شهادت لطمه نمی‌زند. ۴. حداقل می‌توان به شهادت تبرعی به عنوان شهادت عرفی استناد کرد که بر اساس ماده ۱۶۲ قانون مجازات اسلامی معتبر است و نیاز به دارا بودن تمام شرایط سختگیرانه شاهد شرعی ندارد.
کلیدواژه‌ها: شهادت تبرعی، حسبه، شهادت حسبه، شاهد شرعی، شاهد عرفی	نتیجه‌گیری: نتیجه نهایی این است که شهادت تبرعی دارای اعتبار و حجیت است و می‌توان در دادگاه به آن استناد کرد. عدم رضایت مشهودله فقط این حق را به او می‌دهد که نخواهد از این شهادت استفاده کند، اما این امر به صحت ماهوی شهادت خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

استناد: مرتاضی، احمد و گلماه، سهیلا. (۱۴۰۴). پژوهشی نو در ماهیت تبرع در ادای شهادت و ارزش اثباتی آن. پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی،

(۷) ۴، ۱۶-۰۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2043754.1074>

نویسندگان ©

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

ادله و دلائل، جمع دلیل است و دلیل در لغت به معنی راهنما آمده است. و در اصطلاح عرفی به چیزی می‌گویند که امری را اثبات نماید. ادله در علم حقوق بر دو قسم است: ادله احکام و ادله اثبات دعوی. در فقه ادله اثبات قضایی، در اقرار، حلف، بینه و علم قاضی منحصر شده است.

کارشناسی، معاینه و تحقیق محلی نیز به عنوان دو وسیله احراز و انکشاف است که مؤثر در حصول علم در قاضی می‌باشد لیکن در قانون مدنی پیش‌بینی نشده است و در قانون آیین دادرسی مدنی، به صورت مشترک در مواد ۲۵۶-۲۲۸ مطرح شده‌اند. استفاده از شاهد مورد اعتماد، در موارد قضاوت و فصل خصومت، یکی از سیره‌های قطعی عقلایی است لذا در سایر ملل مانند حقوق کشورهای غربی نیز قابل استعمال و استناد می‌باشد و منحصر به نظام اسلامی نیست. نقطه مشترک همه ادله، اثبات واقعیت و یا ایجاد زمینه برای حکم در مورد یک واقعیت است.

معناشناسی شهادت تبرعی

اهل لغت شهادت را به معنای خبر قاطع می‌دانند که مترادف با مشاهده به معنای معاینه می‌باشد (جوهری، ۱۴۱۰: ۲/۴۹۴). از نظر واژه‌شناسان تبرع عبارت است از اعطاء و تفضل قبل از این که از شخص درخواست شود و قبل از این که اعطاء بر او واجب شود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸/۸). چنانچه شهادت شاهد در دادگاه، پیش از این که دادرسی از شاهد بخواهد که او شهادت دهد، صورت گیرد، «شهادت تبرعی» نامیده می‌شود. نظر فقهاء امامیه شهادت تبرعی به دو شکل کلی قابل تصور است و شاهد متبرع را از دو بعد می‌توان مورد تحلیل و بررسی قرار داد: الف) متبرع در تحمل شهادت: بین فقهاء امامیه اختلاف نظری وجود ندارد که شهادت شخص بعد از تحمل و حس نمودن مورد شهادت نافذ است خواه مشهوده یا هر دو طرف دعوا از او درخواست تحمل شهادت نمایند خواه درخواست نمایند (حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۱۳). البته در صورتی که تحمل شهادت بدون درخواست باشد دیگر اداء شهادت بر شخص واجب نیست اما شهادتش نافذ است. ب) متبرع در اداء شهادت: یعنی شخصی که تحمل شهادت نموده است در دادگاه حاضر شود و قبل از این که قاضی از او درخواست نماید، شهادت دهد. این حالت است که مورد اختلاف فقهاء می‌باشد مورد اختلاف این است که آیا شهادت قبل از درخواست قاضی که شهادت تبرعی نام دارد در حقوق الناس نافذ است یعنی می‌توان به آن به عنوان دلیل استناد نمود و قابل اکتفاء هست یا این که نیاز به مکمل دارد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال لازم است ابتدا صور مختلف اداء شهادت تبرعی مورد بررسی قرار گیرد تا محرز شود کدام نوع از این شهادت مردود است.

صورت های تحقق تبرع در شهادت

در راستای شناخت ماهیت شهادت تبرعی، لازم است به تاسی از عده‌ای از فقهاء صورت‌های مختلف شهادت تبرعی مورد بررسی قرار گیرد تا از این طریق آشنایی با مصادیقی از این شهادت که قابل استماع می‌باشند در مباحث آتی آسان تر باشد. شهادت تبرعی صورت‌های بسیاری دارد؛ در ذیل، شرح این صور در قالب مثال تبیین می‌شود.

اول) زمانی که شخصی نزد قاضی ادعای امری کند، سپس دادرسی از او بخواهد که بر این ادعا شهادتی بیاورد. مدعی یا قاضی شاهد را احضار می‌نماید و شاهد حاضر می‌شود سپس مدعی در آن جلسه، مجدداً دعوی خود را مطرح نماید ولی قبل از این که مدعی یا دادرسی یا شخص ثالثی در جلسه دادگاه از شاهد تقاضای اداء شهادت کند، او شهادت می‌دهد. دوم) فرض پیشین با این تفاوت که شاهد قبل از طرح مجدد و تکرار دعوی ادای شهادت نماید. سوم) زمانی که شخص بدون این که برای دعوی حاضر شده باشد، برای ادای شهادت در جلسه دادگاه حاضر شود و بعد از طرح دعوی در آن جلسه شهادت دهد بدون این که در جلسه از او درخواست شده باشد. چهارم) حالتی که شخصی از شاهد بخواهد که اگر تنازعی رخ داد، شهادت دهد لیکن شاهد زمان اداء حاضر نشود سپس شاهد نزد قاضی برود و بگوید: «من شاهد این موضوع هستم، بنابراین اگر زید ادعایی کرد و مدعی علیه انکار نمود من به نفع زید شاهد هستم». هرچند شاهد زمان نیاز به اداء شهادت در جلسه نتواند حاضر شود، پنجم) در صورتی که بعد از طرح دعوی از سوی مدعی، شخصی نزد قاضی حاضر شود و بگوید: «من شاهد این امر به نفع مدعی هستم» در حالی که مدعی از شاهد بودن او اطلاع ندارد. ششم) حتی در مواردی که اعتقاد بر رد شهادت

تبرعی قبل از درخواست باشد در صورتی که شاهد قبل از درخواست، شهادت دهد و شهادتش به علت تبرعی بودن رد شود اما در همان جلسه بعد از درخواست شهادتش را تکرار کند از او پذیرفته می‌شود. هفتم) شخصی غیر از قاضی شاهد را می‌شناسد و می‌داند که شخص، شاهد مسئله بوده است، سپس مدعی اقامه دعوا می‌کند و بعد از اقامه دعوا توسط شخص مطلع (شخص ثالث و خارج از دعوا)، از او درخواست می‌شود که شهادت دهد. هشتم) اگر شخصی خارج از جلسه دادرسی شهادت دهد، و بنا بر اختصاص شهادت تبرعی به جلسه رسیدگی باشد. که در این حالت می‌توان پس از حضور شاهد در دادگاه به شهادتش استناد نمود. نهم) شخص به قاضی بگوید نزد من شهادتی است و یا حسبه‌ای را حاضر کرده‌ام و یا بگوید با من حسبه‌ای است و سخنانی از این قبیل. سپس قاضی می‌گوید: چه چیز نزد تو است؟ و یا آن چه می‌دانی بیان کن. و در این هنگام او دیگر متبرع نیست زیرا بعد از درخواست قاضی، شهادتش را بیان نموده است. دهم) زمانی که از سوی زید دعوایی مطرح نشده و عمرو نیز انکار نکرده است. اما خالد نزد قاضی برود و بگوید: «من شاهد این مطلب هستم به نفع زید و بر ضرر خالد». یا همراه زید نزد قاضی برود و به نفع زید در حقی که مشترک بین او و زید است شهادت دهد. از نظر فقہائی که شهادت تبرعی در مطلق حقوق را پذیرفته‌اند، از میان صور شهادت تبرعی که مطرح شد تنها صورتی که عدم استماع و استناد به آن از سوی قاضی واجب است صورت آخر می‌باشد؛ زیرا این صورت عرفاً شهادت نیست بلکه دعوی فصولی و بدون اذن مدعی است. این گروه معتقدند بعید نیست که منظور عده‌ی کثیری از مخالفین حجیت شهادت تبرعی همین مورد اخیر باشد. زیرا در موارد دیگر درخواست به انحاء مختلفی، از جانب قاضی و یا مدعی مطرح شده است (نراقی، ۱۴۱۵: ۱۸، ۲۶۷-۲۶۶؛ اردبیلی، ۱۴۱۰، ۱۲/۴۰۰؛ حلی، ۱۴۰۷: ۵۳۳/۴).

قلمرو اثباتی شهادت تبرعی

در رابطه با اعتبار شهادت تبرعی نظرات گوناگونی مطرح شده است که در ادامه مقاله، به طرح و بررسی استدلالی هر یک از آنها پرداخته می‌شود:

نظریه عدم حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق و ادله آن

قائلین به عدم حجیت در مطلق حقوق، دیدگاه خود را به دو شکل استدلالی و غیراستدلالی، مطرح ساخته‌اند. عده‌ای از فقهاء بدون ذکر دلیل آورده‌اند: شهادت، قبل از درخواست، جایز نیست همان‌طور که کتمان شهادت جایز نمی‌باشد (عکبری‌نجدادی، ۱۴۱۳: ۷۲۸؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۳۰؛ حلی، ۱۴۰۳: ۴۳۶؛ طرابلسی، ۱۴۰۶: ۵۶۱/۲). طبق موازین اصول فقهی، اطلاق کلام ایشان، علی‌رغم در مقام بیان بودن، نشان می‌دهد که شهادت تبرعی را در هیچ‌یک از حقوق الله و حقوق الناس و به تبع آن، در حقوق مشترک، قابل استناد نمی‌دانند و به عبارت دیگر، فقهای مزبور، شاهد متبرع را به طور مطلق از دایره بیّنه و شهود، خارج می‌دانند.

عده‌ای دیگر از فقهاء، نظریه عدم حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق را با ذکر دلیل، بیان داشته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۲۰/۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۸/۲؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۴۵۴/۲) که طبق ادله ارائه شده توسط این دسته از فقهاء که تعداد آن‌ها بسیار اندک می‌باشد شهادت تبرعی از حیث ادله اثبات، خارج شده و هیچ حجیتی نمی‌توان برای آن قائل شد. در ادامه، به طرح ادله ایشان و نقد و بررسی آنها پرداخته می‌شود:

الف) اجماع: برخی از فقیهان، در رابطه با رد شهادت تبرعی در مطلق حقوق، معتقد به وجود اجماع شده‌اند. گرچه دقت در توضیحات ایشان حاکی از تقدیری (فرضی) بودن این اجماع منقول، می‌باشد. توضیح مطلب اینکه، با توجه به این که فقها به اجماع، تبرع در ادای شهادت را سببی شرعی جهت قرار گرفتن در معرض تهمت، می‌دانند و باز به اجماع، دلیل عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق الناس را قرار گرفتن شاهد متبرع در معرض تهمت، اعلام داشته‌اند؛ پس، بر مبنای همین اجماع فقیهان، شهادت تبرعی در حقوق الله نیز باید به دلیل قرار گرفتن در معرض اتهام، فاقد ارزش اثباتی قلمداد گردد چون صرف اینکه حقوق الله، مدعی خصوصی ندارد، نمی‌تواند رافع تهمت باشد (ر.ک: حائری طباطبایی، ۱۴۱۸: ۳۲۵/۱۵-۳۲۴) بلکه با توجه به ابتدای حقوق الله بر تخفیف، وجه اتهام و قرار گرفتن در معرض تهمت، یعنی حریص بودن بر ادای شهادت و اثبات مشهود، در آن بیشتر از حقوق الناس است.

این استدلال، قابل نقد است چون بی تردید، فرضی بودن آن در کنار مدرکی بودنش، حجیت استقلالی آنرا زیر سؤال می‌برد. ضمن اینکه در ادله‌ی لیبی مثل اجماع، باید به قدر متیق اکتفاء نمود و قدر متیقن، اتفاق نظر بر عدم اعتبار اثباتی شهادت تبرعی، در حقوق الله است. علاوه بر این باید توجه داشت که شهادت تبرعی از مواردی است که چندان مبتلا به نمی‌باشد بنابراین امکان وجود اجماع تبعیدی و کاشف از قول معصوم بر عدم حجیت و حتی حجیت آن، بعید است و حتی پس از بررسی تعداد کثیری از نظرات فقهاء یقین حاصل می‌شود که در رابطه با عدم حجیت شهادت تبرعی حتی در حقوق الناس اجماعی وجود ندارد اگرچه مشهور فقهاء صرفاً قائل به حجیت شهادت تبرعی در حقوق الله هستند و در حقوق الناس آن را مردود می‌دانند» (حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۱۸) چون در مقابل، تعداد قائلین به حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق اعم از حقوق الله و حقوق الناس اندک نمی‌باشد و نظرات موافقین، قابل توجه است (اردبیلی، ۱۴۱۰: ۳۹۹/۱۲؛ سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۵۷/۲؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸: ۳۲۴/۱۵؛ طباطبایی قمی، ۱۴۲۵: ۳۴۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰: ۴۸۲؛ تبریزی، بی تا: ۴۹۸؛ اصفهانی، ۱۴۱۶: ۳۱۲/۱۰؛ حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۲۰؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۲۷۶/۱۸؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۱۳۳/۴۱).

ب) قرار گرفتن در معرض تهمت: دلیل عمده مخالفین حجیت شهادت تبرعی، این است شاهد متبرع از آن جهت که در معرض اتهام است شهادتش مردود می‌باشد؛ زیرا مشمول ادله‌ای است که شهادت متهم را مردود دانسته‌اند. شایان ذکر است که اغلب فقهاء و لغویون تعریفی از تهمت در شهادت، ارائه نکرده و تنها به ذکر مصادیق آن اکتفا نموده‌اند. اما ابوجیب در قاموس فقهی می‌گوید: «تهمت [در علم اخلاق] عبارت است از ظن حرام یا مکروه نسبت به غیر؛ منظور از تهمت در شهادت نیز عبارت است از اینکه شاهد با ادای شهادتش منتفع شود یا ضرری از او دفع شود» (سعدی، ۱۴۰۸: ۳۹۱). دکتر کاتوزیان نیز معتقدند: «حکم صداقت و امانت شاهد از سنخ امارات است و هرگاه شاهد در معرض اتهامی قرار گیرد که احتمال لغزش او غلبه پیدا کند، اماره راستگویی در اثر برخورد با اماره خاص تر لغزش و انحراف، اعتبار و اثر خود را از دست می‌دهد و به صورت ادعایی بی‌پایه در می‌آید» (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۴۶/۲). در نقد این استدلال، با دقت نظر محرز می‌شود که کلام علماء قدیم در رد حجیت شهادت تبرعی، خالی از تعلیل به تهمت بوده و تعلیل مذکور در کلام محقق حلی به بعد آمده است. به اذعان این گروه، شاهد متبرع از آن جهت که حرص و میل شدید به ادای شهادت دارد لذا این ظن ایجاد می‌شود که او یا به دنبال کسب منفعت است و یا می‌خواهد با ادای شهادت ضرری را از خود دفع نماید. حال باید گفت، گروهی از فقهاء معتقدند اگر در مظان اتهام بودن شاهد متبرع، مانع مسلم پذیرش گواهی او در حقوق الناس محسوب گردد همین منع، در حقوق الله نیز زمینه‌ی طرح را دارد و در نتیجه، اطلاق ادله‌ی منع، موارد حقوق الله را نیز شامل می‌گردد (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۳۰۶/۲) پس دلیل عدم حجیت، قرار گرفتن در موضع تهمت، نمی‌تواند باشد بلکه مانع قابل اعتماد، اجماع فقیهان است.

توضیح بیشتر اینکه، فقهای امامیه عواملی را که فرد را در مظان اتهام قرار داده و مانع قبول شهادت او در محکمه می‌شود، اسباب شرعی تهمت، نامگذاری نموده‌اند. این اسباب، بطور خلاصه، عبارتند از: احتمال جلب منفعت شخصی، دفع ضرر، عداوت دنیوی، حرص و تمایل بر ادای شهادت، شهادت به جهت دفع شبهه از خود و مهانت نفس (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۳/ ۱۵۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۶۷/۴۱). مشاهده می‌گردد که تبرع در شهادت، جزو اسباب شرعی تهمت، احصاء شده است. برخی از فقهاء معتقدند این نوع شهادت از اسباب تهمت است از این جهت که حرص بر اداء آن وجود دارد و داخل در تحت روایتی است که مشتمل بر رد شهادت ظنین است (بحرانی، بی تا: ۲۱۱/۱۴؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۱۱۳/۴). در روایت عبدالله بن سنان آمده است که «از امام صادق علیه السلام پرسیدند: شهادت چه کسانی رد می‌شود. حضرت فرمودند: ظنین و متهم. سپس پرسیده شد: فاسق و خائن چه طور؟ حضرت فرمودند: این‌ها داخل در ظنین هستند» (اردبیلی، ۱۴۱۰: ۳۹۹/۱۲). و مورد را بدین نحو توجیه می‌نمایند که در روایت مذکور، متهم عطف بر ظنین شده و به همین دلیل شهادتش مردود است.

اما در مقام نقد، باید توجه داشت که اولاً هر اتهامی شایستگی این را ندارد که مانع استماع شهادت شهود شود چون در دانش فقه، فرض اتهام شاهد، چهره‌ای استثنایی دارد و مختص به موارد خاصی است که در شرع، به صورت حصری، احصاء شده (جبعی عاملی، ۱۴۱۳: ۱۸۹/۱۴) و نمی‌توان به عنوان قاعده گفت که هر جا شاهد در معرض اتهام قرار می‌گیرد، از ادای شهادت ممنوع می‌شود. ثانیاً مطلق تبرع در ادای شهادت، نمی‌تواند عامل وقوع شخص، در مظان اتهام، شود چرا که این تمایل به ادای گواهی بدون درخواست قاضی و صاحب حق، ممکن است به دلیل عجله داشتن شاهد برای حضور در مکان دیگر، جهل به شرطیت استدعا قبل از گواهی، اعتقاد به وجوب فوری ادای شهادت و نظایر آن بوده و حاکی از حرص و ولع او به اثبات مشهوده، نباشد. افزون بر این، اگر دلیل عدم حجیت شهادت

متبرع، واقع شدن او در معرض اتهام باشد نباید گواهی او در جلسات دیگر محکمه برای همان پرونده قضائی، نیز پذیرفته شود حال اینکه قریب به اتفاق فقهای که قائل به رد شهادت متبرع شده‌اند، به پذیرش گواهی او در جلسات آتی دادگاه، رأی داده‌اند و حتی در موارد عدم احراز تهمت نیز به صرف تبرعی بودن شهادت، حکم به بطلان داده‌اند. ضمن اینکه، با شرطیت عدالت برای شاهد و لزوم عادل بودن او، قرارگرفتن شاهد متبرع در مظان اتهام، سالبه به انتقای موضوع خواهد بود چون عادل بودن، دافع تهمت است و عدالت و تهمت، مانع‌الجمع‌اند. بر این اساس، طبق موازین اصول فقهی، ادله حجیت شهادت مطلق بوده و شاهد متبرع را هم دربر می‌گیرد مگر این که دلیل خاص معتبری آن را مقید نماید که چنین دلیلی نیز وجود ندارد.

(ج) تجاوز به حریم صاحب حق: عده‌ای از مخالفین حجیت شهادت تبرعی، چنین اظهار داشته‌اند که شهادت قبل از درخواست قاضی، تجاوز بر حریم و حق طرف دعوا و نیز قاضی است زیرا شهادت زمانی معتبر است که از شهود درخواست شود (ر.ک: سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۳۰۵/۲). بنابراین شهادت شهود قبل از درخواست قاضی مانند سوگند منکر قبل از اذن صاحب حق است که فاقد اعتبار می‌باشد. در نقد استدلال فوق باید گفت بسیار روشن است که اگر مقصود از صاحب حق، قاضی باشد، تعلیل مذکور، عام بوده و علاوه بر حقوق الناس، باید مانع پذیرش شهادت تبرعی در حقوق الله نیز قلمداد گردد. بدیهی است که پذیرش این تعلیل، به معنای آن است که استدعا، شرط مسموع بودن شهادت، دانسته شود و پیرو آن، شهادت تبرعی و بدون مطالبه و استدعای طرفین دعوا و قاضی، مردود بحساب آید و این اول کلام و محل نزاع در این مسئله، است.

(د) روایات عامه: احادیث چندی از منابع اهل سنت مطرح گردیده است که بنابر برداشت مخالفین حجیت شهادت تبرعی، دلالت بر عدم قبول این نوع شهادت دارد چرا که در این روایات پیامبر اکرم (ص) شهادت قبل از درخواست را مذموم دانسته‌اند نمونه‌ای از این اخبار عبارتند از این فرمایش پیامبر اسلام (ص) که: (۱) قومی که قبل از درخواست برای ادای شهادت حاضر شوند^۱. (احمد بن حنبل، ۴: ۴۲۶/۱۴۴۲). (۲) اگر مردی قبل از درخواست شهادت، شهادت دهد دروغ گفته است^۲ (ابن ماجه، ۱۴۲۴: ۶۲/۲).

دو نقد و اشکال سندی و دلالتی بر این دسته روایات وارد است چرا که افزون بر ضعف سندی آنها (تبریزی، ۱۴۲۶: ۱۹۴)، احادیث مذکور، ظهور در منع شرعی شهادت قبل از تحمّل، دارد (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۳۱۲/۱۰). ادعای جبران ضعف سند با عمل مشهور (انجبار) نیز کمکی نمی‌کند زیرا به اعتماد مشهور نسبت به روایات مذکور ظنی وجود ندارد چرا که در کلام تعداد زیادی از فقهاء آمده است که علت عدم قبول شهادت تبرعی را اجماع یا تهمت دانسته‌اند و چندان به روایات استناد نکرده‌اند. همچنین ممکن است منظور روایات از این شهادت مردود، شهادت دروغ باشد که روایت دوم نیز بر این مطلب دلالت دارد. به اضافه اینکه، روایت مسندی از پیامبر اکرم (ص) در رابطه با حجیت و بلکه حسن و استحباب شهادت تبرعی وجود دارد و با روایات مذکور در تعارض است. «ایشان می‌فرمایند: بهترین شاهدان کسی است که قبل از این که از او درخواست شود شهادت دهد» (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۱۳۳/۴۱).

۳ نظریه انحصار حجیت شهادت تبرعی به حقوق الله و مصالح عمومی و ادله آن

تعداد زیادی از فقهای امامیه معتقدند نسبت به حجیت یا عدم حجیت شهادت تبرعی باید قائل به تفصیل شد. به باور این گروه، عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق الناس، اجماعی و مسلم بوده و منشأ بحث و اختلاف در این است که آیا در حقوق الله نیز تبرع در شهادت، تحت ادله رد شهادت تبرعی واقع می‌شود یا مشمول ادله عام حجیت شهادت و حرمت کتمان آن، قرار می‌گیرد؟ این دسته از فقهاء بیان می‌دارند در حقوق الله مانند موجبات حدود شرعی که زنا و شرب خمر از مصادیق آن است، طلاق، خلع، عتق، نسب و رضاع و همچنین در مصالح عامه مانند وقف عام بر مساجد، قنات، چاه‌ها، وصیت بر فقرا باید این شهادت را پذیرفت بر خلاف وقف خاص که شهادت تبرعی در آن حجت نمی‌باشد (ابن مکی عاملی، ۱۴۱۷: ۱۲۹/۲؛ اسدی حلی، ۱۴۰۷: ۵۳۳/۴). در ادامه نوشتار، ادله این تفصیل، مورد طرح و بررسی تحلیلی، قرار می‌گیرد:

(الف) قرارنگرفتن در معرض تهمت: به اعتقاد مشهور فقهاء، در حقوق الناس این ظن وجود دارد که شاهد یا نفعی را برای خود جستجو می‌کند یا سودای حمایت و طرفداری دارد و همین اتهام، مانع از استماع و استناد به چنین شهادتی می‌شود و به تعبیری، تحت

۱. ثم یجیء قوم یعطون الشهادة قبل أن یسألوها

۲. ثم یفشو الکذب حتی یشهد الرجل قبل أن یستشهد.

عموم ادله عدم حجیت شهادت متهم، واقع می‌شود اما در حقوق‌الله و حدود نمی‌توان تبرع در شهادت را تصور نمود زیرا در این موارد ترفع و مخاصمه‌ای وجود ندارد و تهمت و کسب نفع نیز قابل تصور نیست.

(ب) فقدان شاکی خصوصی: در حقوق‌الله، برخلاف حقوق‌الناس، مدعی خصوصی وجود ندارد چون آن حق تضييع شده، یا به خداوند اختصاص دارد و یا بین عموم مردم، مشترک است. بنابراین، شاهد، خودش به نحوی، مدعی است و گواهی و گزارش او بدون درخواست قاضی و طرف مقابل، اساساً شهادت و تبرع در شهادت نیست تا پذیرش آن مورد تردید واقع شود. پس، عدم پذیرش شهادت تبرعی در حقوق‌الله، منجر به تعطیلی این سنخ از احکام و اختلال در نظام اجتماعی، شده (بحرانی، بی‌تا: ۲۱۳/۱۴)، موجب لغو بودن وضع این احکام و انتفای مصلحت وضع آنها می‌شود (سیوری، ۱۴۰۴: ۳۰۵/۴). از همین روست که این نوع شهادت در حقوق‌الله را شهادت حسبه نامیده‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۰: ۲۸۱/۳) یعنی جزو اموری است که تحقق آن به مصلحت عمومی جامعه و ترک آن موجب مفسده اجتماعی است و در نتیجه، تبرع در ادای شهادت نسبت به حقوق‌الله نه تنها جائز و مشروع بلکه واجب است (اسدی‌حلی، ۱۴۰۷: ۵۳۳/۴) چون خداوند به برپاسازی امور حسبه، امر کرده است و این امر او، در حکم مطالبه حاکم قبل از ادای شهادت، است.

در نقد مشترک دو دلیل فوق که جهت توجیه نظریه تفصیل بین حقوق‌الناس و حقوق‌الله اقامه شده است می‌توان گفت: با توجه به ابتناء حدود و حقوق‌الله بر تخفیف، اولاً زمینه‌ی تحقق تهمت، در ادای تبرعی شهادت نسبت به این دسته از حقوق، بیشتر است و در نتیجه، اگر ملاک عدم حجیت، واقع شدن در معرض اتهام، باشد می‌بایست در حقوق‌الله به طریق اولی، حجت نباشد. ثانیاً، سقوط حدود‌الله بخاطر عدم پذیرش شهادت تبرعی، مطلوب شارع مقدس نیز خواهد بود.

(ج) شهادت تبرعی، به مثابه نهی از منکر: بنابر این دلیل موافقان، شهادت تبرعی در حقوق‌الله و مصالح عمومی، نوعی نهی از منکر است و امر به معروف و نهی از منکر، واجب است و ادای واجب، تبرع و حرص در اثبات مشهود، محسوب نمی‌شود (جبعی‌عاملی، ۱۴۱۳: ۲۱۵/۱۴). دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر، روایات متعدد معتبری است که در آنها ترک نهی از منکر را منجر به زیان اجتماعی، اعلام داشته‌اند. از جمله، روایتی از پیامبر اکرم (ص) که می‌فرماید: «هر گاه مردم امر به معروف و نهی از منکر نکنند، و از نیکان خاندان من پیروی نمایند خداوند بدانشان را بر آنان مسلط می‌گرداند و نیکانشان دعا کنند اما دعایشان مستجاب نشود» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۴۷/۲). مشاهده می‌گردد که ترک امر به معروف و نهی از منکر طبق روایات مذکور سبب جرأت پیدا کردن ظالمان بر ظلم و نادیده گرفتن قبح منکرات می‌شود و ستمگران با تسلط بر جامعه اسلامی، احکام اسلامی را زیر پا گذاشته و از این طریق باعث تعطیل شدن حقوق الهی می‌شوند و مسموع‌نشدن شهادت تبرعی نیز به معنای مسدودسازی راه نهی از منکر و در نتیجه، تعطیلی احکام و حدود‌الله می‌شود.

ارزیابی و نقد دلیل فوق، معطوف به ضعف روشنی است که در برهان آن وجود دارد چرا که متعلق امر به معروف و نهی از منکر، ارتکاب گناه کبیره یا اصرار بر صغیره است خواه آن گناه، در حیطه‌ی حقوق‌الله باشد یا حقوق‌الناس. بنابراین، اگر شهادت تبرعی در حقوق‌الله مصداق نهی از منکر باشد ادای این نوع گواهی و شهادت، در حقوق‌الناس هم می‌تواند جزو مصادیق نهی از منکر قلمداد گردد.

(د) اقتضای جمع بین روایات باب: از طرفی این دسته از فقهاء بیان می‌دارند که در مقابل روایات عدم حجیت شهادت تبرعی روایات معارضی وجود دارد که شهادت تبرعی را حجت می‌داند که بیان هر دو دسته از روایات گذشت. ایشان معتقدند بین این دو دسته از روایات می‌توان جمع کرد (ابن‌مکی‌عاملی، ۱۴۱۷: ۱۱۴/۴) بدین نحو که روایاتی مثل «ألا أخبرکم بخیر الشهود؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال: أن یشهد الرجل قبل أن یشهد» که ظاهراً دلالت بر حجیت و اعتبار شهادت تبرعی می‌کنند را به حقوق‌الله نسبت داد و روایاتی مثل حدیث «ثم یشهد الرجل قبل أن یشهد» را که ظاهراً بر عدم جواز شهادت تبرعی دلالت دارد؛ بر تبرع در ادای شهادت نسبت حقوق‌الناس، حمل نمود. البته اعتقاد به تفصیل و عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق‌الناس چند نتیجه دارد که باید مورد توجه قرار گیرد:

نخست) تفاوتی ندارد که شهادت تبرعی قبل از طرح دعوا یا پس از آن باشد در هر دو صورت اگر از شخص برای اداء شهادت درخواستی صورت نگیرد شهادتش در حقوق‌الناس مردود است.

دوم) همان طور که بیان شد متبرع به مجرد تبرع مورد جرح قرار نمی گیرد و مجروح شناخته نمی شود و توبه نیز لازم نیست. بلکه در همان مجلس، شهادتش رد می شود نه در مجلس دیگری که همان دعوا در آن مطرح است زیرا در غیر این صورت حق شخص زائل می شود. آن طور که از کلمات اصحاب و جایگاه اجماع برمی آید ظاهراً نهی وضعی است نه تکلیفی - ارشادی و خبری است نه مولوی و انشائی - پس نهی برای تعلیم و آموزش شاهد است تا شاهد بداند اگر بدون درخواست شهادت دهد، اثری بر شهادتش مترتب نیست و نمی توان به آن استدلال نمود، نه این که با اداء این شهادت مرتکب حرام شده باشد و با حکم الهی مخالفت کرده باشد (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۳۰۵/۲). مانند نهی از بیع مال غیر (بیع فضولی) که اگر محقق شود سبب ارتکاب حرام نیست بلکه آن بیع غیر نافذ است تا زمانی که مالک آن را تنفیذ نماید و حتی اگر مالک آن را اجازه ندهد تنها اثرش بطلان بیع است نه این که بایع فضولی مرتکب معصیت شده باشد. لذا شهادت متبرع در غیر موردی که در آن تبرعا شهادت داده است پذیرفته می شود حتی اگر توبه نکند زیرا توبه فرع بر معصیت است و لازمه تحقق آن معصیت است.

از طرفی حتی اگر شهادت بدون درخواست قاضی، معصیت دانسته شود - آن طور که اهل سنت با نقل روایات ادعا کرده اند - جزء گناهان کبیره نیست تا با یک بار ارتکاب شرایط شاهد را مختل نماید بلکه از مصادیق گناهان صغیره است که اصرار و تکرار آن در مجلس دیگر با داشتن سایر شرایط سبب جرح می شود. اهل سنت معتقدند که شهادت تبرعی معصیت است و در معصیت بودن آن اتفاق نظر دارند (البجیرمی الشافعی، ۱۳۶۹: ۳۷/۴) اما در کبیره یا صغیره بودن بین شان اختلاف نظر است و این اختلاف سبب شده است که در صورت اعاده شهادت، قائلین به کبیره بودن، شهادت شخص را نپذیرند و قائلین به صغیره بودن آن را بپذیرند. اما در رابطه با اعتبار شهادت در مورد همان واقعه در مجلس دیگر و یا در همان مجلس پس از درخواست دادرسی اختلاف نظر وجود دارد که «قول نیکو پذیرش آن است» (عاملی، زین الدین، ۱۴۱۳: ۲۱۶/۱۴؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۹: ۳۱۱/۳؛ سبزواری، ۱۴۲۳: ۷۵۸/۲) زیرا اجماع قطعی بر رد این مورد وجود ندارد از طرفی در مجلس دیگر بعد از درخواست دیگر تهمت در مورد شاهد محقق نمی شود بنابراین همه شرایط شاهد شرعی وجود دارد لذا اطلاق ادله شامل این مورد نیز می شود. برخی معتقدند شهادت در مورد همان دعوا در مجلس دیگر پذیرفته نیست و ادعای اجماع کرده اند (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸: ۳۲۶/۱۵؛ حلی، ۱۴۱۰: ۵۳۴/۴) و بدین نحو تعلیل نموده اند که بنا بر اصل استصحاب، تهمت هم چنان باقی است. اما با بررسی نظر فقهاء محرز شد که اجماع قطعی در این رابطه وجود ندارد.

برخی فقهاء عدم جرح شاهد متبرع را مانند موردی دانسته اند که شخص خود را جهت تحمل شهادت مخفی نماید (عاملی، ۱۴۱۷: ۱۱۵/۴؛ حلی، ۱۴۱۳: ۵۴۳/۸) به عبارت دیگر خود را پنهان کند تا مورد شهادت را ببیند و یا بشنود و از این طریق بدان علم پیدا کند تا در هنگام نیاز شهادت دهد، که اصطلاحاً به چنین شخصی مختبی می گویند. در قبول شهادت مختبی اختلاف نظری نیست و بر اساس نظر مشهور فقهاء شهادتش قبول است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۰/۴۱) زیرا مقتضی یعنی شرایط شهادت وجود دارد و به خاطر حرص بر تحمل شهادت رد نمی شود در حالی که استتار جهت تحمل نهایت میل به شهادت می باشد بنابراین حرص در مختبی نیز وجود دارد و بعید نیست که حرص در مختبی شدیدتر از متبرع در اداء باشد زیرا چه بسا شخص برای اداء شهادت نیاز به مخفی شدن داشته باشد و داخل در عموم آیه ۸۶ سوره مبارکه زخرف است که این آیه مبارکه شهادت از روی علم مورد تصدیق شارع مقدس قرار گرفته است. زیرا گاه لازم است شخص برای این که بتواند شهادت بر اساس علم را اداء نماید نیاز دارد که خود را مخفی نماید لذا اگر چنین شهادتی مقبول نباشد در موارد بسیاری سبب تضییع حقوق اشخاص می شود.

در نتیجه تبرع سبب جرح نمی شود به این معنا که او صلاحیت شهادت را نداشته باشد یعنی این طور نیست که فاقد شرایط شاهد باشد زیرا کسی صلاحیت شهادت ندارد که فاقد شرایط شاهد از قبیل بلوغ، عقل، اسلام، ایمان (شیعه اثنی عشری)، عدالت، غیر ولد الزنا، عدم جلب منفعت و دفع ضرر باشد. بنابراین اگر شخصی فاسق باشد و یا مشمول سایر اسباب تهمت مانند جلب منفعت باشد شهادتش در غیر واقعه نیز پذیرفته نیست زیرا این افراد خصیصه عدالت را از دست داده اند لکن متبرع همان طور که بیان شد هم چنان عادل است.

سوم) در رابطه با پذیرش شهادت تبرعی در حقوق مشترک که دارای جنبه حق الهی و حق انسانی اند مانند قذف و سرقت که هم مجازات حدی (شلاق حدی، قطع) برای شان در نظر گرفته شده است و هم پرداخت غرامت و خسارت اشکال و بحث وجود دارد. عده‌ای در حق الناس شهادت تبرعی را معتبر نمی‌دانند. شهید اول در این رابطه مثالی مطرح کرده است که ظاهراً دلالت دارد بر این که ایشان در حقوق مشترک قائل به تفصیل شده است. چرا که بیان می‌دارد در مثال سرقت که از حقوق مشترک است با شهادت تبرعی جنبه حق الهی آن یعنی استحقاق اجرای حد سرقت (قطع) ثابت می‌شود اما جنبه حق انسانی آن یعنی پرداخت خسارت با این شهادت ثابت نمی‌شود (عاملی، ۱۴۱۷: ۴/۱۹۵). لکن شهید ثانی به طور مطلق آورده است و قائل به تفصیل نشده است.

به هر روی، در نقد این استدلال باید گفت حمل روایات ظاهر در جواز شهادت تبرعی به حقوق الله و روایات ظاهر در عدم جواز به حقوق الناس، جمع تبرعی است نه جمع عرفی و به همین دلیل، طبق موازین اصول فقهی، فاقد اعتبار است. در خصوص موضوعات دوجبه‌ی و رویکرد تفصیلی نسبت به آنها باید گفت که برای تفصیل بین حق الله و حق الناس وجه معقولی شناخته نشده است و در تأیید سخن شهیدثانی که قائل به عدم تفصیل است و نقد عقیده فقهایی که در حقوق مشترک قائل به تفصیل و تبعیض شده‌اند و در جنبه حق الهی شهادت تبرعی را می‌پذیرند می‌توان بیان داشت:

مؤید اول: از منظر برخی فقهاء در مورد اموری که مشتمل بر دو حق است فرقی نمی‌کند که جنبه حق الهی آن غلبه داشته باشد یا نه، قائل به تفصیل شدن اشکال دارد زیرا نتیجه یک شهادت قابل تجزیه و تبعیض نیست چون هر دلیلی دلالت بر مدلولش نیز دارد (حلی، ۱۴۰۴: ۴/۳۰۵). پس این که در شهادت تبرعی بر سرقت حکم به قطع شود بدون این که حق مالک اداء شود با اشکال مواجه می‌شود زیرا در چنین حالتی مشهود علیه با یک دلیل واحد یعنی شهادت تبرعی محکوم می‌شود اما مجازاتش (یعنی قطع و پرداخت غرامت) تبعیض می‌گردد بدین نحو که قطع اجرا می‌شود اما خسارت خیر.

مؤید دوم: اگر مبنا و علت عدم حجیت شهادت تبرعی در حقوق الناس تهمت باشد، در حقوق مشترک نیز باید قائل به عدم حجیت شد اما اگر مبنای آن اجماع باشد باید به قدر متیقن اکتفا شود و آن حجیت شهادت تبرعی در حقوق مشترک است چرا که عده کثیری از فقهاء با اعتقاد به تفصیل، شهادت مذکور را در حقوق مشترک پذیرفته‌اند.

نظر به حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق و ادله آن

عده‌ای از فقهای امامیه به صراحت اظهار داشته‌اند که: «شهادت متبرع، در صورتی که شاهد، واجد شرایط باشد، پذیرفته است خواه در حقوق الله باشد یا حقوق الناس» (روحانی حسینی، بی تا: ۳/۲۴۵).

لازم به ذکر است که دو دسته ادله در رابطه با شهادت وجود دارد. یک دسته از ادله مطلق است بدین معنا که به طور مطلق بیان می‌دارد: شهادت حجت است. و دسته‌ای دیگر در خصوص شهادت تبرعی می‌باشد که برخی از ادله، آن را حجت دانسته و مؤید ادله حجیت مطلق شهادت است و برخی دیگر آن را مردود می‌دانند و با رد ادله مخالفین حجیت شهادت تبرعی، محرز گردید که شهادت مذکور از حیث ماهوی حجت می‌باشد؛ زیرا شرایط شاهد محقق است. در واقع اگر منظور مخالفین، از عدم جواز شهادت تبرعی، اشکال ماهوی و عدم وجود شرایط شاهد متبرع باشد که رد شد زیرا زمانی می‌توان به ماهیت شهادت تبرعی اشکال وارد کرد که دلیلی وجود داشته باشد مبنی بر عدم وجود شرایط شاهد در حالی که متبرع تمام شرایط را دارد و شکی نیست که شاهد متبرع عادل است. اما ممکن است منظور از عدم جواز، عدم اعتبار این شهادت است. قائلین به حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق چنین استدلال نموده‌اند که در مسأله مطروحه، اساساً بحث در این است که آیا اطلاق ادله نفوذ شهادت، نفوذ شهادت را به طور مطلق ثابت می‌کند به هر شکلی (از نظر آیین دادرسی مدنی) که باشد؟ سؤال دیگر این که آیا مواردی وجود دارد که با تخصیص از این اطلاق خارج شوند؟ چه حالت‌هایی با تخصیص خارج می‌شود؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات ابتدا لازم است ادله‌ای که به طور مطلق در رابطه با نفوذ شهادت وارد شده است بیان گردد. ادله‌ای که مطلق شهادت را تنفیذ می‌کند بسیارند از جمله: آیه ۲۸۳ سوره مبارکه بقره که بیان می‌دارد: «... و لا تکتوما الشهاده و من یکتمها فانه اثم قلبه...» این آیه به آیه حرمت کتمان شهادت معروف است. طبق نظر مفسرین احتمال دارد هم پذیرفتن دعوت برای تحمل

شهادت (دیدن واقعه) لازم است و هم برای ادای شهادت. این دسته از مفسرین بیان می‌دارند: «کسانی که از حقوق دیگران آگاهند موظف‌اند به هنگام دعوت برای ادای شهادت آن را کتمان نکنند بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز باید ادای شهادت کرد و ادای شهادت واجب کفایی است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۴۵۸/۲). همچنین اجماع (حسینی حائری، ۱۴۱۵: ۴۲۲) که در این رابطه، بیش از حد ضرورت فقهی است و ادله عدم حجیت شهادت تبرعی توان مقابله با این اجماع معتبر را ندارند. از طرفی روایاتی که شهادت را به عنوان دلیل اثبات قرار می‌دهند عبارتند از روایتی از پیامبر که بیان داشته‌اند: «من بین شما با بینات و سوگند قضاوت می‌کنم. و یا قول ایشان که می‌فرمایند: البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۱۵/۷). البته حق آن است که احادیث مذکور در صدد منحصر کردن قضاوت به بینات و سوگند به عنوان دلیل است. لذا شهادت را در صورتی که دارای شرایط شرعی باشد معتبر می‌دانند که این شرایط در مواد ۱۳۱۳ ق.م. و ۱۷۷ ق.م.ا بدان تصریح شده است.

حال باید بررسی شود که آیا این شهادت داخل در ادله مذکور هست یا خیر؟ همان‌طور که بیان شد کسانی که قائل به عدم حجیت شهادت تبرعی بودند ادله‌ای بیان نمودند؛ اما هیچ‌کدام از ادله‌ای که مخالفین مطرح کرده‌اند توان تخصیص اطلاق ادله حجیت مطلق شهادت را ندارد.

اکنون بحث در این است که آیا اطلاق ادله مذکور، نفوذ شهادت تبرعی را به طور مطلق یعنی حقوق الله و حقوق الناس ثابت می‌کند یا خیر، پس اگر اطلاق نیست، قدر متیقن نفوذ این شهادت تا چه اندازه است. برای درک صحیح از حجیت شهادت تبرعی لازم است به تعریفی که فقهاء از شهادت تبرعی کرده‌اند با دقت، نظر شود. از جمله این تعاریف، تعریف صاحب جواهر از این شهادت است: قبل از این که قاضی در جلسه دادگاه درخواست کند، شخص شهادت دهد و این شهادت تبرعی است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۴/۴۱).

لذا اگر اصحاب، شهادت تبرعی را نافذ نمی‌دانند به معنای نقص در جانب شاهد نیست بلکه نقص در جانب حکم است. زیرا شاهد متبرع صرفاً با شهادت قبل از درخواست قاضی، فاقد شرایط شاهد شرعی نمی‌شود، زیرا شاهد متبرع نه جرح می‌شود و نه نیاز به توبه دارد چرا که مرتکب عمل حرام نشده است. اما در رابطه با حکمی که مستند به شهادت تبرعی است مسئله‌ای مطرح است که عبارت است از این که آیا قاضی می‌تواند این شهادت را به عنوان دلیل برای حکم قرار دهد، با توجه به این که شهادت حقی برای مشهودله می‌باشد و در صورتی می‌توان به آن استناد نمود که مشهودله بخواهد از حق خود استفاده نماید. بنابراین تا زمانی که مشهودله از شاهد درخواست نکرده، قاضی نمی‌تواند بر اساس آن شهادت حکم صادر نماید. در این صورت اگر شهادت به صورت تبرعی اقامه شود لیکن مدعی نخواهد که از آن به عنوان دلیل اثبات استفاده نماید نوبت به سوگند می‌رسد زیرا استفاده از حق را نمی‌توان بر محق تحمیل نمود. اما در طرف قاضی نیز، طلب ادای شهادت حقی برای اوست. لذا اگر قاضی درخواست شهادت ننماید و شخص اداء کند، قاضی می‌تواند این شهادت را معتبر نداند و از آن به عنوان دلیل استفاده نکند. همان‌طور که در مورد سوگند این مسئله مطرح است و سوگند در صورتی به عنوان دلیل قرار می‌گیرد که در دادگاه، دادرسی از شخص بخواهد که سوگند یاد کند و مدعی بخواهد که از این حق استفاده نماید در غیر این صورت سوگند شخص اعتباری ندارد و نافذ نیست.

نقدهای وارد بر ادله قائلین به عدم حجیت شهادت تبرعی یا انحصار حجیت آن در حقوق الله و مصالح عمومی، از یک‌سو و تخصیص ناپذیری اطلاقات و عمومات ادله اولیه حجیت مطلق شهادت از سوی دیگر، صحت نظریه حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق را اثبات می‌نماید.

نحوه استناد به شهادت تبرعی در مطلق حقوق

بنابراین در وهله اول با استدلال مشخص شد که شاهد متبرع، دارای شرایط شرعی می‌باشد زیرا او هم‌چنان عادل است و به صرف شهادت بدون درخواست، فاسق محسوب نمی‌شود و فقهاء نیز با اتفاق نظر بر عدم جرح و عدم لزوم توبه از جانب متبرع به این مطلب اذعان داشته‌اند لذا از جهت ماهوی ایرادی مطرح نمی‌شود. علاوه بر این موارد سوگند شاهد قبل از اداء شهادت، جهت احراز عدالت شاهد است که با اتیان آن اصل بر عدالت شاهد است، نکته قابل توجه این است که سوگند مذکور

مشروط به درخواست طرف مقابل نیست. لیکن مسأله در رابطه با تأثیر و نفوذ شهادت تبرعی در حکم است و به تعبیر دیگر آیا قرار استماع شهادت تبرعی صادر می‌شود و یا قرار عدم استماع؟ و این مطلب از نظر محتوایی شباهت بسیاری به بیع فضولی دارد که تنها سبب تأثیر آن تنفیذ مالک است با این تفاوت که در رابطه با شهادت تبرعی مدعی و قاضی مانند مالک و صاحب حق شناخته می‌شوند. بنابراین حقیقت شهادت شکل می‌گیرد اما نفوذ آن مشروط به رضایت است. حتی اگر اعتقاد بر مردود بودن شهادت تبرعی از نظر ماهوی باشد باز هم دلیل نمی‌شود که به طور کامل این شهادت را نادیده گرفت بلکه طبق ماده ۱۶۲ ق.م.ا به عنوان اماره قضایی است و با اقناع وجدان و حصول علم برای قاضی می‌توان در احقاق حق مؤثر باشد چرا که علم قاضی نیز یکی از ادله اثبات دعوا است. در واقع بر اساس نظر حقوق دانان (شمس، ۱۳۹۴؛ ۲۴۹/۳-۲۴۷) حتی اگر شهادت شرعی نباشد و شرایط مدنظر شارع مقدس به طور کامل در شاهد وجود نداشته باشد باز هم از باب گواه عادی و عرفی و به جهت حصول علم در قاضی می‌توان شهادتش را معتبر دانست زیرا در باب شهادت حقوق موضوعه ایران طبق ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. تصریح داشته است که «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است». و تنها فرق شهادت شرعی و شهادت عرفی در میزان تأثیرگذاری آن‌ها است چرا که شهادت شرعی بر دادگاه تحمیل می‌شود و دادگاه باید بر اساس آن حکم دهد مگر این که کذب آن محرز شود که در این صورت از حیثه دلایل خارج می‌شود اما شهادت عادی و عرفی بر دادگاه تحمیل نمی‌شود و دادرسی تنها در صورت حصول علم و اطمینان می‌تواند به آن استناد نماید و الزامی در آن نیست. بنابراین حتی اگر با اغماض پذیرفته شود که شاهد متبرع به دلیل ذی نفع بودن در موضوع فاقد شرایط شرعی است، بیان می‌شود که با وجود اعتبار شهادت عرفی می‌توان به آن استناد نمود و آن را در حکم مؤثر دانست و این به معنای عدم اکتفاء به شهادت فرد متبرع است نه به معنی عدم اعتبار و حجیت کلی گواهی او.

نتیجه‌گیری

با طرح و بررسی اقوال فقیهان در رابطه با ارزش اثباتی شهادت تبرعی و استدلال‌های ایشان، نتایج زیر بدست آمد:

۱-۵. شهادت تبرعی عبارتست از ادای شهادت در دادگاه، قبل از درخواست قاضی. حجیت تبرع در ادای شهادت، مورد اختلاف فقهاء است که خود، دارای حالات و صور مختلفی می‌باشد؛ مانند: زمانی که شخصی نزد قاضی ادعای امری کند، سپس دادرسی از او بخواهد که بر این ادعا شهادت بیاورد خواه طرح دعوا نزد قاضی تکرار شود یا نشود. زمانی که شخص بدون این که برای دعوا احضار شده باشد، برای ادای شهادت در جلسه دادگاه حاضر شود و موارد دیگری که در متن ذکر گردید و تنها حالتی که رد شده است زمانی که از سوی ذی‌حق دعوایی مطرح نشده و طرف مقابل نیز انکار نکرده است. سپس شخصی نزد قاضی برود و بگوید: «من شاهد این مطلب هستم به نفع ذی‌حق»، یا همراه ذی‌حق نزد قاضی برود و به نفع ذی‌حق در حق مشترکی که وجود دارد شهادت دهد زیرا این صورت عرفاً شهادت نیست بلکه دعوای فضولی و بدون اذن مدعی است.

۲-۵. برخی فقهاء بنا به عللی قائل به عدم حجیت شهادت تبرعی در مطلق حقوق و برخی قائل به عدم حجیت این شهادت در حق الناس شده‌اند. دلیل آن‌ها یا اجماع است که در حقیقت اجماعی وجود ندارد و اگر اجماعی هم باشد مدرکی است لذا اجماع در این رابطه به عنوان دلیل مستقل قابل استناد نیست. دلیل دوم در معرض اتهام بودن شاهد متبرع است لذا مصداق روایت رد شهادت متهم است اما منظور رد شهادت متهمین و مظنونینی است که در شرع بیان شده و سبب سلب عدالت می‌شود. بنابراین تمام ادله مخالفین بی اساس و غیر معتبر است. اما در مقابل تعداد زیادی از فقهاء قائل به حجیت شهادت تبرعی هستند با استناد به آیه حرمت کتمان شهادت و روایاتی که شهادت تبرعی را مطلوب می‌داند. قائلین به حجیت در قلمرو اثباتی شهادت تبرعی دو نظر دارند، عده‌ای این شهادت را فقط در حقوق الله و مصالح عامه حجت می‌دانند و عده‌ی دیگر آن را در مطلق حقوق پذیرفته‌اند. حقوق دانانی که در این زمینه اظهار نظر نموده‌اند حجیت شهادت تبرعی را تنها در حقوق الله (که شهادت حسبه نیز نامیده می‌شود) و مصالح عامه پذیرفته‌اند. در حقوق موضوعه ایران نیز نظر واحدی وجود ندارد زیرا مواد ۱۳۱۳ ق.م. و ۱۷۷ ق.م.ا. شهادت ذی نفع مردود دانسته است هم‌چنین تبصره ۲ ماده ۱۵۵ ق.آ.د.ک. سابق تصریح در مردود بودن شهادت

تبرعی در حقوق الناس نموده است. از طرفی در قانون جدید آیین دادرسی کیفری قانون گذار سکوت کرده است که این سکوت و اطلاق در مقام بیان می تواند به معنای حجیت این شهادت از نظر قانون گذار باشد.

۳-۵. اما آن چه از بررسی نظرات و ادله در رابطه با شهادت تبرعی حاصل شده این است که نمی توان این شهادت را به علت عدم حجیت رد نمود زیرا شاهد با داشتن شرایط شرعی، شهادتش صحیح است و صرفاً متبرع بودن در اداء سبب خروج از شرایط شاهد شرعی نمی شود لذا شهادتش معتبر است. اما از نظر شکلی و آیین دادرسی باید دقت نمود که آیا قابل استماع هست یا خیر؟ زیرا استناد به شهادت حقی است برای مشهودله و قاضی. بنابراین شهادت محقق می شود اما نفوذ و اکتفا به آن مشروط به رضایت ذی حق است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه تبریز انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴). لسان العرب، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ سوم.
- احمد بن حنبل. (۱۴۴۲). مسند الامام احمد بن حنبل، بی جا، نشر مؤسسه الرساله.
- اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۱۰). مجمع الفائده و البرهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ج ۱۲.
- اصفهانی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶). كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- البُجَيْرِمِيُّ الشافعی، سلیمان بن محمد. (۱۳۶۹). حاشیة البجیرمی علی شرح المنهج، مصر، مطبعة الحلبي.
- القزوينی، ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن يزيد. سنن ابن ماجه، بی جا، نشر دار إحياء الكتب العربية، بی تا.
- بحرانی، حسین بن محمد. الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع، قم، مجمع البحوث العلمیه، چاپ اول، بی تا.
- بروجری، آقا حسین طباطبایی. (۱۴۲۹). منابع فقه شیعه، مترجمان: حسینیان قمی، مهدی - صبوری، م، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول.
- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. (۱۴۱۳). المقنعه، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ اول.
- تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۲۶). تنقیح مبانی الاحکام - کتاب القصاص، قم، دار الصدیقه الشهیده، چاپ دوم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول.
- حائری طباطبایی، علی بن محمد. (۱۴۱۹). الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع - حدیقه المؤمنین - قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
- حائری طباطبایی، علی بن محمد. (۱۴۱۸). ریاض المسائل - ط الحدیثه - قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.
- حسینی حائری، کاظم. (۱۴۱۵). القضاء فی الفقه الاسلامی، قم، مجمع اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- حسینی شیرازی، صادق. (۱۴۲۵). التعليقات علی شرائع الاسلام، قم، انتشارات استقلال، چاپ ششم.
- حلی، تقی الدین بن نجم الدین. (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه، اصفهان، انتشارات کتابخانه امیرالمؤمنین، چاپ اول.
- اسدی حلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۷). المهذب البارع فی شرح مختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهری. (۱۴۱۰). ارشاد الاذهان الی الاحکام الایمان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳). مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- سیوری، مقداد بن عبدالله. (۱۴۰۴). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
- سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۱۸). نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامی الغراء، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- سیزواری، محمد بن باقر بن محمد. (۱۴۲۳). کفایه الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- سعدی، ابوجیب. (۱۴۰۸). القاموس الفقہی لغه و اصطلاحات، دمشق، دارالفکر، دوم.
- شمس، عبدالله. (۱۳۹۴). آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دراک، چاپ سی و چهارم.
- طباطبایی قمی، تقی. (۱۴۲۵). هدیة الاعلام الی مدارک شرائع الاحکام، قم، انتشارات محلاتی، چاپ اول.
- طرابلسی، عبد العزیز. (۱۴۰۶). المهذب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۰). النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دارالکتب عربیه، چاپ دوم.

- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷). تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب اسلامی، چاپ چهارم.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). مبسوط فی فقه الاسلامی، تهران، المکتبه المرتضویه فی احیاء آثار الجعفریه، چاپ سوم.
- جبعی عاملی، زین الدین علی. (۱۴۲۲). حاشیه المختصر النافع، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- جبعی عاملی، زین الدین علی. (۱۴۱۳). مسالک الافهام، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول.
- عاملی، محمد بن مکی. (۱۴۱۷). الدروس الشرعیه، قم، دفترانتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- عاملی، محمد بن مکی. (۱۴۱۷). غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، قم، دفترانتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۰). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). الکافی (ط - اسلامیة)، تهران، دارالکتب اسلامی، چاپ چهارم.
- لنکرانی، محمد. (۱۴۲۰). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، چاپ اول.
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم. (۱۴۲۳). فقه القضاء، قم، چاپ دوم.
- موسوی خویی، ابوالقاسم. (۱۴۲۲). مبانی تکمله المنهاج، قم، مؤسسه احیاء آثار الام الخوئی، چاپ اول.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴). جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵). مستند الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.
- فیض کاشانی، محمد محسن. (۱۴۱۰). مفاتیح الشرائح، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی (ره).
- روحانی حسینی، سیدصادق. منهاج الصالحین، قم: دارالکتاب، بی تا.



The Effectiveness of Emotional Self-Regulation Training on Cognitive Flexibility and Interpersonal Sensitivity of Adolescents with Social Anxiety Symptoms

Yar Ahmad Koshki¹ , Jahanshah MohamadZadeh² , and Zeynab Mahindost³ 

1. PhD student, Department of Psychology, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran.
Email: fafa.k1125@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Psychology and Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Ilam university, Ilam, Iran. Email: j.mohammadzadeh@ilam.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Psychology, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran.
Email: zeinab47@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 09 May 2025
Received in revised form 27 May 2025
Accepted 05 July 2025
Available online 28 September 2025

Keywords:

Emotional self-regulation,
Cognitive flexibility,
Interpersonal sensitivity,
Social anxiety,
Adolescents

ABSTRACT

Objective: This study aimed to investigate the effectiveness of emotional self-regulation training on increasing cognitive flexibility and reducing interpersonal sensitivity in adolescents with symptoms of social anxiety.

Method: The present study was a quasi-experimental study with a pre-test-post-test design and a control group. The statistical population included male students with symptoms of social anxiety in Kohdasht city in the academic year 1402-1403. From this population, 30 people with the lowest level of cognitive flexibility and the highest level of interpersonal sensitivity were selected using convenience sampling and randomly assigned to two experimental groups (15 people) and control groups (15 people). The experimental group received emotional self-regulation training intervention in 8 90-minute sessions, while the control group did not receive any intervention. Data were collected using standard questionnaires and analyzed using multivariate analysis of covariance (MANCOVA) in SPSS software version 24.

Results: The results of data analysis showed that there was a significant difference between the experimental and control groups in terms of dependent variables. More precisely, emotional self-regulation training led to a significant increase in cognitive flexibility and a significant decrease in interpersonal sensitivity in the experimental group compared to the control group ($p < 0.01$).

Conclusions: Based on the findings of this study, it can be concluded that emotional self-regulation training is an effective and useful intervention for improving the cognitive-emotional performance of adolescents with social anxiety and can be used as a complementary treatment method to promote cognitive flexibility and reduce sensitivity in interpersonal relationships of these individuals.

Cite this article: Koshki, Y. A., MohamadZadeh, J. & Mahindost Z. (2025). The Effectiveness of Emotional Self-Regulation Training on Cognitive Flexibility and Interpersonal Sensitivity of Adolescents with Social Anxiety Symptoms. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-16. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248>

Introduction

During adolescence, the mental state of the adolescent is not stable and usually the most behavioral and emotional problems arise for them during this period (Chiu et al., 2025). One of the serious and important problems during adolescence is social anxiety disorder; because statistics show that 18.6% of adolescents suffer from some type of anxiety and related disorders (Wang et al., 2024). According to the latest edition of the Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders, this disorder involves a bias in attention and beliefs that is characterized by distortion in the interpretation of internal and external signs (Lee et al., 2024).

Various variables are associated with anxiety disorders in children and adolescents. One of these variables is cognitive flexibility (Parr et al., 2024). Cognitive flexibility refers to the degree of an individual's experienceability in the face of internal and external experiences. This personality trait exists in adolescents to varying degrees and determines their response to new experiences (Lan, 2023). Resilient adolescents are curious about the inner and outer world and their lives are rich in experience. Because they like new experiences and want more experience. They not only do not avoid encountering inner and outer experiences, but sometimes even seek to gain new experiences (De Santana et al., 2022). Resilience, as a subset of executive function, refers more to cognitive control, which is necessary for adapting to new situations and adjusting expectations based on new environmental changes and conditions. Resilience is a unique function, trait, or general cognitive ability that allows an individual to accept multiple ideas, flexibly shift cognitions, and respond normally when the environment changes (Kanda & Osaka, 2019). There is evidence that resilience is associated with psychological well-being and vulnerability to a wide range of distress, including mental illness, depression, and anxiety (Grain & Chamberlain, 2023).

Method

The present study was a quasi-experimental study with a pre-test-post-test design and a control group. The statistical population included male students with symptoms of social anxiety in Kohdasht city in the academic year 1402-1403. From this population, 30 people with the lowest level of cognitive flexibility and the highest level of interpersonal sensitivity were selected using convenience sampling and randomly assigned to two experimental groups (15 people) and control groups (15 people). The experimental group received emotional self-regulation training intervention in 8 90-minute sessions, while the control group did not receive any intervention. Data were collected using standard questionnaires and analyzed using multivariate analysis of covariance (MANCOVA) in SPSS software version 24.

Results

The results of data analysis showed that there was a significant difference between the experimental and control groups in terms of dependent variables. More precisely, emotional self-regulation training led to a significant increase in cognitive flexibility and a significant decrease in interpersonal sensitivity in the experimental group compared to the control group ($p < 0.01$).

Conclusions

Based on the findings of this study, it can be concluded that emotional self-regulation training is an effective and useful intervention for improving the cognitive-emotional performance of adolescents with social anxiety and can be used as a complementary treatment method to promote cognitive flexibility and reduce sensitivity in interpersonal relationships of these individuals.

The purpose of this study was to investigate the effectiveness of emotional self-regulation training on cognitive flexibility and interpersonal sensitivity in adolescents with social anxiety symptoms. In order to collect research data, hypotheses were proposed, and the results and explanations for each will be discussed below. The results of the analysis of the first hypothesis of the study showed that emotional self-regulation training is effective on the cognitive flexibility of adolescents with social anxiety disorder. In other words, the cognitive flexibility score of the subjects in the post-test was not related to the pre-test scores and had a significant improvement compared to the control group. The results obtained from this study are consistent with the results of studies by Mohammadi et al. (1401), Farajzadeh et al. (1399), and Nancy (2021). In explaining the results, it can be said that emotion self-regulation training, in addition to emotion management training, also emphasizes skills related to preventing inappropriate emotions and correcting situations. Also, parts of this program that are related to expanding attention, cognitive evaluation, response modification, and evaluation and application are related to cognitive flexibility and increase it; because cognitive flexibility refers to the ability of an individual to adjust their cognitive process to face new and unpredictable emotional situations (Miron et al., 2015). In addition, better performance in cognitive emotion regulation contributes to better cognitive flexibility; therefore, it is not unlikely that training in the cognitive emotion regulation program will be effective on the cognitive flexibility of adolescents with anxiety disorders. Another explanation is that people who undergo emotional self-regulation training are equipped with effective problem-solving skills, anger control skills, identification and correction of pathological cognitive evaluations, and cognitive reappraisal strategies (Dong et al., 2014).

These abilities help adolescents with anxiety disorders to better manage their internal emotions and, on the other hand, emphasize their strengths and the reproduction of positive emotions. Utilizing emotion regulation abilities helps individuals with social anxiety disorder to effectively deal with stressful and stressful life situations and increases their levels of adaptability and flexibility (Haber et al., 2019). In addition, the results of the analysis of another hypothesis of the study showed that emotional self-regulation training is effective on the interpersonal sensitivity of adolescents with social anxiety. In other words, the interpersonal sensitivity of adolescents with social anxiety has decreased significantly as a result of emotional self-regulation training. So far, no research has addressed the effectiveness of emotional self-regulation training on the interpersonal sensitivity of adolescents with social anxiety disorder. However, the results of this research finding can be considered in line with the results of the studies of Javadian-Ghomi et al. (1403), Mahmoud et al. (2023), Aris et al. (2021), Nancy (2021), and Bayrami et al. (2017). In explaining this research finding, it can be said: Emotion self-regulation training helps adolescents

with social anxiety to manage and control their emotions in academic and social situations and to control negative emotions, to be less affected by negative thoughts and feelings, such as concerns about judgment and the treatment of others, and as a result, to have a greater and more desirable presence in various social situations, and to have less anxiety and concern about how to treat others. In this regard, some researchers claim that what ultimately causes anxiety sensitivity to lead to anxiety psychopathology depends, in part, on how individuals monitor and manage their physical, cognitive, and behavioral symptoms of anxiety (Zhou et al., 2023). In another explanation of the effect of emotion self-regulation training, it can be said that by reducing the social anxiety of adolescents with social anxiety, emotion self-regulation training can reduce their interpersonal sensitivity. In other words, since social anxiety, as a descriptor of an individual's worry and distress about being in the company of others and avoiding group communication, is related to all aspects of interpersonal disorder, such as interpersonal sensitivity (Zhang et al., 2021). The present study, like any scientific study, also had limitations. Among other things, the present study was conducted only on adolescents with social anxiety disorder in Kohdasht city. Therefore, caution should be exercised in generalizing the results to other anxiety disorders and other parts of the country. The measurements in the present study were conducted through a questionnaire that may be associated with social desirability and not very in-depth information. Therefore, it is suggested that while conducting this study on adolescents with other anxiety disorders and in other places, other clinical tools such as interviews should be used to collect more reliable information. The results of this study showed that emotional self-regulation training is effective in improving cognitive flexibility and reducing interpersonal sensitivity in adolescents with social anxiety disorder. Therefore, the results of this study can be a useful source of information for therapists, health professionals, counselors, and psychologists to strengthen and improve psychological variables such as cognitive flexibility and interpersonal sensitivity in adolescents with social anxiety disorder.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by Y. K. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by J. M. as the second author. Z. M., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی

یار احمد کوشکی^۱، جهان‌شاه محمدزاده^۲✉، زینب مهین دوست^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه روانشناسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. رایانامه: fafa.k1125@gmail.com
 ۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه روانشناسی و علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: j.mohammadzadeh@ilam.ac.ir
 ۳. استادیار، گروه روانشناسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. رایانامه: zeinab47@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: این پژوهش با هدف بررسی اثربخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر افزایش انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش حساسیت بین‌فردی در نوجوانان دارای نشانه‌های اضطراب اجتماعی انجام شد.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۴ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶	روش پژوهش: پژوهش حاضر از نوع نیمه‌آزمایشی با طرح پیش‌آزمون-پس‌آزمون و گروه کنترل بود. جامعه آماری شامل دانش‌آموزان پسر دارای نشانه‌های اضطراب اجتماعی در شهر کوهدشت در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۲ بود. از این جامعه، ۳۰ نفر که دارای پایین‌ترین سطح انعطاف‌پذیری شناختی و بالاترین سطح حساسیت بین‌فردی بودند، به روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب و به صورت تصادفی در دو گروه آزمایش (۱۵ نفر) و کنترل (۱۵ نفر) جایگزین شدند. گروه آزمایش، مداخله آموزشی خودنظم‌دهی هیجانی را در ۸ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای دریافت کرد، در حالی که گروه کنترل هیچ مداخله‌ای دریافت نکرد. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه‌های استاندارد گردآوری و با روش تحلیل کوواریانس چندمتغیری (MANCOVA) در نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۴ تحلیل شدند.
کلیدواژه‌ها: خودنظم‌دهی هیجانی، انعطاف‌پذیری شناختی، حساسیت بین فردی، اضطراب اجتماعی، نوجوانان	یافته‌ها: نتایج تحلیل داده‌ها نشان داد که بین دو گروه آزمایش و کنترل از نظر متغیرهای وابسته، تفاوت معناداری وجود دارد. به عبارت دقیق‌تر، آموزش خودنظم‌دهی هیجانی منجر به افزایش معنادار انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش معنادار حساسیت بین‌فردی در گروه آزمایش در مقایسه با گروه کنترل شد ($p < 0.01$).
	نتیجه‌گیری: بر اساس یافته‌های این مطالعه، می‌توان نتیجه گرفت که آموزش خودنظم‌دهی هیجانی یک مداخله مؤثر و مفید برای بهبود عملکرد شناختی-هیجانی نوجوانان مبتلا به اضطراب اجتماعی است و می‌توان از آن به عنوان یک روش درمانی مکمل برای ارتقای انعطاف‌پذیری شناختی و کاهش حساسیت در روابط بین‌فردی این افراد استفاده کرد.

استناد: کوشکی، یار احمد؛ محمدزاده، جهان‌شاه و مهین دوست، زینب. (۱۴۰۴). اثربخشی آموزش خودنظم‌دهی هیجانی بر انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۶-۱.

<https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2057103.1248>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

در دوره نوجوانی وضعیت روانی فرد نوجوان دارای ثبات نیست و معمولاً بیشترین مشکلات رفتاری و هیجانی در این دوره برای ایشان به وجود می‌آید (چیو^۱ و همکاران، ۲۰۲۵). یکی از مشکلات جدی و مهم در دوره نوجوانی، اختلال اضطراب اجتماعی^۲ است؛ چراکه آمار نشان می‌دهد که ۱۸٫۶ درصد از نوجوانان از یک نوع اضطراب و اختلالات مرتبط با آن رنج می‌برند (وانگ^۳ و همکاران، ۲۰۲۴). طبق آخرین ویراست راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، این اختلال دربرگیرنده یک سوگیری در توجه و باورهاست که با تحریف در تفسیر نشانه‌های درونی و بیرونی مشخص می‌شود (لی^۴ و همکاران، ۲۰۲۴).

متغیرهای مختلفی با اختلالات اضطرابی کودکان و نوجوانان مرتبط هستند. یکی از این متغیرها انعطاف‌پذیری شناختی^۵ است (پار^۶ و همکاران، ۲۰۲۴). انعطاف‌پذیری شناختی به میزان تجربه‌پذیری فرد در مقابل تجارب درونی و بیرونی اطلاق می‌شود. این ویژگی شخصیتی در نوجوانان به درجات متفاوتی وجود دارد و نوع واکنش آن‌ها را در مقابل تجارب جدید معین می‌کند (لان^۷، ۲۰۲۳). نوجوانان انعطاف‌پذیر درباره دنیای درونی و بیرونی کنجکاو هستند و زندگی آن‌ها از لحاظ تجربه غنی است. چون تجارب جدید را می‌پسندند و خواهان تجربه بیشتر هستند. آن‌ها نه تنها از مواجهه با تجارب درونی و بیرونی اجتناب نمی‌کنند، بلکه حتی گاهی به دنبال کسب تجربیات جدید می‌روند (دی سانتانا^۸ و همکاران، ۲۰۲۲). انعطاف‌پذیری به مثابه یکی از زیرمجموعه‌های کارکرد اجرایی، بیشتر به مهار شناختی اشاره دارد که برای تطابق با موقعیت‌های جدید و تنظیم انتظارات بر اساس تغییرات و شرایط جدید محیطی ضروری است. انعطاف‌پذیری یک عملکرد منحصر به فرد، صفت بارز یا توانایی شناخت کلی است که به فرد اجازه می‌دهد ایده‌های چندگانه را بپذیرد، به‌طور انعطاف‌پذیر شناخت را تغییر دهد و هنگام تغییرات محیطی پاسخ عادی بدهد (کاندا و اوساکا^۹، ۲۰۱۹). شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد انعطاف‌پذیری با بهزیستی روانی و آسیب‌پذیری در طیف گسترده‌ای از ناراحتی که شامل ناراحتی‌های روانی، افسردگی و اضطراب می‌شود، رابطه دارد (گراین و چمبرلین^{۱۰}، ۲۰۲۳).

اختلال اضطراب اجتماعی می‌تواند متأثر از حساسیت بین‌فردی قرار گیرد که به بی‌اعتمادی، انتقادناپذیری، حساسیت به طردشدن، احساس مورد تهاجم قرارگرفتن، حسادت، اجتناب از روابط صمیمانه عاطفی و ناتوانی در رها شدن از احساس کمبود هنگام اتمام روابط صمیمانه و نیز حفظ نکردن استقلال و فردیت در روابط گروهی اشاره دارد (پیترز^{۱۱} و همکاران، ۲۰۲۴). در همین باره می‌توان گفت یکی از عوامل مؤثر بر اضطراب اجتماعی حساسیت بین‌فردی^{۱۲} است که به معنای آگاهی زیاد از رفتار و احساس دیگران و حساسیت بیش از حد به آن رفتار و احساس است (میائو و همکاران، ۲۰۲۵). افراد دارای این صفات شخصیتی دل‌مشغولی زیادی با روابط بین‌فردی‌شان دارند و در برابر رفتار و خلق دیگران گوش به زنگ هستند. همچنین در برابر سرزنش و طرد حساسیت بسیاری دارند و رفتارشان را برای به حداقل رساندن خطر سرزنش یا طرد، با انتظارات دیگران تعدیل می‌کنند (لین^{۱۳} و همکاران، ۲۰۲۱)؛ درحالی‌که روابط بین‌فردی برای انسان‌ها مفید است. ایجاد رابطه‌ای جدید یا بهبود بخشیدن به سایر روابط به کیفیت زندگی بهتر و پدیدآمدن دیدگاه خوشایند به زندگی منجر می‌شود. اگرچه روابط اجتماعی نقش مهمی در سلامت روانی افراد دارد، گاهی منبع استرس است. در این حالت، تأثیر روابط در مجموع برای افراد منفی است (ژو^{۱۴} و همکاران، ۲۰۲۳). شاید به این دلیل که مبتلابان به اضطراب اجتماعی در موقعیت‌های اجتماعی

1. Chiu
2. Social anxiety
3. Wang
4. Lei
5. cognitive flexibility
6. Parr
7. Lan
8. de Santana
9. Kaneda, & Osaka
10. Grant, & Chamberlain
11. Peters
12. interpersonal sensitivity
13. Lin
14. Xu

احساسات درونی و رفتار خود را واری می کنند، پیامدهای روابط اجتماعی خود را منفی و فاجع آمیز می دانند، درباره کارکردهای گذشته و حال خود فرضیاتی را می سازند و بر اساس آن انتظار عملکردی ضعیف برای آینده را پیش بینی می کنند (تاباک^۱ و همکاران، ۲۰۲۲).

امروزه توجه به درمان کارآمد، سال هاست که دغدغه ذهنی روان پزشکان و روان شناسان می باشد. اگرچه درمان دارویی، درمان اصلی اختلالات اضطرابی محسوب می شود اما مطالعات در سال های گذشته نشان داده است که افزودن مداخلات روانی - اجتماعی به برنامه درمان، کارآمدی آن را افزایش می دهد (لیو^۲ و همکاران، ۲۰۲۳). باورهای واسطه ای و افکار ناکارآمد که طیف گسترده ای از تجربیات بیماران را در بر می گیرد باعث مزمن شدن مشکلات و ایجاد ساختارهای شناختی فراگیر در مورد خود و بیماری می شود و درمان های روانی در شناخت این باورها و افکار مؤثر هستند و می تواند بار هیجانی آن ها را کاهش دهند (لینکولن^۳ و همکاران، ۲۰۲۲).

یکی از درمان هایی که در کنار درمان دارویی بیماران مبتلا به اختلال اضطرابی به کار گرفته می شود آموزش خودنظم دهی هیجانی^۴ است. در راستای نشانه شناسی اختلالات اضطرابی و از جمله اختلال اضطراب اجتماعی بر نقش کارکرد تنظیم هیجان تاکید فراوانی شده است، به طوری که بررسی ها نشان می دهند که تنظیم هیجان نقش برجسته ای در سلامتی و کارکرد موثر در تعاملات اجتماعی دارد. بیمارانی که توانایی آن را ندارند تا به طور موثری هیجانانشان را کنترل و نظارت کنند، دوره های پایداری از استرس و پریشانی را تجربه می کنند (اسمیت^۵ و همکاران، ۲۰۲۴). تنظیم هیجانی شامل همه راهبردهای آگاهانه و غیر آگاهانه است که در جهت افزایش، حفظ و کاهش مولفه های هیجانی، شناختی و رفتاری یک پاسخ هیجانی به کار برده می شود (کوژان^۶ و همکاران، ۲۰۲۵). تنظیم هیجانی به توانایی فهم هیجان ها و تعدیل تجربه و ابراز هیجان ها اشاره دارد. و یکی از آموزش های است که در بهبود بیماران مبتلا به اختلالات اضطرابی مورد استفاده قرار می گیرد (دنی^۷، ۲۰۲۰). پاسخ های هیجانی، اطلاعات مهمی درباره تجربه فرد در ارتباط با دیگران فراهم می کند، با این اطلاعات انسان ها یاد می گیرند که در مواجهه با هیجان ها چگونه رفتار کنند، چگونه تجارب هیجانی را به صورت کلامی ابراز کنند، چه روش های را در پاسخ به هیجان ها به کار گرفته و در زمینه هیجان های خاص با دیگران چگونه رفتار کنند (لیندسای^۸ و همکاران، ۲۰۱۹). در چندین پژوهش به اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجان بر نشخوار فکری و ادراک کنترل اضطراب دانش آموزان مبتلا به اختلال اضطراب اجتماعی (محمدی و همکاران، ۱۴۰۱)؛ اجتناب تجربه ای و تکانشگری (جوادیان قمی و همکاران، ۱۴۰۳)؛ اجتناب شناختی و آمیختگی فکر - عمل (محمود و همکاران، ۲۰۲۳)؛ انعطاف پذیری روان شناختی (فرج زاده و همکاران، ۱۳۹۹)؛ نشانه های اختلال اضطرابی (اریس^۹ و همکاران، ۲۰۲۱)؛ حالات روانی - جسمانی، شناخت و پیامدهای اجتماعی (نانسی^{۱۰}، ۲۰۲۱) و سازگاری اجتماعی و حساسیت بین فردی دانش آموزان (بیرامی و همکاران، ۱۳۹۶) اشاره شده است.

با توجه به شیوع بالای اضطراب اجتماعی در بین دانش آموزان، اثرات مخرب این اختلال بر عملکرد فرد در حیطه های مهم تحصیلی و زندگی و همبودی بالای آن با اختلالات دیگر، مطالعات زیادی برای ارائه درمان موثر برای این اختلال صورت گرفته و روش های درمانی گوناگونی شامل انواع درمان های دارویی و روان شناختی، جهت بهبود و کاهش علائم این اختلال ارائه شده است. در همین راستا و با هدف یافتن درمانی موثرتر در زمینه کاهش آسیب های ناشی از اضطراب اجتماعی، هدف از این پژوهش بررسی اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و حساسیت بین فردی دانش آموزان پسر نوجوان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی است.

1. Tabak
2. Liu
3. Lincoln
4. emotional self-regulation
5. Smith
6. Cojean
7. Denny
8. Lindsay
9. Eres
10. Nuncy

روش‌ها

روش این پژوهش از نوع نیمه‌آزمایشی با طرح پیش‌آزمون، پس‌آزمون با گروه کنترل بود. جامعه آماری پژوهش شامل تمامی دانش‌آموزان پسر نوجوان دارای نشانه‌های اختلال اضطراب اجتماعی شهر کوه‌دشت در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۲ بود. از میان آن‌ها ۳۰ دانش‌آموز نوجوان دارای نشانه‌های اختلال اضطراب اجتماعی که نمرات پایینی در انعطاف‌پذیری شناختی و نمرات بالایی در حساسیت بین فردی داشتند، به شیوه نمونه‌گیری دردسترس انتخاب و به شیوه تصادفی در دو گروه آزمایش (۱۵ نفر) و کنترل (۱۵ نفر) گمارده شدند. ملاک ورود به پژوهش شامل: تشخیص اختلال اضطراب اجتماعی توسط روانشناس، تشکیل پرونده و عدم دریافت درمان‌های پزشکی و روان‌شناختی موازی، تحصیلات در سه پایه (هفتم، هشتم، نهم) و عدم رضایت و همکاری شرکت‌کنندگان در انجام تکالیف و غیبت بیش از دو جلسه از جلسات درمان بوده است. علاوه بر اخذ کد اخلاق، اصول اخلاقی رازداری، استفاده از داده‌ها فقط در راستای اهداف پژوهش، آزادی و اختیار کامل نمرات برای ادامه مشارکت در پژوهش و اطلاع‌رسانی دقیق در صورت درخواست شرکت‌کنندگان از نتایج؛ رعایت شده است. ابزاری که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت، شامل مورد زیر است.

پرسشنامه اضطراب اجتماعی نوجوانان (SASA): مقیاس اضطراب اجتماعی توسط پاکلک (۲۰۰۴) ساخته شده است، یک مقیاس خود گزارش‌دهی است که شامل ۲۸ سوال است. این مقیاس نگرانی، ترس‌ها و رفتار اجتماعی نوجوانان را در موقعیت‌های اجتماعی مختلف اندازه‌گیری می‌کند. مقیاس مذکور شامل دو زیرمقیاس درک و ترس از ارزیابی منفی (۱۵ سوال) و تنش‌بازداری در برخورد اجتماعی (۱۳ سوال) است (شمالی شهررضا و همکاران، ۱۳۹۹). در پژوهش خدایی، شکری و پاکلک نتایج تحلیل عاملی تاییدی، با هدف بررسی روایی عاملی پرسشنامه اضطراب اجتماعی نشان داد که ساختار دو عاملی برازش خوبی با داده‌ها دارد، ضرایب آلفا برای زیر مقیاس‌های درک و ترس از ارزیابی منفی و تنش و بازداری در برخورد اجتماعی و نمره کلی اضطراب برابر با ۰/۸۴، ۰/۶۸ و ۰/۸۳ به‌دست آمد و همبستگی بین آن‌ها به‌ترتیب برابر با ۰/۴۴ و ۰/۸۷ و ۰/۸۳ به‌دست آمد (خدایی و همکاران، ۱۳۹۹). در پژوهش حاضر پایایی پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ محاسبه و برابر با نمره ۰/۷۵ شد.

پرسشنامه انعطاف‌پذیری شناختی: این پرسشنامه توسط دنیس و وندروال^۱ (۲۰۱۰) ساخته شده است، یک ابزار خودگزارشی کوتاه ۲۰ سؤالی است و برای سنجش نوعی از انعطاف‌پذیری شناختی که در موقعیت فرد برای چالش و جایگزینی افکار ناکارآمد با افکار کارآمدتر لازم است به کار می‌رود. شیوه نمره‌گذاری آن بر اساس یک مقیاس ۷ درجه‌ای لیکرتی می‌باشد و تلاش دارد تا ۳ جنبه از انعطاف‌پذیری شناختی را بسنجد: الف- میل به درک موقعیت‌های سخت به‌عنوان موقعیت‌های قابل کنترل ب- توانایی درک چندین توجیه جایگزین برای رویدادهای زندگی و رفتار انسان‌ها ج- توانایی ایجاد چندین راه‌حل جایگزین برای موقعیت‌های سخت. این پژوهشگران پایایی به روش آلفای کرونباخ را برای کل مقیاس، ادراک کنترل‌پذیری و ادراک گزینه‌های مختلف به ترتیب ۰/۹۱، ۰/۹۱ و ۰/۸۴ و با روش بازآزمایی به ترتیب ۰/۸۱، ۰/۷۵ و ۰/۷۷ به‌دست آوردند (دنیس و وندروال، ۲۰۱۰). در پژوهش حاضر پایایی پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۷۶ بود.

پرسشنامه حساسیت بین فردی (IPSM): پرسشنامه حساسیت بین فردی توسط بویس و پاپکر^۲ (۱۹۸۹) برای سنجش ابعاد اساسی مفهوم حساسیت بین فردی ابداع شد. این پرسشنامه ۳۶ سؤال و ۵ خرده مقیاس دارد که پاسخ به هر عبارت آن در یک مقیاس لیکرت ۴ درجه‌ای می‌باشد. این ۵ عامل شامل آگاهی بین فردی، نیاز به تأیید، اضطراب جدایی (افرادی که در این خرده مقیاس نمره بالا می‌گیرند، افرادی هستند که از روابط بین فردی احساس اضطراب می‌کنند)، کمروبی (این عامل، عدم جرأت ورزی را شناسایی می‌کند. افرادی که در این خرده مقیاس نمره بالایی می‌گیرند کسانی هستند که به علت کمروبی خود قادر به کسب تقویت پاداش نمی‌باشند) و خود درونی شکننده (احساس فرد از اینکه خود او دوست داشتنی نیست و باید از دیگران پنهان شود) می‌باشد. بویس و پاپکر ضریب پایایی بازآزمایی ۰/۸۵ برای نمره کل و ضرایبی در دامنه ۰/۵۵ تا ۰/۷۶ برای خرده مقیاس‌های آن گزارش کرده‌اند. در این پژوهش پایایی پرسشنامه با استفاده از روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۸۱ بود.

فرآیند جمع‌آوری به این صورت بود که پس از گمارش تصادفی شرکت کنندگان به روش قرعه‌کشی ساده در دو گروه، یک گروه آموزشی و یک گروه کنترل، در مرحله پیش‌آزمون نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی به پرسشنامه‌ها انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین فردی پاسخ دادند. سپس یک گروه به‌عنوان گروه آزمایشی تحت آموزش خودتنظیمی هیجانی قرار گرفتند. بلافاصله پس از پایان جلسات، آزمودنی‌های هر دو گروه در مرحله پس‌آزمون مجدد به پرسشنامه‌های پژوهش پاسخ دادند. آموزش خودنظم‌دهی هیجانی طی ۸ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای در هر هفته دو جلسه (در مجموع طی ۴ هفته متوالی) توسط روانشناس مجرب با بیش از چند سال سابقه درمان تحت مداخله قرار گرفتند. گروه کنترل تا پایان آموزش، آزمایشی را دریافت نمود؛ ولیکن پس از اتمام جلسات، داده‌ها جهت تجزیه و تحلیل جمع‌آوری شدند. خلاصه جلسات هر دو مداخله به کار گرفته شده در جداول شماره ۱ ارائه شده است.

جدول ۱. خلاصه محتوای جلسات آموزش تنظیم شناختی هیجانی (گراس، ۲۰۱۵)

جلسات	محتوا
اول	اجرای پیش‌آزمون، معارفه افراد نمونه پژوهش با یکدیگر، بیان ضرورت آشنایی و استفاده از تنظیم هیجان در زندگی. تعریف هیجان، شناخت انواع هیجان و توضیح در مورد فرایند بیولوژیکی و اثرگذاری هیجان بر کارکرد روزانه، تکلیف خانگی و نوشتن انواع هیجانات تجربه شده توسط اعضای گروه تا جلسه آینده.
دوم	آموزش راه‌هایی جهت افزایش تجربه‌های مثبت، آموزش آگاهی از تجربه‌های مثبت، ایجاد تجربه‌های مثبت از طریق تجسم ذهنی صحنه‌های شادی بخش و غفلت از نگرانی.
سوم	آموزش راه‌های کاهش هیجانات منفی، آموزش آگاهی از تجربیات منفی و کاهش هیجانات منفی از طریق خواب کافی، آموزش جهت تلاش برای به دست گرفتن کنترل زندگی، تغذیه کافی و ورزش، مراقبت از خود با مراجعه به موقع به پزشک.
چهارم	آموزش در راستای شناسایی ارزیابی‌های غلط و اثرات آن‌ها روی حالات هیجانی، آموزش راهبرد بازآرایی و تغییر پیامدهای رفتاری و فیزیولوژیکی هیجان.
پنجم	آموزش جهت شناسایی میزان و نحوه استفاده از راهبرد بازداری و بررسی پیامدهای هیجانی آن، مواجهه، آموزش ابراز هیجان، اصلاح رفتار از طریق تقویت کننده‌های محیطی، آموزش تخلیه هیجانی، آرمیدگی و عمل معکوس.
ششم	توجه آگاهانه به هیجان فعلی، توجه کامل به هیجان مثبت و منفی خود و پذیرش آن بدون قضاوت و ابراز صحیح هیجان.
هفتم	آموزش ارزیابی مجدد و ابراز هیجانات مثبت و منفی، آموزش ارزیابی از هیجانات و توجه به پیامدهای هر هیجان و تلاش برای ابراز مناسب و بازداری از ابراز نامناسب هیجان.
هشتم	آموزش تغییر هیجانات منفی از طریق عمل برخلاف هیجان تجربه شده مانند ترس، عصبانیت و استرس.

یافته‌ها

جدول ۲. میانگین و انحراف معیار متغیرهای وابسته پژوهش در مرحله پیش‌آزمون و پس‌آزمون

مرحله	متغیر	عضویت گروهی	N	پیش‌آزمون		پس‌آزمون	
				SD	M	SD	M
انعطاف‌پذیری شناختی	آزمایش	۱۵	۱۷/۱۴	۸۸/۱۳	۹۷/۲۶	۱۴/۰۹	
	کنترل	۱۵	۱۷/۶۸	۸۹/۷۳	۹۰/۵۳	۱۷/۸۶	
حساسیت بین فردی	آزمایش	۱۵	۱۴/۰۹	۱۰۲/۶۶	۷۸/۴۶	۸/۸۴	
	کنترل	۱۵	۱۴/۱۷	۱۰۴/۶۰	۹۸/۶۶	۱۲/۴۰	

همان‌طور که در جدول ۲ مشاهده می‌کنید میانگین و انحراف معیار متغیرها و زیر مولفه‌های آن‌ها بر حسب مرحله و عضویت گروهی گزارش شده‌است. کاربرد آزمون F به عنوان یک آزمون پارامتریک، تابع رعایت برخی پیش‌فرض‌های آماری است. این پیش‌فرض‌ها شامل: ۱. فاصله‌ای یا نسبی بودن مقیاس اندازه‌گیری متغیرهای وابسته ۲. نمونه‌گیری یا گمارش تصادفی آزمودنی‌ها ۳. توزیع نرمال نمرات متغیرهای وابسته ۴. همسانی واریانس‌های متغیر وابسته ۵. تساوی یا تناسب حجم نمونه‌ها ۶. همگنی شیب رگرسیون می‌باشد. لازم به ذکر است که سطح معناداری برای مفروضه همگنی شیب رگرسیون، نرمال بودن داده‌ها و همگنی واریانس ($P > 0/05$) که

نشان دهنده‌ی این است که این مفروضه‌ها در پژوهش حاضر اعمال گردیده است. در ادامه ابتدا به منظور بررسی تاثیر کلی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی از آزمون تحلیل کوواریانس چند متغیره استفاده شد که نتایج آن در قالب جدول شماره ۳ ارائه می‌شود.

جدول ۳. نتایج تحلیل کوواریانس چند متغیره، متغیرهای وابسته پژوهش در مرحله پس آزمون

مرحله	اثر	ارزش	F	df فرضیه	df خطا	معنی داری	اندازه اثر
	پیلایی	۰/۵۷	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	۰/۵۷
	لامبدای ویلکز	۰/۴۲	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	۰/۵۷
	هلتینگ	۱/۳۵	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	۰/۵۷
	بزرگترین ریشه روی	۱/۳۵	۱۶/۸۹	۲	۲۵	۰/۰۰۱	۰/۵۷

همان طوری که در جدول ۳ مشاهده می‌شود پس از خارج کردن اثر پیش آزمون و سایر متغیرهای کنترل، به روش تحلیل کوواریانس چند متغیره، اثر معنی داری برای عامل عضویت گروهی وجود دارد. این اثر چند متغیره نشان می‌دهد که آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و کاهش حساسیت بین فردی دانش آموزان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی تاثیر مثبت و معناداری دارد و بین دو گروه تفاوت معنی داری وجود دارد. به منظور تعیین این که در کدام یک از متغیرها تفاوت معنادار است از آزمون تحلیل کوواریانس تک متغیره استفاده شد که نتایج آن در قالب جدول ۴ ارائه می‌شود.

جدول ۴. نتایج تحلیل کوواریانس تک متغیره برای بررسی تأثیر مداخله متغیرهای پژوهش در آزمودنی های گروه های آزمایش و گواه در مرحله پس آزمون

منبع تغییر	متغیر وابسته	SS	Df	MS	F	P	Eta
گروه	پیش آزمون	۶۰۳۳/۲۱	۱	۶۰۳۳/۲۱	۷/۸۱	۰/۰۰۱	۰/۲۷
	انعطاف پذیری شناختی	۵۲۸/۸۷	۱	۵۲۸/۸۷	۸/۵۵	۰/۰۰۱	۰/۳۴
	خطا	۱۶۳۷/۲۰	۲۶	۶۲/۹۷	-	-	-
	پیش آزمون	۷۴۰/۸۰	۱	۷۴۰/۸۰	۷/۷۱	۰/۰۰۱	۰/۱۲
	حساسیت بین فردی	۲۸۴۴/۶۳	۱	۲۸۴۴/۶۳	۲۹/۹۲	۰/۰۰۱	۰/۵۳
	خطا	۲۴۷۱/۲۰	۲۶	۹۵/۰۴	-	-	-

با توجه به نتایج جدول ۴، با کنترل نمرات پیش آزمون بین گروه های آزمایش و گواه در متغیرهای وابسته پژوهش در مرحله پس آزمون تفاوت معنادار وجود دارد ($P < 0/001$). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آموزش خود نظم دهی هیجانی منجر به افزایش ۰/۳۴ انعطاف پذیری شناختی و کاهش ۰/۵۳ حساسیت بین فردی در دانش آموزان شرکت کننده در گروه آزمایش می‌شود.

نتیجه گیری

هدف از انجام این پژوهش اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای نشانه های اضطراب اجتماعی بود. به منظور جمع آوری داده های پژوهش فرضیه هایی مطرح شد که در ادامه به بررسی نتایج و تبیین مربوط به هر کدام پرداخته خواهد شد. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل فرضیه نخست پژوهش نشان داد که آموزش خودنظم دهی هیجانی بر انعطاف پذیری شناختی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی اثربخش است. به بیان دیگر نمره انعطاف پذیری شناختی آزمودنی ها در پس آزمون نیست به نمرات پیش آزمون و در مقایسه با گروه گواه بهبود معناداری داشته است. نتیجه به دست آمده از این پژوهش همسو با نتایج پژوهش های محمدی و همکاران (۱۴۰۱)، فرج زاده و همکاران (۱۳۹۹) و نانسی (۲۰۲۱) است. در تبیین نتیجه به دست آمده می‌توان گفت آموزش خودنظم دهی هیجان علاوه بر آموزش مدیریت هیجان، بر مهارت های مربوط به پیشگیری از بروز هیجان نامناسب و اصلاح موقعیت نیز تأکید دارد. همچنین بخش هایی از

این برنامه که به گسترش توجه، ارزیابی شناختی، تعدیل پاسخ و ارزیابی و کاربرد مربوط بوده، با انعطاف پذیری شناختی مرتبط است و آن را افزایش می دهد؛ زیرا انعطاف پذیری شناختی به توانایی فرد در تعدیل فرایند شناختی خود برای مواجهه با موقعیت-های هیجانی جدید و پیش بینی ناپذیر اشاره دارد (میرون^۱ و همکاران، ۲۰۱۵). علاوه بر این، عملکرد بهتر در نظم جویی شناختی هیجان به انعطاف پذیری شناختی بهتر کمک می کند؛ پس بعید نیست آموزش برنامه نظم جویی شناختی هیجان بر انعطاف پذیری شناختی نوجوانان دارای اختلال اضطرابی مؤثر باشد. همچنین در تبیین دیگر می توان چنین استنباط نمود، افرادی که تحت آموزش خودنظم دهی هیجانی قرار می گیرند، به مهارت های حل مسئله کارآمد، مهارت کنترل خشم، شناسایی و اصلاح ارزیابی-های آسیب شناختی و همچنین راهبردهای ارزیابی مجدد شناختی تجهیز می شوند (دونگ^۲ و همکاران، ۲۰۱۴). این توانایی ها به نوجوانان دارای اختلال اضطرابی کمک می کند که بهتر بتوانند هیجانات درونی خود را مدیریت کنند و از سوی دیگر بر نقاط قوت خود و باز تولید هیجانات مثبت تاکید کنند. بهره گیری از توانمندی های تنظیم هیجان به افراد دارای اختلال اضطراب اجتماعی در مقابله کارآمد با شرایط پرفشار و تنش زای زندگی کمک نموده و سطوح سازگاری و انعطاف پذیری آنان را بالا می برد (هابر^۳ و همکاران، ۲۰۱۹). در ادامه نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل فرضیه دیگر پژوهش نشان داد که آموزش خودنظم دهی هیجانی بر حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی مؤثر است. به بیان دیگر حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی در نتیجه آموزش خودنظم دهی هیجانی کاهش معناداری داشته است. تاکنون در پژوهشی به اثربخشی آموزش خودنظم دهی هیجانی بر حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی پرداخته است. با این وجود نتیجه حاصل از این یافته پژوهش را می توان به نوعی در راستای نتایج پژوهش های جوادیان قمی و همکاران (۱۴۰۳)، محمود و همکاران (۲۰۲۳)، اریس و همکاران (۲۰۲۱)، نانسی (۲۰۲۱) و بیرامی و همکاران (۱۳۹۶) دانست. در تبیین این یافته پژوهش می توان گفت: آموزش خودتنظیمی هیجان به نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی کمک می کند، تا با مدیریت و کنترل هیجانات خود در موقعیت های تحصیلی و اجتماعی و با کنترل هیجانات منفی، کمتر تحت تأثیر افکار و احساسات منفی همچون، نگرانی درباره قضاوت و برخورد دیگران قرار گیرند و در نتیجه با حضور بیشتر و مطلوب در موقعیت های مختلف اجتماعی پریشانی و نگرانی کمتری در مورد نحوه برخورد با دیگران داشته باشند. در این خصوص برخی پژوهشگران مدعی هستند که در نهایت آنچه که باعث می شود حساسیت اضطرابی به سمت آسیب شناسی روانی اضطراب سوق پیدا کند، تا حدودی بستگی به این دارد که افراد چگونه نشانه های فیزیکی، شناختی و رفتاری اضطرابشان را نظارت و مدیریت کنند (ژوی^۴ و همکاران، ۲۰۲۳). در تبیین دیگر تاثیر آموزش خودنظم دهی هیجانی می توان گفت که آموزش خودنظم دهی هیجان با کاهش اضطراب اجتماعی نوجوانان دارای اضطراب اجتماعی می تواند، حساسیت بین فردی آن ها را کاهش دهد. به عبار دیگر، از آنجایی که اضطراب اجتماعی به عنوان توصیف گر نگرانی و پریشانی فرد از قرار داشتن در جمع دیگران و اجتناب از ارتباطات گروهی، با تمامی جنبه های اختلال بین فردی، همچون حساسیت بین فردی مرتبط است (ژانگ^۵ و همکاران، ۲۰۲۱).

مطالعه حاضر نیز مانند هر مطالعه علمی دارای محدودیت هایی بوده است. از جمله اینکه، مطالعه حاضر صرفاً بر روی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی شهر کوهشدت انجام شده است. لذا در تعمیم نتایج به سایر اختلالات اضطرابی و دیگر نقاط کشور باید احتیاط شود. سنجش ها در مطالعه حاضر از طریق پرسشنامه که ممکن است با مطلوب نمایی اجتماعی و اطلاعات نه چندان عمیق همراه باشد، انجام پذیرفته است. بنابراین پیشنهاد می شود که ضمن اجرای این پژوهش بر روی نوجوانان با دیگر اختلالات اضطرابی و در دیگر نقاط، از ابزارهای بالینی دیگر چون مصاحبه جهت گردآوری اطلاعات پایاتر استفاده شود. نتایج حاصل از این پژوهش نشان داد که آموزش خودنظم دهی هیجانی بر بهبود انعطاف پذیری شناختی و کاهش حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی مؤثر است. از این رو نتایج حاصل از این پژوهش می تواند منبع

1. Miron
2. Dong
3. Huber
4. Xue
5. Zhang

اطلاعاتی مفید برای درمانگران، متخصصان سلامت، مشاوران و روان‌شناسان در جهت تقویت و بهبود متغیرهای روان‌شناختی چون: انعطاف‌پذیری شناختی و حساسیت بین فردی نوجوانان دارای اختلال اضطراب اجتماعی باشد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:
نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.
نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.
نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- بیرامی، منصور؛ هاشمی، تورج و عاشوری، مجتبی. (۱۳۹۶). اثربخشی آموزش تنظیم هیجان بر سازگاری اجتماعی و حساسیت بینفردی دانش‌آموزان مقطع متوسطه. پژوهش‌های روانشناسی اجتماعی، ۲۷ (۱)، ۱-۱۴.
- جوادیان قمی، نرگس؛ شریفی، طیبه؛ مشهدی‌زاده، شهرام و احمدی، رضا. (۱۴۰۳). اثربخشی آموزش کاهش استرس مبتنی بر ذهن آگاهی بر اجتناب تجربه‌ای و تکانشگری دانش‌آموزان دختر با دشواری در نظم جویی هیجانی. فصل‌نامه پژوهش‌های کاربردی روانشناختی، ۱۵ (۱)، ۱۴۹-۱۶۷.
- شمالی شهررضا، مرضیه؛ ابراهیم پور، مجید و بالیده، مهدی. (۱۳۹۹). شیوع‌شناسی اضطراب اجتماعی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه اول شهر اصفهان. فصلنامه روانشناسی تحلیلی - شناختی، ۱۱ (۴۰)، ۴۷-۵۷.
- فرج‌زاده، پروین، غضنفری، احمد؛ چرامی، مریم و شریفی، طیبه. (۱۳۹۹). مقایسه اثربخشی آموزش سرمایه‌های روانشناختی و خودتنظیمی هیجانی بر انعطاف‌پذیری روانشناختی دانشجو معلمان با اشتیاق تحصیلی پایین. مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد، ۶۳ (۲)، ۱-۱۵.
- محمدی، رحیم؛ تقی پور، بهزاد؛ برزگران، رقیه؛ صلح‌جو، هانیه؛ رحیمی، سعید و جوکار، سعید. (۱۴۰۱). اثر بخشی آموزش تنظیم هیجان بر نشخوارفکری و ادراک کنترل اضطراب دانش‌آموزان مبتلا به اختلال اضطراب اجتماعی. فصلنامه روانشناسی مدرسه و آموزشگاه، ۱۱ (۴)، ۱۳۰-۱۴۱.

References

- Boyce, P. & Parker, G. (1989). Development of a scale to measure interpersonal sensitivity. *Australian and New Zealand Journal of Psychiatry*, 23(3), 341–351.
- Chiu, K., Stringaris, A., & Leigh, E. (2025). Social anxiety symptoms and their relationship with suicidal ideation and depressive symptoms in adolescents: A prospective study. *JCPP Advances*, 5(1), e12249. DOI: <https://doi.org/10.1002/jcv2.12249>
- Cojean, S., Deperrois, R., Taillandier-Schmitt, A., & Combalbert, N. (2025). Effect of Personality, Cognitive Emotion Regulation, and Impulsivity on the Use of Coercion by Commissioned Officers in Training in the French National Gendarmerie. *Journal of Police and Criminal Psychology*.
- de Santana, A. N., Roazzi, A., & Nobre, A. P. M. C. (2022). The relationship between cognitive flexibility and mathematical performance in children: A meta-analysis. *Trends in Neuroscience and Education*, 28, 100179. DOI: <https://doi.org/10.1016/j.tine.2022.100179>
- Denny, B. T. (2020). Getting better over time: A framework for examining the impact of emotion regulation training. *Emotion*, 20(1), 110–114. DOI: <https://doi.org/10.1037/emo0000641>
- Dennis, J. P., & Vander Wal, J. S. (2010). The cognitive flexibility inventory: Instrument development and estimates of reliability and validity. *Cognitive Therapy and Research*, 34(3), 241–253. DOI: <https://doi.org/10.1007/s10608-009-9276-4>
- Dong, G., Lin, X., Zhou, H., & Lu, Q. (2014). Cognitive flexibility in internet addicts: fMRI evidence from difficult-to-easy and easy-to-difficult switching situations. *Addictive Behaviors*, 39(3), 677–683. DOI: <https://doi.org/10.1016/j.addbeh.2013.11.028>
- Eres, R., Lim, M. H., Lanham, S., Jillard, C., & Bates, G. (2021). Loneliness and emotion regulation: Implications of having social anxiety disorder. *Australian Journal of Psychology*, 73(1), 46–56.
- Grant, J. E., & Chamberlain, S. R. (2023). Impaired cognitive flexibility across psychiatric disorders. *CNS Spectrums*, 28(6), 688–692.
- Gross, J. J. (Ed.). (2015). *Handbook of emotion regulation* (2nd ed.). Guilford Press.
- Huber, L., Plötner, M., & Schmitz, J. (2019). Social competence and psychopathology in early childhood: A systematic review. *European Child & Adolescent Psychiatry*, 28(4), 443–459. DOI: <https://doi.org/10.1007/s00787-018-1152-x>
- Lan, X. (2023). Perceived parenting styles, cognitive flexibility, and prosocial behavior in Chinese youth with an immigrant background: A three-group comparison. *Current Psychology*, 42(224), 20718–20736.
- Lei, X., Sasisekaran, J., & Nguyen-Feng, V. N. (2024). The Experience of Stuttering in Everyday Life among Adults Who Stutter: The Impact of Trait Social Anxiety and the Social Situations. *Journal of Fluency Disorders*, 80, 106061. DOI: <https://doi.org/10.1016/j.jfludis.2024.106061>
- Lin, L., Wang, X., Li, Q., Xia, B., Chen, P., & Wang, W. (2021). The influence of interpersonal sensitivity on smartphone addiction: A moderated mediation model. *Frontiers in Psychology*, 12, 670223. DOI: <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2021.670223>
- Lincoln, T. M., Schulze, L., & Renneberg, B. (2022). The role of emotion regulation in the characterization, development and treatment of psychopathology. *Nature Reviews Psychology*, 1(5), 272–286. DOI: <https://doi.org/10.1038/s44159-022-00040-4>

- Lindsay, E. K., & Creswell, J. D. (2019). Mindfulness, acceptance, and emotion regulation: Perspectives from Monitor and Acceptance Theory (MAT). *Current Opinion in Psychology*, 28, 120–125. DOI: <https://doi.org/10.1016/j.copsyc.2018.12.004>
- Liu, X., Peng, L., Wang, Z., Zeng, P., Mi, Y., & Xu, H. (2023). Effects of interpersonal sensitivity on depressive symptoms in postgraduate students during the COVID-19 pandemic: Psychological capital and sleep quality as mediators. *Frontiers in Psychiatry*, 14, 1100355. DOI: <https://doi.org/10.3389/fpsyt.2023.1100355>
- Miao, J., Wu, Y., Yuan, J., Wang, X., Shi, X., Zhao, J., & Zang, S. (2025). Network analysis of interpersonal sensitivity and self-efficacy in nursing students. *BMC Nursing*, 24(1), 63.
- Miron, L. R., Sherrill, A. M., & Orcutt, H. K. (2015). Fear of self-compassion and psychological inflexibility interact to predict PTSD symptom severity. *Journal of Contextual Behavioral Science*, 4(1), 37–41.
- Parr, A. C., Sydnor, V. J., Calabro, F. J., & Luna, B. (2024). Adolescent-to-adult gains in cognitive flexibility are adaptively supported by reward sensitivity, exploration, and neural variability. *Current Opinion in Behavioral Sciences*, 58, 101399. DOI: <https://doi.org/10.1016/j.cobeha.2024.101399>
- Peters, E. M., Yilmaz, O., Li, C., & Balbuena, L. (2024). Interpersonal sensitivity and response to selective serotonin reuptake inhibitors in patients with acute major depressive disorder. *Journal of Affective Disorders*, 355, 422–425.
- Smith, R., Persich, M. R., Chuning, A. E., Cloonan, S., Woods-Lubert, R., Skalamera, J., ... & Killgore, W. D. (2024). Improvements in mindfulness, interoceptive and emotional awareness, emotion regulation, and interpersonal emotion management following completion of an online emotional skills training program. *Emotion*, 24(2), 431–446.
- Tabak, B. A., Gupta, D., Sunahara, C. S., Alvi, T., Wallmark, Z., Lee, J., ... & Chmielewski, M. (2022). Environmental sensitivity predicts interpersonal sensitivity above and beyond Big Five personality traits. *Journal of Research in Personality*, 98, 104210. DOI: <https://doi.org/10.1016/j.jrp.2022.104210>
- Wang, Z. J., Liu, C. Y., Wang, Y. M., & Wang, Y. (2024). Childhood psychological maltreatment and adolescent depressive symptoms: Exploring the role of social anxiety and maladaptive emotion regulation strategies. *Journal of Affective Disorders*, 344, 365–372.
- Xu, H., Pei, Y., Yong, Z., Liu, X., & Wang, W. (2023). Pathway from interpersonal sensitivity to depression among Chinese college students during the COVID-19 campus lockdown. *Environmental Health and Preventive Medicine*, 28, 34.
- Xue, M., Cong, B., & Ye, Y. (2023). Cognitive emotion regulation for improved mental health: A chain mediation study of Chinese high school students. *Frontiers in Psychology*, 12, 1041969. DOI: <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.1041969>
- Zhang, Q., Pan, Y., Zhang, L., & Lu, H. (2021). Parent-adolescent communication and early adolescent depressive symptoms: The roles of gender and adolescents' age. *Frontiers in Psychology*, 12, 647596. DOI: <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2021.647596>



Critical Analysis of the Assumptions of Quranic Doubts in the Book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood"

Hamid Ghorban Pour¹ , and Hosein Jeddi² 

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, University of Guilan, Rasht, Iran.
Email: ghorbanpoor1363@guilan.ac.ir

2. PhD in Quran and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: jeddi.hossein1991@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 21 April 2025
Received in revised form 04
May 2025
Accepted 10 June 2025
Available online 26 September
2025

Keywords:
Presupposition,
Quranic doubts,
Distortion of the two
covenants,
Hojjatollah Nikoei

ABSTRACT

Objective: The main objective of this research is to critique and examine the assumptions and baseless claims of the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" by Hojjatollah Nikoei, which has attempted to cast doubt on the fundamental beliefs of Muslims by raising undocumented doubts, especially in the areas of the miracle of the Quran, the infallibility of the Quran, and the issue of finality.

Method: This research has evaluated and criticized the author's assumptions by adopting an analytical-critical method. In this regard, his arguments regarding the theoretical foundations of prophethood and criticism of the Quran have been carefully examined, and its argumentative shortcomings have been revealed.

Results: The study and critique of the book show that the author's assumptions and claims in many cases lack valid argumentative support and are based on incorrect perceptions. The most important points criticized in this research are:

- Expediency in determining the size of the Holy Quran
- Failure to raise trivial and unimportant issues in the Quran
- Mechanisms for overcoming local and regional issues in the Quran
- The gradual revelation of verses and its role in the dynamics of the Quran
- Wrong assumptions about the Holy Bible
- Inaccurate statement of the reasons for the invalidity of the Testaments

Conclusions: Finally, this research shows that the doubts raised in the book in question do not have the necessary credibility and are based on incorrect and illogical assumptions. Therefore, not only can they not have an impact on genuine Islamic beliefs, but they themselves need to review and correct their intellectual foundations.

Cite this article: Ghorban Pour, H. & Jeddi, H. (2025). Critical Analysis of the Assumptions of Quranic Doubts in the Book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood". *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-19. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123>

Introduction

Undoubtedly, the increasing expansion of communication opportunities and the influence of social networks in the contemporary era have facilitated the spread of doubts and suspicions, and various movements and individuals, with different purposes and from different contexts, have used this opportunity to fight Islam and the Quran. Of course, the published works, which have been expressed in various audio-visual, written and oral formats, have not and do not have the same level, but rather they have some strengths and typically fundamental weaknesses. However, among them, there are works whose doubts do not have a particular precedent in Quranic studies. Among the books that have attempted to spread doubts and instill doubts about the intellectual and belief foundations of Muslims in the last two decades, and whose doubts are more powerful than those of its peers, is the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" by Hojjatollah Nikoei. In the first part of the book, General Prophethood, the author presents the reasons for the "generality of prophethood" and divine guidance towards the servants, and in the second part, Specific Prophethood, "The reasons for the prophethood of the Prophet of Islam." In the third part, he challenges the historical reliability of the Quran and attempts to spread doubts in this regard. In the fourth part, he also exemplarily addresses the content flaws in various aspects of the Quran. At the beginning of this section, he highlights the title "A Critical Look at the Quran: Is the Quran Free of Any Errors and Contradictions?" and raises critical questions and structurally destabilizing claims against the Holy Quran.

Method

This research has evaluated and criticized the author's assumptions by adopting an analytical-critical method. In this regard, his arguments regarding the theoretical foundations of prophethood and criticism of the Quran have been carefully examined, and its argumentative shortcomings have been revealed.

Results

The study and critique of the book show that the author's assumptions and claims in many cases lack valid argumentative support and are based on incorrect perceptions.

The most important points criticized in this research are:

- Expediency in determining the size of the Holy Quran
- Failure to raise trivial and unimportant issues in the Quran
- Mechanisms for overcoming local and regional issues in the Quran
- The gradual revelation of verses and its role in the dynamics of the Quran

Wrong assumptions about the Holy Bible Inaccurate statement of the reasons for the invalidity of the Testaments.

Conclusions

Finally, this research shows that the doubts raised in the book in question do not have the necessary credibility and are based on incorrect and illogical assumptions. Therefore, not only can they not have an impact on genuine Islamic beliefs, but they themselves need to review and correct their intellectual foundations.

1. The origin of the emergence of critical questions and doubts of the author of the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" is, knowingly or unknowingly, his incorrect epistemological and Quranic foundations and assumptions. Although the presence of preconceptions and assumptions in the mental space of the understanders is considered an inevitable category, their improvisational intervention or taking them for granted has led to the author raising fundamentalist doubts and deconstructive claims against the Holy Quran.

2. In the process of understanding any text, especially a revealed text, it is necessary to demarcate between the three distinct areas of "preconceptions", "presuppositions" and "prejudices". The presence of "preconceptions" for the understanding of any text is also undeniable. However, it is the mechanism of how the "presuppositions" intervene that can cause correct, directed and effective understanding. It seems that, when faced with the revealed text, two cognitive-interpretive dimensions can be distinguished: first) extra-Quranic presuppositions; and second) intra-Quranic presuppositions. This means that in order to understand the revealed text, in addition to the existence of "pre-knowledge" and "general presuppositions", we must also adhere to some "specific presuppositions" that arise from the intratextual discourse.

3. The most important doubts of the commentator regarding his Quranic presuppositions include: "using inductive expressions to create doubt", "desacralizing Muslim beliefs", "taking mental presuppositions for Islam", "reflecting local issues in Quranic verses", "claiming to create division and discord in the Holy Quran" and "equating the validity of the Quran with the Torah and the Gospel".

4. The answers to these doubts can be found under the following headings: "The usefulness of subjective evaluations in measuring the volume of the Holy Quran"; "Failure to introduce trivial and unimportant issues in relation to Quranic verses", "Mechanisms for avoiding the presentation of local issues in the Quran", "Gradual descent of revealed verses", "A mistaken assumption of the Holy Bible", and "Inaccurate statement of the reasons for the invalidity of the two Testaments".

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

تحلیل انتقادی پیش فرض‌های شبهات قرآنی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت»

حمید قربان پور^۱ ✉، حسین جدی^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. رایانامه: ghorbanpoor1363@guilan.ac.ir

۲. دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: jeddi.hossein1991@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: هدف اصلی این پژوهش، نقد و بررسی پیش فرض‌ها و ادعاهای بی‌پایه‌ی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» اثر حجت‌الله نیکویی است که با طرح شبهات غیر مستند، به ویژه در حوزه‌ی اعجاز قرآن، خطاناپذیری قرآن و مسئله خاتمیت، تلاش کرده است تا مبانی اعتقادی مسلمانان را مورد تردید قرار دهد.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴	روش پژوهش: این پژوهش با اتخاذ روش تحلیلی-انتقادی، پیش فرض‌های نویسنده را ارزیابی و نقد کرده است. در این راستا، استدلال‌های وی در خصوص مبانی نظری نبوت و نقد قرآن مورد بررسی دقیق قرار گرفته و کاستی‌های استدلالی آن آشکار شده است.
کلیدواژه‌ها: پیش فرض، شبهات قرآنی، تحریف عهدین، حجت‌الله نیکویی	یافته‌ها: مطالعه و نقد کتاب نشان می‌دهد که پیش فرض‌ها و ادعاهای نویسنده در موارد متعددی فاقد پشتوانه‌ی استدلالی معتبر و مبتنی بر برداشت‌های نادرست است. مهم‌ترین موارد نقدشده در این پژوهش عبارت‌اند از: - مصلحت‌سنجی سلیقه‌ای در تعیین حجم قرآن کریم - عدم طرح مسائل پیش‌پاافتاده و بی‌اهمیت در قرآن - سازوکارهای برون‌رفت از مسائل محلی و لوکال در قرآن - نزول تدریجی آیات و نقش آن در پویایی قرآن - پیش فرض‌های اشتباه درباره کتاب مقدس - بیان نادقیق دلایل بی‌اعتباری عهدین
	نتیجه‌گیری: در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که شبهات مطرح‌شده در کتاب مورد بحث، از اتقان لازم برخوردار نبوده و بر مبنای پیش فرض‌های نادرست و غیرمنطقی استوار شده‌اند. بنابراین، نه تنها نمی‌توانند تأثیری در باورهای اصیل اسلامی داشته باشند، بلکه خود نیازمند بازنگری و اصلاح مبانی فکری هستند.

استناد: قربان پور، حمید و جدی، حسین. (۱۴۰۴). تحلیل انتقادی پیش فرض‌های شبهات قرآنی کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت». *پژوهش‌های نوین*

در مطالعات علوم انسانی اسلامی، (۷)، ۴-۱۹. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2049279.1123>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

بی‌شک، گستردگی روزافزون فرصت‌های ارتباطی و گستره نفوذ شبکه‌های اجتماعی در دوره معاصر، زمینه‌ساز تسهیل انتشار شبهات و تشکیکات بوده، و جریان‌ها و افراد مختلفی، با اغراض گوناگون و از بسترهای متنوع، از این فرصت به وجود آمده در مسیر مبارزه با اسلام و قرآن استفاده کرده‌اند. البته آثار منتشر شده که در قالب‌های گوناگون سمعی و بصری، مکتوب و شفاهی نمود یافته‌اند، از یک سطح برخوردار نبوده و نیستند، بلکه بعضاً از قوت و نوعاً از ضعف‌های بنیادینی برخوردارند. اما در این بین هستند آثاری که شبهات آنان، سابقه خاصی در مطالعات قرآن پژوهی ندارد. از جمله کتاب‌هایی که در دو دهه اخیر، نسبت به شبهه پراکنی و القای تشکیک نسبت به بنیان‌های فکری و اعتقادی مسلمانان مبادرت ورزیده، و شبهاتش نسبت به هم سلکانش، از قوت بیشتری برخوردار است، کتاب "نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت"، اثر حجت الله نیکویی است.

نویسنده، در بخش اول کتاب، نبوت عامه، دلایل ناظر به "عمومیت نبوت" و هدایت‌گری الهی نسبت به بندگان و در بخش دوم، نبوت خاصه، "دلایل نبوت پیامبر اسلام" و در بخش سوم، وثاقت تاریخی قرآن را به چالش کشیده و در این زمینه به نشر شبهات مبادرت کرده، و در بخش چهارم نیز، به شکل مصداقی به ایراد اشکال محتوایی نسبت به ابعاد گوناگون قرآن پرداخته است. وی، در آغاز این بخش، با برجسته‌سازی عنوان «نگاهی نقادانه به قرآن، آیا قرآن عاری از هرگونه اشتباه و تناقض است؟» به طرح سؤالاتی انتقادی و ادعاهایی ساختارشکنانه علیه قرآن کریم اقدام کرده است.

همه این‌ها، در حالی است که از دیرباز، قرآن‌پژوهان مسلمان، به دنبال دفع شبهات و روشن‌گری نسبت به ابهامات و ابهامات مطروحه پیرامون قرآن بوده‌اند، و عدم اختلاف و تناقض درونی آیات ذیل فقراتی چون «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، ۴۲) و «... لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء، ۸۲)، به مثابه یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم در ابعاد محتوایی نیز، قلمداد می‌شده است (رک: طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۸۱-۸۳؛ خوبی، ۱۳۸۲: ۱۲۸). با این همه، در این مقاله، با تمرکز بر قسمت پیش‌درآمد که به نوعی به مثابه "پیش‌فرض‌های تشکیکات مستشکل است، نسبت به پاسخگویی به شبهات وی اقدام شده است.

پیشینه پژوهش

در طول زمان، القای شبهات نسبت به "قرآن، نبوت و وحی" سابقه‌ای طولانی داشته و دارد. در دوره معاصر نیز، به دلیل تقابل عینی جبهه حق و باطل، این مواجهه بسیار شدید و همه جانبه شده است. بدین سان، پاسخ‌گویی به این شبهات نیز سابقه‌ای طولانی دارد. البته افرادی هم به‌طور مستقیم نسبت به مقابله با این کتاب و پاسخگویی به شبهات نگارنده آن، اقدام کرده‌اند. به‌طور مثال آقای سوزنجی، روش مناظره مکتوب در فضای مجازی را با نویسنده در پیش گرفته است (<https://www.souzanchi.ir/a>). پایان‌نامه‌هایی نیز، در پاسخ به بخش‌های گوناگون شبهات کتاب "نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت" نوشته شده است. از جمله آن‌ها: مهدیار زارع، پیرامون ماهیت و اهداف نبوت، معطوف به بخش اول، پایان‌نامه خانم مهدیه پاک عقیده، با عنوان "تحلیل انتقادی شبهات پیرامون وثاقت تاریخی قرآن" و آقای رسول علیزمانی، پایان‌نامه "مبانی وثاقت تاریخی قرآن کریم" را ناظر به بخش سوم این کتاب نگاشته‌اند. ضمناً در رابطه با مبانی نظری نبوت کتابی با همین عنوان از حسینعلی منتظری و کتاب "پاسخ به شبهاتی پیرامون هم‌اوردخواهی قرآن" و "پاسخ به شبهاتی پیرامون معجزات پیامبران" از همو ومقالاتی پراکنده چون: نقد شبهات باستان‌شناختی قرآن کریم و تحلیل انتقادی شبهات کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» پیرامون زبان قرآن از قربانپور و جدی در رابطه با کتاب مورد بحث نوشته شده‌اند. طبعاً گفتار ناظر به بخش چهارم کتاب، از جمله مقاله حاضر فاقد سابقه در آثار پیشین است. با این همه، پیش از ورود میدانی به طرح شبهات و پاسخ‌های آن، ضرورت طرح اجمالی مباحث پایه‌ای در رابطه با چگونگی پیدایش پیش‌فرض‌ها و سهم آن در فهم آیه‌های قرآنی، اجتناب‌ناپذیر است. این مطلب از آن روست که نقش پیش‌فرض‌های فهمنده/مفسر در "چگونگی فهم و جهت‌نمایی دلالت آیه‌ها" گفتاری انکارناپذیر است.

اهمیت "پیش فرض ها" در چگونگی دلالت بخشی آیه های قرآنی

آنچه روشن است، مخاطبان قرآن برای فهم متن آن، نمی توانند خالی الذهن باشند، بلکه با «دنیای فکری» خاصی با متن قرآن مواجه می شوند. این فضای فکری می تواند متأثر از پارادایم ها، پارامترها، اصول مسلم، گزاره های قطعی، داده ها، اطلاعات، علائق، سلايق، معلومات تجربی و ادراکات عمومی باشد که از رهگذر علوم گوناگون (طبیعی، تجربی، نقلی، عقلی، تاریخی، قلبی (شهودی) به دست می آیند. فهم مخاطبان، از یک سو، مرهون انباشته ها و اندوخته های مختلف ذهنی آنان است؛ و از سوی دیگر، مدیون تمایز انتظارات، علائق، سلايق و پیش فرض های آنان در مواجهه با متن. به عبارتی می توان، فضای ذهنی مخاطبان را ترکیبی از «پیش دانسته ها»، «پیش فرض ها» و «پیش داورى ها» تلقی کرد که هم زمان می تواند در هر بخشی از فرآیند مواجهه و فهم، خود را نشان دهد. لذا، در فهم متن قرآن از یک سو، حضور و دخالت «پیش دانسته ها»، جزو لوازم لاینفک فهم آیات تلقی می شوند؛ و از سوی دیگر، وجود «پیش فرض ها» - به طور عام - نیز، اثری انکارناپذیر در فرآیند فهم بر عهده دارند. اما از آن رو که متن قرآن، مشتمل بر انواع کاربردی های زبانی، دلالت ها و نشانه ها است، «پیش فرض های قرآنی - تفسیری» نیز، نقش اجتنابناپذیری را در فرآیند فهم، ایفاء می کنند. به نظر می رسد «پیش دانسته»، اساساً می تواند در دو معنا به کار گرفته شود: یکم) عام و جامع: به معنای تمامی دانسته های عمومی، تصورهای پیشین، بدیهیات اولیه و فهم ابتدایی که در پیوند با علوم مختلف «حسی، طبیعی، تجربی، خیالی، عرفی، تاریخی، نقلی، عقلی و شهودی» نمود می یابند. دوم) خاص و متعین: به معنای تمامی اصول مسلم و گزاره های قطعی علوم که نزد اکثر دانشمندان آن رشته یا گرایش علمی، به مثابه اصول ثابت و مسلم پذیرفته شده اند.

با این همه، این نوع گزاره های مسلم، به مثابه «اصول موضوعه»، «پیش فرض ها» یا «فرض های پیشین»، در ذهن و ضمیر فهمنده، به عنوان عامل اساسی در اثرگذاری و جهت نمایی دلالت های متن، نقش آفرین اند. لذا، التزام به معنای اول، اعم از معنای دوم است و معنای دوم می تواند به مثابه پیش فرض های «مبنایی یا ابزاری»^۲ علوم نیز، تلقی شوند. طبعاً هر پیش فرضی، خواسته یا ناخواسته، به نوعی متکی بر سلسله ای از پیش دانسته هاست، اما به لحاظ امکان وجودی پس از تحقق پیش دانسته هاست.

ارتباط ناگسستی "پیش دانسته ها" با "پیش فرض ها"

ارتباط «پیش دانسته ها» با «پیش فرض ها» در فضای ذهنی فهمنده/مفسر، جدایی ناپذیر است، به گونه ای که در برخی مواقع، تحت عنوانی عام به تمامی فضای ذهنی وی - اعم از «پیش دانسته» یا «پیش فرض» - قابل اطلاق است. و در مواضعی، با یکدیگر متداخل و مرتبط اند و در برخی موارد نیز، از یکدیگر متمایز و جدا هستند. باری، به نظر می رسد، ارتباط آن ها با یکدیگر از سنخ لازم است و ملزوم؛ اولی ذی المقدمه است و دیگری مقدمه؛ اولی متبوع است و دیگری تابع؛ اولی اصل و اجتنابناپذیر است و دیگری متفرع و اصلاح پذیر. اولی عمومی و فراگیر است و دیگری خاص و متعین.

گفتنی است پاره ای از «پیش دانسته ها» و «پیش فرض ها»، به آموزش، فراگیری و ژرفانگری در فرآیند فهم، وابسته نیستند، بلکه از نقاط مشترک تمامی انسان ها به شمار می آیند که از آن می توان به «بدیهیات اولیه» (رک: خسروپناه، بی تا؛ ص ۷۶) یاد کرد. اما در مقابل، پاره ای از پیش دانسته ها و پیش فرض ها، مستلزم کاربرد تفکر و استدلال در فرآیند فهم اند. این پیش فرض های «غیر بدیهی و نظری» نیز به لحاظ ارزش گذاری و اعتمادسازی از یکدیگر متفاوت اند. شماری از این داده ها، مفید «گمان و ظن اند»؛ و برخی، مفید «قطع و یقین»؛ و پاره ای نیز، با قرائن گوناگونی همراه اند که باعث افزایش امکان و احتمال پذیرش می شوند. طبعاً برآیند اختلاف در ارزش گذاری

۱. گزاره ها و پیش دانسته های فهمنده، به گونه ای که پیش از قرائت روشمند و مضبوط متن، تمایل داشته باشد که معرفت پیشینی خود را بر متن تحمیل کند، فارغ از اینکه آیا الفاظ متن و قرائن و شواهد ضمیمه آن، سازگاری با آن پیش دانسته داشته باشند یا آنکه آن را اساساً طرد کنند (واعظی، ۱۳۹۲، ص ۳۰۹). گرچه، امکان دارد که در برخی موارد، پیش داورى مطابق با واقع و درست باشد، اما به هر تقدیر، قضاوتی است که از پشتوانه استدلالی و شواهد و دلایل کافی برخوردار نیست. زیرا در این مواقع، قضاوت و فهم «کلیاتی» از یک موضوع، پدیده، واقعیت و ابژه ای، مقدم بر «اجزای» آن است، نه فهم اجزای آن، مقدم بر کل باشد. لذا در مقوله پیش داورى، می توان گفت به نوعی، اجرای حکم است پیش از وقوع جرم و تخلف؛ یا قضاوتی است پیش از مطالعه و تحقیق؛ یا اتخاذ موضعی است پیش از اطلاع از محتوای موضوعی یا تحقق رخدادی (واعظی، ۱۳۹۳، ص ۲۴۶-۲۴۹).

۲. البته برخی نیز «پیش دانسته ها» را به «پیش دانسته های مبنایی» و «پیش دانسته های ابزاری» تقسیم نموده اند (رک: واعظی، ۱۳۹۲، ص ۳۰۵؛ حسنی، ۱۳۹۳، ص ۲۷۳-۳۶۰).

پیش‌دانسته‌های غیر بدیهی، میزان دخالت و اثرگذاری آن‌ها را در فرآیند فهم آیات، متمایز می‌سازد. به عبارتی، «گزاره‌های نظری و غیرقطعی» (گمان و ظن)، با «گزاره‌های قطعی» (قطع و یقین) و «گزاره‌های نزدیک به قطعی»، با هم یکسان نیستند؛ گرچه هر یک در منظومه معرفتی و ارزشی، می‌توانند در روشنگری و جهت‌نمایی دلالت آیات، سهیم باشند (برای توضیح وجه تمایز میان قطع حاصل از «علوم تجربی»، «یقین فلسفی» و «قطع منطقی» (رک: جوادلی آملی، ۱۳۸۹؛ ص: ۱۷۱-۱۷۲).

نقش پیش‌فرض‌ها در فهم آیه‌های قرآنی

ارتباط و نقش «پیش‌دانسته‌ها» و «پیش‌فرض‌ها» در فهم آیات از دو جهت کلی بیرون نیست؛ یکم) گاهی نقش الهام‌گری در راستای ادراک لایه‌ی رویین، سطحی و ظاهری فهم آیات را بر عهده دارند. دوم) گاهی نیز از رهگذر قرینه‌سازی و تأملاتی ژرف‌اندیشانه می‌توانند به لایه‌های زیرین درک آیه‌ها نائل شوند (واعظی، ۱۳۹۲، ص: ۳۰۷) لذا با عنایت به پیدایش «متن قرآن» در یک «جهان فرامتن» و شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، تمامی عوامل و عناصری که فهم ابتدایی معنای آیه‌ها را به ارمغان می‌آورند، بایستی به‌مثابه فضای ذهنی مفسر، و به‌منظور تحقق فهم آیات مدنظر باشند (جدی، ۱۴۰۰، ص: ۲۲۸-۲۳۰).

دور از انتظار نیست که دخالت ارتجالی یا صرف دخالت پیش‌فرض‌ها، در فهم آیات چه‌بسا به «پیش‌داوری» یا «تحمیل و تطبیق» یا «تفسیر به رأی» بیانجامد. از همین روست که علامه طباطبایی معتقد است که برای صیانت مفسر از گزند «تحمیل یا تفسیر به رأی»، وی بایستی تمامی اندوخته‌ها، معلومات و «نظریه‌های علمی»^۱ خود را «موقتاً» کنار بگذارد و به هیچ نظریه علمی اتکا نورد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص: ۱۰) لذا لازم است که این «پیش‌دانسته‌ها» یا «پیش‌فرض‌ها» برای فهم آیه «کنترل» و از دخالت ناروای آن‌ها در فرآیند فهم و انحصار دیگر تعاملات با متن پرهیز شود (واعظی، ۱۳۹۲، ص: ۳۱۰).

به نظر می‌رسد در حیطه التزام به مجموعه‌ای از «پیش‌فرض‌ها»، بایستی دو بُعد «شناختی-تفسیری» را از یکدیگر جدا کرد. یکم) پیش‌فرض‌های برون قرآنی؛ و دوم) پیش‌فرض‌های درون قرآنی (رک: جدی، ۱۴۰۰؛ ص: ۲۳۵). به عبارتی، فارغ از ارزش‌گذاری مثبت یا منفی/ایجابی یا سلبی/درست یا غلط/کامل یا ناقص بودن- پیش‌فرض‌های مفسر در فرآیند فهم، بایستی در یک نگاه کلی «اصول موضوعه» یا همان «فرض‌های پیشین» مفسر را به دو نوع عام (بیرونی) و خاص (درونی) تقسیم و آنها را از هم تفکیک کرد. بدان معنا که برای فهم متن وحیانی، علاوه بر وجود «پیش‌دانسته‌ها» و «پیش‌فرض‌های عام» یا «اصول موضوعه»، بایستی به پاره‌ای از «پیش‌فرض‌های خاص» که از گفتمان درون‌متنی برخاسته است نیز، ملتزم بود (همان). چه، دور از ذهن نیست، که پیش‌فرض‌های عمومی فهمنده-که محصول پیش‌دانسته‌های وی از علوم گوناگون است-، نادرست و ناقص باشند که پس از عرضه آن به متن مقدس، تغییر، اصلاح و تکمیل گردند.

زیرا متن قرآنی، موضع‌گیری‌های گوناگونی در قبال آن پیش‌فرض‌ها اتخاذ و ارائه می‌نماید: گاهی فقط همان «پیش‌فهم» را امضاء می‌کند؛ و زمانی هم، ضمن امضاء و تأیید آن پیش‌فرض، مطلب دیگری را نیز، در عدل آن تصویب می‌کند؛ و گاهی هم، آن پیش‌فهم را اساساً ابطال نموده، و مطلب مقابل آن را تأسیس می‌نماید. لذا کم نبودند افراد و مفسرانی که پیش از مراجعه به متن مقدس، باورهای خاصی را در فضای ذهنی می‌پروراندند، اما پس از مراجعه به متن وحیانی، یا از آن عقیده بازگشتند یا در صحت آن تردید و تجدیدنظر کرده و از جزم به شک و از عزم به تردید منتقل شده‌اند (جوادلی آملی، ۱۳۸۶؛ ج ۱، ص: ۱۷۰).

لذاست که کنترل یا کنارگذاری موقت تمامی اندوخته‌های علمی و پیش‌فرض‌های معرفتی مفسر در این مرحله از فرآیند تفسیر، از نمود و نمادی خاص برخوردار است. بدون شک، التزام به این مطلب، بدان معناست که پیش‌فرض‌هایی در جهت دستیابی به فهم آیه‌های قرآنی، سودمندند که علاوه بر «گزاره‌های قطعی علوم»، و «اصول موضوعه» از گفتمان متنی قرآن، انبعاث یابند، نه اینکه صرفاً مولود دانش‌های بشری باشند. گرچه، به‌کارگیری پاره‌ای از «گزاره‌های قطعی علوم تجربی و انسانی» و کارکرد پیش‌فرض‌های «مبنایی/صدوری» یا «بزراری/دلالی»؛ و «علوم تجربی، انسانی، ریاضی، منطقی و فلسفی»، در فهم متون، واقعیتی انکارناپذیر و

۱. تئوری‌های علمی مفسر به آن دسته از باورهایی گفته می‌شود که برآیند مطالعه، پژوهش و اندیشه، و به‌مثابه گزاره‌های مسلم علمی، در ذهن مفسر تثبیت شده‌اند؛ اما مانند اعتقادات وی، کلی، همه‌جانبه و فراگیر نیستند (ایازی، ۱۳۷۸؛ ص: ۱۱-۱۲).

اجتناب‌ناپذیر است. اما این مطلب، بدان معنا نیست که برآیند تمامی پیش فرض‌های این علوم، بایستی در گام نخست به‌منظور فهم متن قرآنی، اثرگذار و دخیل بوده و به کار گرفته شوند.

با این همه، اگر مخاطب/فهمنده قرآن، با سوگیری‌های ذهنی و فضای فکری آکنده از پیش فرض‌های ناروا، به سراغ فهم متن قرآن کریم برود، چه بسا دچار شبهاتی بنیادی شود. همانطور که ابن اسحاق کندی، در مظان فروغلتیدن در این دام هرمنوتیکی بود که امام حسن عسکری، وی را از این ورطه رهانید «مَا كَانَ لِيُخْرَجَ مِثْلُ هَذَا إِلَّا مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِالنَّارِ وَ أَحْرَقَ جَمِيعَ مَا كَانَ أَلْفَهُ» (رک: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۲۴).

شبهات مستشکل در رابطه با "پیش فرض‌ها"

مراد از "مبانی و پیش فرض‌ها" در این قسمت، سخنان آغازین نویسنده کتاب در بخش چهارم است (نیکویی، ۱۳۹۴: ص ۲۲۷-۲۳۰) که پیش از نقل مصادیق شبهات وی، نسبت به آیه‌های قرآنی، با تکیه بر آن‌ها، بحث خود را ارائه کرده است. این مبانی و پیش فرض‌ها، عبارت‌اند از:

استفاده از عبارات القایی جهت ایجاد تشکیک

یکی از شیوه‌های مرسوم مورداستفاده مخالفان در القای شبهات در قالب‌های مختلف دیداری، شنیداری و مکتوب، استفاده از "عبارات القایی" به‌منظور ایجاد تشکیک در اذهان مخاطبان است. تعبیری که فارغ از صحت و سقم محتوایی‌شان با تکیه بر لحن، سیاق و سباق از نظر فکری و احساسی به شکل مستقیم یا غیرمستقیم روی مخاطب اثرات اجتناب‌ناپذیری می‌گذارد. مستشکل نیز از این شیوه، برخوردار بوده و درائتای سخنانش، بارها از این روش، استفاده کرده که دو قسم از مهم‌ترین جنبه‌های استفاده وی از عبارات القایی عبارت است از:

لحن القایی ناظر به نتایج بحث

مستشکل در بخش چهارم کتاب، با انتخاب عنوان «آیا قرآن عاری از هرگونه اشتباه و تناقض است»، و در قسمت پیش‌درآمد، باین نکته که «در بخش اول و دوم این کتاب نشان دادم که دلایل اثبات نبوت محمد و آسمانی بودن قرآن ضعیف و غیرقابل دفاع‌اند و در بخش سوم وثاقت تاریخی متن قرآن را به چالش کشیدم» (همان)، و افزودن این سخن که: «اینک وقت آن است که با هم صفحات قرآن را ورق بزنیم و نگاهی به محتوای آن بیندازیم و ببینیم تا چه مقدار می‌تواند در برابر تیغ نقد مقاومت کند» (همان). به بیان انگیزه خود از طرح مباحث بخش چهارم پرداخته است.

بدان معنا که پس از انجام بحث‌های مبنایی و مقدماتی در سه بخش نخست، در قالب ایراد اشکال به اصل نبوت عامه از طریق خدشه در برهان‌های وارده در این زمینه، و القای شبهه در بحث نبوت خاصه - یعنی نبوت پیامبر اسلام (ص) -، و ارائه بحث‌های برون‌متنی، شامل بحث‌های تاریخی، خدشه در دلایل تاریخی مرتبط با قرآن و ایراد اشکال به وثاقت تاریخی قرآن، در "فصل چهارم" به ارائه بحث‌های محتوایی و اشکالات محتوایی و مصادقی نسبت به قرآن پرداخته است. آن هم با این ادعا که اشکالات متنی و محتوایی مذکور مخل و حیانت این کتاب آسمانی است. این معنا با توجه به اولین نکته، از تذکرات سه گانه مستشکل در قسمت پیش‌درآمد بخش چهارم کتاب برداشت شده است. آنجا که گفته است: «به اعتقاد مسلمانان قرآن کلام خدا و معجزه جاوید پیامبر اسلام و آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی است بنابراین نباید خطا و تناقض و سخن خلاف اخلاق و ادب در آن راه داشته باشد»؛ به عبارتی «باید به معنای عام کلمه حق باشد، و این کمترین انتظار ما از یک کتاب آسمانی خصوصاً قرآن است» (نیکویی، ۱۳۹۴: ص ۲۲۷).

بی‌تردید، اصل این نکته درست است و مستشکل بر اساس همین مبنا به ایراد اشکالات ادعایی خود نسبت به قرآن کریم پرداخته است. گرچه، مستشکل این نکته را به‌عنوان تذکر و خالی از هرگونه ارزش‌گذاری و نتیجه‌گیری مطرح می‌کند، اما لحن سخن وی و همچنین عبارات "پسینی" - (بینیم قرآن) تا چه مقدار می‌تواند در برابر تیغ نقد مقاومت کند (همان، ص ۲۲۹) - و "پیشینی" - (آیا به این نتیجه می‌رسیم که قرآن از این عیب و نقص‌ها پیراسته است؟) - (همان) مستشکل در قسمت پیش‌درآمد، مؤید این نکته است که هدف تلویحی ناقد از بیان چنین سخنی این است که قرآن حق نیست و مشتمل بر خطا و تناقض است.

به طور مثال وی در عبارات مزبور، به نحوی از روش بحث خود یاد می کند که گویی بحث هایش از نظر شکلی و محتوایی بدون اشکال و فاقد هرگونه خلل و نقصان است. اینکه گفته شود من در بحث هایم نشان دادم قرآن این گونه است (همان) نوعی مصادره به مطلوب و حق به جانب سخن گفتن است! درحالی که در منابع مذکور در بخش پیشینه، بحث های وی به شکلی مستدل و منطقی و مستند، بررسی و نقد شده و پاسخ های قاطعی به وی داده شده است (نک: پیشینه).

تقدس زدایی نسبت به باورهای مسلمانان

یکی دیگر از انحای عبارات القایی وی، نحوه ی یادکرد از پیامبر اسلام و قرآن است. اگرچه، بستر تحقیق، عرصه نقد اندیشه است و نه انگیزه؛ اما ذکر نام پیامبر گرامی اسلام با تعبیر «محمد» در عبارات مستشکل و یادکرد از قرآن کریم با واژه «قرآن»، بدون هیچ عبارت تشریفی، نوعی کم لطفی از جانب وی نسبت به مقدسات و ارزش های اسلامی به شمار می آید. کمترین ایراد این نحوه از سخن گفتن، قداست زدایی از این مفاهیم عالی و نوعی خلع سلاح کردن عاطفی مخاطب مسلمان نسبت به جنبه های عاطفی و احساسی عقاید و باورهای آنهاست.

مسلم انگاری پیش فرض های ذهنی

مستشکل در نکته دوم از قسمت پیش درآمد، با اشاره به فلسفه بعثت انبیا و اینکه آنها آمده اند تا خلأهای علم و دانش و عقل آدمی در شناخت حقائق مربوط به مبدأ و معاد، فلسفه آفرینش و معنای سعادت و نحوه رسیدن به آن را پر کنند (نیکویی، ۱۳۹۴: ص ۸-۲۲۷)، مدعی شده است: «با این پیش فرض انتظارات ما از قرآن - به عنوان آخرین و کامل ترین کتاب آسمانی که البته مأموریتی جهانی و ابدی نیز دارد - بسیار بالا می رود»؛ و در ادامه به عنوان اولین نتیجه از بحث های خود چنین گفته است: «توقع ما این است که اولاً: قرآن با این حجم کم و محدود به جای پرداختن به مباحث جزئی و پیش پا افتاده، بی اهمیت، مقطعی و محلی به مسائل بنیادین بشریت بپردازد و موضوعات کلان و سرنوشت ساز و حساس را مطرح کند و بینش جهانی داشته باشد» (همان). بسان نکته اول از نکات سه گانه مطرح شده در قسمت پیش درآمد، پیام تلویحی و مراد جدی مستشکل بیان این نکته است که قرآن انتظار او را برآورده نکرده است و فاقد ویژگی های مثبت مذکور و مشتمل بر نکات سلبی و نقضی موجود در کلامش است.

ارزیابی و نقد

قبل از پرداختن به پاسخ سؤال مذکور باید گفت: چنین ادعایی منحصر به مستشکل و کتاب مورد بحث این نوشتار نیست؛ بلکه برخی دیگر که سابقاً به نگارش کتاب هایی بر ضد قرآن و اسلام دست یازیده اند، نیز چنین ادعایی را علیه قرآن مطرح کرده اند (رک: قربان پور، ۱۳۹۶: ص ۶۱-۵۶ و ۷۱-۶۹).

مصلحت سنجی های سلیقه ای در سنجش حجم قرآن کریم

بر چه اساسی، حجم قرآن کم و محدود است؟^۱ این محدودیت با توجه به چه ملاک و محکی احراز شده است؟ اگر حجم قرآن محدود است، آیا معنایش این است که از نظر کمی، بایستی دربردارنده مسائلی می بود، که الآن نیست؟ پرسش هر ناظر بیرونی این است که این مسائل چه هستند؟ به عبارتی دیگر، اگر قرار بر این بود که حجم قرآن محدود نباشد، آن مطالب زیادی که بایستی در قرآن وجود می داشت، چه مطالبی است؟ و با چه ملاکی؟ چه کسانی باید آن را احراز کنند یا تشخیص دهند؟ به عبارتی چه مطالبی با چه ملاکی می بایست جزو قرآن می بود، که الآن نیست؟ و چه مطالبی با چه ملاک و معیاری الان جزو قرآن است که نمی بایست می بود؟

۱. نظر به اینکه مستشکل، دقیقاً مقصود خود را مشخص نکرده، ناگزیر به الهام گیری از روش پاسخگویی به صورت "شیوه سقراطی" بوده ایم. در این روش، گفتگو و احتجاج، بر اساس پرسش و جواب های پی در پی و هدفمند است. بدان گونه که بدون هیچگونه داوری پیرامون نگرش و موضع طرف مقابل، ابتدا با موضع وی همسویی می شود و سپس با طرح پرسش هایی صادقانه و جستجوگرانه، تناقضات دلایل مستشکل آشکار و با استفاده از موضوع موضع خود فرد، مدعیاتش رد و ابطال می شود.

معرفی نکردن مسائل پیش‌افتاده و بی‌اهمیت در نسبت با آیات قرآنی

چرا وی بدون ارائه هرگونه شاهد و دلیلی با القای چنین سخنی، آن هم در مقدمه بحث، اتهامی این‌چینی را متوجه قرآن کرده است؟ بسان عبارت قسمت قبلی، کدام مطالب موجود در قرآن و با چه ملاک و معیاری مسائل پیش‌افتاده، جزئی و بی‌اهمیت‌اند؟ مسائل مقطعی و محلی موجود در قرآن کدام‌اند؟ به فرض پذیرش این نکته که در قرآن چنین مسائلی بنا به دلایل موجهی، وجود داشته باشد، آیا این مسئله قرآن را از پرداختن به مسائل کلان بازداشته است؟ کدام مسائل حساس و سرنوشت‌ساز مؤثر در سرنوشت انسان‌ها هست که در قرآن و روایات به‌عنوان مکمل قرآن، از آن‌ها یاد نشده است؟ آنچه محلّ بیش جهانی قرآن است، چیست؟

به طور نمونه، هنگامی که قرآن کریم، سخن از مشاهده‌ی پدیده‌های هستی اعم از آسمان و زمین و حیوانات و گیاهان و... می‌کند. صرفاً در مقام بازگویی مطلب ساده و پیش‌افتاده نیست، بلکه در مقام بیان تأکید بر بُعد "اندیشه‌سازی" انسان است. مثلاً هنگامی که می‌فرماید «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه، ۱۷). به چگونگی نگرش به شتر فرامی‌خواند که چرا در این شتر نمی‌نگرید که چگونه آفریده شده است؟! بی‌شک، روی سخن قرآن نگرش سراسری و ساده‌انگارانه نیست بلکه مواجهه قرآن به "نوع نگرش انسان که همراه با اندیشه ورزی و کنش‌سازی" است، باز می‌گردد. همانطور که، برخی مفسران ویژگی‌های بسیار ممتاز و متمایز شتر را در نسبت با سایر حیوانات منعکس کرده‌اند (رک: مکارم، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۴۲۸). باری، واضح است که عبارات مستشکل، صرفاً سخنان القایی، ادعایی و تشکیکی‌اند که از نظر اهل فن پاسخ‌هایی شایسته و بایسته دارند، اما مستشکل با عباراتی کلی و به شکل پیش فرض، آن‌ها را القا و از کنارشان عبور کرده است. به عبارتی وی در این قسمت دچار اشتباه "مسلم انگاری مبانی" شده است. مبانی و پیش‌فرض‌هایی که هنوز درستی، صحت و اعتبارشان اثبات نشده، به‌عنوان اصل موضوعه پذیرفته‌شده و بر اساس آن‌ها نتایجی گرفته‌شده است. و البته در تمامی بخش چهارم به شکل منقح و مستدل بحثی ناظر به این پیش‌فرض‌ها ارائه نشده تا خواننده این‌گونه اشکال کند که در آینده این پیش‌فرض‌ها اثبات خواهند شد.

انعکاس مسائل محلی و لوکال در آیات قرآنی

ظاهراً منظور مستشکل از مسائل جزئی، محلی، مقطعی، اشاراتی است که در قرآن به نام افراد، اشخاص، برخی باورهای اعراب، مظاهری از فرهنگ و تمدن عربی و جاهلی شده است که در این مقام می‌توان از دو منظر به این مسئله نگاه کرد که عبارت است از: سؤال از اصل و چرایی این موضوع در قرآن و دیگری راه برون‌رفت از تبعات و نتایج استفاده از این اصل.

ارزیابی و پاسخ

چرایی طرح مسائل محلی و لوکال در قرآن

یکم) نزول تدریجی قرآن کریم: با توجه به تاریخ قرآن و پیشینه‌شناسی نزول قرآن، می‌توان این‌گونه عنوان کرد که یکی از فلسفه‌های یادکرد موارد و مصادیق خاص و محلی در قرآن، نزول تدریجی قرآن کریم است. قرآن کریم به‌تصریح آیات نورانیش، برخلاف کتاب‌های آسمانی پیشین، در قالب نزول تدریجی به مردم ابلاغ‌شده است. این نزول تدریجی خود مشتمل بر ابعاد، تبعات و نتایجی است. محققان حوزه مطالعات قرآنی دلایلی چون تقویت قلب پیامبر، تعلیم و تربیت و آمادگی مردم، تحریف ناپذیری قرآن، همگام بودن نزول آیات با حوادث، تامل در محتوای آیات، اظهار عظمت و حقانیت قرآن را برای نزول تدریجی برشمرده‌اند (رک: محمدی، ۱۳۸۵: ص ۴۳: حجتی، ۱۳۸۹، ص ۵۳-۴۶). این نزول تدریجی خود تبعاتی نیز به همراه داشته است. یکی از این تبعات گره خوردن نزول پاره‌ای از آیات با واقعیات زندگی افراد، پیشامدها، موضع‌گیری‌ها و روشن کردن مواضع مسلمانان و پیامبر نسبت به باورها یا اندیشه‌های مخاطبان پیامبر است، که در عرف دانش‌های قرآنی با عنوان اسباب النزول یا شأن نزول از آن یاد می‌شود. وجود اسباب النزول نشانه پویایی و زنده‌بودن قرآن و جریان داشتن آن در واقعیات زندگی افراد است. بدیهی است در رهگذر اسباب نزول‌ها به حادثه خاص، فردی خاص، باور یا رفتار خاصی اشاره و بر اساس اهداف تربیتی، برخی از آن‌ها تأیید، تصحیح و تکمیل و برخی هم ابطال و رد شده‌اند. واضح است که لازمه چنین سبکی، پرداختن به این امور است؛ زیرا قرآن در خلأ نازل نشده است. قرآن متنی است که به شکل سمعی و شفاهی (و نه مکتوب) و در

ارتباط با مخاطب زنده که دارای باورها، عقاید، رفتارها و اخلاقیات خاصی بوده‌اند، شکل گرفته است. بنابراین اقتضای یک متن زنده و پویا و درگیر با واقعیات زندگی مخاطبینش، پرداختن به این نکات است.

دوم) خدای قرآن، در بخش‌های گوناگون از شخصیت‌های اثرگذار تاریخی و حقیقی به اسم یا وصف یا رسم، سخن به میان آورده است. از افراد «نیک کردار» در ابعاد و مسئولیت‌های فردی یا اجتماعی، مانند انبیا و اولیا، لقمان حکیم، اصحاب کهف، و...؛ و «بدکردار» مانند (قارون، هامان، فرعون و ابولهب و...). افزون بر آن، می‌توان از اقوام صالح و طالح یا رفتارهای هنجار شناختی یا ارزش شناختی جوامع مختلف-که در قالب «مثال و تشبیه و استعاره» مطرح شده را نیز- یاد کرد.

سازوکارهای برون‌رفت از طرح مسائل محلی و لوکال در قرآن

فارغ از روایات اندکی که به‌مثابه احادیث سبب نزول، در خصوص اقسام نزول آیات، تلقی شده‌اند؛ سایر آیه‌ها، ارتجالاً و بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای یا سبب نزولی، در جهت شفاف‌سازی، آموزش یا عبرت‌آموزی مردمان عصر نزول، نازل گردیده‌اند. آیاتی که بیانگر سرگذشت تاریخی امت‌های پیشین یا حاوی خبرهای غیبی، یا ترسیمی از دورنمای عالم برزخ و بهشت و جهنم و احوالات رستخیز؛ یا اوصاف خدای قرآن است. لذا آیات قرآن، گاهی «با فرض پیش‌زمینه‌های نزول»؛ و اغلب «بدون پیش‌زمینه‌های نزول» (حکیم، ۱۳۷۸: ص ۳۵-۴۰)، تنزل یافته‌اند. نوع اول، در مقام تبیین و رفع تحبیر و چگونگی پاسخگویی به رخداد یک حادثه، شبهه و سؤالی فراگیر و اجتماعی در میان مسلمانان بوده؛ و دومی، به‌صورت ابتدایی و جهت ایضاح احکام و سایر تکالیف مسلمانان. اولی کمترین بخش از آیات وحیانی را شامل می‌شود؛ و دومی بیشترین را.

اگر بپذیریم که نزول آیاتی از قرآن، در برخی موارد، معلول یک حادثه بوده و به دنبال وقوع یک حادثه مانند «جنگ احزاب، جنگ بدر و ...» نازل شده باشد، اما این موجب نمی‌گردد که باگذشت زمان، آیات مربوط به این حادثه، بی‌ارزش شده و حیات خود را از دست بدهند (رک: حاجی ابوالقاسم، ۱۳۹۷: ص ۱۲۲). التزام به این مطلب، از دیرباز میان اصولیان و قرآن‌پژوهان مسلمان، با ادبیات گوناگونی چون «الغای خصوصیت سبب» یا «مورد، مخصص نیست» یا «العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» (سیوطی، ۱۳۹۴: ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۵؛ فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۱۳۸۹: ص ۶۰۹) مطرح شده است. مؤید این قاعده، احادیثی فراوانی است که از سنت رفتاری معصومان (ع)، در الغای خصوصیت مورد، جهت تمسک به عمومیت الفاظ حکایت دارد:

یکم) پیامبر (ص) در خصوص آیاتی که ظاهراً ناظر به قضیه شخصی است، مانند آیاتی چون: آیه لعان (نور: ۶-۹)،ظهار (مجادله: ۲)، قذف (نور: ۲۳-۲۵)؛ سرقت (مائده: ۳۸)؛ کلاله (نساء: ۱۷۸)، خصوصیت مورد را القا ساخته و به عمومیت لفظ عمل کرده است (رک: حجتی، ۱۳۸۹: ص ۱۰۳-۱۱۵).

دوم) در احادیث امامیه با تعابیر گوناگونی به این مطلب اشاره شده که «اشخاص، قصص تاریخی، جریان‌های درونی و بیرونی قلمروی اسلامی، نیکوکاران و بدکاران و...» در هر دوره‌ی زمانی و مکانی، مصداق و تعیین می‌یابند. پاره‌ای از این احادیث در خصوص «فرد و یکایک آحاد بشر» و شماری دیگر نیز، در خصوص «اقوام، جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی» بیان شده‌اند. امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: «و لو كانت إذا نزلت آیه علی رجل ثم مات ذلك الرجل ماتت الآية مات الكتاب و لکنه حی جری فیمن بقی كما جری فیمن مزی» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۴۷۲) در حدیثی دیگر، در خصوص تطبیق آیات بر «اقوام، جریان‌ها و ملت‌ها در بستر تاریخ»، از امام باقر (ع) گزارش شده «لو أن آیه نزلت فی قوم ثم ماتوا أولئك ماتت الآية إذا ما بقی من القرآن شیء إن القرآن یجری من أوله إلی آخره ما قامت السماوات و الأرض فکل قوم آیه یتلونها» (عباشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۰).

به عبارتی، نه تنها بایستی، زنگار و انگاره انحصارگروی آیات قرآنی را از آیین تابناک آن، در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، زدود؛ بلکه اساساً سازوکاری که در طراحی ابعاد دلالتی آیات، از لسان معصومان (ع)، انعکاس یافته، می‌تواند متناسب با خصوصیات و امتیازهای فردی یا جنبش‌های اجتماعی؛ یا جریان انحرافی، مصدق نوینی یابند. لذا این نوع روایات اسباب نزول، صرفاً کارکردی زمینه‌ای دارند و در مقام ذکر بیان علت حدوث حکم‌اند، نه ضامن بقای آن. تعبیری که در مجامع روایی در خصوص وجود اشخاص زشت‌کردار در میان تمامی گروه‌های اجتماعی، انعکاس یافته، به همین مطلب ناظر است «إن لكل قوم سامری» (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۱۷۲).

خلط میان مخاطبان قرآن

اشکال روشی دیگر مستشکل خلط میان مخاطبان عصر نزول و مخاطبان پسینی قرآن کریم است. وی در بخشی از سخنان خود، دچار نوعی سردرگمی در مخاطب شناسی قرآن شده است. وی در جایی از مقدمه کتاب به گونه‌ای از مخاطبان قرآن سخن یاد کرده که گویی مخاطبان قرآن همگی اهل ایمان و معتقد به پیامبر و قرآن بوده و دو زانوی ادب در محضر پیامبر نشسته در مقابل کلام خدا و پیامبر مشغول تلمذ و کسب فیض بوده‌اند. این سخن از آن عبارت مستشکل برداشت شده که گفته است: مؤمنان قرآن را می‌خوانند تا هم خود و هم جهان هستی را بهتر بشناسند و چه و چه... (نیکویی، ۱۳۹۴: ص ۲۲۸) غافل از آنکه بین مخاطبان امروزی قرآن با مخاطبان عصر نزول خلط کرده است. زیرا برخلاف مؤمنان امروزی باورمند به قرآن، که البته همه مخاطبان قرآن نیستند، مخاطبان عصر نزول نیز یکدست و همسان نبوده‌اند. به عبارتی مخاطبان پیامبر اعم از موافقان و مخالفان، طیف‌های گسترده و متنوعی را شامل می‌شدند و رفتار با هر کدام اقتضای خاص خود را داشته است. سخن گفتن با کفار معاند و لجوج سبک خود را می‌طلبیده و گفتگو با مؤمنان خاشع و خاضع اقتضای دیگری داشته است. دستگیری از اهل ایمان و راهبری‌شان به سوی مقصد نهایی نیز به یک شیوه و روش نبوده است. بین مبتدیان و متوسطان و پیشگامان در نحوه هدایت و راهبری تفاوت است. همگی این نکات اقتضای توجه خاص به مخاطبان خاص، لحاظ قرار دادن روحیات و خلیقات مخاطبان خاص در وهله اول و سپس توجه به مخاطبان عام و پرداختن تفصیلی به برخی از افراد، باورها و رفتارها، به دلیل برقراری ارتباط با مخاطب را داشته است. اما نکته مهم این است که قرآن کریم به دلیل پرداختن به موارد خاص، منحصر به آن موارد نشده است. و این یکی از رمز و رازهای جهانی بودن قرآن و همگانی بودن آن است. یعنی به رغم اشمال بر موارد خاص، به دلیل استفاده از ضمایر خاص، نحوه خاص نقد شخصیت‌ها و نه صرفاً اشخاص، منحصر در زمان و مکان خاصی نشده است. این شبهه از جانب دیگر نوآندیشان با عباراتی دیگر نیز مطرح شده است. بدان معنا که قرآن کریم، به دلیل زبان، مکان، آورنده آن و محتوای خاص آن متهم به اختصاص به زمان و مکان خاصی شده است که مجال پرداختن به آن در این مقال نیست (قربان پور، ۱۳۹۶: ج ۱/ ص ۶۱-۵۶).

ادعای تشتت زایی و اختلاف‌افکنی قرآن کریم

دومین نتیجه‌ای که مستشکل از نکته دوم پیش گفته در بحث پیش درآمد از بخش چهارم کتاب، استنباط کرده، ادعایی این چنینی است که: «قرآن باید) به گونه‌ای فصیح، بلیغ و به عبارت دقیق‌تر: گویا و رسا و بدون کوچک‌ترین ابهام و ابهامی سخن بگوید تا قابل برداشت‌ها و تفسیرهای ضدونقیض نباشد» و پس از ارائه پاره‌ای از توضیحات، این مقدمه را این گونه تفسیر و تبیین کرده است: «قرآن قرار است راهنمای عمل آن‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی باشد. بنابراین ابهام و ابهام در مطالب آن نه تنها موجب کج‌فهمی ناخواسته بسیاری از انسان‌ها می‌شود، بلکه باعث اختلاف و تشتت آراء و در نتیجه روشن شدن آتش تفرقه جنگ و دعوا می‌شود و این هر دو از مصادیق بارز نقض غرض‌اند» (نیکویی، ۱۳۹۴: ص ۲۲۸). بسان دو نکته اول و دوم از نکات سه‌گانه مطرح شده در قسمت پیش درآمد، پیام تلویحی مستشکل از ذکر این نتیجه‌گیری بیان این نکته است که قرآن به گونه‌ای فصیح و بلیغ سخن نگفته و موجب کج‌فهمی و اختلاف و در نتیجه روشن شدن آتش تفرقه جنگ و دعوا شده است.

تحلیل و ارزیابی

عدم ارائه ملاک فصاحت و شاخص بلاغت: نکته‌ای که در پاسخ به ادعای مستشکل باید گفت این است که فصیح و بلیغ سخن نگفتن قرآن با چه ملاکی به دست آمده است؟ این در حالی است که ادیبان عرب، از گذشته تا به امروز، همواره از وجه فصاحت و بلاغت قرآن سخن گفته و می‌گویند (رک: خطابی، بیان اعجاز القرآن؛ ج ۱، ص ۲۷؛ الجرجانی، دلائل الاعجاز؛ ص ۷۷؛ بنت الشاطی، اعجاز بیانی، ص ۵۴-۹۶) با این همه، مستشکل که به نظر، توانایی رجوع به منابع درجه اول را نیز در حوزه مطالعات اسلامی و قرآنی نداشته و دو منبع اصلی وی در نوشتن این کتاب درس‌نامه علوم قرآنی جوان آراسته و قرآن‌شناسی آیت الله محمدتقی مصباح یزدی است، با کدام پشتوانه ادبی و زبانی مدعی بلیغ و فصیح نبودن قرآن کریم می‌شود؟ آیا این سخن و اتهام مستشکل به معنای آن نیست که فصحا و

بلغای عرب از معاصران پیامبر و افراد قریب به زمان نزول گرفته تا به امروز، توانسته‌اند چنین اشکالی را به قرآن ایراد کنند، اما حجت‌الله نیکویی توانسته است؟ اگر این گونه است وی شاهد و سند ادعای خود را با ذکر منابع معتبر و متقن ارائه کند.

- نکته دیگر در نقد ادعاهای مستشکل این است که ابهام و ابهام موجود در قرآن کجاست؟ وی می‌بایست با ذکر سند و منبع، بتواند مواردی از این ابهام‌ها و ابهام‌ها را برشمارد؟! دیگر اینکه به فرض در قرآن کریم ابهام و ابهام وجود داشته باشد، آیا این ابهام و ابهام ذاتی است یا عارضی؟ و آیا این ابهام و ابهام مربوط به مخاطبان کنونی قرآن است یا اینکه مخاطبان عصر نزول هم دچار چنین مشکلی بوده‌اند؟ به فرض پذیرش شق دوم، آیا در عصر نزول همگان دچار این مشکل بودند یا اینکه برخی هم وجود داشته‌اند که عالم به تمام زوایا و جوانب معنایی قرآن بوده‌اند؟ (که تبعاً این معلمان و مفسران به تبیین این کتاب قیام الهی پرداخته‌اند). به فرض نبود چنین افرادی، آیا خود پیامبر(ص) که به حکم قرآن، اولین مبین و مفسر قرآن بوده (نحل: ۴۴)، در تبیین و تفسیر ابهامات این کتاب آسمانی کوتاهی کرده است؟ آیا ایشان قرآن کریم، تنها کتاب هدایتگر ابدی بشر را، با ابهام و ابهام به دست آیندگان و افراد پس از خود سپرده‌اند؟^۲

- علت برداشت‌های مختلف از قرآن کدام است؟ آیا علت برداشت‌های متکثر عدم فصاحت است؟ آیا این برداشت‌ها در همه دوره‌ها بوده است؟ یکی از علل پیدایش چنین برداشت نادرستی از جانب مستشکل و نظایرش، غفلت از عواملی چون رویکردها و گرایش‌های مختلف تفسیری و نیز اقتضای متن بودن قرآن و چندبعدی قرآن و دسترسی مخاطبان به معارف آن به قدر ظرفیت علمی و معنوی خود و زمان دار بودن و دوره‌ای بودن اختلافات در برداشت‌هاست. بدان معنا که این مجموع اختلافات با نگاه به تاریخ بلند بالای نزول قرآن تا به امروز به دست خواهد آمد و الزاماً در یک دوره همه این اختلافات تفسیری و تفاسیر متنوع وجود نداشته‌اند.

- علت برداشت‌ها و تفسیرهای ضد و نقیض از قرآن کریم چیست؟ آیا اینکه مفسران فرق و مذاهب گوناگون از قرآن برداشت‌های مختلف داشته‌اند، به دلیل عدم فصاحت و بلاغت قرآن است؟ سند این ادعا و مدرک و شاهد مثبت آن چیست؟ این نکته بر کارشناسان علوم قرآنی و تفسیر، معلوم است که علت برداشت‌های مختلف از قرآن، به ضعف در شیوه بیانی قرآن ارتباطی نداشته، بلکه که در اموری دیگر چون: استفاده از منابع مختلف تفسیری و پیمودن شیوه‌های مختلف، روی آوردن به گرایش‌ها و رویکردهای مختلف تفسیری، اتخاذ مبانی متفاوت تفسیری و تفاوت در تبعیت از قواعد مختلف تفسیری ریشه دارد. تفصیل این معنا از منظر اهل فن به اختصار عبارت‌اند از: طبیعت قرآن، دستور قرآن، باورهای اعتقادی مفسران (پیدایش مذاهب و مکاتب)، تکیه بر رأی و عقاید شخصی، نفوذ افکار و علوم غیرمسلمانان در حوزه اسلامی، اختلاف منابع و ابزارهای تفسیر، جهت‌گیری‌های عصری مفسران، تخصص مفسران در علوم خاص و تمایل به آن‌ها (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۰: ص ۲۲-۱۸، همو، ۱۳۸۷: ۳۰/۲-۲۶).

- با فرض برداشت‌های متکثر از قرآن، آیا همه برداشت‌های متکثر اعتبار و حجیت دارند؟ قطعاً از بدیهیات متن پژوهی که متکی به سیره عقلا و اصول عقلایی محاوره است، اعتبار نداشتن همه برداشت‌های متکثر از یک متن و به بیانی دیگر حجیت نداشتن همگی برداشت‌ها و ارجحیت داشتن برداشتی بر برداشت دیگر است.

با فرض پذیرش وجود برداشت‌ها و تفسیرهای گوناگون از قرآن، آیا همه این برداشت‌ها به یک‌میزان اعتبار دارند؟ آیا قرآن به گونه‌ای سخن گفته که هر کسی بتواند هر برداشتی اعم از صحیح و سقیم از آن داشته باشد؟ آیا این معنا تحمیل همان قرائت افراطی از باور هرمنوتیکی مبنی بر وجود قرائت‌های متعدد و بی‌شمار، ولو متناقض، از یک متن، به قرآن نیست؟ کدام مفسر و قرآن پژوه چنین معنایی را درباره قرآن پذیرفته است؟ آیا فهم قرآن امری ضابطه‌مند و تابع قواعد عقلانی نیست؟ اصولاً مگر می‌توان مانع برداشت‌های گوناگون مخاطبان قرآن شد؟ آیا تعدد برداشت‌ها، محصول ماهیت هر متنی، خاصه متن وحیانی قرآن کریم است؟

۱. برای مشاهده واکنش‌های مخاطبان فصیح، ادیب و شاعر معاصر نزول نک: علوم قرآنی اثر مهدوی راد.

۲. اگر چه که ممکن است برخی، محدودیت روایات تفسیری نبوی را یادآور شوند، که در این زمینه هم می‌توان گفت: بر اساس شواهد و اسناد موجود، پیامبر گرامی اسلام تفسیر و تبیین قرآن را در دو سطح عمومی و خصوصی ارائه کرده‌اند. در سطح خصوصی همه معارف موجود در ظاهر و باطن قرآن را به وارثان حقیقی علم خود یعنی امام علی(ع) و از ایشان به سایر حضرات معصومین منتقل کرده‌اند (رک: حکیم، ۱۳۷۸: ص ۵-۲۵۴). لذا محدودیت در دسترسی به میراث علم نبوی در برخی از فرقه‌های اسلامی خللی به مسیر ناب و حقیقی پیروان اهل بیت به عنوان وارثان حقیقی علم نبوی وارد نخواهد ساخت.

این نکته مؤید ناآگاهی مستشکل از فرایند ضابطه‌مند فهم قرآن کریم است. بدان معنا که فهم قرآن کریم تابع پیروی از قواعد و ضوابط تفسیری، مبتنی بر اصول و قواعد عقلایی محاوره و ادبیات عربی است و به میزان تبعیت از این قواعد و پایبندی به ضوابط فهم، برداشت مفسران به حقیقت نزدیک‌تر و خطای آن‌ها کمتر خواهد بود. لذا هیچ‌گاه نمی‌توان داعیه انحصارطلبی یا انسداد فهم داشت، اما می‌توان با ارائه مراحل خردپسند و سازوکارهایی روشمند، عامل برداشت‌های مقبول و مطلوب شد. پذیرش وجود برداشت‌ها و تفسیرهای گوناگون را از این جهت می‌توان موجه دانست که برداشت‌های متعدد از آیات قرآن در عرض هم و نقیض یکدیگر نیستند، بلکه برخی از این فهم‌ها در طول یکدیگرند. یعنی نه تنها نافی و ناقض یکدیگر نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. و قرآن هم در سطح ظاهر و هم در سطح باطن، پذیرای برداشت‌های متعدد است. این معنا در لسان دانشیان تفسیر به اشمال قرآن به ساحت‌های متعدد و متفاوت معنایی نام بردار است (رک: اسعدی، ۱۳۸۵؛ طباطبایی، ۱۳۸۷).

منشا پیدایش فرق چیست؟ اما در ارتباط با پیدایش فرق، مذاهب و مکاتب گوناگون کلامی، تفسیری و فقهی با اندک تسامحی می‌توان علل شکل‌گیری فرق و مکاتب گوناگون را نیز دلایلی چون فهم نادرست از قرآن، دوری از آموزه‌های اهل بیت (ع) به عنوان مفسران حقیقی قرآن، تاثیر اغراض و انگیزه‌های سیاسی، مالی و نیز دخالت پیدایش نهضت ترجمه در دنیای اسلام و باز شدن پای آرا و افکار جدید از بیرون از دنیای اسلام (به طور خاص افکار فلسفی یونان و هندوستان و تفکرات الحادی) به درون دنیای اسلام و زمینه‌سازی پیدایش سوالات جدید و تضارب آرا دانست و نه الزاماً نارسایی و ابهام قرآن کریم. به عبارتی چه عامل پیدایش مذاهب و مکاتب کلامی و فرق اسلامی را به عوامل بیرون از جهان اسلام نسبت دهیم و چه به عوامل درون اسلام، (بدان معنا که عامل پیدایش بحث‌های اعتقادی را پس از پیدایش نهضت ترجمه و ورود افکار متنوع فلسفی و الحادی به جهان اسلام بدانیم؛ از آن حیث که ورود این تفکرات جدید زمینه‌ساز تضارب آرا و شکل‌گیری شبهات اعتقادی و در نتیجه بحث‌های عقیدتی شده باشد، یا اینکه عامل پیدایش این بحث‌ها را در ماهیت باورها و اعتقادات اسلامی و قرآنی بدانیم که در وهله اول در مواجهه قرآن با کفار و مشرکین و در مرتبه دوم به دلیل چالش‌های فکری ایجاد شده میان خود مسلمانان بدانیم) دخالت داشتن قرآن به دلیل نارسایی در القای مقصود و افهام مخاطب کوچکترین نقشی در این زمینه نداشته است. تنها در یک صورت در پیدایش یا تقویت مذاهب یا جریان‌های کلامی می‌توان برای قرآن نقشی قائل شد و آن هم در مواردی است که هر یک از فرقه‌ها و جریان‌ها برای تثبیت و تایید و اثبات باور خود از آیات قرآن کمک بگیرند که در این مورد هم علت اصلی، دخالت اغراض و هواهای نفسانی به منظور تحمیل آرا و افکار خود بر کتاب الله یا تطبیق آیات بر آموزه‌هایشان از سویی و رعایت نکردن قواعد، ضوابط و اصول تفسیری و دوری از اهل بیت (ع) به عنوان معلمان حقیقی قرآن عامل اصلی شکل‌گیری این جریان‌هاست. در نتیجه قرآن و شیوه‌های بیانی آن بالذات، هیچ دخالتی در پیدایش جریان‌های کلامی و فرقه‌ای نداشته و ندارد.

همسان‌انگاری اعتبار قرآن با تورات و انجیل

مستشکل در سومین نکته مقدماتی بخش پیش‌درآمد، با بیان اینکه «به اعتقاد مسلمانان کتاب‌های آسمانی پیشین (تورات و انجیل) تحریف‌شده و اصالت و اعتبار خود را از دست داده‌اند. به عبارت دیگر تورات و انجیل کنونی را دیگر نمی‌توان کتاب آسمانی دانست» (نیکویی، ۱۳۹۴ ش، ص ۹-۲۲۸) و با ارائه توضیحی این‌چنینی که مسلمانان در پاسخ به چرایی این اعتقاد، ناسازگاری بسیاری از مطالب این دو کتاب با واقعیات علمی، عقلی، اخلاقی و ... موارد متعددی از تناقض‌گویی، سخنان لغو و بیهوده، گاه دور از شأن خدا یا پیامبران حقیقی در آن‌ها را علائم و نشانه تحریف این دو کتاب می‌دانند (همان، با تلخیص، ۲۲۹)، افزوده است: «فرض کنیم که همه این ادعاها درست است، اما سؤال اساسی این است که اگر نگاه مؤمنانه و توجیه‌گرانه را کنار گذاشته و با نگاه محققانه و نقادانه به قرآن نظر کنیم، آیا به این نتیجه می‌رسیم که قرآن از این عیب و نقص‌ها پیراسته است و هیچ سخن باطل، تناقض‌آمیز، لغو و بیهوده‌ای در آن پیدا نمی‌شود؟ آیا همه مطالب آن بدون استثنا مطابق وجدان، اخلاق، فطرت پاک انسانی و سازگار با واقعیات و مسلمات علمی و عقلی است؟»، و آنگاه با بیان اینکه «تأمل در نقدهایی که پس از این می‌آید، ما را به پاسخ این پرسش نزدیک می‌کند» (همان، ص ۲۲۹)، تلویحاً به یکسان‌انگاری قرآن با تورات و انجیل حکم کرده است. بدان معنا که مشکلات تورات و انجیل در قرآن هم به چشم می‌خورد.

۱. برای آشنایی تفصیلی با این زمینه‌ها نک: درآمدهای بر علم کلام، علی ربانی گلپایگانی، ص ۱۱۹-۱۰۹ (درباره علل پیدایش علم کلام) و صص ۱۲۱-۴۲ (درباره تحولات علم کلام)

تحلیل و ارزیابی

به نظر می‌رسد در این عبارات مستشکل، حداقل دو اشتباه بنیادین موجود است:

پیش‌انگاره‌ی اشتباه از کتاب مقدس: اشتباه اول مستشکل این است که تلقی وی از کتاب‌های مورد اعتقاد مسیحیان و یهودیان صحیح و دقیق نیست. این نکته با توجه به عبارت «تورات و انجیل کنونی» فهمیده می‌شود. زیرا بر اساس آیات قرآن و روایات اهل بیت (ع) آنچه بر موسی (ع) و عیسی (ع) نازل شده بود، تحریف‌شده‌اند، اما آنچه امروزه در اختیار مسیحیان و یهودیان است، صرفاً تورات منزل بر موسی و انجیل نازل شده بر عیسی نیست. کتاب‌های موجود یهودیان نه تورات که "تنخ" نام دارد و مشتمل بر چهل و اندی کتاب است. "تورات" پنج کتاب نخست از این مجموعه چهل و اندی کتاب است. بنابراین یک مسلمان محقق می‌داند که میان توراتی که قرآن معرفی می‌کند و کتاب مقدس موجود مورد باور یهودیان، از اساس تفاوت وجود دارد.

اگر بنا به تسامح بشود سخن مستشکل را اصلاح کرد باید این‌گونه گفته می‌شد: عهد قدیم (و نه تورات)، را دیگر نمی‌توان کتاب آسمانی دانست. همچنین است درباره انجیل. انجیلی که قرآن معرفی می‌کند کتابی نازل شده از جانب خدا بر عیسی (ع)، به‌عنوان پیامبری الهی است، اما آنچه امروزه مورد اعتقاد مسیحیان است اولاً انجیل چهارگانه غیر منزل و نگاشته شده توسط حواریون و سایرین است و نه انجیل منزل بر عیسی. ثانیاً عهد جدید مورد اعتقاد مسیحیان فقط انجیل نیست، بلکه نامه‌های رسولان، اعمال رسولان و کتاب مکاشفه هم است. لذا بنا بر تصحیح انگاره مستشکل، باید این‌گونه گفته می‌شد: عهد جدید (و نه انجیل) را دیگر نمی‌توان کتاب آسمانی دانست^۱. بیان نادقیق از دلایل بی‌اعتباری عهدین: اشتباه دوم مستشکل این است که سخنانش درباره عدم اعتبار و اصالت عهدین القایی، نادقیق و ناکافی است. بدان معنا که اولاً وی با گفتن عبارت «فرض کنیم که همه این ادعاها درست است» مشکل تحریف عهدین را امری فرضی می‌انگارد. گویی که این باور، امری اثبات‌شده نیست و وی در مامشات و همراهی با باور مشهور میان مسلمانان آن را فرض می‌گیرد. درحالی که واقعیت چیز دیگری است.

دوم اینکه دلایل بی‌اعتباری عهدین صرفاً مشکلات متنی این کتاب‌ها نیستند. مشکلات سندی این کتاب‌ها بسی مهم‌تر و اساسی‌تر از مشکلات متنی‌شان است. تاریخ نگارش بسیاری از کتاب‌های عهدین در هاله‌ای از ابهام است. انتساب بسیاری از این کتاب‌ها به نویسندگانشان نیز مورد تردید محققان است. عهدین تاریخ روشنی ندارند (رک: سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۵، همو، ۱۳۹۶) نویسندگان بخش‌های مختلفی از عهدین، افراد عادی و معمولی‌اند و اهل کتاب صرفاً ادعای الهی بودن برخی از این متون و همراهی الهام روح القدس و عنایت وی به نویسندگان را دارند. مستشکل به‌راحتی از کنار این مشکلات عبور کرده و به سراغ مشکلات متنی رفته است. این در حالی است که مشکلات سندی مذکور در رابطه با قرآن کریم به چشم نمی‌خورد.

به عبارتی مشکل بی‌اعتباری کتاب مقدس ذیل عناوینی چون: الف. فقدان دلیل معتبر بر الهی بودن این کتب، ب. اشکالات محتوایی آموزه‌های این کتب و مغایرتشان با ملاک‌هایی چون عقل، علم، تاریخ، پ. دلایل ناظر به تحریف این کتب ج: انفصال تاریخی مؤلفان با زمان نزول و پیدایش کتاب. ت. فقدان دلیل بر خاتمیت آموزه‌های این کتب ث. و درنهایت دلایل موجود در این کتب مبنی بر پیشگویی بر نبوت پیامبر خاتم است که همگی مبین بی‌اعتباری این کتب است.^۲

۱. غفلت از نکته مذکور نشانگر بی‌اطلاعی فاحش مستشکل از بدیهی‌ترین باورهای مرتبط با مطالعات کتاب مقدسی است، که برای شخصی چون وی که مدعی پژوهش و منتقد قرآن کریم است، بسیار ناشایسته و مقتضایان است. عجیب است کسی که تفاوت انجیل و اناجیل را نمی‌داند، اما به قیاس قرآن و کتاب مقدس می‌پردازد.

۲. جهت آشنایی تفصیلی با این نقدها نک: سیر تحول کتاب مقدس از محمد شمس، درآمدی بر کتاب مقدس و الهیات مسیحی از محمد ضیا توحیدی، عهدین، قرآن و علم از موریس بوکای، خطاناپذیری کتاب مقدس از محمد حقانی فضل، تبارشناسی کتاب مقدس از حسین کلباسی، خاستگاه عهد جدید از آدولف فون هارناک، مسیحیت و بدعتها از جوان گریدی، ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحر المیت از ژان دانیلو، مسیحیت شناسی تحلیلی از محمد کاشانی، مسیحیت شناسی تطبیقی از حمید زیبایی نژاد، کتاب مقدس از عبدالرحیم سلیمانی، مسیحیت و صدسوال بی پاسخ از خطاب المصری، ناگفته‌های کلیسا از گروهی از نویسندگان.

نتیجه گیری

۱. منشأ پیدایش سؤالاتی انتقادی و تشکیکاتِ نویسنده کتاب "نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت" دانسته یا نادانسته، مبانی و پیش فرض های نادرستِ معرفت شناختی و قرآن شناختی وی است. گرچه، همراهی پیش دانسته ها و پیش فرض ها در فضای ذهنی فهمندگان، مقوله ای اجتناب ناپذیر تلقی می شود، اما دخالت ارتجالی یا مسلّم انگاری آن ها، به طرح شبهات بنیادگرایانه و ادعاهای ساختارشکنانه مؤلف علیه قرآن کریم انجامیده است.
۲. در فرآیند فهم هر متنی، خاصه متن وحیانی، مرزبندی میان سه حیطه متمایز «پیش دانسته ها»، «پیش فرض ها» و «پیش داورها» الزامی است. حضور «پیش دانسته ها» برای ادراک هر متنی نیز، غیر قابل انکار است. اما سازوکار چگونگی دخالت «پیش فرض ها» است که می تواند موجبات فهمی صحیح، جهت دار و اثرگذار باشد. به نظر می رسد، در مواجهه با متن وحیانی، دو بُعد شناختی-تفسیری از هم قابل تفکیک اند: یکم) پیش فرض های برون قرآنی؛ و دوم) پیش فرض های درون قرآنی. بدان معنا که برای فهم متن وحیانی، علاوه بر وجود «پیش دانسته ها» و «پیش فرض های عام»؛ بایستی به پاره ای از «پیش فرض های خاص» که از گفتمان درون متنی برخاسته است نیز، ملتزم باشیم.
۳. مهم ترین شبهات مستشکل در رابطه با پیش فرض های قرآن شناختی وی، شامل موارد: «استفاده از عبارات القایی جهت ایجاد تشکیک»، «تقدس زدایی نسبت به باورهای مسلمانان»؛ «مسلّم انگاری پیش فرض های ذهنی»، «انعکاس مسائل محلی و لوکال در آیات قرآنی»، «ادعای تشّت زایی و اختلاف افکنی قرآن کریم» و «همسان انگاری اعتبار قرآن با تورات و انجیل» است.
۴. پاسخ به این تشکیکات ذیل عناوین: «مصلحت سنجی های سلیقه ای در سنجش حجم قرآن کریم»؛ «عدم معرفی مسائل پیش پا افتاده و بی اهمیت در نسبت با آیات قرآنی»، «سازوکارهای برون رفت از طرح مسائل محلی و لوکال در قرآن»، «نزول تدریجی آیات وحیانی»، «پیش انگاره ای اشتباه از کتاب مقدس» و «بیان نادقیق از دلایل بی اعتباری عهدین» قابل بازجستن است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه گیلان و دانشگاه فردوسی مشهد انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم

- اسعدی، محمد. (۱۳۸۵). سایه‌ها و لایه‌های معنایی، قم: بوستان.
- ایازی، محمدعلی. (۱۳۷۸). تأثیر شخصیت مفسر در تفسیر قرآن، صحیفه مبین، ۲.
- بنت الشاطی، عایشه. (۱۳۷۶). اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، انتشارات علمی فرهنگی.
- جدی، حسین. (۱۴۰۰). تبیین نظام وارہ معنایی قرآن کریم، رساله دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد.
- الجرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن. (۱۹۹۵ م.). دلائل الاعجاز، قاهره: دار الکتب العربی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). تسنیم، قم: اسراء.
- (۱۳۸۶). سرچشمه اندیشه. محقق: رحیمیان، قم: اسراء.
- حاجی ابوالقاسم، محمد. (۱۳۹۷). فراعصری بودن قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حجتی، محمدباقر. (۱۳۸۹). اسباب نزول، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- (۱۳۸۹). تاریخ قرآن، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- حسینی، حمیدرضا. (۱۳۹۳). عوامل فهم متن دردانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه پلریکور و محقق اصفهانی، تهران: هرمس.
- حکیم، محمدباقر. (۱۳۷۸). علوم قرآنی، ترجمه: محمدعلی لسانی فشارکی، تهران: تبیان.
- خسرویناه، عبدالحسین و جمعی از محققان. اصطلاح‌نامه فلسفه؛ قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم: بی‌تا.
- خطابی، حمد بن خطاب، بیان اعجاز القرآن؛ محقق: خلف الله، دار المعارف، مصر.
- خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۳۸۲). بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، مترجم: نجمی، محمدصادق، تهران: سمت، تهران.
- رضایی اصفهانی، محمد علی. (۱۳۹۰). درسنامه روش های تفسیر قرآن، قم: مرکز ترجمه و نشر المصطفی.
- (۱۳۸۷). منطق تفسیر، ج ۲، قم: مرکز ترجمه و نشر المصطفی.
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم. (۱۳۹۶). بررسی متنی و سندی متون مقدس یهودی-مسیحی، تهران: سمت، تهران.
- (۱۳۹۶). کتاب مقدس: ویراست جدید، کتاب طه.
- السیوطی، جلال‌الدین. (۱۳۹۴ ق.). الإیتقان فی علوم القرآن، مکتبه المدینه.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷ ق.). المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه‌ی مدرسین.
- (۱۳۶۲). اعجاز قرآن، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران.
- طباطبایی، حیدر. (۱۳۸۷). پژوهش تطبیقی در بطون قرآن، پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن، قم.
- طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ ق.). الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ مشهد: نشر مرتضی.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ ق.). تفسیر العیاشی، المطبعة العلمیة، تهران.
- قربان پور، حمید. (۱۳۹۶). اساطیر الاولین، زرنوشت، تهران.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق.). الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- محمدی، محمد حسین. (۱۳۸۵). تاریخ قرآن، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- (۱۳۸۹). مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

- نیکویی، حجت الله. (۱۳۹۴). نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت، نسخه الکترونیکی.
- واعظی، احمد. (۱۳۹۲). نظریه تفسیر متن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- (۱۳۹۳). درآمدی بر هرمنوتیک، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.



A Critical Reading of Realism and Non-Realism in the Field of Religious Faith with Emphasis on Don Cupitt's Perspective

Gholam Abas Hasanvand¹ 

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Payame Noor University, Tehran, Iran.
Email: hasanvand_1351@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 30 April 2025
Received in revised form 15 May 2025
Accepted 23 June 2025
Available online 27 September 2025

Keywords:
Realism,
Unreality,
Don Cupitt,
God,
Religious faith

ABSTRACT

Objective: To examine and criticize the intellectual foundations and contradictions in Don Cupitt's reading of religion, focusing on his views in the book "Sea of Faith". This criticism mainly focuses on his ontological, epistemological, and theological foundations, including the primacy of faith over reason, the reductionism of religion to spirituality and pragmatism, relativism, and the influence of postmodern and positivist ideas.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method and a critical approach. The data were extracted by studying the book "Sea of Faith" as the main source of Cupitt's views, and then his intellectual foundations and conclusions were reviewed and analyzed in a systematic framework.

Results: An examination of Cupitt's views shows that his intellectual system faces important contradictions, including:

The primacy of mind over object: which leads to epistemic relativism.

The reduction of God and faith to religious language and practice: which reduces the transcendent to a purely human and social phenomenon.

A naturalistic and humanistic explanation of religion: which ignores the sanctity and revelatory origin of religion.

The project of "moral spirituality" instead of religion: This project lacks solid metaphysical foundations and therefore seems inadequate.

Conclusions: The author of this article concludes that Cupitt's reading of religion, despite claiming to provide an explanation consistent with the contemporary world, is incorrect and inadequate due to internal contradictions and the reduction of religion to purely linguistic, practical, and moral matters. This approach ultimately leads to relativism and is unable to explain the truth and sanctity of religion.

Cite this article: Hasanvand, G. A. (2025). A Critical Reading of Realism and Non-Realism in the Field of Religious Faith with Emphasis on Don Cupitt's Perspective. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-21.
<https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160>



© Author retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160>

Introduction

A critical reading of realism and non-realism in the field of religious faith with an emphasis on Don Cupitt is the main focus of this article. In this work, we attempt to carefully explain the limits and scope of each of the two perspectives on the divine and religious truths, and analyze this issue in the field of theology and philosophy of religion by criticizing Cupitt's ontological and epistemological perspective. One of the important and fundamental issues in the philosophy of religion in today's world is the discussion of realistic and non-realistic explanations of religion and the language of religion. The fundamental conflict between realism and non-realism in the field of religion is a debate that has its roots in ontology, epistemology, or semantics. Realists believe in the language of religion as real and independent of the mind (Hossein Qale Bahman, 2011: 58). Also, from an epistemological perspective, they believe that religious propositions obtain their truth and justification independently of human minds. In semantics, they believe that religious concepts and religious language have a true meaning and that religious language is a true language.

On the other hand, ontological realists consider the existence of religious truths as well as epistemological truth and justification of religious propositions to be dependent on human minds. They consider religious language to be only an expression of human feelings or intentions or spiritual ideals that do not have an existence independent of the mind. Therefore, our discussion concerns epistemological realism and non-realism, and if we want to prove the meaningfulness of religious concepts and the truth of religious language, we will call it semantic realism (Hossein Qale Bahman, 2011: 58). Non-realists believe that our perception of reality is related to language, lifestyle and culture. (Hick, 1993: 21-26) Also, in defining reality, they consider human limitations and relate our perception of reality to the specific conditions in which those perceptions may be formed. (Trigg, 1990: 48-52).

Don Cupitt argues that religious claims are essentially expressive rather than representative; that religious truths are beyond our reach; that religious truth is a measure of satisfaction with the internal standards of religious language; and that, in general, religious claims are systematically false. (Cupitt, 1993: 74-75) According to this approach, simple religious realism is essentially a way of thinking rather than a religious belief. The religious non-realist view of religion essentially interprets religious language, not as language that refers to a transcendent reality, but as language that refers to our feelings, insights, fundamental moral intentions, our way of looking at the world, or our moral and spiritual ideals. The non-realist approach to religion is not very old. Cupitt dates it back to the mid-twentieth century. Historically, he traces non-realism back to critical rationalism, which dates back to the last two centuries. When thinkers considered the human intellectual system as a whole to be based on historical and cultural conditions that are completely variable (Ibid:45) (Some also date it back to about a century and a half ago, to the time of Feuerbach. (Hick, 1993:3) In the modern period, the beginning of the non-realist argument goes back to Wittgenstein. In addition to raising the issue of language games, he refers to the category of grammar and the world-image. By transferring theology to grammar, reaching the essence of

things is no longer dependent on philosophical analysis in the Aristotelian manner, but now in their everyday application. Here, religious beliefs are determined according to the application they have to the believers. On the other hand, according to Wittgenstein, the world is depicted by language, and the term world-image, that is, our fundamental beliefs, are meaningful in a specific context, and through that, we can describe the way of living and language games (Alizamani, 2011: 52).

One of the philosophers of the religious non-realism movement in Britain in the twentieth century is Don Cupitt. He is an associate professor at Cambridge University and head of religious affairs at Emmanuel College. He was ordained in 1959 by the Bishop of Manchester and officially began working as a Christian priest in 1960. (Cupitt, 1993: 7) In his view, God is nothing more than the embodiment of a kind of broad cosmic optimism and a “fundamental trust” that the universe is our inner helper and helper. In this view, God is no longer an objective being in the external world (Ibid: 23). For him, the only world that exists is our visible world. The world that we have made; the world of human life and the world of language. (Ibid: 49)

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method and a critical approach. The data were extracted by studying the book "Sea of Faith" as the main source of Cupitt's views, and then his intellectual foundations and conclusions were reviewed and analyzed in a systematic framework.

Results

examination of Cupitt's views shows that his intellectual system faces important contradictions, including:

The primacy of mind over object: which leads to epistemic relativism.

The reduction of God and faith to religious language and practice: which reduces the transcendent to a purely human and social phenomenon.

A naturalistic and humanistic explanation of religion: which ignores the sanctity and revelatory origin of religion.

The project of “moral spirituality” instead of religion: This project lacks solid metaphysical foundations and therefore seems inadequate.

Conclusions

The author of this article concludes that Cupitt's reading of religion, despite claiming to provide an explanation consistent with the contemporary world, is incorrect and inadequate due to internal contradictions and the reduction of religion to purely linguistic, practical, and moral matters. This approach ultimately leads to relativism and is unable to explain the truth and sanctity of religion.

1. Non-realism is generally considered at three levels: ontological, epistemological, and theological. A) Non-realism in the ontological sense means the denial of the world outside the

mind, and when it is characterized as religious, it denies any real perception of religious propositions and any view of the outside of these propositions. This view reduces the truth of religious propositions to how they affect our lives, and instead of talking about the object of faith, it discusses the nature of faith. The aim of the non-realistic faith project is to bring together religion and modern life in the modern world, and as a result, to interact more easily with the internalized God. In this view, while denying the origin and resurrection, the common axis between realism and non-realism still exists, and that axis is "God," meaning that the thing that is worshipped is the same in both types of thought. B) In the epistemological dimension, it turns to pragmatism by denying the epistemological foundations of religion. c) In religious studies, religion is also reduced to spirituality and considered a subset of ethics, and in fact, it is interpreted as a kind of organizing life.

2. But it must be asked how can unrealistic faithism be classified as faithism, while the common denominator is merely the word itself, and not faith? Another point is that the evidence used by Cupit in this theory is not proportional to the claim made, and contradicts the theories of experts and what is seen in the lives of religious believers.

3. Cupit's theory is self-contradictory and has fallen into the abyss of absolute relativism.

4. Cupit's approach, which is based on "sensualism" and "critical rationalism", cannot deduce its own theory from those foundations due to epistemological problems.

5. Among other problems of his view is the humanization of religion due to the problems and changes of Christianity throughout history, and its unjustified generalization to all religious communities and other religions. He considers faith and traditional religion to be only a motivating factor for human emotions and internal pressures, and says that God is the summary of our values, and religious concepts such as "God" should not be considered objective, but rather God in the sense of our religious ideal. As a result, he not only denies the existence of God and at least the traditional perception of God, but also negates any idea of ourselves as subjects of rational and independent consciousness.

6. By criticizing the opinions and foundations and mentioning the requirements of unreality, it was concluded that the concept of God is informative and that religious statements, in addition to the dimensions of faith, emotion, and love, are descriptive and not simply non-cognitive. The next point is that despite other ways, both rational and physical, he considers the knowledge of truths to be limited to the external senses and considers the world of the mind to be prior to the object. Of course, in this path he has fallen into contradiction, a severe illusion, and a severely erroneous view, and has reduced religion to a man-made imagination. His view, in a sense, is if not atheistic, then unrealistic.

Author Contributions

The author is solely responsible for the conceptualization, writing, and revision of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The author would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The author avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در حوزه ایمان دینی با تأکید بر دیدگاه دان کیویت

غلام عباس حسنونند^۱ ✉

۱. نویسنده مسئول، استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: hasanvand_1351@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: بررسی و نقد مبانی فکری و تناقض‌های موجود در خوانش دان کیویت از دین، با تمرکز بر آرای او در کتاب «دریای ایمان» است. این نقد عمدتاً بر مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و الهیاتی وی از جمله تقدم ایمان بر عقل، تحویل‌گرایی دین به معنویت و عمل‌گرایی، نسبی‌گرایی و تأثیرپذیری از اندیشه‌های پست‌مدرن و پوزیتیویستی متمرکز است.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۲ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵	روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد نقادانه انجام شده است. داده‌ها با مطالعه کتاب «دریای ایمان» به عنوان منبع اصلی آرای کیویت استخراج و سپس مبانی و نتایج فکری او در چارچوب نظام‌مند بازخوانی و تحلیل شده‌اند.
کلیدواژه‌ها: واقع‌گرایی، ناواقع‌گرایی، دان کیویت، خدا، ایمان دینی	یافته‌ها: بررسی آرای کیویت نشان می‌دهد که نظام فکری او با تناقض‌های مهمی روبروست؛ از جمله: تقدم ذهن بر عین؛ که به نسبی‌گرایی معرفتی می‌انجامد. تحویل خدا و ایمان به زبان و عمل دینی؛ که امر متعالی را به پدیده‌ای صرفاً انسانی و اجتماعی تقلیل می‌دهد. تبیین طبیعت‌گرایانه و بشری از دین؛ که قداست و منشأ وحیانی دین را نادیده می‌گیرد. طرح «معنویت اخلاقی» به جای دین؛ این طرح فاقد پشتوانه‌های متافیزیکی محکم و در نتیجه ناکافی به نظر می‌رسد.
	نتیجه‌گیری: نویسنده این مقاله به این نتیجه می‌رسد که خوانش کیویت از دین، به رغم ادعای ارائه تبیینی سازگار با دنیای معاصر، به دلیل تناقض‌های درونی و تقلیل امر دینی به اموری صرفاً زبانی، عملی و اخلاقی، نادرست و ناکافی است. این رویکرد در نهایت به نسبی‌گرایی می‌انجامد و قادر به تبیین حقیقت و قداست دین نیست.

استناد: حسنونند، غلام عباس. (۱۴۰۴). خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در حوزه ایمان دینی با تأکید بر دیدگاه دان کیویت. *پژوهش‌های نوین در*

مطالعات علوم انسانی اسلامی، (۷) ۴، ۲۱-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051912.1160>

© نویسنده.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

خوانشی انتقادی از واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در حوزه ایمان دینی با تأکید بر دان کیوپیت محور اصلی این نوشتار است. در این اثر تلاش می‌شود حدود و قلمرو هر کدام از دو دیدگاه درباره امر الوهی و حقایق دینی، با دقت تبیین، و این مساله را در حوزه الهیات و فلسفه دین با نقد دیدگاه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناختی کیوپیت تحلیل نماییم. یکی از مباحث مهم و بنیادی فلسفه دین در جهان امروز، بحث تبیین‌های واقع‌گرایانه و ناواقع‌گرایانه از دین و زبان دین است. کشمکش اساسی میان واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی در عرصه دین، بحثی است که در هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و یا معناشناسی ریشه دارد. واقع‌گرایان در زبان دین، به وجود واقعی و هستی مستقل از ذهن معتقدند (حسین قلعه بهمن، ۱۳۹۰: ۵۸). همچنین از منظر معرفت‌شناختی بر آنند که گزاره‌های دینی صدق و توجیه خود را به شکل مستقل از اذهان آدمیان به دست می‌آورند. در معنا‌شناختی معتقدند که مفاهیم دینی و زبان دینی، معنایی حقیقی دارند و زبان دینی، زبانی حقیقی است.

در مقابل ناواقع‌گرایان هستی‌شناسی وجود حقایق دینی و نیز معرفت‌شناختی صدق و توجیه گزاره‌های دینی را وابسته به اذهان آدمیان می‌دانند. زبان دینی را تنها، بیانگر احساسات یا نیت‌ها یا آرمان‌های معنوی انسانی می‌داند که وجودی مستقل از ذهن ندارد. بنابراین بحث ما ناظر به واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی معرفت‌شناختی می‌شود، و اگر بخواهیم معناداری مفاهیم دینی و حقیقت داشتن زبان دینی را اثبات کنیم، عنوان واقع‌گرایی معناشناختی به خود می‌گیرند (حسین قلعه بهمن، ۱۳۹۰: ۵۸).

ناواقع‌گرایان بر این باورند تا برداشت ما از واقعیت را با زبان، سبک زندگی و فرهنگ مرتبط سازند. (Hick, 1993: 21-26) همچنین در تعریف واقعیت، به محدودیت‌های بشری نظر داشته، تصور ما از واقعیت را به شرایط خاصی که ممکن است آن تصورات در ساحت آن‌ها شکل بگیرد مرتبط می‌سازند. (Trigg, 1990: 48-52)

دان کیوپیت می‌گوید مدعیات دینی اساساً بیانگرند تا بازنمایاننده؛ به باور ناواقع‌گرایان حقایق دینی از دسترس ما خارج‌اند؛ حقیقت دینی ناظر به میزان رضایتمندی از معیارهای درونی زبان دین است؛ و در کل، مدعیات دینی به باور ایشان به نحو سیستماتیک کاذب‌اند. (Cupitt, 1993: 74-75) بر اساس رویکرد یاد شده، واقع‌گرایی دینی ساده‌اساساً بیش از آنکه یک باور دینی باشد، نوعی طرز تلقی است. دیدگاه دینی ناواقع‌گرایانه، اصولاً به تفسیر زبان دینی می‌پردازد، البته نه به‌عنوان زبانی که به واقعیت متعالی اشاره نماید، بلکه به‌مثابه زبانی که احساسات، بینش‌ها، نیات اخلاقی بنیادین، طرز نگاه ما به عالم یا به آرمان‌های اخلاقی و معنوی ما اشاره دارد.

نگرش ناواقع‌گرایی به دین قدمت طولانی ندارد. کیوپیت آن را به نیمه قرن بیستم ارجاع می‌دهد. او از جنبه تاریخی ناواقع‌گرایی را به عقل‌گرایی انتقادی بازمی‌گرداند که مربوط به دو قرن گذشته بوده است. زمانی که متفکرین، نظام فکری انسان را به‌صورت کلی بر شرایط تاریخی و فرهنگی مبتنی دانستند که کاملاً متغیر است (Ibid:45). از نظر برخی نیز به حدود یک قرن و نیم پیش، زمان فویرباخ برمی‌گردد. (Hick, 1993:3) در دوره مدرن سرآغاز استدلال ناواقع‌گرایی به ویتگنشتاین باز می‌گردد. وی علاوه بر طرح مساله بازی زبانی، به مقوله دستور زبان و جهان - تصویر اشاره می‌کند. با تحویل الهیات به دستور زبان، نیل به کنه ماهیات، دیگر در گروی واکاوی فلسفی شیوه ارسطویی نبوده، بلکه اکنون در کاربرد روزمره آن‌هاست. اینجا باورهای دینی با توجه به کاربردی که نزد دین‌داران دارند تعیین می‌شوند. از طرفی، به باور ویتگنشتاین، جهان را زبان تصویر می‌کند و تعبیر جهان - تصویر، یعنی باورهای بنیادین ما در بستری خاص معنادارند و از آن طریق می‌توان به توصیف نحوه معیشت و بازی‌های زبانی پرداخت (علیزمانی، ۱۳۹۰: ۵۲).

یکی از فلاسفه جریان فکری ناواقع‌گرایی دینی در بریتانیا در قرن بیستم، دان کیوپیت است. وی دانشیار دانشگاه کمبریج و سرپرست امور مذهبی کالج ایمانوئل است. از سال ۱۹۵۹ به دست اسقف منچستر خلعت روحانی بر تن کرد و از سال ۱۹۶۰ رسماً به‌عنوان کشیش مسیحی آغاز به فعالیت نمود. (Cupitt, 1993: 7) به گمان وی، خدا چیزی نیست جز تجسم نوعی خوش‌بینی گسترده کیهانی و «اعتمادی بنیادین» بر اینکه عالم وجود در کنه باطن، یار و یاور ماست. در این نگرش، خدا دیگر موجودی عینی در عالم خارج نیست (Ibid:23). از نظر وی تنها جهان موجود، جهان مشهود ماست. جهانی که ما آن را ساخته‌ایم؛ جهان زندگی انسان و جهان زبان.

(Ibid:49)

در نوشتار پیش رو در پی آنیم تا مهم ترین جنبه های آراء کیویت را در باب ناواقع گرائی دینی تبیین و سپس در زمینه های هستی شناسی، معرفت شناختی و دیدگاه الهیاتی وی مورد تحلیل و بررسی قرار داده و به سوالاتی از این دست پاسخ داده شود که: آیا خدا و ایمان دینی را می توان به عنصر ذهن و زبان تحویل نمود؟ آیا واقعیت امور را به لحاظ عینی می توان انکار نمود؟ آیا ذهن برعین تقدم دارد؟ آیا در عالم، تنها یک جهان وجود دارد و آن هم همین جهان مشهود است؟ آیا معرفت شناسی مقدم بر هستی شناسی است؟ آیا تنها راه رسیدن به معرفت، شناخت حسی است؟ آیا برای پیشرفت دین بمانند علم تجربی باید در آموزه های دینی شک کرد؟ آیا «خدا آرمان زندگی است»؟ آیا انسان بر مبنای تاریخ، فرهنگ، جامعه و زمانه خود به کمک ابزار کلمات، جهان خاص خود را بر می سازد و اصل دین یک معنویت شخصی است؟

برای رسیدن به پاسخ سوالات فوق لازم است ابتدا دیدگاه های وی تقریر، سپس نقد و بررسی آنها بنشینیم. اما از تفاوت های این نوشتار با سایر پژوهش ها، اشاره به برخی تناقض گوئی های کیویت در امور متافیزیکی و غیر متافیزیکی، بویژه در دیدگاه هستی شناختی وی در کتاب دریای ایمان می باشد که به نظری رسد در دیگر پژوهش ها کم تر به آن ها پرداخته شده است.

تعدادی از پژوهشهای صورت گرفته، مستقیم یا غیر مستقیم درباره ایمان از نگاه کیویت انجام شده است که تفاوت آنها با نوشتار حاضر در سطور پیشین آمده است از جمله: زمین جواد صالحی، ۱۳۷۸، گزارشی از کتاب «دریای ایمان» آینه پژوهش، شماره ۵۹، کرمی پور، اله کرم، ۱۳۸۴-۱۳۸۳، شناخت: ایمان و معنویت به روایت دان کیویت، شماره ۱۲؛ قربانی، رحیم، ۱۳۸۵، دان کیویت و دین «نقد کتاب دریای ایمان» نشریه معرفت فلسفی، شماره ۱۲؛ فخار نوغانی، سعیده، بررسی خوانش ناواقع گرایانه دان کیویت، ۱۳۹۰، مجله هفت آسمان، سال سیزدهم، شماره ۵۰؛ علیزمانی، امیرعباس، ۱۳۹۱، ایمان ضدواقع گرایانه و نقد آن از منظر دیویس، پژوهشهای معرفت شناختی، شماره ۴؛ قیسات، سال ۲۷، شماره ۱۰۳؛ مهدوی، عباس، ۱۳۹۲، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره ۳؛ حتی، غزاله، ۱۳۹۳، ایمان: واقع گرا یا ناواقع گرا؟ سال دهم، شماره ۲۵؛ کاشی زاده، محمد، ۱۴۰۱، نقد و بررسی ایمان گرائی ناواقع گرا با قرائت کیویت.

مبانی: در دنیای مسیحیت یکی از راهکارهای حل ناسازگاری ایمان مسیحی و عقلانیت، مقدم داشتن ایمان بر عقل است. در دوران مدرن قرائت جدیدی از ارتباط میان ایمان و عقل مطرح شد، که از بین دو عنصر ایمان و عقل، گزاره های عقلی را فاقد اعتبار دانسته و وجه اشتراک این قرائت با سایر خوانش ها از ایمان، تأکید بر لزوم ایمان و تقدم ایمان بر هر امر دیگر توسط کیویت است (Peterson, 1997: 87) تأثیرگذارترین شخص بر اندیشه کیویت، ویتگنشتاین دوم است. تأکید بر عنصر زبان، بازی زبانی دانستن آموزه های دینی و به تبع آن صور حیات «سبک زندگی» دینی متأثر از «پژوهش های فلسفی» ویتگنشتاین، شک گرائی، از جمله مواردی است که کیویت از ویتگنشتاین متأثر شده است. اما تفاوت اساسی کیویت و ویتگنشتاین در این نکته است که ویتگنشتاین ملاک تحقیق پذیری را صرفاً در حوزه علم می پذیرد و مفاهیم متافیزیکی و دینی را ورای عقل می داند، اما کیویت ملاک مذکور را به حوزه دین نیز سرایت داده و لذا حقایق دینی را بدون پشتوانه معنایی و جهت انطباقی قلمداد می کند.

دغدغه کیویت دفاع از حقانیت آموزه های اعتقادی مسیحیت نیست؛ بلکه ملموس شدن دین در وجود انسان است. (Cupitt, 1993: 289) وی با رویکردی پراگماتیک بر ارزش عنصر صرفاً ایمانی تأکید می کند. یکی از مبانی نظریه ناواقع گرایی، به کیفیت شکل گیری دین مسیحیت و کتاب مقدس مسیحیان برمی گردد. براساس مطالعات انتقادی از آنجا که این متون توسط مؤلفانی انسانی، در دوره های تاریخی متفاوت نگاشته شده، متأثر از تاریخ زمانه خویش بوده و طبعاً متنی انسانی تلقی می شوند. (Ibid: 314-315) تأثیر دین بر اندیشه کلامی و معرفت شناسی کیویت، به سبب کارکرد های منحصر به فردی است که پیگیری کارکردهای مذکور و اصلاح و بازتیین آنها از اهداف نظریه وی می باشد: «دلیل بقای دین، بی شک این است که تضعیف تدریجی اندیشه و نهادهای دینی مانع از آن نیست که کشش و نیاز مذهبی هنوز در ژرف ترین ژرفای ضمیر آدمی به شگرفی وجود داشته باشد. پاره ای از وظایف سنتیدین اینک به کارگزاران دیگر واگذار شده است... ولی هدف های دیگر و جدی تر دین دست نخورده باقی است... هنوز وظیفه دین است که مفاهیم و ارزش های زندگی ما را نظم بخشد، نظمی که به زندگی فردی و اجتماعی ما وزن اخلاقی و مقصود بدهد» (کیویت، ۱۳۷۶: ۴۶-۴۷).

کیویت معتقد است که زبان، انعکاس غیرحقیقی عالم بیرون نیست؛ بلکه همانند یک ابزار کار است که به ایجاد ارتباط میان انسان ها می پردازد، آن هم در جهانی که از آن شناخت داریم و برای ما معهود است. بنابراین معنا ندارد که زبان را اسطوره ای بدانیم که بخواهد

چیزی را که در این جهان نیست، به تصویر بکشد. پس زبان نیز به‌منزله ابزاری جهت انتقال واقعیت‌های عالم، نقش خود را به‌درستی ایفا می‌کند. (Cupitt, 1993: 49) کیویت نه‌تنها خود بلکه افرادی چون هیوم، هگل، پراگماتیست‌های آمریکائی، مثل ریچارد رورتی را مادی‌گرا و طبیعت‌گرا می‌داند. (Ibid:50) او ویژگی همه این افراد را فرار از واقع‌گرایی و نگرش افلاطونی به عالم دانسته است.

تقریر ناواقع‌گرایی دینی کیویت

دیدگاه کیویت در تحت سه عنوان: «هستی‌شناسی»، «معرفت‌شناسی» و «الهیاتی و دینی» قابل طرح است.

دیدگاه هستی‌شناختی: مقصود از هستی‌شناختی، پذیرش موجود عینی و مستقل از اذهان آدمیان است. در این نگاه، عالم خارج از ذهن به‌طور عینی، پیش از فاعل‌های شناسایی ذی‌شعور آن و مستقل از آن، تحقق دارد. زمانی که مفهوم واقع‌گرایی با الهیات ترکیب شود، به معنای پذیرش و بحث در باب امر الوهی مستقل از اذهان آدمیان می‌باشد. اما ناواقع‌گرایی ناظر به این دیدگاه است که همه جملات خبری در باره عالم، به صورت عینی نه صادق‌اند و نه کاذب؛ در این جا عینی به معنای مستقل از همه زبان‌ها و شیوه‌های زندگی و نظام‌های فکری است.

دیدگاه معرفت‌شناختی: کیویت در معرفت‌شناسی، سه مؤلفه مرتبط باهم را مدنظر دارد: «ذهنیت»، «اراده» و «عمل». وی تحت تأثیر کانت و دیگران سوژه را در شناخت جهان اولویت می‌دهد و در حوزه شناخت به حقیقت عینی و مستقل از انسان قائل نیست. وی می‌گوید دیگر دو عالم وجود ندارد بلکه تنها یک عالم است و آن، عالم ماده است. واقعیت متعالی ورای درک زبانی و فهم دستوری وجود ندارد. نظریه ناواقع‌گرایی می‌گوید تمام ادعاهای گزاره‌ای راجع به عالم به‌طور عینی نه صادق‌اند و نه کاذب. در مقابل، مقصود از واقع‌گرایی در این سطح، استقلال صدق و کذب گزاره‌ها از ذهن آدمیان است بنابراین واقع‌گرا در زمینه خداپاوری معتقد است، اگر خدایی وجود داشته باشد، چه انسانی وجود داشته باشد که وجود خدا را درک کند یا نداشته باشد و چه نداشته باشد، آنگاه این گزاره که «خدا وجود دارد»، صادق خواهد بود.

دیدگاه الهیاتی: درباره دیدگاه الهیاتی کیویت ایراداتی مبنایی در عرصه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و الهیاتی و دینی وجود دارد که در این نوشتار، در ادامه مطالب به مهم‌ترین آن‌ها اشاره خواهد شد.

کیویت دیدگاه‌های افراطی در اتکاء کامل بر علم داشته و لذا، معرفت بخشی دین و آموزه‌های آن را انکار می‌کند. بر مبنای تلقی پسامدرن خود در حوزه دینی و الهیات، معتقد است، هیچ‌چیز مقدم بر زبان نیست؛ عالم بشری عالمی قوام‌یافته از زبان، زمان، حکایت‌پردازی و تهی از هرگونه نگاه بیرونی است. البته وی با توجه به رویکردی که به امور متافیزیکی دارد در زمره ناواقع‌گرایان فراگیر قرار دارد. بدین معنا که به نفی واقع‌گرایی در هر سه قلمرو هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و معناشناختی می‌پردازد، اما از دیگر سو، مدعی نگاه طبیعت‌گرایانه (پذیرش واقعیت هستی‌شناسانه) است و این دو با هم در تناقض هستند.

خداوند در حقیقت تشخص خیالی آرمان‌های معنوی انسان است. (Hick, 1993:23) کیویت مدعی است در حوزه هستی‌شناختی گزاره‌های دینی بیانگر هستند نه توصیف‌گر، بلکه ناظر به امر واقع تلقی نمی‌نماید و منکر وجود خدای متعال و جهان آخرت می‌شود. ایمان از نگاه کیویت یا توصیف‌گر است یا بیانگر، اگر محتوای ایمان ما به ازای خارجی داشته باشد، توصیف‌گر است و گرنه، بیانگر است (کیویت، ۱۳۷۶: ۷۲-۷۵). کیویت معتقد است که ارائه توصیفی یگانه و صحیح از نحوه وجود اشیاء (از جمله خدا) ناممکن است. لذا، به یک معنا می‌توان گفت که خدا مانند ما تنها از کلمات ساخته شده است (کرمی پور، ۱۳۸۷: ۱۱). او تلاش می‌کند بحث از متعلق گزاره‌های دینی را به بحث از ماهیت گزاره‌های دینی تغییر دهد و حقیقت این گزاره‌ها را به چگونگی تأثیرشان بر زندگی تحویل ببرد. لذا چون مدعای کیویت بعد معرفتی و کارکردی دارد، از همین رو مبنای فکری کیویت در حوزه معرفت‌شناختی و دین‌شناختی تحلیل و بررسی می‌شود.

نقد مدعای کیویت

کیویت بر آن است تا با رویکرد ناواقع‌گرایانه به احیاء دین در دنیای نوین بپردازد؛ چراکه آموزه‌های فعلی کلیسا را در نسبت باخلاق مدرن، تاریخ گذشته می‌داند (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۴).

کیویت در دستیابی به مقصود فوق ناموفق است. در ادامه این بررسی به آشفتگی‌ها و تناقضات نظریه وی پرداخته می‌شود. لذا نخست می‌خواهیم ببینیم آیا ایمانی که کیویت مدعی آن است از اعتبار و وثاقت لازم برخوردار است یا خیر؟ و آیا اصولاً ویژگی‌های اساسی ایمان را دارد؟ وجه مشترک ایمان گرایان باورِ راسخ به متعلق گزاره‌های دینی بوده و پذیرش روش عقلی ممکن است به تزلزل در اعتقادات دینی در مسیحیت بیانجامد. سؤال این است که چگونه شخصی که منکر متعلق گزاره‌های دینی است و واقعیت گزاره‌های دینی را منکر می‌شود و همه گزاره‌ها را به آرمان‌های جامعه دینی تعبیر می‌کند، خود را ایمان‌گرا می‌داند؟

دیدگاه‌های هستی‌شناسانه کیویت

کیویت هرگونه واقعیتی مستقل از ذهن و زبان انسانی را نفی می‌کند و جهان را محصول افکار انسان می‌داند. به اعتقاد وی عناصر «ضرورت»، «تغییرناپذیری» و «خداوند» که اساس فلسفه و الهیات بودند از جهان ما رخت بر بسته‌اند و دین نیز باید تحولی اساسی پیدا کند تا قابلیت حیات داشته باشد (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۴). لذا، تحت تاثیر فلسفه های مدرن، به انکار مابعد الطبیعه پرداخته، علم را به جد می‌گیرد و از دیگر سو، باتاکید بر اهمیت اختیار آدمی، از اطلاق جامع مدل مکانیستی علم بر ابعاد زندگی انسان خودداری می‌نماید. مابعدالطبیعه، عنوانی است که از زمان ارسطو به این سو به طرح پرسش‌های بنیادین نظیر پرسش از وجود و معنا و اقسام آن اطلاق گردیده است (کیویت، ۱۳۷۶: ۵۲-۵۸). از جمله شاخص‌ترین مبانی اندیشه ناواقع‌گرایی دینی انکار مابعد الطبیعه است. کیویت گزاره‌های دینی را توصیفی و ناظر به امر واقعی نمی‌داند بلکه حقیقت آنها به تاثیرشان در زندگی برمی‌گردد (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۸). لذا ضروری می‌نماید ابتدا تصویری دقیق از دیدگاه هستی‌شناختی کیویت ارائه دهیم تا بتوانیم براساس آنها مباحث خود را پیش ببریم.

عدم پذیرش دیدگاه دوگانه انکاری

کیویت می‌گوید حدود پانزده قرن، دیدگاهی دوگانه انکار در غرب در باره عالم وجود داشت، بدین‌صورت که در بالا عالمی الهی مستقر بود و در پائین عالم طبیعت. براین اساس عالم الوهی، کنترل کل عالم طبیعت را در اختیار خود داشت و هرآنچه در عالم دانی رخ می‌داد، بنابر خواست عالم بالا بود (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۱-۲۳). اما با طرح علوم جدید در غرب، این تصویر در هم شکست و عالم تنها عالم طبیعت شد، بدون تصرف و دخالت عالم بالا. وی می‌گوید: عالمی جدا از طبیعت وجود ندارد و این به معنای انکار خدا نیست. با این سخنان، وی صرفاً به وجود یک جهان مشترک چند وجهی مستمر اعتقاد دارد. جهانی که در آن زبان، تجربه، معنا، احساس، طبیعت و فرهنگ در هم تنیده شده و جهانی انسانی و فرهنگی و در حال تغییر که دارای بیرون و خارج نیست (Cupitt, 1993: 50).

دیدگاه طبیعت‌انکاری

کیویت می‌گوید: من معتقدم که در عالم تنها یک جهان وجود دارد و آن یک جهان هم، همین جهان مشهود ماست؛ جهانی که ما آن را ساخته‌ایم؛ جهان زندگی انسان و جهان زبان (Ibid: 59) وی در ادامه می‌نویسد: به نظر ما، تنها یک جهان موجود است و آن همین دنیاست؛ دنیای زبان، دنیای زندگی روزمره، دنیای سیاست و دنیای اقتصاد، و این دنیا بیرون ندارد. این دنیا به هیچ وجه به موجودی فراتر از آن وابسته نیست و این پیشنهادها که اعمال و باورهای فرهنگی ما باید بر مبانی بیرونی مبتنی شوند، دیگر هیچ معنایی ندارد (Ibid: 49).

مقدم داشتن معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی

کیویت بر اساس فلسفه انتقادی، معرفت‌شناسی را بر هستی‌شناسی مقدم دانسته، می‌گوید اگر بخواهیم بدانیم چه اموری در عالم تحقق دارند، باید نخست به عالم ذهن رجوع کنیم و به دست آوریم که از چه چیزهایی آگاهی داریم؛ سپس بر وجود آن‌ها پافشاری کنیم (کیویت، ۱۳۷۶: ۳۱۸).

خالق شدن انسان در دیدگاه ناواقع‌گرا

به باور کیویت، در رویکرد ناواقع‌گرایی دینی، انسان قدرت آفرینش را به دست می‌آورد (کیویت، ۱۹۹۳: ۵۵) در طرح کهنه و قدیمی از اشیای عالم، خدا تمام خلق‌ها را انجام می‌داد اما در رویکرد ناواقع‌گرائی، انسان به جای خدا در مقام خلق می‌نشیند.

نقد دیدگاه اول:

ممکن است دورانی را که تفکر پوزیتیویسم در آن رواج داشته، بتوان اوج پذیرش این طرز تلقی کیویت دانست، که با ظهور افرادی چون آگوست کنت، دور کیم و فروید، دیدگاه‌های ملحدانه در این زمینه ظهور کردند؛ لکن در مقابل این باور، عده‌ای خلاف این دیدگاه را دارند. یعنی در واقع هنوز باور کیویت هنوز محقق نشده است. خطای کیویت اینجاست که وی نتوانسته نقشی را که معتقدان به وجود عالم بالا در حوادث طبیعی برای اشیای مادی به‌عنوان علل معدّه عالم قائل‌اند، را به‌خوبی درک نماید. نکته مهم دیگر این که، ظاهراً مواضع وی تحت تاثیر پوزیتیویسم منطقی، اتخاذ گردیده، لذا بر همین مبنا یا باید ملتزم به صدق باشد که در این صورت نمی‌تواند پدیده‌ها را ساخته زبان و ذهن بداند و یا باید منکر طبیعت‌گرائی باشد و ذهن را بر عین مقدم بدارد. لذا برخلاف ادعاهائی که در کتاب دریای ایمان و عرفان پست مدرن ابراز داشته است از مجموع مواضع کیویت، تناقض به ذهن متبادر می‌شود.

نقد دیدگاه دوم:

کیویت بر اساس رویکرد طبیعت‌گرایی، حقایق هستی را در اموری که با حواس ظاهری ما قابل شناخت هستند، منحصر نموده و نوعی ناواقع‌گرایی و انکار عالم الوهی را پذیرفته است. اما آیا واقعاً می‌توان وجود عالم ماوراء منکر شد؟ هنگامی که واقع‌گرایی به معنای تعالی‌گرایی (علاوه بر حس، استفاده از منابع عقل، شهود و وحی)، در مقابل تحقیق‌پذیری تجربی قرار بگیرد، نگرش طبیعت‌گرایانه با مخالفت‌های اساسی روبرو شده، لذا، نمی‌تواند چندان مورد توجه واقع گردد. توضیح این که با ابزار حس به دلیل محدودیت خاص، نمی‌توان عقل، شهود و وحی را نفی کرد، لذا برای انکار ابزار غیر حسی مجبوریم به کمک ابزار غیر حسی، ابزار غیر حسی را رد کنیم و این به معنای دور خواهد بود. علاوه بر این اساساً علیت به‌عنوان یک اصل کلی و متافیزیکی است، که پیوند مستقیمی با حس و تجربه و عقل دارد، ابن‌سینا در تبیین این امر و نقش شناخت‌شناسانه‌ی حس، می‌نویسد: «قوه حس به کنه و ذات امور نمی‌رسد و بر ادراک حقیقت نائل نمی‌گردد بلکه شناخت حقایق امور یا از راه علل آن‌ها یا از طریق تعقل قابل حصول است اما معمولاً شناخت از طریق اسباب و علل نیست، بلکه طریق حواس حاصل می‌گردد» (ابن‌سینا، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۴۵).

ابن‌سینا در تبیین نقش مبدأیت حس در شناخت بشری بر این باور است که حس تنها نقش تمهیدی دارد و تجربه حسی محصول اختلاط قیاس عقلی و استقرای حسی است و از استقرای حسی علم کلی حاصل نمی‌شود.

گذشته از این که برخی امور مادی علی‌رغم ماده بودن قابل ادراک حسی نیست، کیویت نتوانسته است دلیلی برای انکار ماورای طبیعت دلیلی اقامه نماید. ابن‌سینا در نمط چهارم تحت عنوان تنبیه پاسخ می‌دهد که: «گاهی مردم توهم می‌کند که «موجود، همان محسوس» = و هر چه هست، محسوس است و اگر چیزی محسوس نباشد، وجود ندارد] و آنچه حس آن را نمی‌یابد، فرض وجودش محال است و آنچه به مکان یا وضع معینی تعلق و ارتباط ندارد، خواه این تعلق داشتن به مکان یا وضع معین به جهت ذاتش باشد یا به سبب محلی باشد که در آن حلول کرده است بهره‌ای از وجود نخواهد داشت» (ابن‌سینا، ۱۳۹۳: ۸۹-۱۰۶) شیخ با تمسک به کلی طبیعی، بطلان سخن ایشان را نشان می‌دهد. مثلاً انسان من حیث هو هو، را در نظر بگیرید. می‌پرسیم آیا انسان در خارج موجود است یا نه؟ بی‌شک پاسخ مثبت است، چون انسان بر افراد خارجی خود حمل می‌شود و از طرفی، طبیعت لایشرط انسان امری معقول است نه محسوس؛ چون فاقد لواحقی مانند مکان یا زمان خاصی است. لذا روشن می‌کند که در دل امور محسوس امری معقول و غیر محسوس (مانند طبیعت کلی انسان) وجود دارد. شیخ نمونه‌هایی از اموری را که معارض نیز به وجود آن‌ها اذعان دارد و در عین حال نمی‌توان آن‌ها را محسوس محسوب نمود مانند قوه حس، قوه وهم، قوه عقل و... برمی‌شمرد. در فصل چهار نمط چهار مقصود اصلی خود را از اثبات «موجود غیر محسوس» بیان می‌کند و آن این که عالم هستی «مبدائی غیر محسوس» دارد (ابن‌سینا، ۱۳۹۳: ۸۹-۱۰۶).

نقد دیدگاه سوم:

یکی از مهم ترین مبانی کیبوییت تقدم زبان بر واقعیت است. وی در این مورد نیز دچار تناقض گوئی شده است. ایمان دینی، ایمان به متعلق آن، یعنی خداست. باید محتوایی برای ایمان وجود داشته باشد، یعنی چیزی که باور بدان معطوف است، آن هم متعلق خاصی نه هر متعلق. کیبوییت می خواهد ارتباط میان فاعل آگاهی و متعلق آن را نفی کند. در واقع متعلق ایمان به جای آنکه چیزی باشد که باورهای ما معطوف به آن است، صرفاً یک تصور ذهنی بدون فاعل خواهد بود و این یعنی سخن کیبوییت منجر به تناقض می شود. نکته دیگر آنکه، ما با ابزارهای شناختی خود فقط قادر به شناخت بخشی از حقایق عالم هستیم. لذا معقول نیست که شناخت مقدم بر هستی و خارج گردد. طبق نگرش واقع گرایانه، عالم فراتر از ادراک ما بوده و ضمن اینکه توانایی شناخت برخی از امور عالم را داریم؛ لکن حقیقت این است که همه امور به شکار ذهن ما در نمی آیند. همچنین امور فراوانی وجود دارند که با وجود مادی بودن، قادر به ادراک آن ها نیستیم. پس بنا بر دیدگاه کیبوییت باید این امور را خارج از دایره هستی تلقی کنیم؛ حال آنکه آن ها هستند و موجودند (Davise. S.T., 1993: 156-160).

نقد دیدگاه چهارم:

این عبارت کیبوییت در مورد آفرینش بسیار مبهم است. کیبوییت مدعی است در رویکرد ناواقع گرائی خدا به درون ما منتقل می شود و از راه چشمان ما به عالم نظر می کند (کیبوییت، ۱۹۹۳: ۵۳). وی می گوید در چارچوب متافیزیکی خدا به عنوان وجودی عینی در عالم دست نیافتنی است و حال آن که خداچکیده ارزش های ماست. (Craford, 2004: 53).

و لذا ما خود دست به خلق و آفرینش می زنیم. این سخن در ادامه مدعای تقدم زبان بر واقعیت است که خدا را ساخته زبان و ذهن دانسته و لذا خدا را امری درونی تلقی نموده و نه امری عینی، که تناقض آن آشکار گردید. اما باید از کیبوییت پرسید مگر انسان در دیدگاه واقع گرایانه، نمی تواند توان آفرینش داشته باشد؟ انسان یک موجود مختار است و با استفاده از فاعلیت خویش که در طول فاعلیت خداست، می تواند دست به آفرینش بزند البته اکثر اعمالی که انسان انجام می دهد، از قبیل علت اعدادی است، نه از باب هستی بخشی.

دیدگاه معرفت شناسانه

یافته های معرفت شناختی کیبوییت که در اعتقادات الهیاتی وی نقشی اساسی عبارتند از:

تنها راه نیل به معرفت، شناخت حسی است

اصلی ترین پایه ی فکری کیبوییت طبیعت گرائی است؛ به گونه ای که در عالم به وجود چیزی غیر مادی اعتقاد ندارد. وی می گوید: در عالم تنها یک جهان موجود است و آن یک جهان هم، همین جهان مشهود ماست؛ جهانی که ما آن را ساخته ایم؛ جهان انسان و جهان زبان (کیبوییت، ۱۹۹۳: ۴۹).

معرفت امری نسبی است

کیبوییت می گوید «شناخت بشر، صرفاً شناخت بشر است؛ یعنی مصنوعی، موقتی و خطاپذیر است» (کیبوییت، ۱۳۷۶: ۳۱۲).

نقد دیدگاه اول:

در نقد مدعای کیبوییت می توان گفت: «اولاً، خود این مدعا که «تنها راه نیل به معرفت، شناخت حسی است» غیر تجربی و غیرحسی است و محصول طی فرایند حس و تجربه نیست و بلکه متافیزیکی است. دوم، ما با ابزارهای مختلفی به شناخت عالم مبادرت می وزیم و شناختهای درستی را نیز از آن راهها کسب می کنیم. عقل، کشف و شهود و حتی بنا بر اعتقاد خداپاواران سنتی، وحی ابزار شناخت به شمار می آیند (طباطبائی، ۱۳۳۲، ج ۱: ۶۸-۱۶۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۶۳-۲۳۱). اگر شخص واقع گرا، سطح معرفت خویش را از امور حسی فراتر ببرد، آیا کیبوییت به معرفت دست آمده از آن ملتزم خواهد بود؟ و یا اعتباری برای شناختهای عقلی و حضوری قائل می شود؟ اگر او شناخت عقلی و حضوری راه معتبر بداند، با آن شناختها می توان وجود عالمی متعالی تر از محسوسات را اثبات و به آن معرفت عینی پیدا کرد؛ در غیر این صورت استدلال های او قابل اعتنا نخواهد بود؛ زیرا نوعی استدلال عقلی اقامه می کند که طی آن سعی می کند با

استفاده از این ابزار، ادعای خویش را اثبات کند. سوم، در ذیل دیدگاه هستی‌شناختی کیویت تحت عنوان طبیعت‌انگاری ناصحیح بودن این دیدگاه بررسی گردیده است. نکته آخر این که یکی از مباحث مطرح در معرفت‌شناسی این است که حس تنها ابزار شناخت عالم نیست.

نقد دیدگاه دوم:

با این بیان مشخص می‌شود که کیویت در ورطه نوعی شک‌گرایی و یا لاقول‌نسی‌گرایی بسیار افراطی در زمینه دانش بشری، گرفتار آمده است. وی می‌گوید بر اساس تفکر انتقادی شناخت‌های ما متکی بر نظریه‌هاست و نظریه‌ها هم همواره در حال تغییرند لذا، هیچ معرفت‌ثابتی برای انسان متصور نیست. اما آیا واقعاً هیچ معرفت و نظریه ثابتی در عالم وجود ندارد؟ لذا از کیویت باید پرسید آیا همین مدعای شما که: «هیچ معرفت‌ثابتی برای انسان متصور نیست»، یک نظریه ثابت است؟ اگر بگوید ثابت است، در این صورت، ادعای خود را نقض کرده است. در غیر این صورت، یعنی عدم ثبات نظریه کیویت، نظریه وی از درجه اعتبار ساقط می‌شود و لذا نمی‌شود با نظریه‌ای که خود ثابت نیست (متناقض) یک اظهار نظر ثابت نمود.

دیویس در مقاله «در برابر ایمان غیر واقع‌گرایانه»، دیدگاه کیویت را نقد کرده و می‌گوید نظریه وی خود را خنثی می‌کند؛ یعنی این نظریه، خودش را منکر می‌شود. این نگرش به دیدگاهی می‌ماند که مدعی است می‌داند در این عالم، هیچ چیز قابل اعتماد و دانستن نیست. (Davise. S.T., 1993: 57-58)

دیویس معتقد است کیویت براساس دیدگاه منظرگرایی، که «ما نمی‌توانیم بدانیم که اشیاء چگونه هستند، بلکه تنها می‌توانیم بگوییم چگونه بر ما آشکار می‌شوند و به نظر ما می‌رسند»، سخن می‌گوید. اما اگر منظرگرایی صادق باشد، آنگاه، ما می‌توانیم بگوییم که اشیاء چگونه هستند؛ یعنی ما نمی‌توانیم بدانیم که اشیاء چگونه‌اند، بلکه تنها می‌توانیم بدانیم که اشیاء بر ما چگونه آشکار شده‌اند. لذا منظرگرایی، خودش، خودش را تکذیب می‌کند.

اما اگر منظرگرایی صادق تلقی نشود، بلکه به عنوان یک دیدگاه در میان دیدگاه‌های گوناگون مدنظر قرار گیرد و تنها دیدگاه خاص یک شخص لحاظ شود، در این صورت چرا باید یک شخص غیر منظرگرا، منظرگرایی را جدی بگیرد؟ کاری که کیویت باید انجام دهد، این است که دلیلی بر این مطلب که «چرا آنان باید چنین کاری را انجام دهند و این رویکرد را اتخاذ کنند»، تدارک ببیند و ارائه کند. (Ibid:58)

مشکل دیگر دیدگاه وی نسبی‌گرایی در باب صدق است. اومدعی است دیگر صرفاً زمینه واحدی وجود ندارد که صدق جزم‌گرایانه را تحت پوشش قرار دهد. این جمله کیویت معنا ندارد و باید پرسید آیا به عقیده وی این گزاره به‌خودی‌خود، مبنایی است که صدق را تحت پوشش قرار دهد و ما باید آن را در نظر بگیریم؟ کیویت می‌گوید درباره آنچه در حال وقوع است، وصفی مطلق وجود ندارد. پرسش این است که معنای «مطلق» در این عبارت چیست؟ اگر صادق بودن از آن فهمیده شود، دیدگاه وی که هیچ توصیف صادقی در هیچ چیزی وجود ندارد، خود را تکذیب می‌کند. (Ibid:58)

در نتیجه باید گفت، وی یا به جد این عبارت را به‌کار برده و یا صرفاً در مقام بیان مطلب از روی مسامحه بوده است. اگر دیدگاه اصلی او این باشد، باید با وی گام‌به‌گام پیش رفت تا وجود معرفت صادق را اثبات و گستره شناخته‌ای انسان را از این رویکرد تنگ‌نظرانه وسعت بخشد، (طباطبائی، ۱۳۷۲، ۴:۱، ۱۰۸-۱۳۲) و اگر در مقام مسامحه نبوده، باید به وی یادآور شد که در این امر مهم، جای مسامحه نیست، بلکه باید واژگان مناسب کلام خود را چینش، و سپس سخن بگوید.

دیدگاه الهیاتی

مهم‌ترین ایرادات دیدگاه الهیاتی کیویت

تعریف دین

نخستین گام در مباحث الهیاتی کیویت نگاه وی به دین است. از نظر وی دین: «دین نوعی واکنش به زندگی، شکل دادن به زندگی، مفهوم بخشیدن و ارزش نهادن نهایی زندگی است» (کیویت، ۱۳۷۶: ۵۰)، وی با دیدگاهی که از دین ارائه می‌دهد، او را در زمره افرادی

قرار می‌دهد که در باب رابطه دین و اخلاق، اخلاق را اصل دانسته و دین را زیرمجموعه آن قلمداد می‌نماید و آن را به اخلاق تحویل می‌برد.

امکان تحول در دین

به باور کیویت، یکی از رویدادهای متعارف در عرصه دین، پدید آمدن دگرگونی‌های اساسی و بنیادین در دین است (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۵-۲۶) او می‌گوید چنین تحولی در تاریخ اندیشه دینی غرب سابقه داشته و برای مثال، دین مسیح اوایل به شکلی ارائه گردید که مناسب افکار یهودیان مستقر در سرزمین‌های فلسطین تلقی شود، اما پس از مدتی، با پدید آمدن افکار پولس و یوحنا، تحولی به وجود آمد که آن را برای یونانیان و رومیان نیز پذیرفتنی ساخت. ۱. کیویت از تغییر و تحولات جامعه مسیحی، امکان تحول در دین را نتیجه می‌گیرد.

تعمیم مشکلات مسیحیت به همه ادیان

کیویت با ملاحظه مسیحیت و متبادر شدن نکاتی درباره آن به ذهن خود، همه مشکلات آن را به سایر ادیان سرایت داده است و آن‌ها را مشکلات عمومی ادیان تلقی کرده است. به عنوان مثال، او دگرگونی‌هایی را که در اعتقادات مسیحی در بستر تاریخ ملاحظه نموده، سپس مدعی می‌شود مسیحیت دینی است که در بستر زمان و تاریخ شکل گرفته است. لذا، دینی بشری است (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۵-۲۶).

عدم توجه کیویت به براهین اثبات وجود خدا

خدا در اصطلاح کیویت معنای خاصی پیدا می‌کند که به کلی متفاوت از خدای ادیان در تلقی سنتی آن است. وی تلقی سنتی دین مسیحی را ناشی از دیدگاه فلسفی افلاطونی می‌داند. در نگرش افلاطونی خدا امری لایتغیر، غیرمادی، معقول و فسادناپذیر است، که نگاه واقع‌گرایی دینی را ایجاد می‌کند. به وجود یک خدای عینی سرمدی که وجود ذاتی دارد و به کلی غیر از ممکنات است قائل می‌شوند. در این نحوه تفکر؛ گاه فیلسوفی چون دکارت خدای عینی متافیزیکی را اثبات عقلانی می‌کند، و فردی مذهبی چون پاسکال برای حفظ ایمان خود از هرگونه یقین محفلی و علمی چشم می‌پوشد (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۸۸). خدای کیویت نه عینی است و نه قادر مطلق و نه عالم به همه چیز. از نظر او «خدا یک واژه شاعرانه است و مدلول آن متعلق غیر آفاقی احساس دینی است که دل آدمی در هوای آن می‌تپد» (کیویت، ۱۳۸۷: ۲۱۵-۲۱۶). همچنین «خدا صرفاً فوران است، نمایش خودجوش ثانویت محض که پیوسته من و جهان مرا لحظه به لحظه می‌آفریند» (کیویت، ۱۳۸۷: ۱۵۴-۱۵۵).

ایده خدای عینی، لازمه واقع‌گرایی دینی در دوره پیش انتقادی

کیویت: لازمه گرایش به واقع‌گرایی دینی در دوره پیش انتقادی، پیش فرض گرفتن وجود یک خدای عینی برای عالم است (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۷؛ ۳۱۹-۳۲۰).

پرهیز از اعتقادات جزمی برای پیشرفت در دین

کیویت مدعی است برای اینکه دین نیز مانند علم پیشرفت کند، باید از جزم‌گرایی بپرهیزد و با نگاهی شکاکانه به آموزه‌های دینی بنگرد (کیویت، ۱۳۷۶: ۳۱۱-۳۱۲).

انتساب ناواقع‌گرایی به بنیان‌گذاران اندیشه مدرن

کیویت ادعا دارد که بنیان‌گذاران بزرگ اندیشه دینی مدرن از دو قرن پیش، امثال کانت، هگل و شلایر ماخر، در باب خدا، ناواقع‌گرا بوده (کیویت، ۱۹۹۳: ۱۹۹) و در قرن ما هم افرادی چون شوایتزر، بولتمان، نیبور، بون هوفر و تیلیخ، در حقیقت ناواقع‌گرا بوده‌اند (کیویت، ۱۹۹۳: ۵۲).

کثرت‌گرایی نتیجه ناواقع‌گرایی است:

به باور کیویت، اگر ناواقع‌گرایی دینی باشیم، نسبت به پیروان ادیان دیگر رویکردی مناسب‌تری خواهیم داشت (کیویت، ۱۹۹۳: ۵۲).

تفسیر نادرست از معنا و مفهوم خدا:

کیویت عبارتی از پولس یاتیلخ را نقل می‌کند و مراد آن‌ها را از عبارت «خدای برخی شکمشان است»، یا «خدای هر کس دلواپسی نهائی اوست»، این می‌دانند که آدمی دچار شرک است و در درون خود خدایان واهی متعددی را می‌پرستد و خدا را نباید امری و برای عالم دانست (کیویت، ۱۳۷۶: ۳۰۱-۳۰۲).

اعتقادات هر جامعه به همان جامعه اختصاص دارد:

کیویت می‌گوید همه عقاید دینی با جوامع خاص به خود پیوند خورده‌اند و از هر عضو جامعه انتظار می‌رود مجموعه آن‌ها را به‌طور کامل بپذیرد، و از کسی که بدان جامعه تعلق ندارد، چنین توقعی نیست (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۸).

مبهم بودن عبارت «خدا آرمان زندگی است»:

کیویت تحت تاثیر ویتگنشتاین در رساله 1، شناخت‌شناسی را بر هستی‌شناسی مقدم می‌دارد. زبان نیز حدود موجودات را مشخص می‌سازد. لذا ناواقع‌گرایی را بنا می‌نهد. وی با توجه این نکته می‌گوید: تفکر دینی نیز باید به همین منوال، ماهیت ایمان دینی را بر متعلّق ایمان تقدم بدارد. وی معنویت را همان ماهیت ایمان دانسته و بر آن است که اگر معنویت را درست دریابیم، به مفهوم خدا پی می‌بریم؛ چون مقصود ما از ذکر خدا، نقشی است که او در شکل دادن به حیات معنوی ما ایفا می‌کند.

عقاید موقتی هستند:

کیویت: عقاید، دارای تاریخ مصرف بوده و لذا آغاز و پایان دارند.

دین امری بشری است:

به باور کیویت، اهل فن می‌دانند که جزء به جزء هر مذهب، بشری است. دین در جوامع بشری تکامل یافته و دارای تاریخی صرفاً بشری است؛ لذا، می‌تواند بازسازی شود (کیویت، ۱۳۷۶: ۹۲: ۳۱۴).

نقد استدلال اول:

کیویت بدون توجه به همه ابعاد فردی و اجتماعی دین، و صرفاً با تکیه بر یکی از ابعاد آن یعنی معنویت و اخلاق، تصویری بسیار ناقص از دین ارائه و آنگاه حکمی کلی صادر کرده است. در حقیقت ادعای وی عام و شامل تمام ابعاد دین نمی‌شود. نکته دیگر اینکه، دین، واقعیتی مستقل از اخلاق است و حتی گاه به باور برخی، اخلاق زیرمجموعه دین است.

برای مثال، تعریف‌های ذیل را ویلیام پی، آلستون از دین در مقاله «دین» در دایره المعارف فلسفه (آلستون، ۱۹۶۷)، آورده است که جهت اختصار به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود: - دین عبارت است از اعتقاد به یک خدای جاودان، یعنی اعتقاد به اراده و ذهنی الهی که جهان را اداره می‌کند و ارتباطی با آدمی برقرار می‌سازد «جیمز مارتینو»؛ - دین عبارت است از اعتراف به این مساله که تمام اشیای عالم تجلیات نیرویی‌اند که از آگاهی پیشی می‌گیرد «هربرت اسپنسر» (حسینی قلعه بهمن، ۱۳۹۰: ۱۴۹-۱۵۰). باملاحظه باور کیویت، معلوم می‌شود که رویکرد وی، با تعاریف دیگران از دین، چندان هماهنگی ندارد. وی تنها یک بعد و کاربرد اخلاقی برای دین قائل بوده و می‌گوید ما دین را طرحی اخلاقی و نوعی معنویت می‌پنداریم که وظیفه تاریخی‌اش تجسم ارزش‌های ما، تصدیق و نگهداری آن‌ها و تحقق بخشیدن ارزش‌ها در حیات انسان است. با این توصیف وی، بخش عمده دین شامل اخلاقیات، احکام، عقاید و امور اجتماعی و...

به عنوان امور غیر واقعی بوده و هیچ حقیقی و رای آن‌ها متصور نیست. نتیجه اینکه دیگر نیازی به چیزی بنام دین، در زندگی انسان وجود نخواهد داشت. و این در حالی است که به رغم نگاه کیویت، ابعاد و کارکرد های مختلفی توسط متفکرین برای دین در نظر گرفته شده است.

نقد استدلال دوم:

به فرض که چنین دگرگونی صحت داشته باشد، آیا این تحول در مسیحیت را باید مثبت ارزیابی نمود؟ به وجود آمدن چنین تحولی، کاملاً ممکن است، اما بحث بر سر درستی و نادرستی آن است. پولس مدعی است، اصول و ارکان این دین را تنها در یک مکاشفه آموخته نه از شاگردان حضرت مسیح (انجیل، ۱۹۸۶: ۳۴۴)، اما آیا این امر می‌تواند جواز افزودن سخنانی به این آئین و دست بردن در آن شود و آن را از حالت خلوص خارج کند؟! اگر از اهمیت دین آگاه باشیم و به کیفیت پدید آمدن یک دین توجه نماییم، بی‌شک نمی‌توانیم به راحتی دست به تغییر و تحول اساسی در یک آئین بزنیم. بررسی برخی مؤلفه‌های تغییر در جامعه مسیحیت و سپس تعمیم آن به همه ابعاد دین توسط کیویت صحیح به نظر نمی‌رسد. اگر آئینی از آغاز خودش را جهانی نکرده، برای تبدیل به دینی جهانی، به تحریف در اصولش نیاز دارد، که در مسیحیت رخ داده است. و لذا نباید این نگاه را به همه ادیان تعمیم دهد.

نقد استدلال سوم:

اولاً کیویت با ملاحظه دگرگونی‌هایی در اعتقادات مسیحی، نکاتی به ذهنش متبادر شده و سپس حکم به شکل‌گیری مسیحیت در بستر تاریخ نموده است، سپس از این تحولات مسیحیت، نتیجه کلی دگرگونی در همه ادیان را اخذ نموده است؛ ثانیاً بر فرض که چنین باشد، این امر نمی‌تواند بدون ملاحظه تمام مصادیق دین، جواز صدور حکمی عام برای کل ادیان باشد؛ ثالثاً، این انتقاد نیز بر وی وارد است که چرا وی با رؤیت این مشکلات و تحولات در تاریخ مسیحیت، حکمی هستی شناختی صادر، و وجود عینی خدا را خدشه‌دار نموده است؛ رابعاً، به فرض شکل‌گیری آموزه‌های مسیحیت در بستر تاریخ، چه ارتباطی با وجود خدای عینی دارد؟ و نکته آخر، خدای سستی و مشهور در مسیحیت، یهودیت و اسلام، خدائی است با ویژگی‌های یگانه و منحصر به فردی چون همه‌دان، همه توان و خیر محض^۱ این خدا با تصورات کیویت، بسیار متفاوت است.

نقد استدلال چهارم:

به نظر می‌رسد یکی از نکات مهمی که مورد غفلت کیویت واقع گردیده، براهینی است که بر اثبات وجود خدا اقامه شده است. باید توجه داشت که برای اثبات وجود خدا و اوصاف کمالیه او، براهین متقن و تامی ارائه شده که برای پذیرش چگونگی وجود خدا و اوصاف او، باید اقتضای آن‌ها را دریافت. اما نکته بعد این که برهان‌های یاد شده، وجود خدای عینی را به اثبات می‌رسانند نه خدائی ذهنی. ضمناً کیویت هیچ استدلالی برای مدعای خویش ارائه ننموده است بلکه سخن وی در حد ادعای صرف باقی مانده است.

نقد استدلال پنجم:

باید گفت نپذیرفتن یک قاعده و قانون، دال بر واقعیت نداشتن آن نیست. مثلاً تا مدت‌ها مردم نمی‌پذیرفتند که زمین گرد است و به دور خورشید می‌چرخد؛ از سوی دیگر، سخن کیویت صرفاً ادعاست و هنوز بسیاری از مردم روی زمین، خدا باور بوده و اعتقاد به خدای عینی دارند. آیا واقعاً وجود خدای عینی برای عالم یک پیش فرض است و «پیش فرض» هم در نگاه کیویت به معنای فقدان دلیل بر آن مطلب است و یا مراد او از پیش فرض، نبود دلیل حسی بر وجود خداست؟ به طور قطع، باورمندان به وجود خدای عینی، استدلال‌های گوناگونی را اقامه نموده‌اند. و اگر منظور نبود استدلال‌های مبتنی بر حس باشد، باید گفت استدلال‌هایی مبتنی بر حس نیز بر این موضوع مهم دیده می‌شوند (Gale, 2007: 28). مضاف بر این، استدلال‌های عقلی نیز می‌توانند وجود یا عدم موجودات را اثبات نماید و لذا دیدگاه کیویت خطاست.

1. See: Beverly Clrck & Brian Clack, The Philosophy of religion: A Critical Introduction, p.38-46, and p. 100.

نقد استدلال ششم:

کیویت برای ترویج تفکر انتقادی به شک‌گرایی روشمند دعوت نموده و ویژگی اساسی علم را شک‌گرایی آن تلقی می‌نماید. لذا باید پرسید آیا در علم، مطلق شک مفیداست که به شک‌گرایی دعوت شده و اساس یقین‌گرایی نفی می‌شود؟ در پاسخ باید گفت علت اصلی پیشرفت علم به سبب شک‌گرایی نبود، بلکه بدین سبب بود که با کنار گذاشتن برخی اندیشه‌های جزئی گذشته، و البته موارد دیگر سعی نمود به واقعیت نزدیک شود و با تحقیق بیشتر واقعیت را بیشتر بشناسد. به نظر می‌رسد کیویت عرصه دین را با علم، یکسان فرض کرده است. دین و علم در برخی جنبه‌ها بایکدیگر تفاوت بنیادین دارند. علم برای کسب زندگی بهتر در دنیای مادی کاربرد دارد؛ ولی دین مدعی رساندن انسان به سعادت حقیقی است. از طرف دیگر، برای ارزیابی علم باید از دین بهره برده شود و ارزش علوم را براساس تعلیم دین تعیین نمود. بی‌تردید، جزئی نگاه نکردن به موضوعات مختلف، مسیر تحقیق بیشتر را برای ما می‌گشاید، لکن باید دانست که شکاکیت دائمی نافی انگیزه تحقیق است. نکته دیگر این که هیچ‌گاه در علم به شکاکیت دعوت نمی‌شود. به عبارت دیگر، شک معبر خوبی است؛ اما قرارگاه مناسبی نیست. آدمی آن قدر مهلت ندارد که تمام عمر خویش را در تردید سپری کند. پس این نکته که شک‌گرایی خسارات فراوانی به انسان می‌زند، ما را وادار می‌کند که چندان بر ترک جزم‌گرایی اصرار نداشته باشیم (گروه مولفان، ۱۳۸۴: ۷۸-۱۷۰؛ جوادی، ۱۳۷۶: ۱۷-۵۳؛ پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۷-۱۲۷).

نقد استدلال هفتم:

این نکته جای تحقیق و بررسی کامل دارد که آیا این افراد ناواقع‌گرا بوده‌اند؟ وقتی کانت برهان اخلاقی بر اثبات وجود خدا قیامه می‌کند، چگونه می‌توان وی را ناواقع‌گرا خواند؟ (برون، ۲۰۰۱: ۷۸-۷۹). و یا ایدالیستی چون هگل که وجود عینی روح مطلق را می‌پذیرد؛ چگونه ناواقع‌گراست؟! (Bertocci، ۲۰۰۲: ۱۷) و یا شلایر ماخر، که دین را احساس اتکای کامل به امر مطلق می‌داند، چرا غیرواقع‌گراست؟! یا ویتگنشتاین را ناواقع‌گرا دانسته، در حالی که ویتگنشتاین متقدم، ملحد است و ویتگنشتاین متأخر، خداوآورد واقع‌گراست. حال، کیویت چگونه این افراد با این نگاه‌ها را ناواقع‌گرا می‌داند؟! این نسبت‌ها نیازمند ادله کافی است.

نقد استدلال هشتم:

کیویت، وجود اختلاف و تکرر در اعتقادات دینی را دال بر عدم وجود یک موجود عینی می‌داند. اما آیا برای تنوع اعتقادات مردم، نمی‌توان طریقه‌ای مانند تدبیر واقع‌گرایان ارائه کرد، و یا حتی با نگرش واقع‌گرایی خام به این موضوع پرداخت؟ آیا فقط به دلیل نداشتن وحدت نظر در یک زمینه، باید اصل وجود عینیت داشتن آن را نفی کرد؟ به نظر می‌رسد درک متقابل و همدلی با پیروان ادیان دیگر، ارتباطی با درک ناواقع‌گرایانه از دین ندارد. مثلاً، در واقع‌گرایی انتقادی، همدلی با پیروان سایر ادیان هم در حقانیت و هم در بعد نجات و هم در زمینه رفتار مطرح می‌شود. لذا الزاماً برای رعایت حال پیروان دیگر ادیان، مجبور به پذیرش ناواقع‌گرایی دینی نیستیم. نکته دیگر، این که حتی در صورت پذیرش واقع‌گرایی ساده، کثرت‌گرایی رفتاری، حاصل و قابل ملاحظه خواهد بود.

نقد استدلال نهم:

در قرآن کریم آمده است: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هُوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا؛ آیا دیدی کسی را که خدایش را هوای نفسانی‌اش قرار داده است؟ آیا تو بر او وکیل هستی؟»، (فرقان/۴۳). این آیه شریفه به شرک نهفته در درون آدمیان اشاره دارد، لکن این اعتقادی صحیح نیست که انسان می‌تواند هر چیزی را خدای خویش بگیرد. قبول این نگاه، تمسخر دینی است که، قرار است راهنمای آدمی به کمال و پاسخی به جاودانگی خواهی وی باشد، و حال، به یک فعالیت درون ذهنی برای نیل به مقاصد حقیقی یا خیالی تبدیل شود و لذا، دین را به کلی از اعتبار انداخته می‌اندازد.

نقد استدلال دهم:

کیویت در اینجا نیز دچار تناقض گوئی شده است. از طرفی در نقش یک اصلاح‌گر اجتماعی در حال ایفای نقش است و از دیگر سو، برای دیگر جوامع نسخه می‌پیچد و قصد تحمیل باور و اندیشه خویش را به آن‌ها دارد، این درواقع به معنای نقض مدعی او مبنی بر

اختصاص اعتقادات هر جامعه به همان جامعه است. پیشوایان الهی در جامعه‌ای که به هر دلیل مبتلابه انحراف در فکروعمل شده و در دام خرافه‌پرستی افتاده، به انذار و تبشیر پرداخته‌اند. ضمناً طرح کثرت‌گرایی توسط وی، خلاف نظریه فوق می‌باشد. همه بحث انحصارگرایی در ادیان در زمینه نجات شناختی و حقانیت، در باب همین مساله است.

نقد استدلال یازدهم:

کیویت خدا را به معنای آرمان و هدف زندگی می‌داند، اما توضیح نمی‌دهد که هدف زندگی بودن خدا، به چیست. آیا هدف زندگی، مقصدی است که باید آدمی بدان نائل شود و یا شخصی است که انسان باید به او برسد؟ کیویت هیچ‌گاه واضح و اساسی به این موضوع نپرداخته و این عنوان مبهم را توضیح نداده است؛ بلکه سخنش حالت شعار و ادعا پیدا کرده و مفاهیم چندان واضح نیست (کیویت، ۱۳۷۶: ۹؛ ۳۲۶-۳۲۷).

نقد استدلال دوازدهم:

باید پرسید که آیا همیشه تغییر در اعتقادات به شکل نابودی آن‌ها بوده است؟ به یقین، بیشتر تغییرها در اعتقادات به شکل تعمیق آن‌هاست و نه جابجا شدن یک اعتقاد و جای‌گزینی اعتقاد دیگر. اگر در اثبات وجود خدا ادله‌ای آورده شود که ابعاد تازه‌ای از هستی او را معرفی کند، آیا از این مطلب باید نتیجه گرفت که اعتقاد به وجود خدا پایان یافته و به اعتقاد دیگری بدل شده است؟! گاه اعتقادی خطاست و لذا آدمی بآن اعتقاد خطا دچار خرافه و توهم می‌شود، در این صورت، از آغاز، پذیرش آن اعتقاد، خطا بوده و لذا هرگز آن موضوع عنوان اعتقاد به خدا پیدا نخواهد کرد.

نقد استدلال سیزدهم:

کیویت رویکرد کاملاً طبیعت‌گرایانه به دین دارد (کیویت، ۱۳۷۶: ۹۲) از این رو، همه بخش‌های دین را ساخته و پرداخته انسان دانسته و چون نگرش تاریخی بر وی حاکم است، دین را به تبع انسان محکوم به تغییر در راستای تحول تاریخی می‌داند و هیچ امری را در دین ثابت نمی‌شمرد. از نگاه وی دین یکی از عناصر فرهنگی بوده و لذا با تغییر فرهنگ، دین نیز به تبع آن دگرگون می‌شود. کیویت در حقیقت دچار نوعی فراقندی در اعتقادات دینی است و معتقد است که دین‌داران، نخست خدائی را در ذهن خود مفروض می‌گیرند و برایش در عالم خارج تحقیقی را می‌سازند، و سپس می‌کوشند اوصافی بشری را به او نسبت دهند.

نتیجه‌گیری

۱. ناواقع‌گرایی به‌طور کلی در سه سطح هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و الهیاتی مطرح است. الف) ناواقع‌گرایی در حوزه وجودشناختی، به معنای نفی جهان خارج از ذهن بوده و هنگامی که به وصف دینی متصف می‌شود، هرگونه تلقی واقعی از گزاره‌های دینی و ناظر به خارج از این گزاره‌ها را نفی می‌کند. این نگاه، حقیقت گزاره‌های دینی را به نحوه تأثیرشان در زندگی ما برمی‌گرداند و به‌جای سخن از متعلق ایمان از ماهیت ایمان بحث می‌کند. هدف از طرح ایمان‌گرایی ناواقع‌گرا جمع میان دین و زندگی نوین در دنیای نوین، و در نتیجه تعامل راحت‌تر باخدای درونی شده است. در این نگاه در عین نفی مبدأ و معاد، محور مشترک میان واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی هنوز موجود است و آن محور «خداست» یعنی چیزی که پرستیده می‌شود، در هر دو نوع تفکر یکی است.

ب) در بعد معرفت‌شناسی، با نفی پشتوانه‌های معرفتی دین، به عمل‌گرایی رو می‌آورد. ج) در دین‌شناختی نیز دین را به معنویت تحویل برده و آن را زیرمجموعه اخلاق دانسته و درواقع نوعی سامان دادن به زندگی تعبیر می‌کند.

۲. اما باید پرسید چگونه می‌توان ایمان‌گرایی ناواقع‌گرا را در زمره ایمان‌گرایان دسته‌بندی کرد؛ درحالی که وجه اشتراک صرفاً همان لفظ است و نه متعلق ایمان؟ نکته دیگر آنکه ادله استفاده‌شده توسط کیویت در این نظریه، تناسبی با ادعای مطرح‌شده نداشته، با نظریات صاحب‌نظران و آنچه در زندگی دین‌باوران دیده می‌شود منافات دارد.

۳. نظریه کیوپیت، خودمتناقض بوده، در ورطه نسبی‌گرایی مطلق افتاده است.
۴. رویکرد کیوپیت که بر «حس‌گرایی» و «عقل‌گرایی انتقادی» مبتنی است به دلیل مشکلات معرفتی نمی‌تواند از آن مبانی، نظریه خاص خود را استنتاج کند.
۵. از جمله مشکلات دیگر نگاه وی، بشری دانستن دین به دلیل مشکلات و دگرگونی‌های مسیحیت در طول تاریخ، و تعمیم ناروای آن به همه جوامع دینی و ادیان دیگر. او ایمان و دین سنتی را فقط عامل محرکی برای احساسات و فشارهای درونی انسان‌ها دانسته، می‌گوید، خدا چکیده ارزش‌های ماست و نباید مفاهیم دینی مثل «خدا» را عینی تلقی کرد، بلکه خدا به مفهوم آرمان دینی ماست. نتیجه آن‌که او نه تنها وجود خدا و دست‌کم، تلقی سنتی از خدا را انکار می‌کند، بلکه هرگونه اندیشه‌ای از خودمان را به‌عنوان فاعل‌های آگاهی عاقل و مستقل را نفی می‌کند.
۶. با نقد آراء و مبانی و ذکر الزامات ناواقع‌گرایی نتیجه گرفته شد که تصور خدا، اخباری است و گزاره‌های دینی علاوه بر ابعاد ایمان، احساس و عشق، توصیف‌گرند و صرفاً غیر شناختاری نیستند. نکته بعدی این‌که وی علی‌رغم راه‌های دیگر اعم عقلی و حضوری، شناخت حقایق را منحصر در حواس ظاهری دانسته، عالم ذهن را بر عین مقدم می‌داند. البته در این مسیر دچار تناقض گوئی، توهمی سخت و نگاهی به شدت خطا گردیده و دین را به یک تصور ساخته دست بشر تقلیل داده است. نگاه وی، در یک برداشت اگر ملحدانه نباشد، ناواقع‌گرایانه است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسنده

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه پیام نور انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۶۹). اشارات و تنبیها، تالیف محمود شهابی، تهران: چاپ دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۹۳). اشارات و تنبیها و شرح خواجه نصیر طوسی بر آن، ترجمه و شرح: علی شیروانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- انجیل شریف. (۱۹۸۶). انجمن کتاب مقدس، چاپ چهارم، تهران: چاپ گلشن.
- پترسون، مایکل و دیگران. (۱۳۷۶). عقل و اعتقادات دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
- تالیافرو، چالز. (۱۳۸۲). فلسفه دین در قرن بیستم، ترجمه ان شاء الله رحمتی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- تریگ، راجر. (۱۳۸۵). عقلانیت و دین، ترجمه حسن قنبری، قم: پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی.
- تریگ، راجر. (۱۳۹۰). «واقع گرائی و ضدواقع گرائی الهیاتی»، ترجمه ان شالله رحمتی، اطلاعات حکمت و معرفت، بخش اندیشه و نظر، ۴(۴).
- جوادی، محسن. (۱۳۷۶). نظریه ایمان در عرصه قرآن و کلام، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.
- حسینی قلعه بهمن، اکبر. (۱۳۹۰). واقع گرائی دینی در قرن بیستم، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۳۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم، شرح مرتضی مطهری، افسر.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، با تعلیقات مرتضی مطهری، مقاله چهارم.
- علی زمانی، امیر عباس. (۱۳۹۰). واقع گرایی یا ناواقع گرایی زبان دینی با تاکید بر آرای دی. زد. فیلیپس و راجر تریگ، فصلنامه اندیشه دینی، ۱۶(۳۹)، ۴۳-۶۸.
- علیزمانی، امیرعباس. (۱۳۷۵). زبان دین، قم: دفتر نشر تبلیغات اسلامی.
- قربانی رحیم. (۱۳۸۵). دان کیویت و دین؛ نقد کتاب دریای ایمان، نشریه معرفت فلسفی، ۱۲، ص ۱۰۹-۱۳۰.
- کیویت، دان. (۱۳۷۶). دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
- کیویت، دان. (۱۳۸۰). دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
- کیویت، دان. (۱۳۸۷). عرفان پس از مدرنیته، ترجمه اله کرم کرمی پور، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- گروه مؤلفان. (۱۳۸۴). ایمان در سپهر ادیان، قم: صهبای یقین.
- لایپ نیتس، گتیفرید ویلهلم و دیگران. (۱۳۸۱). گفتار در مابعدالطبیعه و نوشتارهای مروط به آن، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: انتشارات حکمت.
- لین، تونی. (۲۰۱۰). تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه رابرت آسریان، انتشارات ایلام.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). آموزش فلسفه، ج ۱، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). فطرت، ج ۴، تهران: صدرا.
- هیگ، جان. (۱۳۹۳). واقع گرائی و ناواقع گرائی دینی، ترجمه نغمه پروان، نشریه حکمت و معرفت، ۹(۴)، ۲۱-۲۶.
- هیگ، جان. (۱۳۹۵). واقع گرائی و ناواقع گرائی دینی، ترجمه نغمه پروان، اطلاعات حکمت و معرفت، ۹(۴)، مرکز دایره المعارف اسلامی.

References

- Alston, W. P. (1967). Religion. In P. Edwards (Ed.), *The encyclopedia of philosophy* (Vol. 7, pp. 140–145). Macmillan and Free Press.
- Bertocci, P. A. (2002). *The person God is*. Routledge.
- Brown, S. (2001). *Philosophy of religion: An introduction with readings*. Routledge.
- Clack, B. R. & Clack, B. (1998). *The philosophy of religion: A critical introduction*. Polity Press.
- Crawford, R. (2004). *Is God a scientist?: A dialogue between science and religion*. Palgrave Macmillan.
- Cupitt, D. (1990). *Creation out of nothing*. SCM Press.
- Cupitt, D. (1993). The religious adequacy of non-realism. In J. Runzo (Ed.), *Is God real?* (pp. 3–16). The Macmillan Press Ltd.
- Cupitt, D. (n.d.). About non-realism. Retrieved October 26, 2023, from <http://www.doncupitt.com/non-realism>.
- Cupitt, D. (1993). *Anti-realistic faith*. St. Martin's Press.
- Davies, P. (1993). *The mind of God: The scientific basis for a rational world*. Simon and Schuster.
- Davis, S. T. (1993). Against anti-realistic faith. In J. Runzo (Ed.), *Is God real?* (pp. 38–52). The Macmillan Press Ltd.
- Davis, S. T. (2000). Against unrealistic faith. *Reflection of Thought*, 5, 12–25.
- Gale, R. M. (2007). *On the philosophy of religion*. Thomson Wadsworth.
- Hick, J. (1993). Religious realism and non-realism: Defining the issue. In J. Runzo (Ed.), *Is God real?* (pp. 3–16). The Macmillan Press Ltd.
- Hinnells, J. R. (Ed.). (1995). *A new dictionary of religions*. Blackwell.
- Hirst, R. J. (1967). Realism. In P. Edwards (Ed.), *The encyclopedia of philosophy* (Vol. 7, pp. 77–83). Macmillan and Free Press.
- Wittgenstein, L. (1974). *Tractatus logico-philosophicus* (D. F. Pears & B. F. McGuinness, Trans.). Routledge. (Original work published 1921).



Studying the Effect of Digital Native Skills on the Teaching Style of Digital Immigrant Teachers in the Elementary School of Darehshahr City, Mediated by Content, Educational, and Technological Knowledge

Ali Aghajani¹ , Ehsan Garaei² , and Afaaneh Abdoli³ 

1. Master of Arts, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: aghajani36@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: geraei.e@lu.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. Email: abdoli.a@lu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 15 April 2025
Received in revised form 28 April 2025
Accepted 04 June 2025
Available online 25 September 2025

Keywords:

Educational and technological,
Content knowledge,
Teaching style,
Digital native,
Digital immigrant,
Elementary teachers,
Darehshahr

ABSTRACT

Objective: This study aimed to investigate the effect of digital natives' digital skills on the teaching style of digital immigrant teachers in elementary school in Darehshahr County, considering the mediating role of content, pedagogical, and technological knowledge (TPACK).

Method: The data collection method of this study is structural equation research. The statistical population consisted of 590 teachers, of whom 234 were selected as samples using the Krejci-Morgan table and random sampling method. The research tools included three standard questionnaires of teaching style, digital skills, and content, pedagogical, and technological knowledge, whose content validity and reliability (by calculating Cronbach's alpha) were confirmed. The data were analyzed with SmartPLS software.

Results: The results of data analysis showed that digital natives' digital skills have a direct and significant effect on teachers' content, pedagogical, and technological knowledge with a beta coefficient of 0.429 ($P < 0.05$). Also, both content, pedagogical, and technological knowledge (with a beta coefficient of 0.361) and digital skills (with a beta coefficient of 0.393) were directly effective on teaching style ($P < 0.05$). The mediating role of content, pedagogical, and technological knowledge in the relationship between digital skills and teaching style was significant with a total coefficient of 0.461 (including direct effect: 0.393 and indirect effect: 0.429).

Conclusions: The findings indicate that digital native teachers, due to their greater mastery of technology, have stronger content, pedagogical and technological knowledge and, as a result, a more productive teaching style than digital immigrant teachers.

Cite this article: Aghajani, A., Garaei, E. & Abdoli A. (2025). Studying the Effect of Digital Native Skills on the Teaching Style of Digital Immigrant Teachers in the Elementary School of Darehshahr City, Mediated by Content, Educational, and Technological Knowledge. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-20. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196>

Introduction

The emergence of information and communication technology (ICT), as one of the characteristics of the present era, has not only transformed the social, economic, and cultural structures of societies, but has also become a strategic tool for achieving sustainable development. Meanwhile, the educational system, as an influential institution, has witnessed fundamental changes in teaching-learning methods. Meanwhile, considering that ICT has become more widespread among people in recent decades, it has led to the formation of a generational gap between two groups of “digital natives” (the generation born in the digital age since the early 21st century) and “digital immigrants” (the generation before this era). Digital natives, due to growing up in an environment saturated with technology, inherently interact with digital tools, while digital immigrants require purposeful learning to adapt to these technologies (Nasseri et al., 1400). This gap has created serious challenges in education systems, including the decline in the quality of education and the mismatch between teachers’ teaching styles and students’ expectations (Moore et al., 2018; Warf, 2019).

Given that teaching must be tailored to the characteristics of each generation, we now need to integrate ICT into the education system. On the other hand, since many teachers, like the digital native generation, have not fully interacted with digital tools, it highlights the need to redefine the role of teachers and transform traditional teaching methods. In this process, teachers’ “teaching style” plays a central role as a model of educational decision-making. Teaching style is categorized into two general formats: “reproductive” (teacher-centered, focused on transferring existing knowledge) and “generative” (student-centered, focused on discovering new knowledge) (Greco, 2023). Choosing the right style requires integrating three knowledge areas: “content” (mastery of the subject matter), “pedagogical” (teaching methods), and “technological” (use of digital tools), which are explained in the theoretical framework of “Content, Pedagogical, and Technological Knowledge” (TPACK) (Mishra, 2019). This framework emphasizes the dynamic interaction of these three areas and considers the successful integration of technology in the classroom to be dependent on teachers’ mastery of this combined knowledge (Wang, 2022). In Iran, despite the emphasis of upstream documents such as the Fifth Development Plan on the use of ICT in education, few studies have examined teachers’ capabilities in adapting to the needs of the digital generation. Studies such as those by Lotfi et al. (2017) and Bani Jamali et al. (2014) show that the mismatch between teachers’ teaching styles and students’ learning preferences leads to reduced motivation and academic performance. On the other hand, generational differences between teachers (natives and digital immigrants) may affect their level of ICT proficiency and how they apply it in teaching (Huang and Zheng, 2022). This is of particular importance in less-privileged areas such as Darehshahr County, where access to digital educational resources is more limited. With this description, the present study aimed to study the impact of digital native skills on the teaching style of digital immigrant teachers in Darehshahr County through the mediation of content, pedagogical, and technological knowledge.

Method

The data collection method of this study is structural equation research. The statistical population consisted of 590 teachers, of whom 234 were selected as samples using the Krejci-Morgan table and random sampling method. The research tools included three standard questionnaires of teaching style, digital skills, and content, pedagogical, and technological knowledge, whose content validity and reliability (by calculating Cronbach's alpha) were confirmed. The data were analyzed with SmartPLS software.

Results

The results of data analysis showed that digital natives' digital skills have a direct and significant effect on teachers' content, pedagogical, and technological knowledge with a beta coefficient of 0.429 ($P < 0.05$). Also, both content, pedagogical, and technological knowledge (with a beta coefficient of 0.361) and digital skills (with a beta coefficient of 0.393) were directly effective on teaching style ($P < 0.05$). The mediating role of content, pedagogical, and technological knowledge in the relationship between digital skills and teaching style was significant with a total coefficient of 0.461 (including direct effect: 0.393 and indirect effect: 0.429).

Conclusions

The findings indicate that digital native teachers, due to their greater mastery of technology, have stronger content, pedagogical and technological knowledge and, as a result, a more productive teaching style than digital immigrant teachers. As we know, teachers are one of the fundamental components of the success of education and the enrichment of students' learning. How they work is one of the most important and effective factors in achieving positive educational results and developing society. In this regard, they, as important members of the school environment, must have the ability to meet the expectations and demands of education and stakeholders, have a precise and correct understanding of social transformations and complexities and future changes in society, and be able to understand the relationships of emerging social phenomena. Therefore, teachers must constantly seek to update their knowledge and skills and seek to improve their capabilities and professional development. These matters are reflected in the teacher's teaching style. In other words, if teachers are to move according to the requirements of their era and implement what the conditions and learning styles and information processing methods of students require, they must not only acquire various skills themselves, but also introduce new innovations and demands into their teaching style in the classroom. Considering digital advances and the fact that current students are most connected to the digital world, this study was designed to compare the teaching style, content, pedagogical, and technological knowledge of teachers of the native and digital immigrant generations in the elementary school of Darehshahr County. The results of this study indicate a significant difference between native and digital immigrant teachers in teaching style and levels of content, pedagogical, and technological knowledge (TPACK). The findings indicate that the skills of digital natives

(through TPACK knowledge) have a direct impact on teachers' teaching style. These results are consistent with the TPACK theoretical framework (Mishra, 2019) and studies such as Wang (2022) that emphasize the necessity of integrating technological knowledge with content and pedagogical knowledge to transform teaching practices. Also, the direct impact of digital skills on teaching style confirms the findings of Teo (2013) and Huang and Zheng (2022) who show that digital native teachers tend to be more student-centered and interactive styles due to their inherent mastery of technology. In explaining these findings, it can be said that when a teacher is proficient in native digital skills, because he has grown up with technology and feels comfortable with multitasking and uses graphics in his communication methods, he knows the skills of communication, searching, acquiring knowledge and using technologies and when he gets stuck in an educational predicament, he has the ability to get out of it or in other words, he can find the most effective content and strategy to deal with it. Due to his digital skills, a native digital teacher can both better access the appropriate content and apply the technologies of his course in accordance with the levels of processing and thinking of his students. These teachers do not have the stress of operationalizing many technological skills due to their skills. In other words, digital natives, due to their extensive exposure to technology, have their own digital learning style and specific educational preferences; therefore, they understand most learners and their learning styles and feel comfortable with changing learning methods. In fact, they have more complex social algorithms in their minds and at the same time, due to their extensive use of technological tools, they have a higher problem-solving ability.

As the results showed, digital native skills also have a significant impact on teachers' teaching style. This finding is consistent with the results of research by Rousonos and Jimoyannis (2019) and Fernandes Rivas and Espada Mateos (2019). In explaining this finding, it can be said that digital native teachers are characterized by four components: growth with technology, comfort with multitasking, reliance on images in communication, and rapid feedback. In fact, when a teacher acquires certain characteristics, these characteristics will affect his / her preferred teaching style and relationships. As Hamedinasb, Pakmehr, and Asgari (1401) also showed that the use of educational technologies and technology affects teachers' teaching style. Fernandes Rivas and Espada Mateos (2019) showed that younger teachers use traditional styles such as the command style less, while teachers with more experience use traditional and command styles more. In fact, a teacher's behavioral patterns are derived from his experiences in a specific field; if he has experienced digitalization a lot and has mastered its skills, his behavioral style will be different. In this context, Paxel (2008; quoted by Mazloun 2014) believes that teaching style reflects the personal characteristics and common and frequent behavioral habits of the teacher, which reveal and manifest these behaviors and habits during classroom leadership and management. In the next hypothesis, which examined the relationship between the independent variable of educational content knowledge and technological knowledge on the dependent variable of teaching style, the research findings indicated a significant effect of educational content knowledge and technological knowledge on the teaching style of elementary school teachers in Darreh Shahr County. This finding is consistent with the research findings of Noorhadi et al. (2022), Tondivar

et al. (2020). In fact, when a teacher is proficient in content, educational, and technological knowledge, he makes every effort to apply it, therefore, since this changes his work processes, it forms his teaching style. In other words, when a teacher knows different educational approaches and content, educational, and technological knowledge, his decision-making chain changes at every stage of planning, implementation, and evaluation processes in teaching and learning that are related to teaching style. Teachers have learned teaching styles over time and based on experience and have come to the conclusion that these styles are effective and efficient for their teaching practices. Kimho, Zalnadi, and Abdul Rahim (2022) believe that teaching styles include the teacher's preferences for selecting and using a set of teaching strategies. Often, teachers' teaching styles are influenced by the methods they have learned and used in the past and have now become part of the way they do their work.

Also, the results showed that educational content and technological knowledge play a mediating role in the relationship between digital native skills and teaching style of elementary school teachers in Darehshahr County. The mediating role of TPACK knowledge in the relationship between digital skills and teaching style indicates that simply having access to technology is not enough for educational transformation, but mastering how to integrate it with content and teaching methods is essential. This finding is consistent with recent research in underserved areas (Rafipour and Fadaei, 2020; Noorhadi et al., 2022) that emphasizes the need for targeted professional training to strengthen teachers' combined knowledge. This is especially important in Darrehshahr County, where access to digital resources is limited, as digital immigrant teachers may face additional challenges in using technology in the classroom due to their lack of lived experience with it. In fact, content knowledge, as the most important and essential component of teacher knowledge, is relevant to any subject that the teacher is responsible for teaching. Mastering it will enable them to realize the dimensions of knowledge that learners want and engage them in key areas of thought and inquiry, which in turn will give the teacher the necessary self-confidence. On the other hand, if the teacher, in addition to content knowledge and mastery of the subject and its integration, is proficient in how to transfer content in the form of teaching methods, strategies, and methods and is familiar with classroom management skills, lesson planning, and student assessment, he will have the ability to transfer lessons and shape student learning. In other words, these two give the teacher the necessary ideas to pay attention to the learning style of students and their type of information processing, and the teacher will always look for something that is pleasing to the students. In other words, a teacher who has deep content and educational knowledge understands how students construct knowledge, acquire skills, and improve their learning skills, and knows what methods to use to facilitate student understanding. Now, if this teacher is familiar with the requirements of his era and what contextual factors affect the learning style of students and what factors facilitate student learning, he will be able to achieve a desirable result. In other words, the main tools of educational technology such as blackboard and chalk, internet, digital projectors, video images, etc. allow educators to communicate with students and show content to students and assess their understanding of educational objectives. Because technological knowledge represents the type of

knowledge whose primary purpose is to use visual and advanced technologies such as the internet and digital images in the classroom that are related to the learning style of learners and their understanding. In fact, having technological knowledge enables a teacher to use, apply and adapt to changing technologies, all of which are the basis of teachers' digital skills as well as learners' learning styles in the digital age. The application and mastery of these three knowledges will affect the teacher's behavior in the classroom, in other words, the teacher's teaching style, and gradually even increase teachers' digital skills in the field of education.

The difference in teachers' teaching styles is also worth considering. Digital native teachers, with a tendency towards a generative (student-centered) style, use technology as a tool to facilitate knowledge discovery, while digital immigrant teachers still tend towards a reproducible (teacher-centered) style. This generational gap can lead to a mismatch between the expectations of digital learners and traditional teaching methods, as Moore et al. (2018) and Warf (2019) have also pointed out. The findings of this study can help educational planners to reduce the gap between teachers' competencies and students' needs by designing targeted professional development courses. Therefore, three suggestions are made in light of the results of this study:

1) Designing professional development courses: Given the key role of TPACK knowledge, it is necessary for digital immigrant teacher training programs to focus on fostering dynamic interaction between the three domains of content, pedagogy, and technology. These courses should be designed based on local needs and using practical examples in the teachers' subject areas. 2) Facilitating intergenerational engagement: Creating professional learning communities (PLCs) where native and digital migrant teachers can share their experiences can help bridge the generational gap. For example, native teachers can introduce new technologies, while migrant teachers benefit from their deep content and pedagogical knowledge.

3) Rethinking education policies: Policymakers should set requirements for the continuous updating of teachers' qualifications by developing national standards for integrating technology into education. Documents such as the Fifth Development Plan should be translated into action, taking into account generational differences.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه

علی آقاجانی^۱، احسان گرای^۲، افسانه عبدلی^۳

۱. کارشناس ارشد، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: aghajani36@gmail.com

۲. نویسنده مسؤل، دانشیار، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: geraei.e@lu.ac.ir

۳. استادیار، گروه علوم تربیتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: abdoli.a@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: این پژوهش با هدف بررسی تأثیر مهارت‌های دیجیتال بومیان دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال در مقطع ابتدایی شهرستان دره‌شهر و با در نظر گرفتن نقش میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه (TPACK) انجام شد.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۶	روش پژوهش: روش این پژوهش گردآوری داده‌ها، از نوع تحقیقات معادلات ساختاری است. جامعه آماری شامل ۵۹۰ معلم بود که با استفاده از جدول کرجسی-مورگان و به روش نمونه‌گیری تصادفی، ۲۳۴ نفر به عنوان نمونه انتخاب شدند. ابزارهای پژوهش شامل سه پرسشنامه استاندارد سبک تدریس، مهارت‌های دیجیتال و دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه بود که روایی محتوایی و پایایی آنها (با محاسبه آلفای کرونباخ) تأیید گردید. داده‌ها با نرم‌افزار SmartPLS تحلیل شد.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۰۸	یافته‌ها: نتایج تحلیل داده‌ها نشان داد که مهارت‌های دیجیتال بومیان با ضریب بتای ۰.۴۲۹ تأثیر مستقیم و معناداری بر دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه معلمان دارد ($P < .05$). همچنین، هر دو متغیر دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه (با ضریب بتای ۰.۳۶۱) و مهارت‌های دیجیتال (با ضریب بتای ۰.۳۹۳) به طور مستقیم بر سبک تدریس مؤثر بودند ($P < .05$). نقش میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه در رابطه بین مهارت‌های دیجیتال و سبک تدریس با ضریب کل ۰.۴۶۱ (شامل اثر مستقیم: ۰.۳۹۳ و اثر غیرمستقیم: ۰.۴۲۹) معنادار بود.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۴	نتیجه‌گیری: یافته‌ها حاکی از آن است که معلمان بومی دیجیتال به دلیل تسلط بیشتر بر فناوری، از دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه قوی‌تر و در نتیجه سبک تدریس مولدتری نسبت به معلمان مهاجر دیجیتال برخوردارند.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳	دره‌شهر

استناد: آقاجانی، علی؛ گرای، احسان و عبدلی، افسانه. (۱۴۰۴). مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴-۲۰.

<https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2054056.1196>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

پیدایش فناوری اطلاعات و ارتباطات (فاوا) به‌عنوان یکی از شاخصه‌های عصر حاضر، نه‌تنها ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جوامع را دگرگون ساخته، بلکه به ابزاری راهبردی برای دستیابی به توسعه‌ی پایدار تبدیل شده است. در این میان، نظام آموزشی به‌عنوان نهادی تأثیرگذار، شاهد تحولات بنیادین در شیوه‌های یاددهی-یادگیری بوده است. در این میان، با نظر به اینکه فاوا در دهه‌های اخیر گسترش بیشتری در میان مردم یافته است، لذا موجب شکل‌گیری شکافی نسلی میان دو گروه «بومیان دیجیتال» (نسل متولد شده در عصر دیجیتال از اوایل قرن ۲۱) و «مهاجران دیجیتال» (نسل پیش از این دوران) شده است. بومیان دیجیتال به‌دلیل رشد در محیطی اشباع‌شده از فناوری، به‌صورت ذاتی با ابزارهای دیجیتال تعامل می‌کنند، در حالی که مهاجران دیجیتال برای سازگاری با این فناوری‌ها نیازمند یادگیری هدفمند هستند (ناصری و همکاران، ۱۴۰۰). این شکاف، چالش‌هایی جدی در نظام‌های آموزشی ایجاد کرده است، از جمله کاهش کیفیت آموزش و ناهماهنگی بین سبک‌های تدریس معلمان و انتظارات دانش‌آموزان (مور و همکاران^۱، ۲۰۱۸؛ وارف^۲، ۲۰۱۹).

با نظر به اینکه تدریس باید با ویژگی‌های هر نسل تناسب داشته باشد، بنابراین امروزه نیازمند ادغام فاوا در نظام آموزشی هستیم. از طرفی، چون بسیاری از معلمان همانند نسل بومیان دیجیتال با ابزارهای دیجیتال تعامل کامل نداشته‌اند، لذا ضرورت بازتعریف نقش معلمان و تحول در شیوه‌های سنتی تدریس را پررنگ می‌کند. در این فرآیند، «سبک تدریس» معلمان به‌عنوان الگویی از تصمیم‌گیری‌های آموزشی، نقشی محوری ایفا می‌کند. سبک تدریس در دو قالب کلی «بازتولیدکننده» (معلم‌محور، متمرکز بر انتقال دانش موجود) و «مولد» (دانش‌آموز‌محور، متمرکز بر کشف دانش جدید) دسته‌بندی می‌شود (گرکو^۳، ۲۰۲۳). انتخاب سبک مناسب، مستلزم تلفیق سه حوزه‌ی دانشی «محتوایی» (تسلط بر موضوع درسی)، «آموزشی» (روش‌های تدریس)، و «فناورانه» (کاربرد ابزارهای دیجیتال) است که در چارچوب نظری «دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه» (TPACK) تبیین شده است (میشرا^۴، ۲۰۱۹). این چارچوب بر تعامل پویای این سه حوزه تأکید دارد و ادغام موفقیت‌آمیز فناوری در کلاس درس را منوط به تسلط معلمان بر این دانش ترکیبی می‌داند (وانگ^۵، ۲۰۲۲). در ایران، با وجود تأکید اسناد بالادستی مانند برنامه‌ی پنجم توسعه بر به‌کارگیری فاوا در آموزش مطالعات اندکی به بررسی توانمندی‌های معلمان در تطابق با نیازهای نسل دیجیتال پرداخته‌اند. پژوهش‌هایی همچون مطالعات لطفی و همکاران (۱۳۹۶) و بنی‌جمالی و همکاران (۱۴۰۱) نشان می‌دهند که ناهمخوانی بین سبک تدریس معلمان و ترجیحات یادگیری دانش‌آموزان، به کاهش انگیزه و عملکرد تحصیلی می‌انجامد. از سوی دیگر، تفاوت‌های نسلی بین معلمان (بومیان و مهاجران دیجیتال) ممکن است بر میزان تسلط آنان بر فاوا و نحوه‌ی به‌کارگیری آن در تدریس تأثیرگذار باشد (هوانگ و ژنگ^۶، ۲۰۲۲). این مسئله در مناطق کمتر برخوردار مانند شهرستان دره‌شهر، که دسترسی به منابع آموزشی دیجیتال محدودتر است، حائز اهمیت مضاعف است. با این توصیف، پژوهش حاضر با هدف مطالعه‌ی تأثیر مهارت‌های بومی دیجیتال بر سبک تدریس معلمان مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر با میانجی‌گری دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه انجام شده است.

فرضیه‌های پژوهش

۱. مهارت‌های بومیان دیجیتال بر دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه‌ی معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر تأثیر دارد.
۲. مهارت‌های بومیان دیجیتال بر سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر تأثیر دارد.
۳. دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه بر سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر تأثیر دارد.

۴. دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه نقش میانجی را در رابطه بین مهارت‌های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر دارد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر به لحاظ هدف از دسته پژوهش‌های کاربردی و از لحاظ نحوه گردآوری داده‌ها از دسته‌ی پژوهش‌های میدانی است. تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS و SmartPLS و با استفاده از روش مدلسازی معادلات ساختاری انجام گرفت. جامعه آماری پژوهش حاضر شامل تمامی معلمان ابتدایی شهرستان دره‌شهر است که در سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) به تعداد ۵۹۰ نفر بودند و در مدارس ابتدایی شهرستان دره‌شهر مشغول به تدریس می‌باشند. بر اساس جدول کرجسی-مورگان (۱۹۸۱) نمونه این پژوهش تعداد ۲۳۴ نفر از معلمان مقطع ابتدایی شهرستان دره‌شهر بود که به روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب شدند. به منظور گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر، از سه پرسشنامه بسته پاسخ استفاده شد. (۱) پرسشنامه‌ی سبک تدریس موسی‌پور و کیامش (۱۳۷۷) که دارای ۷۴ پرسش براساس طیف لیکرت است. پایایی به روش آلفای کرونباخ به میزان ۰/۸۵ گزارش شده است. (۲) پرسشنامه‌ی دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه معلمان اشمیت و همکاران (۲۰۰۹) که دارای هفت مؤلفه و ۴۷ پرسش براساس طیف لیکرت است. ضرایب آلفای کرونباخ پرسشنامه بیان‌گر پایایی آن در همه‌ی مؤلفه‌هاست (جدول ۱).

جدول ۱. ضریب پایایی پرسشنامه‌ی دانش محتوایی، آموزشی و فناوریانه معلمی

مؤلفه	تعداد گویه	ضریب آلفای کرونباخ
دانش فناوری	۱۵	۰/۸۹
دانش آموزشی	۶	۰/۸۸
دانش محتوا	۶	۰/۹۱
دانش آموزشی فناوری	۴	۰/۹۳
دانش آموزشی محتوایی	۷	۰/۹۲
دانش محتوایی فناوری	۴	۰/۸۹
دانش محتوایی آموزشی فناوری	۵	۰/۸۱
کل پرسشنامه	۴۷	۰/۹۱

۳) پرسشنامه‌ی مهارت‌های بومیان دیجیتال که توسط تتو (۲۰۱۳) ساخته و اعتباریابی شده است این پرسشنامه دارای ۱۹ گویه براساس طیف لیکرت است. ضرایب آلفای کرونباخ پرسشنامه بیان‌گر پایایی آن در همه‌ی مؤلفه‌هاست (جدول ۲).

جدول ۲. ضریب پایایی پرسشنامه‌ی مهارت‌های دیجیتال

مؤلفه	تعداد گویه	ضریب آلفای کرونباخ
بازخورد سریع	۴	۰/۷۹
ارتباط مبتنی بر تصویر	۵	۰/۸۸
رشدبنا فناوری	۴	۰/۸۱
چندکارگی	۶	۰/۸۳
کل پرسشنامه	۱۹	۰/۸۴

یافته‌های پژوهش

اطلاعات جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان

در مجموع ۲۳۴ نفر در این پژوهش مشارکت کردند. ۱۰۸ نفر (۴۶/۲ درصد) از پاسخگویان را مردان و ۱۲۶ نفر (۵۳/۸ درصد) از پاسخ‌دهندگان را زنان تشکیل می‌دهند. از نظر سابقه‌ی کار، ۹۰ نفر (۳۸/۵ درصد) از پاسخ‌دهندگان کمتر از ۵ سال سابقه داشته‌اند، ۴۳ نفر (۱۸/۴ درصد) بین ۶ تا ۱۰ سال سابقه، ۲۹ نفر (۱۲/۴ درصد) بین ۱۱ تا ۱۵ سال سابقه، ۱۹ نفر (۸/۲ درصد) بین ۱۶ تا ۲۰ سال سابقه، ۱۵ نفر (۶/۴ درصد) بین ۲۱ تا ۲۵ سال سابقه، ۳۸ نفر (۱۶/۲ درصد) بین ۲۶ تا ۳۰ سال سابقه داشته‌اند. از نظر شاخص تحصیلات، ۱۱ نفر (۴/۷ درصد) دارای تحصیلات کاردانی، ۱۳۵ نفر (۵۷/۷ درصد) کارشناسی، ۸۲ نفر (۳۵ درصد) کارشناسی ارشد، ۶ نفر (۲ درصد) دکتری بودند. از نظر شاخص سنی، ۳۶ نفر (۱۵/۴ درصد) بین ۲۰ تا ۲۵ سال، ۴۵ نفر (۱۹/۲ درصد) بین ۲۶ تا ۳۰ سال، ۳۸ نفر (۱۶/۲ درصد) بین ۳۱ تا ۳۵ سال، ۴۰ نفر (۱۷/۱ درصد) بین ۳۶ تا ۴۰ سال، ۶۵ نفر (۲۷/۸ درصد) بین ۴۱ تا ۵۰ سال و ۱۰ نفر (۴/۳ درصد) بیش‌تر از ۵۱ سال سن داشته‌اند.

بررسی روایی و پایایی سازه ابزار پژوهش

به‌منظور بررسی دقیق روایی سازه، شاخص‌های آلفای کرونباخ، CR و AVE محاسبه شد. همان‌طور که مشاهده می‌شود مقادیر به‌دست‌آمده برای متوسط واریانس استخراج‌شده، پایایی ترکیبی و آلفای کرونباخ از حد آستانه‌ای مشخص شده بیشتر است بنابراین نتیجه گرفته روایی همگرایی، پایایی ترکیبی و سازگاری درونی مدل مورد تأیید قرار می‌گیرد (جدول ۳).

جدول ۳. مقادیر آلفای کرونباخ، پایایی ترکیبی و AVE

سازه	متوسط واریانس استخراج‌شده (AVE)	پایایی ترکیبی	آلفای کرونباخ
دانش محتوایی آموزشی و فناوریانه	۰/۶۰۳	۰/۹۱۳	۰/۸۸۹
سبک تدریس	۰/۸۱۲	۰/۷۶۹	۰/۷۶۸
مهارت‌های بومی دیجیتال	۰/۶۴۸	۰/۸۷۹	۰/۸۱۵

همچنین، برای بررسی روایی افتراقی از معیار فورنل و لارکر استفاده گردید؛ به‌این ترتیب اگر ریشه دوم (جذر) مقادیر متوسط واریانس استخراج‌شده (AVE) هر سازه بزرگ‌تر از مقادیر همبستگی آن سازه با سازه‌های دیگر باشد روایی افتراقی تأیید می‌شود. همانگونه که در جدول ۴ مشاهده می‌شود، جذر متوسط واریانس استخراج‌شده برای تمامی سازه‌ها، بیشتر از همبستگی با سایر سازه‌ها است، به‌عبارت‌دیگر معیار فورنل و لارکر (۱۹۸۱) در تمامی سازه‌ها محقق شده است؛ بنابراین روایی افتراقی سازه‌ها می‌شود.

جدول ۴. روایی افتراقی سازه‌ها

ردیف	سازه	۱	۲	۳
۱	دانش محتوایی آموزشی و فناوریانه	۰/۷۷۷		
۲	سبک تدریس	۰/۵۸۷	۰/۹۰۱	
۳	مهارت‌های بومی دیجیتال	۰/۷۲۹	۰/۶۰۹	۰/۸۰۵

بررسی برازش پیش‌بین مدل ساختاری

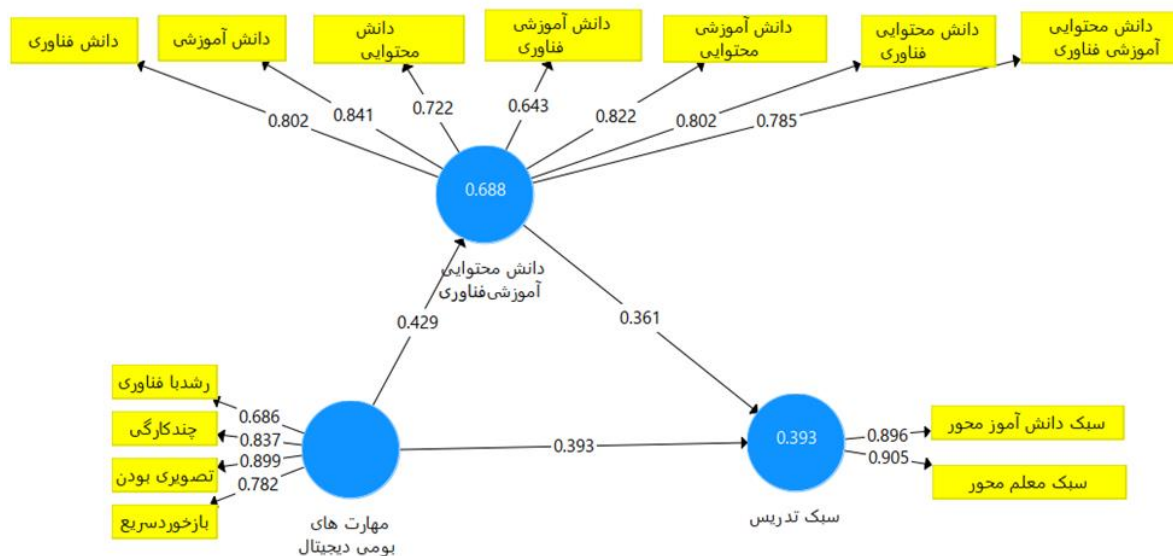
برای بررسی برازش مدل ساختاری با روش PLS در این مطالعه از ضرایب R^2 (R Squares) و معیار Q^2 استفاده شده است. R^2 معیاری است که برای متصل کردن بخش اندازه‌گیری و بخش ساختاری مدل‌سازی معادلات ساختاری به کار می‌رود و نشان از تأثیری دارد که یک متغیر برونزا بر یک متغیر درونزا می‌گذارد. Q^2 معیاری است که توسط استون-گیسر^۱ (۱۹۷۵) ارائه شده و قدرت پیش‌بینی مدل را مشخص می‌سازد. مدل‌هایی که دارای برازش ساختاری قابل قبول هستند، باید قابلیت پیش‌بینی متغیرهای درون‌زای مدل را داشته باشند. بدین معنی که اگر در یک مدل، روابط بین سازه‌ها به درستی تعریف شده باشند، سازه‌ها تأثیر کافی بر یکدیگر گذاشته و از این راه فرضیه‌ها به درستی تأیید شوند. هنسلر و همکاران (۲۰۰۹) سه مقدار $0/02$ ، $0/15$ و $0/35$ را به عنوان مقادیر قدرت پیش‌بینی کم، متوسط و قوی تعیین نموده‌اند. این مقدار برای متغیر دانش محتوایی آموزشی و فناوریانه برابر $0/404$ و برای متغیر سبک تدریس برابر $0/302$ است. قوی بودن این مقادیر نشان‌دهنده تناسب پیش‌بین برای این سازه‌ها می‌باشد. همچنین مقدار R^2 که قدرت پیش‌بینی مدل می‌باشد بیان می‌کند که چون این شاخص در پژوهش برای متغیر دانش محتوایی آموزشی فناوری برابر $0/684$ و برای متغیر سبک تدریس $0/380$ است مهر تأیید دیگری بر مناسب بودن مدل آزمون است (جدول ۵).

جدول ۵. مقادیر آماره استون-گیسر متغیرهای پژوهش

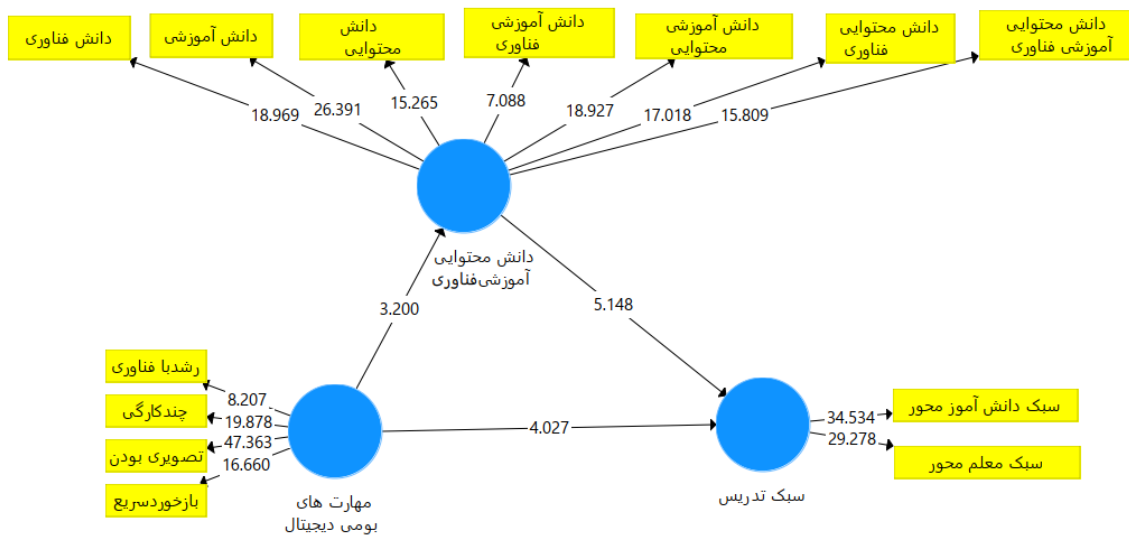
متغیرها	معیار استون-گیسر (Q^2)	R^2	R^2 adjusted
دانش محتوایی آموزشی و فناوریانه	$0/404$	$0/688$	$0/684$
سبک تدریس	$0/302$	$0/393$	$0/380$

بررسی مدل ساختاری پژوهش و آزمون فرضیه‌ها

نتایج تحلیل معادلات ساختاری با استفاده از نرم‌افزار PLS نشان از اثرگذاری مثبت و معنی‌دار میان مسیرهای اصلی مدل نهایی پژوهش است (شکل ۱ و ۲ و جدول ۶).



شکل ۱. خروجی نرم‌افزار در حالت ضرایب مسیر و بار عاملی



شکل ۲. خروجی نرم‌افزار در حالت ضرایب مسیر و آماره تی

جدول ۶. مسیرها و ضرایب استاندارد آن‌ها در الگوی پیشنهادی پژوهش

مسیر	B	T Statistics	P Values	نتیجه مسیر
مهارت‌های بومیان دیجیتال ← دانش محتوایی آموزشی و فناوری	۰/۴۲۹	۳/۲۰۰	۰/۰۰۰	تأیید
دانش محتوایی آموزشی، فناوری ← سبک تدریس	۰/۳۶۱	۵/۱۴۸	۰/۰۰۰	تأیید
مهارت‌های بومیان دیجیتال ← سبک تدریس	۰/۳۹۳	۴/۰۲۷	۰/۰۰۰	تأیید

مطابق نتایج به دست آمده مهارت‌های بومیان دیجیتال با ضریب بتای ۰/۴۲۹ به طور معناداری بر دانش محتوایی آموزشی و فناوری معلمان شهرستان دره شهر تأثیر معناداری دارد ($P < ۰/۰۵$). دانش محتوایی آموزشی و فناوری با ضریب بتای ۰/۳۶۱ بر سبک تدریس معلمان شهرستان دره شهر تأثیر معناداری دارد ($P < ۰/۰۵$). همچنین مهارت‌های بومیان دیجیتال با ضریب بتای ۰/۳۹۳ به طور معناداری بر سبک تدریس معلمان شهرستان دره شهر تأثیر معناداری دارد ($P < ۰/۰۵$).

محاسبه اثر میانجی‌گر

به منظور آزمون این فرضیه که دانش محتوایی، آموزشی و فناوری نقش میانجی را در رابطه بین مهارت‌های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره شهر دارد و محاسبه‌ی معناداری اثر میانجی‌گری استفاده از دانش گیرنده از آزمون سوبل استفاده شد. در آزمون سوبل مقدار Z-value از طریق رابطه‌ی زیر به دست می‌آید. اگر مقدار قدرت مطلق Z-value بیش‌تر از ۱/۹۶ باشد می‌توان گفت تأثیر میانجی‌گری یک متغیر در سطح اطمینان ۰/۹۵ معنادار است (مایرز، گامست و گارینو، ۲۰۱۳).

$$Z - value = \frac{a * b}{\sqrt{(b^2 * s_a^2) + (a^2 * s_b^2) + (s_a^2 * s_b^2)}}$$

a: ضریب مسیر میان متغیر مستقل و میانجی

b: ضریب مسیر میان متغیر میانجی و وابسته

S_a: خطای استاندارد مسیر متغیر مستقل و میانجی

S_b: خطای استاندارد مسیر متغیر میانجی و وابسته

جدول ۷. محاسبه مسیر متغیر میانجی

نتیجه‌ی آزمون	آماره‌ی سوبل	ضریب بین متغیرهای میانجی و وابسته		ضریب بین متغیرهای مستقل و وابسته		نوع تأثیر متغیر مستقل بر وابسته			مسیر
		T Statistics	B	T Statistics	β	کل	مستقیم	غیرمستقیم	
تأیید	۳/۵۶	۵/۱۴۸	-۰/۳۶۱	۴/۰۲۷	-۰/۳۹۳	۰/۴۶۱	۰/۳۹۳	۰/۴۲۹	مهارت‌های بومیان دیجیتال ← دانش محتوایی آموزشی و فناوریانه ← سبک تدریس

مطابق نتایج به‌دست‌آمده دانش محتوایی آموزشی و فناوریانه با ضریب بتای غیرمستقیم ۰/۴۲۹ و ضریب بتای مستقیم ۰/۳۹۳ نقش میانجی را در رابطه بین مهارت‌های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر دارد (جدول ۷).

برازش کلی مدل

شاخص GOF در مدل PLS راه‌حلی برای بررسی برازش کلی مدل بوده و بین صفر تا یک قرار دارد و مقادیر نزدیک به یک نشانگر کیفیت مناسب مدل هستند. این شاخص توانایی پیش‌بینی کلی مدل را بررسی می‌کند و اینکه آیا مدل آزمایش شده در پیش‌بینی متغیرهای مکنون درون‌زا موفق بوده است یا خیر. برای بررسی برازش مدل کلی از معیار GOF استفاده می‌شود که $GOF = 0.1$ میزان کم، $GOF = 0.25$ مقدار متوسط و مقدار بزرگ $GOF = 0.36$ برای سنجش اعتبار مدل‌های PLS به کار می‌رود. نتایج برازش کلی مدل در جدول ۸ ارائه شده است. این معیار از طریق فرمول زیر محاسبه می‌شود:

$$GOF = \sqrt{\text{Comunalities}} \times R^2$$

با توجه به مقدار به‌دست‌آمده برای GOF به میزان ۰/۴۷۷ برازش بسیار مناسب مدل کلی تأیید می‌شود. علاوه بر این با توجه به جدول بالا ضرایب R^2 معیاری برای بررسی برازش مدل ساختاری محسوب می‌شوند. ضرایب R^2 مربوط به متغیرهای پنهان درون‌زای (وابسته) مدل است که با توجه به نتایج به‌دست‌آمده، مقادیر R^2 مطلوب است (جدول ۸).

جدول ۸. شاخص‌های کلی برازش مدل

R^2	Communalities	متغیر پنهان
۰/۶۸۸	۰/۴۶۸	دانش محتوایی آموزشی فناوری
۰/۳۹۳	۰/۳۸۳	سبک تدریس
---	۰/۴۱۴	مهارت‌های بومیان دیجیتال
	۰/۲۲۷	GOF
	۰/۴۷۷	GOF جذر

نتیجه‌گیری

همان‌طور که می‌دانیم معلم یکی از مؤلفه‌های بنیادین موفقیت آموزش و غنی‌سازی یادگیری دانش‌آموزان است. چگونگی کار آن‌ها، یکی از عوامل بسیار مهم و اثربخش در حصول نتایج مثبت آموزشی و توسعه جامعه می‌باشد. در این راستا، آن‌ها به‌عنوان یکی از اعضای مهم محیط مدرسه، باید توانایی برآورده کردن انتظارات و تقاضاهای صاحبان امر آموزش و پرورش و ذی‌نفعان را داشته باشند، از دگرگونی‌ها و پیچیدگی‌های اجتماعی و تغییرات آینده‌ی اجتماع درک دقیق و درستی داشته و بتوانند روابط پدیده‌های اجتماعی نوظهور را درک کنند. لذا معلمان بایستی دائماً در پی به‌روزرسانی دانش و مهارت‌هایشان باشند و در پی بهبود قابلیت‌ها و توسعه‌ی حرفه‌ای خود باشند. این امور در سبک تدریس معلم نمود پیدا می‌کند. به عبارتی، چنانکه معلمان بر اساس اقتضائات عصر خود حرکت نمایند و آنچه شرایط و سبک یادگیری و شیوه پردازش اطلاعات توسط دانش‌آموزان

می‌طلبد را پیاده نمایند، باید نه تنها خود مهارت‌های مختلفی را کسب نمایند، بلکه نوآوری‌ها و تقاضاهای جدید را در سبک تدریس خود در کلاس درس وارد نمایند. با توجه به پیشرفت‌های دیجیتالی و اینکه دانش آموزان فعلی بیشترین ارتباط را با دنیای دیجیتال دارند، این پژوهش طراحی شد تا به مقایسه‌ی سبک تدریس، دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه‌ی معلمان نسل بومی و مهاجر دیجیتال دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره‌شهر بپردازد.

نتایج این پژوهش نشان‌دهنده تفاوت معنادار بین معلمان بومی و مهاجر دیجیتال در سبک تدریس و سطوح دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه (TPACK) است. یافته‌ها حاکی از آن است که مهارت‌های بومیان دیجیتال (از طریق دانش TPACK) بر سبک تدریس معلمان تأثیر مستقیم دارد. این نتایج با چارچوب نظری TPACK (میشرا، ۲۰۱۹) و مطالعاتی مانند وانگ (۲۰۲۲) همسوست که بر ضرورت تلفیق دانش فناورانه با دانش محتوایی و آموزشی برای تحول در شیوه‌های تدریس تأکید می‌کند. همچنین، تأثیر مستقیم مهارت‌های دیجیتال بر سبک تدریس، یافته‌های تتو (۲۰۱۳) و هوانگ و ژنگ (۲۰۲۲) را تأیید می‌کند که نشان می‌دهند معلمان بومی دیجیتال به دلیل تسلط ذاتی بر فناوری، گرایش بیشتری به سبک‌های دانش‌آموزمحور و تعاملی دارند. در تبیین این یافته‌ها می‌توان گفت زمانی که معلمی بر مهارت‌های دیجیتال بومی مسلط است، چون همگام با فناوری رشد کرده است و با چندکارگی احساس راحتی می‌کند و در روش‌های ارتباطی خود، از گرافیک استفاده می‌کند، لذا مهارت‌های ارتباطی، جستجوگری، کسب دانش و استفاده از فناوری‌ها را می‌داند و زمانی که در یک مخرمه آموزشی گیر کند، توان خروج از آن را دارد یا به عبارتی می‌تواند محتوا و استراتژی مؤثر برای مقابله با آن را به بهترین شکل پیدا کند. معلم بومی دیجیتال به دلیل مهارت‌های دیجیتال، هم بهتر می‌تواند به محتوای مناسب دست یابد و هم فناوری‌های دوره خود را متناسب با سطوح پردازش و تفکر دانش‌آموزان بکار گیرد. این معلمان به دلیل مهارت‌های خود، استرس عملیاتی کردن بسیاری از مهارت‌های فناورانه را ندارند. به عبارتی، بومیان دیجیتال به دلیل مواجهه زیاد با فناوری‌ها، خود نیز دارای سبک یادگیری دیجیتال و ترجیحات خاص آموزشی هستند؛ بنابراین بیشتر فراگیران و سبک یادگیری آن‌ها را درک می‌کنند و با تغییر شیوه‌های یادگیری احساس راحتی می‌کنند. درواقع، الگوریتم‌های اجتماعی پیچیده‌تری در ذهنشان دارند و هم‌زمان به دلیل بهره‌مندی گسترده از ابزارهای فناوری، توان حل مسئله‌ی بالاتری هم دارند.

همان‌طور که نتایج نشان داد مهارت‌های بومیان دیجیتال بر سبک تدریس معلمان نیز تأثیر معنادار دارد. این یافته، با نتایج پژوهش‌های روسونوس و جیمویانیس (۲۰۱۹) و فرماندس ریواس و اسپادا متئوز (۲۰۱۹) همسو است. در تبیین این یافته می‌توان گفت معلمان بومی دیجیتال با چهار مؤلفه رشد با فناوری، راحتی با چندکارگی، اتکا بر تصویر در ارتباطات و بازخورد سریع شناخته می‌شوند. درواقع، زمانی که یک معلم ویژگی‌های خاصی را کسب می‌کند، این ویژگی‌ها بر روابط و سبک تدریس ترجیحی او تأثیر خواهد گذاشت. چنانکه حامدی‌نسب، پاکمهر و عسگری (۱۴۰۱) نیز نشان دادند استفاده از فناوری‌های آموزش و تکنولوژی بر سبک تدریس معلمان تأثیرگذار است. فرماندس ریواس و اسپادا متئوز (۲۰۱۹) نشان دادند معلمان جوان‌تر از سبک‌های سنتی مانند سبک فرمان کمتر استفاده می‌کنند، معلمانی که سابقه کاری بالاتری دارند بیشتر از سبک‌های سنتی و فرمان استفاده می‌کنند. درواقع، الگوهای رفتاری معلم برگرفته از تجربیات او در یک زمینه خاص است، اگر دیجیتالی بودن را زیاد تجربه کرده باشد و بر مهارت‌های آن تسلط یافته باشد، شیوه رفتاری او متفاوت خواهد بود. در این زمینه، پاکسل^۱ (۲۰۰۸؛ نقل از مظلوم ۱۳۹۳) معتقد است سبک تدریس نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های شخصی و عادات رفتاری معمول و پرتکرار آموزش‌دهنده می‌باشد که در خلال رهبری و مدیریت کلاس درس، این رفتارها و عادات را آشکار می‌نماید و بروز می‌دهد.

در فرضیه بعدی که رابطه‌ی بین متغیر مستقل دانش محتوایی آموزشی فناورانه بر متغیر وابسته‌ی سبک تدریس بررسی شد، یافته‌های پژوهش بیان‌گر تأثیر معنادار دانش محتوایی آموزشی فناورانه بر سبک تدریس معلمان دوره‌ی ابتدایی شهرستان دره شهر بود. این یافته با یافته‌های پژوهش نورهادی و همکاران (۲۰۲۲)، توندیور و همکاران (۲۰۲۰) همسو است. درواقع، زمانی که معلمی بر دانش محتوایی، آموزشی و فناورانه مسلط است، تمام تلاش خود را می‌کند تا آن را به کار گیرد، بنابراین همین امر چون روندهای کاری او را تغییر می‌دهد، سبک تدریس او را تشکیل می‌دهد. به عبارتی زمانی که معلم رویکردهای

مختلف آموزشی و دانش های محتوایی، آموزش و فناوری را می داند، زنجیره ی تصمیم گیری او در هر مرحله از برنامه ریزی، اجرا و فرآیند ارزشیابی در تدریس و یادگیری که با سبک تدریس مرتبط هستند، تغییر می کند. معلمان طی زمان و بر اساس تجربه سبک های تدریس را آموخته اند و به این نتیجه دست یافته اند که این سبک ها برای اعمال آموزشی آنان مؤثر و اثربخش می باشند. کیم هو، زال ناییدی و عبدول رحیم^۱ (۲۰۲۲) معتقدند که سبک های تدریس شامل اولویت های معلم برای گزینش و استفاده از یک مجموعه از راهبردهای آموزشی می باشد. غالباً سبک تدریس معلمان تأثیر گرفته از روش هایی می باشد که وی در گذشته آن ها را یاد گرفته است و بکار گرفته است و در حال حاضر بخشی از شیوه انجام کار توسط او شده است.

همچنین، نتایج نشان داد که دانش محتوایی آموزشی و فناوری، نقش میانجی را در رابطه بین مهارت های بومیان دیجیتال و سبک تدریس معلمان دوره ی ابتدایی شهرستان دره شهر دارد. نقش میانجی گری دانش TPACK در رابطه بین مهارت های دیجیتال و سبک تدریس، نشان می دهد که صرف دسترسی به فناوری برای تحول آموزشی کافی نیست، بلکه تسلط بر نحوه ادغام آن با محتوا و روش های تدریس ضروری است. این یافته با پژوهش های اخیر در مناطق کمتر برخوردار (رفیع پور و فدایی، ۱۳۹۹؛ نورهادی و همکاران، ۲۰۲۲) همخوانی دارد که بر لزوم آموزش های حرفه ای هدفمند برای تقویت دانش ترکیبی معلمان تأکید می کنند. به ویژه در شهرستان دره شهر که دسترسی به منابع دیجیتال محدود است، این مسئله اهمیت دوچندان می یابد، چرا که معلمان مهاجر دیجیتال ممکن است به دلیل عدم تجربه زیسته با فناوری، در به کارگیری آن در کلاس درس با چالش های مضاعفی روبه رو باشند. در واقع، دانش محتوا، به عنوان مهم ترین مؤلفه ضروری از دانش معلم، مربوط به هر موضوعی است که معلم مسئولیت آموزش آن را به عهده دارد، چنانکه بر آن مسلط باشد این امکان را فراهم می کند که ابعاد دانشی که فراگیران می خواهند را تحقق بخشد و آن ها را در حوزه های اصلی تفکر و تحقیق سهیم نماید، این خود به خود به معلم اعتماد به نفس لازم را می دهد. از سوی دیگر، چنانکه معلم علاوه بر دانش محتوا و تسلط بر موضوع و ادغام آن، بر نحوه انتقال محتوا در قالب شیوه ها و راهبردها و روش های آموزشی و ارتقا یادگیری مسلط باشد و با مهارت های مدیریت کلاس درس، برنامه ریزی درسی و ارزیابی دانش آموزان آشنا باشد، توان انتقال درس و شکل گیری یادگیری دانش آموزان را خواهد داشت. به عبارتی، این دو به معلم ایده های لازم برای توجه به سبک یادگیری دانش آموزان و نوع پردازش اطلاعات آن ها را می دهند و معلم همیشه به دنبال چیزی خواهد بود که خوشایند دانش آموزان باشد. به عبارتی معلمی که دانش محتوایی و آموزشی عمیقی دارد، این را درک می کند که چطور دانش آموزان را می سازند، مهارت ها را به دست می آورند و مهارت های یادگیری شان را بهبود می بخشند و می داند که از چه روش هایی استفاده کند تا درک و فهم دانش آموزان را آسان سازد. حالا اگر این معلمان با مقتضیات عصرش و اینکه سبک یادگیری دانش آموزان متأثر از چه عوامل زمینه ای است و چه عواملی یادگیری دانش آموزان را تسهیل می کند، آشنا باشد، خواهد توانست یک نتیجه مطلوب را رقم بزند. به عبارتی، ابزارهای اصلی فناوری آموزشی مثل تخته و گچ، اینترنت، پروژکتورهای دیجیتالی، تصاویر ویدیویی و ... به مریبان اجازه می دهد تا با دانش آموزان ارتباط برقرار کرده و محتوا را به دانش آموزان نشان دهند و درک آن ها را از اهداف آموزشی مورد ارزیابی قرار دهند. چون دانش فناوری نشان دهنده ی آن نوع دانشی است که هدف اولیه اش استفاده از فناوری های دیداری و پیشرفته ای مثل اینترنت و تصاویر دیجیتالی، در کلاس درس است که با سبک یادگیری فراگیران و درک آن ها مرتبط می باشد. در واقع، داشتن دانش فناوری، معلم را قادر به استفاده، کاربرد و سازگاری با فناوری های در حال تغییر می سازد که همه این ها پایه مهارت های دیجیتال معلمان و همچنین سبک یادگیری فراگیران در عصر دیجیتال هستند. به کارگیری و تسلط بر این سه دانش، شیوه رفتاری معلم در کلاس و به عبارتی سبک تدریس معلم را متأثر خواهد کرد و به تدریج حتی مهارت های دیجیتال معلمان در حوزه آموزش و پرورش را افزایش می دهند.

تفاوت در سبک تدریس معلمان نیز قابل تأمل است. معلمان بومی دیجیتال با گرایش به سبک مولد (دانش آموز محور)، از فناوری به عنوان ابزاری برای تسهیل کشف دانش استفاده می کنند، در حالی که معلمان مهاجر دیجیتال همچنان به سبک بازتولیدکننده (معلم محور) تمایل دارند. این شکاف نسلی می تواند به ناهماهنگی بین انتظارات دانش آموزان دیجیتال و روش های

تدریس سنتی بینجامد، همان‌گونه که مور و همکاران (۲۰۱۸) و وارف (۲۰۱۹) نیز به آن اشاره کرده‌اند. یافته‌های این مطالعه می‌تواند به برنامه‌ریزان آموزشی کمک کند تا با طراحی دوره‌های توسعه‌ی حرفه‌ای هدفمند، شکاف بین صلاحیت‌های معلمان و نیازهای دانش‌آموزان را کاهش دهند. لذا با نظر به نتایج این پژوهش سه پیشنهاد ارائه می‌شود:

۱. طراحی دوره‌های توسعه حرفه‌ای: با توجه به نقش کلیدی دانش TPACK، لازم است برنامه‌های آموزشی معلمان مهاجر دیجیتال بر تقویت تعامل پویا بین سه حوزه محتوا، آموزش و فناوری متمرکز شود. این دوره‌ها باید مبتنی بر نیازهای بومی و با استفاده از نمونه‌های عملی در حوزه درسی معلمان طراحی شوند.
۲. تسهیل تعامل بین نسلی: ایجاد جوامع یادگیری حرفه‌ای (PLCs) که در آن معلمان بومی و مهاجر دیجیتال بتوانند تجربیات خود را به اشتراک بگذارند، می‌تواند به کاهش شکاف نسلی کمک کند. به عنوان مثال، معلمان بومی می‌توانند فناوری‌های جدید را معرفی کنند، در حالی که معلمان مهاجر از دانش عمیق محتوایی و آموزشی خود بهره می‌برند.
۳. بازنگری در سیاست‌های آموزشی: سیاستگذاران باید با تدوین استانداردهای ملی برای ادغام فناوری در آموزش، الزاماتی برای به‌روزرسانی مستمر صلاحیت‌های معلمان تعیین کنند. اسنادی مانند برنامه پنجم توسعه باید با در نظر گرفتن تفاوت‌های نسلی، به صورت عملیاتی ترجمه شوند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه لرستان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- احسانی، حامد. (۱۳۹۷). بررسی و تأثیر کارایی فناوری اطلاعات و ارتباطات در آموزش و فراگیری زبان انگلیسی، *مجله نخبگان علوم و مهندسی*، ۳(۹)، ۱۹-۳۱.
- بنی‌جمالی، مهدی؛ حمیدی‌فر، فاطمه و شیرزادکبریا، بهارک. (۱۴۰۱). رابطه بین سبک‌های مدیریتی و روش‌های تدریس معلمان کلاس با عملکرد تحصیلی دانش آموزان پایه هفتم (مورد مطالعه: دبیرستان‌های غیردولتی پسرانه منطقه ۱ آموزش و پرورش شهر تهران)، *نوآوری‌های مدیریت آموزشی*، ۱۱۸-۱۳۰.
- حامدی‌نسب، صادق؛ پاکمهر، حمیده و عسگری، علی. (۱۴۰۱). ارتباط بین استفاده از شبکه‌های اجتماعی و سبک‌های تدریس مرجح دانشجو معلمان با نقش میانجی سبک‌های یادگیری آن‌ها، *مطالعات رسانه‌های نوین*، ۸(۳۰)، ۱۲۶-۱۰۷.
- حسینی، زهرا. (۱۳۹۴). استفاده از الگوی سازنده گرایی برای افزایش دانش تلفیق تکنولوژی، *فناوری آموزش*، ۱۰(۲)، ۱۶۴-۱۵۵.
- خداویسی، سارا و سراجی، فرهاد. (۱۳۹۸). توسعه حرفه‌ای معلمان با استفاده از فضای مجازی: مطالعه پدیدارشناسانه معلمان شهر همدان. *فناوری آموزش (فناوری و آموزش)*، ۱۴(۵۳)، ۱۰۹-۱۲۱.
- رفیع‌پور، کاظم و فدایی، قاسم. (۱۳۹۹). بررسی دانش محتوا و دانش پداگوژی محتوای معلمان ابتدایی و ارتباط آن با توانایی حل مسائل کسرهای ریاضی دانش‌آموزان، *پژوهش در برنامه‌ریزی درسی*، ۱۶(۶۰)، ۱۰۴-۱۲۰.
- سیف، محمدحسن؛ رستگار، احمد و ظهیری، اعظم. (۱۳۹۸). طراحی مدل عوامل مؤثر در شکل‌گیری دانش دبیران در تلفیق فناوری (مورد مطالعه: دبیران شهر شیراز)، *مطالعات آموزشی و آموزشگاهی*، ۸(۲)، ۲۳۳-۲۵۲.
- علی‌آبادی، خدیجه؛ دلاور، علی؛ نیلی احمدآبادی، محمدرضا و ایزی، مریم. (۱۳۹۸). اعتبار یابی مقیاس الکترونیکی و چاپی سنجش ویژگی‌های بومیان دیجیتال، *فناوری آموزش*، ۱۴(۱)، ۱۳۵-۱۴۴.
- گویا، زهرا و عسگری، محسن. (۱۳۹۶). فلسفه مدارس هوشمند در مالزی، درس‌هایی برای آموختن، رشد آموزش ریاضی، ۲۰(۲)، ۱۲-۱۹.
- لطفی، حسین؛ مرادی، علی و اکبرزاده، زهره. (۱۳۹۶). نقش الگوی (TPACK) در طراحی آموزشی محیط یادگیری الکترونیکی، *فصلنامه علوم تربیتی*، ۲۵(۶)، ۶۸-۸۰.
- مظلوم، ناهید؛ حیدری، محمدرضا؛ اقبال، عبدالعظیم؛ کفیری، علی و موتاب بفری، محبوبه. (۱۳۹۳). بررسی روش‌های سبک تدریس. همایش کشوری آموزش علوم پزشکی. تهران.
- مقصودی، مجتبی. (۱۴۰۰). تأملی بر برنامه درسی کارشناسی آموزش زبان انگلیسی دانشگاه فرهنگیان از منظر دانش فن‌آوری، تربیتی، موضوعی و موضوعی-تربیتی، *پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی*، ۱۱(۲)، ۳۳۶-۳۵۴.
- ناصری، الهه؛ صراف‌زاده، مریم و نوروزی، علیرضا. (۱۴۰۰). بررسی رفتار اطلاع‌یابی بومیان دیجیتال (مورد مطالعه دانش آموزان ۱۵ تا ۱۸ ساله مدارس هوشمند شهر تهران)، *مطالعات کتابداری و علم اطلاعات*، ۱۳(۳).

References

- Bridle, M., & McIntyre, D. (2022). Pedagogical Corpus Stylistics: Teaching Style and Register Variation to EAP Students. In *Pedagogical Stylistics in the 21st Century* (pp. 75-104). Palgrave Macmillan, Cham.
- Chen, X., Dewaele, J. M., & Zhang, T. (2021). Sustainable development of EFL/ESL learners' willingness to communicate: the effects of teachers and teaching styles. *Sustainability*, 14(1), 396. <https://doi.org/10.3390/su14010396>
- Cheng, K. H. (2017). A survey of native language teachers' technological pedagogical and content knowledge (TPACK) in Taiwan. *Computer Assisted Language Learning*, 30(7), 692-708. <https://doi.org/10.1080/09588221.2017.1349805>
- Fernández-Rivas, M., & Espada-Mateos, M. (2019). The knowledge, continuing education and use of teaching styles in Physical Education teachers. *Journal of Human Sport and Exercise*, 14(1), 67-79.
- Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating structural equation models with unobservable variables and measurement error. *Journal of Marketing Research*, 18(1), 39-50. <https://doi.org/10.1177/002224378101800104>
- Greco, Y. V. (2023). Differentiated instruction: Curriculum and resources provide a roadmap to help English teachers meet students' needs. *Teaching and Teacher Education*, 125, 104064. <https://doi.org/10.1016/j.tate.2023.104064>
- Hadjar, A., & Backes, S. (2022). Gender, teaching style, classroom composition and alienation from learning: an exploratory study. *Educational Research*, 64(3), 336-353.
- Henseler, J. & Sarstedt, M. (2013). Goodness-of-fit indices for partial least squares path modeling. *Computational Statistics*, 28, 565-580. <https://doi.org/10.1007/s00180-012-0317-1>
- Huang, C. & Zheng, Q. (2022). How teaching style influences learning effectiveness through learning motivation: An example of an advanced mathematics course for undergraduate students at university. *International Journal of Research in Business and Social Science (2147-4478)*, 11(6), 468-477.
- Loch, F., Böck, S., & Vogel-Heuser, B. (2018). Teaching Styles of Virtual Training Systems for Industrial Applications? A Review of the Literature. *IxD&A*, 38, 46-63. <https://doi.org/10.55612/s-5002-038-003>
- Maise, A. (2020). Do (how) digital natives adopt a new technology differently than digital immigrants? A longitudinal study. *Information & Management*, 57(2), 103170.
- Meyers, L. S., Gamst, G. C., & Guarino, A. J. (2013). *Performing data analysis using IBM SPSS*. John Wiley & Sons.
- Mishra, P. (2019). Considering contextual knowledge: The TPACK diagram gets an upgrade. *Journal of Digital Learning in Teacher Education*, 35(2), 76-78. <https://doi.org/10.1080/21532974.2019.1588611>
- Moore, R., Vitale, D., & Stawinoga, N. (2018). The Digital Divide and Educational Equity: A Look at Students with Very Limited Access to Electronic Devices at Home. *Insights in Education and Work*. ACT, Inc. <https://www.act.org/content/dam/act/unsecured/documents/R1698-digital-divide-2018-08.pdf>

- Nurhadi, D., Purwaningsih, E., Masjkur, K. & Nyan-Myau, L. (2022). *Using TPACK to map teaching and learning skills for vocational high school teacher candidates in Indonesia*. In 5th UPI International Conference on Technical and Vocational Education and Training (ICTVET 2018) (pp. 38-40). Atlantis Press. <https://doi.org/10.2991/ictvet-18.2019.9>
- Raygan, A., & Moradkhani, S. (2022). Factors influencing technology integration in an EFL context: investigating EFL teachers' attitudes, TPACK level, and educational climate. *Computer Assisted Language Learning*, 35(8), 1971-2004.
- Roussinos, D. & Jimoyiannis, A. (2019). Examining primary education teachers' perceptions of TPACK and the related educational context factors. *Journal of Research on Technology in Education*, 51(4), 377-397.
- Schmid, M., Brianza, E. & Petko, D. (2020). Developing a short assessment instrument for Technological Pedagogical Content Knowledge (TPACK.xs) and comparing the factor structure of an integrative and a transformative model. *Computers & Education*, 157, 103967. <https://doi.org/10.1016/j.compedu.2020.103967>
- Stone, M., & Geisser, F. (1975). Cross validatory choice and assessment of statistical predictions. *Journal of the Royal Statistical Society. Series B (Methodological)*, 37(2), 111-147.
- Teo, T. (2013). An initial development and validation of a Digital Natives Assessment Scale (DNAS). *Computers & Education*, 67, 51-57. <https://doi.org/10.1016/j.compedu.2013.02.012>
- Tondeur, J., Scherer, R., Siddiq, F. & Baran, E. (2020). Enhancing pre-service teachers' technological pedagogical content knowledge (TPACK): A mixed-method study. *Educational Technology Research and Development*, 68(1), 319-343.
- Vlahava, K. & Antoniou, F. (2019). The relationship between teaching styles and SEN students' reading comprehension achievement. *New Trends and Issues Proceedings on Humanities and Social Sciences*, 6(7), 62-72.
- Wang, A. Y. (2022). Understanding levels of technology integration: A TPACK scale for EFL teachers to promote 21st-century learning. *Education and Information Technologies*, 27(5), 5935-5956.
- Warf, B. (2019). Teaching digital divides. *Journal of Geography*, 118(2), 77-87.



Challenges and Solutions for Imposing Prison Sentences on Convicted Members of Deviant Groups

Amin Amirian Farsani¹ , and Esmail Kashkolian² 

1. Corresponding Author, Assistant Professor, Law Department, Gonabad Higher Education Complex, Gonabad, Iran, Email: amirian.amin@yahoo.com
2. Assistant Professor of Criminal Law and Criminology, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran, Email: esmaeil.kashkoulia67@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 31 March 2025
Received in revised form 12 April 2025
Accepted 18 May 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:

Persuasive measures,
Deviant group,
Imprisonment,
Challenge,
Prisoner,
Punishment

ABSTRACT

Objective: To explain the challenges arising from the imposition of imprisonment for prisoners convicted under the criminal title of "deviant educational or propaganda activity contrary to or contrary to the holy law of Islam" (approved in 1399) and to provide mitigating solutions for these challenges.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method.

Results: The study shows that the most important challenges of imprisonment for this category of prisoners are:

1. Criminalization of the prison environment. 2- Adverse impact on the prisoner's socialization process. 3- Adverse impact on the family and community economy

In response to these challenges, the following solutions were identified:

1- For the challenge of criminalization of prison: persuasive measures and solutions based on specialized classification of prisoners.

2- For the challenge of impaired socialization: support solutions with a psychological approach.

3- For the economic challenge: support solutions with an economic approach.

Conclusions: An evaluation of these strategies in comparison with the "Executive Regulations of the Prisons Organization Approved in 1400" shows that despite the presence of positive components, this regulation has significant shortcomings in the field of mitigating the challenges of imprisonment for deviant prisoners. The most important of these shortcomings are: 1- The lack of specific provisions for persuasive strategies related to these prisoners. 2- The lack of specialized relevance in the decisions of the Prison Classification Council. 3- Silence on psychological-debate strategies. 4- Implicit permission to interfere with the prisoners' beliefs in their enjoyment of fair rights.

Cite this article: Amirian Farsani, A. & Kashkolian, E. (2025). Challenges and Solutions for Imposing Prison Sentences on Convicted Members of Deviant Groups. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-17. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182>

Introduction

The history of criminal law shows that in the not-so-distant past, corporal punishment was thought to have general and specific deterrence (prevention of recidivism); these punishments gradually met with opposition from social reformers, which led to their gradual abolition and the establishment of a new system of punishment based on imprisonment. This type of punishment has undergone changes and evolutions since its inception and has become the most common punishment for various crimes over time (Salehi et al., 2019: 105); however, in the past decades, the effects of abusive imprisonment have attracted the attention of lawyers, criminologists, and penal scholars, and while creating changes in the legislative and judicial systems, it has also led experts (Moazami, 2007: 67-69) to conclude that the effectiveness of imprisonment and its effect on the correction and education of criminals is not the same under all circumstances and for all criminals, and in some cases, its harmful effects are greater than its benefits and advantages; in other words, it is necessary to evaluate the effects of imprisonment separately for some criminals (according to the type of crime they committed). Considering the criminalization of "educational or deviant propaganda activity that is contrary to or contrary to the sacred law of Islam" under Article 500 of the Islamic Penal Code in 2010 - which was first brought to the attention of the Iranian criminal legislator. In this study, we aim to explain the most important challenges facing the application of imprisonment to convicts and defendants of deviant groups (subject of Article 500 of the Islamic Penal Code) using a descriptive-analytical method and using theoretical data and library resources, and to analyze and evaluate the solutions to mitigate the aforementioned challenges by focusing on the approach of the current Iranian criminal justice system in general and the Executive Regulations of the Prisons Organization and the Country's Security and Educational Measures approved in 1400 in particular.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method.

Results

The study shows that the most important challenges of imprisonment for this category of prisoners are:

1. Criminalization of the prison environment. 2. Adverse impact on the prisoner's socialization process. 3. Adverse impact on the family and community economy

In response to these challenges, the following solutions were identified:

1. For the challenge of criminalization of prison: persuasive measures and solutions based on specialized classification of prisoners.

2. For the challenge of impaired socialization: support solutions with a psychological approach.

3. For the economic challenge: support solutions with an economic approach.

Conclusions

The challenges of applying imprisonment in recent decades have gradually become apparent and have been evaluated by experts in various sciences. Given the necessity of evaluating these challenges separately for certain crimes and criminals, and also with regard to the approval of the novel criminal title of "educational or propaganda activity that is contrary to or contrary to the sacred Islamic law" pursuant to Article 500 of the Islamic Penal Code in 2010, explaining the challenges of applying imprisonment to prisoners (defendants and convicts) of deviant groups and evaluating their mitigating solutions, focusing on the Executive Regulations of the Prisons Organization and the Security and Educational Measures of the Country approved in 1400, is a topic that was addressed in this study in a descriptive-analytical manner. The findings of the research show that the criminalization of the prison environment, the adverse impact on the prisoner's socialization, and the adverse impact on the family and community economy are among the most important challenges of implementing imprisonment in relation to general prisoners and prisoners of deviant groups in a manner that is proportionate and corresponding to the challenges explained, and providing solutions to eliminate or modify them is essential; on this basis, in response to the challenge of the criminalization of the prison environment, persuasive measures and solutions based on the classification of prisoners, in response to the challenge of the adverse impact on the prisoner's socialization, support solutions with a psychological approach, and in response to the challenge of the adverse impact on the family and community economy, support solutions with an economic approach were identified by the authors and evaluated with regard to the aforementioned regulations. The results indicate that despite some positive elements such as considering incentive mechanisms for prisoners to participate in religious and cultural programs, paying attention to the beliefs, privacy, and mental health of prisoners as essential principles, anticipating new institutional mechanisms for classifying prisoners and providing financial and livelihood support to their families, and also the possibility of non-governmental sector participation in many of the strategies adopted in the executive regulations of the Prisons Organization and the country's security and educational measures, there are significant shortcomings in relation to the issue. The shortcomings that have the potential to render the solutions for modifying imprisonment ineffective, and the most important of them are the lack of a specific regulation related to persuasion-based solutions for prisoners (defendants and convicts) of deviant groups, the lack of professional relevance and preventive effect in the decisions of the Prison Classification Council due to the lack of intellectual and academic expert members in its composition, the silence regarding psychological-debate solutions focusing on the leaders and branches of deviant groups, and finally the implicit permission of the intervention of the "belief" and "thought" of prisoners in order to ensure their fair rights. It is natural that modifying the challenges of imprisonment for prisoners of deviant groups requires eliminating the aforementioned disadvantages and providing efficient, logical, and coherent solutions.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

چالش‌ها و راهکارهای اعمال کیفر حبس در قبال محکومین گروه‌های انحرافی

امین امیریان فارسانی^۱ ✉، اسماعیل کشکولیان^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه حقوق، مجتمع آموزش عالی گناباد، گناباد، ایران. رایانامه: amirian.amin@yahoo.com

۲. استادیار حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران. رایانامه: esmaeil.kashkoulia67@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: تبیین چالش‌های ناشی از اعمال مجازات حبس برای زندانیان محکوم تحت عنوان مجرمانه «فعالیت آموزشی یا تبلیغی انحرافی معایر یا مَخلّ به شرع مقدس اسلام» (مصوب ۱۳۹۹) و ارائه راهکارهای تعدیل‌کننده برای این چالش‌ها.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱	روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. یافته‌ها: مطالعه نشان می‌دهد که مهمترین چالش‌های مجازات حبس برای این دسته از زندانیان عبارتند از: ۱- جرم‌زایی محیط زندان. ۲- تأثیر سوء بر فرآیند جامعه‌پذیری زندانی. ۳- تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه در پاسخ به این چالش‌ها، راهکارهای زیر شناسایی شد: ۱- برای چالش جرم‌زایی زندان: تدابیر اقناعی و راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی تخصصی زندانیان. ۲- برای چالش اختلال در جامعه‌پذیری: راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی. ۳- برای چالش اقتصادی: راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی.
کلیدواژه‌ها: تدابیر اقناعی، گروه انحرافی، حبس، چالش، زندانی، کیفر	نتیجه‌گیری: ارزیابی این راهکارها در مقایسه با «آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها مصوب ۱۴۰۰» نشان می‌دهد که علیرغم وجود مؤلفه‌های مثبت، این آئین‌نامه دارای کاستی‌های مهمی در زمینه تعدیل چالش‌های حبس برای زندانیان انحرافی است. مهمترین این کاستیها عبارتند از: ۱- فقدان مقررات خاص برای راهکارهای اقناعی مربوط به این زندانیان. ۲- عدم وجاهت تخصصی در تصمیمات شورای طبقه‌بندی زندان. ۳- سکوت در مورد راهکارهای روان‌شناختی-مباحثه‌ای. ۴- جواز ضمنی برای مداخله دادن عقیده زندانیان در برخورداری آنها از حقوق عادلانه.

استناد: امیریان فارسانی، امین و کشکولیان، اسماعیل. (۱۴۰۴). چالش‌ها و راهکارهای اعمال کیفر حبس در قبال محکومین گروه‌های انحرافی. *پژوهش‌های نوین*

<https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182> (۷) ۱۷-۱. DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2052933.1182>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

تاریخ حقوق کیفری نشان می‌دهد که در گذشته‌های نه چندان دور، چنین تصور می‌شده است که کیفرهای بدنی، واجد بازدارندگی عام و خاص (پیشگیری از تکرار جرم)^۱ هستند؛ این کیفرها، تدریجاً با اعتراض مصلحان اجتماعی مواجه شدند و همین امر، باعث لغو تدریجی آنها و پایه‌ریزی نظامی جدید در کیفرگذاری بر مبنای کیفر حبس شد. این نوع کیفر از زمان پیدایش تاکنون، سیر تحول و تغییراتی را داشته^۲ و به مرور زمان، به رایج‌ترین کیفر برای جرائم مختلف تبدیل شده است (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۰۵)؛ با این وجود در دهه‌های گذشته، آثار سوء حبس، مورد توجه حقوقدانان، جرم‌شناسان و کیفرشناسان قرار گرفته و ضمن ایجاد تحول در نظام‌های قانونگذاری و قضایی^۳، صاحب‌نظران (معظمی، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۹) را نیز به این نتیجه رسانده است که میزان کارآمد بودن کیفر حبس و تأثیر آن بر اصلاح و تربیت مجرم^۴، تحت همه شرایط و نسبت به تمام مجرمان، یکسان نیست و در بعضی مواقع، آثار زیان‌آور آن بیشتر از فواید و منافع آن است^۵؛ به بیان دیگر، بایستی به تفکیک برخی مجرمان (با توجه به نوع جرم ارتکابی آنها)، مبادرت به ارزیابی آثار اعمال کیفر حبس نمود. با توجه به جرم‌انگاری «فعالیت آموزشی و یا تبلیغی انحرافی مغایر و یا مخل به شرع مقدس اسلام» به موجب ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۹ - که برای نخستین بار مورد توجه قانونگذار کیفری ایران واقع شد. در این پژوهش، بر آن هستیم تا به روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از داده‌های نظری و منابع کتابخانه‌ای، به تبیین مهمترین چالش‌های پیش‌روی اعمال کیفر حبس در قبال محکومین و متهمین گروه‌های انحرافی (موضوع ماده ۵۰۰ مکرر ق.م.ا) پرداخته و راهکارهای تعدیل‌کننده‌ی چالش‌های مزبور را نیز با تمرکز بر رویکرد نظام عدالت کیفری فعلی ایران به طور عام و آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ به طور خاص مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم.

مفهوم فرقه‌های انحرافی

۱. فرقه، از ریشه فرق به معنی جدایی بین دو چیز و دو گروه از مردم آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵، ۱۴۸) (ابن منظور، ۱۹۹۷: ۱۰۱، ۳۰۰). طریحی در اشاره به قول خداوند که می‌فرماید: «فریق منہم» (۷۵/۲) به معنای گروهی از آنان فرقه را معنی می‌کند. در دیدگاه ایشان فرقه از تفرق مفهوم گرفته شده که به معنی از راه خدا دور کردن می‌باشد ریشه‌ی این مفهوم به این آیه از قرآن بر گردد: «فأفرق بیننا وبين القوم الفاسقین» (۲۵/۵) «از راه‌های متفرقه پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می‌سازد». (طریحی، ۱۴۰۸: ۳۹۳)

- از منظر جرم‌شناسی، مجازات صرف‌نظر از بُعد تنبیهی آن، در واقع وسیله‌ای برای اصلاح و درمان مجرم است (حاج علی‌اکبری، ۱۴۰۱: ۵۱۷). البته روزی که سنگ بنای نخستین زندان در جهان گذاشته شد، هدف پیشگیری از تکرار جرم، مطرح نبود؛ به همین دلیل، امروزه از زندان به عنوان بدترین نوع مجازات به منظور پیشگیری از تکرار جرم یاد می‌شود (رضائیان، ۱۳۹۴: ۲۹).
- شکل زندان و اهداف آن در طول تاریخ با دگرگونی‌های بسیاری روبه‌رو شد و از سیاهچال‌هایی که برای ایجاد رعب و وحشت و آزار و شکنجه مجرم از آن استفاده می‌شد، تبدیل به مکانی برای اصلاح و تربیت مجرم گشت (عبدی، ۱۳۹۲: ۱).
- در نظام حقوقی ایران، افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها و لزوم مدیریت صحیح آن، باعث شد تا متولیان رسمی نیز از رویکرد حبس‌زدایی استقبال کنند. لذا اولاً: در سیاست جنایی قضایی از ابتدای دهه ۱۳۹۰، با گسترش عفوها و صدور بخشنامه‌های متعدد مدیریت جمعیت کیفری، این رویکرد به یک گفتمان غالب تبدیل شد و ثانیاً: قانونگذار را به سمت تحقق آن سوق داد. موج اول ابعاد تقنینی حبس‌زدایی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و با گسترش نهادهای ارفاقی چون تعویق صدور حکم، نظام نیمه‌آزادی و جایگزین‌ها آغاز شد و موج دوم، با قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ شدت گرفته است. با این وصف، در طول قریب ۱۰ سال و با همراهی سیاست جنایی قضایی و تقنینی، امروزه می‌توان گفت کاهش استفاده از زندان به یک ارزش تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که هم در سیستم رسمی، معیاری برای سنجش نحوه عملکرد قضات تلقی می‌شود (مواد ۲۶ و ۲۸ دستورالعمل ساماندهی زندانبان و کاهش جمعیت کیفری) و هم در مجامع علمی و بلکه مردم عادی جامعه از آن استقبال می‌شود (علی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۰۷).
- بایستی توجه داشت که چنانچه جنبه اصلاحی حبس مدنظر نباشد، جنبه اربابی آن به تنهایی نمی‌تواند باعث پیشگیری از تکرار جرم باشد (حاج‌علی‌اکبری، ۱۴۰۱: ۵۱۸).
- البته نباید نادیده انگاشت که در بعضی جرائم و نسبت به بعضی اشخاص، مشروط به استفاده از برنامه‌های علمی، زندانی کردن مجرم، بهترین واکنش و کیفر تلقی می‌شود.

۲. در اصطلاح، واژه‌ی فرقه به گروهی دلالت دارد که از پیشوایی مشترک تبعیت میکنند و معمولاً دارای گرایش به مخالفت با نظام حاکم دینی و پیگیری اهداف مریدانه خود هستند و در واقع بیانگر یک گروه است که حول یک شخص شکل می‌گیرد که وی مدعی است دارای مأموریت و دانش ویژه‌ای است و این دانش را با کسانی که تقریباً قدرت تصمیم‌گیری فردی خود را در اختیار رهبر انتسابی خود قرار دهند، شریک خواهد به عبارت دیگر به فردی که در روابط آگاهانه افراد دیگر را وادار میکند تا به طور کامل و یا نزدیک به آن در خصوص همه تصمیمات مهم زندگی اش وابسته به او باشد، گفته میشود. به پیروان رهبر انتسابی چنین القاء میشود که او دارای استعداد و نبوغ ویژه‌ای است. (تالرسینگر، ۱۳۸۶، ۱۹)

چالش‌های اعمال کیفر حبس

کیفر حبس یکی از فراگیرترین ابزارهای کنترل اجتماعی، ایجاد نظم و پیشگیری از جرم میباشد (گلدوزیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۳) که به عنوان یک کیفر مهم و پر کاربرد، همواره نقشی اساسی را در سیستم کیفری کشورها ایفا نموده است. با وجود این، در دهه‌های اخیر، آثار و تبعات منفی کیفر حبس، به تدریج آشکار شده و مورد ارزیابی نقادانه متخصصین علوم جنایی، روان‌شناسان و صاحب‌نظران مختلف، واقع گردیده که از مهم‌ترین این آثار و تبعات منفی - که به مثابه‌ی چالش در اعمال کیفر حبس مطرح می‌گردند - می‌توان به جرم‌زایی محیط زندان، تأثیر سوء بر جامعه‌پذیری زندانی و تأثیر سوء حبس بر اقتصاد خانواده و جامعه اشاره نمود. در این قسمت، به تبیین چالش‌های مزبور با تمرکز خاص بر زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی موضوع ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۹ می‌پردازیم و سپس در بخش بعدی، راهکارهای متناسب در جهت تعدیل چالش‌های گفته شده را با تمرکز بر آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، مورد شناسایی و ارزیابی قرار خواهیم داد.

جرم‌زایی محیط زندان

یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی کیفر حبس، جرم‌زایی محیط زندان یا ترویج خرده‌فرهنگ بزهکاری^۱ از طریق آن به علل مختلف^۲ است. به طور کلی، هر اندازه میزان افرادی که حبس را تجربه می‌کنند افزایش یابد، شیوه‌های ارتکاب رفتار مجرمانه نیز افزایش خواهد

۱. زندان دارای خرده فرهنگ خاص خود است و برخی عبارات گفتاری و الگوهای رفتاری در زندان وجود دارد که مختص آن محیط است و در واقع توسط زندانیان، ابداع و ترویج شده و به سایر زندانیان آموزش داده می‌شود. این خرده فرهنگ می‌تواند بستری برای ارتکاب دوباره جرم باشد، خواه در داخل زندان و خواه در محیط خارج از آن (حاج علی اکبری، ۱۴۰۱: ۵۲۷).

۲. از بُعد نظری، مهمترین علل یادگیری روش‌های مجرمانه در زندان به قرار زیر است: (۱) تأثیرگذاری بر عوامل فردی: بدین معنا که حالت روانی و ادراکی فرد را تحت تأثیر قرار داده و گرایش به یادگیری را در او تحریک مینماید. نظریات مرتبط با تأثیرگذاری بر عوامل فردی، خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: الف) نظریه‌های یادگیری شناختی: بر مبنای این نظریه‌ها، اگر رفتاری که در بار نخست انجام می‌شود، برای فرد نتایج مطلوبی داشته باشد، امکان تکرار آن بیشتر خواهد بود. زمانی که این رفتارها تقویت می‌شوند و از طرف محیط بدان پاسخ گفته میشود، موجبات تکرار رفتار فراهم خواهد شد (شرطی‌سازی عامل). ب) نظریه‌های واکنش متقابل میان شناخت و عوامل محیطی: به موجب این نظریه‌ها، رفتار در نتیجه واکنش متقابل میان شناخت و عوامل محیطی به وجود می‌آید و شخص قادر است با مشاهده رفتار دیگران، یاد بگیرد. در این دیدگاه، محیط از عوامل مؤثر بر رفتار محسوب میشود (یادگیری شناختی). گاهی فرآیند یادگیری در نتیجه مشاهده، کاملاً ناخودآگاه است؛ بنابراین زندانی هنگامی که رفتار انحرافی را که توسط هم‌بندانش انجام می‌شود، می‌بیند، بی‌آنکه خود بخواهد آن را یاد می‌گیرد، به طور کلی این دسته از نظریات به تقویت‌های محیطی بسیار تأکید دارند. (۲) تأثیر روابط اجتماعی معاشین بر افراد: بر اساس این نظریات، یادگیری رفتار مجرمانه در همکنش و تعامل با دیگران آموخته می‌شود و وقتی یک فرد در زندان با مجرمین سابقه‌دار ارتباط می‌یابد، از آنان می‌آموزد که چطور مرتکب سایر جرائم شود. این نظریات بر این باورند افرادی که تعاریف مجرمانه‌ی بیشتری در ذهن خویش دارند، برای آموختن تعاریف جدید دارای پتانسیل بالاتری هستند (معاشرت ترجیحی). نظریه دیگر این گروه، بر پایه انگیزه‌های فردی استوار است که توسط محیط تقویت می‌شود و یا کاهش می‌یابد و بر دو اصل تقویت و اشباع شکل گرفته است. این نظریه ابزار می‌دارد که تقویت محیطی می‌تواند سبب یادگیری جرم شود همانگونه که اشباع احتمال ارتکاب جرم را کاهش می‌دهد. (نظریه تقویت ترجیحی) همچنین این نظریات بیان می‌دارند که مردم نخست از طریق معاشرت ترجیحی به ارتکاب رفتار مجرمانه متمایل می‌شوند و آنگاه با تقویت محیط رو به رو گشته و دست به ادامه رفتار انحرافی می‌زنند. به بیانی دیگر فرد جرم را در فرآیند معاشرت با کج‌روان می‌آموزد. سپس دست به تقلید و مدل‌سازی زده، از طرف محیط با تقویت روبه‌رو می‌شود و در نهایت رفتار مجرمانه استمرار می‌یابد (یادگیری اجتماعی) (عبدی، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

یافت. ^۱ گاهی اوقات با تشکیل باندهای بزهکاری در زندان، این مکان به محلّی برای شروع فعالیت‌های مجرمانه مبدل شده و محکوم پس از بازگشت به جامعه با فعالیت در گروه مجرمانه، مرتکب جرائم سنگین‌تری نیز می‌شود؛ بنابراین زندان - که بایستی مکانی برای اصلاح، تربیت و تهذیب اخلاقی بزهکاران باشد - به تعبیر «مارک آنسل» تبدیل به «مدرسه تکرار جرم» و به تعبیر «استاد کی‌نیا» به «دانشگاه جنایی» تبدیل می‌شود (مرادی و همکار، ۱۳۹۷: ۱۷۶) امروزه با اینکه تلاش‌های فراوانی برای بهبود وضعیت زندان صورت گرفته است، اصلاح و درمان بزهکاران - که به عنوان یکی از اهداف اصلی کیفر حبس مورد توجه بود - با تردیدهای جدی روبه رو شده (آشوری، ۱۳۹۴: ۳۸) و تجربه به مدد آمار تکرار جرم^۲، نشان داده است که ارتکاب مکرر جرم به صورت حرفه‌ای، بیشتر توسط کسانی که سابقه زندان داشته‌اند، اتفاق می‌افتد. بر این اساس، نگاه سنتی به زندان به عنوان محلّی برای مراقبت و اصلاح و تربیت بزهکاران در دهه های اخیر، به شدت مورد تردید قرار گرفته است. در ارتباط با زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی نیز طبیعی است که ارتباط نزدیک در زندان و تبادل افکار و اندیشه‌ها بین این دسته از زندانیان، منجر به انسجام و هم‌افزایی بیشتر آنها خواهد گردید؛ در صورت استمرار چنین وضعیتی، گسترش خرده‌فرهنگ بزهکارانه‌ی گروه‌های مزبور در محیط زندان، موضوعی دور از ذهن نبوده و بایستی راهکارهایی به منظور جلوگیری از آن پیش‌بینی شوند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

تأثیر سوء بر جامعه‌پذیری زندانی

به طور کلی، اتخاذ سیاست‌های منتهی به حبس انبوه، چنانچه با انگ (برچسب) زنی^۳ مجرمانه توأم باشد، مانع از بازاجتماعی کردن دوباره محکومین شده (محمدنسل، ۱۴۰۱: ۱۹۶) و شانس آنها را برای بازگشت به جامعه، کاهش خواهد داد؛ در چنین وضعیتی، طبیعی است که خطر بالقوه تکرار جرم نیز وجود خواهد داشت؛ چرا که متعاقب پذیرش برچسب مجرمانه از جانب فرد، رفتارهای بعدی وی (حتی پس از پایان دوران محکومیت حبس)، متناسب با این امر، شکل خواهند گرفت. در ارتباط با زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی (موضوع بند ۲ ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی)، بایستی توجه داشت که اتهام و محکومیت آنها بر مبنای انجام نوع خاصی از فعالیت‌های آموزشی یا تبلیغی از طریق طرح ادعاهای واهی و کذب در حوزه‌های دینی و مذهبی است و چون اینگونه فعالیت‌ها در هر صورت، موجب شکل‌گیری نوعی هویت و تمایز برای رهبران و مریدان آنها می‌گردد، لذا در صورت صدور حکم محکومیت به حبس و اجرای آن به دلیل انجام فعالیت‌های گفته شده، هویت (برچسب) مجرمانه بیش از پیش در فرد محکوم، درونی شده و متناسب با آن، رفتارهای بعدی وی شکل گرفته و جامعه‌پذیری فرد زندانی را بیش از پیش دشوار خواهد نمود. لذا تاثیرات ناشی از حبس بر عملکرد اجتماعی و عدم برگشت به جامعه و فرآیند جامعه‌پذیری را در این افراد عملاً غیر ممکن کرده و موجب تبعات زیادی برای جامعه و خانواده محکوم می‌شود.

۱. معمولاً شیوه‌های جدید و گوناگون بزهکاری توسط تبهکاران حرفه‌ای و زندانیان باسابقه به محکومین بی‌تجربه و زندانیان تازه‌وارد آموزش و انتقال داده می‌شود. علاوه بر این، زندانیان بر اثر معاشرت و هم‌نشینی با یکدیگر، شیوه‌ها و شگردهای بزهکاری را از هم می‌آموزند و با مشورت و همفکری با یکدیگر، روش‌های نوینی را برای ارتکاب جرم خلق می‌کنند و این مسئله زمینه تکرار جرم در آینده را فراهم می‌نماید؛ بنابراین کیفر حبس، نه تنها در پیشگیری از تکرار جرم و اصلاح برخی مجرمین موثر نیست، بلکه در موارد بسیاری، باعث آموزش نحوه ارتکاب جرائم نیز می‌شود (همان: ۲).

۲. تحقیقی (گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۴۲) که در برخی زندان‌های شهر تهران صورت گرفته چنین گزارش می‌دهد که ۸/۵ درصد مجرمان مواد مخدر برای دومین بار مرتکب جرائم دیگری شده‌اند و تمامی مرتکبان جرائم سبک، برای دومین بار مرتکب جرائم سنگین‌تری گردیده‌اند.

۳. دیرزمانی است که متفکران و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف علم و اندیشه، این نکته را واقعیتی انکارناپذیر در حیات فردی و اجتماعی انسان می‌دانند که برچسب زدن می‌تواند تأثیری تعیین‌کننده بر رفتار و شخصیت فرد داشته باشد. هاوارد بکر و همکاران او دیدگاه خود در این زمینه را در قالب نظریه‌ای با عنوان «نظریه برچسب‌زنی» ارائه داده‌اند (حسینی و متولی‌زاده نائینی، ۱۳۹۱: ۱۱۸). بر پایه این نظریه، بزهکار زمانی به وجود می‌آید که قانونگذاران با تصمیمات خودسرانه - که در زمان و مکان تغییر می‌کند - رفتارهایی که درجایی دیگر مباح و پذیرفتنی بوده یا هست را جرم‌انگاری می‌کنند (جرم‌انگاری نخستین). از سویی، بسیاری از مرتکبان این اعمال، ناشناخته باقی می‌مانند و نمی‌توان آنان را از سایر افراد تفکیک کرد؛ همچنین دسته‌ای دیگر از مرتکبان را پلیس و دادگستری شناسایی می‌کنند؛ ولی موضوع هیچگونه پیگردی قرار نمی‌گیرند (منع پیگرد) و سرانجام فقط شمار اندکی از آنان، دستگیر و در طول فرآیندی مشهور به «جرم‌انگاری دومین» از رهگذر سامانه عدالت جنایی، برچسب بزهکار می‌خورند. آثار این برچسب‌زنی که موجب طرد آنان از جامعه و محرومیت‌شان از آزادی می‌شود، ناعادلانه است؛ زیرا این امر نتیجه اعمال تبعیض میان مرتکبان اقدام‌های مجرمانه است (شاهپوری و بشیریه، ۱۳۹۸: ۲۷۸).

تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه

از دیگر آثار سوء کیفر حبس، تأثیر مخربی است که بر اقتصاد خانواده و به تبع آن اقتصاد جامعه دارد. (بهره‌مند، ۱۳۹۶: ۳۵۸؛ عطایی، ۱۳۹۴: ۲۹-۳۰). زندانی شدن بسیاری از بزهکاران سرپرست خانوار، ضمن از بین رفتن استقلال مالی خانواده‌ی آنها، باعث می‌گردد که همسر و فرزندان این افراد با طرد اجتماعی مواجه شده^۱ و در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی قرار گیرند.^۲ در سطح جامعه نیز با افزایش جمعیت کیفری^۳، ساخت زندان‌های بیشتر ضروری‌تر می‌گردد؛ حفظ و نگهداری زندان‌های قدیمی نیز هزینه‌های زیادی در بردارد. علاوه بر اینها، حبس باعث منفعل شدن عضو فعال اقتصادی جامعه شده و با زندانی شدن تعداد زیادی از افراد فعال، جامعه نیز به تدریج دچار رکود اقتصادی می‌شود. طبیعی است وقتی فرد بر اثر زندانی شدن، موقعیت شغلی گذشته خود را از دست بدهد، پس از آزادی نیز مجدداً مبادرت به ارتکاب جرم خواهد نمود (مرادی و همکار، ۱۳۹۷: ۱۸۲). بدیهی است که زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی (موضوع بند ۲ ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی) نیز مستثنی از قاعده مزبور نبوده و آثار سوء کیفر حبس بر اقتصاد خانواده و جامعه در مورد این دسته از محکومین نیز ساری و جاری است.

راهکارهای تعدیل کننده آثار نامطلوب کیفر حبس

با توجه به چالش‌های پیش‌روی اعمال کیفر حبس در خصوص محکومین گروه‌های انحرافی که در قسمت پیشین به آن اشاره گردید، اتخاذ راهکارهای متناسب در راستای تعدیل آثار این چالش‌ها، ضروری است. در این قسمت، با تمرکز بر رویکرد فعلی نظام عدالت کیفری ایران به طور عام و آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ به طور خاص، به تبیین و ارزیابی این راهکارها خواهیم پرداخت؛ بدین صورت که در قبال چالش جرم‌زایی محیط زندان، تدابیر اقناعی و راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان، در قبال چالش تأثیر سوء بر جامعه‌پذیری زندانی، راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی و در قبال چالش تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه، راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی، ارائه و موضع و رویکرد نظام عدالت کیفری ایران (با تمرکز بر آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰) در ارتباط با راهکارهای مزبور، مورد مذاقه و ارزیابی قرار خواهند گرفت.

تدابیر اقناعی

پیشتر گفته شد که یکی از چالش‌های پیش‌روی کیفر حبس، جرم‌زایی محیط زندان و ترویج خرده‌فرهنگ بزهکاری از طریق آن است. در ارتباط با محکومین گروه‌های انحرافی نیز ارتباط نزدیک آنها در زندان و تبادل افکار و اندیشه‌ها، منجر به انسجام و هم‌افزایی بیشتر این دسته از محکومین گردیده و تأثیر جرم‌زای محیط زندان را در مورد آنها، بیش از پیش تشدید خواهد نمود. از آنجا که محکومین

۱. زندانی شدن فرد باعث می‌شود خانواده، جایگاه اجتماعی‌اش را از دست داده و حتی نزدیکان فرد نیز ارتباط خود را با خانواده‌اش قطع کنند تا به باور خود، خویشان را از گزند آسیب‌های احتمالی حفظ نمایند و بدین‌گونه نه تنها هیچ نوع حمایت و پشتیبانی از طرف آنها صورت نمی‌پذیرد، بلکه سعی در فراموش نمودن محکوم و خانواده‌اش می‌کنند (عبدی، ۱۳۹۲: ۱۰۸).

۲. با زندانی شدن یکی از افراد خانواده (بخصوص والدین و یا به طور کلی سرپرست خانواده) روابط خانوادگی اعضاء رو به سردی می‌گراید و پویایی، تعامل و سرزندگی خود را از دست می‌دهد. عدم وجود یکی از والدین، زمینه تربیت صحیح را از کودک می‌ستاند و کودک دچار آموزشی ناقص می‌شود. معمولاً زمانی که همسرانشان در زندان هستند، برای تأمین معاش خانواده مجبور به کار شده و بدین‌گونه زمان کمتری را در کنار فرزندان می‌گذرانند و کودکان به علت فقدان محیط خانوادگی گرم و پویا، با احساس عدم امنیت مواجه می‌شوند (همان). به طور کلی، مسیر سرنوشت خانواده، تحت الشعاع سرپرست زندانی آن، تغییر می‌یابد و همسر و فرزندان فرد زندانی نیز ناخودآگاه دچار ناهنجاری شده (موسوی و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۳) و آثار عملی این آسیب‌ها، می‌تواند باعث از هم‌پاشیدگی خانواده گردد (بختیاری، ۱۳۹۸: ۷۶).

۳. منظور از جمعیت کیفری، همه افرادی هستند که تحت قرار تأمین یا جهت تحمل مجازات حبس به زندان معرفی شده‌اند و همچنین افرادی که در اجرای قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی (کتاب پنجم) به زندان معرفی شده‌اند. برخی از افراد نیز در انتظار اجرای مجازات‌های دیگری مانند قصاص و اعدام، در زندان محبوس هستند (میرخلیلی و یعقوبی، ۱۳۹۶: ۱۰۳). به طور کلی، ازدحام در جمعیت کیفری با موضوعات بنیادینی نظیر صدور حکم محکومیت کیفری، میزان محکومیت کیفری و همچنین نقش مجازات حبس در نظام ضمانت اجراهای کیفری مرتبط است (Vasseur, 2001 : 449).

گروه‌های انحرافی، دارای الزامات اعتقادی و بایسته‌های فکری و عقیدتی بوده و خود را ملزم به آنها می‌دانند و با توجه به هم‌افزایی بیشتر آنها در محیط زندان، به نظر نگارندگان، راهکارهای اقناعی^۱، نقشی اساسی به منظور تعدیل چالش جرم‌زایی زندان در ارتباط با محکومین گروه‌های انحرافی را ایفاء می‌نمایند. راهکارهای مزبور یکی از مهم‌ترین شیوه‌های بازپروری محکومین گروه‌های انحرافی هستند؛ چرا که اساساً اهداف برنامه‌های فرهنگی زندان، تغییر در تفکر ناسالم زندانی و تبدیل آن به تفکری صحیح و سالم، تغییر در شخصیت ضداجتماعی فرد و سازگاری وی با جامعه می‌باشد (موسوی و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۳). در آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ با وجود اینکه شرکت در برخی فعالیت‌های مذهبی (بند ب ماده ۱۹۴) و فرهنگی (بند پ) به عنوان امتیازی در راستای اعطای مرخصی به زندانی تلقی گردیده است، لیکن در ارتباط با راهکارهای مبتنی بر اقناع و گفتگو با زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی به طور خاص، مقررهای پیش‌بینی نشده است. بایستی توجه داشت که لازمه موفقیت تدابیر اقناع‌محور در محیط زندان، احترام به عقاید و حریم خصوصی اشخاص است که به طور عام در بند (چ) ماده ۲ آئین‌نامه مزبور به عنوان یکی از اصول لازم‌الرعایه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در ارتباط با کلیه بازداشت‌شدگان و زندانیان، مورد توجه قرار گرفته است. نکته پایانی که بایستی بدان توجه داشت، این است که مقابله با جرم‌زایی محیط زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاری (و در اینجا خرده‌فرهنگ گروه‌های انحرافی) تنها با اتخاذ راهکارهای اقناع‌محور، امکان‌پذیر نیست؛ به بیان دیگر، راهکارهای اقناع‌محور، اگرچه در راستای مقابله با جرم‌زایی زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاری گروه‌های انحرافی، ضروری است، لیکن به تنهایی، کافی نبوده و بایستی با راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان مزبور، توأم گردد.

راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان

همانگونه که گفته شد، راهکارهای اقناع‌محور به تنهایی در راستای مقابله با جرم‌زایی زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاری گروه‌های انحرافی، کافی نبوده و مستلزم توأم شدن با راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی^۲ زندانیان است. بی‌شک طبقه‌بندی زندانیان می‌تواند نقش بسیار مؤثری را در جلوگیری از جرم‌زایی محیط زندان و انتقال خرده‌فرهنگ بزهکاری از طریق آن، ایفاء نماید. بیشتر به این موضوع اشاره شد که ارتباط نزدیک در زندان و تبادل افکار و اندیشه‌ها بین محکومین گروه‌های انحرافی، ضمن ایجاد انسجام و هم‌افزایی بیشتر میان آنها، موجبات گسترش خرده‌فرهنگ بزهکارانه‌ی آنها در محیط زندان را نیز مهیا می‌کند؛ بنابراین ضروری است که این دسته از محکومین در بندها، اندرزگاه‌ها و خوابگاه‌های مجزا و به صورت تفکیکی، دوران محکومیت خود را سپری نمایند. ماده ۲۲ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ با پیش‌بینی نهادی موسوم به «شورای مرکزی طبقه‌بندی» متشکل از دادستان کل کشور یا نماینده وی، رئیس سازمان زندان‌ها و معاونین قضایی، اصلاح و تربیت، و توسعه مدیریت و منابع وی، ایجاد رویه واحد در تفکیک و تخصیص زندان‌های هر استان و همچنین برنامه‌ریزی و نظارت در امر طبقه‌بندی زندانیان را از مهم‌ترین وظایف این شورا دانسته است. همچنین به موجب ماده ۲۳ در هر مؤسسه زیرمجموعه سازمان، «شورای طبقه‌بندی» به منظور اتخاذ تصمیمات کلی برای تفکیک و طبقه‌بندی برای متهمان و محکومان جدیدالورود با رعایت مصوبات شورای مرکزی طبقه‌بندی (بند الف ماده ۲۴) تشکیل می‌شود. از مهم‌ترین وظایف این شورا می‌توان به تشخیص حالت خطرناک در فرد متهم یا محکوم (بند ح ماده ۱)، بررسی وضعیت زندانیان دارای شرایط انتقال به انواع مؤسسه‌های کیفری (بند پ ماده ۲۴)، تعیین یا تغییر طبقه‌بندی و تفکیک هر یک از زندانیان (تبصره

۱. اقناع، فرآیندی ارتباطی است که به منظور تغییر نگرش در افکار و رفتار مخاطب، بدون توسل به جبر، زور، تهدید و فریب صورت می‌گیرد. فرآیند مزبور با توسل به تعقل و احساس، در قالب مهارت‌های کلامی، غیرکلامی و رسانه‌ای، ذهنیت افراد را غالباً جهت تغییر رفتار و وادار کردن آن‌ها به عمل معینی تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طور کلی، دو هدف برای اقناع متصور است: ۱- متقاعد کردن مخاطب؛ ۲- گفت‌وگو با مخاطب جهت رسیدن به شناختی عمیق‌تر و هم‌فهمی از طریق مشارکت در معنی (خاکپور و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۹).

۲. طبقه‌بندی، عبارت است از تفکیک انواع مؤسسه‌های کیفری براساس جنس، سن، پیشینه کیفری، نوع اتهام متهمان و زندانیان، میزان مجازات آن‌ها، ظرفیت پذیرش مؤسسه‌ها و نیازمندی‌های هر استان و همچنین تقسیم بندی زندانیان در مؤسسه‌های کیفری بر مبنای منشأ یا علت اصلی ارتکاب جرم (مانند بیکاری، اعتیاد، اختلالات روانی و عادت) و با لحاظ پیشینه کیفری، وجود حالت خطرناک، شخصیت و ... آخرین وضعیت رفتاری آن‌ها، با هدف صیانت از شرایط جسمی و روانی آنان و تأمین مقدمات لازم برای اجرای برنامه‌های اصلاح و تربیت (بند ر ماده ۱ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰).

۳ ماده ۲۷، تعیین محل اشتغال، اقامت و استراحت و خوابگاه زندانی (ماده ۱۸۲) و ... اشاره نمود. با وجود اینکه آئین‌نامه مزبور در بند (ر) ماده ۱، تفکیک زندانیان براساس نوع اتهام را پذیرفته و از این مقرر قانونی می‌توان در راستای تفکیک زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی از سایر زندانیان بهره برد، لیکن با توجه به وضعیت این دسته از زندانیان از حیث پابندی آنها به الزامات اعتقادی و بایسته‌های عقیدتی و افزایش هم‌افزایی آنها در نتیجه ارتباط نزدیک در زندان و انجام تبادل فکری که پیشتر اشاره شد و همچنین فقدان حضور صاحب‌نظران فکری و دانشگاهی در ترکیب شورای طبقه‌بندی^۱، به نظر می‌رسد تصمیمات شورای مزبور در ارتباط با این دسته از محکومین دارای وجاهت تخصصی و تأثیر پیشگیرانه نباشد؛ به همین دلیل، اتخاذ رویکرد افتراقی در ارتباط با زندانیان (اعم از متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی از جانب شورای طبقه‌بندی هر مؤسسه و یا الزام شورای مزبور به اخذ نظریه مشورتی از صاحب‌نظران حوزه مورد اشاره در این ارتباط، ضروری به نظر می‌رسد.

راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی

اتخاذ سیاست‌های منتهی به حبس انبوه، چنانچه با انگ (برچسب) زنی مجرمانه توأم باشد، مانع از بازاجتماعی کردن دوباره محکومین شده و خطر بالقوه تکرار جرم را در پی خواهد داشت. در ارتباط با زندانیان گروه‌های انحرافی نیز این قاعده، ساری و جاری است؛ بدین معنا که چون فعالیت‌های مجرمانه‌ی آنها در هر صورت، موجب شکل‌گیری نوعی هویت و تمایز برای رهبران و مریدان‌شان می‌گردد، لذا در صورت محکومیت به حبس به دلیل انجام اینگونه فعالیت‌ها، هویت و تمایز گفته شده، بیش از پیش برجسته می‌شود و متناسب با آن، رفتارهای بعدی فرد، شکل گرفته و بازگشت وی به جامعه را دشوار خواهد نمود. به منظور مقابله با وضعیت مزبور و تعدیل آثار منفی آن، اتخاذ راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی در محیط زندان^۲ ضروری به نظر می‌رسد. راهکارهایی که ضمن آموزش مهارت‌های زندگی^۳، فرد زندانی را قادر می‌سازد تا دانش، نگرش و ارزش‌های وجودی خود را به توانایی بالفعل تبدیل کرده و از توانایی مزبور در جهت تغییر مسیر زندگی خویش بهره ببرد. در نتیجه اتخاذ راهکارهای فوق‌الاشاره و آموزش مهارت‌های زندگی ضمن آنها، فرد زندانی می‌تواند در شرایط خاص، تصمیم‌گیری منطقی، بی‌طرفانه، واقع‌بینانه و بر مبنای ارزیابی دقیق موقعیت‌ها داشته باشد. علاوه بر اینها یکی از مهم‌ترین حقوق زندانیان در راستای تحقق هدف اصلاح و درمان، حقوق مرتبط با سلامت روانی آنان است (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۰۵). بر مبنای آنچه گفته شد، ب (ت) ماده ۲ آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، ارتقاء سطح سلامت روانی را از اصول لازم‌الرعایه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در ارتباط با کلیه بازداشت‌شدگان و زندانیان تلقی نموده است؛ ماده ۸۱، رئیس مؤسسه (زندان) را موظف نموده است که در اجرای برنامه‌های فرهنگی و تربیتی برای زندانیان، علاوه بر دوره‌های مذهبی، دوره‌های مهارت‌های اساسی زندگی و برنامه‌های روان‌شناسی و مشاوره (به ویژه در حوزه مهارت‌های اجتماعی و خانوادگی) را در اولویت قرار دهد و ماده ۱۶۱ نیز سازمان (زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور) را مکلف به ارائه خدمات مشاوره روان‌شناسی (با استفاده از خدمات خیرین و مؤسسه‌های حمایتی دولتی و غیردولتی و مردم نهاد) به منظور جامعه‌پذیری و بازاجتماعی شدن زندانیان کرده است. به نظر می‌رسد در ارتباط با اعمال راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی در قبال زندانیان (متهمین و

۱. اعضای شورای طبقه‌بندی هر مؤسسه‌ی زیرمجموعه‌ی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور عبارتند از: الف) قاضی اجرا (قاضی ناظر زندان) به عنوان رئیس شورا؛ ب) رئیس مؤسسه یا یکی از معاونان وی؛ پ) مسئول واحد امور قضایی مؤسسه یا یک نفر از مددکاران قضایی به عنوان دبیر شورا؛ ت) رئیس اندرزگاه مربوط؛ ث) مسئول واحد اصلاح و تربیت یا واحد فرهنگی مؤسسه؛ ج) مسئول واحد حفاظت و اطلاعات مؤسسه؛ چ) مسئول واحد بهداشت و درمان و یا روان‌شناس مؤسسه (ماده ۲۳).

۲. راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی از اهمیت بسیاری در داخل زندان برخوردار است؛ زیرا اکثر افرادی که مرتکب جرم می‌شوند، یا دارای اختلالات روان‌شناختی هستند یا با مهارت‌های اولیه زندگی آشنایی ندارند.

۳. مهارت‌های زندگی، به فرد کمک می‌کنند تا به نحو مؤثرتری در مورد مسائل زندگی و تصمیم‌گیری‌های خود، ارزیابی معقولانه‌ای داشته باشد (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۰۳). عمده‌ترین مصادیق مهارت‌های زندگی عبارتند از: رهایی از افسردگی، خودآگاهی، همدلی، روابط بین فردی، ارتباط مؤثر، کنترل هیجان، کنترل خشم، حل مسئله و تصمیم‌گیری، بازپروزی اجتماعی، روش‌های کنترل خانواده، هویت‌یابی و ... که باعث افزایش قدرت سازگاری افراد شده و بایستی با دقت و تسلط بر مطالب، به افراد تحت‌آموزش، منتقل گردند (صادقی و میرزاخان، ۱۳۹۹: ۱۰۲).

محکومین) گروه‌های انحرافی، بایستی رویکردی افتراقی و مبتنی بر تفکیک بین رهبران (سرشاخه‌ها) و اعضای عادی آنها اتخاذ نمود. بدین معنی که در ارتباط با رهبران و سرشاخه‌ها (در صورت فقدان عنصر امنیتی در پرونده کیفری آنها)، حتی‌الامکان رویکرد روان‌شناختی-مباحثه‌ای و در ارتباط با اعضای عادی، تا حد ممکن، رویکرد روان‌شناختی-حمایتی را در پیش گرفت؛ مهمترین مصداق رویکرد اخیرالذکر را می‌توان در برگزاری کلاس‌ها و دوره‌های آموزشی (با اولویت آموزش اعتقادی) در دوران سپری کردن حبس برای اعضای عادی گروه‌های انحرافی مشاهده نمود. ماده ۷۹ آئین‌نامه فوق‌الاشاره، سازمان زندان‌ها را مکلف نموده تا تربیتی اتخاذ کند که هر طبقه از زندانیان و مددجویان براساس اصول طبقه‌بندی و با توجه به برنامه‌های اصلاحی و تربیتی مدون، از دوره‌های آموزشی تخصصی و تفکیکی و برنامه‌های متنوع فرهنگی و تربیتی از قبیل آموزش‌های رسمی و غیررسمی علمی، فرهنگی، مذهبی، ورزشی و هنری و مانند آن به صورت داوطلبانه برخوردار شوند. ماده ۸۱ نیز اجرای سیاست برون‌سپاری و استفاده از ظرفیت نهادهای مختلف (مانند سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره، مؤسسات و کلینیک‌های تخصصی بخش خصوصی و نهادهای مردمی) را در این راستا، بلامانع دانسته است. برخلاف رویکرد روان‌شناختی-حمایتی، آئین‌نامه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور در ارتباط با رویکرد روان‌شناختی-مباحثه‌ای به طور خاص، فاقد مقرره بوده و از این حیث، قابل انتقاد به نظر می‌رسد.

راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی

پیشتر گفته شد که یکی از آثار سوء کیفر حبس، تأثیر مخربی است که بر اقتصاد خانواده و به تبع آن اقتصاد جامعه دارد؛ چرا که با زندانی شدن فرد، علاوه بر وی، اعضای خانواده و در نهایت، جامعه نیز از این امر متأثر می‌شوند. مصادیق تأثیرپذیری مزبور را می‌توان در دست رفتن موقعیت شغلی فرد و منفعل شدن وی به عنوان عضو فعال اقتصادی جامعه، از بین رفتن استقلال مالی خانواده‌ی فرد و تحمیل هزینه مالی و رکود اقتصادی به جامعه مشاهده نمود. بدیهی است که شدت و ضعف این تأثیرات به عوامل گوناگونی همچون نوع جرم زندانی، مدت محکومیت، وجود یا فقدان ارگان‌های حمایتی، نوع برخورد جامعه با زندانی و خانواده او و ... بستگی دارد؛ اما نکته مسلم اینجاست که چون فردی که زندانی می‌شود خانواده خود را نیز درگیر می‌کند، بنابراین بایستی براساس رسالت و تعهد اجتماعی، نهادهای مردمی همچون انجمن‌های حمایت زندانیان^۱ در حد بضاعت خویش، خانواده‌های زندانیان را تحت پوشش قرار داده و راهکارهای حمایتی خود را با مشارکت دیگر نهادهای اجتماعی و حمایتی، گسترش دهند (چهرقی، ۱۴۰۰: ۱۶۵). در ارتباط با محکومین گروه‌های انحرافی، ضرورت اتخاذ راهکارهای مختلف به منظور حمایت مالی و اقتصادی از خانواده‌ی فرد محکوم، بیش از سایر محکومین است؛ چرا که بدین وسیله، ضمن پیشگیری از طرد و آسیب‌پذیری اجتماعی خانواده که پیشتر شرح آن گفته شد، گرایش بالقوه‌ی اعضای آن به منظور پیوستن و یا هواداری از گروه‌های انحرافی نیز تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت؛ به بیان دیگر، حمایت مالی و اقتصادی از خانواده محکومین گروه‌های انحرافی، نوعی پیشگیری ثانویه^۲ در راستای حمایت از افسار در معرض خطر بزهکاری است. در نظام حقوقی ایران و در آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، نهادهای مختلفی همچون «انجمن حمایت از زندانیان و خانواده‌های آنها» (بند ش ماده ۱)، «بنیاد تعاون زندانیان» (بند ض ماده ۱) و واحدهای اصلاح و تربیت مؤسسات کیفری زیرمجموعه‌ی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور (بند پ ماده ۷) به منظور حمایت مالی و معیشتی از خانواده زندانیان پیش‌بینی شده‌اند. ارائه خدمات بیمه سلامت رایگان (ماده ۱۴۷) و مددکاری اجتماعی (ماده ۱۶۱) برای خانواده زندانیان، معرفی آنها به نهادهای حمایتی (۱۶۴) و پیش‌بینی «سامانه اقدامات حمایتی» (ماده ۱۶۶) نیز از دیگر راهکارهای حمایتی آئین‌نامه فوق‌الاشاره در این راستا می‌باشند. با وجود مقرره بند (چ) ماده ۲ آئین‌نامه که «... احترام به عقاید و حریم خصوصی اشخاص» را از اصول اساسی برنامه‌ها و اقدامات سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور قلمداد نموده است، مقرره بند (ج) همان ماده مبنی بر «برخوردار کردن تمام افراد از حقوق عادلانه، بدون

۱. انجمن حمایت زندانیان، انجمنی است که با شرکت مسئولان و معتمدان ... در مقر هر دادگاه عمومی، دادگاه شهرستان و دادگاه بخش مستقل (در صورت وجود زندان) تشکیل می‌شود. انجمن، مؤسسه‌های غیرانتفاعی و دارای شخصیت حقوقی است. نظارت بر کار، تشکیل و انحلال و تعیین خط‌مشی و صدور احکام و هماهنگی امور انجمنها در سطح کشور برعهده اداره اقدامات تأمینی و تربیتی است (ماده ۱ اساسنامه انجمن‌های حمایت زندانیان مصوب شورای عالی قضایی، اصلاحی ۱۳۶۲).

۲. پیشگیری ثانویه، ناظر به شناسایی و مداخله پیشگیرانه نسبت به گروه یا جمعیتی است که در معرض خطر انحراف یا بزه قرار دارند (ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۵۰).

تبعیض ناروا و عاری از هرگونه انحصار و فساد و فارغ از نژاد، جنس، سن، زبان، مذهب، ملیت، قومیت، نَسَب، طبقه اجتماعی، ثروت یا تمکن مالی و قدرت جسمی»، تاحدی قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ چرا که به صرف نظر کردن از مؤلفه‌هایی همچون «عقیده» و «تفکر» افراد در راستای برخورداری آنها از حقوق عادلانه، اشاره نداشته است؛ این در حالی است که به موجب اصل ۲۳ ق.ا: «...هیچ‌کس را نمی‌توان بصرف داشتن عقیده‌ای، مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد». به بیان دیگر، وقتی تعرض و مؤاخذه افراد به صرف داشتن هر عقیده‌ای (ولو انحرافی) به دلیل اطلاق اصل ۲۳ ق.ا، جایز نیست، به طریق اولی، اعمال محدودیت در حقوق آنان نیز فاقد جواز قانونی خواهد بود؛ بر این مبنا مقرر بند (ج) ماده ۲ آئین‌نامه علاوه بر مغایرت با اصل ۲۳ ق.ا، قابلیت نقض حقوق زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی را داشته و ممکن است مانع اعمال راهکارهای حمایتی در قبال این دسته از زندانیان و خانواده‌های آنها گردد.

نتیجه‌گیری

چالش‌های اعمال کیفر حبس در دهه‌های اخیر، به تدریج آشکار شده و مورد ارزیابی صاحب‌نظران علوم مختلف، واقع گردیده است. نظر به ضرورت ارزیابی چالش‌های مزبور به تفکیک برخی جرائم و مجرمین و همچنین با توجه به تصویب عنوان مجرمانه‌ی بدیع «فعالیت آموزشی و یا تبلیغی انحرافی مغایر و یا مُخَلِّ به شرع مقدس اسلام» به موجب ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۹، تبیین چالش‌های اعمال کیفر حبس در قبال زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی و ارزیابی راهکارهای تعدیل‌کننده‌ی آنها با تمرکز بر آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، موضوعی است که در این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی به آن پرداخته شد. یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهد که جرم‌زایی محیط زندان، تأثیر سوء بر جامعه‌پذیری زندانی و تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه از مهم‌ترین چالش‌های اعمال کیفر حبس در ارتباط با عموم زندانیان و زندانیان گروه‌های انحرافی به طور بوده و متناسب و متناظر با چالش‌های تبیین شده، ارائه راهکار در راستای از بین بردن یا تعدیل آنها، امری ضروری است؛ بر این مبنا، در قبال چالش جرم‌زایی محیط زندان، تدابیر اِقتناعی و راهکارهای مبتنی بر طبقه‌بندی زندانیان، در قبال چالش تأثیر سوء بر جامعه‌پذیری زندانی، راهکارهای حمایتی با رویکرد روان‌شناختی و در قبال چالش تأثیر سوء بر اقتصاد خانواده و جامعه، راهکارهای حمایتی با رویکرد اقتصادی از جانب نگارندگان شناسایی و با توجه به آئین‌نامه فوق‌الاشعار، ارزیابی گردیدند. نتایج، حاکی از آن است که با وجود برخی مؤلفه‌های مثبت همچون در نظر گرفتن ساز و کارهای تشویقی به منظور شرکت زندانیان در برنامه‌های مذهبی و فرهنگی، توجه به عقاید، حریم خصوصی و سلامت روانی زندانیان به مثابه اصول لازم‌الرعایه، پیش‌بینی ساز و کارهای نهادی جدید در راستای طبقه‌بندی زندانیان و حمایت مالی و معیشتی از خانواده‌های آنها و نیز امکان‌پذیری مشارکت بخش غیردولتی در بسیاری از راهکارهای اتخاذی در آئین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، کاستی‌های قابل توجهی در ارتباط با موضوع، در آن به چشم می‌خورد. کاستی‌هایی که دارای قابلیت بالقوه در جهت بی‌اثر نمودن راهکارهای تعدیل‌کننده حبس هستند و از مهمترین آنها می‌توان به فقدان مقرر خاص مرتبط با راهکارهای اقناع محور در خصوص زندانیان (متهمین و محکومین) گروه‌های انحرافی، عدم وجاهت تخصصی و تأثیر پیشگیرانه در تصمیمات شورای طبقه‌بندی زندان به دلیل فقدان حضور اعضای صاحب‌نظر فکری و دانشگاهی در ترکیب آن، سکوت در خصوص راهکارهای روان‌شناختی - مباحثه‌ای با تمرکز به رهبران و سرشاخه‌های گروه‌های انحرافی و در نهایت جواز ضمنی مدخلیت «عقیده» و «تفکر» زندانیان در راستای برخورداری آنها از حقوق عادلانه اشاره نمود. طبیعی است که تعدیل چالش‌های کیفر حبس در مورد زندانیان گروه‌های انحرافی، مستلزم رفع معایب اشاره شده و ارائه راهکارهای کارآمد، منطقی و منسجم است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی مجتمع آموزش عالی گناباد و دانشگاه دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- آشوری، محمد. (۱۳۹۴). جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین، تهران: انتشارات گرایش.
- ابراهیمی، شهرام. (۱۴۰۰). جرم‌شناسی پیشگیری، جلد اول. تهران: نشر میزان.
- محمدنسل، غلامرضا. (۱۴۰۱). کلیات پیشگیری از جرم، تهران: نشر میزان.
- بهره‌مند، حمید. (۱۳۹۶). سیاست حبس‌زدایی در نظام تقنینی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه راهبرد، (۸۲)، ۳۵۷-۳۸۲.
- چهرقی، لیلا. (۱۴۰۰). حمایت اجتماعی و معاضدتی از زندانی آزاد شده از زندان و خانواده وی، دوفصلنامه معارف علوم اسلامی و علوم انسانی، (۷)، ۱۷۱-۱۵۸.
- حاج علی‌اکبری، محمد. (۱۴۰۱). راه‌های از بین بردن اثر زندان در تکرار جرم، نشریه قانون یار، (۲۱)، ۵۴۲-۵۱۷.
- حسینی، سیدمحمد و متولی‌زاده نائینی، نفیسه (۱۳۹۱). بررسی نظریه برچسب‌زنی با نگاه به منابع اسلامی، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، (۴۲)، ۱۳۶-۱۱۷.
- خاکپور، حسین؛ حسومی، ولی‌الله و کرم‌پور، زهرا (۱۳۹۴). اقعان در نهج البلاغه، نشریه پژوهشنامه نهج البلاغه، (۹)، ۵۴-۲۷.
- شاهپوری، تهمینه و بشیریه، تهمورث. (۱۳۹۸). رویکرد نظام تقنینی دادرسی کیفری نوین ایران مبتنی بر نظریه برچسب‌زنی، فصلنامه تحقیقات حقوقی، (۸۷)، ۳۰۲-۲۷۵.
- صادقی، مجید و میرزاخوان، حامد. (۱۳۹۹). بایدها و نبایدهای تبلیغ در زندان، نشریه پژوهشنامه تبلیغ اسلامی، (۳)، ۱۰۴-۹۱.
- صالحی، علیرضا؛ شیخ‌موحد، محمدعلی و شاکری، علی. (۱۳۹۸). سیاست‌های اصلاح و درمان فرهنگ‌محور در زندان‌های ایران، نشریه رهیافت پیشگیری، (۴)، ۱۰۷-۸۹.
- علی‌زاده، حمید؛ نیکخواه سرنقی، رضا؛ جوادی، محمدحسن و سیداصفهان‌ی، سید حسام‌الدین. (۱۴۰۱). رویای حبس‌زدایی تا جوانب بازدارندگی و بی‌کیفری مجازات در پرتو قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، (۱۹)، ۹۹-۱۲۵.
- گلدوزیان، ایرج؛ کثیری، مژگان و کرمی، داود. (۱۳۹۸). تأثیر مجازات زندان بر پیشگیری از تکرار جرم با تأکید بر آموزه‌های قرآنی، نشریه مطالعات قرآنی، (۴۰)، ۵۸-۳۹.
- گودرزی، محمدرضا. (۱۳۸۲). نارسایی‌های زندان، دوفصلنامه آموزه‌های حقوقی، (۳ و ۴)، ۱۴۷-۱۰۶.
- مرادی، قاسم و مرادی، محمدحسین. (۱۳۹۷). عوامل عملی و نظری ناکارآمدی کیفر حبس، فصلنامه قانون یار، (۵)، ۱۹۲-۱۷۳.
- موسوی، سیداحمد؛ عامری شهرابی، محسن و بیابانی، غلامحسین. (۱۳۹۹). نقش فعالیت‌های فرهنگی در اصلاح و تربیت و بازگشت زندانی به زندگی، نشریه رویکردهای پژوهشی نوین در مدیریت، (۴۱)، ۱۰۷-۹۰.
- میرخلیلی، محمود و یعقوبی، تقی. (۱۳۹۶). بررسی عوامل قضایی افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها، فصلنامه راهبرد، (۸۲)، ۱۲۸-۹۹.
- یوسفی، محمدمهدی. (۱۳۹۸). بررسی چالش‌ها و نارسایی‌های زندان، دوفصلنامه تخصصی گفتمان حقوقی، (۱۵)، ۸۳-۶۳.
- معظمی، شهلا. (۱۳۸۶). جانشین‌های مجازات زندان برای زنان، در: مجموعه مقالات همایش راهکارهای جمعیت کیفری زندان، تهران: نشر میزان. چاپ اول، ۷۴-۵۹.

بختیاری، نادر. (۱۳۹۸). اثر حبس بر ساختار خانواده‌ی زندانیان و راهکارهای کاهش آسیب‌های وارده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس.

رضائیان، سعیده. (۱۳۹۴). نقش نهادهای مدنی در پیشگیری از تکرار جرم در مرحله پساکیفی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه کاشان.

عبدی، سحر. (۱۳۹۲). آسیب‌شناسی زندان و نقش آن به عنوان آموزشگاه جرم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

عطایی، سمیه. (۱۳۹۴). بررسی سیاست کیفری تقنینی ناظر به حبس‌زدایی در حقوق ایران با تأکید بر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه دامغان.

References

- Bales, W. D. & Piquero, A. R. (2012). Assessing the impact of imprisonment on recidivism. *Journal of Experimental Criminology*, 8(1), 71–101. · <https://doi.org/10.1007/s11292-011-9139-3>
- Nieuwbeerta, P., Blokland, A. A. J. & Nagin, D. (2009). Assessing the Impact of First-Time Imprisonment on Offenders' Subsequent Criminal Career Development, University of Groningen, *Journal of Quantitative Criminology*.



Conditions for Exercising Guardianship over Minor Marriages (Condition of Absence of Corruption or Existence of Expediency)

Fatemeh Bazokar¹ , and Fateme Sadat Hosseini² 

1. PhD Student in Private Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran,
Email: bazokar.f@ut.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Law, Refah Non-Profit Faculty, Tehran, Iran,
Email: hosseini@refah.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 06 April 2025
Received in revised form 18 April 2025
Accepted 25 May 2025
Available online 24 September 2025

Keywords:

Forced guardianship,
Marriage of minors,
Guardianship over promotion,
Conditionality of non-corruption,
Conditionality of expediency

ABSTRACT

Objective: To investigate the legal authority over the marriage of minors in jurisprudence and civil law with the aim of finding a solution to protect children and determining the conditions and limitations of the exercise of this authority by a compulsory guardian.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method. Thus, by studying and examining jurisprudential sources (such as narrations and other evidence) and legal regulations (such as Article 1041 of the Civil Code), the principles and theories related to the authority over the marriage of minors were described and then analyzed.

Results: The jurisprudential reasons for the authority over the marriage of minors are definite, and this is also explicitly foreseen in the Iranian Civil Code (Article 1041).

The exercise of this authority by a compulsory guardian is not absolute and conditions must be observed.

Given social changes such as lifestyle and customs, the marriage of minors in the present era is not only undesirable, but in many cases causes irreparable harm to the child.

According to jurisprudential principles, the exercise of guardianship over a minor's marriage is subject to two basic conditions: first, the absence of a corrupting factor for the child, and second, the determination of his/her best interests by experts.

Conclusions: As a result, if a forced guardian in a minor's marriage does not respect his/her best interests, the annulment of the marriage is a ruling that is consistent with jurisprudential principles and defensible. This condition of determining best interests is proposed by experts as a legal solution to prevent possible harm and protect the rights of children..

Cite this article: Bazokar, F. & Hosseini, F. S. (2025). Conditions for Exercising Guardianship over Minor Marriages (Condition of Absence of Corruption or Existence of Expediency). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-14. <https://doi.org/10.22034/api.2025.729631>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.729631>

Introduction

The exercise of guardianship over the marriage of minors by their fathers and grandparents is a jurisprudential certainty based on the text of the narration. In the past, this was accepted due to the culture and customs prevailing in the society, but today, this issue is not only not accepted, but due to the changing circumstances and conditions of the society, it is mentioned and condemned as one of the examples of child marriage. This has caused some to criticize it, citing the mental and physical harm this issue causes to minors, and to demand the establishment of a regulation to prohibit it.

The background of the research also shows that the issue of the marriage of minors and the exercise of guardianship over this type of marriage has always been one of the important and controversial issues in our legal system. In recent years, numerous studies have been conducted in this field, including the article "A Legal and Jurisprudential Study of Child Marriage," published in the *Journal of Legal Studies* in 2017, which analyzed the social and legal harms of early marriage. Seyyed Mustafa Mohaqeq Damad, a researcher, in a study titled "A Jurisprudential Analysis of Early Marriage in Imamiyyah Jurisprudence," written in 2018, examined the adaptation of jurisprudential principles to the needs of today's society. Other researchers such as Abbasi and Salehinejad, in an article on the requirements of the Iranian legal system in prohibiting marriage of persons under the age of eighteen, have identified the capacities of the Iranian legal system, including jurisprudence, domestic laws and regulations, international documents, and court decisions, in prohibiting marriage of persons under the age of eighteen, and using them, have proven the necessity of separating the age of religious responsibility from the age of enjoyment of social and civil rights, and have proposed eighteen as the legal age of marriage because the child has reached maturity.

In any case, the physical and mental harm caused to children by early marriage cannot be denied, but the evidence on this issue is so conclusive that a claim against it and a ruling to prohibit it is *ijtihad* against the text. Therefore, it seems necessary to research and scrutinize jurisprudence and re-examine the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors so that this matter can be limited to special and exceptional cases by fully observing all the conditions for exercising guardianship over marriage, and in the event of non-observance of the conditions, preventive enforcement guarantees can be applied to prevent physical and mental harm to minors. Among the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors, one of the conditions and enforcement guarantees resulting from it is a subject of disagreement and diversity of opinion. This disagreement concerns whether a compulsory guardian should consider the interests and jealousy of the minor in exercising guardianship over the marriage of minors, or is the mere absence of a corrupting factor sufficient for the validity of the marriage? Also, if this condition is not observed (according to some, failure to observe interests, and according to others, the presence of a corrupting factor), should it be considered that the marriage was not valid or is the marriage that has taken place doomed to be null and void? Now, considering the above explanations, researching and examining jurisprudence and determining the strongest opinion on

validity helps to reduce the harms resulting from this type of marriage. Therefore, in the following research, which is organized in three parts, we will first examine the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors in the first part, and then in the second part, we will examine the guarantee of enforcement in the event of failure to observe these conditions, and finally, we will examine the laws and judicial practice of the Iranian legal system.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method. Thus, by studying and examining jurisprudential sources (such as narrations and other evidence) and legal regulations (such as Article 1041 of the Civil Code), the principles and theories related to the authority over the marriage of minors were described and then analyzed.

Results

The jurisprudential reasons for the authority over the marriage of minors are definite, and this is also explicitly foreseen in the Iranian Civil Code (Article 1041).

The exercise of this authority by a compulsory guardian is not absolute and conditions must be observed.

Given social changes such as lifestyle and customs, the marriage of minors in the present era is not only undesirable, but in many cases causes irreparable harm to the child.

According to jurisprudential principles, the exercise of guardianship over a minor's marriage is subject to two basic conditions: first, the absence of a corrupting factor for the child, and second, the determination of his/her best interests by experts.

Conclusions

Forced guardianship, which is the guardianship of fathers and grandfathers over minors and orphans whose guardianship is connected to their childhood, is a legal institution that the Holy Law has established to protect, preserve, and manage the affairs of the aforementioned persons. Among these matters is the issue of the marriage of minors, which is based on the text of narrations and the law, and there is no room for doubt in the essence of the matter. However, there is no consensus regarding the conditions for exercising guardianship over the marriage of minors and the guarantee of enforcement of non-compliance with these conditions. Famous jurists believe that the mere absence of corruption in the marriage of a minor is sufficient for the validity of the contract, but another group does not consider the mere absence of corruption to be sufficient for the validity of the marriage of a minor and believes that exercising guardianship over the marriage of a minor is valid if the contract concluded is not only corrupt and harmful to the child, but also serves the interests and welfare of the present and future of the minor in this marriage. Because firstly, guardianship has two faces, in other words, although guardianship is a right for the guardians, it is also an obligation, the obligation to protect and secure the interests in both financial and non-financial matters. Secondly, exercising guardianship over the financial affairs of a minor without considering his jealousy and interest will result in the lack of influence

of the actions taken, therefore, in the first way, in the matter of marriage, which is a much more important issue than financial matters, it is necessary to observe interest. Thirdly, there are several narrations that indicate this important point.

Now, regarding the guarantee of the implementation of the failure to observe the interest condition, there is also no unity of procedure, and some believe that the effect of the marriage is not effective, and they believe that if the guardian does not consider the interest of the child in the marriage, the marriage is an extramarital contract that is invalid until the child reaches adulthood, and after that, the individual himself will decide on the validity or rejection of the marriage. But some others consider such a marriage to be generally condemned to nullity and believe that in the current situation, no expediency is conceivable for the marriage of minors, in addition to the fact that the contract is frivolous and invalid in a place where the original has the ability to enforce or reject it at the time of concluding the contract, otherwise the contract is invalid. Also, the capacity of a compulsory guardian to enjoy the marriage of a minor depends on the existence of expediency. Now, if expediency is not observed in the marriage of a minor, but he does not have the capacity to enjoy the expediency to conclude that contract, therefore one of the pillars of the contract, which is the existence of the capacity, is missing and the contract is condemned to nullity. Therefore, as is clear, the ruling to invalidate the marriage of minors in the event of failure to observe expediency is not far from the mind.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

شرایط اعمال ولایت بر نکاح صغار (شرطیت عدم وجود مفسده یا وجود مصلحت)

فاطمه بازوکار^۱، فاطمه سادات حسینی^۲ ✉

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: bazokar.f@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه حقوق دانشکده غیر انتفاعی رفاه، تهران، ایران. رایانامه: hosseini@refah.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: بررسی حقوقی ولایت بر تزویج صغار در فقه و قانون مدنی با هدف یافتن راهکاری برای حمایت از کودکان و تعیین شرایط و محدودیت‌های اعمال این ولایت توسط ولی قهری.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۷	روش پژوهش: این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. بدین ترتیب که با مطالعه و تدقیق در منابع فقهی (مانند نصوص روایی و سایر ادله) و مقررات قانونی (مانند ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی)، مبانی و نظریات مربوط به ولایت بر تزویج صغار توصیف و سپس به صورت تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹	یافته‌ها: دلایل فقهی ولایت بر تزویج صغار قطعی است و در قانون مدنی ایران (ماده ۱۰۴۱) نیز این امر صریحاً پیش‌بینی شده است.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۴	اعمال این ولایت توسط ولی قهری، مطلق نیست و باید شرایطی رعایت شود.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲	با توجه به تغییرات اجتماعی مانند سبک زندگی و عرف، تزویج صغیر در عصر حاضر نه تنها پسندیده نیست، بلکه در بسیاری از موارد باعث آسیب‌های جبران‌ناپذیر به کودک می‌شود.
کلیدواژه‌ها: ولایت قهری، نکاح صغار، ولایت بر تزویج، شرطیت عدم مفسده، شرطیت مصلحت	مطابق مبانی فقهی، اعمال ولایت بر نکاح صغیر مشروط به دو شرط اساسی است: اول، عدم وجود مفسده برای کودک و دوم، احراز غبطه و مصلحت او توسط اهل خبره.
	نتیجه‌گیری: اگر ولی قهری در نکاح صغیر، غبطه و مصلحت وی را رعایت نکند، بطلان نکاح حکمی است که با مبانی فقهی سازگار و قابل دفاع می‌باشد. این شرطیت احراز مصلحت توسط کارشناسان، به عنوان راهکاری حقوقی برای پیشگیری از آسیب‌های احتمالی و حمایت از حقوق کودکان پیشنهاد می‌شود.

استناد: بازوکار، فاطمه و حسینی، فاطمه سادات. (۱۴۰۴). شرایط اعمال ولایت بر نکاح صغار (شرطیت عدم وجود مفسده یا وجود مصلحت). *پژوهش‌های نوین در*

مطالعات علوم انسانی اسلامی، (۷)، ۴-۱۴. <https://doi.org/10.22034/api.2025.729631>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.729631>

مقدمه

اعمال ولایت بر تزویج صغار توسط پدر و جدپدری آنان از مسلمات فقهی است که مبتنی بر نص روایت است. در گذشته این امر به سبب فرهنگ و عرف حاکم بر جامعه مورد پذیرش بوده، اما امروزه این موضوع نه تنها مورد پذیرش نیست بلکه به واسطه تغییر اوضاع و احوال جامعه از آن به عنوان یکی از مصادیق کودک همسری یاد شده و مورد تقبیح است. همین امر سبب شده تا برخی با استناد به آسیب‌های روحی و جسمی این موضوع برای صغار، آن را مورد انتقاد قرار داده و خواستار وضع مقرره‌ای جهت ممنوعیت آن باشند.

پیشینه تحقیق نیز نشان می‌دهد که موضوع تزویج صغار و اعمال ولایت بر این نوع ازدواج همواره یکی از مسائل مهم و بحث‌برانگیز در نظام حقوقی ماست. در سال‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی در این زمینه انجام شده است، از جمله مقاله «بررسی حقوقی و فقهی کودک همسری» که در سال ۱۳۹۶ در مجله مطالعات حقوقی منتشر شده و به تحلیل آسیب‌های اجتماعی و حقوقی ازدواج زود هنگام پرداخته است. سیدمصطفی محقق داماد در پژوهشی با عنوان «تحلیل فقهی ازدواج زود هنگام در فقه امامیه» که در سال ۱۳۹۷ نگاشته، به تطبیق اصول فقهی با نیازهای جامعه امروز پرداخته است. پژوهشگران دیگری چون عباسی و صالحی نژاد در مقاله‌ای با موضوع بایسته‌های نظام حقوقی ایران در منع ازدواج افراد زیر هجده سال، به شناسایی ظرفیت‌های نظام حقوقی ایران مشتمل بر فقه، قوانین و مقررات داخلی، اسناد بین‌المللی و آرای محاکم قضایی در منع ازدواج افراد زیر هجده سال پرداخته و با استفاده از آن، لزوم تفکیک سن مسؤلیت عبادی از سن بهره‌مندی از حقوق اجتماعی و مدنی را اثبات کرده و هجده سالگی را به دلیل رسیدن کودک به رشد، به عنوان سن قانونی ازدواج پیشنهاد داده است.

به هر روی آسیب‌های جسمی و روحی که به واسطه نکاح زود هنگام به کودکان وارد می‌گردد، قابل انکار نیست اما دلایل بر این موضوع چنان قطعی است که ادعایی خلاف و حکم به ممنوعیت آن اجتهاد در مقابل نص است. از همین رو تحقیق و تدقیق در فقه و بررسی مجدد شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار ضروری به نظر می‌رسد تا بتوان با رعایت کامل کلیه شرایط اعمال ولایت بر تزویج، این امر را محدود به موارد خاص و استثنائی نمود و در صورت عدم رعایت شرایط با اعمال ضمانت اجرایی بازدارنده از آسیب‌های جسمی و روحی آن بر صغار جلوگیری نمود.

از میان شروط اعمال ولایت بر تزویج صغار، یکی از شروط و ضمانت اجرای مترتب بر آن محل اختلاف نظر و تعدد آراست. این اختلاف ناظر بر این امر است که آیا ولی قهری برای اعمال ولایت بر تزویج صغار می‌بایست مصلحت و غبطه صغیر را مدنظر قرار دهد و یا صرف عدم وجود مفسده برای صحت تزویج کفایت می‌نماید؟ همچنین در صورت عدم رعایت این شرط (مطابق نظر برخی عدم رعایت مصلحت و مطابق نظر برخی دیگر وجود مفسده) آیا باید قائل به عدم نفوذ نکاح صورت گرفته بود و یا نکاح واقع شده محکوم به بطلان است؟

حال با توجه به توضیحات فوق تحقیق و تدقیق در فقه و تعیین نظر اقوی به صحت، به کاهش آسیب‌های حاصل از این نوع نکاح کمک کننده است. از همین رو در پژوهش پیش‌رو که در سه بخش تنظیم گردیده است، ابتدا در بخش نخست شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار را مورد بررسی قرار خواهیم داد و سپس در بخش دوم ضمانت اجرای عدم رعایت این شروط را بررسی می‌نماییم و در انتها به بررسی قوانین و رویه قضایی نظام حقوقی ایران خواهیم پرداخت.

شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار

اعمال ولایت بر تزویج صغار بدون قید و شرط نیست و فقها رعایت چندین شرط را ضروری دانسته‌اند که تمامی آن شروط مورد اتفاق نظر است جز شرط عدم وجود مفسده یا رعایت مصلحت. برخی از فقها صرف عدم وجود مفسده را جهت تزویج صغار کافی دانسته اما برخی دیگر معتقدند صرف عدم وجود مفسده کفایت نمی‌کند و در تزویج صغار باید وجود مصلحت و غبطه صغیر احراز گردد والا نکاح صورت گرفته نافذ نخواهد بود. از همین رو ذیل این عنوان ابتدا به شناسایی صغیر و مفهوم ولایت می‌پردازیم در ادامه شرط عدم مفسده یا وجود مصلحت را به عنوان یکی از شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شناسایی صغیر و صغیره

صغیر در لغت از ریشه صغر، به معنای کوچک و خرد است و در اصطلاح به کسی می‌گویند که به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد. (لنگرودی، ۱۳۹۸: ۴۵۹). براساس نظر مشهور فقها سن بلوغ شرعی در پسران پانزده و در دختران نه سال تمام قمری است. موضوعی که در بدو امر اشاره به آن ضروری است تا گستره و محدوده‌ی بحث روشن گردد، آن است که گرچه مشهور فقها سن بلوغ شرعی را برای دختران ۹ سال و برای پسران ۱۵ سال تمام قمری می‌دانند اما این سن در واقع سن خروج از صغر جهت انجام تکالیف شرعی همانند نماز و روزه و... است نه سن خروج از صغر جهت آمادگی برای ازدواج. از همین روست که در بحث ولایت بر تزویج صغار به ویژه در خصوص دختران، ولایت بر صغار زیر ۱۳ سال و یا حتی ۱۵ سال مطرح است. به عبارت دیگر همانطور که سن بلوغ از سن رشد متمایز است و شخص بالغ به دلیل عدم رشد، حق دخل و تصرف در امور مالی خود را ندارد، در بحث نکاح نیز سن بلوغ جهت انجام تکالیف شرعی و دخل و تصرف در امور غیرمالی متمایز از سن بلوغ و آمادگی جهت ازدواج است. برای تأیید این نظر می‌توان به بیانات آیت‌الله مکارم شیرازی اشاره نمود که ایشان از ادله‌ی شرعی، چهار مرحله از بلوغ را استنباط نمودند: ۱- بلوغ به معنای سن تکلیف، ۲- بلوغ به معنای آمادگی روزه گرفتن، ۳- بلوغ برای ازدواج که متکی بر آمادگی جسمی است و ۴- بلوغ برای مسایل اقتصادی. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۳۷۶). بنابراین همانطور که مشخص گردید سن خروج از صغر جهت آمادگی برای ازدواج متفاوت از سن خروج از صغر جهت انجام تکالیف شرعی است.

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که سن ۱۳ سال و یا ۱۵ سال تمام قمری که به عنوان سن خروج از صغر و آمادگی جهت ازدواج بیان شده، صرفاً یک اماره نوعی است، همانند سن ۱۸ سال که اماره نوعی برای احراز رشد است. بنابراین خلاف این اماره قابل اثبات است و می‌توان سنی کمتر و یا بیشتر از ۱۳ و ۱۵ سال قمری را به عنوان سن خروج از صغر و آمادگی جهت ازدواج اثبات نمود.

ولایت پدر و جدپدری بر تزویج صغیر و صغیره

ولایت در زبان فارسی به معنی سلطنت و حکومت است واژه ولایت از کلمه ولی گرفته شده، ولی در لغت عرب به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است، بدون این که فاصله‌ای میان این دو باشد که لازمه چنین ترتیبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از این رو این واژه با هیئت‌های مختلف (با فتحه و کسره) در معانی، حب و دوستی، نصرت و یاری، متابعت و پیروی و سرپرستی، استعمال شده است که وجه مشترک همه این معانی، همان قرب معنوی است. (اصفهان‌پوری، بی‌تا: ۸۸۵). در کتاب لسان العرب آمده است: «به کسی که تدبیر امور یتیم به دست اوست و آن را انجام می‌دهد، ولی می‌گویند.» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۰۷). خلاصه آن که تدبیر امور و حق تصرف در جان و مال دیگری را در لغت، ولایت نامیده‌اند. اما مقصود از ولایت در اصطلاح شرعی، سلطه و سلطنت است و به عبارت دیگر، قدرت شرعی و قانونی است که شارع آن را به اصالت، مانند ولایت پدر و جدپدری بر صغار و یا ولایت عرضی (بالعرض)، مانند ولایت وصی و یا عدول از مؤمنین جعل نموده است و به صاحب آن اجازه می‌دهد در امور دیگری (اعم از جان یا مال و یا هر دو) دخالت نماید. (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق: ۴۱۳).

از جمله اموری که ولی حق مداخله در آن را دارد، ولایت بر نکاح است. از نظر صاحب جواهر و محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۰۹ق: ۵۰۱). شخصی غیر از پدر و جدپدری در باب نکاح صغار ولایت ندارد. بسیاری از فقها اعم از گذشتگان (علامه حلی، ۱۳۷۸: ۱۵ و شهیدثانی، ۱۴۱۳ق: ۱۱۸). و معاصرین (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۸۹ و فاضل لنگرانی، ۱۴۲۱ق: ۸۹). به این امر تصریح کرده‌اند. و صاحب جواهر در خصوص این موضوع ادعای اجماع نیز می‌نماید. (نجفی، ۱۳۹۲: ۱۳۷). بنابراین اعمال ولایت بر تزویج صغار مختص ولی قهری و یا به عبارت دیگر پدر و جدپدری است و سایر اولیای قضایی و یا قراردادی فاقد چنین اختیاری می‌باشند.

شرایط ولی در اعمال ولایت

در فقه برای اعمال ولایت بر تزویج صغار، شرایطی ذکر نموده‌اند. تعبیر محقق حلی در خصوص این شرایط آن است که وجود آن‌ها مانع است (محقق حلی، ۱۴۰۹ق: ۵۰۴) به بیانی دیگر در صورتی ولی می‌تواند در باب ازدواج صغیر اعمال ولایت نماید که این شرایط مفقود

باشد. اما برخی دیگر مانند علامه حلی در قواعد الاحکام (علامه حلی، ۱۳۷۸: ۱۰۴) و محقق ثانی (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق: ۱۰۴) عدم وجود آن شرایط را مسقط ولایت دانسته‌اند، به هر صورت چه این موارد شرط باشند چه مانع، عبارت‌اند از: بلوغ، عقل، رشد و کمال، اسلام و رعایت مصلحت یا به تعبیر برخی از فقها عدم وجود مفسده. فقها در خصوص تمامی این شروط اتفاق نظر دارند جز شرط رعایت مصلحت و یا عدم وجود مفسده که مورد اختلاف است و برخی از فقها معتقدند همین که در نکاح صغیر مفسده‌ای وجود نداشته باشد، نکاح صحیح است اما گروهی دیگر از فقها بر این عقیده‌اند که صرف عدم وجود مفسده جهت صحت نکاح کافی نیست و باید احراز گردد که نکاح مزبور برای صغیر دارای مصلحت و غبطه است. که در ادامه به تشریح این اختلاف خواهیم پرداخت.

عدم وجود مفسده

مفسده، خلاف مصلحت است. (ابن منظور، بی تا: ۳۳۵) ازدواجی که برای کودک، زیان بار و تباهی آور باشد، آسیب مادی یا معنوی بر کودک وارد سازد، «پیمان زناشویی مفسده‌زا» شمرده می‌شود. برخی از فقها بر این عقیده‌اند که در تزویج صغار، صرف نبودن ضرر و مفسده کافی است. به بیانی دیگر اگر برای ولی قهری محرز گردد که تزویج صغیر یا صغیره زیان بار نیست، می‌تواند او را به تزویج درآورد و نکاح صورت گرفته صحیح خواهد بود. از تعابیر صاحب مفتاح الکرامه، شهید ثانی و بعضی دیگر استفاده می‌شود که اشتراط عقد ولی قهری به عدم المفسده، اجماعی است. اما با مراجعه به کتب و نظریات علما معلوم می‌گردد که چنین اجماعی در کار نیست. (شیبیری زنجانی، ۱۳۸۳: ۱۴۷۸) بلکه مشهور فقها چنین نظری دارند که از جمله آنان می‌توان به: شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ۱۵۵)، شیخ مرتضی انصاری (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۶۸)، سید یزدی (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق: ۸۶۶)، سید سبزواری (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۲۶۸)، امام خمینی (امام خمینی، ۱۳۷۲: ۲۷۴)، سید محسن حکیم (حکیم، ۱۳۷۴: ۴۵۵)، ملا احمد نراقی و... اشاره نمود. این گروه از فقها برای نظر خویش دلایلی را مطرح نموده‌اند که این دلایل به قرار ذیل است:

الف- عموماً قاعده لاضرر و لاضرار: بنا بر تحلیل یکی از فقیهان، در ماجرای سَمْرَه بن جُنْدَب، رسول اسلام (ص)، دو قاعده (لاضرر و لاضرار) را بیان کرده و از ضرر (زیان مادی: کاستی در مال یا جان) و ضرار (زیان معنوی: آزار و به دشواری افکندن دیگری و کاستی در آبرو) بازداشته‌اند. (امام خمینی، ۱۳۹۲: ۵۲۷) بنابراین قاعده لاضرر علاوه بر ضرر و زیان مادی، ضررهای معنوی را نیز نفی می‌کند. در مورد ازدواج صغار نیز ازدواجی که برای طفل مفسده و ضرری به همراه داشته باشد، چه ضرر از نوع جسمی و مادی باشد و چه از نوع روحی و روانی، به واسطه قاعده لاضرر مورد نفی قرار می‌گیرد. البته نکته‌ای که در اینجا قابل طرح می‌باشد این است که برخی بیان می‌دارند؛ بین عموماً ولایت پدر و جدپدری و عموم قاعده لا ضرر تعارض است. به عبارت دیگر عموم ولایت پدر و جدپدری مقید به قید مصلحت و یا عدم مفسده نیست و قاعده لاضرر نیز نسبت به نکاح و غیر نکاح عمومیت دارد. اما در پاسخ باید گفت؛ عموماً لا ضرر دلیل حاکم است، به بیان دیگر لاضرر عنوان ثانوی است و عنوان ثانوی با عنوان اولیه تعارض نمی‌کند و همواره عنوان ثانویه حاکم می‌گردد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۲).

ب- فهم متشرعه: فهم دینداران از ولایت قهری بر ازدواج صغیر آن است که در این پیوند، دست کم زبانی برای کودک نباشد. یعنی پدر و جدّ ولایت نیافته‌اند که بر کودک زبانی وارد سازند. ادله‌ی ولایت از آغاز بر غیر موارد ضرر انصراف یافته است. (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۲۶۸).

ج- اجماع: برخی از فقها بر شرطیت عدم وجود مفسده ادعای اجماع نمودند (حکیم، ۱۳۷۴: ۴۵۵) و بیان نمودند که عقد دارای مفسده باطل است. گرچه به نظر می‌رسد اجماع از نوع اجماع مدرکی است اما به عنوان تائیدی بر نظر خویش به آن اشاره نموده‌اند.

د- انصراف: عموماً ولایت پدر و جدپدری بدون استناد به قاعده لا ضرر هم منصرف به صورتی است که مفسده‌ای نباشد. افزون بر دلایل فوق، به اصل عدم ترتب اثر یا اصل عدم ولایت در حالت مفسده نیز استناد کرده و بیان نمودند؛ با چشم‌پوشی از احتیاط در کودک‌همسری، «فقدان مفسده» کافی است و در هیچ‌یکی از نصوص، وجود مصلحت بر ولایت پدر و جدّ اعتبار نگردیده، بنابراین هرگاه پدر یا جدپدری، کودک خود را به ازدواج کسی درآورد، و در آن مفسده‌ای نباشد، ازدواج به نحو صحیح تشکیل یافته است. (خویی، ۱۴۱۸ق: ۲۳۱).

شرطیت مصلحت

برخی معتقدند در تزویج صغار علاوه بر عدم وجود مفسده، لازم است مصلحت طفل نیز رعایت گردد. مقصود از مصلحت، برتری ازدواج صغیر بر عدم آن است و مراد مطلق مصلحت (مالی و غیر مالی) در مطلق زناشویی (دایم و موقت) است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۰۵-۱۰۶)، به بیانی دیگر ازدواج طفل نه تنها برای وی مفسده‌ای نداشته باشد بلکه خیر و صلاح، نفع و آسایش وی در این ازدواج باشد. سید یزدی در این باره می‌نویسد: «تزویج صغار که توسط پدر و جد پدری انجام می‌شود، در صورتی صحیح و نافذ است که عاری از مفسده باشد و به احتیاط واجب باید با رعایت مصلحت همراه باشد.» (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق: ۶۱۷) بسیاری از فقهای معاصر نیز بر رعایت این شرط تاکید کرده‌اند. (حکیم، ۱۳۷۸: ۴۵۶).

آیت الله مکارم شیرازی در پاسخ به این سوال که آیا برای تزویج صغار صرف عدم وجود مفسده کفایت می‌کند و یا وجود مصلحت ضروری است؟ بیان می‌دارد؛ «باید دید نگاه ما به عنوان «ولایت» چگونه است؟ در این مسئله دو دیدگاه وجود دارد:

- ۱- اگر نگاه ما به ولایت، «مالکیت» باشد، (انت و مالک لایبک) پدر هر کاری بخواهد، می‌تواند انجام دهد. زیرا مالش می‌باشد و اختیارش را دارد، در این صورت مفسده‌اش هم اشکال ندارد، حتی لا ضرر هم نمی‌تواند جلوی او را بگیرد (ولایت امتیاز به پدر است).
 - ۲- اگر نگاه ما به عنوان ولایت این است که دلسوزترین فرد برای دختر، پدر و جد پدری است، برای اینکه منافع او را تأمین می‌کنند، در این صورت شارع مقدس نمی‌خواهد امتیازی به پدر بدهد بلکه امتیازی است برای دختر، که در این صورت مصلحت مولی علیه را باید در نظر گرفت و عدم مفسده کافی نیست.» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۳) که ایشان خود طرفدار نظر دوم است.
- طرفداران این دیدگاه برای اثبات نظر دلایلی را ارائه می‌دهند که در ادامه به بیان این دلایل خواهیم پرداخت.

الف - دلیل اولویت: آیه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» تصرفات در اموال یتیم را منوط به رعایت مصلحت کرده است.

گرچه این آیه در باب مال یتیم است و ممکن است این ایراد مطرح گردد که موضوع بحث ما تزویج صغار توسط ولی است نه شخص یتیم. اما در پاسخ به این ایراد باید گفت؛ صغیری که پدر خود را از دست داده است اما جد پدری بر وی ولایت دارد، یتیم است. پس هنگامی که تصرفات جد پدری منوط به رعایت مصلحت است به واسطه عدم وجود تفاوت، تصرفات پدر نیز منوط به رعایت مصلحت خواهد بود. همچنین برخی از فقهای امامیه در خصوص رعایت مصلحت در تصرفات مالی ولی، ادعای عدم خلاف نمودند. (حکیم، ۱۳۷۸: ۴۵۷) حال از آنجا که تصرفات مالی پدر و جد پدری منوط به رعایت مصلحت طفل است، بنابراین به طریق اولی در تزویج صغار که از اهمیت بیشتری برخوردار است، مصلحت باید رعایت گردد.

ب - روایاتی که دلالت بر رعایت مصلحت دارند: فضل بن عبد الملک، از امام صادق (ع) نقل نموده است: «لا تستأمر الجارية ألتی بین ابویها اذا اراد ابوها ان یزوجها، هو انظر لها.» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۴) عبارت «هو انظر لها» به منزله تعلیل است. زیرا روایت می‌گوید: چون پدر رعایت مصلحت می‌کند نظر او بر نظر دختر مقدم است. حال ممکن است برخی اشکال نمایند که روایت در مقام بیان حکمت است نه علت. که در پاسخ باید گفت؛ در صورتی که بپذیریم حکمت است باز هم مویدی بر ادعاست. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۴).

در روایتی دیگر فضل بن عبد الملک، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «إِنَّ الْجَدَّ إِذَا زَوَّجَ ابْنَهُ ابْنَهُ وَ كَانُ ابْوَهَا حَيًّا وَ كَانُ الْجَدُّ مَرْضِيًّا...» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۵) در این روایت نیز عرف از قرار گرفتن «وَ كَانُ الْجَدُّ مَرْضِيًّا» در متن روایت، «رعایت مصلحت» را می‌فهمد.

همچنین روایتی عبید بن زراره نقل می‌کند: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الجارية يريد ابوها ان يزوجه... فقال: الجد أولى بذلك ما لم يكن مضار...» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۵) گرچه ظاهر این روایت بر عدم مفسده دلالت دارد اما در جایی که رعایت مصلحت ممکن است، عدم رعایت آن و اکتفا به صرف نبود مفسده خود مصداق ضرر است.

ج- استصحاب: مقتضای احتیاط این است که در تزویج صغار، مصلحت رعایت شود. زیرا به حکم استصحاب در صورت عدم رعایت مصلحت عقد نکاح محقق نمی‌گردد. (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۰۵) در واقع پیش فرض این دیدگاه آن است که وجود ولایت ولی منوط به رعایت مصلحت است و اگر مصلحت رعایت نگردد اصلاً ولایتی وجود نخواهد داشت.

در نهایت می‌توان گفت با وجود آنکه شرط "عدم وجود مفسده" نظر مشهور است اما به نظر می‌رسد شرط "رعایت مصلحت" در تزویج صغار توسط ولی از یک جانب با اهمیت نهاد نکاح سازگاری بیشتری دارد و از جانب دیگر در نظر عرف و عقلا پسندیده‌تر است. چه بسا آنکه گروه اول که عدم وجود مفسده را برای تزویج صغیر توسط ولی کافی می‌دانستند، در نهایت بیان داشته‌اند که جانب احتیاط آن است که در مسئله نکاح مصلحت صغیر توسط ولی رعایت گردد. (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق: ۸۶۶).

ضمانت اجرای عدم رعایت شرط مصلحت در اعمال ولایت بر تزویج صغار

پس از بررسی شرط اعمال ولایت بر تزویج صغار این بحث مطرح است که اگر پدر و یا جدپدری، طفل را به تزویج درآورند در حالی که این ازدواج فاقد مصلحت و غبطه‌ای برای طفل باشد، و یا بنا بر نظر کسانی که صرف عدم موجود مفسده را کافی می‌دانند، نکاح صورت گرفته دارای مفسده و ضرری باشد، وضعیت این نکاح به چه صورت خواهد بود؟ در پاسخ به این پرسش به طور کلی دو نظر مطرح گردیده است؛ گروهی از فقها نظر به عدم نفوذ نکاح صورت گرفته دارند و عده‌ای دیگر معتقد به بطلان هستند. از همین رو در ذیل این عنوان ابتدا بررسی نظر عدم نفوذ پرداخته و در ادامه نظریه بطلان را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

عدم نفوذ نکاح فاقد مصلحت

مشهور فقها معتقدند در صورتی که پدر و یا جدپدری اقدام به تزویج صغیر نمایند در حالی که آن نکاح برای صغیر دارای مفسده‌ای است (بنابر نظری که عدم وجود مفسده را شرط می‌دانست) و یا مصلحت صغیر در آن لحاظ نشده است، در این حالت عقدنکاح فضولی و غیرنافذ است تا زمانی که صغیر، بالغ گردد و در مورد تنفیذ و یا رد آن اعلام اراده نماید. زیرا پدر و جدپدری در باب نکاحی که دارای مفسده است و یا مصلحت صغیر رعایت نگردیده است، ولایت ندارند. (نجفی، ۱۳۹۲: ۲۲۰) همانند شخصی که بدون داشتن اختیار اقدام به انعقاد عقدی برای دیگری می‌نماید. همچنین این گروه از فقها در پاسخ به این نظر که؛ هرگاه پدر یا جد پدري با استفاده از فرصت ولایت قهری، بر نکاح زیان‌آمیز برای صغیر اقدام نمود یا مصلحت وی را رعایت نکرد، باید نکاح باطل باشد، نه غیر نافذ، گفته‌اند: ادله‌ی لاضرر، لزوم عقد را زایل می‌کند، زیرا لزوم وفای به عقد ضرر است، نه بطلان از اصل. به علاوه، در این استفاده‌جویی، ارتکاب حرام صورت گرفته که تأثیری بر حکم وضعی (بطلان عقد نکاح ضرری) نخواهد داشت. (سیفی، ۱۳۸۶: ۱۰۰) آیت ... ناصر مکارم شیرازی نیز، در پاره‌ی نوشته‌های استدلالی پیشین‌شان، تصریح دارند که عقد نکاح کودک از سوی ولی قهری حتی با وجود مفسده برای مولی‌علیه، در زمره‌ی عقود فضولی قرار می‌گیرد، عقد از ریشه باطل نیست، بلکه فضولیت تا بلوغ طفل استمرار می‌یابد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۳۲۰).

بطلان نکاح فاقد مصلحت

در مقابل برخی از فقها که در اقلیت هستند، در صورت عدم وجود مصلحت و یا وجود مفسده (بنابر اعتقاد گروهی که صرف عدم وجود مفسده را کافی می‌دانند) در نکاح صغار، ادعای بطلان نمودند. که از جمله آن‌ها می‌توان به ملا احمد نراقی (فاضل نراقی، ۱۴۱۵ق: ۱۶۷) و سید محمد موسوی عاملی (موسوی عاملی، ۱۴۱۳ق: ۸۹)، اشاره نمود. همچنین آیت الله مکارم شیرازی نیز در سخنان اخیر خویش بیان داشتند: «هرگاه ازدواج دختری قبل از بلوغ مصلحت نداشته است، از اول عقد باطل بوده است». (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق: ۲۰۹) دلایلی برای توجیه این نظر وجود دارد که در ادامه مورد اشاره قرار می‌گیرد:

الف- اجماع بر بطلان: بر بطلان عقدی که دارای مفسده است ادعای اجماع شده است. از کسانی که ادعای اجماع کرده‌اند مرحوم نراقی در کتاب مستند است. (فاضل نراقی، ۱۴۱۵ق: ۱۶۷) آیت الله مکارم شیرازی نیز در کتاب النکاح به این مسئله اشاره نموده است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق: ۳۳).

ب- تغییر موضوع تزویج صغار: آیت‌الله مکارم شیرازی بیان می‌دارد: «در زمان ما مصلحتی در عقد صغیر و صغیره نیست. گرچه حکم ولایت عوض نشده، ولی موضوع ولایت بر صغیر و صغیره مع المصلحه و عدم المفسده عوض شده است و کمتر اتفاق می‌افتد که برای صغیر و صغیره ازدواجی واقع شود و بعد از کبیر شدن مخالفتی صورت نگیرد، اگر هم مخالفت نشود، لاقلاً خوف مخالفت هست و این خوف مخالفت، مفسده است، پس باید بگذاریم تا کبیر شوند تا اختلافی پیش نیاید، پس ما که در نکاح صغیر و صغیره طرفدار مصلحت هستیم، در زمان خودمان اجازه نمی‌دهیم، حتی مشهور هم که قائل به عدم مفسده هستند، باید در زمان ما عقد صغیر و صغیره را اجازه ندهند، چون مفسده دارد. باید توجه کرد که در این جا حکم عوض نشده است بلکه موضوع عوض شده و با تغییر موضوع، حکم آن نیز عوض می‌شود.» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۳۵).

ج- عدم وجود اهلیت جهت تنفیذ و یا رد عقد: عقد در جایی فضولی و غیرنافذ است که اصیل هنگام انعقاد قرارداد توانایی تنفیذ و یا رد آن را داشته باشد. بنابراین در خصوص نکاح صغار چون در هنگام انعقاد عقد صغیر توانایی رد و یا تنفیذ معامله را ندارد بنابراین عقد از اصل باطل است. همانطور که مرحوم سیدمحمد کاظم یزدی بیان می‌دارد: «و یحتمل البطلان و لو مع الإجازة بناء علی اعتبار وجود المجیز فی الحال» (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ق: ۸۶۶).

د- عدم وجود اهلیت تمتع: دلیل دیگری که به نظر می‌رسد آن است که حق و یا به عبارت دیگر اهلیت تمتع ولی قهری جهت تزویج صغیر وابسته به عدم وجود مفسده و یا وجود مصلحت است، حال اگر در تزویج صغیر مفسده‌ای وجود داشته باشد و یا مصلحت رعایت نگردد، ولی اهلیت تمتعی جهت انعقاد آن عقد ندارد، بنابراین یکی از ارکان عقد که وجود اهلیت است، مفقود بوده و عقد محکوم به بطلان است.

ه- شرط باطل و مبطل عقد: همانطور که اشاره نمودیم از شروط اعمال ولایت ولی جهت تزویج صغیر، عدم وجود مفسده و یا رعایت مصلحت است. به عبارت دیگر یکی از شرایط صحت نکاح صغیر آن است که ولی غبطه و مصلحت مولی علیه خود را رعایت نماید و یا عقد عاری از مفسده باشد. حال در بحث شروط بیان می‌گردد که «الشرط جزء من العوضین» یعنی شرط جزئی از عوضین است که البته عوضین در خصوص عقود مالی مصداق دارد اما در خصوص عقود غیرمالی می‌توان بیان نمود که شرط جزئی از ارکان است و زمانی که شرط مفقود باشد، ارکان عقد به طور کامل محقق نمی‌گردد و عقد باطل خواهد بود.

بنابراین همانطور که مشخص گردید، آنچه در فقه امامیه مشهور است، آن است که وجود مفسده و یا عدم وجود مصلحت در نکاح صغار، موجب فضولی شدن و عدم نفوذ عقد خواهد شد. اما بنابر دلایلی که ذکر گردید، بطلان عقد در صورت عدم رعایت این شرط چندان دور از ذهن نیست و می‌توان با توجه به مبانی مطرح شده ضمانت اجرای بطلان را در صورت عدم رعایت مصلحت در تزویج صغار در نظام حقوقی پیش‌بینی نمود.

بررسی رویه و نظام حقوقی ایران در باب اعمال ولایت بر تزویج صغار:

در خصوص پذیرش اعمال ولایت پدر و جدپدری بر تزویج صغار توسط نظام حقوقی ایران هیچ تردیدی وجود ندارد و ماده‌ی ۱۰۴۱ قانون مدنی این امر را صریحاً پیش‌بینی نموده است.^۱ البته قانون‌گذار در تنظیم این ماده نظر فقهای را برگزیده است که رعایت غبطه و مصلحت صغار را شرط صحت تزویج توسط اولیای قهری می‌دانند، از همین رو تزویج دختران زیر سن ۱۳ سال شمسی و پسران زیر سن ۱۵ سال شمسی را با اذن ولی و تشخیص مصلحت از جانب دادگاه بلامانع دانسته است.

در این راستا، ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. این ماده به‌طور مستقیم اختیار ولی قهری را محدود به رعایت مصلحت مولی علیه کرده و مقرر می‌دارد که اگر ولی قهری مصلحت صغیر و صغیره را رعایت نکند، دادگاه می‌تواند او را از انجام وظایف خود منع کند. این مقرر نشان‌دهنده آن است که رعایت مصلحت طفل حتی در مواردی که ولی به‌صورت قانونی حق تصمیم‌گیری دارد، شرطی ضروری و الزامی است.

۱. ماده‌ی ۱۰۴۱ قانون مدنی: «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه است.»

از سوی دیگر، نظریات حقوق دانان برجسته نیز به خوبی اهمیت نظریه مصلحت محوری را نشان می دهد. دکتر ناصر کاتوزیان در کتاب "حقوق مدنی: خانواده" تأکید دارد که اذن ولی شرط لازم است اما کافی نیست (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۶۸). به اعتقاد وی، دادگاه باید مصلحت طفل را احراز کند، زیرا ممکن است ولی در تشخیص مصلحت اشتباه کند یا از اختیارات خود سوءاستفاده نماید. این دیدگاه به طور مستقیم بر اهمیت تشخیص مصلحت توسط مرجع قضایی تأکید دارد.

دکتر صفایی و امامی نیز در کتاب "حقوق خانواده" بر لزوم احراز مصلحت طفل توسط دادگاه تأکید کرده اند و بر این باورند که این امر از سوءاستفاده های احتمالی جلوگیری کرده و کودک را از آسیب های ازدواج زودهنگام محافظت می کند (امامی و صفایی، ۱۳۹۳: ۷۶). به نظر ایشان، اذن ولی اگرچه از نظر قانونی لازم است، اما نمی تواند به تنهایی ضامن حفظ منافع کودک باشد. در همین راستا، دکتر شمس الدین مجتهد شبستری در کتاب "نکاح صغار در فقه و حقوق ایران" نظریه مصلحت محوری را به تفصیل مورد بحث قرار داده و بر لزوم مداخله دادگاه در کنار اذن ولی برای احراز مصلحت کودک تأکید کرده است. وی معتقد است که مصلحت کودک باید به عنوان یک اصل محوری در تمامی مراحل عقد نکاح مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین همانطور که واضح است در نظام حقوقی ایران، نه تنها رعایت غبطه و مصلحت صغیر را ضروری است بلکه احراز وجود این مصلحت و غبطه نه برعهده ولی بلکه برعهده دادگاه (یا به عبارت فقهی، اهل خبره) قرار دارد تا از تصمیم گیری و اعمال نظر شخصی توسط اولیای قهری جلوگیری شود. در همین راستا می توان به آرای قضایی اشاره نمود که دادگاه ازدواج صغیر را در راستای مصلحت وی تشخیص نداده است و اجازه ی نکاح را صادر ننموده است. به عنوان نمونه می توان به رای صادره از شعبه یک دادگاه عمومی - حقوقی شهرستان کیوردانگ در تاریخ ۱۴۰۱/۰۴/۰۲ اشاره نمود که: "دادگاه با ملاحظه وضعیت جسمانی صغیره و فاصله سنی زیاد بین صغیره و خواستگار ایشان و عدم احراز هم کفو بودن و همچنین عدم احراز مصلحت این نکاح برای دادگاه به استناد ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی حکم به بطلان دعوی خواهان (ولی صغیره) صادر می نماید."

نکته دیگری که در این زمینه مطرح می شود، اختلاف نظر حقوق دانان در خصوص وضعیت عقد نکاح بدون اذن ولی است. برخی از حقوق دانان، از جمله دکتر کاتوزیان، عقد نکاح بدون اذن ولی را غیر نافذ می دانند و معتقدند که این عقد با اجازه بعدی ولی می تواند تنفیذ شود. این دیدگاه براساس اصول کلی حقوق قراردادها در قانون مدنی ایران شکل گرفته است که مطابق آن، معاملات افراد فاقد اهلیت با اجازه ولی نافذ می شوند. در مقابل، برخی دیگر از حقوق دانان، مانند دکتر امامی، معتقدند که عقد نکاح بدون اذن ولی باطل است، زیرا فقدان اذن ولی موجب بی اعتباری عقد می شود و این نقص اساسی را نمی توان با اجازه بعدی رفع کرد.

از دیدگاه نظریه مصلحت محوری، احراز مصلحت کودک نه تنها در مرحله انعقاد عقد بلکه در تمامی مراحل پس از آن نیز ضروری است. به عبارت دیگر، اگر پس از انعقاد عقد مشخص شود که مصلحت کودک رعایت نشده است، دادگاه می تواند این عقد را بی اعتبار اعلام کند. این رویکرد از یک سو حقوق کودکان را به عنوان گروهی آسیب پذیر در جامعه تضمین می کند و از سوی دیگر از سوءاستفاده احتمالی ولی یا دیگر اشخاص جلوگیری می کند.

در مجموع، نظریه مصلحت محوری در حقوق ایران به عنوان یک اصل کلیدی برای حمایت از حقوق کودکان در نکاح صغار شناخته می شود. این نظریه با استناد به قوانین مدنی و اصول قانون اساسی، اذن ولی را به عنوان شرطی لازم اما نه کافی معرفی می کند و بر ضرورت احراز مصلحت کودک توسط دادگاه تأکید دارد. از این رو، نظریه مذکور با ایجاد توازن میان اختیارات ولی و حقوق کودک، گامی مؤثر در جهت حمایت از منافع کودکان و جلوگیری از ازدواج های زودهنگام و آسیب زا به شمار می رود.

نتیجه گیری

ولایت قهری که عبارت است از ولایت پدر و جد پدری بر صغار و محجورینی که حجر آنان متصل به ایام صغر است، نهادی حقوقی است که شارع مقدس به جهت حمایت، حفاظت و اداره امور اشخاص مذکور وضع نموده است. از جمله این امور بحث تزویج صغار است که مبتنی بر نص روایت و قانون است و در اصل موضوع هیچ تردیدی راه ندارد. اما در خصوص شرایط اعمال ولایت بر تزویج صغار و ضمانت اجرای عدم رعایت این شروط اتفاق نظری به چشم نمی خورد. مشهور فقها بر این اعتقادند که صرف عدم وجود مفسده در نکاح صغیر برای صحت عقد واقع شده، کفایت می نماید، اما گروهی دیگر صرف عدم وجود مفسده

را برای صحت نکاح صغیر کافی ندانسته و معتقدند که اعمال ولایت بر تزویج صغیر در صورتی صحیح است که عقد واقع شده برای طفل نه تنها مفسده و ضرری به همراه نداشته باشد بلکه مصلحت و غبطه حال و آینده صغیر در این ازدواج باشد. زیرا اولاً ولایت دو چهره دارد، به عبارت دیگر ولایت گرچه حقی برای اولیاست اما تکلیف نیز می‌باشد، تکلیف به محافظت و تامین منافع هم در امور مالی و هم در امور غیرمالی. ثانیاً اعمال ولایت بر امور مالی صغیر بدون رعایت غبطه و مصلحت وی سبب عدم نفوذ اعمال صورت گرفته خواهد شد، بنابراین به طریق اولی در امر ازدواج نیز که مسئله‌ای به مراتب مهم‌تر از امور مالی است، رعایت مصلحت ضرورت دارد. ثالثاً روایت متعددی وجود دارد که بر این مهم دلالت می‌نماید.

حال در خصوص ضمانت اجرای عدم رعایت شرط مصلحت نیز وحدت رویه‌ای وجود ندارد و برخی قائل به عدم نفوذ نکاح واقع شده، بوده و معتقدند در صورتی که ولی، مصلحت طفل را در نکاح مدنظر قرار ندهد، نکاح واقع شده عقود فضولی تا زمان کبیرشدن طفل غیرنافذ است و پس از آن خود فرد در باب تنفیذ و یا رد نکاح تصمیم خواهد گرفت. اما برخی دیگر به طور کلی چنین تزویجی را محکوم به بطلان دانسته و معتقدند در وضعیت فعلی هیچ مصلحتی برای تزویج صغار قابل تصور نیست، مضاف بر اینکه عقد در جایی فضولی و غیرنافذ است که اصیل هنگام انعقاد قرارداد توانایی تنفیذ و یا رد آن را داشته باشد، در غیر این صورت عقد باطل است. همچنین اهلیت تمتع ولی قهری جهت تزویج صغیر وابسته به وجود مصلحت است، حال اگر در تزویج صغیر مصلحت رعایت نگردد، ولی اهلیت تمتعی جهت انعقاد آن عقد ندارد، بنابراین یکی از ارکان عقد که وجود اهلیت است، مفقود بوده و عقد محکوم به بطلان است. بنابراین همانطور که مشخص است، حکم به بطلان تزویج صغار در صورت عدم رعایت مصلحت چندان دور از ذهن نیست.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران و دانشگاه غیر انتفاعی رفاه انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- ابن منظور، محمد. (۱۴۱۴). لسان العرب . بیروت: دار صادر.
- اصفهانی، راغب. (بدون تاریخ). المفردات فی غریب القرآن ، جلد ۱. قم: دار القلم.
- امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۲). تحریر الوسیله ، جلد ۲. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی.
- امام خمینی، روح الله. (۱۳۹۲). کتاب البیع ، جلد ۵. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ق). کتاب النکاح . قم: المؤتمر العالمی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۹). ترمینولوژی حقوق . تهران: گنج دانش.
- حکیم، سید محسن. (۱۳۷۴). مستمسک العروة الوثقی ، جلد ۱۴. قم: دار التفسیر.
- خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۸). موسوعه ، جلد ۳۳. قم: موسسه احیای آثار امام خوئی.
- سیفی، علی اکبر. (۱۳۸۶). دلیل تحریر الوسیله (النکاح) ، جلد ۲. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- شیرازی، سید موسی. (۱۳۸۳). کتاب نکاح ، جلد ۱۲. قم: موسسه پژوهشی رای پرداز.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام ، جلد ۷. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- صفایی، حسین و امامی، اسدالله. (۱۳۹۳). حقوق خانواده . تهران: انتشارات سمت.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. (۱۴۰۹). العروة الوثقی ، جلد ۲. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۷۸). قواعد الاحکام ، جلد ۳. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۱ق). تفصیل الشریعه (النکاح) . قم: مرکز فقه الأئمه الأطهار.
- فاضل نراقی، احمد. (۱۴۱۵ق). مستند الشیعه فی الاحکام الشریعه ، جلد ۱۶. قم: موسسه آل البيت.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۴). حقوق مدنی: خانواده (چاپ یازدهم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۹ق). شرائع الاسلام ، جلد ۲. تهران: انتشارات استقلال.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد ، جلد ۱۲. قم: موسسه آل البيت.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق). استفتاءات ، جلد ۱. قم: مدرسه الامام الاعلی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۴ق). کتاب النکاح ، جلد ۲. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۹۰). أنوار الفقاهة (النکاح) ، جلد ۱. قم: دارالنشر الامام علی.
- موسوی عاملی، محمد. (۱۴۱۳ق). نهاية المرام ، جلد ۱. قم: موسسه النشر الاسلامی.
- موسوی سبزواری، عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحکام ، جلد ۴. قم: السید عبد الاعلی.
- نجفی، محمدحسن. (۱۳۹۲). جواهر الکلام ، ترجمه اکبر نایب زاده، جلد ۴. تهران: انتشارات گنج دانش.



Designing a Teacher Training Curriculum Model with a Futures Research Approach

Hamed Yaghobian¹ , Fatemeh Parasteh Qombwani² ✉, and Mojhgah Mohammadi Naiini³ 

1. PhD student, Department of Educational Sciences, Curriculum Planning, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran, Email: hybolfa@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. Email: fatemeh.parasteh@yahoo.com
3. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran, Email: mm.naeni@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 18 May 2025
Received in revised form 05 June 2025
Accepted 17 July 2025
Available online 29 September 2025

Keywords:
Curriculum model,
Teacher training,
Future studies

ABSTRACT

Objective: The aim of this research was to design a teacher education curriculum model with a futures research approach.

Method: This study was conducted using the classical data-based theory research method. The research population consisted of futures research experts, educational science experts, and lecturers at Farhangian University and other universities in the country in 1402-1404. Using theoretical sampling, 23 curriculum planning professors were selected for interviews. The data collection tool was in-depth and unstructured interviews, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding.

Results: The research findings showed that the teacher education curriculum model with a futures research approach consists of ten main dimensions. These dimensions are: learning objectives, learning environment, learning content, teaching-learning grouping, learning resources/materials, learning activities, learning scheduling, teachers' roles, learning evaluation, and learning logic.

Conclusions: Based on the findings, it can be concluded that in order to train teachers who can anticipate and respond to future needs, it is necessary to design a comprehensive curriculum that includes these ten dimensions in a coordinated and forward-looking manner. This model can be used as a basic framework for reviewing and developing teacher education curricula.

Cite this article: Yaghobian, H., Parasteh Qombwani, F. & Mohammadi Naiini, M. (2025). Designing a Teacher Training Curriculum Model with a Futures Research Approach. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-25. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322>

Introduction

Recruitment and staffing include the actions and activities undertaken by an organization to identify and attract individuals into the organization who have the ability to help the organization achieve its strategic goals (Haghighi et al., 1403). Specifically, such activities should create a pool of desirable candidates; increase their interest and attraction to the organization as an employer and increase the likelihood that they will accept a job offer. Recruitment and staffing is the process of finding and engaging individuals in the organization (Hayati and Makondi, 1400). In deciding which applicants and candidates to appoint to a job, selection is part of the recruitment and staffing process. This process has four stages, which include defining the need, planning the recruitment, attracting applicants, and selecting applicants (Armstrong et al., 2014). In a rapidly changing society, scientists often raise the issue of the relevance of future teacher education to the realities of professional activity, the needs of society and the labor market. In this regard, researchers study the various roles of a teacher in modern society (Prokopenko, et al., 2013). In the theory and practice of higher education, new approaches to the professional education of future teachers for various roles in their future educational activities appear. A significant achievement in this area is the understanding of the place of a private tutor and the training of teachers for private tutoring. Therefore, based on studies, it is now worth talking about the role of a teacher not as a mentor and source of knowledge, but as a coach, facilitator, mentor, moderator of the child's individual educational path (Osadcha et al., 2020). The key elements of the teacher education model for achieving learning outcomes and sustainability competencies mean taking transformative actions. This not only means using a theoretical framework as the basis of a model that must be individually adapted by each educational institution according to its needs, but also socio-emotional competencies (Morvino-Casado, Miguel Ángel, & Sánchez-Oliva, 2021). The lack of a coherent methodological model for conducting futures studies is undeniable as a serious research gap in the field of teacher education curriculum (Institute for Research and Planning of Higher Education, 2014).

The phenomenon of futures studies, along with technology and technology, has the ability to be presented not as a tool but as a catalyst for transformation and innovation in education. Understanding the specifics of this phenomenon and its conscious and intelligent management can be one of the most important strategies for education officials in the country and can be used as an opportunity to rebuild the education system and teacher training and transform the teaching-learning process (Dosti, Khamis Abadi, Midani, 2015). One of the major characteristics of information and communication technology and futures studies, with a view that reveals the need for its use in teacher training, is that it creates omniscient or inclusive power (Arnaiz-Sanchez et al., 2023). Futures studies are a systematic process for looking at the long-term future of science, technology, environment, economy, and society, which aims to identify emerging general technologies and strengthen strategic research areas that are likely to bring the greatest economic and social benefits. In reality, it can be said that futures research is

a systematic, participatory process that gathers future perceptions that builds a medium- to long-term perspective with the aim of making up-to-date decisions and mobilizing joint actions (Norpisheh et al., 2019). Several studies have shown weaknesses in the generality of the teacher education curriculum. For example, the developments resulting from scientific findings in various fields, especially in educational sciences and changes in the educational system in accordance with the fundamental transformation document, have not been implemented; therefore, the gap between this program and the aforementioned developments has prevented it from achieving its predetermined goals (Deputy Director of Education and Postgraduate Studies, Farhangian University, 2014). Also, as stated in the strategic plan of Farhangian University in the Vision Horizon 1404, approved by the Board of Trustees of Farhangian University (2016), the implementation of the new teacher education curriculum has faced numerous challenges, including inadequate participation of factors and institutions involved in teacher education, inconsistent attitudes in the development and modernization of teacher education, limited resources and infrastructure of the university considering its position and role in advancing the country's education system, inattention of managers at various levels to the university, and the formation of a negative attitude towards Farhangian University among a significant portion of the country's higher education units. The main issue of this research is: What elements and components does the teacher education curriculum model based on the futures study approach consist of?

Method

This study was conducted using the classical data-based theory research method. The research population consisted of futures research experts, educational science experts, and lecturers at Farhangian University and other universities in the country in 1402-1404. Using theoretical sampling, 23 curriculum planning professors were selected for interviews. The data collection tool was in-depth and unstructured interviews, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding.

Results

The research findings showed that the teacher education curriculum model with a futures research approach consists of ten main dimensions. These dimensions are: learning objectives, learning environment, learning content, teaching-learning grouping, learning resources/materials, learning activities, learning scheduling, teachers' roles, learning evaluation, and learning logic.

Conclusions

Based on the findings, one of the elements of the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach is based on teaching-learning grouping, which includes 8 core codes (grouping by learning scenarios, grouping by learning objectives). 1. Grouping by learning scenarios: In this type of grouping, learners are divided into groups based on roles, simulated situations, or real educational situations in specific educational scenarios. This

method promotes situational thinking, problem-solving skills, and collaborative learning in real or simulated contexts. 2. Grouping by learning objectives: In this approach, the composition of learning groups is formed based on specific educational objectives. For example, to learn teaching skills, critical thinking, or multicultural education, learners are grouped in such a way that purposeful interactions are created to achieve that specific goal. These two core codes indicate a flexible and purposeful approach to grouping in the teacher education process. According to the futures approach, such groupings can help teachers gain experience and strengthen their professional skills in different educational situations with diverse combinations of learners. The results are in line with studies (Norpisheh et al., 2019; Golshani et al., 2020; Armstrong et al., 2014). Based on the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with the futures approach based on learning scheduling was identified as consisting of five core codes. These codes include: time-based evaluation that emphasizes regular and timely evaluation of the learning process, categorizing learning materials in order to organize educational content, prioritizing according to difficulty to gradually present topics from simple to difficult, periodic feedback to continuously correct and improve learners' performance, and finally determining the time required for learning that emphasizes providing sufficient opportunity to master educational topics. The results are in line with studies (Hayati and Makondi, 1400; Haghghi et al., 1403; Barbour and Hodges, 2024). Based on the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach based on learning evaluation was identified as including four core codes. These codes include: metacognitive evaluation, which assesses teachers' awareness and management of mental processes and self-regulated learning; evaluation rethinking, which focuses on continuous review of evaluation methods and their updating in line with environmental changes and future needs; comprehensive evaluation, which emphasizes comprehensive assessment of teachers' knowledge, skills, and attitudes in the teaching-learning process; and finally, evaluation challenges, which refer to the obstacles and problems in implementing prospective evaluations and providing solutions to address them. The results are in line with studies (Mortezaei et al., 1403; Taherinejad, 1402). Based on the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach based on the role of teachers in learning includes four core codes. These codes include: Facilitator, which defines the role of teachers as facilitators of the learning process and guides educational interactions; Creating learning values, which emphasizes cultivating attitudes, values, and insights that are appropriate for future needs among student teachers; Accelerator, which places teachers in the position of accelerating and stimulating agents in the learning process; Flexible and innovative curriculum design, which focuses on the ability of teachers to produce and implement curricula that are appropriate for future developments; and finally, Soft Skills Coach, which focuses on cultivating skills such as effective communication, critical thinking, creativity, and emotional intelligence in student teachers. The results were consistent with studies (Ghanbari Pourtalami, Khosravi Babadi, & Osare, 2019; Ali Mohammadi, Jabbari, & Niaz Azari, 2019). According to the findings, the teaching-learning model of the teacher education curriculum with a futures research approach based on learning content is divided into four core codes, each

of which has specific characteristics. These codes are: 1. Active learning content: This type of content is typically designed based on active and action-based approaches. Its goal is to create an interactive learning environment in which students or teachers participate as the main actors in the learning process. This approach can include group activities, class discussions, and practical experiences. 2. Project-based learning content: This model emphasizes the design of educational activities that are shaped around a larger project or challenge. Students or teachers solve real or simulated problems and acquire various skills and knowledge through the problem-solving process. 3. Learning Content Analysis: In this section, the focus is on reviewing and analyzing educational content. The purpose of these analyses may be to identify the strengths and weaknesses of existing content, adapt it to future needs, or make necessary modifications to improve the quality of learning. 4. Digital Learning Content: In this type of content, the use of digital tools and resources is considered an integral part of the teaching-learning process. This digital content can include educational software, online resources, videos, webinars, or even the use of artificial intelligence in the learning process. The results are consistent with studies (Sharafi et al., 2012; Sahab, Lou, Ali; and Naderi, 2010).

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

حامد یعقوبیان^۱، فاطمه پرسته قمبوانی^۲ ✉، مژگان محمدی نایینی^۳

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم تربیتی، برنامه ریزی درسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. رایانامه: hybolfa@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم تربیتی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. رایانامه: fatemeh.parasteh@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم تربیتی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. رایانامه: mm.naceni@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی،</p> <p>تاریخچه مقاله:</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۱۵</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۶</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷</p> <p>کلیدواژه‌ها: الگوی برنامه درسی، تربیت معلم، آینده پژوهی</p>	<p>هدف: این پژوهش، طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی بوده است.</p> <p>روش پژوهش: این مطالعه با روش تحقیق نظریه داده بنیاد کلاسیک انجام شده است. جامعه پژوهش را متخصصان آینده پژوهی، متخصصان علوم تربیتی و مدرسین دانشگاه فرهنگیان و سایر دانشگاه‌های کشور در سال‌های ۱۴۰۲-۱۴۰۴ تشکیل دادند. با استفاده از نمونه‌گیری نظری، تعداد ۲۳ نفر از اساتید برنامه‌ریزی درسی برای مصاحبه انتخاب شدند. ابزار جمع‌آوری داده‌ها، مصاحبه عمیق و غیرساختاریافته بود و داده‌ها با استفاده از کدگذاری باز، محوری و انتخابی تجزیه و تحلیل شدند.</p> <p>یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان داد که الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی از ده بعد اصلی تشکیل شده است. این ابعاد عبارتند از: اهداف یادگیری، محیط یادگیری، محتوای یادگیری، گروه‌بندی یاددهی-یادگیری، منابع/مواد یادگیری، فعالیت‌های یادگیری، زمان‌بندی یادگیری، نقش معلمان، ارزشیابی یادگیری و منطق یادگیری.</p> <p>نتیجه‌گیری: بر اساس یافته‌ها می‌توان نتیجه گرفت که برای تربیت معلمانی که بتوانند نیازهای آینده را پیش‌بینی و پاسخ دهند، لازم است برنامه درسی جامعی طراحی شود که این ده بعد را به‌طور هماهنگ و با نگاه آینده‌نگرانه در بر گیرد. این الگو می‌تواند به عنوان چارچوبی اساسی برای بازنگری و تدوین برنامه‌های درسی تربیت معلم مورد استفاده قرار گیرد.</p>

استناد: یعقوبیان، حامد؛ پرسته قمبوانی، فاطمه و محمدی نایینی، مژگان. (۱۴۰۴). طراحی الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۵-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2062105.1322>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

جذب و تأمین نیروی انسانی، شامل اقدامات و فعالیت های انجام شده توسط یک سازمان به منظور شناسایی و جذب افرادی در سازمان می شود که دارای توانایی کمک به سازمان برای تحقق اهداف راهبردی آن باشند (حقیقی و همکاران، ۱۴۰۳). به طور خاص، چنین فعالیت هایی باید جمعی از نامزدهای مطلوب را ایجاد کرده؛ علاقه آنها و جاذبه به سازمان را به عنوان یک کارفرما بالا ببرد و احتمال اینکه آنها یک پیشنهاد کاری را بپذیرند را افزایش می دهد. جذب و تأمین نیروی انسانی، فرایند یافتن و درگیر شدن افراد در سازمان مورد نظر است (حیاتی و مکوندی، ۱۴۰۰). در مورد تصمیم گیری درباره متقاضیان و داوطلبانی که باید در شغل مورد نظر منصوب شوند، انتخاب بخشی از فرآیند جذب و تأمین نیروی انسانی می باشد. این فرآیند دارای ۴ مرحله است که شامل تعریف نیاز، برنامه ریزی استخدام، جذب متقاضیان، و انتخاب متقاضیان می شود (آرمسترانگ و همکاران، ۲۰۱۴). در جامعه ای که به سرعت در حال تغییر است، دانشمندان اغلب موضوع ارتباط آموزش معلمان آینده را با واقعیت های فعالیت حرفه ای، نیازهای جامعه و بازار کار مطرح می کنند. در این راستا، محققان، نقش های مختلف معلم را در جامعه مدرن مطالعه می کنند (پروکوپنکو، و همکاران، ۲۰۱۳). در تئوری و عمل آموزش عالی رویکردهای جدیدی برای آموزش حرفه ای معلمان آینده برای نقش های مختلف در فعالیت های آموزشی آینده آنها ظاهر می شود. یک دستاورد قابل توجه در این زمینه، درک جایگاه معلم خصوصی و تربیت معلم برای تدریس خصوصی است. بنابراین، بر اساس مطالعات، اکنون ارزش دارد در مورد نقش معلم نه به عنوان یک مربی و منبع دانش، بلکه به عنوان یک مربی، تسهیل کننده، مربی، تعدیل کننده مسیر آموزشی فردی کودک صحبت شود (اوسادچا و همکاران، ۲۰۲۰). عناصر کلیدی الگوی تربیت معلم برای دستیابی به نتایج یادگیری و شایستگی های پایداری به معنای انجام اقدامات تحول آفرین است. این نه تنها به معنای استفاده از یک چارچوب نظری به عنوان مبنای مدلی است که باید توسط هر مؤسسه آموزشی با توجه به نیازهای خود به صورت فردی انطباق داده شود، بلکه شایستگی های اجتماعی - عاطفی نیز به کار می رود (مورونو - کاسادو، میگل آنخل و سانچیز - اولیوا، ۲۰۲۱). فقدان یک الگوی روش شناسانه منسجم برای انجام مطالعات آینده پژوهی به عنوان یک خلاء پژوهشی جدی در حوزه برنامه درسی تربیت معلم، غیر قابل انکار است (موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی کشور، ۱۳۹۳).

پدیده آینده پژوهی در کنار فناوری و فناوری این توانایی را دارد که نه به عنوان یک ابزار بلکه به عنوان یک زمینه ساز تحول و نوآوری در آموزش مطرح شود. شناخت مختصات این پدیده و مدیریت آگاهانه و هوشمندانه آن می تواند یکی از مهم ترین راهبردهای متصدیان آموزش و پرورش در کشور باشد و به عنوان فرصتی برای بازسازی نظام آموزش و پرورش و تربیت معلم و تحول در فرایند یاددهی - یادگیری استفاده شود (دوستی، خمیس ابادی، میدانی، ۱۳۹۴). یکی از ویژگی های عمده فناوری اطلاعات و ارتباطات و آینده پژوهی با نگاهی که لزوم استفاده آن را در تربیت معلم آشکار می کند، این است که قدرت همه بینی یا قدرت فراگیر ایجاد می کند (آرنایز - سانشز و همکاران، ۲۰۲۳). آینده پژوهی، فرآیندی سیستماتیک برای نگاه به آینده بلندمدت علم، فناوری، محیط زیست، اقتصاد و اجتماع است که با هدف شناسایی تکنولوژی های عام نوظهور و تقویت حوزه های تحقیقات استراتژیکی انجام می شود که احتمالاً بیشترین منافع اقتصادی و اجتماعی را به همراه دارند. در واقعیت، می توان گفت که آینده پژوهی یک فرآیند سیستماتیک، مشارکتی و گردآورنده ادراکات آینده است که چشماندازی میان مدت تا بلندمدت را به هدف اتخاذ تصمیمات روزآمد و بسیج اقدامات مشترک بنا می سازد (نورپیشه و همکاران، ۱۳۹۸). مطالعات متعددی نشان از ضعف در کلیات برنامه درسی تربیت معلم دارد. از جمله اینکه تحولات ناشی از یافته های علمی در حوزه های مختلف، به ویژه در علوم تربیتی و تغییرات نظام آموزشی مطابق با سند تحول بنیادین، اعمال نشده؛ از این رو فاصله بین این برنامه و تحولات مذکور مانع دستیابی آن به هدفهای از پیش تعیین شده است (معاونت آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه فرهنگیان، ۱۳۹۳). همچنین، آنگونه که در برنامه راهبردی دانشگاه فرهنگیان در افق چشم انداز ۱۴۰۴، مصوبه هیأت امنای دانشگاه فرهنگیان (۱۳۹۵) آمده است، اجرای برنامه درسی جدید تربیت معلم با چالش های متعددی از جمله مشارکت نابسندۀ عوامل و نهادهای سهیم و مؤثر در امر

1. Armstrong et al.
2. Prokopenko et al.
3. Osadcha et al.
4. Moreno-Casado, Miguel, & Sánchez-Oliva
5. Arnaiz-Sánchez et al.

تربیت معلم، نگرشهای ناهمخوان در توسعه و نوسازی تربیت معلم، محدودیت منابع و زیرساخت‌های دانشگاه با توجه به جایگاه و نقش آن در اعتلای نظام تعلیم و تربیت کشور، بی‌توجهی مدیران سطوح مختلف به دانشگاه، شکل‌گیری نگرش منفی به دانشگاه فرهنگیان نزد بخش قابل ملاحظه‌ای از واحدهای آموزش عالی کشور روبرو بوده است. مسئله اصلی این پژوهش عبارت است از اینکه الگوی برنامه درسی تربیت معلم مبتنی بر رویکرد آینده پژوهی از چه عناصر و مولفه‌هایی تشکیل شده است؟

روش تحقیق

روش تحقیق حاضر از حیث هدف کاربردی و از لحاظ شیوه تحقیق نظریه داده بنیاد کلاسیک بوده است. میدان پژوهش در این بخش شامل سه دسته متخصصان آینده پژوهی، متخصصان علوم تربیتی، و مدرسین دانشگاه فرهنگیان، و متخصصان علوم تربیتی سایر دانشگاه‌های سطح کشور در سال تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۲ را مشتمل شده است. برای انتخاب اساتید از شیوه نمونه‌گیری نظری تا حد کفایت اطلاعات استفاده بعمل آمد و بدین شیوه تعداد ۲۳ نفر از اساتید رشته برنامه ریزی درسی سطح کشور برای مصاحبه انتخاب شدند. ۱۸٪ از اساتید دارای مرتبه علمی استاد تمامی، ۳۹٪ دارای مرتبه علمی دانشیاری و ۴۳٪ دارای مرتبه علمی استادیاری بودند. ۲۷٪ دارای سابقه خدمت تا ۱۰ سال، ۳۵٪ دارای سابقه خدمت ۱۱ تا ۲۰ سال و ۲۸٪ دارای سابقه خدمت بالای ۲۰ سال بودند و ۳۲٪ دارای ملاکهای ورودی برای انجام مصاحبه، دارا بودن مقاله در حوزه آینده پژوهی، طراحی برنامه درسی، و علاقه مند بودن برای شرکت در مصاحبه بوده است. ابزار گردآوری داده‌ها، مبتنی بر مصاحبه عمیق و غیرساختاریافته صورت پذیرفت. تجزیه و تحلیل اطلاعات به شیوه دسته بندی داده‌ها برحسب وجوه تشابه و براساس گدهای باز، کدهای محوری و گد انتخابی انجام گرفت.

جدول ۱. نمونه ای مصاحبه های بعمل آمده

کُد مصاحبه	متن مصاحبه
کُد هشتم	ابزارهای یاددهی-یادگیری با رویکرد آینده‌پژوهی، نقش کلیدی در آمادگی ذهنی، شناخت روندها، و رشد بینش راهبردی دانشجویان دارند. این ابزارها نه تنها معلمان آینده را برای شرایط متحول قرن ۲۱ آماده می‌سازند، بلکه آن‌ها را به رهبران تغییر و طراحان نظام‌های یادگیری آینده تبدیل می‌کنند
کُد یازدهم	آموزش مهارت‌های بین‌رشته‌ای در محیط یادگیری باید صورت پذیرد. برای آماده‌سازی معلمان برای آینده، برنامه‌های درسی باید دانش‌آموزان را با مفاهیم مختلف از رشته‌های گوناگون آشنا کنند. این شامل ارتباطات، علوم اجتماعی، فناوری و حتی روانشناسی است تا معلمان بتوانند به طور جامع و منعطف به مشکلات و نیازهای دانش‌آموزان پاسخ دهند.
کُد سیزدهم	در برنامه درسی آینده پژوه باید از پلتفرم‌های یادگیری هوشمند، پلتفرم‌های جستجو و چت بات‌های آموزشی استفاده کرد چنانکه یادگیری را برای دانش‌آموزان سهل تر می‌کند و دانش‌آموزان بیشتر درگیر یادگیری می‌سازد.
کُد چهاردهم	به نظر من مهمترین ابزار یادگیری در برنامه درسی آینده پژوه، استفاده از ابزارهای چند منظوره و چندگانه است چنانکه از ظرفیت‌های تصویری-دیداری، شنیداری-صوتی و متنی-شفاهی برای درونی‌سازی یادگیری برای دانش‌آموزان برخوردار باشند.
کُد نوزدهم	منابع یادگیری در برنامه‌های درسی تربیت معلم آینده باید متناسب با نیازهای آموزشی قرن ۲۱، تغییرات فناوری، و رویکردهای نوین تدریس و یادگیری باشند. مثل فناوری‌های آموزشی و ابزارهای دیجیتال، پژوهش‌های آموزشی و تجربیات عملی، مهارت‌های نرم و توسعه حرفه‌ای
کُد بیستم	منابع آموزشی در برنامه‌های درسی تربیت معلم آینده باید شامل مواردی از این قبیل باشد: مقالات علمی و پژوهشی، دوره‌های آنلاین، کتابهای پژوهشی، پلتفرم‌های آموزش دیجیتال

یافته ها

سؤال اول تحقیق

ابعاد و مؤلفه های برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی کدامند؟

جدول ۲. اهداف یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد های محوری	کُد های باز
	بُعد شناختی	<p>آشنایی دانش آموزان با مفاهیم اولیه هوش مصنوعی به زبان ساده(مصاحبه ۱)، آشنایی با مفهوم کامپیوتر(مصاحبه ۱)، افزایش اطلاعات در باب پیشرفت های علمی(مصاحبه ۱)؛ آشنایی با مفهوم سواد دیجیتال(مصاحبه ۱)، آشنایی با مفهوم خلاقیت هوشمند(مصاحبه ۱)، آشنایی با مفهوم سیستم هوشمند(مصاحبه ۱)، آشنایی با مفهوم ربات ها(مصاحبه ۱)، آشنایی با یادگیری الگوریتمی(مصاحبه ۲)، آشنایی با مفهوم یادگیری تعاملی(مصاحبه ۳)؛ آشنایی با تغییرات در فناوری(مصاحبه ۱)؛ آشنایی با الگوهای پایه ای برنامه نویسی(مصاحبه ۲)، نحوه تشخیص تصویر و پردازش زبان طبیعی(مصاحبه ۳)، آشنایی با نحوه یادگیری ماشین(مصاحبه ۴)، آشناسازی معلمان با ابزارها و پلتفرم های دیجیتال(مصاحبه ۵)؛ آشناسازی با نحوه تدریس آنلاین و ترکیبی(مصاحبه ۵)؛ آموزش نحوه نوشتن سناریو های خلاقانه به کودکان(مصاحبه ۵)، درک نقش AI در ابزارهای روزمره مانند Siri ، Google Assistant(مصاحبه ۶)، آموزش نحوه تعامل ایمن و مسئولانه با فناوری های هوشمند(مصاحبه ۶)، تقویت آگاهی درباره اخلاق و تأثیرات هوش مصنوعی در جامعه(مصاحبه ۶)، فراهم سازی سواد دیجیتال(مصاحبه ۶)، آگاهی از کاربردهای AI در زندگی روزمره(مصاحبه ۶)، آموزش همکاری در یادگیری(مصاحبه ۷)، درک چالش های اخلاقی و اجتماعی هوش مصنوعی(مصاحبه ۷)؛ آموزش نحوه به اشتراک گذاری نظرات به دانش آموزان(مصاحبه ۱۲)، ذهن آگاهی در تدریس(مصاحبه ۱۳)، دوری از پیش داوری ها(مصاحبه ۱۴)، شناسایی نقاط ضعف برای بهبود یادگیری/آموزش(مصاحبه ۱۹)،</p>
اهداف یاددهی-یادگیری	بُعد عاطفی	<p>پاسخگویی به چالش ها و تحولات سریع دنیای آموزش و پرورش(مصاحبه ۱)، بازی تعاملی برای یادگیری(مصاحبه ۴)، تشویق کودکان به ساخت پروژه های ساده(مصاحبه ۵)، نمایش نحوه یادگیری ماشین از داده ها(مصاحبه ۴)، کار گروهی روی پروژه های کوچک هوش مصنوعی(مصاحبه ۷)، تشویق به پرسشگری درباره نحوه عملکرد الگوریتم ها و تصمیم گیری های ماشینی(مصاحبه ۷)، نمایش نحوه یادگیری الگوریتم ها(مصاحبه ۴)، یادگیری اصول تصمیم گیری با هوش مصنوعی(مصاحبه ۴)، مقایسه یادگیری ماشین با یادگیری انسان(مصاحبه ۴)، نمایش ابزارهای هوش مصنوعی(مصاحبه ۵)، تشویق دانش آموزان به طراحی سیستمی(مصاحبه ۵)، بازی های ویدیویی(مصاحبه ۶)، دادن فرصت های برابر به دانش آموزان(مصاحبه ۱۴)؛ مورد توجه قرار دادن نگرش های متنوع(مصاحبه ۱۴)، دوری از قضاوت سریع(مصاحبه ۱۴)، تشویق معلمان به استفاده از تفکر انتقادی در تدریس(مصاحبه ۱۵)، ارائه فرصت بحث و نقد به دانش آموزان(مصاحبه ۱۶)؛ فراهم سازی فرصت رشد یادگیری(مصاحبه ۱۷)؛ فراهم سازی فضای باز برای نقد و پرسش دانش در فرایند تدریس(مصاحبه ۱۷)، در دسترس قرار دادن الگوهای عملی تفکر انتقادی(مصاحبه ۱۸)، ایجاد محیط های یادگیری متنوع(مصاحبه ۲۱)؛ آماده سازی معلمان برای مواجهه با تغییرات آینده(مصاحبه ۲۳)،</p>
	بُعد روانی-حرکتی	<p>آشنایی با مهارت های تفکر محاسباتی(مصاحبه ۱)، توانایی پیش بینی و سازگاری با تغییرات فناورانه(مصاحبه ۱)؛ تقویت تفکر حل مسئله(مصاحبه ۲)، توانمندسازی مهارت های لازم برای سازگاری با تغییرات فناوری(مصاحبه ۲)، مهارت های تطبیق و انعطاف پذیری را در محیط های آموزشی(مصاحبه ۲)؛ توانایی استفاده از فناوری های نوین آموزشی(مصاحبه ۴)؛ استفاده از ربات های آموزشی مانند LEGO Mindstorms ، Python و Scratch (مصاحبه ۵)؛ توسعه مهارت های خلاقیت(مصاحبه ۵)، توسعه مهارت های نوآوری(مصاحبه ۵)، توانایی تحلیل و حل مسائل پیچیده(مصاحبه ۶)؛ تفکر انتقادی و مهارت های ارتباطی(مصاحبه ۷)، استفاده از تفکر انتقادی در تدریس</p> <p>(مصاحبه ۸)، (مصاحبه ۹)، (مصاحبه ۱۰)، (مصاحبه ۱۲)، (مصاحبه ۱۳)، (مصاحبه ۱۵)؛ توانایی مواجهه با چالش های آموزشی(مصاحبه ۸)، استفاده از رویکردهای نوآورانه(مصاحبه ۸)، ارزیابی اطلاعات و اتخاذ تصمیم های آگاهانه در فرایند تدریس(مصاحبه ۸)، توانایی ایجاد مهارت های حل مسئله در دانش آموزان(مصاحبه ۹)، توانایی نحوه آموزش یادگیری مستقل به دانش آموزان(مصاحبه ۱۰)، توانمندسازی پاسخگویی به چالش های پیچیده آموزش(مصاحبه ۱۱)، توانمندسازی تحلیل موقعیت های یادگیری(مصاحبه ۱۱)، توانایی ایجاد محیط یادگیری مشارکتی(مصاحبه ۱۲)، بهبود کیفیت تصمیم گیری در تدریس(مصاحبه ۱۳)، نداشتن ذهنیت ثابت(مصاحبه ۱۴)، استفاده از راهبردهای کاربردی در تدریس(مصاحبه ۱۵)، تدریس بر مبنای تعریف پروژه(مصاحبه ۱۶)، طراحی فعالیت های تدریسی مبتنی بر تفکر انتقادی(مصاحبه ۱۶)؛ بهره گیری از روش تدریس فعال(مثل حل مسئله، مطالعه موردی، بحث گروهی)(مصاحبه ۱۶)؛ شفاف سازی فرایند تفکر در مواجهه با مسائل و چالش های یادگیری(مصاحبه ۱۸)، استفاده از تفکر انتقادی در فرایند یادگیری/آموزش(مصاحبه ۲۰)، استفاده از بازخورد و ارزیابی مستمر از دانش آموزان(مصاحبه ۱۹)، استفاده از</p>

	<p>ارزیابی های منتقدانه و بازخوردهای سازنده (مصاحبه ۱۹)، استفاده از تجربیات سایر معلمان برای ارتقای تدریس (مصاحبه ۲۰)؛ بهبود مستمر روش های تدریس (مصاحبه ۲۰)، یادگیری شخصی سازی شده (مصاحبه ۲۰)، آموزش پژوهش مستقل (مصاحبه ۲۰)، تدریس بر مبنای پژوهش (مصاحبه ۲۰)، استفاده از روش های نوآورانه برای بهبود تدریس (مصاحبه ۲۱)، بازسازی تدریس بر مبنای نیازهای فرهنگی (مصاحبه ۲۱)، بازسازی تدریس بر مبنای نیازهای اجتماعی (مصاحبه ۲۱)، بازسازی تدریس بر مبنای نیازهای روانی (مصاحبه ۲۱)، بازسازی تدریس بر مبنای نیازهای جسمی (مصاحبه ۲۱)، مهارت های رهبری و کار تیمی در معلمان (مصاحبه ۲۲)، تقویت مهارت های ارتباطی شفاهی و نوشتاری (مصاحبه ۲۲)، توانایی برقراری ارتباط مؤثر و همدلانه با دیگران (مصاحبه ۲۲)، توانایی ایجاد رابطه مؤثر و حمایتی با دانش آموزان (مصاحبه ۲۲)، پرورش مهارت های اجتماعی و ارتباطی معلمان در تدریس (مصاحبه ۲۲)، تقویت مهارت های اجتماعی و تفکر انتقادی (مصاحبه ۲۳)، ارتقاء مهارت های رهبری و پژوهشی (مصاحبه ۲۳)؛ توانمندسازی آن ها در استفاده از فناوری های نوین (مصاحبه ۲۳).</p>
--	--

بر اساس یافته های جدول ۲، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر هدف یادگیری شامل ۳ کُد محوری (بُعد شناختی، بُعد عاطفی و بُعد روانی-حرکتی) بوده است.

جدول ۳. محیط یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد های محوری	کُد های باز
	محیط مهارت محور	محیط یادگیری مهارت محور (مصاحبه ۱)؛ برنامه درسی پروژه محور (مصاحبه ۱)؛ آموزش مهارت های اجتماعی و ارتباطی (مصاحبه ۳)؛ محیط یادگیری پروژه محور (مصاحبه ۱۳)؛ محیط یادگیری توانمندساز (مصاحبه ۱۷)؛ ارزیابی توانمندی های واقعی دانشجویان در دنیای واقعی (مصاحبه ۱۸)؛ توانایی تعامل با افراد از فرهنگ ها و گروه های مختلف اجتماعی (مصاحبه ۱۹)؛ توانایی برخورد با چالش های اخلاقی و حرفه ای در عرصه آموزشی (مصاحبه ۲۱)؛ محیط یادگیری مبتنی بر پروژه (مصاحبه ۲۲)؛
	محیط پویا	یادگیری نقش فعال در جریان یادگیری (مصاحبه ۱)؛ توانایی برقراری ارتباط مؤثر با دانش آموزان (مصاحبه ۳)؛ تغییرات سریع محیط یادگیری در دنیای آموزش و پرورش (مصاحبه ۴)؛ تحلیل روندهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فناورانه (مصاحبه ۵)؛ محیط یادگیری پویا (مصاحبه ۶)؛ محیط یادگیری در حال تغییر (مصاحبه ۶)؛ آموزش مبتنی بر تحقیقات (مصاحبه ۷)؛ محیط یادگیری آینده پژوه (مصاحبه ۸)؛ تحول محیط یادگیری تحول ساز (مصاحبه ۸)؛ محیط یادگیری باز و شفاف (مصاحبه ۹)؛ محیط یادگیری برای آماده کردن معلمان (مصاحبه ۱۰)؛ مقابله با تغییرات غیرمنتظره و تحولات (مصاحبه ۱۰)؛ محیط یادگیری چند موضوعی (مصاحبه ۱۱)؛ محیط یادگیری نوآورانه (مصاحبه ۱۴)؛ ارزیابی مستمر و انعطاف پذیر (مصاحبه ۱۸)؛ محیط یادگیری عادلانه (مصاحبه ۲۱)؛ محیط یادگیری معکوس (مصاحبه ۲۲)؛ محیط یادگیری با تنوع فرهنگی (مصاحبه ۲۳)؛ محیط یادگیری با تنوع زبانی (مصاحبه ۲۳)؛ محیط یادگیری با تنوع اجتماعی (مصاحبه ۲۳)
محیط یاددهی-یادگیری	محیط فناورانه	مدیریت یادگیری آنلاین (مصاحبه ۲)، مهارت های استفاده از فناوری برای تدریس (مصاحبه ۲)؛ محیط یادگیری شخصی سازی شده (مصاحبه ۱۰)؛ آماده سازی معلمان برای آینده (مصاحبه ۱۱)؛ محیط یادگیری فناورانه (مصاحبه ۱۱)؛ سیستم های مدیریت یادگیری آنلاین (مصاحبه ۱۲)، محیط یادگیری با ابزارهای چندگانه (مصاحبه ۱۲)، محیط یادگیری ترکیبی نظری و عملی (مصاحبه ۱۹)؛ محیط یادگیری شبیه سازی شده (مصاحبه ۲۰)؛ پیاده سازی روش های نوآورانه در تدریس (مصاحبه ۲۲)؛ استفاده از فناوری های جدید (مصاحبه ۲۲)؛
	محیط کنشگرانه	مواجهه با چالش های آینده آموزش و پرورش (مصاحبه ۱)؛ حل مسائل پیچیده و تحلیل روندها و پیش بینی تحولات آینده (مصاحبه ۱)؛ استفاده از فناوری های نوین آموزشی (مصاحبه ۲)؛ طراحی محیط یادگیری چالش برانگیز (مصاحبه ۴)؛ محیط یادگیری پاسخگوی نیازهای متنوع (مصاحبه ۴)؛ محیط یادگیری نقادانه (مصاحبه ۷)؛ طراحی راه حل هایی برای مشکلات آینده (مصاحبه ۱۳)؛ آموزش مهارت حل مسئله (مصاحبه ۱۳)؛ محیط یادگیری تصمیم ساز (مصاحبه ۱۶)؛ محیط یادگیری میدانی (مصاحبه ۲۰)؛ محیط یادگیری مسئولانه (مصاحبه ۲۱)؛ محیط یادگیری بر پایه بحث های اخلاقی (مصاحبه ۲۱)؛ دسترسی به آموزش برای اقلیت ها و افراد با نیازهای ویژه (مصاحبه ۲۳)؛
	محیط مشارکتی	مشارکت از طریق پروژه های عملی، بحث های گروهی (مصاحبه ۱)؛ محیط تعاملی (مصاحبه ۳)؛ برنامه درسی مبتنی بر فضا (مصاحبه ۹)؛ محیط یادگیری تشریح مساعی (مصاحبه ۹)؛ محیط یادگیری تعاملی و مرابده ای (مصاحبه ۱۴)؛ محیط یادگیری گروهی (مصاحبه ۱۴)؛ محیط یادگیری انگیزشی (مصاحبه ۱۷)؛ محیط یادگیری اجتماعی (مصاحبه ۱۷)؛ محیط یادگیری بین فردی و بین فرهنگی (مصاحبه ۱۹)؛ محیط یادگیری کارگاهی (مصاحبه ۲۰)؛ محیط یادگیری عملی (مصاحبه ۲۰)؛
	محیط مطالعه محور	محیط پژوهش محور (مصاحبه ۷)؛ محیط یادگیری سازگارانه (مصاحبه ۱۰)؛ آموزش مهارت های بین رشته ای در محیط یادگیری (مصاحبه ۱۱)؛ محیط یادگیری واکاوانه (مصاحبه ۱۳)؛ محیط یادگیری تحلیل گر داده (مصاحبه ۱۵)؛ محیط یادگیری پیش بینی (مصاحبه ۱۵)؛ محیط یادگیری نقاد (مصاحبه ۱۶)؛ محیط مطالعاتی چالش های آینده (مصاحبه ۱۸)؛

براساس یافته های جدول ۳، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر محیط یادگیری شامل ۶ گد محوری (محیط مهارت محور، محیط پویا، محیط فناورانه، محیط کنشگرانه، محیط مشارکتی و محیط مطالعه محور) بوده است.

جدول ۴. فعالیت های یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

گد انتخابی	گدهای محوری	گدهای باز
	فعالیت های یادگیری در عرصه	آموزش مهارت های تدریس (مصاحبه ۱)؛ آموزش مدیریت کلاس (مصاحبه ۲)؛ فعالیت های یادگیری مبتنی بر پروژه (مصاحبه ۷)؛ یادگیری آینده پژوهانه (مصاحبه ۷)؛ تعلیم تفکر در رابطه با مسائل و چالش های پیچیده (مصاحبه ۸)؛ توانایی طراحی و پیاده سازی پروژه های آموزشی (مصاحبه ۸)؛ درگیری در مسائل واقعی (مصاحبه ۸)؛ تمرکز بر پرورش مهارت های اجتماعی و عاطفی دانش آموزان (مصاحبه ۱۱)؛ مدیریت تنوع و چالش ها (مصاحبه ۱۵)؛ فعالیت های یادگیری آینده پژوه (مصاحبه ۱۷)؛ مهارت های معلمان آینده (مصاحبه ۱۸)؛ انجام تدریس مبتنی بر پروژه (مصاحبه ۱۸)؛ توسعه مهارت های ضروری در دانش آموزان (مصاحبه ۱۸)؛ پاسخگویی به چالش های آینده نظام های آموزشی (مصاحبه ۱۸)؛ یادگیری مبتنی بر پروژه (مصاحبه ۲۱)؛ درگیر یک پروژه واقعی و کاربردی (مصاحبه ۲۱)؛ مواجهه با نیازهای متنوع دانش آموزان (مصاحبه ۲۲)؛ ارزیابی نیازهای فردی (مصاحبه ۲۳)؛ پروژه های تحقیقاتی فردی (مصاحبه ۲۳)
	فعالیت های یادگیری تعاملی	آموزش و یادگیری تعاملی (مصاحبه ۳)؛ فعالیت های یاددهی-یادگیری (مصاحبه ۴)؛ برنامه درسی تعاملی (مصاحبه ۴)؛ برنامه درسی تعاملی (مصاحبه ۷)؛ روش های بازی سازی در فرآیند یاددهی-یادگیری (مصاحبه ۱۰)؛ طراحی فعالیت های آموزشی بر پایه عرصه (مصاحبه ۱۰)؛ سازگاری با شرایط مختلف آموزشی (حضور یا آنلاین) (مصاحبه ۱۳)؛ بازخورد های تعاملی (مصاحبه ۱۷)؛ برگزاری آزمون های تعاملی (مصاحبه ۱۹)؛ طراحی پروژه های چندرشته ای (مصاحبه ۲۱)؛ طراحی پروژه های چندرشته ای (مصاحبه ۲۱)؛ محیط های یادگیری همکارانه و تعاملی (مصاحبه ۲۲)؛ جلسات هم اندیشی و بحث های گروهی (مصاحبه ۲۲)
فعالیت های یاددهی-یادگیری	فعالیت های یادگیری پشتیبانی	تربیت معلمان توانمند برای محیط های آموزشی آینده (مصاحبه ۱)؛ شناسایی نیازهای فردی (مصاحبه ۵)؛ فعالیت های مبتنی بر پشتیبانی (گد ۶)؛ مطالعات خودمختارانه (مصاحبه ۶)؛ فهم و درک مطالب و محتوای درس (مصاحبه ۸)؛ فراهم سازی محیط رشد (مصاحبه ۱۰)؛ مدیریت احساسات و ارتباطات بین فردی (مصاحبه ۱۱)؛ ایجاد فضای آموزشی اقتضایی (مصاحبه ۱۱)؛ یادگیری از طریق تجربه های مشترک (مصاحبه ۱۲)؛ توانایی یادگیری مادام العمر (مصاحبه ۱۲)؛ پشتیبانی از یادگیری خودرهبری (مصاحبه ۱۳)؛ ارزیابی های غیرمتمرکز و فرایندی (مصاحبه ۱۶)؛ رشد و پیشرفت مداوم (مصاحبه ۱۶)؛ ارائه بازخورد آنی و مستمر (مصاحبه ۱۷)؛ محیط های آموزشی غنی تری برای دانش آموزان (مصاحبه ۲۰)
	فعالیت های یادگیری همکارانه	همگام شدن با تحولات اجتماعی و فرهنگی (مصاحبه ۱)؛ یادگیری از طریق حل مسئله (مصاحبه ۷)؛ یادگیری همکارانه (مصاحبه ۷)؛ یادگیری مشارکتی (مصاحبه ۹)؛ گروهی و همکارانه (مصاحبه ۹)؛ پروژه های گروهی و تعاملات آنلاین (مصاحبه ۹)؛ رقابت های گروهی (مصاحبه ۱۰)؛ فرصت هایی برای همکاری در پروژه ها (مصاحبه ۱۲)؛ بحث های گروهی (مصاحبه ۱۲)؛ کار گروهی و همکاری (مصاحبه ۲۲)؛ فعالیت های گروهی (مصاحبه ۲۲)
	فعالیت های یاددهی-یادگیری	تغییرات سریع فناوری (مصاحبه ۱)؛ آشنایی پلتفرم های آنلاین در فرآیند تدریس و یادگیری (مصاحبه ۲)؛ آشنایی با فناوری های نوین مانند هوش مصنوعی، واقعیت افزوده و واقعیت مجازی (مصاحبه ۲)؛ آماده سازی معلمان آینده برای استفاده مؤثر از ابزارهای دیجیتال (مصاحبه ۲)؛ مهارت های استفاده از نرم افزارها و ابزارهای آموزشی دیجیتال در برنامه های درسی (مصاحبه ۳)؛ آموزش استفاده از ابزارهای نوین (مصاحبه ۳)؛ کار با پلتفرم های مدیریت یادگیری (LMS)؛ آشنایی با ابزارهای ارزیابی آنلاین (مصاحبه ۳)؛ آشنایی با نرم افزارهای شبیه سازی (مصاحبه ۳)؛ برنامه درسی برای معلمان براساس واقعیت افزوده (مصاحبه ۳)؛ فعالیت های مبتنی بر شبیه سازی یادگیری (مصاحبه ۳)؛ تربیت معلمان آینده پژوه باید با فناوری (مصاحبه ۳)؛ برنامه درسی با واقعیت مجازی (مصاحبه ۳)؛ شبیه سازی برنامه درسی مبتنی بر فناوری (مصاحبه ۴)؛ یادگیری فناورانه (مصاحبه ۴)؛ شبیه سازی برنامه درسی مبتنی بر فناوری (مصاحبه ۴)؛ شبیه سازی با فناوری های پیشرفته (مصاحبه ۲۰)؛ تجربه کار با فناوری های واقعیت مجازی و واقعیت افزوده (مصاحبه ۲۰)؛ استفاده از هوش مصنوعی برای ارزیابی و تطبیق محتوا (مصاحبه ۵)؛ استفاده از منابع دیجیتال و آنلاین (مصاحبه ۶)؛ آشنایی با ابزارها و پلتفرم های دیجیتال (مصاحبه ۱۹)؛ کلاس های شبیه سازی شده و تجربیات تعاملی (مصاحبه ۲۰)؛ بازی های مبتنی بر فناوری های نوین (مصاحبه ۱۰)؛ ایجاد محیط آنلاین (مصاحبه ۱۱)؛ فعالیت های یادگیری با تغییرات سریع در حوزه فناوری (مصاحبه ۲)؛ آموزش و یادگیری با ویدیوهای آموزشی (مصاحبه ۳)؛ آشنایی با ابزارها و پلتفرم های دیجیتال (مصاحبه ۱۹)؛ بهره گیری از فناوری های هوش مصنوعی (مصاحبه ۵)؛ یادگیری شخصی سازی شده و تطبیقی (مصاحبه ۵)؛ توانایی استفاده از فناوری های روز در فرآیند تدریس (مصاحبه ۱۹)؛ شبیه سازی موقعیت های اجتماعی (مصاحبه ۱۲)؛ استفاده از منابع آنلاین و ابزارهای یادگیری دیجیتال (مصاحبه ۱۳)؛ داشتن برنامه درسی مبتنی بر نیاز شخصی (مصاحبه ۱۳)؛ ارزیابی های یادگیری را به روشی

		نوبن(مصاحبه ۱۵)، استفاده از ابزارهای دیجیتال برای ارزیابی پیشرفت دانش آموزان(مصاحبه ۱۷)، انعطاف پذیر و مبتنی بر شبیه سازی های دیجیتال(مصاحبه ۱۸)، یادگیری شخصی سازی شده(مصاحبه ۱۸)، استفاده از فناوری های نوبن(مصاحبه ۱۸)
فعالیت های یادگیری چندفرهنگی		آموزش برحسب تفاوت ها و احترام به تنوع(مصاحبه ۱۴)، برنامه درسی با رویکرد جهانی شدن(مصاحبه ۱۴)، برنامه درسی با رویکرد تنوع فرهنگی در جوامع(مصاحبه ۱۴)، کلاس های چندفرهنگی(مصاحبه ۱۴)، تعامل با دانش آموزان از زمینه های فرهنگی مختلف(مصاحبه ۱۴)، مهارت های لازم برای مدیریت تنوع فرهنگی(مصاحبه ۱۵)، بهره برداری تعارض ها و تفاوت های فرهنگی(مصاحبه ۱۵)، مواجهه با تحولات و چالش های سیستم های آموزشی(مصاحبه ۱۸)، مدیریت کلاس های چندفرهنگی(مصاحبه ۱۸)، مطالعه چالش های اجتماعی، علمی، زیست محیطی یا اقتصادی آینده(مصاحبه ۲۱)
فعالیت های یادگیری ادراکی		مسیر یادگیری مناسب و متفاوت (مصاحبه ۵)، یادگیری مستقل(مصاحبه ۶)، مهارت تفکر انتقادی(مصاحبه ۷): تعلیم تفکر انتقادی(مصاحبه ۸)، یادگیری مفاهیم درسی(مصاحبه ۱۰)، تقویت مهارت های اجتماعی آینده(مصاحبه ۱۲)، ارتقاء مهارت ها و دانش خود (مصاحبه ۱۳)، انعطاف پذیری در طراحی برنامه های درسی(مصاحبه ۱۳)، تقویت مهارت های تفکر انتقادی(مصاحبه ۲۱)، توانایی شناسایی نقاط قوت و ضعف دانش آموزان(مصاحبه ۲۳)
فعالیت یادگیری انگیزشی		جذابیت و انگیزش بیشتر دانش آموزان (مصاحبه ۱۰)، باید توانایی طراحی فعالیت ها و بازی های آموزشی(مصاحبه ۱۰)، انعطاف پذیری در برابر تغییرات(مصاحبه ۱۲)، انتخاب محتوای آموزشی بر اساس علاقه مندی های دانش آموزان (مصاحبه ۲۳)، طراحی مسیرهای یادگیری شخصی سازی شده(مصاحبه ۲۳)، تطبیق محتوا با سطح و نیازهای دانش آموزان(مصاحبه ۲۳)، خودرهبی برنامه درسی(مصاحبه ۲۳)

بر اساس یافته های جدول ۴، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر فعالیت های یادگیری شامل ۸ گد محوری(فعالیت های یادگیری در عرصه، فعالیت های یادگیری تعاملی، فعالیت های یادگیری پشتیبانی، فعالیت های یادگیری همکارانه، فعالیت های یاددهی-یادگیری فناورانه، فعالیت های یادگیری چندفرهنگی، فعالیت های ادراکی و فعالیت یادگیری انگیزشی) بوده است.

جدول ۵. منابع یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کدهای انتخابی	گد محوری	کدهای باز
	منابع دیجیتالی	مواد و منابع یادگیری دیجیتالی(کد ۱)، مواد و منابع یادگیری چندوجهی(کد ۱)، منابع فناورانه(مصاحبه ۲)، پایگاه های علمی فناورانه(مصاحبه ۳)، آشنایی با پایگاه های داده اجتماعی(مصاحبه ۳)، آشنایی با پایگاه های داده آموزشی(مصاحبه ۳)، آشنایی با پایگاه های داده تحلیل روندها(مصاحبه ۳)، آشناسازی با پلتفرم هایی مانند LinkedIn و گروه های تخصصی آنلاین برای تبادل ایده ها و تجربیات(مصاحبه ۴)، تدریس و برنامه ریزی در شرایط واقعی و مطالعه چالش های واقعی آموزشی(مصاحبه ۵)، شبیه سازی مهارت های تصمیم گیری و تحلیل خود(مصاحبه ۸)، آشنایی با سیستم های مدیریت یادگیری (LMS) مانند Moodle، Blackboard، Canvas(مصاحبه ۹)، آشنایی با نرم افزارهای آموزش مجازی(مصاحبه ۹)، کسب تجربه های یادگیری آنلاین(مصاحبه ۹)، دسترسی به پایگاه های داده علمی و تحقیقاتی(مصاحبه ۱۰)، دسترسی به مقالات تحقیقاتی(مصاحبه ۱۰)، دسترسی به پایان نامه ها(مصاحبه ۱۰)، دسترسی به کتاب های الکترونیکی(مصاحبه ۱۰)، به روزرسانی دانش و شبکه سازی(مصاحبه ۱۱)، منابع اینترنتی(مصاحبه ۱۲)، پلتفرم هایی مانند Coursera، edX، و Udemy (مصاحبه ۱۳)، منابع آموزش دیجیتال(مصاحبه ۱۳)، دوره های آموزشی آنلاین(مصاحبه ۱۳)، منابع فناورانه جدید(مصاحبه ۱۴)، پادکست های تخصصی در آموزش(مصاحبه ۱۶)، ویدئوهای آموزشی TED-Ed(مصاحبه ۱۷)، منابع یادگیری ترکیبی در برنامه درسی(مصاحبه ۱۸)، پلتفرم های آموزشی دیجیتال(مصاحبه ۲۰)، دوره های آنلاین(مصاحبه ۲۰)، پلتفرم های دیجیتالی یادگیری(مصاحبه ۲۱)، ربات های آموزشی و چت بات های هوشمند برای کمک به دانش آموزان(مصاحبه ۲۲)، آشنایی با ChatGPT، Khanmigo، ScribeSense(مصاحبه ۲۲)، ویدئوهای آموزشی تعاملی(مصاحبه ۲۳)، کتاب های آموزشی تعاملی(مصاحبه ۲۳)، کتاب های آموزشی مجهز به هوش مصنوعی(مصاحبه ۲۳)، کتاب های الکترونیکی هوشمند(Smart eBooks)، محتوای آموزشی دیجیتال و تعاملی(مصاحبه ۲۳)
منابع یاددهی-یادگیری	منابع آینده پژوه	مواد و منابع یادگیری نوآور(کد ۱)، مواد و منابع یادگیری آینده پژوه(کد ۱)، مواد و منابع یادگیری در حال تغییر(کد ۱)، آشنایی با برنامه های آموزشی آینده پژوهی(مصاحبه ۳)، مطالعه تغییرات سیاست های آموزشی(مصاحبه ۷)، مطالعه گزارش های روندهای آموزش و پرورش و تحولات جهانی(مصاحبه ۶)، مطالعه موردی تحولات آموزشی(مصاحبه ۷)، گزارش های منتشر شده توسط مؤسسات معتبر مانند OECD، UNESCO(مصاحبه ۶)، بررسی ابتکارات جدید در مدارس(مصاحبه ۷)

		استفاده از شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای برای بررسی موقعیت‌های آموزشی (مصاحبه ۸)، مقالات علمی و پژوهشی: مقالات (مصاحبه ۱۲)، منابع علمی نوین (مصاحبه ۱۸)، منابع محیطی پویا و آینده‌نگر (مصاحبه ۱۸)، فناوری‌های آموزشی جید (مصاحبه ۲۲)، مواد آموزشی نوین (مصاحبه ۲۲)،
منابع چندوجهی		مواد و منابع یادگیری توانمندساز (کُد ۱)، کارگاه‌های مشاهده ای (مصاحبه ۲)، منابع عملی (مصاحبه ۲)، منابع و مواد مهارت محور (مصاحبه ۲)، مشارکت در کنفرانس‌ها و نشست‌های تخصصی (مصاحبه ۱۱)، حضور در کارگاه‌های تخصصی (مصاحبه ۱)، وبینارها و ویدیوهای آموزشی (مصاحبه ۱۴)، مواد و منابع یادگیری انعطاف‌پذیر (کُد ۱)، پژوهش‌های اخیر در زمینه‌های مختلف آینده‌پژوهی (مصاحبه ۱۲)، منابع تعاملی (مصاحبه ۱۴)، منابع تسهیل گر آموزشی (مصاحبه ۱۴)، منابع یادگیری تربیتی (مصاحبه ۱۵)، منابع یادگیری اخلاقی (مصاحبه ۱۵)؛ منابع چندرسانه ای (مصاحبه ۱۶)، تجربیات عملی (مصاحبه ۱۹)، مهارت‌های نرم و توسعه حرفه‌ای (مصاحبه ۱۹)، کتابهای پژوهشی (مصاحبه ۲۰)؛ کتاب‌های علمی و پژوهشی معتبر (مصاحبه ۲۱)
منابع شبکه ای		آشناسازی با شبکه‌های اجتماعی حرفه‌ای برای معلمان (مصاحبه ۴)، آشنایی با معلمان و متخصصان دیگر در سراسر جهان (مصاحبه ۴)، دردسترس قرار دادن تجربه‌های عملی در مدارس و نهادهای آموزشی (مصاحبه ۵)، همکاری با مدارس و سازمان‌های آموزشی برای تجربه‌ی عملی (مصاحبه ۵)، مطالعه تجربیات کشورهای مختلف (مصاحبه ۷)، دردسترس قرار دادن گزارش‌های تحقیقی و روندهای آینده برای معلمان (مصاحبه ۶)، مواد آموزشی تعاملی (مصاحبه ۱۶)، محتوای تعاملی و شبیه‌سازی تدریس (مصاحبه ۱۷)، پژوهش‌های آموزشی (مصاحبه ۱۹)، پشتیبانی آموزشی (مصاحبه ۲۲)

براساس یافته‌های جدول ۵، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر منابع/مواد یادگیری شامل ۴ کُد محوری (منابع دیجیتالی، منابع آینده پژوه، منابع چندوجهی و منابع شبکه ای) بوده است.

جدول ۶. گروه بندی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد محوری	کُد های باز
	گروه بندی بر حسب سناریوهای یادگیری	گروه بندی سناریوهای یادگیری موضوعات (کُد ۱)، گروه بندی سناریوهای یادگیری شیوه ها (کُد ۱)، گروه بندی سناریوهای یادگیری ابزارها (کُد ۱)، گروه بندی سناریوهای یادگیری فعالیت ها (کُد ۱)، گروه بندی سناریوهای یادگیری فعالیت ها (کُد ۱)، گروه بندی سناریوهای یادگیری سطوح (کُد ۲)، گروه بندی سناریوهای یادگیری ابعاد (کُد ۲)، گروه بندی سناریوهای یادگیری موضوعات (کُد ۳)، گروه بندی سناریوهای یادگیری بخش ها (کُد ۳)
گروه بندی یاددهی - یادگیری	گروه بندی بر حسب هدف یادگیری	گروه های یادگیری همیار (کُد ۴)، یادگیری مبتنی بر تعاملات چندفرهنگی (کُد ۴)، گروه بندی با هدف همفکری (کُد ۵)، گروه بندی با هدف رشد اجتماعی (کُد ۵)، گروه بندی با هدف رشد فرهنگی (کُد ۵)، گروه بندی با هدف رشد دینی (کُد ۵)، گروه بندی با هدف رشد علمی (کُد ۵)، گروه بندی با هدف رشد علمی (کُد ۵)، گروه بندی با هدف رشد علمی (کُد ۵)، گروه بندی با هدف رشد علمی (کُد ۵)، گروه بندی با هدف سناریو-محور و آینده‌نگر (کُد ۶)، گروه بندی با هدف بین‌رشته‌ای و سیستمی (کُد ۷)، گروه بندی با هدف رشد مهارت‌های ارتباطی (کُد ۷)، گروه بندی با هدف یادگیری مسئله‌محور (کُد ۸)، گروه بندی با هدف یادگیری پروژه محور (کُد ۸)، گروه بندی با هدف یادگیری فرایند محور (کُد ۸)، گروه بندی با هدف یادگیری حرفه ای (کُد ۹)، گروه بندی با هدف یادگیری استراتژیک (کُد ۹)، گروه بندی با هدف یادگیری ضرورت‌ها (کُد ۱۰)، گروه بندی با هدف یادگیری اولویت ها (کُد ۱۰)، گروه بندی با هدف یادگیری مشارکتی (کُد ۱۰)، گروه بندی با هدف یادگیری چالش ها (کُد ۱۱)، گروه بندی با هدف یادگیری آینده پژوهی (کُد ۱۱)، گروه بندی با هدف یادگیری آینده سازی (کُد ۱۱)، گروه بندی با هدف یادگیری آینده گزینی (کُد ۱۱)

براساس یافته‌های جدول ۶، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر گروه بندی یاددهی-یادگیری شامل ۸ کُد محوری (گروه بندی بر حسب سناریوهای یادگیری، گروه بندی بر حسب هدف یادگیری) بوده است.

جدول ۷. زمان بندی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد محوری	کُد های باز
زمان بندی یاددهی-یادگیری	ارزشیابی برحسب زمان	ارزشیابی پایانی تدریس (کُد ۱)، اجرای پروژه های یادگیری حین درس (کُد ۱)، تدریس آزمایشی در کارگاه حین درس (کُد ۲)، ارائه پروژه های پایانی (کُد ۱)، اجرای پروژه های یادگیری حین درس (کُد ۱)، اجرای پروژه های یادگیری پایان درس (کُد ۱)، ایجاد حس خوب در پایان درس با تشویق (کُد ۸)، شروع درس از ساده به مشکل (کُد ۸)
	دسته بندی مطالب یادگیری	دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات فوریت (کُد ۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات اهداف (کُد ۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات زمانی (کُد ۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب ترجیحات محتوایی (کُد ۱۶)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب توانایی های روانی-حرکتی (کُد ۱۵)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب توانایی های عاطفی (کُد ۱۴)، دسته بندی مطالب یادگیری برحسب توانایی های شناختی (کُد ۱۴)، دسته بندی مطالب برحسب زمان یادگیری (کُد ۱۳)
	اولویت بندی برحسب دشواری	بازنگری و اصلاح مستمر برنامه زمانی (کُد ۱۰)، اولویت بندی برحسب دشواری ارزشیابی یادگیری (کُد ۲۲)، اولویت بندی برحسب دشواری شیوه های یادگیری (کُد ۳۳)، اولویت بندی برحسب دشواری فعالیت های یادگیری (کُد ۲۲)، اولویت بندی برحسب دشواری اهداف یادگیری (کُد ۲۱)، اولویت بندی برحسب دشواری محتوای یادگیری (کُد ۲۱)، ضرورت برحسب دسترسی به مواد و منابع آموزشی (کُد ۲۰)، ضرورت برحسب تسریع بخشی ارزشیابی (کُد ۲۰)، ضرورت برحسب تسریع بخشی محتوایی (کُد ۲۰)، ضرورت برحسب تسریع بخشی موضوعی (کُد ۲۰)، فوریت برحسب تسریع بخشی روشی (کُد ۲۰)، فوریت برحسب تسریع بخشی موضوعی (کُد ۲۰)، فوریت برحسب تسهیل بخشی یادگیری (کُد ۱۹)، فوریت برحسب چابک سازی یادگیری (کُد ۱۹)، فوریت برحسب پیشبردگی یادگیری (کُد ۱۸)، فوریت برحسب استلزامات (کُد ۱۷)، فوریت برحسب ضرورت (کُد ۱۷)، امکان بهره گیری در یادگیری انفرادی، آنلاین، تطبیقی و مبتنی بر هوش مصنوعی (کُد ۷)، اولویت بندی محتوا و فعالیت ها (کُد ۹)، اولویت بندی محتوا و فعالیت ها (کُد ۹)، تخصیص بهینه زمان به دروس و فعالیت ها (بر اساس سطح سختی و اهمیت) (کُد ۹)، پایش و ارزیابی زمان صرف شده (کُد ۱۰)، جلب توجه دانش آموزان به درس با یک سؤال چالشی (کُد ۷)
	باز خورددهی دوره ای	تحلیل عملکرد و نوشتن گزارش پایانی (کُد ۱)، تحلیل و اصلاح عملکرد (کُد ۳)، آشنایی با اصول و مبانی تعلیم و تربیت (کُد ۳)، میزان کارآمدی روش و محتوای تدریس معلم در تسهیل یادگیری (کُد ۵)، هدف گذاری آموزشی (کُد ۹)، ارتباط تناسب درس با موقعیت های خارج از کلاس و بیان فواید درس (کُد ۸)، باز خورد دهی بعد از اتمام درس (کُد ۱)، باز خورد گروهی و مربی به موقع (کُد ۲)، دریافت باز خورد از معلمان راهنما بطور مستمر (کُد ۳)،
	زمان لازم برای یادگیری	زمان لازم برای یادگیری برنامه درسی (کُد ۴)، زمان صرف شده برای یادگیری برنامه درسی (کُد ۴)، در نظر گرفتن میزان فرصت یادگیری (کُد ۴)، میزان تلاش مورد نیاز برای یادگیری برنامه درسی (کُد ۵)، طراحی برنامه درسی با توجه به فرصت های یادگیری کافی (کُد ۶)، میزان فرصتی که نظام آموزشی در اختیار دانش آموز برای یادگیری قرار می دهد (کُد ۶)، برنامه ریزی ماریچی برنور (کُد ۱۱)، برنامه ریزی برحسب زمان لازم (کُد ۱۱)، برنامه ریزی برحسب طول زمان دوره آموزشی (کُد ۱۱)، برنامه ریزی با ارائه زمان تدریجی مباحث (کُد ۱۲)، انعطاف در برنامه ریزی (کُد ۹)، تعیین میزان زمان استاندارد برای هر درس براساس استعداد و ویژگی های یادگیرندگان (کُد ۶)، تنظیم انعطاف در ساعات تدریس و تکلیف بر اساس میزان زمان مورد نیاز (کُد ۶)

بر اساس یافته های جدول ۷، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر زمان بندی یادگیری شامل ۵ کُد محوری (ارزشیابی برحسب زمان، دسته بندی مطالب یادگیری، اولویت بندی برحسب دشواری، باز خورددهی دوره ای، زمان لازم برای یادگیری) بوده است.

جدول ۸. ارزشیابی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد محوری	کُد های باز
ارزشیابی یاددهی - یادگیری	بازاندیشی ارزشیابی	بازاندیشی ابزارهای ارزشیابی (کُد ۱)، بازاندیشی شیوه های ارزشیابی (کُد ۱)، بازاندیشی اهداف ارزشیابی (کُد ۱)، بازاندیشی زمان ارزشیابی (کُد ۱)، بازاندیشی منابع ارزشیابی (کُد ۱)، بازاندیشی فعالیت های ارزشیابی (کُد ۱)، جهت دهی ارزشیابی (کُد ۲)
	استراتژی های ارزشیابی	استراتژی های آینده پژوهی در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی پروژه محور در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی های عملگرایانه در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی محصول محور در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی خلاقیت محور در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی هدف آزاد در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی مهارت محور در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی فهم محور در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی اجتماع محور در ارزشیابی (کُد ۳)، استراتژی استعداد محور در ارزشیابی (کُد ۳)
	ارزشیابی فراشناختی	ارزشیابی مهارت خودتنظیمی (کُد ۴)، ارزشیابی مهارت خودراهبری (کُد ۴)، ارزشیابی مهارت خودبرنامه ریزی (کُد ۴)، ارزشیابی مهارت خودپیش بردگی (کُد ۴)، ارزشیابی مهارت خودتعیین کنندگی (کُد ۵)
	ارزشیابی جامع	ارزشیابی درونداها (کُد ۶)، ارزشیابی پایانی (کُد ۶)، ارزشیابی تراکمی (کُد ۶)، ارزشیابی مستمر (کُد ۶)، ارزشیابی تکوینی (کُد ۷)، ارزشیابی مغز پرور (کُد ۸)، ارزشیابی سیستمی (کُد ۸)، ارزشیابی چندگانه (کُد ۹)، ارزشیابی بازتابی (کُد ۱۰)
	چالش های ارزشیابی	پیش بینی دقیق نیازهای آینده (کُد ۱۱)، تغییر در نگرش ها (کُد ۱۱)، آمادگی بهتر برای تغییرات (کُد ۱۲)، افزایش انعطاف پذیری برنامه های درسی (کُد ۱۲)، نحوه استفاده از فناوری هوش مصنوعی در ارزشیابی (کُد ۱۳)، مشکلات ارزشیابی ماشینی (کُد ۱۴)، تحلیل داده های کلان ارزشیابی (کُد ۱۵)، انعطاف پذیری ارزشیابی ماشینی (کُد ۱۶)، پیش بینی تغییرات و نیازهای آینده (کُد ۱۷)، استفاده از داده های پیش بینی روندهای آموزشی (کُد ۱۸)، ارزشیابی دیجیتال (کُد ۱۹)، تحولات ارزشیابی (کُد ۲۰)، نحوه نظارت بر فرایندهای ارزشیابی (کُد ۲۱)، نحوه بازخوردگیری از ارزشیابی با هوش مصنوعی (کُد ۲۲)، اولویت های اشکال ارزشیابی (کُد ۲۳)

بر اساس یافته های جدول ۸، الگوی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر ارزشیابی یادگیری شامل ۴ کُد محوری (ارزشیابی فراشناختی، بازاندیشی ارزشیابی، ارزیابی جامع، چالش های ارزشیابی) بوده است.

جدول ۹. نقش معلمان در یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد های محوری	کُد های باز
نقش معلمان در یاددهی - یادگیری	خلق ارزش های یادگیری	آفرینندگی ابزارهای یادگیری (کُد ۱)، آفرینندگی سبک های یادگیری (کُد ۱)، آفرینندگی تنوع یادگیری (کُد ۲)، خلق نقشه های مفهومی (کُد ۲)، خلق طرح های درس (کُد ۳)، خلق ارزش های یادگیری (کُد ۳)، خلق تدابیر یادیار (کُد ۴)، خلق نکالیف درسی مبتکرانه (کُد ۵)، همکاری های یادگیری مبتکرانه (کُد ۶)، آفرینندگی در ارتباط درون محتوایی (کُد ۷)، آفرینندگی در ارتباط بین مفهومی (کُد ۸)، ساخت دهی به محتوای یادگیری (کُد ۹)، ساخت دهی به اشکال یادگیری (کُد ۱۰)
	تسهیل گری	تسهیل گری ابزارهای یادگیری (کُد ۱۲)، تسهیل گری راهبردهای یادگیری (کُد ۱۲)، تسهیل گری فعالیت های یادگیری (کُد ۱۲)، تسهیل گری ارزشیابی یادگیری (کُد ۱۳)، تسهیل گری منابع یادگیری (کُد ۱۳)، تسهیل گری محتوای یادگیری (کُد ۱۳)، یادگیری مشارکتی (کُد ۱۴)، یادگیری مسئله محور (کُد ۱۶)، نقش آفرینی
	تسریع بخشی	یادگیرندگان با سرعت بیشتری پیشرفت کنند (کُد ۱۹)، از زمان آموزشی بهینه تر استفاده شود (کُد ۱۹)، خستگی و افت انگیزه در یادگیرندگان مستعد کاهش یابد (کُد ۱۹)، جلوگیری از اتلاف زمان یادگیری (کُد ۲۰)، افزایش انگیزش و احساس موفقیت (کُد ۲۰)، استفاده حداکثری از ظرفیت های ذهنی فراگیران (کُد ۲۰)، فراهم سازی فرصت های چالشی و توسعه ای (کُد ۲۰)، شتاب دهنده یادگیری محتوا (کُد ۲۱)، یادگیری سریع مفاهیم (کُد ۲۱)، تمرکز بر سرعت یادگیری (کُد ۲۲)، گذر سریع از مطالب یادگیری (کُد ۲۳)، بهینه سازی زمان یادگیری (کُد ۲۳)
	طراح برنامه درسی منعطف و نوآورانه	نیازهای آینده جامعه و بازار کار را شناسایی کنند (کُد ۱۴)، برنامه های درسی پویا و قابل بازنگری طراحی نمایند (کُد ۱۵)، از فناوری های نوظهور در یادگیری بهره ببرند (کُد ۱۶)
	مربی مهارت های نرم	همکاری و ارتباط مؤثر (کُد ۱۷)، هوش هیجانی (کُد ۱۸)، تطبیق پذیری (کُد ۱۹)، تدریس خلاقانه (کُد ۲۰)، تفکر انتقادی (کُد ۱۸)، تفکر یکپارچه (کُد ۱۸)، ارتباط تیمی (کُد ۱۹)، آماده سازی مغز در سطح عاطفی (کُد ۱۹)، آماده سازی مغز در سطح شناختی (کُد ۱۹)، آماده سازی مغز در سطح روانی - حرکتی (کُد ۲۰)

براساس یافته های جدول ۹، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر نقش معلم در یادگیری شامل ۵ کُد محوری (خلق ارزش های یادگیری، تسهیل بخشی، تسریع گری، طراح برنامه درسی منعطف و نوآورانه، مربی مهارتهای نرم) بوده است.

جدول ۱۰. منطق یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد محوری	کُدهای باز
منطق یاددهی-یادگیری	سواد چندوجهی	سواد فرهنگی- اجتماعی (کُد ۳)، سواد آینده (کُد ۴)، سواد داده و هوش مصنوعی (کُد ۴)، تقویت سوادهای جدید برای مواجهه با آینده (کُد ۳)، تقویت سوادهای جدید برای مواجهه با آینده (کُد ۵)، آموزش و یادگیری چندوجهی (کُد ۱۹)، یادگیری تجربی (کُد ۱۱)، تغییر روند آموزش و یادگیری آینده (کُد ۲۰)، ترکیب محتوای دانشی، نگرشی و مهارتی با روش تدریس فعال (کُد ۲۰)، یادگیری مادام العمر (کُد ۱۹)، شهروند آینده نگر (کُد ۲۱)، شهروند الکترونیک (کُد ۲۱)،
	توانمندسازی معلمان	تسلط بر روش های تدریس خلاق و نوآور (کُد ۱۸)، تربیت معلم فناور محور و داده بنیان (کُد ۱۹)، آموزش مبتنی بر شایستگی (کُد ۱۹)، تربیت برای سازگاری با بحرانهای طبیعی (کُد ۱۲)، استفاده درست و بجا از فناوری های نوین (کُد ۱۵)، استفاده درست از ابزارهای یادگیری (کُد ۱۵)، تربیت برای سازگاری با بحران محیط زیست (کُد ۱۱)، آماده سازی برای آینده ای نامطمئن (کُد ۱۲)، تربیت برای سازگاری با بحرانهای طبیعی (کُد ۱۲)، تربیت تطبیقی با آینده (کُد ۱۷)، آشنایی با ابزارهای داده کاوی (کُد ۲۱)، سناریو سازی آموزش و یادگیری (کُد ۲۲)، سناریو های یادگیری و آموزش (کُد ۲۰)، شناخت شیوه های یادگیری آینده (کُد ۱۶)، شناخت فرصت های یادگیری (کُد ۱۶)، تربیت فراکنشی (کُد ۱۳)
	نقد یادگیری/آموزش	یادگیری تحلیلی (کُد ۹)، نقد آینده آموزش و یادگیری (کُد ۱۳)، تغییر فضای یادگیری آینده (کُد ۲۳)، مدیریت کلاس در فضای حضوری و مجازی (کُد ۱۸)، یادگیری و آموزش امری انعطاف پذیر (کُد ۸)، تحلیل ظرفیت های یادگیری تعاملی (کُد ۱)، آموزش برای آینده ای نایافته، نه گذشته ای تکراری (کُد ۳)، تبیین علمی فعالیت های یادگیری (کُد ۲)، تبیین اجتماعی فعالیت های یادگیری (کُد ۲)
	دیجیتالی سازی یادگیری	شناخت منابع نوین یادگیری (کُد ۱۶)، یادگیری بازتابی (کُد ۱۷)، دیجیتالی سازی یادگیری و آموزش (کُد ۱۴)، محتواهای آموزشی چندگانه (کُد ۲۳)، آموزش برای آینده متنوع (کُد ۱۰)، نگاه سیستمی و بین رشته ای (کُد ۱)، یادگیری بر محور چندگانه (کُد ۱۳)، یادگیری به عنوان کنش اجتماعی و اخلاقی (کُد ۱۱)، یادگیری سیستمی (کُد ۱۰)، یادگیری تطبیقی و سناریو محور (کُد ۸)، یادگیری فرایندی سیال (کُد ۷)، یادگیری تیمی (کُد ۷)، طراحی یادگیری فراگیر (کُد ۱)، طراحی یادگیری فراتر از دیوار کلاس و مدرسه (کُد ۲)
	معلم چندوجهی	معلم به عنوان تسهیل گر (کُد ۵)، معلم به عنوان حمایت کننده (کُد ۵)، معلم به عنوان راهنما (کُد ۶)، معلم به عنوان الهام بخش (کُد ۶)، معلم آماده کننده دانش آموزان برای آینده (کُد ۷)، توانمندی در تدریس چندفرهنگی و انعطاف پذیر (کُد ۱۸)،
	بازتعریف چندوجهی آموزش/یادگیری	بازتعریف نقش های ظرفین یادگیری (کُد ۹)، بازتعریف ابزارهای یادگیری (کُد ۹)، بازتعریف فرایندهای یادگیری (کُد ۹)، بازتعریف یادگیری (کُد ۸)، بازتعریف فضای یادگیری و آموزش (کُد ۲۳)،

براساس یافته های جدول ۱۰، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر منطق یاددهی-یادگیری شامل ۵ کُد محوری (سواد چندوجهی، دیجیتالی سازی یادگیری، توانمندسازی معلمان، نقد یادگیری/آموزش، معلم چندوجهی، باز تعریف چندوجهی آموزش/یادگیری) بوده است.

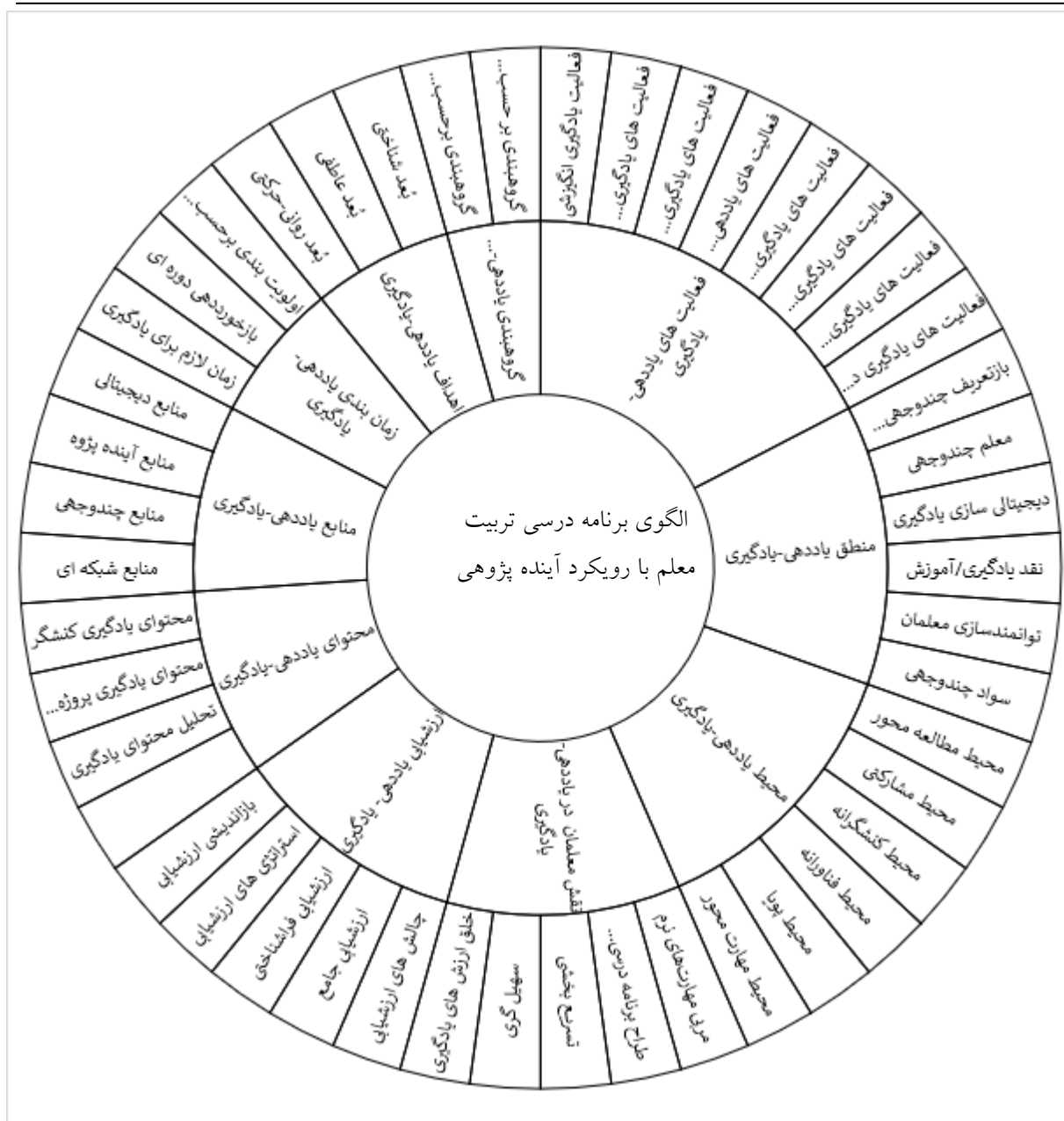
جدول ۱۱. محتوای یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

کُد انتخابی	کُد محوری	کُد های باز
محتوای یاددهی- یادگیری	محتوای یادگیری کنشگر	محتوای یادگیری تقویت کننده شناخت(مصاحبه ۱۸)،محتوای یادگیری تقویت کننده انگیزشی (مصاحبه ۱۸)،محتوای یادگیری تقویت کننده مهارت(مصاحبه ۱۸)، محتوای یادگیری تقویت کننده قوه عمل(مصاحبه ۱۸)،محتوای یادگیری کنش گرای محتوایی(مصاحبه ۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای جمعی(مصاحبه ۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای اجتماعی(مصاحبه ۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای فردی(مصاحبه ۱۹)،محتوای یادگیری کنش گرای زمین بافتی(مصاحبه ۱۹)م
	محتوای یادگیری پروژه محور	محتوای یادگیری پروژه درس محور(مصاحبه ۲۰)، محتوای یادگیری پروژه محور هدفدار(مصاحبه ۲۰)، محتوای یادگیری پروژه محور ارزیابانه(مصاحبه ۲۰)، محتوای یادگیری طرح ذهن خلاق(مصاحبه ۲۱)، محتوای یادگیری طرح ذهن مبتکرانه(مصاحبه ۲۱)، محتوای یادگیری ذهن متبلور(مصاحبه ۲۱)، محتوای یادگیری شناختی(مصاحبه ۲۲)، محتوای یادگیری محتوای عاطفی(مصاحبه ۲۲)، تحلیل مهارت‌های محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۲)، تحلیل بدعت محتوای یادگیری فراکنشی(مصاحبه ۲۲)،
	تحلیل محتوای یادگیری	تحلیل محتوای یادگیری(مصاحبه ۲۳)، تحلیل روند شناختی محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۳)، تحلیل فراز محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۳)، تحلیل اهداف محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۳)، تحلیل اقدامات محتوای یادگیری(مصاحبه ۲۳)، تحلیل زمانی محتوای یادگیری (مصاحبه ۲۳)، تحلیل مکانی محتوای یادگیری(مصاحبه ۲۳)،
	محتوای یادگیری دیجیتال	محتوای یادگیری یادگیری چابکی(مصاحبه ۱۵)، محتوای یادگیری یادگیری همزمان زمین بافت های درس(مصاحبه ۱۵)، محتوای یادگیری همزمان مضامین درس(مصاحبه ۱۵)، محتوای یادگیری انگیزشی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری تعاملی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری تحریک تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری غنی سازی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری تسریع بخشی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری تحول ساز تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری همگرایی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری واگرایی تفکر(مصاحبه ۱۶)، محتوای یادگیری دیجیتال پیشبرنده(مصاحبه ۱۷)، محتوای یادگیری دیجیتال توسعه دهنده(مصاحبه ۱۷)، محتوای یادگیری دیجیتال مسیرمدار(مصاحبه ۱۷)، محتوای یادگیری دیجیتال همسو(مصاحبه ۱۷)، نگار ذهنی و آینده نگاری محتوای یادگیری(مصاحبه ۷)، محتوای یادگیری خلاقیت ساز(مصاحبه ۷)، محتوای یادگیری دیجیتالی(مصاحبه ۸)، محتوای یادگیری چندگانه(مصاحبه ۸)، محتوای یادگیری طرح(مصاحبه ۹)، محتوای یادگیری پروژه ساز(مصاحبه ۹)، محتوای یادگیری پیش بین(مصاحبه ۱۰)، محتوای یادگیری گزارشگر(مصاحبه ۱۰)، تحلیل روندهای محتوای یادگیری(مصاحبه ۱۱)، بازی‌های یادگیری محتوای شبیه سازی آینده(مصاحبه ۱۱)؛ محتوای یادگیری مبتنی بر واقعیت افزوده(مصاحبه ۱۲)، محتوای یادگیری مبتنی بر واقعیت مجازی(مصاحبه ۱۲)، محتوای یادگیری برپایه پلتفرمهای یادگیری هوشمند(مصاحبه ۱۳)، محتوای یادگیری برپایه پلتفرم های جستجو(مصاحبه ۱۳)، محتوای یادگیری برپایه چت بات های آموزشی(مصاحبه ۱۳)، محتوای یادگیری برپایه سناریوی آموزشی(کُد ۱)، محتوای یادگیری تصویری-دیناری(مصاحبه ۱۴)، محتوای یادگیری متنی-شفاهی(مصاحبه ۱۴)، محتوای یادگیری شنیداری-صوتی(مصاحبه ۱۴)، یادگیری همزمان محتوای درس(مصاحبه ۱۵)،

بر اساس یافته های جدول ۱۱، الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر محتوای یادگیری شامل ۴ کُد محوری(محتوای یادگیری کنشگر، محتوای یادگیری پروژه محور، تحلیل محتوای یادگیری، محتوای یادگیری دیجیتال) بوده است.

سؤال دوم تحقیق

الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی چگونه است؟



شکل ۱. الگوی برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی

نتیجه گیری

یافته‌ها نشان داد، الگوی یاددهی- یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر هدف شامل ۳ کُد محوری (بُعد شناختی، بُعد عاطفی و بُعد روانی- حرکتی) بوده است. بُعد شناختی: این بُعد به فرآیندهای فکری و آگاهی‌های ذهنی دانش‌آموزان یا معلمان اشاره دارد. در این زمینه، ممکن است تأکید بر توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی، حل مسئله، و درک مفاهیم عمیق باشد. بُعد عاطفی: این بُعد بر احساسات، نگرش‌ها، و انگیزه‌های درونی افراد تأکید دارد. در برنامه‌های تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی، ممکن است به توانایی معلمان در ایجاد ارتباط‌های عاطفی مؤثر و ارتقاء انگیزه در دانش‌آموزان توجه شود. بُعد روانی- حرکتی: این بُعد به جنبه‌های فیزیکی و عملی یادگیری اشاره دارد که ممکن است شامل فعالیت‌های بدنی، تعامل‌های

اجتماعی و تجربه‌های عملی باشد که در یادگیری معلمان یا دانش‌آموزان نقش دارد. نتایج با مطالعات (هایرونوری، یو، رایسا، و تیتسو، ۲۰۲۱؛ اوسادچا و همکاران، ۲۰۲۰) همسویی داشته است.

یافته‌ها نشان داد، یکی از عناصر الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر محیط یادگیری است که شامل شش کُد محوری (بعد یا مؤلفه کلیدی) است و هر کدام نقش مهمی در ایجاد یک محیط آموزشی هم‌راستا با نیازهای آینده دارند. ۱. محیط مهارت‌محور: تمرکز بر ارتقاء مهارت‌های عملی، حرفه‌ای و کاربردی معلمان آینده، از جمله مهارت‌های تدریس، مدیریت کلاس، و مهارت‌های ارتباطی. این محیط یادگیری به جای صرفاً انتقال دانش نظری، بر توانمندسازی عملی افراد تأکید دارد. ۲. محیط پویا: محیطی که در آن یادگیری انعطاف‌پذیر، به‌روز، و متناسب با تغییرات سریع علمی، اجتماعی و فناوری صورت می‌گیرد. این فضا خلاقیت، نوآوری و انطباق‌پذیری را در فراگیران پرورش می‌دهد. ۳. محیط فناوریانه: استفاده گسترده و مؤثر از فناوری‌های نوین آموزشی (مانند هوش مصنوعی، یادگیری دیجیتال، واقعیت افزوده و مجازی) برای ارتقای کیفیت و جذابیت فرایند یادگیری. ۴. محیط کنش‌گرا: یادگیری مبتنی بر عمل و تجربه‌گرایی که در آن معلمان در حال آموزش، به صورت فعال در فرایند یادگیری درگیر هستند و نقش فعالی در ساخت دانش و تصمیم‌گیری دارند. ۵. محیط مشارکتی: تأکید بر همکاری، تعامل گروهی و یادگیری جمعی. در این فضا، معلمان آینده به یادگیری از یکدیگر، کار گروهی، و مشارکت در طراحی و ارزیابی فرایندهای آموزشی تشویق می‌شوند. ۶. محیط مطالعه‌محور: فضایی که در آن مطالعه، پژوهش و یادگیری مستقل و مداوم تشویق می‌شود. این محیط باعث تقویت توان پژوهشی، تفکر انتقادی و علاقه به یادگیری مادام‌العمر در معلمان می‌شود. در مجموع، این شش مؤلفه نشان می‌دهند که برنامه‌ریزی درسی برای تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی نه تنها بر محتوای آموزشی، بلکه بر طراحی محیط یادگیری نیز تأکید دارد تا معلمان را برای مواجهه با آینده‌ای پیچیده و متغیر آماده سازد. نتایج با مطالعات (محمدی بلبان آباد، سیفی، ناطقی، ۱۳۹۷؛ علیزاده، و جهانیان، ۱۳۹۹) همسویی داشته است.

یافته‌های نشان داد، یکی از عناصر الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر فرصت‌های یادگیری است که شامل ۸ کُد محوری (فرصت مهارت‌آموزی، فرصت‌های نوین یادگیری، فرصت تجزیه و تحلیل موقعیت، فرصت آموزشی عادلانه، فرصت ابزارشناسی، فرصت استفاده از رویکردهای متفاوت، فرصت مدیریت رفتار یادگیری و فرصت یادگیری با نیازهای ویژه) بوده است. ۱. فرصت مهارت‌آموزی: تأکید بر مهارت‌های عملی و کاربردی که معلمان باید در مواجهه با موقعیت‌های متنوع به کار گیرند. ۲. فرصت‌های نوین یادگیری: ایجاد فضا برای استفاده از روش‌های جدید و مبتنی بر فناوری‌های پیشرفته برای ارتقاء کیفیت یادگیری. ۳. فرصت تجزیه و تحلیل موقعیت: به معلمان این امکان را می‌دهد که موقعیت‌های مختلف را تحلیل کرده و به بهترین روش‌ها و استراتژی‌ها برای مواجهه با آنها دست یابند. ۴. فرصت آموزشی عادلانه: توجه به برابری در دسترسی به منابع آموزشی برای تمامی دانش‌آموزان، به‌ویژه در شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوت. ۵. فرصت ابزارشناسی: کمک به معلمان برای شناخت ابزارها و منابع جدید که می‌تواند فرایند یاددهی-یادگیری را تسهیل کند. ۶. فرصت استفاده از رویکردهای متفاوت: معلمان می‌توانند از رویکردهای مختلف برای پاسخ به نیازهای متنوع دانش‌آموزان بهره ببرند. ۷. فرصت مدیریت رفتار یادگیری: تقویت مهارت‌های معلمان در مدیریت رفتارهای یادگیری در کلاس درس و به‌ویژه در مواجهه با مشکلات رفتاری. ۸. فرصت یادگیری با نیازهای ویژه: ارائه فرصت‌های خاص برای پاسخ به نیازهای دانش‌آموزانی که ممکن است با چالش‌های خاص یادگیری مواجه باشند. این الگو می‌تواند به معلمان کمک کند تا نه تنها مهارت‌های تدریس خود را بهبود دهند، بلکه برای آینده‌ای بهتر و چالش‌های آن آماده شوند. نتایج با مطالعات (خان، ۲۰۱۴؛ هوآرد و توندر، ما و یانگ، ۲۰۲۱) همسویی داشته است.

یافته‌ها نشان داد، یکی از عناصر الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر فعالیت‌های یادگیری است که شامل ۸ کُد محوری (فعالیت‌های یادگیری در عرصه، فعالیت‌های یادگیری تعاملی، فعالیت‌های یادگیری

1. Hironori, Yu, Risa, & Tetsu

2. Osadcha et al

3. Khan

4. Howard, Tondeur, Ma, & Yang

پشتیبانی، فعالیت های یادگیری همکارانه، فعالیت های یاددهی-یادگیری فناورانه، فعالیت های یادگیری چندفرهنگی، فعالیت های ادراکی و فعالیت یادگیری انگیزشی) بوده است. ۱. فعالیت های یادگیری در عرصه: تأکید بر یادگیری تجربی در محیط های واقعی آموزشی، مانند مدارس، برای درک عملی مفاهیم تدریس و کلاس داری. ۲. فعالیت های یادگیری تعاملی: ترویج تعامل بین معلمان و دانش آموزان یا میان خود معلمان به منظور افزایش درک و مشارکت در فرآیند یاددهی-یادگیری. ۳. فعالیت های یادگیری پشتیبانی: شامل فعالیت هایی است که معلمان را از طریق بازخورد، مشاوره و منابع حمایتی در مسیر یادگیری هدایت می کند. ۴. فعالیت های یادگیری همکارانه: یادگیری از طریق کارگروهی، تبادل ایده و همکاری با همکاران آموزشی برای ارتقاء مهارت ها و بینش حرفه ای. ۵. فعالیت های یاددهی-یادگیری فناورانه: استفاده از فناوری های نوین مانند ابزارهای دیجیتال، پلتفرم های آموزشی و واقعیت مجازی برای افزایش کیفیت یادگیری. ۶. فعالیت های یادگیری چندفرهنگی: ترویج درک و احترام به تنوع فرهنگی و آماده سازی معلمان برای آموزش در کلاس های چندفرهنگی و متنوع. ۷. فعالیت های ادراکی: توسعه مهارت های شناختی مانند تفکر انتقادی، حل مسئله و تصمیم گیری در موقعیت های آموزشی. ۸. فعالیت یادگیری انگیزشی: طراحی فعالیت هایی که انگیزه درونی معلمان را برای یادگیری و رشد حرفه ای افزایش می دهد. این کدها نشان دهنده آن هستند که در رویکرد آینده پژوهانه، تربیت معلم دیگر صرفاً انتقال دانش نیست، بلکه فرآیندی پویا، چندبعدی و مبتنی بر یادگیری مادام العمر و انعطاف پذیر است. نتایج با مطالعات (مشفقی، و ناد، ۱۳۹۹؛ گارسیا و همکاران، ۲۰۲۳) همسویی داشته است.

براساس یافته ها، یکی از عناصر الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر منابع یادگیری شامل ۴ کُد محوری (منابع دیجیتالی، منابع آینده پژوه، منابع چندوجهی و منابع شبکه ای) بوده است. ۱. منابع دیجیتالی: اشاره به بهره گیری از انواع منابع الکترونیکی مانند کتاب های دیجیتال، ویدئوهای آموزشی، اپلیکیشن ها، پلتفرم های یادگیری آنلاین و ابزارهای تعاملی دارد. این منابع موجب انعطاف پذیری در فرآیند یادگیری و دسترسی سریع به اطلاعات روز می شوند. ۲. منابع آینده پژوه: منابعی که از طریق تحلیل روندهای آینده، سناریونویسی، مطالعات تطبیقی و داده های کلان، دیدگاه معلمان را نسبت به تغییرات آینده در نظام آموزشی گسترش می دهند و آن ها را برای مواجهه با چالش های آینده آماده می سازند. ۳. منابع چندوجهی: شامل ترکیبی از منابع نوشتاری، دیداری، شنیداری و تجربی است که متناسب با سبک های مختلف یادگیری معلمان طراحی شده و یادگیری عمیق تری را رقم می زند. ۴. منابع شبکه ای: به منابعی اشاره دارد که در بستر شبکه های ارتباطی و اجتماعی (نظیر گروه های حرفه ای معلمان، انجمن های علمی، تالارهای گفت و گو و وبینارها) فراهم می شوند. این منابع یادگیری را به یک فرآیند اجتماعی و تعاملی تبدیل می کنند. در مجموع، این کدها نشان می دهند که برنامه درسی تربیت معلم در رویکرد آینده پژوهی باید منابع متنوع، فناورانه، تحلیلی و مشارکتی را در برگیرد تا یادگیری معنادار، به روز و آماده برای تحولات آینده شکل گیرد. نتایج با مطالعات (مصطفی زاده، کشتی آراء، قلی زاده، ۱۳۹۸، گودرزی، ۱۳۹۶) همسویی داشته است.

براساس یافته ها، یکی از عناصر الگوی یاددهی-یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر ابزارهای یادگیری است که شامل ۸ کُد محوری (ابزار دیجیتال، ابزار کنشگر ساز، ابزار فناورانه، ابزار تقویت کننده، ابزار تحلیل گر، ابزار شبیه ساز، ابزار پروژه محور و ابزار جامع) بوده است. ۱. ابزار دیجیتال: ابزارهایی مانند نرم افزارها، اپلیکیشن های آموزشی، تخته های هوشمند و منابع دیجیتال که فرآیند یاددهی-یادگیری را کارآمدتر و جذاب تر می سازند. ۲. ابزار کنشگر ساز: ابزارهایی که معلمان را از حالت دریافت کننده صرف دانش به یادگیرنده فعال، مشارکت جو و تصمیم گیر تبدیل می کنند (مانند ابزارهای یادگیری مسئله محور یا مبتنی بر بازی). ۳. ابزار فناورانه: ابزارهایی با تکیه بر فناوری های نوظهور مانند هوش مصنوعی، واقعیت افزوده (AR)، واقعیت مجازی (VR)، چاپ سه بعدی و اینترنت اشیا که می توانند آموزش را متحول کنند. ۴. ابزار تقویت کننده: ابزارهایی که باعث بهبود کیفیت تدریس و یادگیری از طریق پشتیبانی از توانایی ها و کاهش محدودیت های آموزشی می شوند، مانند ابزارهای کمک آموزشی برای یادگیرندگان با نیازهای ویژه. ۵. ابزار تحلیل گر: ابزارهایی که به معلمان امکان تحلیل عملکرد یادگیرندگان، ارزشیابی پیشرفت تحصیلی، و بررسی بازخورد آموزشی را می دهند (مانند داشبوردهای تحلیلی و نرم افزارهای مدیریت یادگیری). ۶. ابزار شبیه ساز: ابزارهایی که محیط ها یا موقعیت های آموزشی واقعی را شبیه سازی می کنند تا معلمان بتوانند تجربه عملی و کنترل شده ای از آموزش و مدیریت کلاس به دست آورند. ۷. ابزار پروژه محور: ابزارهایی که یادگیری را از طریق

انجام پروژه‌های کاربردی و عملیاتی تسهیل می‌کنند و بر یادگیری مبتنی بر عمل تأکید دارند. ابزار جامع: ابزارهایی که چند کارکرد را هم‌زمان پوشش می‌دهند و یکپارچه‌سازی منابع، محتوا، ارزیابی و بازخورد را در یک بستر منسجم ممکن می‌سازند (مانند سیستم‌های مدیریت یادگیری پیشرفته). این ۸ کُد محوری نشان می‌دهند که در رویکرد آینده‌پژوهی، ابزارهای یادگیری دیگر صرفاً وسایل کمک آموزشی نیستند، بلکه عوامل تعیین‌کننده در طراحی، اجرا و تحلیل فرآیند یاددهی - یادگیری به‌شمار می‌روند. نتایج با مطالعات (حقیقی و همکاران، ۱۴۰۳؛ مرتضایی و همکاران، ۱۴۰۳؛ باربور، و هودجس، ۲۰۲۴) همسویی داشته است.

بر اساس یافته‌ها، یکی از عناصر الگوی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده پژوهی مبتنی بر گروه‌بندی یاددهی - یادگیری است که شامل ۸ کُد محوری (گروه‌بندی بر حسب سناریوهای یادگیری، گروه‌بندی بر حسب هدف یادگیری) بوده است. ۱) و گروه‌بندی بر حسب سناریوهای یادگیری: در این نوع گروه‌بندی، فراگیران بر اساس نقش‌ها، موقعیت‌های شبیه‌سازی شده یا موقعیت‌های واقعی آموزشی در سناریوهای آموزشی مشخص، به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند. این شیوه باعث ارتقاء تفکر موقعیتی، مهارت حل مسئله و یادگیری مشارکتی در بسترهای واقعی یا شبیه‌سازی شده می‌گردد. ۲) گروه‌بندی بر حسب هدف یادگیری: در این رویکرد، ترکیب گروه‌های یادگیری بر پایه‌ی اهداف مشخص آموزشی شکل می‌گیرد. مثلاً برای یادگیری مهارت‌های تدریس، تفکر انتقادی، یا آموزش چندفرهنگی، فراگیران به‌گونه‌ای گروه‌بندی می‌شوند که تعاملات هدفمند برای رسیدن به آن هدف خاص ایجاد گردد. این دو کُد محوری نشان‌دهنده‌ی یک رویکرد منعطف و هدف‌مند به گروه‌بندی در فرآیند تربیت معلم هستند. با توجه به رویکرد آینده‌پژوهی، چنین گروه‌بندی‌هایی می‌تواند به معلمان کمک کند تا در موقعیت‌های مختلف آموزشی با ترکیب‌های متنوع یادگیرندگان، تجربه کسب کرده و مهارت‌های حرفه‌ای خود را تقویت نمایند. نتایج با مطالعات (نورپیشه و همکاران، ۱۳۹۸؛ گلشنی و همکاران، ۱۳۹۹؛ آرمسترانگ و همکاران، ۲۰۱۴) همسویی داشته است.

بر اساس یافته‌ها، الگوی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر زمان‌بندی یادگیری، متشکل از پنج کُد محوری شناسایی شد. این کدها عبارتند از: ارزشیابی بر حسب زمان که بر ارزیابی منظم و زمان‌مند فرآیند یادگیری تأکید دارد، دسته‌بندی مطالب یادگیری به‌منظور سازمان‌دهی محتوای آموزشی، اولویت‌بندی بر حسب دشواری جهت ارائه تدریجی مباحث از ساده به دشوار، بازخورددهی دوره‌ای برای اصلاح و بهبود مستمر عملکرد یادگیرندگان و در نهایت تعیین زمان لازم برای یادگیری که بر فراهم‌سازی فرصت کافی برای تسلط بر مباحث آموزشی تأکید دارد. نتایج با مطالعات (حیاتی و مکوندی، ۱۴۰۰؛ حقیقی و همکاران، ۱۴۰۳؛ باربور، و هودجیز، ۲۰۲۴) همسویی داشته است.

بر اساس یافته‌ها، الگوی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر ارزشیابی یادگیری، شامل چهار کُد محوری شناسایی گردید. این کدها عبارتند از: ارزشیابی فراشناختی که به سنجش آگاهی و مدیریت فرآیندهای ذهنی و یادگیری خودتنظیم معلمان می‌پردازد؛ بازاندیشی ارزشیابی که ناظر بر بازنگری مستمر در شیوه‌های ارزیابی و به‌روزرسانی آن‌ها متناسب با تغییرات محیطی و نیازهای آینده است؛ ارزیابی جامع که بر سنجش همه‌جانبه ابعاد دانشی، مهارتی و نگرشی معلمان در فرآیند یاددهی - یادگیری تأکید دارد؛ و در نهایت چالش‌های ارزشیابی که به موانع و مشکلات موجود در اجرای ارزشیابی‌های آینده‌نگر و ارائه راهکارهای مواجهه با آن‌ها اشاره دارد. نتایج با مطالعات (مرتضایی و همکاران، ۱۴۰۳؛ طاهری نژاد، ۱۴۰۲) همسویی داشته است.

بر اساس یافته‌ها، الگوی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر نقش معلمان در یادگیری، شامل چهار کُد محوری است. این کدها عبارتند از تسهیل‌گری که نقش معلمان را به‌عنوان تسهیل‌کننده فرآیند یادگیری و هدایت‌کننده تعاملات آموزشی تعریف می‌کند؛ خلق ارزش‌های یادگیری که بر پرورش نگرش‌ها، ارزش‌ها و بینش‌های متناسب با نیازهای آینده در میان دانشجویان معلمی تأکید دارد؛ تسریع‌بخشی که معلمان را در جایگاه عاملان شتاب‌دهنده و محرک فرآیند یادگیری قرار می‌دهد؛ طراحی برنامه درسی منعطف و نوآورانه که بر توانمندی معلمان در تولید و اجرای برنامه‌های درسی متناسب با تحولات آینده تمرکز دارد؛ و در نهایت مربی‌مهارت‌های نرم که به پرورش مهارت‌هایی چون ارتباط مؤثر، تفکر

انتقادی، خلاقیت و هوش هیجانی در دانشجویان معلمی می‌پردازد. نتایج با مطالعات (قنبری پورطالمی، خسروی ببادی، و عصاره، ۱۳۹۹؛ علی محمدی، جباری، نیازآذری، ۱۳۹۸) همسویی داشته است.

با توجه به یافته‌ها، الگوی یاددهی - یادگیری برنامه درسی تربیت معلم با رویکرد آینده‌پژوهی مبتنی بر محتوای یادگیری به چهار کد محوری تقسیم می‌شود که هر کدام ویژگی‌های خاصی دارند. این کدها عبارتند از: ۱. محتوای یادگیری کنشگر: این نوع محتوا به طور معمول بر اساس رویکردهای فعال و مبتنی بر عمل طراحی می‌شود. هدف از آن ایجاد یک فضای یادگیری تعاملی است که دانش‌آموزان یا معلمان به عنوان کنشگران اصلی در فرآیند یادگیری مشارکت کنند. این رویکرد می‌تواند شامل فعالیت‌های گروهی، بحث‌های کلاسی و تجربه‌های عملی باشد. ۲. محتوای یادگیری پروژه محور: این مدل تاکید دارد بر طراحی فعالیت‌های آموزشی که حول یک پروژه یا چالش بزرگتر شکل می‌گیرند. دانش‌آموزان یا معلمان به حل مسائل واقعی یا شبیه‌سازی شده پرداخته و از طریق فرآیند حل مشکل، مهارت‌ها و دانش‌های مختلف را به دست می‌آورند. ۳. تحلیل محتوای یادگیری: در این بخش، بررسی و تجزیه و تحلیل محتوای آموزشی در کانون توجه قرار می‌گیرد. هدف از این تحلیل‌ها ممکن است شناسایی نقاط قوت و ضعف محتوای موجود، تطبیق آن با نیازهای آینده یا اصلاحات لازم برای بهبود کیفیت یادگیری باشد. ۴. محتوای یادگیری دیجیتال: در این نوع محتوا، استفاده از ابزارها و منابع دیجیتال به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر از فرآیند یاددهی - یادگیری در نظر گرفته می‌شود. این محتوای دیجیتال می‌تواند شامل نرم‌افزارهای آموزشی، منابع آنلاین، ویدیوها، وبینارها، یا حتی استفاده از هوش مصنوعی در فرآیند یادگیری باشد. نتایج با مطالعات (شرفی، و همکاران، ۱۴۰۱؛ صحبت لو، علی؛ و نادری، ۱۳۹۹) همسویی داشته است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک و کرج انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- الهامیان، نگار؛ حاجی حسین نژاد، غلامرضا؛ موسی پور، نعمت الله و کیان، مرجان. (۱۳۹۸). طراحی الگوی اجرای برنامه درسی تربیت معلم مبتنی بر اسناد تحولی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش در نظامهای آموزشی، ۱۳(۴۶)، ۱۶۱-۱۴۵.
- حیاتی فر، فاطمه و مکوندی، محمد. (۱۴۰۰). ضرورت تغییر در برنامه های درسی با رویکرد آینده پژوهی، نخستین کنفرانس ملی آینده پژوهی، علوم تربیتی و روانشناسی.
- حقیقی، سبحانی جهانبان، امید رضا؛ بنانی، محمدمهدی و بارانی، مهدی. (۱۴۰۳). نقش اجتماعی معلم و آموزش و پرورش در اقتناع فرهنگی نسل آینده، دومین همایش بین المللی جامعه شناسی، علوم اجتماعی و آموزش و پرورش با رویکرد نگاهی به آینده.
- دوستی، زهره؛ خمیس آبادی، مرجان و میدانی، محمود. (۱۳۹۴). آینده پژوهی در محتوای برنامه درسی، اولین کنفرانس بین المللی مدیریت، اقتصاد، حسابداری و علوم تربیتی.
- شرفی، ناهید؛ شاه طالبی حسین آبادی، بدری و اعتباریان خوراسگانی، اکبر. (۱۴۰۱). ارائه الگوی مدرسه آینده با تأکید بر مؤلفه های فرهنگی، فصلنامه مدیریت فرهنگی، ۱۶(۵۷)، ۳۵-۲۳.
- علیزاده، مهری و جهانیان، رمضان. (۱۳۹۹). آینده پژوهی در آموزش و پرورش، مجله پیشرفت های نوین در روانشناسی، علوم تربیتی و آموزش و پرورش، ۳(۲۲)، ۹۸-۸۵.
- مرتضایی، طیبه؛ جاودانی، محمد؛ حیدری، نقد علی و باقری کراچی، امین. (۱۴۰۳). طراحی و اعتبارسنجی چارچوب برنامه درسی تربیت معلم آینده پژوه، فصلنامه علمی-پژوهشی تعلیم و تربیت، ۴۰(۱)، ۸۲-۶۷.
- صحبت لو، علی و نادری، مهدی. (۱۳۹۹). تأملی آینده پژوهانه بر تربیت حرفه ای در نظام آموزشی ایران، فصلنامه علمی-ترویجی آموزش پژوهی، ۷(۲۵)، ۲۳-۱.
- صفایی، نصرت؛ زارعی، اقبال و سماوی، عبدالوهای. (۱۴۰۰). طراحی و اعتباربخشی الگوی برنامه درسی مبتنی بر مهارتهای تفکر خلاق برای دانش آموزان دوره ابتدایی، فصلنامه فناوری آموزش، ۱۵(۳)، ۵۹۰-۵۷۹.
- طاهری نژاد، مجتبی. (۱۴۰۲). نقش آینده پژوهی در برنامه درسی تعلیم و تربیت نوین، ششمین کنفرانس بین المللی مطالعات میان رشته ای روانشناسی، مشاوره، آموزش و علوم تربیتی.
- گلشنی، مریم؛ مکی آل آقا، بدیع الزمان و اعتماد اهری، علاء الدین. (۱۳۹۹). طراحی الگوی برنامه درسی آموزش شهروندی، فصلنامه پژوهش در نظام های آموزشی، ۱۴(۵۱)، ۶۰-۳۹.
- علی محمدی، غلامعلی؛ جباری، نگین؛ نیازآذری، کیومرث و همکاران. (۱۳۹۸). در تحقیقی به توانمندسازی حرفه ای معلمان در چشم انداز آینده و ارائه مدل، فصلنامه نوآوری های آموزشی، ۱۸(۶۹)، ۳۲-۷.
- گودرزی، شهباز. (۱۳۹۶). تجربه و مدیریت (تجربه ای آموزشی معلمان در امارات عربی متحده).
- ایلاف، متکلم؛ عظیمه، سلیمانی، توران و نامور، یوسف. (۱۴۰۰). طراحی مدل مطلوب برای گزینش دانشجو در دانشگاه فرهنگیان ایران، مدیریت و برنامه ریزی در نظام های آموزشی، ۱۴(۱)، ۹۹-۱۲۸.

- قنبری پورطالمی، فرانک؛ خسروی بآبادی، علی اکبر و عصاره، علیرضا. (۱۳۹۹). طراحی برنامه درسی مبتنی بر توسعه سواد اطلاعاتی در دوره متوسطه دوم، فصلنامه علمی اندیشه های نوین تربیتی، ۱۵(۳)، ۱۸۴-۱۶۱.
- محمدی بلبان آباد، علی؛ سیفی، محمد و ناطقی، فائزه. (۱۳۹۷). آینده پژوهی تربیت اجتماعی حوزه زیست محیطی در نظام آموزشی دوره ابتدایی ایران در افق ۱۴۰۴، ماهنامه جامعه شناسی سیاسی ایران، ۱(۳)، ۲۵۲-۲۲۸.
- مشفق، زهت الزمان و نادى، محمدعلی. (۱۳۹۹). طراحی الگوی اجرایی برنامه درسی دانشگاه کلاس جهانی در آموزش عالی ایران بر مبنای نظریه داده بنیاد، پژوهش در برنامه ریزی درسی (دانش و پژوهش در علوم تربیتی-برنامه ریزی درسی)، ۱۷(۳۸)، ۶۰-۴۹.
- مصطفی زاده، اسماعیل؛ کشتی آراء، نرگس و قلی زاده، آذر. (۱۳۹۸). ضرورت های آموزش چندفرهنگی و واکاوی عناصر و مؤلفه های تعلیم و تربیت چندفرهنگی، فصلنامه پژوهشی در برنامه ریزی درسی ۱۶(۳۳)، ۳۵-۲۰.
- نورپیشه، ندا؛ علی دادی، علیرضا؛ طالبی، احسان و مزارعی، مصطفی. (۱۳۹۸). آینده پژوهی در تربیت معلم با رویکرد دانش و فناوری از دید هیئت علمی و دانشجویان دانشگاه فرهنگیان فارس، فصلنامه علمی-پژوهشی آموزش پژوهی نوین، ۵(۱۹)، ۹۱-۱۰۶.

References

- Armstrong, M. J., Adams, L. A., Canbay, A., & Syn, W. K. (2014). Extrahepatic complications of nonalcoholic fatty liver disease. *Hepatology*, 59(3), 1174-1197.
- Arnaiz-Sánchez, P., De Haro-Rodríguez, R., Caballero, C. M., & Martínez-Abellán, R. (2023). Barriers to educational inclusion in initial teacher training. *Societies*, 13(2), 31. <https://doi.org/10.3390/soc13020031>
- Asfahani, A., El-Farra, S. A., & Iqbal, K. (2024). International Benchmarking of Teacher Training Programs: Lessons Learned from Diverse Education Systems. *EDUJAVARE: International Journal of Educational Research*, 2(1), 1-12.
- Barbour, M. K., & Hodges, C. B. (2024). Preparing teachers to teach online: A critical issue for teacher education. *Journal of Technology and Teacher Education*, 32(1), 5-27.
- Hironori, T., Yu, I., Risa, N., & Tetsu, I. (2021). Modeling of Machine Learning Projects Using ArchiMate. In N. Chaudhari, S. Babu, & R. K. Shyamasundar (Eds.), *Advances in Data and Information Sciences* (pp. 259-268). Springer.
- Howard, S. K., Tondeur, J., Ma, J., & Yang, J. (2021). What to teach? Strategies for developing digital competency in preservice teacher training. *Computers & Education*, 165, 104149.
- Khan, S. (2014). A model for integrating ICT into teacher training programs in Bangladesh based on TPACK. *International Journal of Education and Development using ICT*, 10(3).
- Moreno-Casado, H., Miguel, Á., & Sánchez-Oliva, D. (2021). Adaptation and validation of the MLQ-5X Leadership Scale to the Spanish educational context. *Anales De Psicología*, 37(2), 311.
- Morgado, E., Rodrigues, J. B., & Silva, L. L. (2024). Rethinking teacher training from an inclusive and community dialogical perspective. *Journal of Education and E-Learning Research*, 11(1), 219-228.
- Oriji, A., & Nnadijeze, G. C. (2023). Teachers' Current Technological Challenges and Expectations for Futuristic Learning in a Knowledge-Based Economy. *Glob. Acad. J. Humanit. Soc. Sci*, 5(02), 96-111.
- Osadcha, K., Osadchyi, V., Chemerys, H., & Chorna, A. (2020). The review of the adaptive learning systems for the formation of individual educational trajectory.
- Petrenko, M. (2024). Innovative Pedagogy: Key to Future Teacher Training Excellence. *Frontline Social Sciences and History Journal*, 4(02), 01-08.



Systemic Thinking and its Obstacles from the Perspective of the Quran and Narrations

Mohsen Khabair Sanaefard¹ , Mohammad Hossein Irandoost²  ✉, and Gholamreza Khoshneit³ 

1. PhD student, Department of Quran and Hadith Sciences, Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran, Email: mohsen.khabirossanayecfard@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Philosophy, Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran, Email: mo.irandoost@iau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology Qo.C., Islamic Azad University, Qom, Iran, Email: r_khoshneyat@smc.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 06 May 2025
Received in revised form 24 May 2025
Accepted 01 July 2025
Available online 27 September 2025

Keywords:

Systemic thinking,
Obstacles,
Quran,
Narrations

ABSTRACT

Objective: To analyze and explain the six obstacles to systemic thinking from the perspective of the Holy Quran and the narrations of the Infallibles (AS). This research seeks to show how these obstacles hinder the deep understanding of realities and the achievement of sustainable solutions, which are the goals of systemic thinking in Islam.

Method: This research was conducted using a descriptive-analytical method. In this way, it first analyzed and explained the concept of "systemic thinking" in the intellectual system of Islam and then examined and analyzed its six obstacles based on religious texts (verses and narrations).

Results: The most important findings of the research are the identification and analysis of six main obstacles to systemic thinking from the perspective of the Quran and narrations, which are: 1. Detail-oriented: reducing facts to separate parts and separate from the whole. 2. Projection: attributing problems to external factors and weakening the sense of individual and social responsibility. 3. Doublethink: Seeing realities in black and white, which prevents understanding the complexities of things. 4. Stereotyped thinking: Tendency to fixed patterns of thought without considering individual and situational differences. 5. Quantitativeness: Excessive focus on quantitative aspects and ignoring the quality and immaterial dimensions of phenomena. 6. Lack of focus on events: Paying fleeting and superficial attention to immediate events instead of paying attention to gradual and long-term trends.

Conclusions: The overall result of the research shows that from the perspective of the Quran and hadiths, these six obstacles play a very special role in weakening systemic thinking. Overcoming these obstacles is a necessary condition for developing a holistic perspective, understanding cause-and-effect relationships in existence, and ultimately, achieving a deeper understanding of reality and sustainable solutions to individual and social problems.

Cite this article: Khabair Sanaefard, M., Hossein Irandoost, M. S. & Khoshneit G. (2025). Systemic Thinking and its Obstacles from the Perspective of the Quran and Narrations. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-19. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408>

Introduction

Systemic thinking, as a holistic approach to understanding phenomena through their interconnections and causal relationships, finds a profound foundation in Islamic epistemology. The Holy Quran and the narrations of the Infallibles (AS) consistently emphasize this mode of thought, presenting it as a path to deeper comprehension of reality and the development of sustainable solutions. In an era of increasing complexity, a purely reductionist, linear mindset is insufficient for addressing multifaceted challenges. This study posits that Islamic teachings offer a robust, divinely-inspired framework for systemic thinking, while also explicitly identifying the cognitive and behavioral obstacles that hinder its realization. The research aims to bridge a gap in the literature by systematically exploring these obstacles through the lens of primary Islamic sources.

Method

This research was conducted using a descriptive-analytical method. In this way, it first analyzed and explained the concept of "systemic thinking" in the intellectual system of Islam and then examined and analyzed its six obstacles based on religious texts (verses and narrations).

Results

The most important findings of the research are the identification and analysis of six main obstacles to systemic thinking from the perspective of the Quran and narrations, which are:

1. Detail-oriented: reducing facts to separate parts and separate from the whole
2. Projection: attributing problems to external factors and weakening the sense of individual and social responsibility.
3. Doublethink: Seeing realities in black and white, which prevents understanding the complexities of things.
4. Stereotyped thinking: Tendency to fixed patterns of thought without considering individual and situational differences.
5. Quantitativeness: Excessive focus on quantitative aspects and ignoring the quality and immaterial dimensions of phenomena.
6. Lack of focus on events: Paying fleeting and superficial attention to immediate events instead of paying attention to gradual and long-term trends.

Conclusions

Systems thinking focuses on understanding the dynamic interrelationships between the components of a system. There are obstacles to achieving systems thinking, one of which is detailism; detailism, which is the opposite of holistic thinking, focuses on the separate analysis of the components of a system. This approach is the product of the analytical methods of reductionists in the empirical sciences. Islam, emphasizing the integrity of faith, rejects any selectivity in religious rulings. Another obstacle to systems thinking is projection, which means attributing problems to external factors instead of accepting responsibility within the

system. Dualistic thinking acts as an obstacle to systems thinking. By reducing the complexities of the world to simple choices, this “zero-one” attitude not only causes cognitive stagnation and limits dynamic analysis, but also destroys creativity and disrupts understanding of complex interactions of systems. Islamic teachings also emphasize the rejection of dualistic thinking and prejudice. Lack of focus on events, as the most important obstacle to systems thinking, leads to neglect of the structural roots of problems, gradual processes, and the causal relationship between system components. The Quran considers neglecting deep truths to be equivalent to forgetting human identity. Focusing on symptoms instead of structural causes is another obstacle to systems thinking, leading to incorrect decision-making. Strategic errors in organizations result from failure to recognize the difference between symptoms and causes, and also, by focusing solely on numerical indicators, quantityism ignores the qualitative characteristics of the system such as flexibility, resilience, and innovation. Quantitative growth does not necessarily lead to improved quality of life. Islam opposes reducing reality to numbers and figures and emphasizes the qualitative connection of actions with the divine system.

Focusing on symptoms instead of structural causes is another obstacle to systems thinking, leading to incorrect decision-making. Strategic errors in organizations result from failure to recognize the difference between symptoms and causes, and also, by focusing solely on numerical indicators, quantityism ignores the qualitative characteristics of the system such as flexibility, resilience, and innovation. Quantitative growth does not necessarily lead to improved quality of life. Islam opposes reducing reality to numbers and figures and emphasizes the qualitative connection of actions with the divine system.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

تفکر سیستمی و موانع آن از دیدگاه قرآن و روایات

محسن خبیر الصنایع فرد^۱، محمد حسین ایران دوست^۲ ✉، غلامرضا خوش نیت^۳۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. رایانامه: mohsen.khabiroossanayeefard@iau.ac.ir۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه فلسفه، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. رایانامه: mo.irandoost@iau.ac.ir۳. استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات، دانشگاه علوم اسلامی قم، قم، ایران. رایانامه: r_khoshneyat@smc.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: واکاوی و تبیین موانع شش‌گانه تفکر سیستمی از منظر قرآن کریم و روایات معصومین (ع). این پژوهش در پی آن است که نشان دهد چگونه این موانع، درک عمیق واقعیت‌ها و دستیابی به راه‌حل‌های پایدار را که از اهداف تفکر سیستمی در اسلام است، مختل می‌کنند.
تاریخچه مقاله:	روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. بدین صورت که ابتدا به تحلیل و تبیین مفهوم «تفکر سیستمی» در منظومه فکری اسلام پرداخته و سپس موانع شش‌گانه آن را بر اساس متون دینی (آیات و روایات) مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۶	یافته‌ها: مهم‌ترین یافته‌های پژوهش، شناسایی و تحلیل شش مانع اصلی در برابر تفکر سیستمی از منظر قرآن و روایات است که عبارتند از:
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۰۳	۱. جزءنگری: تقلیل دادن حقایق به اجزای مجزا و جدا از کل.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰	۲. فرافکنی: انتساب مشکلات به عوامل بیرونی و تضعیف احساس مسئولیت‌پذیری فردی و اجتماعی.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵	۳. تفکر دوگانه: دیدن واقعیت‌ها به صورت سیاه و سفید که مانع درک پیچیدگی‌های امور می‌شود.
کلیدواژه‌ها: تفکر سیستمی، موانع، قرآن، روایات	۴. تفکر قالبی: گرایش به الگوهای ثابت فکری بدون توجه به تفاوت‌های فردی و موقعیتی.
	۵. کمیت‌گرایی: تمرکز افراطی بر جنبه‌های کمی و نادیده گرفتن کیفیت و ابعاد غیرمادی پدیده‌ها.
	۶. عدم تمرکز بر وقایع: توجه گذرا و سطحی به رویدادهای آنی به جای توجه به روندهای تدریجی و بلندمدت.
	نتیجه‌گیری: نتیجه کلی پژوهش نشان می‌دهد که از منظر قرآن و روایات، این موانع شش‌گانه نقش بسیار ویژه‌ای در تضعیف تفکر سیستمی ایفا می‌کنند. غلبه بر این موانع، شرط ضروری برای پرورش نگرش کل‌نگر، درک روابط علی و معلولی در هستی و در نهایت، دستیابی به فهمی عمیق‌تر از واقعیت و راه‌حل‌های پایدار برای مسائل فردی و اجتماعی است.

استناد: خبیر الصنایع فرد، محسن؛ ایران دوست، محمد حسین و خوش نیت، غلامرضا. (۱۴۰۴). تفکر سیستمی و موانع آن از دیدگاه قرآن و روایات. *پژوهش‌های**نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۹-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2066775.1408>

مقدمه

تفکر که جوهره تمایز انسان از حیوان است، در نظام معرفتی اسلام جایگاهی بنیادین دارد. قرآن کریم با تعبیری مانند «يَتَفَكَّرُونَ» (الاعراف: ۱۷۶) انسان را به اندیشه‌ورزی دعوت می‌کند و آن را ابزاری برای شناخت خدا، هستی و خود می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل واژه تفکر). در این دیدگاه، تفکر نه تنها یک فعالیت ذهنی فردی، بلکه فرآیندی وجودی و تربیتی است که زندگی انسان را جهت می‌دهد و پایه‌ای برای رشد معرفت، ایمان و رفتار انسانی فراهم می‌کند. با این حال، پیچیدگی‌های دنیای امروز و درهم آمیختگی مسائل فردی، اجتماعی و فرهنگی، انسان را با چالش‌هایی روبه‌رو کرده که تحلیل آن‌ها با نگاه جزءنگر و خطی ممکن نیست. در این میان، «تفکر سیستمی» به عنوان رویکردی کل نگر و شبکه‌ای مطرح شده است. این رویکرد، اجزای یک پدیده را در ارتباط با یکدیگر و در تعامل با کل سیستم بررسی می‌کند و ویژگی‌های نظام را فراتر از مجموع ساده اجزا می‌بیند. برخلاف نگرش خطی و تقلیل‌گرا، تفکر سیستمی بر روابط علی چندجانبه، چرخه‌های بازخورد، پویایی زمان و نقش کل در هدایت اجزا تأکید دارد.

آموزه‌های اسلامی نیز با نگاهی کل نگر به هستی و پدیده‌های انسانی، هم‌راستا با رویکرد سیستمی عمل می‌کنند. آیات متعدد قرآن کریم به پیوندهای نظام‌مند میان اجزا و کل هستی اشاره دارند. برای مثال، آیه «كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء: ۷۸) نشان می‌دهد که حوادث و پدیده‌ها، با وجود تنوع ظاهری، در چارچوبی کلان و در ارتباط با اراده الهی معنا پیدا می‌کنند. همچنین، قرآن با آیه «فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات: ۲۱) انسان را به خودشناسی و کشف روابط درونی وجودش دعوت می‌کند و با آیه «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ» (یس: ۴۰) نظم هماهنگ جهان را به تصویر می‌کشد. این آیات در کنار هم نگرشی سیستمی و کل نگر به هستی ارائه می‌دهند که توانایی بالایی برای پاسخ به مسائل پیچیده دارد.

با وجود پشتوانه نظری و دینی، به کارگیری تفکر سیستمی در عمل با چالش‌ها و موانع جدی روبه‌رو است. آموزه‌های دینی نیز به عواملی اشاره می‌کنند که مانع از درک شبکه‌ای و سیستمی پدیده‌ها می‌شوند. قرآن کریم با اشاره به پیامدهای نگاه جزئی و گزینشی، در آیه‌ای مانند «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (بقره: ۸۵) هشدار می‌دهد که نگاه سطحی و انتخابی به پدیده‌ها، مانع فهم درست کل نظام می‌شود. از این رو، بازخوانی تفکر سیستمی با تکیه بر آموزه‌های اسلامی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. پژوهش‌های متعددی به موضوع تفکر سیستمی پرداخته‌اند. برای نمونه، زنجانی حسنلوئی و همکاران (۱۳۹۵) به اولویت‌بندی راهکارهای استقرار تفکر سیستمی اخلاق محور در سازمان‌ها توجه کرده‌اند. همچنین، نوروزی (بدون سال) با بررسی رویکردهای سیستمی و کل نگر در سازمان‌ها، بر اهمیت نگرش جامع و تعامل اجزای سیستم تأکید کرده است. علاوه بر این، امیری (۱۳۸۴) نقش جامع‌نگری و تفکر استراتژیک را در مدیریت سازمان‌ها مطالعه کرده و نشان داده که این رویکردها می‌توانند به بهبود تصمیم‌گیری و مدیریت کلان کمک کنند. با این حال، بررسی موانع تفکر سیستمی از منظر آموزه‌های دینی، به ویژه آیات و روایات، در پژوهش‌های موجود چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

بر پایه این مبانی، پرسش اصلی پژوهش این است که موانع تحقق تفکر سیستمی از دیدگاه قرآن و روایات کدامند و چگونه می‌توان با تکیه بر تعالیم وحیانی این موانع را شناسایی و رفع کرد؟ پاسخ به این پرسش، علاوه بر غنای مبانی نظری اندیشه اسلامی، می‌تواند راهکارهای عملی برای ارتقای تفکر سیستمی در سطح فردی و اجتماعی ارائه دهد و زمینه‌ساز تحقق نگرش کل نگر در مواجهه با پیچیدگی‌های جهان معاصر گردد.

مفهوم شناسی

واژه «تفکر» از ریشه عربی «ف ک ر» به معنای اندیشیدن، تأمل و به کارگیری ذهن در موضوعی خاص است. در کتاب لسان العرب آمده: «الفکر: جولان القلب فيما يحصل فيه»، یعنی به جریان افتادن ذهن در چیزی که به آن وارد می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۵: ۲۵۱). راغب اصفهانی در تعریف تفکر می‌گوید: التفكير قوة مُطَرِّدَةٌ للنفس ينتقل بها من امور معلومه الی امور مجهولة؛ او تفکر را «حرکت نفس از معلومات به سوی مجهولات» معرفی کرده و آن را نیرویی می‌داند که ذهن را از شناخته‌ها به ناشناخته‌ها می‌برد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۷۱). ابن فارس نیز بیان می‌کند که تفکر زمانی رخ می‌دهد که قلب با عبرت گرفتن از چیزی عبور کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴: ۴۴۶). به گفته مصطفوی، تفکر فرآیندی است برای تحلیل و بررسی اطلاعات به منظور شناخت بهتر و دستیابی به اهداف (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۹: ۱۲۷). همچنین، طریحی تفکر را قوه‌ای ذهنی می‌داند که وظیفه‌اش مرتب‌سازی منطقی دانش ذهن است (طریحی، ۱۳۷۵، ۳: ۴۴۴).

در اصطلاح تفکر به‌عنوان یک فعالیت ذهنی در نظر گرفته شده است که به بررسی اطلاعات موجود و کشف مجهولات می‌پردازد. تفکر فرآیندی ذهنی و سازمان‌یافته است که فرد از طریق حافظه، تخیل، تحلیل و استدلال به حل مسئله یا فهم پدیده‌ها می‌پردازد. غزالی تفکر را «چراغ قلب» می‌داند که انسان با آن راه سعادت یا شقاوت را تشخیص می‌دهد (غزالی، ۱۳۵۱، ۴: ۴۲۳). در کتاب الاسفار، تفکر به‌صورت «سیر عقلانی نفس از مبادی به مقاصد و از مقدمات به نتایج» تعریف شده است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۳: ۲۸۷). به بیان دیگر، تفکر فرآیندی آگاهانه و نظام‌مند است که با تحلیل، ارزیابی و بازسازی اندیشه‌ها، به دنبال دستیابی به حقیقت یا تصمیم‌گیری صحیح است.

سیستم ریشه در واژه یونانی دارد که به معنای «کل ساخته شده از اجزای مرتبط» است. این واژه از طریق لاتین و فرانسوی در قرن ۱۷ میلادی وارد زبان انگلیسی شد (oed, 2023). ذیل واژه سیستم) و در دوره مدرن (قرن ۲۰-۱۹) تحت تأثیر تحولات علمی غرب به فارسی راه یافت (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل سیستم).

در اصطلاح سیستم‌ها شبکه‌هایی از روابط متقابل هستند که در طول زمان الگوهای رفتاری ایجاد می‌کنند (senge, 1990: 73). دنیا میدوز سیستم را مجموعه‌ای از اجزا می‌داند که به‌صورت سازمان‌یافته با یکدیگر همکاری می‌کنند تا به هدفی مشترک برسند (meadows, 2008: 188). در تعریفی دیگر لودویگفون برتالانفی نیز سیستم را مجموعه‌ای از اجزای در تعامل تعریف می‌کند که به‌عنوان یک کل یکپارچه برای دستیابی به اهدافی مشخص عمل می‌کنند (bertalanffy, 1968: 55) پیترو چکلند نیز معتقد است سیستم، کلیتی است که از طریق تعامل هدفمند اجزای خود، رفتاری را بروز می‌دهد که هیچ‌یک از اجزا، به‌تنهایی قادر به انجام آن نیستند (checkland 1999: 312). درنهایت می‌توان گفت: سیستم عبارت است از مجموعه‌ای از عناصر یا موضوعات با روابط مشخص که در صورت هرگونه تغییر در این روابط یا اجزا، بر دیگر اجزا، روابط میان آن‌ها و در نتیجه کل سیستم، بر روی هدف و غایت آن تأثیر می‌گذارد.

تفکر سیستمی که در گسترده‌ترین سطح مفهومی، دربرگیرنده مجموعه از متدولوژی‌های متنوع، سازوکارهای عملیاتی و بنیان‌های نظری است که بر شناسایی و تحلیل پویایی همبستگی‌های علی بین مؤلفه‌ها و روابط متقابل آن‌ها تأکید دارد (سنگه و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۰۱) تفکر سیستمی به معنای درک پدیده‌ها در چارچوب یک سیستم است. به زبان ساده، سیستم از اجزای به هم پیوسته‌ای تشکیل می‌شود که با همکاری و تأثیرگذاری متقابل، یک کل را به وجود می‌آورند؛ به‌طوری‌که حذف هر بخش، کارایی کل این مجموعه را مختل می‌کند. هر سیستم چهار رکن اصلی دارد که شامل جریان ورودی، فرآیند پردازش، خروجی و بازخورد نهایی می‌باشد که این اجزا را هماهنگ نگه می‌دارد. (کالینز، ۱۳۸۶: ۱۴)

تفکر سیستمی در گسترده‌ترین مفهوم خود، شامل مجموعه‌ای از روش‌ها، ابزارهای عملیاتی و پایه‌های نظری است که بر شناسایی و تحلیل پویایی روابط علی و تعاملات متقابل میان اجزای یک سیستم تمرکز دارد (سنگه و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۰۱). به بیان ساده، تفکر سیستمی یعنی درک پدیده‌ها در قالب یک سیستم. سیستم از اجزای به‌هم‌پیوسته‌ای تشکیل شده که با همکاری و تأثیرگذاری متقابل، کلیتی یکپارچه را شکل می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که حذف هر جزء، عملکرد کل مجموعه را مختل می‌کند. هر سیستم چهار رکن اصلی دارد: ورودی، فرآیند پردازش، خروجی و بازخورد نهایی که این اجزا را هماهنگ نگه می‌دارد (کالینز، ۱۳۸۶: ۱۴).

موانع تفکر سیستمی

در عمل، به‌کارگیری تفکر سیستمی همواره ساده نیست و با چالش‌هایی همراه است. باوجود اجماع بر اهمیت و مزایای آن، شکافی بین آگاهی از این مفهوم و اجرای آن وجود دارد. این شکاف عمدتاً ناشی از موانع و محدودیت‌های گوناگون است. از این‌رو، شناسایی و رفع این موانع می‌تواند به بهره‌گیری مؤثرتر از تفکر سیستمی کمک کند. در ادامه به مهم‌ترین این موانع اشاره می‌شود:

جزء نگری

جزء‌نگری در برابر کل‌نگری قرار دارد، درحالی‌که تفکر سیستمی بر کل‌نگری استوار است و بر درک الگوهای تعاملی و وابستگی‌های متقابل میان اجزا تأکید می‌کند. جزء‌نگری که از غرق شدن در علوم تجربی و رویکردهای تحلیلی مبتنی بر تقلیل‌گرایی نشئت می‌گیرد،

به خودی خود ناپسند نیست و حتی در برخی حوزه‌های علمی (مانند زیست‌شناسی مولکولی یا فیزیک ذرات) ضروری است (Descartes, 1998: 27). با این حال، نکته کلیدی این است که تکیه صرف بر جزء‌نگری، توانایی درک الگوهای حاکم بر پدیده‌ها و سیستم‌ها را محدود می‌کند. در سازمان‌ها نیز این وضعیت صدق می‌کند. تمرکز بیش از حد بر اجزا و واحدها باعث می‌شود افراد و گروه‌ها به صورت جزیره‌ای عمل کنند. این رویکرد، هرچند ممکن است عملکرد برخی واحدها را بهبود بخشد، به عملکرد کلی سازمان آسیب می‌رساند (Ackoff, 1994: 102).

این موضوع در احادیث و روایات مورد تأکید قرار گرفته است چنانکه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (ابن بابویه، ۱۴۱۶: ۱۷۸؛ ابن شعبه، ۱۳۶۳: ۵۷) آن حضرت، با تعریف ایمان به عنوان ترکیبی یکپارچه از شناخت قلبی، اقرار زبانی و عمل جوارحی، رویکرد جزء‌نگر در دین‌داری را صراحتاً نفی کرده و نشان می‌دهد که ایمان حقیقی نیازمند هماهنگی این سه بُعد است. این نگرش با آیه ۸۵ سوره بقره که می‌فرماید: «أَفَتَوْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»، هم‌راستاست؛ مصداق ایمان فدیّه دادن و مصداق کفر قتل و بیرون راندن بود (قرشی، ۱۳۷۷: ۱؛ ۱۸۲) که هرگونه گزینشگری در پذیرش احکام الهی را نشانه نفاق و عهدشکنی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱؛ ۲۹۵). همچنین بررسی منابع تفسیری نیز نشان می‌دهد که مفسران این آیه را دلیلی بر بطلان ایمان‌گزینی و نقض عهد الهی تفسیر کرده‌اند. در این تفاسیر، رفتار یهود به گونه‌ای توصیف شده که به بخشی از احکام تورات — همچون وجوب فدیّه دادن اسیران — پایبند بودند، اما در برابر بخش دیگر آن — مانند حرمت خونریزی و اخراج هم‌کیشان از دیارشان — سرپیچی می‌کردند؛ تناقضی که قرآن آن را مصداق «ایمان به بعض و کفر به بعض» دانسته و به شدت نکوهش کرده است (مغنیه، ۱۴۲۴: ۱؛ ۲۸۷؛ ابن کثیر، ۱۴۲۰: ۱؛ ۲۱۱) حاصل این اجماع تفسیری آن است که دینداری گزینشی نه تنها بی‌اعتبار، بلکه مصداق روشن نفاق و نشانه‌ی بی‌تعهدی به حقیقت ایمان تلقی می‌شود.

افزون بر این، حدیث پیامبر (ص) «مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (کلینی، ۱۳۷۵: ۵؛ ۴۹۶) هرگونه گزینشگری در سنت نبوی مردود است، به گونه‌ای که نادیده گرفتن حتی یک حکم (مانند روزه یا زکات)، فرد را از دایره پیروان حقیقی خارج می‌سازد. امام صادق (ع) نیز بایان «إِنَّ الْإِيمَانَ عَمَلٌ كُلُّهُ»، بر ضرورت پایبندی به تمام احکام تأکید کرده (کلینی، ۱۳۷۵: ۲؛ ۳۹) و تقلیل ایمان به یک بُعد (مانند عبادات بدون اخلاق یا اعتقاد بدون عمل) را نادرست می‌داند. این آموزه‌ها با سوره لقمان (آیه ۱۷) که می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»، همخوانی دارد و نشان می‌دهد دین‌داری، مجموعه‌ای تفکیک‌ناپذیر از واجبات است که غفلت از هر جزء، کلیت ایمان را مخدوش می‌کند؛ مقصود اموری است که ثبات و پایداری در آن‌ها واجب است؛ و اصل عزم از ملزومات و مقطوعات امور است (طبرسی، ۱۳۷۷: ۵؛ ۶۵) بنابراین، حدیث امام علی (ع) با پیوند دادن ابعاد ایمان، جزء‌نگری را نه تنها «نقصان در ایمان»، بلکه «انحراف از مسیر توحید» می‌داند، به گونه‌ای که بر اساس آیه ۱۴ سوره حجرات، ایمان ظاهری بدون التزام باطنی و عملی، فاقد اعتبار است (ابن کثیر، ۱۴۲۰: ۴؛ ۲۳۵). ابوالفتوح رازی با رد هرگونه تناقض بین این دو مفهوم، برتری ایمان قلبی را استدلال کرده و ایمان را به عنوان استقرار قلبی همراه با تصدیق عملی تعریف می‌کند و آن را اخلاص درونی همراه با پاسخ‌گویی عملی توصیف می‌نماید (بحرانی، ۱۴۱۵: ۵؛ ۱۱۷)؛ این تحلیل تطبیقی، با تکیه بر رویکردهای روایی و تحلیلی کلاسیک، شواهدی محکم ارائه می‌دهد که ایمان ظاهری بدون عمق باطنی و تعهد عملی، نه تنها نقصان ایمانی بلکه انحرافی توحیدی است. این منابع نشان می‌دهند که رویکرد جزء‌نگر با روح جامعیت دین اسلام در تعارض است و بر اساس تعالیم قرآن و عترت، تنها با پایبندی به تمامیت ایمان می‌توان از خسران اخروی رهایی یافت.

فراکنی

یکی از چالش‌های اصلی در تفکر سیستمی، گرایش به منفی‌نگری و سرزنش عوامل محیطی است. تفکر سیستمی به ما می‌آموزد که «علل ریشه‌ای مشکلات در درون سیستم نهفته است و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به عوامل بیرونی نسبت داد» این رویکرد تأکید دارد که تمامی اسباب و علل مسائل، بخشی از ساختار سیستم به شمار می‌روند. در سازمان‌ها و جوامع، زمانی که افراد تنها نقش خود را در موقعیت محدود خویش تعریف می‌کنند، «اثرات اعمالشان بر سایر اجزای سیستم نادیده گرفته می‌شود» (Argyris, 1990: 27). مطالعات نشان می‌دهد که افراد اغلب شرایط محیطی را مسئول ناکامی‌ها می‌دانند، درحالی‌که خود بخشی از سیستم هستند و نمی‌توان

آن‌ها را جدا از آن در نظر گرفت. (Ackoff, 1999: 17). تفکر سیستمی با تأکید بر «درون سیستم به جای عوامل بیرونی»، رویکردی توسعه‌گرا ارائه می‌دهد که به رفع موانع ساختاری می‌پردازد (checkland, 1981: 34). جیم کالینز (۱۳۸۶، ۳۵) در کتاب از خوب به عالی، این مفهوم را با استعاره «پنجره و آینه» تبیین می‌کند: «رهبران متعالی، هنگام موفقیت، از پنجره به بیرون نگاه می‌کنند تا عوامل موفقیت را بیرون از خود جستجو کنند، اما در مواجهه با شکست، به آینه می‌نگرند و مسئولیت را بر عهده می‌گیرند».

دامنه عملکرد تفکر سیستمی در سطح جهانی و منطقه‌ای شکل می‌گیرد و این نگرش، درک متقابل فرهنگ‌ها را تسهیل می‌سازد. منفی‌نگری و تنگ‌نظری، اصلی‌ترین موانع در مسیر شکل‌گیری تفکر سیستمی به شمار می‌آیند، درحالی‌که ذهنیت سیستمیک «مثبت‌اندیش و تنوع‌پذیر» است. افرادی با چنین ذهنیتی، نه تنها از تعامل با گروه‌های گوناگون استقبال می‌کنند، بلکه همواره در پی یادگیری نیز هستند. جهان‌وطنی به معنای «احترام به تفاوت‌ها و پرهیز از پیش‌داوری»، از اصول کلیدی تفکر سیستمی به شمار می‌رود. این نگرش بر این باور استوار است که «تنوع، موتور نوآوری و بهبود سیستم‌های پیچیده است» (page, 2007: 89).

اصول قرآنی و حدیثی نیز مخالف فرافکنی است چنانکه فرافکنی معاویه در جریان قتل عمار یاسر، نمادی از نقض آن اصول است که مسئولیت‌پذیری، وحدت و صداقت را پایه جامعه اسلامی می‌دانند. قرآن کریم با تأکید بر «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء: ۵۸)، مسئولیت رهبران در حفظ امانت‌های الهی را یادآوری می‌کند، اما معاویه با تحریف حدیث پیامبر (ص) درباره عمار «تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ» (ابن ابی فراس، ۱۳۶۹، ۲: ۹۶) نه تنها این مسئولیت را نادیده گرفت، بلکه با نسبت دادن قتل به امام علی (ع)، امانت‌داری در نقل حقایق را زیر پا گذاشت (طبری، ۱۴۰۷، ۳: ۵۴۰). این رفتار در تضاد آشکار با حدیث «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۲: ۳۸) است که مسئولیت همگانی در قبال نظام اجتماعی را گوشزد می‌کند. از سوی دیگر، قرآن کریم تکیه نفس را اساس فلاح می‌داند: «فَدَأْفَلِحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۹-۱۰)، در این چارچوب، تکیه نه امری صرفاً فردی، بلکه فرآیندی مستمر در جهت تربیت اخلاقی و التزام عملی به شریعت است. (طوسی، ۱۳۸۹، ۱۰: ۳۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۷: ۱۱۶) اما معاویه با غفلت از محاسبه نفس «لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ» (فیض، ۱۴۰۶، ۴: ۳۱۳) به جای اصلاح درونی، به تحریف واقعیت‌ها روی آورد و سلامت سیستم سیاسی اسلام را با بحران مشروعیت روبه‌رو ساخت. این رویکرد در بحوحه جنگ صفین، شکافی عمیق در وحدت امت اسلامی ایجاد نمود، درحالی‌که قرآن کریم هشدار می‌دهد: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳) «اعتصام» دست در چیزی زدن بود و اینجا کنایه از اتباع و استقامت است؛ و «حبل‌الله» اینجا قرآن است و پیمان الله با بنده در آن است. (انصاری، ۱۳۷۱، ۲: ۲۳۱) و پیامبر (ص) جامعه اسلامی را به «جسد واحد» تشبیه می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ۵۸: ۱۵۰). در بررسی تفسیری آیه شریفه، شیخ محمدجواد مغنیه، با تحلیلی جامعه‌شناختی، وحدت را به‌عنوان پیوندی قوی‌تر از روابط نسبی، ضروری برای پایداری امت اسلامی در برابر تقسیم‌بندی‌های حزبی می‌داند. (مغنیه، ۱۴۲۴، ۲: ۱۲۵) ولی معاویه با ترویج «دیگری‌سازی» اعتماد عمومی را ویران نمود؛ اقدامی که قرآن به‌صراحت نهی می‌کند: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۴۲). این فرافکنی، مصداق بارز نفاق قرآنی است که در سوره مبارکه صف توصیف شده است: «يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (صف: ۲-۳) وعده‌های دروغین معاویه، نمونه برجسته رفتار منافقانه است که قرآن آن را نهی می‌کند: «چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ این کار نزد خدا بسیار ناپسند است» (قمی، ۱۳۶۳، ۲: ۳۶۵)؛ زیرا معاویه به‌جای پذیرش مسئولیت، دروغ را به سپاه امام علی (ع) نسبت داد و خود را به امتیازی واهی منسوب کرد؛ رفتاری که پیامبر (ص) در حدیثی آن را نشانه «أَكْذَبُ النَّاسِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۵، ۴: ۳۵۹) می‌داند. دستگاه اموی با مشروعیت بخشیدن به چنین اقداماتی، الگویی از حکمرانی را تثبیت کرد که در آن «توجیه‌گری بیرونی» جایگزین «اصلاحگری درونی» شد، درحالی‌که امام علی (ع) بر «مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ» (ابن بابویه، ۱۴۰۵، ۴: ۳۹۶؛ حر عاملی، ۱۳۷۴، ۱۵: ۲۹۷). تاریخ‌نگارانی مانند طبری به‌روشنی به این انحرافات اشاره کرده‌اند و نشان داده‌اند که فرافکنی معاویه صرفاً یک تاکتیک سیاسی نبود، بلکه نقض آشکار تفکر سیستمی اسلام بود که بر شفافیت، مسئولیت‌پذیری و وحدت به‌عنوان پایه‌های حکمرانی تأکید دارد (طبری، ۱۴۰۷، ۳: ۵۴۰). این رویداد، اهمیت بازخوانی تاریخ اسلام با نگاهی انتقادی به ساختارهای قدرت و تمرکز بر پیوند اصول اخلاقی با سیاست‌ورزی را آشکار می‌کند.

تفکر دوگانه

درک دوقطبی از پدیده‌ها، مانند سیاه یا سفید دیدن مسائل، مانعی ساختاری در مسیر شکل‌گیری تفکر سیستمی ایجاد می‌کند. نگرش «صفر و یک» یا دوگانه‌نگاری و پایبندی به منطق تقلیل‌گرایانه «یا این/یا آن»، نه تنها به توقف شناخت منجر می‌شود، بلکه توانایی تحلیل پویا را در چارچوب الگوهای فکری محدود و خودارجاع محبوس می‌کند و نشانه‌ای از «ساده‌سازی بیش‌ازحد» در برابر پیچیدگی‌های دنیای امروز است. این نوع تحلیل نه تنها با واقعیت‌های چندلایه سیستم‌ها ناسازگار است، بلکه خلاقیت را نیز از بین می‌برد (amabile, 1996: 15). افرادی که به چارچوب‌های دوگانه تکیه می‌کنند، اغلب در دام «الگوهای ذهنی خودساخته» گرفتار می‌شوند و نمی‌توانند تعاملات پویای سیستم را درک کنند. این نگاه ساده‌انگارانه با دوگانگی، نه تنها نوآوری را محدود می‌کند، بلکه به شکل‌گیری «چارچوب‌های شناختی ایستا» منجر می‌شود که برای رهایی از آن‌ها نیاز به تفکری فراتر از دوگانه‌نگاری است. (kahneman, 2011: 87).

یک رخداد می‌تواند به‌طور هم‌زمان تأثیرات متفاوتی بر بخش‌های مختلف سیستم داشته باشد و معنای آن بسته به «زاویه دید ناظر» تغییر کند این ایده که «هر پدیده ممکن است حالتی متفاوت از تمامی حالات شناخته‌شده داشته باشد»، اساس درک پیچیدگی در نظریه سیستم‌های پیچیده است. رویکرد سیستمی با تأکید بر «درک چندبعدی و پویا»، توانایی تحلیل آشفتگی و پیچیدگی را فراهم می‌آورد (checkland, 1981: 107). زمانی که تصور می‌کنیم پدیده‌ای را «فهمیده‌ایم»، در واقع آن را در قالب‌های ساده‌سازی شده تقلیل داده‌ایم جستجوی راه‌حل‌های ساده مانند «یا این یا آن»، نشانه‌ای از ناتوانی در مواجهه با مسائل چندعاملی است این ناکارآمدی، واقعیت را تحریف می‌کند و راهبردهای مقابله را به «پاسخ‌های سطحی» تبدیل می‌کند (taleb, 2010: 9). کریشنا مورتی فرایند روان‌شناختی این چارچوب‌های ذهنی را توضیح می‌دهد: «ذهن انسان به الگوهای ثابت عادت می‌کند و در برابر تغییر مقاومت می‌کند. این مقاومت ناشی از ترس از ناشناخته‌هاست. سلول‌های مغز الگوهای امنی ایجاد می‌کنند و هرگونه تلاش برای شکستن آن‌ها، اضطرابی عمیق به وجود می‌آورد» (krishnamurti, 1969: 45).

آموزه‌های اسلامی با انتقاد صریح از تفکر دوگانه (سیاه‌وسفید دیدن پدیده‌ها) و تعصب بیجا، بر ضرورت خردورزی، اعتدال و عدالت تأکید می‌کنند. قرآن کریم با معرفی امت اسلامی به‌عنوان «أُمَّةً وَسَطًا» (بقره: ۱۴۳)، هرگونه افراط و تفریط و قطب‌بندی کاذب را نفی می‌کند و بر لزوم تعادل در اندیشه و عمل تأکید می‌نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۳۲۱). التبیان با تأکید بر مفهوم «الوسط» به معنای عدالت و میانه‌روی، بیان می‌کند که امت اسلامی باید در عمل و اندیشه، بین افراط و تفریط تعادل را حفظ کند. (طوسی، ۱۳۸۹، ۲: ۵) این نگرش با آیه «رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» (حدید: ۲۷) افراط در زهد را محکوم می‌کند، تکمیل می‌شود و نشان می‌دهد حتی عبادت خارج از چارچوب شرع، به‌مثابه تعصب نادرست است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۳: ۲۹۰). «رهبانیت» اختراعی شخصی و بدعتی از سوی مسیحیان بود که خدا آن را بر آنان واجب نکرده بود (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۱۹: ۴۴). از سوی دیگر، قرآن با نهی از «تَنَابُزُوا بِالْأَلْقَابِ» (حجرات: ۱۱)، هرگونه برچسب‌زنی متعصبانه را رد می‌کند، چراکه این رفتار کرامت انسانی و وحدت اجتماعی را نقض می‌نماید (ابن کثیر، ۱۴۲۰، ۱۰: ۳۳۰۴). این آیه چارچوبی اخلاقی برای گفتار اجتماعی ترسیم می‌کند که هدف آن پاسداشت حرمت افراد و تحکیم روابط بر پایه احترام متقابل است. (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۱۸: ۳۰-۳۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۲۰۴).

هم‌راستا با این آیات، خداوند در آیه‌ای دیگر تأکید می‌کند «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا» (مائده: ۸) به این معنا که حتی دشمنی نباید مانع انصاف شود و هرگونه تعصب در قضاوت را نفی می‌نماید (حقی، ۱۳۳۰، ۲: ۳۵۹). مفسران در تفسیر این آیه اتفاق نظر دارند که «قوم» به دشمنان خیر و عدالت اشاره دارد که ممکن است با کینه و نقشه‌های خود مانع رفتار عادلانه شوند، اما این امر نباید عدالت را مختل کند (مغنیه، ۱۴۲۴، ۳: ۲۶). رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَالنَّفْسَ مِثْلُ أَحْبَثِ الدَّوَابِّ، فَإِنَّ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ». (نوری، ۱۴۰۸، ۱: ۸۳؛ ابن شعبه، ۱۳۶۳، ۱: ۱۵)، بر ضرورت اجتناب از دوگانه‌انگارانه‌های ساده‌لوحانه تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که عقلانیت واقعی نیازمند حفظ تعادل میان جنبه‌های مختلف است. افزون بر این، امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ» (شعیری، ۱۳۸۴، ۱: ۱۶۲) که تعصب ورزی را ناقض ایمان می‌داند، زیرا ایمان حقیقی بر پایه انصاف و رد جانب‌داری‌های کورکورانه است. این آموزه‌ها در مجموع نشان می‌دهند اسلام با ارائه نظام اخلاقی پیچیده، پیروان خود را از گرفتار شدن در دام تفکر «یا این یا آن» بر حذر می‌دارد و به‌جای آن، رویکردی جامع و مبتنی بر تعادل را ترویج می‌کند.

که در آن حقایق با در نظر گرفتن ابعاد مختلف تحلیل می‌شوند. این تحلیل بیانگر آن است که اسلام با نفی تفکر دوگانه و تعصب، انسان‌ها را به سوی درکی عمیق‌تر از حقایق، مبتنی بر خردورزی و انصاف، هدایت می‌کند.

عدم تمرکز بر وقایع

تمرکز بر رویدادهای منفرد به‌عنوان رویکردی غالب در درک پدیده‌ها، ما را به «توهم علیت ساده‌انگارانه» گرفتار می‌کند. این نگرش، با تقلیل زندگی به مجموعه‌ای از وقایع مجزا، «الگوهای تغییرات ساختاری و بلندمدت» را نادیده می‌گیرد مطالعات نشان می‌دهند که انسان‌ها به دلیل سوگیری‌های شناختی، در برابر درک فرآیندهای تدریجی، مانند فروپاشی اکوسیستم‌ها یا تشدید نابرابری‌های اجتماعی، از «رویدادهای ناگهانی» غافل می‌مانند (Gladwell, 2000: 229). استعاره «قورباغه در آب گرم» (که ناتوانی در تشخیص تغییرات تدریجی را نشان می‌دهد)، به‌خوبی بیانگر این نقص شناختی است (Senge, 1990: 22).

رسانه‌ها با بزرگ‌نمایی رویدادهای شوک‌آور (مانند مرگ ناگهانی یک فرد)، «تمرکز عمومی» را از ریشه‌های سیستماتیک مشکلات (نظیر فقر ساختاری یا ناکارایی نظام سلامت) منحرف می‌کنند (Chomsky, 1988: 9). در مقابل، مرگ تدریجی هزاران انسان بر در بعد روایی، امام علی (ع) بایان «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» (ابن بابویه، ۱۴۰۰، ۱: ۴۴۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۴: ۴۲۰)، ارزش انسان را به کیفیت مهارت‌هایش گره می‌زند، نه کمیت اعمال. امام صادق (ع) نیز هشدار می‌دهد که تمرکز بر کمیت عبادات (طول رکوع) بدون توجه به صلاحیت اخلاقی، نظام دین‌داری را از مسیر حقیقی خود منحرف می‌کند (کلینی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۰۵). این آموزه‌ها در مجموع نشان می‌دهند که اسلام با شناسایی خطر تقلیل‌گرایی کمی، انسان را به سمت تفکر سیستمی توحیدی هدایت می‌کند که در آن، کمیت تنها در پرتو کیفیت و ارتباط با کل معنا می‌یابد. به تعبیر قرآن، حقیقت زمانی آشکار می‌شود که ذره‌های اعمال در شبکه‌ی عدالت الهی جای‌گیرند، نه در انزوای عددی بی‌ارتباط با غایت هستی.

تفکر قالبی

تفکر قالبی مانند زنجیری نامرئی، ذهن را در چارچوب «الگوهای شناختی پیش‌ساخته» محبوس می‌کند. پیش‌فرض‌ها و تصورات پیشین، با ایجاد سوگیری تأییدی، فرایند شناسایی محدودیت‌های خودساخته را دشوار می‌کنند. این پدیده در آزمایش کلاسیک «معمای ۹ نقطه با ۴ خط» به‌وضوح نشان داده می‌شود که در آن افراد به دلیل «قیود ذهنی ناخودآگاه»، مرزهای مسئله را گسترده‌تر از حد واقعی در نظر می‌گیرند (Guilford, 1967: 81). چنین محدودیت‌هایی نه تنها مانع خلق راه‌حل‌های نوآورانه می‌شوند، بلکه «تحریف ادراکی» از واقعیت را نیز تقویت می‌کنند (Argyris, 1990: 42).

ابن خلدون در تحلیل این الگوی ذهنی تأکید می‌کند: «ذهن انسان به دلیل عادت به الگوهای آشنا، از درک امور خارج از چارچوب‌های شناخته‌شده ناتوان است. این عادت‌پذیری، ریشه در طبیعت محافظه‌کارانه شناخت بشری دارد» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۳۴). از منظر روانشناسی، «مالکیت فکری» و وابستگی به «منیت» به‌عنوان عوامل اصلی تثبیت تفکر قالبی شناخته می‌شوند. هاوکینز در این باره می‌گوید: «وابستگی به افکار شخصی، آن‌ها را به ایدئولوژی‌های غیرقابل انعطاف تبدیل می‌کند. این جزمیت، نه تنها خلاقیت را از بین می‌برد، بلکه گفت‌وگوی سازنده را نیز مختل می‌کند» (Hawkins, 2011: 119). گسترش «چارچوب‌های شناختی فراخ» با بهره‌گیری از تکنیک‌هایی مانند «تفکر جانبی» (De Bono, 1970: 210)، می‌تواند راهگشای عبور از این محدودیت‌ها باشد.

پیش‌داوری و تفکر قالبی، به‌عنوان موانع اصلی در مسیر شناخت حقیقت در نظام اسلامی، با تأکید قرآن و روایات بر مفاهیمی مانند تحقیق و پرهیز از گمان بی‌اساس به چالش کشیده شده‌اند. این دیدگاه با آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء: ۳۶) تقویت می‌شود که هرگونه قضاوت بدون پایه علمی را رد کرده و خردورزی مبتنی بر تحقیق را ضروری می‌شمارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۲: ۲۲۱) این آیه به‌صراحت انسان را از گفتار یا عملی بدون علم نهی می‌کند و تأکید دارد که هر فرد در برابر آنچه با گوش، چشم و قلب خود درک می‌کند، مسئول است (مغنیه، ۱۴۲۴، ۵: ۴۳۹؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۳: ۱۶۴). همچنین سوره‌ی نجم (آیه ۲۸) پیروی از گمان را عامل گمراهی معرفی می‌کند، رویکردی که در تفسیر نمونه آن را هشدار علیه تعمیم‌های ناروا بر اساس تجربیات محدود می‌داند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۲: ۳۰۷) قرآن تصریح می‌کند که ظن، جایگزین علم نیست و هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگاه علم و یقین را پر کند؛ لذا هرگونه تصمیم یا باور بر پایه گمان و بدون علم، می‌تواند منشأ خطا و گمراهی باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۲۶۹).

در بُعد روایی، امام علی (ع) در حکمت ۳۴۷ نهج البلاغه شتابزدگی در قضاوت‌های نادرست را عاملی برای شکل‌گیری گمان‌های بی‌اساس می‌داند. همچنین امام صادق (ع) بایبان «مَنْ قَضَىٰ بَغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ فِي النَّارِ» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ۱: ۲۵۴) به پیامدهای اخروی قضاوت بدون دانش هشدار می‌دهد. این مجموعه به‌هم‌پیوسته از آیات و روایات نشان می‌دهد که اسلام با محوریت عدالت به‌عنوان اصل غیرقابل چشم‌پوشی، تحقیق به‌عنوان روش‌شناسی شناخت و نفی ظن به‌عنوان ضد معرفت، انسان را به عبور از کلیشه‌های ذهنی و مواجهه‌ی عینی با واقعیت دعوت می‌کند. این نظام نه‌تنها پیش‌دوری را نقض اخلاق دینی می‌داند، بلکه آن را مخالف خردورزی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی می‌شمارد که درنهایت، وحدت جامعه و تحقق عدالت را به خطر می‌اندازد.

توجه به علائم به جای علل

مغالطه تمرکز بر علائم به‌جای علل ریشه‌ای، یکی از چالش‌های کلیدی در تحلیل سیستم‌های پیچیده است. در این سیستم‌ها، «علائم» به‌عنوان نشانه‌های سطحی مشکلات، اغلب توجه را از «علل ساختاری» منحرف می‌کنند (Senge, 1990: 14). این پدیده از «سوگیری تقلیل‌گرایانه» ناشی می‌شود که در آن، تحلیلگران به‌جای بررسی حلقه‌های پیچیده علی، بر رویدادهای منفرد تمرکز می‌کنند. مطالعات نشان می‌دهد که بیش از ۷۰٪ خطاهای راهبردی در سازمان‌ها به دلیل «ناتوانی در تمایز بین علائم و علل» رخ می‌دهد (Ackoff, 1999: 45).

تفکر سیستمی با تأکید بر «تحلیل چند سطحی»، لایه‌های پنهان تعاملات (نظیر قوانین نانوشته سازمانی یا هنجارهای فرهنگی) را شناسایی می‌کند به‌عنوان مثال، افزایش نرخ جرم و مصرف بستنی در تابستان، یک «همبستگی کاذب» است که ناشی از متغیر سوم (مانند دمای هوا) است این مثال کلاسیک نشان می‌دهد که «استنتاج علی از داده‌های همبستگی» چگونه می‌تواند به خطاهای فاجعه‌بار بینجامد (Taleb, 2010: 52). راسل ایکاف در انتقاد از این هشدار می‌دهد: «یک اونس درک از روابط علی، ارزشمندتر از تن‌ها دانش مبتنی بر همبستگی است. سیستم‌ها را نمی‌توان با داده‌های سطحی درک کرد؛ بلکه باید ساختارهای زیربنایی را کشف کرد» (Ackoff, 2006: 12).

توجه صرف به علائم و غفلت از ریشه‌های مشکلات در تعالیم اسلامی به‌عنوان رویکردی بی‌بنیان محکوم شده است، چراکه قرآن و روایات با تأکید بر ضرورت تحلیل علی و شناخت عمیق مسائل، حل واقعی مشکلات را در گرو درک علل بنیادین می‌دانند. قرآن کریم بایبان «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم: ۴۱)، فساد محیط‌زیست را نه به‌عنوان پدیده‌های مستقل، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از رفتارهای نادرست انسان‌ها معرفی می‌کند، رویکردی که علامه طباطبایی آن را هشدار برای توجه به اصلاح ریشه‌های به‌جای مبارزه با علائم ظاهری می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۶: ۲۳۴) قرآن کریم فساد در خشکی و دریا را پیامدی مستقیم از گناهان و نافرمانی انسان‌ها معرفی می‌کند و تأکید می‌کند که جنگ، اسراف و ترک فریض الهی، نظم طبیعی و حیات موجودات را مختل می‌سازد (مغنیه، ۱۴۲۴، ۶: ۱۴۷). این نگاه در آیات کتاب الهی با تأکید بر «لَا يَغَيِّرُ مَا يَقُومُ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳) تکمیل می‌شود، چراکه طبق تفاسیر، تغییرات بیرونی تنها با تحول درونی امکان‌پذیر است و تمرکز بر علائم بدون شناخت علل، نتیجه‌ای جز دوری از حقیقت ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۷: ۱۵۶) در تفسیر روض الجنان و روح الجنان نیز آمده است که خداوند هیچ نعمتی را به نقیمت تبدیل نمی‌کند مگر آنکه انسان‌ها نیت و فعل خود را تغییر دهند و به‌جای شکر نعمت، کفران ورزند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۹: ۱۳۷). هم‌زمان در سوره‌ی بقره با نقد ادعای اصلاح‌طلبی افرادی که در واقع فسادگرند «إِنَّمَا نَحْنُ مُصَلِحُونَ» (بقره: ۱۱-۱۲)، نشان می‌دهد که ظاهرسازی و توجه به نشانه‌های سطحی، نه‌تنها راهگشا نیست، بلکه خود عاملی برای تشدید بحران‌هاست (اشکوری، ۱۳۷۳، ۱: ۱۴). تفسیر التبیان توضیح می‌دهد که گاهی آنان تصویری از اصلاح دارند، اما آنچه انجام می‌دهند در حقیقت خلاف دستور الهی است و نتیجه‌ای جز گمراهی و اختلال در جامعه به همراه ندارد (طوسی، ۱۳۸۹، ۱: ۷۵).

در بُعد روایی، پیامبر اکرم (ص) در کلامی هشدار می‌دهد که «مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۳۸) اشاره‌ای به اینکه اقدامات ناآگاهانه و مبتنی بر علائم، فساد را بیش از اصلاح گسترش می‌دهد. پیامبر اکرم (ص) بایبان «فَضَّلُ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ فَضْلِ الْعِبَادَةِ» (ابن شعبه، ۱۳۶۳، ۱: ۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۲: ۱۸)، اولویت دانش بر اعمال ظاهری را گوشزد می‌کند و این در حالی است که امام صادق (ع) با عبارت «مَنْ دَاوَىٰ الْعِلَّةَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْهَا» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۳۷)، درمان علائم

بدون شناخت علل را آسیبی جبران ناپذیر می‌خواند. این شبکه‌ی بهم‌پیوسته‌ی آیات و روایات، نظام فکری اسلام را در مقابله با ضعف فکری ترسیم می‌کند که در آن، شناخت علل به‌مثابه پیش شرط هرگونه اصلاح پایدار و دانش به‌عنوان ابزاری برای عبور از ظواهر فریبنده به شمار می‌رود. چنین رویکردی نه‌تنها تمرکز بر علائم را بی‌ثمر می‌داند، بلکه آن را به‌مثابه عاملی برای تشدید مشکلات و دوری از حقیقت قلمداد می‌کند، چراکه به تعبیر قرآن، تغییر واقعی تنها با نگاه عمیق به «مَا بَأْنَفْسِهِمْ» (انفال: ۵۳) و عبور از دام ظاهرپرستی ممکن می‌شود.

تفکر تحلیلی

محدودیت ذاتی تفکر تحلیلی در مواجهه با سیستم‌ها، ناشی از «تجزیه کل به اجزاء» ناشی می‌شود که ویژگی‌های نوظهور سیستم را نادیده می‌گیرد این رویکرد با تجزیه سیستم به عناصر تشکیل‌دهنده‌اش، «تعاملات پویا» و «وابستگی‌های متقابل» اجزا را تخریب می‌کند در مقابل، «تفکر ترکیبی» با نگرش کل‌نگر، سیستم را به‌عنوان یک موجودیت یکپارچه تحلیل می‌کند که رفتار آن از روابط غیرخطی اجزا ناشی می‌شود (Checkland, 1981: 20).

در تقابل تحلیل و ترکیب، تقابل تحلیل، متمرکز بر «تجزیه سیستم به اجزای ساده‌تر» است، اما خطر «تقلیل‌گرایی افراطی» را به همراه دارد و تقابل ترکیب، با تمرکز بر «الگوهای ارتباطی»، درک سیستم را در بستر محیط فراگیر آن ممکن می‌سازد (Senge, 1990: 10). در این بین اصل ناکارایی جمعی اجزاء نکته حائز اهمیت است که بهینه‌سازی مستقل اجزاء لزوماً به بهینه‌سازی کل سیستم نمی‌انجامد مثال کلاسیک «خودروی ساخته‌شده از بهترین قطعات» نشان می‌دهد که نبود هماهنگی بین اجزاء، عملکرد کل را تخریب می‌کند به همین ترتیب، یک «تیم فوتبال متشکل از ستاره‌های فردی»، بدون هماهنگی تیمی، به‌ندرت به موفقیت دست می‌یابد (Katzenbach & Smith, 1993: 40).

و اینجا ضرورت، گذار از جزء به کل را بیش‌ازپیش نمایان می‌سازد که شناخت سیستم‌های پیچیده مستلزم «گذار از سطح به عمق» و «درک روابط علی‌چندلایه» است همان‌گونه که «ویژگی‌های آب» (نظیر جریان یا شفافیت) را نمی‌توان از مطالعه جداگانه اتم‌های اکسیژن و هیدروژن پیش‌بینی کرد، خواص کلان سیستم‌ها نیز برآیند تعاملات اجزا هستند (Holland, 2014: 48).

در دستورات اسلامی، تفکر تحلیلی اگرچه به‌عنوان ابزاری ضروری برای شناخت جزئیات تلقی می‌شود، اما زمانی که به‌صورت تک‌بعدی و بدون درک جامع از روابط سیستماتیک اجزای هستی به کار رود، می‌تواند به مانعی جدی برای تفکر سیستمی تبدیل گردد. قرآن کریم با خطاب تند به کسانی که مردم را به نیکی فرمان می‌دهند، ولی خود را فراموش می‌کنند (بقره: ۴۴)، نقدی عمیق بر رویکرد تحلیلی ناقص وارد می‌کند که در آن، فرد باوجود تسلط بر جزئیات نظری (مطالعه کتاب)، از تطبیق آن بر خویش غافل می‌ماند. علامه طباطبایی این رفتار را نمونه‌ای از «جزء‌گرایی تحلیلی» می‌داند که پیوند بین دانش و عمل را قطع کرده و وحدت نظام اخلاقی را مخدوش می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۳۴) چنین رفتاری نه‌تنها در عرصه علم و اخلاق آسیب‌زا است، بلکه موجب می‌شود که آموزه‌های دینی در جامعه اثرگذار نباشد. برخی از این افراد، اموال فقرا را برای منافع شخصی خودمصرف می‌کنند و باوجود توصیه دیگران به نیکی، خود از انجام آن باز می‌مانند (بحرانی، ۱۴۱۵، ۱: ۲۰۵-۲۰۷). این نقد آنجایی تشدید می‌شود که قرآن کریم، زندگی دنیا را «لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» می‌خواند (حدید: ۲۰) و طبق تفسیر نمونه، هشدار می‌دهد که تمرکز تحلیلی بر مادیات، انسان را از درک غایت-شناسی الهی و شبکه‌ی بهم‌پیوسته‌ی هستی باز می‌دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۳: ۳۰۵). محدودیت‌های ذاتی عقل بشری در بخشی از سوره انعام نیز آشکار می‌شود؛ جایی که پیامبر (ص) می‌فرماید: «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» (انعام: ۵۰) و علامه طباطبایی توضیح می‌دهد که تفکر تحلیلی محض، به دلیل ناتوانی در احاطه بر غیب، نیازمند تکمیل با تفکر سیستمی توحیدی است که مبتنی بر اعتماد به علم نامحدود الهی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۷: ۱۸۹). التبیان نیز تأکید می‌کند که پیامبر میزان معرفت خود را به آنچه خداوند به او آموخته محدود می‌کند و این محدودیت نشانگر ضرورت تکمیل تفکر تحلیلی با تفکر سیستمی توحیدی است (طوسی، ۱۳۸۹، ۴: ۱۴۲-۱۴۳).

در بُعد روایی، رسول خدا (ص) فرمود: کسی که ندانسته عملی انجام دهد خراب‌کردنش از درست‌کردنش بیشتر است. (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۴)، اشاره‌ای به اینکه تحلیل‌های ناقص و شتاب‌زده (مانند تصمیم‌گیری‌های مدیریتی مبتنی بر داده‌های جزئی) می‌تواند کل نظام را متلاشی کند. دربیانی دیگر رئیس مکتب جعفری با عبارت «إِيَّاكَ أَنْ تَظُنَّ أَنَّ الْعُقْلَ يَدْرِكُ كُلَّ شَيْءٍ» (کلینی، ۱۳۷۵، ۱: ۴۳)، مرزهای

شناخت تحلیلی را نشان می‌دهد و ضرورت تکمیل آن با وحی را یادآور می‌شود. این دستورات در مجموع نشان می‌دهند که اسلام با شناسایی خطر جزء گرایي تحلیلی، انسان را به سمت تفکر سیستمی توحیدی سوق می‌دهد که در آن، اجزای هستی نه به صورت پراکنده، بلکه در چارچوب شبکه‌ی هدفمند الهی معنا می‌یابند. به تعبیر قرآن، شناخت حقیقی تنها زمانی محقق می‌شود که تحلیل‌های جزئی‌نگر با کل‌نگری مبتنی بر «مَا بَأْنَفُسِهِمْ» (انفال: ۵۳) و اعتماد به علم غیب الهی (انعام: ۵۰) ترکیب گردد تا انسان از دام تقلیل‌گرایی تحلیلی رهایی یابد و در پرتو نظام یکپارچه‌ی هستی، به تعادل بین عقل و وحی دست پیدا کند.

کمیت‌گرایی

کمیت‌گرایی به‌عنوان مانعی برای تفکر سیستمی، با تقلیل پدیده‌ها به شاخص‌های عددی، «ویژگی‌های کیفی سیستم» نظیر انعطاف‌پذیری، تاب‌آوری و نوآوری را نادیده می‌گیرد راسل ایکاف تمایز بنیادینی بین «رشد» به معنای افزایش کمی (اندازه/تعداد) و «توسعه» به‌مثابه بهبود کیفی (شایستگی/توانمندی) قائل می‌شود. او تأکید می‌کند «توسعه، فرایندی درونی است که نیازمند یادگیری، خردورزی و افزایش ظرفیت‌های سازگاری است، درحالی‌که رشد صرفاً انباشت بیرونی منابع است» (Ackoff, 2006: 58). در روبرو شدن رشد و توسعه دیده می‌شود، تقابل رشد، افزایش خطی در معیارهای کمی (نظیر تولید ناخالص داخلی) که ممکن است بدون بهبود کیفیت زندگی همراه باشد را دارد درحالی‌که تقابل توسعه، فرایندی غیرخطی که بر «ساختارهای نهادی»، «سرمایه انسانی» و «پایداری اکولوژیک» متمرکز است را دارا می‌باشد (Sen, 1999: 5).

در روبرو شدن کارایی و اثربخشی، تقابل کارایی به انجام درست کارها (بهینه‌سازی منابع) که ممکن است به «بهینه‌سازی محلی» به هزینه کل سیستم «بینجامد گفته می‌شود درحالی‌که تقابل اثربخشی به انجام کارهای درست (تحقق اهداف کلان) که مستلزم درک «وابستگی‌های متقابل سیستم» است می‌باشد به‌طور مثال، افزایش کارایی تولید یک محصول ناکارآمد، تنها «اتلاف منابع را سیستماتیک می‌کند» (Deming, 1986: 19) از منظری دیگر می‌توان گفت توسعه به‌مثابه فرایند درونی می‌باشد و این در حالی است که توسعه را نمی‌توان از طریق انتقال بیرونی (نظیر کمک‌های مالی) محقق کرد، چراکه مستلزم «تغییر پارادایم‌های ذهنی» و «ظرفیت‌سازی نهادی» است این فرایند، مبتنی بر «خرد جمعی» و «یادگیری سازمانی» است (Nonaka & Takeuchi, 1995: 19-63).

در تعالیم اسلامی، کمیت‌گرایی تک‌بعدی به‌عنوان مانعی برای تفکر سیستمی شناخته می‌شود، چراکه با تقلیل واقعیت به اعداد و ارقام، از درک روابط کیفی، ابعاد معنوی و شبکه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی هستی غافل می‌ماند. قرآن کریم با تشبیه انفاق بدون نیت خالص به باغی بی‌ثمر (بقره: ۲۶۵)، تأکید می‌کند که ارزش واقعی اعمال نه در کمیت، بلکه در تأثیر پایدار و ارتباط با نظام الهی است؛ امری که علامه طباطبایی آن را عاملی برای بی‌اثر شدن اعمال در نظام هستی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲: ۴۵۶). این نقد در سوره توبه تشدید می‌شود، آنجا که قرآن اولویت دادن به کمیت روابط خانوادگی «پدران و پسران» بر رابطه با خدا را محکوم می‌کند (توبه: ۳۷) و در تفسیر نمونه توضیح می‌دهد که این رویکرد، انسان را از نظام توحیدی جدا می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۷: ۳۲۱). در آیه ۳۷ سوره توبه، موضوع «نسیء» یا تأخیر دادن ماه‌های حرام، به‌عنوان یکی از رفتارهای جاهلیان معرفی شده است که آثار آن در بی‌اثر شدن اعمال و افزایش گمراهی انسان آشکار می‌شود. مفسران شیعه این پدیده را تفسیر کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که تفسیر القمی آن را تغییر جایگاه حلال و حرام و عاملی برای افزوده شدن کفر می‌داند (قمی، ۱۳۶۳، ۱: ۲۹۰). حتی درجایی دیگر که به «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» اشاره دارد، هدف نهایی، نمایش شبکه‌ی عدالت الهی است که در آن، ذره‌های نیک و بد در تعادل کل نظام مؤثرند (زلزال: ۷-۸)، بر اساس تفاسیر گوناگون، آیه‌ی «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...» بر عدالت مطلق الهی و تأثیر حتی خردترین اعمال دلالت دارد. (قمی، ۱۳۶۳، ۲: ۴۳۴؛ مغنیه ۱۴۲۴، ۷: ۵۹۸).

در بُعد روایی، امام علی (ع) بایبان «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» (ابن‌بابویه، ۱۴۰۰، ۱: ۴۴۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۴: ۴۲۰)، ارزش انسان را به کیفیت مهارت‌هایش گره می‌زند، نه کمیت اعمال. امام صادق (ع) نیز هشدار می‌دهد که تمرکز بر کمیت عبادات (طول رکوع) بدون توجه به صلاحیت اخلاقی، نظام دین‌داری را از مسیر حقیقی خود منحرف می‌کند (کلینی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۰۵). این آموزه‌ها در مجموع نشان می‌دهند که اسلام با شناسایی خطر تقلیل‌گرایی کمی، انسان را به سمت تفکر سیستمی توحیدی هدایت می‌کند که در آن، کمیت تنها

در پرتو کیفیت و ارتباط با کل معنا می‌یابد. به تعبیر قرآن، حقیقت زمانی آشکار می‌شود که ذره‌های اعمال در شبکه‌ی عدالت الهی جای‌گیرند، نه در انزوای عددی بی‌ارتباط با غایت هستی.

نتیجه‌گیری

تفکر سیستمی بر درک پویایی روابط متقابل بین اجزای یک سیستم تمرکز دارد. برای رسیدن به تفکر سیستمی موانعی وجود دارد که یکی از آن موارد جزءنگری است؛ جزءنگری که در مقابل کل‌نگری قرار دارد، بر تحلیل مجزای اجزای یک سیستم تمرکز می‌کند. این رویکرد، محصول روش‌های تحلیلی تقلیل‌گرایان در علوم تجربی است. اسلام با تأکید بر یکپارچگی ایمان، هرگونه گزینشگری در احکام دینی را نفی می‌کند. فرافکنی از دیگر موانع تفکر سیستمی بوده که به معنای نسبت دادن مشکلات به عوامل بیرونی، به‌جای پذیرش مسئولیت درون سیستمی است.

تفکر دوگانه به‌عنوان مانعی در برابر تفکر سیستمی عمل می‌کند. این نگرش «صفر و یک» با تقلیل پیچیدگی‌های جهان به انتخاب‌های ساده، نه‌تنها باعث ایستایی شناختی و محدودیت در تحلیل پویا می‌شود، بلکه خلاقیت را نابود کرده و درک تعاملات پیچیده سیستم‌ها را مختل می‌سازد. در آموزه‌های اسلامی نیز نفی تفکر دوگانه و تعصب مورد تأکید است. عدم تمرکز بر وقایع به‌عنوان مهم‌ترین مانع تفکر سیستمی باعث غفلت از ریشه‌های ساختاری مشکلات، فرآیندهای تدریجی و رابطه‌ی علی بین اجزای سیستم می‌شود. قرآن غفلت از حقایق عمیق را معادل فراموشی هویت انسانی می‌داند.

تمرکز بر علائم به‌جای علل ساختاری مانع دیگر تفکر سیستمی، منجر به تصمیم‌گیری‌های نادرست می‌شود. خطاهای راهبردی در سازمان‌ها ناشی از عدم تشخیص تفاوت بین علائم و علل است و همچنین کمیت‌گرایی با تمرکز صرف بر شاخص‌های عددی، ویژگی‌های کیفی سیستم مانند انعطاف‌پذیری، تاب‌آوری و نوآوری را نادیده می‌گیرد. رشد کمی لزوماً به بهبود کیفیت زندگی منجر نمی‌شود. اسلام با تقلیل واقعیت به اعداد و ارقام مخالف است و بر ارتباط کیفی اعمال با نظام الهی تأکید می‌کند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم و دانشگاه علوم اسلامی قم انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

قرآن کریم

- ابن أبی فراس، ورام. (۱۳۶۹). تنبیه الخواطر و نزهه النواظر. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۶). الخصال. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۰). امالی الصدوق. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطوعات.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۰۵). من لا یحضر الفقیه. بیروت: درالأضواء.
- ابن خلدون. (۱۳۷۵). مقدمه ابن خلدون. (پ. گنابادی، مترجم)، انتشارات علمی و فرهنگی. (اثر اصلی منتشر شده در ۱۹۵۸).
- ابن شعبه، حسن بن علی. (۱۳۶۳). تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. مصحح ع محمد هارون، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۲۰). تفسیر القرآن العظیم. ریاض: دارطیبه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی. (۱۴۰۸). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- اشکوری، محمد بن علی. (۱۳۷۳). تفسیر شریف لاهیجی. تهران: نشر داد.
- اصفهانی، حسین بن محمد راغب. (۱۴۱۲). مفردات فی غریب القرآن. صفوان عدنان، داودی، دمشق: دار العلم.
- انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عدة الابرار. (تصحیح حکمت، علی اصغر). تهران: امیرکبیر.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان. (۱۴۱۵). البرهان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه البعثه.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۳۷۴). تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام) لایحیاء التراث.
- حقی، اسماعیل بن مصطفی. (۱۳۳۰). تفسیر روح البیان. ترکیه: انتشارات عثمانی.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین. قم: اسماعیلیان.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه دهخدا. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رضی، محمد بن حسین. (۱۳۸۳). نهج البلاغه. ترجمه ابراهیم منهج (دشتی)، قم: حبیب.
- سنگه، پیترو. (۱۳۷۵). رقص تغییر. ترجمه: علی مشایخی، تهران: آریانا.
- سنگه، پیترو. همکاران (۱۳۸۷). پنجمین فرمان، خلق سازمان یادگیرنده. ترجمه: حافظ کمال هدایت و محمد روشن، تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.
- شعیری، محمد بن محمد. (۱۳۸۴). جامع الأخبار. قم: نشر رضی.
- صافی، احمد. (۱۳۷۹). سازمان و مدیریت در آموزش و پرورش. تهران: انتشارات ارسباران.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین. (۱۴۱۳). التوحید. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع. مشهد: آستان قدس رضوی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۷). تاریخ الأمم و الملوک. بیروت: دارالفکر.
- طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۹). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۱). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار (تصحیح سید حسن موسوی خراسان). تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۵۱). احیاء علوم الدین، ترجمه موید الدین محمد خوارزمی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی. (۱۴۰۶). الوافی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۷). تفسیر احسن الحدیث. تهران: بنیاد بعثت.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب.
- کالینز، جیم. (۱۳۸۶). از خوب به عالی. ترجمه: سپهره هورن، تهران: پیک آوین.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۵). الکافی. قم: اسوه.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). بحار الانوار. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴). التفسیر الکاشف. قم: دارالکتاب الإسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- نوری، حسین. (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل. بیروت: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- امیری، مجتبی. (۱۳۸۴). تبیین نقش و جایگاه جامع‌نگری و تفکر استراتژیک در سازمان، مطالعات دفاعی/استراتژیک، ۲۳، ۲۴.
- زنجانی حسلوئی، سیف‌الله؛ فقهی فرهمند، ناصر و رضوانی چمن زمین، موسی. (۱۴۰۳). اولویت‌سنجی راهکارهای استقرار تفکر سیستمی اخلاق محور در سازمان، اخلاق در علوم و فناوری، ۱۹.

References

- Ackoff, R. L. (1994). *The democratic corporation: A radical prescription for recreating corporate America and rediscovering success*. Oxford University Press.
- Ackoff, R. L. (1999). *Re-creating the corporation: A design of organizations for the 21st century*. Oxford University Press.
- Ackoff, R. L. (2006). Why few organizations adopt systems thinking. *Systems Research and Behavioral Science*, 23(5), 705–708. DOI: <https://doi.org/10.1002/sres.791>
- Amabile, T. M. (1996). *Creativity in context: Update to the social psychology of creativity*. Westview Press.
- Argyris, C. (1990). *Overcoming organizational defenses: Facilitating organizational learning*. Prentice Hall.
- Bertalanffy, L. von. (1968). *General system theory: Foundations, development, applications*. George Braziller.
- Checkland, P. (1981). *Systems thinking, systems practice*. John Wiley & Sons.
- Checkland, P. (1999). *Systems thinking, systems practice*. Wiley.
- Chomsky, N., & Herman, E. S. (1988). *Manufacturing consent: The political economy of the mass media*. Pantheon Books.
- de Bono, E. (1970). *Lateral thinking: Creativity step by step*. Harper & Row.
- Deming, W. E. (1986). *Out of the crisis*. MIT Press.
- Descartes, R. (1998). *Discourse on method and meditations on first philosophy* (D. A. Cress, Trans.). Hackett Publishing. (Original work published 1637)
- Gladwell, M. (2000). *The tipping point: How little things can make a big difference*. Little, Brown and Company.
- Guilford, J. P. (1967). *The nature of human intelligence*. McGraw-Hill. Hawkins, D. R. (2011). *Power vs. force: The hidden determinants of human behavior*. Hay House.
- Holland, J. H. (2014). *Complexity: A very short introduction*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/actrade/9780199662548.001.0001>
- Kahneman, D. (2011). *Thinking, fast and slow*. Farrar, Straus and Giroux.
- Katzenbach, J. R., & Smith, D. K. (1993). *The wisdom of teams: Creating the high-performance organization*. Harvard Business Review Press.
- Krishnamurti, J. (1969). *Freedom from the known*. HarperOne.
- Meadows, D. H. (2008). *Thinking in systems: A primer*. Chelsea Green Publishing.
- Nonaka, I., & Takeuchi, H. (1995). *The knowledge-creating company: How Japanese companies create the dynamics of innovation*. Oxford University Press.
- Oxford English Dictionary. (2023). System. Retrieved July 10, 2024, from <https://www.oed.com>
- Page, S. E. (2007). *The difference: How the power of diversity creates better groups, firms, schools, and societies*. Princeton University Press.

- Sen, A. (1999). *Development as freedom*. Oxford University Press. 25. Senge, P. M. (1990). *The fifth discipline: The art and practice of the learning organization*. Doubleday/Currency.
- Slovic, P. (2007). "If I look at the mass I will never act": Psychic numbing and genocide. *Judgment and Decision Making*, 2(2), 79–95.
- Taleb, N. N. (2010). *The black swan: The impact of the highly improbable* (2nd ed.). Random House.



Analysis and Application of Sacrificial Literature in the Iliad and the Odyssey and the Mythological Section of the Shahnameh

Saadallah Rahimi¹ , Mohammad Diyanti² , and Mohammad Hoggat³ 

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Kerman Branch, Kerman, Iran. Email: saadallah.rahimi@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Kerman Branch, Islamic Azad University, Kerman, Iran. Email: mohammad.dianati@iau.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Kerman Branch, Islamic Azad University, Kerman, Iran. Email: m.hodjjat@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 09 April 2025
Received in revised form 29 May 2025
Accepted 22 June 2025
Available online 24 September 2025

Keywords:
Ferdowsi,
Shahnameh,
Homer,
Iliad,
Odyssey,
Sacrifice

ABSTRACT

Objective: This research deals with a comparative analysis of the motif of sacrifice in two epic works, Shahnameh by Ferdowsi and Iliad and Odyssey by Homer. The main objective is to identify the similarities and differences in the presentation of this concept in order to achieve a better understanding of the intellectual, religious and mythological structures of the two ancient civilizations of Iran and Greece.

Method: The research method in this article is analytical-comparative and based on library studies. The data were collected by directly examining the texts of Shahnameh, Iliad and Odyssey as well as related mythological sources and then analyzed in a comparative framework.

Results: The findings show that although sacrifice is a fundamental ritual in both traditions, they have fundamental differences in their function and symbolic meaning. In the Iliad and Odyssey, sacrifice is mainly an "exchange" relationship and a ritual practice with multiple and personalized gods to achieve worldly goals (such as victory in war). In contrast, in the mythological part of the Shahnameh, sacrifice in a monotheistic context is more a symbol of servitude, gratitude, and a means to fulfill the divine will, establish "justice," and cosmic order. Sacrifice in the Shahnameh has more pronounced ethical and cosmic dimensions, while in Homer's works, its civil and social aspects are emphasized.

Conclusions: Finally, this study concludes that the difference in the representation of the concept of sacrifice reflects the difference in worldview, religious structures (polytheism versus monotheism), and core values of the two civilizations. In ancient Greece, sacrifice is a tool for interacting with the gods and maintaining the cohesion of civil society (polis), while in ancient Iran, it is a symbol of the ideal king's connection with the transcendent to establish justice and order in the kingdom.

Cite this article: Rahimi, S., Diyanti, M., & Hoggat, M. (2025). Analysis and Application of Sacrificial Literature in the Iliad and the Odyssey and the Mythological Section of the Shahnameh. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-13. <http://doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <http://doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493>

Publisher: Lorestan University.

Introduction

The ritual of sacrifice, as one of the oldest and most complex religious and cultural rituals, has a special place in the myths and epics of different nations. In Iranian culture, sacrifice is not just a simple act, but a multifaceted ritual that is linked to concepts such as honor, vow, gratitude, covenant, renewal, and warding off evil and disaster (Anvari, 2002: 5516). On the other hand, in Greek mythology, sacrifice takes on a more civil and political aspect and acts as a common food for politics and a means of establishing social order (Burkert, 1983: 35). These subtle differences in the function and manifestation of sacrifice in the epics of the East and the West reflect the fundamental differences in the worldviews of these two ancient civilizations. According to Mircea Eliade, sacrifice is a symbolic recreation of the creation of the universe (Eliade, 1959: 11), but the manner of this recreation in each culture is unique. The present study seeks to answer key questions about the forms and manifestations of sacrifice in the *Shahnameh* (centered on concepts such as vows, sacrifice, and human sacrifice) and the *Iliad* and *Odyssey* (focusing on animal sacrifice, offerings to the gods, and sometimes human sacrifice). One of the main goals of this research is to examine whether the motive for sacrifice in these works is addressed to specific and well-known gods (such as the Olympian gods in the *Iliad* and *Odyssey*) or to a more vague god or transcendent force (such as that seen in the *Shahnameh* and the concept of destiny). The article also examines how sacrifice functions as a “cultural symbol” and reflects the central values of each civilization (Lincoln, 1986: 8). In addition, the role of sacrifice in the formation of collective identity, the consolidation of sovereignty, and the fundamental opposition of “order and chaos” in both cultures is addressed. The research method in this article is analytical-comparative and based on library studies that have been conducted by examining two classical works from the perspectives of Ferdowsi and Homer on the issue of sacrifice. The strength of this discussion lies in the analysis and comparison of the commonalities and differences that create the cultural and intellectual context in the perspectives of the authors of the *Shahnameh* and the *Iliad* and the *Odyssey*, which pay attention to the philosophical, mythological, social and even geographical roots. The approach of this research is to extract and compare the themes of sacrifice in the key examples of each text.

The main goal of this research is to conduct a comparative analysis of the underlying theme of sacrifice in Ferdowsi's *Shahnameh* and Homer's *Iliad* and *Odyssey*, in order to identify the commonalities and differences in the presentation of this concept and to achieve a better understanding of the intellectual, religious and mythological structures of the two great civilizations of Iran and ancient Greece. This study can clearly articulate more dimensions of the beliefs and convictions of the people of these two civilizations and reveal the hidden aspects of the culture of these two nations, considering similarities and differences.

Method

The research method in this article is analytical-comparative and based on library studies. The data were collected by directly examining the texts of Shahnameh, Iliad and Odyssey as well as related mythological sources and then analyzed in a comparative framework.

Results

The findings show that although sacrifice is a fundamental ritual in both traditions, they have fundamental differences in their function and symbolic meaning. In the Iliad and Odyssey, sacrifice is mainly an “exchange” relationship and a ritual practice with multiple and personalized gods to achieve worldly goals (such as victory in war). In contrast, in the mythological part of the Shahnameh, sacrifice in a monotheistic context is more a symbol of servitude, gratitude, and a means to fulfill the divine will, establish "justice," and cosmic order. Sacrifice in the Shahnameh has more pronounced ethical and cosmic dimensions, while in Homer's works, its civil and social aspects are emphasized.

Conclusions

A comparative study of the motif of sacrifice in Ferdowsi’s Shahnameh and the Homeric epics, the Iliad and the Odyssey, reveals that this ritual concept, although it has a central presence in both ancient Iranian and Greek civilizations, has served to express completely distinct worldviews and cultural values. This research has shown that sacrifice in Homeric literature is mainly a civil, transactional and pragmatic ritual designed within the framework of a polytheistic system and to manage human relations with personalized and capricious gods. The main goal here is to gain support for worldly goals such as victory in battle, safety on a journey or appeasement of divine wrath. Sacrifice is the common language of this transaction and the cornerstone of social cohesion in the Greek “polis”. In contrast, sacrifice in the mythological part of the Shahnameh is a cosmic, moral and symbolic ritual that is carried out in a monotheistic context and centered on the “God of Life and Wisdom”. Its purpose is not bargaining, but approaching the sacred essence, realizing justice (asha), strengthening the king's "divine power" and symbolic battle with demonic forces. Sacrifice here symbolizes an unbreakable covenant between the just ruler and the divine order that governs the world, and its legitimacy is conditional on the moral virtue of the sacrificer. Finally, we can say

In the Iliad and Odyssey: sacrifice = a means of exchange with the gods for worldly purposes and maintaining social order.

In the Shahnameh: sacrifice = a symbol of servitude, realizing cosmic justice and establishing a covenant with the gods.

These fundamental differences are rooted in the different ontology of the two civilizations: Ancient Greece depicts a polytheistic and anthropocentric world in which sacrifice is a means of regulating the tense but necessary relationship of man with equal but more powerful gods. Ancient Iran, in Ferdowsi's narrative, depicts a monotheistic and fatalistic world in which sacrifice is a

sign of acceptance of that fate and an effort to harmonize with a moral order higher than personal gods. Therefore, a comparative study of sacrifice is not just a comparison between two similar religions, but also a window into a deeper understanding of the intellectual, religious, and social structures of two great civilizations of the ancient world, each of which provided a unique answer to fundamental human questions about its relationship with the sacred, society, and destiny. For future research, one could conduct a comparative study of this concept in other epic texts of the world or analyze the evolution of the concept of sacrifice from mythology to the heroic and historical parts of the Shahnameh.

Author Contributions

Conceptualization, methodology, validation, formal analysis, data curation, and original draft preparation were carried out by S. R. as the first author. Review and editing, visualization, supervision, and project administration were performed by M. D. as the second author. M. H., as the third author, contributed to the research design, research supervision, and revision of the article. All authors have read and agreed to the published version of the manuscript.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

تحلیل و تطبیق ادبیات قربانی در ایلیاد و ادیسه و بخش اساطیری شاهنامه

سعدالله رحیمی^۱، محمد دیانتي^۲✉، محمد حجت^۳

۱. دانشجوی دکتر، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. رایانامه: saadallah.rahimi@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. رایانامه: mohammad.dianati@iau.ac.ir
۳. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. رایانامه: m.hodjjat@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: این پژوهش به تحلیل تطبیقی بن‌مایه قربانی در دو اثر حماسی شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر می‌پردازد. هدف اصلی، شناسایی وجوه اشتراک و افتراق در نمایش این مفهوم برای دستیابی به درکی بهتر از ساختارهای فکری، دینی و اساطیری دو تمدن کهن ایران و یونان است.
تاریخچه مقاله:	روش پژوهش: روش تحقیق در این مقاله، تحلیلی-تطبیقی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است. داده‌ها با بررسی مستقیم متون شاهنامه، ایلیاد و ادیسه و نیز منابع مرتبط اسطوره‌شناختی گردآوری و سپس در چارچوبی مقایسه‌ای تحلیل شده‌اند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰	یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که اگرچه قربانی در هر دو سنت یک آیین بنیادین است، اما در کارکرد و معنای نمادین تفاوت‌های بنیادینی دارند. در ایلیاد و ادیسه، قربانی عمدتاً رابطه‌ای «مبادله‌ای» و عملی آیینی با خدایان چندگانه و شخصی شده برای دستیابی به اهداف دنیوی (مانند پیروزی در جنگ) است. در مقابل، در بخش اساطیری شاهنامه، قربانی در بستری یکتاپرستانه، بیشتر نماد بندگی، سپاسگزاری و وسیله‌ای برای تحقق اراده الهی، برقراری «داد» و نظم کیهانی است. قربانی در شاهنامه ابعاد اخلاقی و کیهانی پررنگ‌تری دارد، در حالی در آثار هومر بر جنبه‌های مدنی و اجتماعی آن تأکید می‌شود.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۰۸	نتیجه‌گیری: در نهایت، این تحقیق نتیجه می‌گیرد که تفاوت در بازنمایی مفهوم قربانی، بازتاب‌دهنده تفاوت در جهان‌بینی، ساختارهای دینی (چندخدایی در برابر یکتاپرستی) و ارزش‌های محوری دو تمدن است. قربانی در یونان باستان ابزاری برای تعامل با خدایان و حفظ انسجام جامعه مدنی (پولیس) است، حال آنکه در ایران باستان، نمادی از پیوند پادشاه آرمانی با امر متعالی برای استقرار عدالت و نظم در قلمرو پادشاهی به شمار می‌رود.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲	
کلیدواژه‌ها: فردوسی، شاهنامه، هومر، ایلیاد، ادیسه، قربانی	

استناد: رحیمی، سعدالله؛ دیانتي، محمد؛ و حجت، محمد. (۱۴۰۴). تحلیل و تطبیق ادبیات قربانی در ایلیاد و ادیسه و بخش اساطیری شاهنامه. *پژوهش‌های نوین*

در مطالعات علوم انسانی اسلامی، (۷)، ۴، ۱۳-۱. <http://doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493>



DOI: <http://doi.org/10.22034/api.2025.2073161.1493>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

آیین قربانی به عنوان یکی از کهن‌ترین و پیچیده‌ترین مناسک مذهبی و فرهنگی، جایگاه ویژه‌ای در اساطیر و حماسه‌های ملل مختلف دارد. در فرهنگ ایرانی، قربانی تنها یک عمل ساده نیست، بلکه آیینی چندوجهی است که با مفاهیمی چون شرافت، نذر، شکرگزاری، پیمان، تجدید حیات، دفع بلا و شر پیوند دارد (انوری، ۱۳۸۱: ۵۵۱۶). از سوی دیگر، در اساطیر یونانی، قربانی بیشتر جنبه‌ای مدنی و سیاسی به خود می‌گیرد و به عنوان خوراک مشترک سیاست و وسیله‌ای برای تثبیت نظم اجتماعی عمل می‌کند (Burkert, 1983: 35). این تفاوت‌های ظریف در کارکرد و تجلی قربانی در حماسه‌های شرق و غرب، بازتاب‌دهنده تفاوت‌های بنیادین در جهان‌بینی این دو تمدن کهن است. به باور میرچا الیاده، قربانی بازآفرینی نمادین آفرینش کیهان است (Eliade, 1959: 11)، اما نحوه این بازآفرینی در هر فرهنگ، منحصر به فرد است.

جستار حاضر در پی پاسخ به پرسش‌های کلیدی پیرامون اشکال و نموده‌های قربانی در شاهنامه (با محوریت مفاهیمی چون نذر، فداکاری و ایثار انسانی) و ایلیداد و ادیسه (با تمرکز بر قربانی حیوانات، پیشکشی به خدایان و گاه قربانی انسانی) است. بررسی این که انگیزه قربانی در این آثار خطاب به خدایان مشخص و نامدار (همانند خدایان المپ در ایلیداد و ادیسه) یا خطاب به یک یزدان یا نیروی متعالی مبهم‌تر (مانند آنچه در شاهنامه و مفهوم تقدیر دیده می‌شود) انجام می‌گیرد، از اهداف اصلی این پژوهش است. همچنین، این مقاله به بررسی این مسئله می‌پردازد که چگونه قربانی به عنوان یک «نماد فرهنگی» عمل می‌کند و ارزش‌های محوری هر تمدن را بازمی‌تاباند (Lincoln, 1986: 8). افزون بر این، به نقش قربانی در شکل‌گیری هویت جمعی، تثبیت حاکمیت و تقابل اساسی «نظم و آشوب» در هر دو فرهنگ پرداخته می‌شود.

روش تحقیق در این مقاله، تحلیلی-تطبیقی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای است که با بررسی دو اثر کلاسیک از دیدگاه فردوسی و هومر در زمینه مسئله قربانی انجام شده است. نقطه قوت این بحث در تحلیل و مقایسه موارد اشتراک و افتراق بستر ساز فرهنگی و فکری در دیدگاه صاحبان شاهنامه و ایلیداد و ادیسه است که به ریشه‌های فلسفی، اسطوره‌ای، اجتماعی و حتی جغرافیایی توجه می‌شود. رویکرد این تحقیق، استخراج و مقایسه مضامین قربانی در نمونه‌های شاخص هر متن است.

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل تطبیقی بن‌مایه قربانی در شاهنامه فردوسی و ایلیداد و ادیسه هومر است تا از این طریق، ضمن شناسایی وجوه اشتراک و افتراق در نمایش این مفهوم، به درک بهتری از ساختارهای فکری، دینی و اساطیری دو تمدن بزرگ ایران و یونان باستان دست یابیم. این بررسی می‌تواند ابعاد بیشتری از باورها و اعتقادات مردم این دو تمدن را به گونه‌ای روشن بیان کند و زوایای پنهان فرهنگ این دو ملت را با توجه به موارد مشابه و متفاوت آشکار سازد.

مفهوم‌شناسی واژه قربانی

پیش از هر تحلیل تطبیقی، درک دقیق مفهوم و دامنه معنایی واژه «قربانی» در هر یک از این سه سنت ادبی-اساطیری ضروری است. این واژه در بسترهای فرهنگی مختلف، بار معنایی متفاوتی را حمل می‌کند که بر کنش‌ها و انگیزه‌های شخصیت‌ها تأثیر مستقیم می‌گذارد.

واژه فارسی «قربانی» از ریشه عربی «قرب» به معنای «نزدیکی» گرفته شده است و در اصل به هر عمل یا شیئی اطلاق می‌شود که وسیله‌ای برای تقرب و نزدیکی به امر مقدس یا الوهیت باشد (معین، ۱۳۷۸: ذیل واژه). این مفهوم، با وجود تفاوت‌های ظاهری، در قلب آیین‌های کهن یونانی و ایرانی نیز حاضر است. در زبان یونانی، واژه‌های کلیدی مرتبط با قربانی شامل «تمنه» (temenos) به معنای محوطه مقدس برای قربانی و «تایا» (thya) به معنای قربانی کردن برای خدایان است که بر عمل آیینی و اختصاص دادن چیزی به خدایان تأکید دارد (Burkert, 1985, p. 55). در سنت اوستایی، واژه‌هایی مانند «یاز» (yaz) به معنای نیایش و قربانی کردن و «مئزو» (maēza-) به معنای قربانی، بر جنبه ستایشی و آیینی تأکید دارند (Boyce, 1975, p. 157). این تفاوت واژگانی خود نشان از تفاوت در نگرش به این پدیده دارد.

در جهان‌بینی حماسه‌های هومری، قربانی (thysia) عملی است کاملاً آیینی و مبتنی بر مبادله. انسان با سوزاندن بخشی از حیوان (معمولاً استخوان‌ها و چربی) برای خدایان، انتظار دریافت موهبتی مانند پیروزی در نبرد، امنیت در سفر، یا رفع خشم خدایان را دارد. این رابطه «داد و ستدی» به وضوح در صحنه‌های متعدد ایللیاد، مانند قربانی کردن آگاممنون برای آرتیمیس به منظور وزش باد و حرکت کشتی‌ها به سوی تروا (هومر، ایللیاد، سرود اول، بیت‌های ۴۵۰-۴۶۶)، یا قربانی‌های اولیس در ادیسه برای تقویت روح مردگان (هومر، ادیسه، سرود یازدهم) نمود می‌یابد. هدف اصلی در اینجا، برقراری ارتباط با قدرت‌های فرابشری برای دستیابی به اهداف دنیوی و جلوگیری از بلایا است (Parker, 2011, p. 124). این نظام مبادله، جامعه یونانی را به جهانی الهی پیوند می‌زد و نظم کیهانی را حفظ می‌کرد (Vernant, 1991, p. 297). قربانی در این بستر، یک زبان مشترک و قراردادی بین انسان و خدا است.

در بخش اساطیری شاهنامه، مفهوم قربانی از این آیین مبادله‌محور فراتر رفته و ابعاد کیهانی و اخلاقی می‌یابد. قربانی‌های کیومرث، هوشنگ و جمشید نه تنها برای جلب رضایت اهورامزدا، بلکه برای نظم بخشیدن به جهان، راندن اهریمن و تثبیت تمدن انجام می‌شود. برای نمونه، با کشتن گاو یکتا آفریده اهریمنی به دست گیومرث، نه تنها نخستین قربانی صورت می‌گیرد، بلکه از نطفه او انواع حیوانات و گیاهان مفید برای انسان پدید می‌آیند (فردوسی، شاهنامه، جلد اول، داستان کیومرث). این نگرش، قربانی را به عملی آفرینش‌گر و نمادین تبدیل می‌کند که در تقابل خیر و شر و استمرار حیات نقش اساسی دارد. به بیان دیگر، قربانی در اساطیر ایرانی تنها یک «پیشکش» نیست، بلکه نبرد و پیروزی نمادین نظم (اشا) بر آشوب (دروج) است (Christensen, 1993, p. 42). این نبرد، درونی‌تر و اخلاقی‌تر از نبردهای فیزیکی ایللیاد است. قربانی در شاهنامه، تأییدی بر پیمان میان انسان و خدا برای حفظ نظم جهان است.

قربانی در ایللیاد و ادیسه

قربانی به عنوان یک آیین بنیادین، نقشی محوری در ساختار جهان‌بینی و روابط انسانی-الهی در حماسه‌های هومر، ایللیاد و ادیسه، ایفا می‌کند. این عمل تنها یک تقدیم ساده نبوده، بلکه زبان ارتباطی میان دنیای mortals (فانیان) و immortals (نامیرایان) و وسیله‌ای برای جلب خشنودی، طلب یاری، یا سپاسگزاری از خدایان است. والتر بورکرت، اسطوره‌شناس برجسته، قربانی یونانی را «آیین بنیادین کشتار درمانگر» می‌نامد که اضطراب ناشی از کشتن را به عملی مقدس و جامعه‌ساز بدل می‌کند (Burkert, 1983, p. 3).

در ایللیاد، قربانی اغلب در بافت جنگ و برای اهداف تاکتیکی صورت می‌گیرد. قربانی کردن، پیش از اقدامات مهم نظامی، امری ضروری است. برای مثال، پیش از آنکه کریسس، کشیش آپولون، برای بازپس گیری دخترش نزد آگاممنون برود، برای خدای خود قربانی می‌کند تا دعایش اجابت شود (هومر، ایللیاد، سرود ۱). هنگامی که طاعون بزرگی سپاه یونان را فرا می‌گیرد، آگاممنون برای رفع خشم آپولون، پیشنهاد قربانی صد گاو را می‌دهد (هومر، ایللیاد، ۱). این صحنه به وضوح نشان می‌دهد که قربانی به عنوان یک «معامله» یا «نذر» برای دفع خشم الهی عمل می‌کند. صحنه قربانی کردن هکتور برای آتنا در آستانه نبرد نهایی، نمونه‌ای دیگر از این باور است که او با نذر گاوهای زیبا، حمایت الهه را برای شهر تروا جلب می‌کند (هومر، ایللیاد، ۶). این قربانی‌ها ساختاری تشریفاتی دارند: انتخاب حیوان بی‌عیب، تزئین آن، خواندن دعا و پرتاب کردن جو یا آرد بر سر آن، و سپس ذبح و تقسیم گوشت (Kirk, 1990, p. 60). این تشریفات دقیق، خود نشان‌دهنده اهمیت قربانی به مثابه یک کنش اجتماعی تنظیم‌شده است.

در ادیسه، کارکرد قربانی گسترده‌تر و اغلب در بستر سفر و میهمان‌نوازی نمود می‌یابد. اولیس (ادیسه) به کرات برای نجات از مخاطرات دریا یا کسب راهنمایی، به قربانی متوسل می‌شود. صحنه مشهور قربانی در ورودی جهان زیرین (هادس) نمونه‌ای بارز است؛ او با ریختن خون قربانی، ارواح را فرا می‌خواند تا با آنان گفتگو کند و تنها پس از این آیین است که ارواح، از جمله تیرسیاس، قادر به سخن گفتن با او می‌شوند (هومر، ادیسه، سرود ۱۱). این صحنه بر این باور دلالت دارد که خون قربانی، منبع حیات و نیرویی است که حتی مردگان را قادر به سخن می‌سازد (Sourvinou-Inwood, 1995, p. 80). همچنین، آیین میهمان‌نوازی (Xenia) که از ارکان اخلاقی جامعه یونان است، همواره با قربانی و تقسیم گوشت میان میزبان و میهمان همراه است، همان‌گونه

که تلماک در دربار نستور و منلائوس شاهد آن است (هومر، ادیسه، سرود ۳ و ۴). قربانی در این بافت، نه تنها یک عمل مذهبی، بلکه سنگ بنای پیوندهای اجتماعی و دیپلماتیک است. نقض این آیین، مانند کردار مغرورانه و توهین آمیز مهمانان پنهاردوست پنهلوپه در قصر اولیس، که گاوان مقدس خدای هلیوس را ذبح می کنند، ناگزیر به مجازات الهی و فاجعه می انجامد (هومر، ادیسه، سرود ۱۲). این امر نشان می دهد که قربانی تنها به خشنودی خدایان محدود نمی شود، بلکه رعایت قوانین و حدود آن برای حفظ تعادل جامعه انسانی نیز حیاتی است.

بنابراین به طور کلی، قربانی در جهان هومری، عملی است آیینی و ساختاریافته که شامل ذبح حیوان، پختن قطعات برگزیده (به ویژه ران) برای خدایان، و سپس ضیافت و مصرف بقیه آن توسط انسان ها می شود. این عمل نه تنها نشان دهنده تقابل و وابستگی انسان و خدا است، بلکه بازتابی از سلسله مراتب اجتماعی، ثروت و تعهد افراد به قوانین حاکم بر جهان است. نقض آیین قربانی (مانند کردار مغرورانه آژاکس) می تواند به فاجعه بینجامد.

قربانی در بخش اساطیری شاهنامه

در بخش اساطیری شاهنامه فردوسی، قربانی به عنوان نمادی از نظم کیهانی، بندگی در برابر پروردگار و ابزاری برای تحقق اراده فره ایزدی جلوه می کند. برخلاف جهان چندخدایی هومر، این آیین در بستری یکتاپرستانه و با محوریت «خداوند جان و خرد» انجام می شود و هدف اصلی آن، نه چانه زنی با خدایان، بلکه سپاس، طلب یاری برای برقراری داد و عدل، و تقویت نیروی معنوی فرمانروا است. آرتور کریستنسن خاطر نشان می کند که قربانی در اساطیر ایران، تجدید قوای جهان و نبرد با نیروهای اهریمنی است (Christensen, 1993, p. 75).

یکی از برجسته ترین صحنه های قربانی، مربوط به پادشاهی جمشید است. در آغاز فرمانروایی او، آنگاه که عدل و داد می گسترد و جهان را به آرامش می رساند، آیین قربانی با شکوه تمام برگزار می شود: «بفرمود پس آتش افروختند / همه باده و عود بر سوختند» (فردوسی، شاهنامه، پادشاهی جمشید). این قربانی، نشانه شکرگزاری برای نعمت های ایزدی و نماد پیوند میان شاه آرمانی و خداوند است. با این حال، با طلوع «غرور» در جمشید و گسستن این پیوند، فره از او روی می گرداند و آیین قربانی نیز بی ثمر می ماند. این گسست نشان می دهد که مشروعیت قربانی، وابسته به پاکی و عدالت قربانی کننده است (رجبی، ۱۳۸۵: ۱۲۳). این رابطه مستقیم بین فضیلت اخلاقی حاکم و پذیرش قربانی، از وجوه ممیزه مهم شاهنامه است.

نمونه کلیدی دیگر، در داستان فریدون روی می دهد. هنگامی که فریدون برای شکست دادن ضحاک و احقاق حق، قیام می کند، به همراه کاوه و مردم، به درگاه خداوند قربانی می کنند: «به پیش جهاندار بردند نم / جهان شد ز داد آفرین پر ز زم» (فردوسی، شاهنامه، داستان فریدون). این قربانی، آیینی برای طلب یاری الهی در نبرد حق علیه باطل است و موفقیت فریدون، پاسخ خداوند به این بندگی جمعی محسوب می شود. این صحنه، قربانی را به عاملی برای اتحاد ملی و قیام علیه ستم تبدیل می کند. قربانی در اینجا، نه یک عمل فردی، که کنشی اجتماعی-انقلابی است.

قربانی در شاهنامه تنها به چهارپایان محدود نمی شود. در اسطوره آفرینش کیومرث، مرگ پسرش، سیامک، به دست دیوان، را می توان به مثابه نخستین قربانی انسانی تفسیر کرد که خون او بذر جنبش و مبارزه برای حق را در جهان می افشاند (محمدی، ۱۳۹۰: ۸۷). همچنین، قربانی کردن «گاو نخجیر» توسط هوشنگ که منجر به کشف آتش می شود، نشان می دهد که قربانی چگونه می تواند محرکی برای یک کشف تمدنی باشد (فردوسی، شاهنامه، پادشاهی هوشنگ). این ایده که قربانی به پیشرفت تمدن می انجامد، در اساطیر یونانی کمتر دیده می شود. در داستان ضحاک نیز، قربانی روزانه دو جوان برای مارهای شانه های او، نماد اوج بیدادگری و آشوب اهریمنی است که تنها با قیام فریدون و قربانی جمعی برای یزدان پایان می یابد. اینجا قربانی انسانی، نه یک آیین مقبول، که نشانه ی حاکمیت شر است و قربانی واقعی، همانا نبرد برای پایان دادن به این قربانی های اجباری است.

بنابراین در مجموع، قربانی در اساطیر شاهنامه، آیینی است که مشروعیت و فره ایزدی پادشاه را تقویت می کند. این عمل در اوج نیک بختی و آرامش (مانند جمشید) نشانه سپاس و در اوج بحران و ستم (مانند عصر ضحاک) نماد دعا و طلب یاری برای بازگرداندن نظم و عدل به جهان است. این آیین، پیوندی ناگسستنی با مفهوم «داد» در اندیشه ایرانی دارد و ابزاری برای تحقق

اراده الهی بر زمین محسوب می‌شود. قربانی در شاهنامه، بیشتر از آنکه یک «معامله» باشد، یک «اعلام وفاداری» و «تجدید پیمان» با نظم اخلاقی جهان است.

مقایسه و تحلیل تطبیقی

ماهیت و اهداف قربانی: مبادله در برابر تحقق اراده الهی

در شاهنامه فردوسی، قربانی اغلب با مفاهیم اخلاقی متعالی مانند عدالت (داد)، شرافت، وفاداری و میهن‌پرستی پیوند خورده است. قربانی کردن نه تنها یک عمل آیینی، بلکه نمادی از فداکاری برای حفظ ارزش‌های والای انسانی و ملی است. برای مثال، قربانی شدن سیاوش برای اثبات پاکدامنی یا فداکاری رستم در دفاع از ایران، نشان‌دهنده جنبه‌های اخلاقی و حماسی قربانی در شاهنامه است (خالقی مطلق، ۱۳۶۹، ص ۹۳). هدف نهایی، تحقق بخشیدن به نظم اخلاقی و کیهانی (اشا) است که خواست خداوند است. در مقابل، در ایلیاد و ادیسه هومر، قربانی بیشتر به عنوان یک عمل آیینی برای جلب رضایت خدایان و کسب حمایت آنان در جنگ یا سفرهای پرمخاطره انجام می‌شود. این یک رابطه مبتنی بر مبادله (*do ut des*) است: "من می‌دهم تا تو بدهی". قربانی‌های انسانی مانند قربانی کردن ایفیژنیا توسط آگاممنون برای آرتیمس، یا قربانی‌های حیوانی متعدد در طول جنگ تروا، نشان‌دهنده جنبه‌های کاربردی و آیینی قربانی در ادبیات یونان باستان است (Aydinlioğlu, 2009). هدف، دستیابی به یک منفعت دنیوی و حفظ تعادل با خدایان دمدمی مزاج است.

نقش خدایان و تقدیر: چندخدایی شخصی‌محور در برابر یکتاپرستی تقدیرمحور

در ایلیاد و ادیسه، خدایان المپ به طور مستقیم و عینی در زندگی انسان‌ها دخالت می‌کنند و قربانی‌ها اغلب خطاب به خدایان مشخصی مانند ژئوس، آتنا یا آرتیمس انجام می‌شود. این خدایان دارای شخصیت‌های انسانی، ضعف‌ها و جانبداری‌های مشخص هستند. این قربانی‌ها نشان‌دهنده جهان‌بینی چندخدایی و تأثیرپذیری مستقیم انسان‌ها از اراده و خلق‌و‌خوی خدایان است (Griffin, 1980, p. 144).

در شاهنامه، اگرچه مفهوم تقدیر (سرنوشت/قضا) نقش پررنگی دارد، اما قربانی‌ها کمتر خطاب به خدایان مشخص و شخصی‌شده انجام می‌شوند و بیشتر متوجه «خداوند جان و خرد» یا «یزدان» یکتا و متعالی هستند. این نیروی برتر، کمتر مستقیماً در امور مداخله می‌کند و بیشتر از طریق فره ایزدی و قانون اخلاقی حاکم بر جهان عمل می‌نماید. برای مثال، قربانی شدن سهراب نه به درخواست خدایان، بلکه در نتیجه تراژدی انسانی، جهل و چرخش گردون (تقدیر) رخ می‌دهد (مصطفوی، ۱۳۶۹، ص ۲۷). قربانی در اینجا، وسیله‌ای برای هم‌نوا شدن با این تقدیر و قانون اخلاقی حاکم بر جهان است.

قربانی انسانی و حیوانی: نمادگرایی کیهانی در برابر ضرورت آیینی

در هر دو اثر، قربانی انسانی و حیوانی دیده می‌شود، اما اهداف و زمینه‌های آن به شدت متفاوت است. در شاهنامه، قربانی‌های انسانی مانند قربانی کردن جوانان در داستان ضحاک، اغلب برای دفع بلا، طلسم‌شکنی یا به عنوان نمادی از پیروزی نیکی بر شر مطلق انجام می‌شود (امیدی و خاتمی، ۱۴۰۰). این قربانی‌ها اغلب بعدی نمادین و کیهانی دارند. در ایلیاد، قربانی انسانی مانند ایفیژنیا، برای جلب رضایت خدایان و پیشبرد اهداف نظامی صورت می‌گیرد و بیشتر یک ضرورت آیینی و تراژیک است تا یک نماد کیهانی (Hughes, 1991, p. 75).

قربانی حیوانی نیز در هر دو فرهنگ وجود دارد، اما در ایلیاد و ادیسه، این قربانی‌ها جزئی از آیین‌های مذهبی روزمره و تشریفات اجتماعی هستند، در حالی که در شاهنامه، قربانی حیوانی اگرچه **present** است، اما کمتر با جزئیات آیینی توصیف شده و بیشتر بر جنبه‌های نمادین و نتایج بزرگ قربانی (اعم از انسانی یا حیوانی) تأکید می‌شود.

فداکاری و از خودگذشتگی: اینار جمعی در برابر افتخار فردی

مفهوم فداکاری در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه به شکل‌های مختلفی تبلور یافته است. در شاهنامه، فداکاری اغلب برای حفظ شرافت، عدالت و میهن انجام می‌شود. شخصیت‌هایی مانند رستم، سیاوش و گیو نماد فداکاری و از خودگذشتگی در راه جمع و آرمانی فراتر از خود هستند.

در ایلیاد، فداکاری هکتور برای دفاع از تروا یا فداکاری آخیلس در جنگ، اگرچه قابل ستایش است، اما اغلب با مفاهیمی مانند شجاعت شخصی، افتخار (timē) و کسب نام‌آوری جاودانه (kleos) گره خورده است (Nagy, 1999, p. 26). در ادیسه، اولیس با تحمل رنج‌های بسیار در سفر بازگشت به ایتاکا، نماد استقامت و فداکاری برای هدفی والا (بازگشت به وطن و خانواده) است که در این مورد، به ارزش جمعی نزدیک‌تر می‌شود.

پیامدهای قربانی: عبرت اخلاقی در برابر نتیجه عملی

پیامدهای قربانی در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه نیز متفاوت است. در شاهنامه، قربانی‌ها اغلب به تراژدی‌های انسانی می‌انجامند و تأکید بر عبرت‌آموزی و حفظ ارزش‌های اخلاقی است. برای مثال، قربانی شدن سهراب یا سیاوش، نه تنها یک تراژدی شخصی، بلکه نمادی از بی‌عدالتی و حسادت است و پیامی اخلاقی-انسانی را منتقل می‌کند.

در ایلیاد و ادیسه، قربانی‌ها معمولاً به نتایج عملی و ملموس منجر می‌شوند. برای مثال، قربانی ایفیژنیا باعث وزیدن باد و حرکت کشتی‌های یونانیان به سمت تروا می‌شود. قربانی اولیس در هادس، اطلاعات عملی برای ادامه سفر به او می‌دهد. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده جهان‌بینی متفاوت دو فرهنگ است: یکی معطوف به درس اخلاقی و دیگری معطوف به حل مشکل عملی.

تطبیق جهان‌بینی‌ها: جامعه مدنی در برابر پادشاهی آرمانی

بررسی تطبیقی قربانی در شاهنامه و ایلیاد و ادیسه نشان می‌دهد که این مفهوم در هر دو فرهنگ ریشه دارد، اما به شکل‌های مختلفی تفسیر شده است. در فرهنگ یونان باستان، قربانی آیینی است که در مرکز «پولیس» (شهر-دولت) قرار دارد و ابزاری برای تعامل با خدایان و حفظ انسجام جامعه مدنی است (Vernant, 1991). در فرهنگ ایران باستان، قربانی نمادی از پیوند میان پادشاه آرمانی (فره‌مند) با خداوند است و ابزاری برای تحقق عدالت و نظم کیهانی در قلمرو پادشاهی. این تفاوت‌ها ناشی از تفاوت‌های مذهبی (چندخدایی در برابر یکتاپرستی)، اجتماعی (شهر-دولت‌های مستقل در برابر امپراتوری متمرکز) و سیاسی دو تمدن است. قربانی در یونان، آیینی برای «شهر» است و در ایران، آیینی برای «شاه-کشور» و نظم کیهانی.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی بن‌مایه قربانی در شاهنامه فردوسی و حماسه‌های هومری، ایلیاد و ادیسه، آشکار می‌سازد که این مفهوم آیینی، اگرچه در هر دو تمدن کهن ایران و یونان حضوری محوری دارد، اما در خدمت بیان جهان‌بینی‌ها و ارزش‌های فرهنگی کاملاً متمایزی قرار گرفته است. این پژوهش نشان داد که قربانی در ادبیات هومری، عمدتاً آیینی مدنی، مبادله‌محور و عمل‌گرا است که در چهارچوب یک نظام چندخدایی و برای مدیریت روابط انسان با خدایان شخصی‌شده و دمدمی‌مزاج طراحی شده است. هدف اصلی در اینجا، جلب حمایت برای اهداف دنیوی مانند پیروزی در نبرد، امنیت در سفر یا رفع خشم الهی است. قربانی، زبان مشترک این داد و ستد و سنگ بنای انسجام اجتماعی در «پولیس» یونانی است.

در مقابل، قربانی در بخش اساطیری شاهنامه، آیینی کیهانی، اخلاق‌محور و نمادین است که در بستری یکتاپرستانه و با محوریت «خداوند جان و خرد» انجام می‌شود. هدف آن، نه چانه‌زنی، بلکه تقرب به ذات مقدس، تحقق بخشیدن به عدالت (اشا)، تقویت «فرّه ایزدی» پادشاه و نبرد نمادین با نیروهای اهریمنی است. قربانی در اینجا، نماد پیمانی ناگسستنی بین حاکم عادل و نظم الهی حاکم بر جهان است و مشروعیت آن مشروط به فضیلت اخلاقی قربانی‌کننده است.

در نهایت می‌توان گفت

در ایلیاد و ادیسه: قربانی = ابزار مبادله با خدایان برای اهداف دنیوی و حفظ نظم اجتماعی.

در شاهنامه: قربانی = نماد بندگی، تحقق عدالت کیهانی و تثبیت پیمان با یزدان. این تفاوت‌های بنیادین، ریشه در هستی‌شناسی متفاوت دو تمدن دارد: یونان باستان، جهانی چندخداگونه و انسان‌محور را به تصویر می‌کشد که در آن قربانی، وسیله‌ای برای تنظیم رابطه‌ی پرتنش اما ضروری انسان با خدایان هم‌تراز اما نیرومندتر است. ایران باستان، در روایت فردوسی، جهانی یکتاپرست و تقدیرگرا را ترسیم می‌کند که در آن قربانی، نشانه‌ی پذیرش آن تقدیر و کوشش برای هماهنگ شدن با نظم اخلاقی والاتر از خدایان شخصی است. بنابراین، مطالعه تطبیقی قربانی، تنها مقایسه‌ای بین دو آیین مشابه نیست، بلکه پنجره‌ای است به سوی درک ژرف‌تر از ساختارهای فکری، دینی و اجتماعی دو تمدن بزرگ جهان باستان که هر یک، پاسخی منحصر به فرد به پرسش‌های بنیادین بشر درباره رابطه‌ی او با امر مقدس، جامعه و سرنوشت ارائه داده‌اند. برای تحقیقات آینده، می‌توان به بررسی تطبیقی این مفهوم در سایر متون حماسی جهان یا تحلیل سیر تحول مفهوم قربانی از اساطیر به بخش‌های پهلوانی و تاریخی شاهنامه پرداخت.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:
نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.
نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله.
نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی واحد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- امیدی، محسن و خاتمی، سید احمد. (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی قربانی در اساطیر ایران و یونان، فصلنامه پژوهش های ادبیات تطبیقی. ۹(۲)، ۴۵-۶۸.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. جلد ششم. تهران: انتشارات سخن.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۹). قربانی در شاهنامه. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ۳(۳)، ۸۹-۱۱۰.
- رجبی، پرویز. (۱۳۸۵). جان سوزی در راه میهن: بررسی مفهوم قربانی در اندیشه ایرانی. تهران: نشر علم.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۸). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- محمدی، محمد. (۱۳۹۰). نخستین قربانی: تحلیل اسطوره کیومرث و سیامک. نشریه پژوهش های اسطوره شناسی. ۷(۱۴)، ۷۹-۹۶.
- مصطفوی، علی. (۱۳۶۹). تقدیر و تراژدی در شاهنامه. مجله هنر و مردم. ۹۵، ۲۲-۳۴.
- معین، محمد. (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر

References

- Aydinlioğlu, M. (2009). *Sacrifice in Homer's Epics: Ritual and Function*. Cambridge Scholars Publishing.
- Boyce, M. (1975). *A History of Zoroastrianism, Vol. I*. Brill.
- Burkert, W. (1983). *Homo Necans: The Anthropology of Ancient Greek Sacrificial Ritual and Myth*. (P. Bing, Trans.). University of California Press.
- Burkert, W. (1985). *Greek Religion*. (J. Raffan, Trans.). Harvard University Press.
- Christensen, A. (1993). *Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens*. E.J. Brill.
- Eliade, M. (1959). *The Sacred and the Profane: The Nature of Religion*. (W. R. Trask, Trans.). Harcourt Brace Jovanovich.
- Griffin, J. (1980). *Homer on Life and Death*. Clarendon Press. 8. Hughes, D. D. (1991). *Human Sacrifice in Ancient Greece*. Routledge.
- Kirk, G. S. (1990). *The Iliad: A Commentary, Volume I: books 1-4*. Cambridge University Press.
- Lincoln, B. (1986). *Myth, Cosmos, and Society: Indo-European Themes of Creation and Destruction*. Harvard University Press.
- Nagy, G. (1999). *The Best of the Achaeans: Concepts of the Hero in Archaic Greek Poetry*. The Johns Hopkins University Press.
- Parker, R. (2011). *On Greek Religion*. Cornell University Press.
- Sourvinou-Inwood, C. (1995). 'Reading' Greek Death: To the End of the Classical Period. Clarendon Press.
- Vernant, J. P. (1991). *Mortals and Immortals: Collected Essays*. (F. I. Zeitlin, Ed.). Princeton University Press.



Analysis of the Relations between the Sepahsalar and the Ministers of the Ghaznavid Government

Samira Ghasemirad¹ , Amir Abdulahi² , and Mahboob Mahdavian³ 

1. Department of History and Civilization of Islamic nations, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.
Email: 2803503751@iau.ir
2. Corresponding Author, Department of History, Mak.C., Islamic Azad University, Maku, Iran.
Email: Amir.abdulahi@iau.ac.ir
3. Department of History and Civilization of Islamic nations, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.
Email: Dr.m.mahdavian@iau.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 01 April 2025
Received in revised form 15 August 2025
Accepted 28 August 2025
Available online 27 September 2025

Keywords:

Ghaznavids,
Ministry,
Military Emirs,
Sultans

ABSTRACT

Objective: To analyze the competition between Turkic military commanders and Iranian ministers in the Ghaznavid rule and examine its consequences on the political and administrative structure of the empire. This research seeks to explore the dual nature of governance and the impact of this tension on the course of Ghaznavid history. This approach contributes to a deeper understanding of power dynamics in post-Islamic societies.

Method: Descriptive-analytical using primary historical sources such as Bayhaqi's history and Gardizi's works. Textual analysis and criticism were conducted based on the theoretical framework of elite competition.

Results: During the Ghaznavid period, power was held by Turkic military commanders, while Iranian ministers played a secondary and unstable role. This military dominance led to the weakening of administrative institutions, a decline in state revenues, and financial dependence on plunder-driven campaigns. This imbalance in the power structure hindered the formation of a cohesive administrative system.

Conclusions: The Ghaznavid state was an arena for the confrontation of two governance models based on the sword and the pen, resulting in political instability and reduced governmental efficiency. This confrontation illustrates an early pattern of the enduring struggle between the military and civil administration in Iranian history. This pattern challenged the nature of political legitimacy and management in Turko-Iranian empires.

Cite this article: Ghasemirad, S., Abdulahi, M., & Mahdavian, M. (2025). Analysis of the Relations between the Sepahsalar and the Ministers of the Ghaznavid Government. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-17. <https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558>

Introduction

The semi autonomous governments that were formed in Iran were initially dependent on military forces, which made the position of Commander in Chief (Sipahsalar) particularly prominent in these states. The Ghaznavid dynasty, which was established and lasted from 351 to 582 AH, emerged as a result of the efforts of Turkish military commanders, including Alptegin and Sebüktegin, who were commanders in the Samanid army and later claimed independence. In essence, the office of Commander-in-Chief (Sipahsalar) during this period combined military power and political influence to such an extent that it overshadowed the office of the Vizierate. The clashes between the Turkish military commanders (Amirs) and the Iranian viziers over the division of power led to a struggle between these two groups: the "Men of the Pen" (the Iranian bureaucrats) and the "Men of the Sword" (the Turkish military commanders). This occurred because both groups sought to dominate the other, a confrontation that sometimes resulted in the elimination of the vizier's position. As the power of these military commanders grew, they demanded a share in governance and gradually began to support regional rulers (Muluk) in whose name they could govern. Through this strategy, they aimed to exert control over both the rulers and the viziers, thereby securing their own interests and installing their chosen candidates on the throne. By examining the complex and often contradictory interactions between the "Men of the Pen" (bureaucrats) and the "Men of the Sword" (military commanders), a deeper understanding of the power structure of this era can be gained providing significant insight into the political dynamics of the period.

Method

The present study has been conducted using a descriptive analytical method with a historical approach. The necessary data were collected through library research and reference to primary and firsthand historical sources such as general histories, chronicles [Siyar-namas], and biographical compendia.

Results

The key findings of the research confirm that during the Ghaznavid period, the balance of power was systematically skewed towards the institution of the military command (Sipahsalari). This predominance originated from the military-tribal nature of the dynasty's foundation, which was established by a military commander (Alptegin). Consequently, although the Iranian viziers were essential for administering the bureaucratic and fiscal affairs of the state, they were generally placed in a secondary and reactive position. Their power was often unstable, dependent on the Sultan's support, and vulnerable to being sidelined or even killed by military coalitions. This finding indicates the domination of a militaristic culture and structure over the bureaucratic administration in this era.

Conclusions

The institution of the military command (Sipahsalari) was an influential entity in the Ghaznavid state, founded on a military basis. According to this principle, the military commander (Sipahsalar) held fundamental power and a crucial role in this government, deriving his legitimacy from the sword. Given that the influence of this office could impact the stability of governments, the power of these individuals required control. This office was consistently in relation with other power institutions, such as the vizierate. This complex relationship over power sometimes led to cooperation and at other times to rivalry.

The Ghaznavids themselves were of Turkish military origin who, under the leadership of Alptegin, a military commander, established an independent dynasty and played a key role in shaping the military-political strategies of Iranian history. Therefore, conflict between these individuals and other officeholders, including the viziers, was inevitable. In fact, to preserve their lives, viziers attempted to adopt a middle path, never positioning themselves at the peak of power, and if unsuccessful, tried to accommodate the military command. In the Ghaznavid state, the office of the vizier held importance and prestige, but with the weakening of the state, the power of the military increased, leading to tension between the vizierate and the military command. Only those viziers who aligned with the objectives of the military commanders could retain their positions. Thus, willingly or unwillingly, viziers were compelled to establish friendly relations with military commanders such as Alptegin. Given the military nature of the Ghaznavid state, the military commanders believed that the government had been founded by these individuals and that the vizier should not be considered the second person in the realm. Commanders such as Eriaq and Aseftegin removed the administrative apparatus from the hands of the "Men of the Pen." These challenges weakened the central government and ultimately, through the collaboration of centrifugal military commanders with the Seljuks, threatened the stability of this state.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

واکاوی روابط سپهسالاران با وزرا در حکومت غزنوی

سمیرا قاسمی‌راد^۱، امیر عبدالمهی^۲ ✉، محبوب مهدویان^۳

۱. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. رایانامه: 2803503751@iau.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه تاریخ، واحد ماکو، دانشگاه آزاد اسلامی، ماکو، ایران. رایانامه: Amir.abdulahi@iau.ac.ir

۳. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. رایانامه: dr.m.mahdavian@iau.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی،</p> <p>تاریخچه مقاله:</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۲</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۴</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵</p> <p>کلیدواژه‌ها: غزنویان، وزارت، امیران نظامی، سلاطین</p>	<p>هدف: تحلیل رقابت بین سپهسالاران ترک و وزیران ایرانی در حکومت غزنوی و بررسی پیامدهای آن بر ساختار سیاسی و اداری امپراتوری. این پژوهش در پی واکاوی ماهیت دوگانه حکمرانی و تأثیر این تنش بر مسیر تاریخ غزنویان است. این رویکرد به درک عمیق‌تری از پویایی‌های قدرت در جوامع پس از اسلام کمک می‌کند.</p> <p>روش پژوهش: توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع تاریخی دست اول مانند تاریخ بیهقی و آثار گردیزی. تجزیه و انتقاد متون بر اساس چارچوب نظری رقابت نخبگان انجام شده است.</p> <p>یافته‌ها: در دوره غزنوی، قدرت در اختیار سپهسالاران ترک بود و وزیران ایرانی نقش ثانوی و ناپایدار داشتند. این غلبه نظامی گری منجر به تضعیف نهادهای اداری، کاهش درآمدهای دولتی و وابستگی مالی به یورش‌های غنیمت محور شد. این عدم تعادل در ساختار قدرت، مانعی برای تشکیل یک نظام اداری منسجم بود.</p> <p>نتیجه‌گیری: دولت غزنوی عرصه تقابل دو الگوی حکمرانی مبتنی بر شمشیر و قلم بود که به بی‌ثباتی سیاسی و کاهش کارایی دولت انجامید. این تقابل، الگوی اولیه‌ای از کشمکش دیرپای نظامیان و دیوانیان در تاریخ ایران را نشان می‌دهد. این الگو، ماهیت مشروعیت سیاسی و مدیریت در امپراتوری‌های ترکی-ایرانی را به چالش کشید.</p>

استناد: قاسمی‌راد، سمیرا؛ عبدالمهی، امیر و مهدویان، محبوب. (۱۴۰۴). واکاوی روابط سپهسالاران با وزرا در حکومت غزنوی. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم*

انسانی اسلامی، (۷)، ۴، ۱۷-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2026.2078104.1558>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

حکومت های نیمه مستقلی که در ایران تشکیل شدند در ابتدای شکل گیری متکی به نیروی نظامی بودند که از این و جایگاه سپهسالار در این دولت ها بارزتر می شود.

حکومت غزنوی که از سال ۳۵۱ تا ۵۸۲ هـ.ق تشکیل و ادامه یافت در نتیجه تلاش های سپهسالاران ترکی از جمله آلبتکین و سبکتکین که سپهسالار حکومت سامانی بوده و ادعای استقلال کردند ایجاد شد. در واقع منصب سپهسالاری در این دوره تلفیقی از قدرت نظامی و نفوذ سیاسی بود تا جایی که منصب وزارت را تحت الشعاع خود قرار می داد. برخورد امرای ترک و وزیران ایرانی بر سر تقسیم قدرت سبب کشمکش میان این دو گروه اهل قلم (دیوانسالاران ایرانی) و اهل شمشیر (سپهسالاران ترک) شد. چرا که هر دو گروه سعی داشتند بر طرف مقابل تسلط یابند که این تقابل گاه به حذف مقام وزیر می انجامید. با افزایش قدرت این سپهسالاران سهمی از حکومت را مطالبه می کردند و به تدریج به سمت حمایت از ملوکی حرکت کردند که بتوانند با نام آنان حکومت کنند تا بتوانند از این طریق هم بر حاکمان و هم بر وزرا تسلط داشته باشند و خواسته هایشان را بر تخت نشانند. با بررسی تعامل پیچیده و بعضاً متضاد میان "اهل قلم" (دیوانسالاران) و "اهل شمشیر" (سپهسالاران) درک عمیقی از ساختار قدرت در این دوره حاصل می شود؛ که داده های حاصل مسبب عمیق سیاسی در این دوره است.

پیشینه تحقیق

تحقیق درباره غزنویان محدود است، اما موضوع حاضر و مسئله و سؤال های مطرح شده در این مقاله، به دلیل کمبود منابع به صورت جدی مورد توجه غزنوی پژوهان نبوده است. پژوهش ها در این زمینه محدود به چند مورد هست. مقاله «**فروپاشی ساختار قدرت غزنویان**» (پرگاری، ۱۳۸۲: ۴۳-۶۶) نوشته صالح پرگاری که راجع ساختار قدرت غزنویان و بحران جانشینی در این دولت بحث کرده است. مقاله دیگری با عنوان «**ساختار و عملکرد سپاه غزنویان**» (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۵۲-۱۱۵) نوشته اسماعیل حسن زاده که به طور محدود راجع به عملکرد سپاه غزنوی در این دولت و مراتب نظامی سپهسالار بحث کرده است. تحقیقی دیگر با عنوان «**شخصیت ها و گروه های حاکم در عصر غزنوی**» (موسوی، ۱۳۷۸: ۵۹-۵۲) نوشته زهره موسوی که درباره حکمرانان، اهل قلم، درباره و درگاه و اشاره مختصری درباره مقام سپهسالاری و اهمیت آن ارائه داده است.

در این زمینه این دولت پایان نامه ای با عنوان «**ساختار نظامی حکومت غزنویان**» (فاطمه جققی، ۱۳۹۰) به راهنمایی (دکتر غلامرضا منتظری) نوشته شده است. این رساله درباره نحوه سازماندهی سپاه در این دوره و اشارات مختصری به شورش برخی از سپهسالاران در این دوره کرده است.

کتاب جیلانی جلالی با عنوان **غزنه و غزنویان** (جلالی، ۱۳۸۸) علی رغم نقش سپهسالاران در این دولت اشارات مختصری به دسته بندی سپهسالاران در این دولت پرداخته است.

جایگاه امیران نظامی در دربار غزنوی

در تاریخ ایران سپهسالاران به عنوان نهاد کلیدی در ساختار سیاسی و نظامی حکومت ها نقش اساسی در فرایند همگرایی و واگرایی ایجاد کرده اند. این همگرایی به واسطه اتحاد سپهسالاران با دیگر نهاد ها بود و واگرایی ناشی از منافع متضاد بود.

براندازی حکومت های ضعیف و برپایی حکومت های جدید اغلب با کمک سپهسالاران صورت می گرفت. این واقعیت نشان می دهد که حکومت ها به نظامیان نیاز مبرمی دارند و بدون آن ها، ثبات و استمرار قدرت سیاسی به چالش کشیده می شود. از این رو، دولت ها برای تضمین بقای خود نیازمند ایجاد ساختارهای مناسب برای نهاد نظامی بودند؛ چرا که سپاه یکی از ارکان اساسی اجتماع و حکومت ها محسوب می شود. سپهسالاران نه تنها به عنوان نیروی نظامی، بلکه به عنوان بازیگران اصلی در عرصه سیاست نیز عمل کرده اند. تعاملات و روابط آن ها با دیگر نهادهای حکومتی و اجتماعی همواره تأثیر عمیقی بر سرنوشت حکومت ها داشته است.

حکومت‌ها وقتی قدرتمند بودند که عملکرد سپهسالاران بر اساس خواست شخصی فرمانروا بود (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۷). از قرن سوم هجری در بین‌النهرین تعداد ترکان در خدمات نظامی و مناصب رهبری افزایش یافت؛ که از این طریق زمینه برای تأسیس سلسله‌های ترک تبار مانند غزنویان فراهم شد (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۰۳). تکوین ساختار قدرت غزنویان زمانی بود که سبکتکین در سال ۳۶۶ ه.ق. به‌عنوان سپهسالار، هجوم سخت ابوعلی انوک^۱ را به شهر غزنه (در خارج از این شهر) دفع کرد و با شماری اسیر و غنائمی از جمله، دو فیل، به شهر بازگشت (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۲۷). سپاهیان که شمار آن‌ها حدود پانصد تن بود به گرد وی اجتماع کردند و او را به‌عنوان حاکم و فرمانده خویش به جای تکین برگزیدند (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۳۳).

حکومت‌های نیمه مستقل امپراتوری اسلامی در ابتدای شکل‌گیری‌شان متکی به نیروی نظامی بودند و از این طریق خود را در رأس هرم قدرت قرار می‌دادند. از آن‌رو نقش و جایگاه تعیین‌کننده‌ی نیروهای نظامی در این حکومت‌ها بارزتر می‌نمود. قدرت نظامی این افراد و دخالت در امور سیاسی توازن قدرت را به نفع نظامیان تغییر می‌داد که منجر به تضعیف حکومت مرکزی و بی‌ثباتی سیاسی می‌شد و در حکومت‌هایی همچون غزنوی که مبتنی بر قدرت نظامی بودند تعادل میان قدرت نظامی و سیاسی امری چالش برانگیز بود. نفوذ سپهسالاران در امور دیوانسالاری و دخالت در امور اداری باعث تضعیف جایگاه وزرا می‌شد. چنانچه کتاب قابوس‌نامه که در عهد غزنوی توسط کیکاووس بن اسکندر تألیف شده است، هنوز جایگاه سپهسالار دارای قرب و منزلت در نزد غزنویان بوده که یک باب به آن اختصاص داده شده است. البته از جمله سپهسالاران سامانی، البتکین و سبکتکین بودند که از مؤسسان سلسله غزنوی می‌باشند و همچنین سلطان محمود نیز خود به این منصب دست‌یافت (شاهین و همکاران، ۱۳۹۵: ۶). سلاطین دولت غزنوی امرای [نظامی] دولت‌های قبلی ایرانی بودند که با خیانت به صاحبان خود توانستند چند قرن در ایران حکومت کنند (طوسی، ۱۳۴۷: ۱۵۰). زمانی که خراسان تحت سیطره سامانیان بود، غلامان ترک، به مانند سایر نقاط شرق اسلامی، امیران نظامی دولت‌ها به شمار می‌رفتند (فرای، ۱۳۹۴: ۱۴۳). این افراد از راه خوش‌خدمتی در ردیف اشراف نظامی درآمدند (گران‌توفسکی، ۱۳۹۵: ۱۹۹). برخی از آن‌ها بر اثر ذکاوت و زیرکی که داشتند نفوذ زیادی به دست آورده بودند و سال‌ها در محلی به خدمت مشغول بودند، در پی استقلال برآمدند (جعفریان، ۱۳۷۷: ۲۱۵). به‌طوری که هر وقت حکومت مرکزی سست می‌شد این فرماندهان ترک بی‌درنگ قدرت را در دست می‌گرفتند (فرای، ۱۳۹۴: ۱۴۳). استخدام ترکان در ایران دوره‌ی میانه و در تشکیل دولت‌های مستقل در ایران به‌خصوص از دوره‌ی سامانی به بعد موجب ترقی این افراد و رسیدن تا منصب سپهسالاری شد. به تدریج حکومت و سپهسالاری به دست ترکان و مخصوصاً به حکومت رسیدنشان شد؛ مانند حکومت غزنویان که توسط البتکین بنا شد که خود سپهسالار دستگاه سامانی بود؛ اما برعکس دیوانسالاری در دست ایرانیان قرار داشت. این امر سبب کشمکش و درگیری در میان اهل قلم (دیوان‌سالاران) و اهل شمشیر (سپهسالاران) یا برخورد امرای ترک با وزرای ایرانی در طول تاریخ ایران شد (همان، ۱۳۹۴: ۱۵۹/۴). روایت غزنویان، با یکی از این سرداران ترک به نام البتگین که سپهسالار خراسان بود آغاز شد (جعفریان، ۱۳۷۷: ۲۱۵). وی از مرتبه غلامی به مقام‌هایی چون ریاست دربار سامانی و سپهسالاری و امارت خراسان دست‌یافت. منصور سامانی از وی با عنوان گرگ پیر یاد کرده و همیشه از قدرت وی وحشت داشت. (فروزانی، ۱۳۸۷: ۴۸). وی در زمان امیر نوح به مقام حاجب بزرگ دربار سامانی گماشته شد و در زمان امیر عبدالملک به‌عنوان حاجب بزرگ رسید. استیلای روزافزون وی بر دربار باعث ناخرسندی عبدالملک از وی شد. چون عبدالملک حضور وی را در دربار خویش مخاطره‌آمیز می‌دانست برای جلب رضایت وی فرمان داد سپهسالاری خراسان یعنی مهم‌ترین مقام نظامی در حکومت سامانیان که با امارت خراسان توأم بود به وی واگذار گردد. ابومنصور عبدالرزاق از مقام سپهسالاری خراسان برکنار و البتکین به‌عنوان سپهسالار و حاکم خراسان وارد آن ولایت شد. وی در غزنه موفق به تشکیل حکومتی بزرگ گردید و بدین ترتیب از مقام سپهسالاری به تشکیل حکومت ناآل آمد. بنابراین غزنویان از حال و هوای انقلابات دربار سامانی ظهور کردند (همان، ۱۳۸۱: ۴۹).

«نسب غزنویان به سربازان مزدور ترکی می‌رسید» (هولنت، ۱۳۸۰: ۲۰۸). اقدام البتگین به تشکیل حکومت، باعث خشم امیر منصور سامانی گردید و یک سپاه به سپهسالاری ابوجعفر به غرض خلع البتگین به غزنه فرستاد؛ اما چون این لشکر گران از مقابل البتگین به هزیمت رفت امیر منصور برای دفع حوادث ناگوار مصلحت را چنین دید که با البتگین صلح نموده و حکمرانی قلمرو مفتوحه‌اش را به او بدهد (جیلانی جلالی، ۱۳۸۸: ۳). خراسان به علت موقعیت خوب همیشه عامل درگیری بین سپهسالاران بود. امری که بین محمود و

۱. ابوعلی انوک (لاوبک) فرزند ابوبکر انوک بود و چون البتکین شهر غزنه را از دست این خاندان خارج ساخت، آن‌ها هر از چندی برای دست یافتن به این شهر، با حکمرانان ترک به جنگ می‌پرداختند.

بکتوزون سپهسالار ترک صورت گرفت که در نهایت محمود غزنوی بر بکتوزون الب آمده و خراسان را ضمیمه قلمرو غزنویان کرد (فرای، ۱۳۹۴: ۱۴۸). محمود غزنوی جانشین سبکتکین یک رهبر سیاسی و نظامی مقتدر و با اقتدار بود (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۲۸). او سرداری است که به واسطه تاکتیک هایش سپاهیانش روحیه جنگجویی داشتند (استانلی، ۱۳۶۳: ۲۵۶). محمود غزنوی یک سیاست متفاوت را در برابر سپهسالاران از جمله "ایاز" در پیش گرفت. با فرستادن این افراد به جنگ در هندوستان هم خواست این افراد را مشغول نگه دارد تا فرصت شورش نیابد و هم با به دست آوردن غنائم سپاه را بهره‌ور کند. (اقبال، ۱۳۸۷: ۳۴۹).

محمود حکومت ولایات مهم را بین سرداران خود تقسیم کرد و "اریاق" با لقب حاجب در نتیجه ابراز شجاعت و شهامت در محاربه در نقاط مختلف انجام می داد از طرف سلطان محمود به مقام سپهسالاری کل عساکر هندوستان رسید؛ وی همیشه همراه سلطان محمود بود و بیشتر کارهای سلطان محمود به دست او انجام می شد. اما در چند سال آخر سلطان محمود قصد طغیان کرد و پس از فوت محمود خودسرتر شد (پروین، ۱۳۵۱: ۵۶). در واقع محمود و پسرش مسعود غزنوی در مواقع جنگ یا حتی مرگ وزیر با سپهسالار مشورت می کردند (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۸). یکی از شورش های دوران محمود شورش ترکانان در سرخس بود. وی گروهی از لشگریان را به سرداری ابوسعید بن عبدالعزیز به سرکوب این شورش روانه کرد. وی بر ترکانان حمله برده و آنان را وادار به عقب‌نشینی کرد. سپس سلطان محمود با کاستن از نفوذ طبقه نظامی و زمین دار نقش مهمی در بر آمدن سلجوقیان داشتند (رضایی، ۱۳۷۸: ۱۳۴). پس از درگذشت محمود نقش سپهسالاران در انتخاب جانشین پر رنگ تر شد. وقتی محمود غزنوی درگذشت پسرش مسعود در اصفهان بود (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۵۶۴۶/۱۳-۵۶۴۵). پس از محمود پسرش محمد، به کمک سپهسالاری به نام "ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین" [عموی محمد و سپهسالار خراسان] رسید. وی "بوسهل حمدوی" را نیز هم به وزارت برگزیده بود و خودش نیز به طرب و خوش کامی مشغول بود. همین عوامل باعث شد عده زیادی از غلامان سرایی که جنگجویان ترک بودند به تحریک ایاز و "علی دایه" از امراء محبوب دربار سلطان محمد را رها کردند و همراه سرکردگان خویش رو به درگاه سلطان مسعود نهادند. «امیر ایاز با لشگریانش تمایل به مسعود داشتند» در جنگ مقابل این دو سپهسالار محمد توانست مقاومت کند و شکست را قبول کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۹)؛ و بدین ترتیب «مسعود بدون آنکه با مقاومتی روبه‌رو شده باشد در هرات به سلطنت نشست» (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۲/ ۲۵۱-۲۵۰).

مسعود به سمت خراسان رفت و یکی از یارانش را همراه سپاهی در اصفهان به جانشین گذاشت؛ اما بر جانشین وی شوریدند. مسعود برگشت و اوضاع را آرام کرد و دوباره به نیشابور رفت (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۴۶۴۶-۵۶۴۵). یکی از اشتباهات بزرگ مسعود بد رفتاری با سپهسالاران از جمله ینالتکین بود که این بد رفتاری باعث شورش و عصیان این سپهسالاران می شد که دوباره مسعود را مجبور می کرد لشگری به فرماندهی سپهسالار دیگر برای دفع شورش بفرستد و باعث دشمنی بین سپهسالاران می شد و این افراد به جای پرداخت به امور مملکت مشغول درگیری باهم می شدند (فرای، ۱۳۹۴: ۱۴). یک ناحقی دیگر که در حق سپهسالاران محمود توسط مسعود انجام شد و باعث شورش و سرکشی این افراد شد، مورد مؤاخذه یا کشتن این افراد بود. از جمله این افراد آلتونتاش سردار لشگر سبکتکین بود. "احمد ینالتکین" از دیگر این سپهسالاران بود که مصادره اموالش باعث شورش او شد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱/ ۶۶۵). با این حال اما مسعود به سپهسالاران خود ارج می نهاد و در امور لشگری با آنان مشورت می کرد. از جمله سپهسالارانی که مورد توجه بود سپهسالار "غازی" بود که بسیار مورد اکرام بود. آنچه او را به سپهسالاران بدگمان میکرد این بود که از سپهسالاری تا بر تخت شاهی نشستن راهی نیست کاری که پدرش محمود سپهسالار سامانیان کرده بود (موسوی، ۱۳۷۸: ۷-۸). از جمله سپهسالاران بزرگ این دوره علی قریب، علی دایه، سیاشی، امیر نصر و امیر یوسف بودند که این افراد را فردی به نام کدخدا به‌عنوان یک عامل مخفی درباری، یاری می داد که این جایگاه نزد سپهسالار عزیز بود و در عزل و نصب سپهسالار نظر این فرد الویت داشت. علاوه بر این کارهای سپهسالار را نیز به دربار گزارش می کرد (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۱۷).

این امرا هم در مقابل رفتارهای مسعود برای اطلاع یافتن از امور دربار پادشاهان همیشه جاسوسانی از غلامان ترک در دربار پادشاهان داشتند تا از نیات و تصمیمات سلطان‌ها باخبر باشند (پروین، ۱۳۵۱: ۴۶). از سال ۴۲۵ هجری به تدریج قدرت امرا در دولت غزنوی زیاد شد. در این سال ما با شورش یکی از سرداران محمود به نام "اکین بن سوربل" روبه‌رو هستیم؛ که شورش وی با سرکوبش توسط یکی از امرای دیگر به همراه مسعود خاتمه یافت (رضایی، ۱۳۷۶: ۶۹۲). مسعود بسیاری از سپهسالاران خود را به جرم خیانت دستگیر کرد که

باعث شد همه در فرمانروایی او هم سخن شوند (بن اثیر، ۱۳۶۷: ۱۳/۵۶۴۵). در صورت تکرار اشتباهات مسعود سپهسالاران را دستگیر و افراد دیگری را بر سر کار می آورد. کاری که وی با سباشی در جریان شکست از سلجوقیان کرد. وی را به درگاه نپذیرفته و او را به دلیل تباہ ساختن سپاهیان بر کنار کرد (همان، ۱۳/۵۷۳۰).

حکومت غزنوی برای کاهش قدرت سپهسالاران و عدم پیوستگی عاطفی سعی می کرد برای هر قوم فرمانده نظامی غیر قومی تعیین کند. که این تنوع قومی به شکل گیری ائتلاف ها و تضادهای جدید منجر شد و این عدم قرابت باعث ناکارآمدی این دولت، عدم ثبات حکومت و افزایش سپهسالاران مرکزگریز شد. انتصاب ابوالحسن عراقی از این نوع انتصابات بود که باعث بر هم ریختگی سپاه و عزل وی شد. چرا که باهم منافع مشترک نداشتند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۲۵). به دلیل تعدد قومیتها در میان سپهسالاران این دولت هر سپهسالار بر اساس منفعت قومی^۱ در حمایت یک سلطان درمی آمد. گاه اراکان دولت فدای سوءظنهای سلاطین و تسویه حسابهای هواداران می شد. از جمله امیر یوسف، سپهسالار اریاق، آستکین غازی سپهسالار ترک در این توطئهها تباہ شدند. در دولت غزنوی نیز برخورد دائم بین عناصر لشگری و کشوری گاه به اختلافات طولانی منجر می شد که اگر با عزم و اراده سلطان به تعادل نمی انجامید دولت را دچار تجزیه می کرد. (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۲/۲۶۸-۲۵۳) با شورش هر سرداری سلطان غزنوی جای این افراد را عوض می کرد. (باسورث، ۱۳۸۱: ۹۸) گاه اختلافات مناطق تحت حکومتی سپهسالاران به دربار غزنه نیز منتقل می شد همان گونه که در عصر محمود غزنوی خرده حسابهای بخارا و اختلافات بین وزرا و سپهسالاران به دربار غزنه نیز کشیده شد و محمود غزنوی وزیر ابوالعباس اسفراینی را به تحریک یکی از امراء علی خویشاوند پس از چندین سال خدمت به قتل رساند. (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۲/۲۶۹-۲۷۰)

یکی دیگر از اشتباهات دولت غزنوی در مورد منصب سپهسالاری موروثی کردن این منصب بود. این امر باعث شد سپهسالاران بعدی قابلیت لازم سپهسالاران قبلی را نداشته باشند و به علت موروثی بودن قدرتی بر این منصب نداشته باشند چرا که این منصب به راحتی از پدر به پسر رسید. وقتی هم که مسعود غزنوی از سپهسالار خراسان خواست به مقابله سلجوقیان برود وی گفت: "کار ایشان زیادت از آن است که به من بنده کفایت شود، تا با ایشان مقاومت توانم کرد" (رشیدالدین، ۱۳۶۳: ۱۰).

گرایش به مرکزگرایی سپهسالاران نیز تحت تأثیر رفتار استبدادی سلطان و توطئه چینیهای درباریان قرار داشت. این عوامل نه تنها به تضعیف اقتدار سلطنت کمک می کردند، بلکه موجب می شدند که غلامان و سپهسالاران به دنبال ایجاد قدرت مستقل خود باشند. در نتیجه، این وضعیت نه تنها به تضعیف قدرت مرکزی انجامید، بلکه موجب شکل گیری رقابت های داخلی و بحران های سیاسی نیز گردید.

جایگاه وزیران در دربار غزنوی

ساختار سپهسالاری باید در تعامل با ساختارهای دیر اجتماع از جمله وزارت هماهنگی داشته باشد تا احتمال موفقیت حکومت بیشتر و کارکردهای آن ضعیف نباشد. در عصر میانه ایران عنصر نظامی در دیوانسالاری کشوری نقش ثانوی را بر عهده دارد؛ اما مداخله روزافزون صاحب منصبان نظامی در کار دیوانی این موقعیت را دچار تغییر کرد. وزیر برای حفظ مقام خود ناچار به جلب رضایت امرای نظامی بود. وزرای کاردان به تدریج با ترس از قدرت نظامی امیران از پذیرش منصب وزارت سر باز می زدند.

جایگاه وزیر در این دوره در ایران همیشه جایگاهی بینابین را شامل می شد. تقسیم قدرت میان عناصر قدرت در قالب امرای نظامی و وزرا که نمایندگان حوزه نظامی و سیاسی بودند، در عصر میانه ایران مورد پذیرش بود. در این دوره «منصب وزارت نیز شغل پراهمیتی بود. وزیر در رأس همه اهل قلم قرار داشت و اگر بسیار قدرتمند بود می توانست فرماندهی سپاه در میدان های جنگ را نیز در دست خود نگه دارد» (بارتولد، ۱۳۵۲: ۱/۴۹۳). وزیر پس از سلطان در تدبیر امور نظامی از اهمیت بی اندازه ای برخوردار بود. هر چند وزیر در عزل و نصب های نظامی دخالت نمی کرد اما از آنجا که مورد مشورت سلطان قرار می گرفت نقش اساسی ایفا می نمود. همچنین وی در شورای جنگ برای تعیین فرمانده سپاه، تعداد نیروی نظامی و صاحب اختیار بود (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۱۷). نظر وزیر در تدابیر نظامی از اهمیت بسزایی برخوردار بود و برای اینکه سپهسالاران را علیه خود تحریک نکند مستقیماً در سلسله مراتب نظامی دخالت نمی کرد. اما

۱. سپهسالاران قوم هندی قابل اعتماد تر از سپهسالاران سایر قوم ها از جمله ترک ها در این دولت بودند. (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۰۷)

تبحر وی در امور نظامی منصب وی را در برابر سپهسالار تقویت می کرد. اما رقابت ها و دسیسه های نا به جای افراد بر سر این منصب باعث تزلزل موقع وزارت شد (همان، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۱۸).

به تدریج در حکومت غزنوی وزرا یکی از عوامل درگیری بین حکمرانان و سپهسالاران شدند. چرا که سپهسالاران در اوج بودن وزرا را نمی خواستند و تمایل داشتند حکمرانان در انتخاب وزیر با این افراد مشورت کنند. امری که در دوره فرمانروایی مسعود اتفاق افتاد و وزرا یکی از عوامل درگیری بین مسعود با سپهسالاران شد. سپهسالاران در اوج بودن دو قدرت باهم را نمی خواستند (صدرالدین حسینی، ۱۳۸۲: ۱۳۳-۱۳۴). سردمداران این امر امیر یوسف سپهسالار و بکتغدی سالار غلامان بودند (جیلانی جلالی، ۱۳۸۸: ۲۶).

چالش های بین روابط دو منصب سپهسالار و وزیر در دولت غزنوی

امور سیاسی و نظامی در دولت ها همیشه همراه قدرت مطرح می شوند. در این پژوهش از امر سیاسی با عنوان "اهل قلم" و از امر نظامی با عنوان "اهل شمشیر" یاد می شود. در تاریخ همواره جدالی دیرینه میان قلم و شمشیر وجود داشته است. در این بازی قدرت قلم و شمشیر دو روی یک سکه بودند و تعاملی که بین این دو وجود داشت همیشه مسالمت آمیز نبود. درست است که «کشور با شمشیر و قلم اداره می شود» (بن طقطقی، ۱۳۹۸: ۶۶). اهل قلم و اهل شمشیر دو رکن اصلی و اساس حکومت ها همیشه در تعامل یا تقابل با هم بر اساس منافع خود تعریف شده اند. یکی از اهداف حکومت ها ایجاد یک مرز مطمئن می باشد که برای تحقق این امر سیاست به نظامیان متکی می شود. اینجاست که اهل شمشیر مفهوم قدرت را در دست می گیرند که این افراد موجودیت حکومت ها را تضمین می کنند و در این موجودیت به دنبال یک جایگاه مطمئن در قدرت برای خود هستند. در جوامعی مانند حکومت غزنوی که از طریق نظامی گری حکومت را به دست گرفته بودند، فرماندهان نظامی^۱ از نفوذ بیشتری برخوردار بودند که موقعیت آنان را در برابر دیوانسالاران تقویت می کرد (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۳۷۳). در هر دوره مقام وزارت و سپهسالاری دائم در کش و قوس بود که مقام وزارت ابتدا دارای اهمیت و اعتبار بوده و به تدریج که افول دولت ها نزدیک می شد، قدرت نظامیان افزایش پیدا کرده و مقام وزارت ضعیف می شد که این امر باعث تنش بین وزرا و امیران نظامی می شد و توطئه و کشمکش را بین امیران نظامی و وزرا افزایش میداد. فقط وزرای می توانستند در مقام وزارت بمانند که در مقابل سپهسالاران سکوت پیشه می کردند. با بررسی تعامل پیچیده و متضاد میان اهل قلم و اهل شمشیر درک عمیقی از ساختار قدرت حاصل میشود (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۸۷).

در مورد اولویت و افضل بودن اهل قلم و اهل شمشیر همواره اختلاف وجود داشته است؛ گروهی بر آن اند که باید قلم بر شمشیر چیره باشد و در تأیید نظر خود گفته اند که قلم را شمشیر نگاهداری می کند و در این صورت شمشیر به منزله نگاهبان و خدمتگزار قلم است و جمعی معتقدند که باید شمشیر بر قلم چیره باشد و چنین دلیل آورده اند که «قلم خدمتگزار شمشیر است زیرا قلم روزی صاحبان شمشیر را تحصیل می کند، پس در این صورت به منزله خادم شمشیر است. بعضی هم گفته اند هر دو باهم مساوی هستند و هیچ یک از دیگری بی نیاز نیست» (بن طقطقی، ۱۳۹۸: ۶۶).

به گفته ابن خلدون «شمشیر و قلم هر دو از ابزار و وسایل خدایگان دولت است که در فرمانروایی خویش از آنان یاری می جستند. ولی در آغاز تشکیل دولت و هنگامی که هنوز ارکان دولت پایه های فرمانروایی را استوار نساخته اند نیاز پادشاه به شمشیر از قلم بیشتر است؛ اما شمشیر در پایان دولت هم که عصبیت آن رو به ضعف و زبونی می رود بیش از قلم مورد نیاز دولت است و همان طور که در آغاز تشکیل آن به خداوندان شمشیر اتکا می کند و از آنان یاری می جوید در این مرحله هم برای تقویت کردن دولت ناچار است شمشیر را تکیه گاه خود سازد؛ بنابراین شمشیر در هر دو مرحله آغاز و پایان دولت بر قلم مزیت دارد و خداوندان شمشیر در این دو مرحله شکوه مندتر هستند و اقطاع پربهتری به چنگ می آورند؛ اما در اواسط دولت سلطان و خدایگان تا آن حدی از شمشیر بی نیاز می شوند زیرا او در این مرحله در تشکیل دادن دولت کامیاب شده و فرمانش در همه جا نفوذ یافته است. در این مرحله یاری گر او قلم است و در اینجا دیگر شمشیر نیاز نیست مگر آنکه غائله ای در کشور روی دهد که به شمشیر نیاز باشد از این رو در این مرحله خداوندان قلم به پایگاه بلندی نائل می شوند و ثروت بیشتری به دست می آورند» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۱/ ۴۹۰-۴۹۲). امرای نظامی همان گونه که وزیران را روی کار می

آوردند به راحتی نیز این افراد را کنار می گذاشتند. وزرا خواسته یا ناخواسته مجبور به ایجاد یک رابطه دوستانه با امرای نظامی بودند. به مانند همکاری "ابوعلی بلعمی" و "البتکین" که هیچ کاری را بدون مشورت هم انجام نمی دادند؛ اما پیش می آمد که اگر وزیر و سپهسالاری با هم مخالفت می ورزیدند نیروی خود را صرف نابودی هم می کردند. این کشمکش دولت ها را به سمت سقوط پیش می برد. چون هدف هر دو گروه کسب قدرت برای سلطه بر هم بود. علاوه بر این وزرا و دیوان سالاران برای ماندگاری و جلوگیری از کاهش اقتدار به نوعی مجبور بودند تحت امر امرا باشند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۴).

در دوره غزنویان اگرچه سپهسالاری به دست ترکان افتاد که از دوره سامانی وارد دستگاه حکومتی ایرانی شدند اما دیوانسالاری در دست ایرانیان بود. همین امر سبب کشمکش میان اهل قلم و اهل شمشیر در ایران دوره میانه شد (فرای، ۱۳۹۴: ۱۵۹/۴). نمونه این امر را در طرفداری از حاکمان می توان مشاهده کرد. همان طور که امیر ایاز به دلیل اثبات قدرت خود متمایل به مسعود غزنوی بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱۹). و در مقابل او امیر یوسف سپهسالار و سالار علی قریب علیه مسعود غزنوی بودند چرا که در طلب قدرت زیادی بودند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۱۸). با این حال در این دولت سپهسالار با مشورت بزرگان حکومتی به ویژه وزیر انتخاب می شد که در این انتخاب مناسبات نیز تاثیر گذار بودند. از جمله امیر نصر و امیر یوسف که پسران سبکتکین بودند و با علی قریب که از خاندان سلطنتی بود (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۲۰). وزیر این اختیار را داشت که در امور نظامی حتی در عزل و نصب سپهسالاران نیز دخالت کند چرا که از نظر سلطان وی شخص دوم مملکت به حساب می آمد. این امر حسادت سپهسالاران را تحریک می کرد که این افراد عقیده داشتند حکومت به دست آنان بنا می گردد (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۶۴). از جمله این افراد سپهسالارانی چون اریاق و آسفتکین بودند گاه قزلبانی کینه سلطان شده و منصب سپهسالاری از این افراد گرفته می شد و همین عامل باعث شورش های تهاجمی سپهسالاران علیه سلطان می شد (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۰۷).

در بررسی چالش های بین این دو منصب مواقعی که حکومت مرکزی ضعیف شده و قدرتش کاهش می یافت، نظامی گری افراطی بر اهمیت اهل شمشیر می افزود و به تدریج دیوانسالاری را به دست گرفته که این امر به نوبه خود باعث خارج شدن مشاغل دیوانسالاری از دست اهل قلم شد که این امر قدرت وزرا را کاهش داد (بوئل، ۱۳۸۰: ۲۲۱/۵-۲۲۰). این افراد به تدریج از ملوکی حمایت می کردند که بتوانند با نام آنان حکومت کنند و از میان مأمورین دیوانسالاری هر که را بخواهند تغییر یا برکنار کنند (همان، ۲۶۷/۵). از جمله این افراد می توان به امیر یوسف سپهسالار و سالار علی قریب که از امیران نظامی دوره مسعود بودند که با کم شدن قدرت حاکمیت مرکزی علیه مسعود و دستاورد شورش کردند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۱۸). گاهی هم این سپهسالاران به دشمنان حاکمیت مرکزی پناه می بردند کاری که ارسالن جاذب سپهسالار کرده و به حکومت سلجوقی پناهنده شد (فرای، ۱۳۹۴: ۱۶۴). راهکاری که دولت غزنوی از ترس افزایش قدرت سپهسالاران و نظارت بر عملکرد این افراد به کار برد، انتخاب یک کدخدا و اعزام وی همراه سپهسالار به منطقه حکومتی او بود. در واقع کدخدا به عنوان جاسوس مخفیانه رفتارهای سپهسالار را به دربار گزارش می داد. گاه بین این دو فرد اختلاف پیش می آمد مانند روابط ابوالحسن علی قاضی با احمد بنالتکین سپهسالار هندوستان که کدخدا نامه ای به وزیر احمد بن حسن میمندی نوشت و وی در جواب گفت: «تو کدخدا هستی، تو را به سالار و لشگر چه کار» از این جواب وزیر چنین استنباط می شود که وزرا از ترس شورش های سپهسالاران و برای حفظ جان خود سکوت را ترجیح می دادند برای اینکه میمندی می دانست در صورت میدان دادن به قاضی نمی تواند جلوی شورش بنالتکین را بگیرد (حسن زاده، ۱۳۸۵: ۱۲۲). از دوره مسعود غزنوی سپهسالاران با تحلیل دو شمشیر در یک نیام نمی گنجد قدرت وزیران را به چالش بردند. سردمداران این دیدگاه سپهسالاران مرکز گریز امیر یوسف سپهسالار و بکتغدی بودند (جیلانی جلالی، ۱۳۸۸: ۲۶). مسعود یکی از سپهسالاران مرکز گرای خود به نام سباسبی^۱ تکین را به تنبیه این افراد فرستاد. اما سباسبی از جنگ با این افراد خودداری کرده و سپاهش پراکنده شد (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۱۸). این امر باعث شد مسعود از عملکرد این سپهسالار ناراضی باشد. اما بر عکس دیوانسالاران و وزیران، سباسبی را تایید میکردند. چرا که در جهت مخالفت وزرا حرکت نمی کرد. اما با وجود دعوای دیوانسالاران از وی، این فرمانده با شکست سختی که از ترکمانان خورد بخش اعظم خراسان به دست سلجوقیان افتاد و قحطی و گرسنگی بزرگ ترین مشکل سپهسالاران غزنوی شد. سپهسالاران مرکز گریز همچون آکین بن سوربل با شرایطی که ایجاد کردند مقدمات شکست مسعود را

فراهم کردند(ستارزاده، ۱۳۸۴: ۳۳). مسعود وقتی به حکومت رسید "ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی" وزیر را که پدرش به زندان افکنده بود آزاد ساخت و وی را به جای حسنک به وزارت منصوب کرد (اشپولر، ۱۳۷۳: ۲۷۱/۱). سلطان مسعود در اثنای محاربات ترکمانان خود قشون خود را سالاری کرد و به نصایح میمندی و "احمد عبد الصمد" گوش نمی کرد و کارها را به رأی خود می راند و به این جهت "سالار علی قریب" و "اریاق احمد ینالتگین غازی" سپهسالار، "امیر یوسف" سپهسالار و "بیکتدی" سالار غلامان سرای ضایع می شوند. لشگرهای ناراضی و بازماندگان سالاران با پسر "ارسلان جاذب" و عده‌ای از غلامان گردنکش سلطانی به قشون "بیغو داود" و "طغرل سلجوقی" پناه می برند و شجاع ترین لشگر ترکمانان را تشکیل می دهند. "سبکتکین" سپهسالاری بود که در حال اقتدار خویش و ضعف سامانیان به آن‌ها به دیده احترام می نگریست. چنان‌که وی در آوان طغیان "ابوعلی سیمجوری" و "فایق" علیه امیر نوح سامانی از شاه در مانده سامانی حمایت نموده و مخالفین او را شکست فاحشی داده و قشون یاغی را سرکوب نمود. امیر نوح به جایزه این معاونت به سبکتکین لقب "ناصر الدوله" و به امیر محمود که در آن غائله هنرهای نمایان حربی از خود نشان داده بود لقب "سیف الدوله" و سپهسالاری خراسان عنایت کرد (جیلانی جلالی، ۱۳۸۸: ۵۰-۲۶). در سال ۴۳۲ هجری قمری وزیران مسعود برای کاهش قدرت سپهسالاران و هم دست نشدن این افراد با سلجوقیان از او خواستند به امور خراسان بیشتر بپردازد. وی سپاهی به فرماندهی بزرگ ترین سالارش سبایشی به خراسان فرستاد(بن اثیر، ۱۳۶۷: ۵۷۲۶/۱۳). برخی از وزرا نیز به پیشرفت کار اریاق که از سپهسالاران معرف عساکر هندوستان بود، حسادت و دشمنی ورزیده و خواستار زوال ایشان شدند. مسعود هم بر اثر گفتار این جماعت در حق اریاق بدگمان شده و در صدد توقیف او برآمد. وزرا با این اعمال سعی داشتند قدرت سپهسالاران را در حکومت کاهش دهند. با توجه به قدرت سپهسالاران و علاقه به تصاحب قدرت درگیری میان آنان و وزرا اجتناب ناپذیر بود. این رقابت بیشتر با کنترل منابع و یا حمایت از شاهزادگان صورت می گرفت. سپهسالاران به راحتی علیه وزرا ائتلاف تشکیل می دادند و باعث بی ثباتی و آشفتگی می شدند(پرویز، ۱۳۵۱: ۵۶). رقابت میان سپهسالاران و وزرا برای کسب قدرت موجب بی ثباتی و جنگ های داخلی شد. این وضع فرصت را برای مداخله قدرت های خارجی فراهم کرد. افزایش قدرت سپهسالاران و پناه بردن این افراد از جمله ارسلان جاذب به حکومت سلجوقی باعث ضعف و در نهایت سقوط حکومت مرکزی شد.

نتیجه گیری

سپهسالاری نهاد تاثیر گذار در حکومت غزنوی بود که بر مبنای نظامی بنا شده بودند. بر اساس همین اصل سپهسالار در این دولت قدرت و نقش اساسی داشت که مشروعیت خود را از شمشیر می گرفت. با توجه به اینکه نفوذ این منصب ثبات حکومت ها تحت تاثیر قرار می داد، قدرت این افراد باید کنترل می شد. این منصب همواره با دیگر نهادهای قدرتی همچون وزارت در ارتباط بوده است. این ارتباط پیچیده بر سر قدرت گاه به تعامل و گاه به رقابت ختم می شده است. غزنویان خود از سپاهیان ترک بودند که تحت رهبری آلتکین سپهسالار یک سلسله مستقل تاسیس کرده و در تعیین استراتژی های نظامی سیاسی تاریخ ایران نقش کلیدی داشتند بنابراین درگیری میان این افراد و صاحب منصبان دیگر از جمله وزارت اجتناب ناپذیر بود. کما اینکه وزرا بخاطر در امان ماندن جان خود سعی می کردند راه میانه را در پیش گرفته و همیشه خود را در اوج قدرت نه دارند و در صورت موفق نشدن سعی بر کنار آمدن با منصب سپهسالاری بود. در دولت غزنوی مقام وزارت دارای اهمیت و اعتبار بود اما با ضعیف شدن دولت، قدرت نظامیان افزایش پیدا کرد که این امر با تنش بین مقام وزارت و سپهسالاری شد. فقط وزرای می توانستند جایگاه خود را حفظ کنند که همسو با اهداف سپهسالاران شوند. بنابراین وزرا خواسته یا ناخواسته مجبور به ایجاد یک رابطه دوستانه با امرای نظامی از جمله آلتکین بودند. با توجه به نظامی بودن دولت غزنوی، سپهسالاران عقیده داشتند که حکومت به دست این افراد بنا شده است و نباید وزیر شخص دوم مملکت به حساب آید. سپهسالارانی از جمله اریاق و آسفتکین منصب دیوانسالاری را از دست اهل قلم خارج کردند. این چالش ها باعث ضعیف شدن حکومت مرکزی شده و در نهایت با همکاری سپهسالاران مرکز گریز با سلجوقیان، این حکومت را به چالش کشیدند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:
نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.
نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.
نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۶۷). تاریخ کامل، ترجمه حمیدرضا آژیر. تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن طقطقی، محمد بن علی. (۱۳۹۸). تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن خلدون. (۱۳۸۲). مقدمه بن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- اشپولر، برتولد. (۱۳۷۳). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی فرهنگ.
- اشپولر، برتولد. (۱۳۸۴). جهان اسلام، ترجمه دکتر قمر آریان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- استانلی، لین پول. (۱۳۶۳). تاریخ دولت‌های اسلامی، ترجمه صادق سجادی و سید محمدصادق، تهران: انتشارات تاریخ ایران.
- اقبال، عباس. (۱۳۸). تاریخ کامل ایران (بعد از اسلام)، تهران: انتشارات نامک.
- استرآبادی، محمدقاسم هندو شاه. (۱۳۸۷). تاریخ فرشته از آغاز تا بابر، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بار تولد وو. (۱۳۵۲). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- باسورث، ادموند. (۱۳۸۱). سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بنداری، فتح بن علی. (۱۳۵۶). تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ.
- بوایل، ج. آ. (۱۳۸۰). تاریخ ایران کمبریج، ترجمه تیمور قادری، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۴). تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: انتشارات علم.
- پرویز، عباس. (۱۳۵۱). تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان، تهران: انتشارات مکتب ایران.
- حسینی، صدرالدین. (۱۳۸۲). اخبار دولت سلجوقی، ترجمه جلیل نظری، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی فیروزآباد.
- جوزجانی، قاضی منهج سراج. (۱۳۴۲). طبقات ناصری، تصحیح حبیب عبدالهی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- جعفریان، رسول. (۱۳۷۷). تاریخ ایران اسلامی، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- جیلانی جلالی، غلام. (۱۳۸۸). غزنه و غزنویان، تصحیح محمد سرور مولایی، کابل.
- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۶). تاریخ سیاسی اجتماعی ایران، تهران: انتشارات علم.
- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۸). گنجینه تاریخ ایران، تهران: انتشارات اطلس.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). تاریخ مردم ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی، تهران: انتشارات سخن.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی. (۱۳۸۱). مجمع اللانساب، تصحیح هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی نظام. (۱۳۶۴). آثارالوزراء، تصحیح میر جلال‌الدین حسینی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۴). آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات نی.
- فرای، ریچارد، و دیگران. (۱۳۹۴). تاریخ ایران، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فروزانی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، تهران: انتشارات سمت.
- طوسی، ابوعلی حسن. (۱۳۴۷). سیاست‌نامه، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گران‌توفسکی، ادوین و دیگران. (۱۳۹۵). تاریخ ایران از باستان تا امروز، ترجمه کی خسرو کشاورزی، تهران: انتشارات پویش.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۶۳). زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۶۳). جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال.

- هولنت، پی. ام، و آن. ک. س. لمتون. (۱۳۸۰). تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حسن‌زاده، اسماعیل. (۱۳۸۵). ساختار عملکرد سپاه غزنوی. پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۲، زمستان.
- شاهین، مهدی، اسماعیل سپهوند و مرتضی قرابنی. (۱۳۹۵). بررسی موقعیت سیاسی سپهسالار در ایران و ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری او با تکیه بر قابوس‌نامه. در سومین کنفرانس بین‌المللی مدیریت و اقتصاد، مشهد.
- موسوی، زهره. (۱۳۷۸). شخصیت‌ها و گروه‌های حاکم در عصر غزنوی. کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۰، بهمن.

References

- Aqili, Sayf al Din Haji Nezam. (1985). *Athar al Vozara* (M. J. Hosseini, Ed.). Tehran: Ettelaat Publications.
- Aryan, Q. (Trans.). (2005). *The Islamic world*. Tehran: Amir Kabir Publications.
- Astarabadi, Muhammad Qasim Hindushah. (2008). *Tarikh Fereshteh: From the beginning to Babur* (M. R. Nasiri, Ed.). Tehran: Society for Cultural Heritage and Eminent Figures.
- Barthold, V. V. (1973). *Turkestan Nameh* (K. Keshavarz, Trans.). Tehran: Foundation of Iranian Culture.
- Bayhaqi, Abolfazl. (1995). *Tarikh Bayhaqi* (A. A. Fayyaz, Ed.). Tehran: Elm Publications.
- Bosworth, C. E. (2002). *The Islamic dynasties* (F. Badreh, Trans.). Tehran: Center for the Recognition of Islam and Iran.
- Boyle, J. A. (2001). *The Cambridge history of Iran* (T. Qaderi, Trans.). Tehran: Amir Kabir Publications.
- Bundari, Fath ibn Ali. (1977). *History of the Seljuk dynasty* (M. H. Jalili, Trans.). Tehran: Foundation of Culture.
- Foruzani, A. Q. (2008). *The Ghaznavids: From emergence to collapse*. Tehran: SAMT Publications.
- Frye, R. N., et al. (2016). *History of Iran* (H. Anousheh, Trans.). Tehran: Amir Kabir Publications.
- Gardizi, Abu Said Abd al Hayy. (1984). *Zayn al Akhbar* (A. H. Habibi, Ed.). Tehran: Foundation of Iranian Culture.
- Gilani Jalali, G. (2009). *Ghazna and the Ghaznavids* (M. S. Mowlai, Ed.). Kabul.
- Grantovsky, E., et al. (2016). *History of Iran from antiquity to the present* (K. Keshavarzi, Trans.). Tehran: Pouyesh Publications.
- Hassanzadeh, E. (2006). Structure and performance of the Ghaznavid army. *Journal of Humanities Research*, 52, Winter.
- Holt, P. M., & Lambton, A. K. S. (2001). *History of Islam: Cambridge University research* (A. Aram, Trans.). Tehran: Amir Kabir Publications.
- Hosseini, Sadr al Din. (2003). *Akhbar al Dawla al Seljuqiyya* (J. Nazari, Trans.). Tehran: Islamic Azad University, Firuzabad.
- Ibn Athir, Izz al Din. (1988). *The complete history* (H. R. Azhir, Trans.). Tehran: Asatir Publications.
- Ibn Khaldun. (2003). *The Muqaddimah of Ibn Khaldun* (P. Gonabadi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Ibn Taqtaqa, Muhammad ibn Ali. (2019). *Tarikh Fakhri* (V. Golpayegani, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Iqbal, A. (1959). *The complete history of Iran (after Islam)*. Tehran: Namek Publications.
- Jafarian, R. (1999). *History of Islamic Iran*. Tehran: Danesh va Andishe Moaser Cultural Institute.
- Juzjani, Minhaj Siraj. (1963). *Tabaqat Nasiri* (H. Abdollahi, Ed.). Tehran: Donyaye Ketab Publications.
- Lane Poole, S. (1984). *The history of Islamic dynasties* (S. Sajjadi & S. M. Sadeq, Trans.). Tehran: Tarikh Iran Publications.
- Mousavi, Z. (2000). Ruling elites and groups in the Ghaznavid era. *Keyhan Farhangi*, 160, Bahman.

- Ozdanlou, H. (2005). Introduction to basic concepts of sociology. Tehran: Ney Publications.
- Parviz, A. (1972). History of the Seljuks and Khwarazmshahs. Tehran: Maktab Iran Publications.
- Rashid al Din Hamadani, Fazl Allah. (1984). Jami al Tawarikh (B. Karimi, Ed.). Tehran: Iqbal Publications.
- Rezaei, A. (1997). Socio political history of Iran. Tehran: Elm Publications.
- Rezaei, A. (1999). Treasury of Iranian history. Tehran: Atlas Publications.
- Shabankarai, Muhammad ibn Ali. (2002). Majma al Ansab (H. Mohaddeth, Ed.). Tehran: Amir Kabir Publications.
- Shahin, M., Sepahvand, E., & Ghorbani, M. (2016). Political position of the commander in chief in Iran and his ethical and behavioral characteristics with emphasis on Qabus Nameh. In Proceedings of the 3rd International Conference on Management and Economics (Mashhad).
- Spuler, B. (1994). Iran in the early Islamic centuries (J. Falaturi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Tusi, Abu Ali Hasan. (1968). Siyasat Nameh (Book of government). Tehran: Translation and Publication Organization.
- Zarrinkoub, A. H. (1999). Ages: History of Iran from the beginning to the fall of the Pahlavi dynasty. Tehran: Sokhan Publications.
- Zarrinkoub, A. H. (2009). History of the Iranian people. Tehran: Amir Kabir Publications.



The Role of Good Governance Indicators of Reform, Compassion, and Moderation Governments in Political Development during the Islamic Republic

Sima Talebi Aghdam Malek¹ , Ehsan Shakeri Khoei² , and Mirghasem Banihashemi³ 

1. Department of Political Science and International Relations, Ta. C., Islamic Azad University, Tabriz, Iran.
Email: sima.talebiaghdam@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Political Science and International Relations, Ta. C., Islamic Azad University, Tabriz, Iran.
Email: ehsanshakeri@iaut.com
3. Department of Iran Security Studies, Strategic Studies Center, Tehran, Iran. Email: banihashemi@risstudies.org

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 15 May 2025
Received in revised form 03 June 2025
Accepted 13 July 2025
Available online 28 September 2025

Keywords:

Good Governance,
Political Development,
Islamic Republic,
Khatami,
Ahmadinejad,
Rouhani

ABSTRACT

Objective: This study examines the performance of the Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani administrations in Iran, focusing on the indicators of good governance and political development. Its main goal is to assess how successfully these governments implemented the principles of transparency, accountability, participation, and rule of law, and how these factors influenced the overall process of political development in the country.

Method: The study follows a descriptive analytical approach and uses a comparative method to identify similarities and differences among the three administrations. Data were collected from official reports, academic studies, and governance indicators provided by international institutions. This approach allows for an objective comparison of policy making styles and governance outcomes across the selected periods.

Results: The results show a significant relationship between good governance and both political development and domestic economic growth. While the Khatami administration promoted civil society and political participation, the Ahmadinejad government witnessed a decline in these areas due to economic rent seeking and centralization of power. Under Rouhani, despite limited improvements in international relations, institutional and economic constraints prevented full implementation of good governance. Overall, structural challenges such as weak accountability, limited political pluralism, and the separation of state and society remain key barriers.

Conclusions: The study concludes that the persistence of a rentier state, weak civil society structures, the absence of effective political parties, and institutional inefficiency have slowed the realization of good governance in Iran. Achieving sustainable political development requires institutional reform, improved transparency, and greater public participation in governance processes.

Cite this article: Talebi Aghdam Malek, S., Shakeri Khoei, E., & Banihashemi, M. (2025). The Role of Good Governance Indicators of Reform, Compassion, and Moderation Governments in Political Development during the Islamic Republic. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-23. <http://doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <http://doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505>

Publisher: Lorestan University.

Introduction

Governance refers to the exercise of political and administrative authority at all levels for the management of a country's affairs. It encompasses the mechanisms, processes, and institutions through which citizens and groups articulate their interests, exercise their legal rights, fulfill their obligations, and mediate their differences. Institutional and human capacities for governance determine the effectiveness of public policies and strategies, particularly in the delivery of public services (Madadi et al., 2021). Much of the debate over the definition of good governance has focused on what makes institutions and laws more effective and efficient in achieving justice, transparency, participation, accountability, and the rule of law. These elements are vital for human and political development and for the eradication of poverty, since inefficient institutions generally cause the most harm to the poor and vulnerable. Therefore, in the absence of a universal standard for governance, the notion of what constitutes "good" is often defined by its desirable outcomes, which vary from one context to another. Nevertheless, two broad dimensions of governance can be identified (Alvani, 2009). The first relates to governance institutions, including public administration and public services, particularly concerning the proper management of resources, equitable access to public services, responsiveness to citizens' views, and their participation in decision making processes. The strategies adopted in this regard such as improved personnel management, transparency in public finances, combating corruption, citizen participation, and enhanced accountability have since become common currency in public administration discourse (Elhami et al., 2022). This broad domain of governance is closely related to the concepts of democracy and the rule of law, encompassing claims to rights such as equality before the law, judicial independence, participation in public affairs, political pluralism, freedom of expression, and media independence. These claims also extend to demands for gender equality and the inclusion of youth and marginalized groups. Effective implementation of these principles depends on informed and empowered citizens actively engaged in transparent and accountable governance processes. Moreover, free and pluralistic media are deemed essential to ensure the right of public access to information held by governmental institutions. Good governance and political development represent two sides of the same coin in advancing society toward welfare and the institutionalization of democracy and its requisites. Iran's political development over the past century has undergone significant transformations (Darabi et al., 2025): from the emergence of the Constitutional Revolution in 1906, to the periods of absolute monarchy and covert modernization under the two Pahlavi monarchs; the brief parliamentary democracy under Prime Minister Mohammad Mossadegh; and the 1979 Islamic Revolution, followed by various state manifestations conservative, pragmatic, reformist, neo-conservative, and neo-pragmatist. In each of these periods, Iranian society and politics experienced profound changes, often imposed from above. These transformations were further intensified by Iran's historically significant geopolitical position in international politics, serving as both a focal point and a catalyst for the interests of major powers in the oil-rich Middle East. Against this backdrop, the present study

conducts a comparative examination of good governance and political development across the administrations of Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani. The objective is to formulate a theoretical model explaining the inefficiency of governments in implementing good governance as a pathway to political development. The central question of this research concerns how governmental performance has aligned with good governance indicators and what ultimate impact these actions have had on the overall trajectory of political development in Iran toward effective governance and sustainable progress.

Method

The study follows a descriptive analytical approach and uses a comparative method to identify similarities and differences among the three administrations. Data were collected from official reports, academic studies, and governance indicators provided by international institutions. This approach allows for an objective comparison of policy making styles and governance outcomes across the selected periods.

Results

The results show a significant relationship between good governance and both political development and domestic economic growth. While the Khatami administration promoted civil society and political participation, the Ahmadinejad government witnessed a decline in these areas due to economic rent seeking and centralization of power. Under Rouhani, despite limited improvements in international relations, institutional and economic constraints prevented full implementation of good governance. Overall, structural challenges such as weak accountability, limited political pluralism, and the separation of state and society remain key barriers.

Conclusions

The study concludes that the persistence of a rentier state, weak civil society structures, the absence of effective political parties, and institutional inefficiency have slowed the realization of good governance in Iran. Achieving sustainable political development requires institutional reform, improved transparency, and greater public participation in governance processes.

Development represents a key aspiration for nations, spanning economic, cultural, and political realms under sustainable development. Good governance serves as the dominant progress model, endorsed by governments and developmental institutions (Banai et al., 2022). This analysis of good governance's role in Iran's political development during the Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani presidencies highlights the state's impediments, especially in Third World settings like Iran: fostering governmental independence from society, stifling civil society, bypassing democracy, blocking political advancement, displaying weak extractive/redistributive capabilities, acting as a rent distributor, encouraging rent seeking, expanding the public sector, promoting consumption-driven economics, and disrupting development plans. These factors have obstructed political progress and good governance, particularly under Ahmadinejad and Rouhani, as good governance counters rentier states its success undermines them, while failure reinforces

barriers to societal growth. Thus, Iran's rentier evolution in these periods via hindrances to independent civil society, bureaucratic growth, lack of robust parties, and pluralism neglect has postponed good governance. Good governance metrics directly influence political development and economic growth. Indicators declined in Ahmadinejad's first four years, correlating with political and GNP setbacks, while Rouhani's term saw improvements with economic benefits, though final year declines linked to 2016–2017 shifts, including drops in stability and corruption control. Iran's 2020 governance ranking was 181/202, with scores dropping from -0.78 (1996) to -1.14 (2019), revealing systemic flaws in rule of law, accountability, and others persistently negative against positive global averages. Despite minor presidential differences, governance gains yield no major national shifts; Rouhani's eras show enduring structural hurdles to rule of law and accountability, with bleak global/regional comparisons amid ongoing declines. Khatami's reformist era featured expansions in political/press freedoms, European ties, council elections, peak post-revolutionary growth, inflation/currency successes, and foreign de-escalation via détente and civilizational dialogue. Yet, good governance fell short: civil society underdeveloped, rule of law suboptimal (-0.51 to -0.83, 2000–2005), press golden age with proliferations/closures, reform discourses fostering consensus, but efficiency (-0.60 to -0.53), corruption (-0.19 to -0.48), stability (0.032 in 1996 to critical 2006), and accountability (-0.95 to -1.50, peak 0.086 in 2003) unsatisfactory superior to peers but below global standards. Charts show sub zero scores across World Bank's six metrics in Ahmadinejad/Rouhani governments, signaling urgent need for executive/legal reforms. Ahmadinejad's centralization, fueled by oil rents, eschewed societal engagement/accountability, neglected transparency (breeding corruption), undermined rule of law via mergers legislative clashes, and frequent turnovers eroded effectiveness stability. Selective media political permits and direct interventions contradicted good governance, democracy, and development, delaying Iran's effective governance.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

نقش شاخص‌های حکمرانی خوب دولت‌های اصلاحات، مهرورزی و اعتدال در توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی

سیما طالبی اقدم ملک^۱، احسان شاکری خوئی^۲ ✉، میرقاسم بنی هاشمی^۳

۱. گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. رایانامه: sima.talebiaghdam@iau.ac.ir
 ۲. نویسنده مسئول، گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. رایانامه: ehsanshakeri@iaut.com
 ۳. گروه مطالعات امنیتی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ایران. رایانامه: banihashemi@risstudies.org

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: این پژوهش به بررسی عملکرد دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی در ایران با تمرکز بر شاخص‌های «حکمرانی خوب» و «توسعه سیاسی» می‌پردازد. هدف اصلی، ارزیابی میزان موفقیت هر دولت در نهادینه‌سازی اصولی مانند شفافیت، پاسخگویی، مشارکت سیاسی و رعایت قانون‌مداری و تأثیر این اصول بر روند کلی توسعه سیاسی کشور است.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۲ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶	روش پژوهش: تحقیق با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش تطبیقی انجام شده است. داده‌ها از طریق تحلیل اسناد رسمی، گزارش‌های بین‌المللی، شاخص‌های حکمرانی بانک جهانی و منابع علمی داخلی و خارجی گردآوری شده‌اند. با مقایسه سیاست‌ها، ساختار تصمیم‌گیری و عملکرد اجرایی سه دولت، تصویری واقع‌بینانه از وضعیت حکمرانی و روند توسعه سیاسی در دو دهه اخیر ارائه شده است.
کلیدواژه‌ها: حکمرانی خوب، توسعه سیاسی، جمهوری اسلامی، خاتمی، احمدی‌نژاد، روحانی	یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که میان شاخص‌های حکمرانی خوب (شفافیت، پاسخگویی، کنترل فساد و کیفیت تنظیم‌گری) و توسعه سیاسی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. در دولت خاتمی توجه بیشتری به جامعه مدنی، آزادی مطبوعات و مشارکت سیاسی مشاهده شد، اما در دولت احمدی‌نژاد تمرکز قدرت، اقتصاد رانتی و ضعف نهادهای مدنی، تحقق بسیاری از شاخص‌های حکمرانی مطلوب را محدود کرد. دوره روحانی نیز با وجود برخی گشایش‌های بین‌المللی، به دلیل محدودیت‌های نهادی و بوروکراسی فزاینده، به تحقق کامل حکمرانی خوب نینجامید.
	نتیجه‌گیری: استمرار ساختار دولت رانتی، ضعف احزاب حرفه‌ای، محدودیت تکثر سیاسی و موانع نهادی در برابر جامعه مدنی، مهم‌ترین عوامل تأخیر در شکل‌گیری حکمرانی مطلوب در ایران هستند. دستیابی به توسعه سیاسی پایدار نیازمند اصلاحات نهادی، افزایش شفافیت و تقویت نهادهای نظارتی و مدنی است.

استناد: طالبی اقدم ملک، سیما؛ شاکری خوئی، احسان؛ و بنی هاشمی، میرقاسم. (۱۴۰۴). نقش شاخص‌های حکمرانی خوب دولت‌های اصلاحات، مهرورزی و اعتدال در توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱-۲۳.
<http://doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505>



DOI: <http://doi.org/10.22034/api.2025.2074173.1505>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

حکمرانی به اعمال اختیارات سیاسی و اداری در تمام سطوح برای اداره امور یک کشور اشاره دارد. این شامل سازوکارها، فرآیندها و نهادهایی است که از طریق آنها شهروندان و گروه‌ها منافع خود را بیان می‌کنند، حقوق قانونی خود را اعمال می‌کنند، به تعهدات خود عمل می‌کنند و تفاوت‌های خود را میانجی‌گری می‌کنند. ظرفیت‌های نهادی و انسانی برای حکمرانی، نحوه دستیابی به اثربخشی سیاست‌ها و استراتژی‌های عمومی، به ویژه در ارائه خدمات را تعیین می‌کند (مددی و همکاران، ۱۴۰۰).

بحث‌های زیادی در مورد تعریف حکمرانی خوب؛ بر این موضوع متمرکز شده است که چه چیزی مؤسسات و قوانین را مؤثرتر و کارآمدتر می‌کند تا به عدالت، شفافیت، مشارکت، پاسخگویی و حاکمیت قانون دست یابد. این جنبه‌ها برای توسعه انسانی، سیاسی و ریشه‌کنی فقر حیاتی هستند، زیرا نهادهای ناکارآمد معمولاً بیشترین آسیب را به افراد فقیر و آسیب‌پذیر وارد می‌کنند. بنابراین، بدون ارجاع به یک استاندارد جهانی برای حکومت، مفهوم آنچه خوب است با نتیجه مطلوب تعریف می‌شود، از موقعیتی به موقعیت دیگر متفاوت است. با این وجود، دو موضوع کلی حاکمیتی قابل تشخیص است (الوانی، ۱۳۸۸). اولین مورد مربوط به نهادهای حاکمیتی، از جمله مدیریت عمومی و خدمات عمومی است که به ویژه با مدیریت صحیح منابع، ارائه و دسترسی عادلانه به خدمات عمومی، پاسخگویی به دیدگاه‌های شهروندان و مشارکت آنها در تصمیم‌گیری‌های مربوط به آنها مرتبط است. راهبردهای اتخاذ شده در پاسخ از جمله مدیریت بهتر پرسنل، شفافیت در امور مالی عمومی، مهار فساد، مشارکت شهروندان و افزایش پاسخگویی از آن زمان به ارز رایج در گفتگوهای مدیریت دولتی تبدیل شده است (الهامی و همکاران، ۱۴۰۱). این موضوع گسترده حاکمیتی، به مفاهیم دموکراسی و حاکمیت قانون مربوط می‌شود، از جمله با ادعاهای مبتنی بر حقوق برابری در برابر قانون، استقلال قضایی، مشارکت در اداره امور عمومی، کثرت سیاسی، آزادی بیان و استقلال رسانه‌ها. این ادعاها شامل مطالبات برای برابری جنسیتی و گنجاندن جوانان و گروه‌های به حاشیه رانده شده است. اجرای مؤثر این امور، در گرو شهروندانی آگاه و توانمند است که در فرآیندهای حکمرانی شفاف و پاسخگو درگیر هستند و رسانه‌های آزاد و کثرت‌گرا در راستای حق دسترسی آزادانه به اطلاعاتی که نهادهای عمومی در اختیار دارند، ضروری تلقی می‌شوند.

حاکمیت خوب و توسعه سیاسی دو روی سکه پیشبرد جامعه به سوی رفاه و نهادینه کردن دموکراسی و الزامات آن است. توسعه سیاسی ایران در قرن گذشته دستخوش تغییرات مهمی شده است (دارابی و همکاران، ۱۴۰۴): ظهور مشروطیت در ۱۲۱۴، دوره حکومت مطلقه و مدرنیزاسیون پنهانی در زمان دو پادشاه پهلوی. دوره کوتاه دموکراسی پارلمانی در زمان نخست‌وزیری محمد مصدق، انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ با تجسم‌های دولتی محافظه‌کار، عمل‌گرا، اصلاح‌طلب، نومحافظه‌کار و نوپراگماتیست همراهش. در هر یک از این دوره‌ها، جامعه و سیاست ایران دستخوش دگرگونی‌های مهمی شد که اغلب از بالا تحمیل می‌شد. این تغییرات همچنین با این واقعیت تشدید شد که ایران از لحاظ تاریخی موقعیت ژئوپلیتیکی مهمی را در سیاست بین‌الملل اشغال کرده است، که مهره و عامل تحریک‌کننده قدرت‌های بزرگ در قلب خاورمیانه نفت خیز بوده است. با این مقدمات، این تحقیق به بررسی مقایسه‌ای حکمرانی خوب و توسعه سیاسی در دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی می‌پردازد تا از این خلال به الگویی نظری در ناکارآمدی دولت در پیاده‌سازی حکمرانی خوب در مسیر توسعه سیاسی بپردازد. اصلی این پژوهش آن است که عملکرد دولت در زمینه شاخص حکمرانی مطلوب چگونه بوده و این اقدامات در نهایت چه تاثیری بر روند کلی توسعه سیاسی در کشور در مسیر توسعه و حکمرانی مطلوب داشته است.

مبانی نظری

ایجاد جمهوری اسلامی از همان ابتدا با مشکلاتی همراه بود. هدف آیت‌الله خمینی (ره) برقراری حکومت عادلانه و مردمی تحت اصول اسلام بود. چالش جمهوری اسلامی این بوده است که چگونه می‌توان حاکمیت مردمی را تحت حاکمیت روحانیت برقرار کرد و حکومتی را با مأموریت الهی حفظ کرد که وظیفه واقعی سکولار آن اداره یک کشور مدرن در دنیای سرمایه‌داری تحت سلطه غرب بود. انشعابات ایدئولوژیک پدید آمده، و نیز مشکلات اقتصادی مداوم دولت، تردیدهایی را در مورد توانایی یا حتی مشروعیت علما برای هدایت امور دولتی ایجاد کرده است (شاکری و همکاران، ۱۴۰۴). در نتیجه، ایران تاکنون در میان گرایش‌های

دموکراتیک، کنترل خودکامه و سرکوب‌های گاه به گاه در نوسان بوده است. چارچوب نهادی طراحی شده برای جمهوری اسلامی شیعه، هم مشارکت مردمی و هم توازن قوا در حلقه نخبگان حاکم را در بر می‌گیرد. مرجع عالی قدر در قانون اساسی ایران، رهبر انقلاب است که در حال حاضر آیت الله علی خامنه‌ای، از سوی مجلس خبرگان منتخب ۸۳ نفره منتخب مردم، منصوب شد و در قانون اساسی از حق عزل وی برخوردار است. هرچند او فرمانده کل نیروهای مسلح است و قدرت عزل رئیس جمهور و انتصاب روسای قوه قضائیه، سپاه پاسداران و ارتش و رییس صدا و سیما و رسانه‌ها و ریاست قوه قضائیه رو دارد. شورای نگهبان متشکل از وکلای مذهبی منصوب از سوی رهبر و از وکلای غیر روحانی منتخب مجلس، تضمین می‌کند که همه قوانین با قوانین اسلام مطابقت داشته باشد. از سال ۱۳۶۷، مجمع تشخیص مصلحت نظام وظیفه حل اختلافاتی را که اغلب بین شورای نگهبان و مجلس منتخب مردم ایجاد می‌شود، برعهده داشت. بر خلاف همه این نهادهای انتصابی، نمایندگان مجلس و رئیس جمهور منتخب مردم هستند. از زمان پایان جنگ با عراق در سال ۱۳۶۸ و شکاف ایدئولوژیک در رهبری سیاسی پس از مرگ آیت الله خمینی، رهبری و کنترل دولت به دلیل توسعه اقتصادی کند، دو قطبی شد. یکی از تقابل‌های اصلی میان اردوگاه‌های اصلاح‌طلب و اصولگرا، بر سر آزادی مطبوعات، به‌ویژه، حق رسانه‌های مکتوب برای زیر سؤال بردن سیاست‌های دولتی یا مشروعیت راهنمای غیرمنتخب بوده است. دولت بارها و بطور قابل پیش بینی، مطبوعات طرفدار اصلاحات را به نقض احکام اسلامی دولت متهم کرده و رسانه‌ها و روزنامه‌های اصلاح طلب را به صورت فله‌ای بستند. امید اصلاح طلبان به بازنگری در قانون بسیار محدودکننده مطبوعات مصوب مجلس پنجم تحت سلطه محافظه‌کاران، با مجلس مبنی بر توقف بحث اصلاحات مطبوعات در مرداد ۱۳۷۹ از بین رفت (عطارزاده، ۱۴۰۳). اندیشیدن به آسیب‌های اجتماعی مزمن، به‌ویژه در عرصه‌های سیاسی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای تضمین ثبات و پویایی جمهوری اسلامی است. به لحاظ تاریخی، از یک سو، سنت دینی همه ابعاد زندگی فردی، خصوصی و اجتماعی را احاطه کرده است. از سوی دیگر، دولت همواره مرکز نظام اجتماعی بوده و تمامی عرصه‌های زندگی را سامان داده است. بنابراین فرصت‌ها، تهدیدها، قوت‌ها و ضعف‌ها به راحتی در امور سیاسی قابل تشخیص بود. با توجه به کارکرد متناظر بالاتر روابط سیاسی در زندگی اجتماعی، توسعه سیاسی در ایران بستر توسعه در سایر حوزه‌ها است. با انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی، انتظار می‌رفت که نظام جدید توسعه سیاسی را به عنوان اصلی‌ترین درخواست عمومی در اولویت قرار دهد. روزهای آغازین با هرج و مرج داخلی و جنگ خارجی سپری شد که هر طرح توسعه‌ای را غیرممکن کرد.

حکمرانی خوب

حکمرانی خوب^۱ یک موضوع جدید مهم در ادبیات توسعه از دهه ۱۹۸۰ بوده است. این موضوع نقش بسزایی در ایجاد و نهادینه سازی جامعه مدنی در سیاست‌های کمک رسانی به ویژه در کشورهای در حال توسعه دارد. از این رو یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای در حال توسعه قرار گرفتن در مسیر توسعه است (باسو^۲ و کاردللا^۳، ۲۰۱۸: ۷۸). حکمرانی، مجموعه‌ای از روش‌های فردی و نهادی، عمومی و خصوصی برای اداره امور روزمره یک جامعه است. حکمرانی، فرآیندی مستمر است که از طریق آن، منافع متضاد یا متنوع^۴ را هماهنگ می‌کند و همکاری مشترک صورت می‌گیرد. حکمرانی شامل نهادها و سیستم‌های رسمی است که برای تضمین حاکمیت قانون و ترتیبات غیررسمی مورد توافق مردم و نهادهایی که به نفع آنهاست، قدرت دارند. برخی از عوامل زمینه‌ای و متغیرهای زمینه‌ای باید مورد توجه و شناسایی قرار گیرند تا حکمرانی خوب در سازمان‌ها اجرا شود. عوامل زیادی با اجرای حکمرانی خوب مرتبط هستند و بر آن تأثیر می‌گذارند (ستیگلیتز^۵، ۲۰۱۳: ۸۵).

موضوعات حکمرانی خوب گسترده است، از جمله ارتباط ناگسستگی این اصطلاح با توسعه پایدار به اثربخشی مدیریت دولتی و غیره. حکمرانی خوب تفسیر جدیدی از مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر، مسئولیت‌پذیری، مشارکت و حاکمیت قانون است

1. Good governance

2. Basu

3. Cordella

4. Conflicting or diverse interests

5. Stiglitz

که با ارائه قالبی جدید به دنبال جمع‌آوری این ارزش هاست. حکمرانی خوب بیانگر توسعه حقوق اساسی و انسانی^۱ است (لوی^۲ و فوکویاما^۳، ۲۰۱۰: ۱۵). حکمرانی خوب، توسعه سیاسی کشور را روایت می‌کند. هر گونه تضعیف نهادها و گروه‌های جامعه مدنی منجر به دولت ناکارآمد و جامعه‌ای توسعه نیافته و فاسد می‌شود (عنایت‌ناصر و همکاران، ۱۴۰۰). حکمرانی خوب الگویی جدید برای توسعه پایدار است. این مدل بر همکاری مبتنی بر مشارکت و تعامل بین سه بخش دولتی، خصوصی و مدنی تأکید دارد تا کشورها بتوانند از همه توان خود در توسعه همه جانبه استفاده کنند. این مشارکت منجر به مدیریت بهتر و کارآمدتر امور عمومی می‌شود. ارتباط صحیح و تعاملی سه بخش مذکور، زمینه تحقق حکمرانی خوب را در ابعاد مختلف فراهم می‌کند. حکمرانی دارای سه بعد اقتصادی، سیاسی و اداری است. بعد اقتصادی شامل فرآیندهایی است که بر فعالیت‌های یک کشور تأثیر می‌گذارد و با اقتصاد کشورهای دیگر مرتبط است. بعد سیاسی همان فرآیند تصمیم‌گیری برای سیاست‌گذاری است و بعد اداری همان سیستم اجرایی است. بانک جهانی به عنوان یک موسسه معتبر بین‌المللی در سال ۱۹۸۹ گزارشی را منتشر کرد و برای اولین بار حکمرانی خوب را به عنوان خدمات عمومی کارآمد، قوه قضاییه قابل اعتماد و سیستم اداری پاسخگو تعریف کرد (فوکویاما، ۲۰۱۲: ۹۸).

شاخص‌های حکمرانی خوب

شش مؤلفه اصلی حکمرانی خوب عبارتند از: حق اظهار نظر و پاسخگویی^۴، اثربخشی یا کارآمدی دولت در انجام وظایف خود^۵، بار مالی مقررات (مقررات اضافی و هزینه‌های آن)^۶، حاکمیت قانون^۷، مبارزه با فساد^۸ و ثبات سیاسی و عدم خشونت^۹ (لویا و فوکویاما، ۲۰۱۵: ۵۶). حکمرانی خوب روایت جدیدی از پاسخگویی، مشارکت و حاکمیت قانون است. در این بین، چارچوبی را برای همه ارزش‌ها و اهداف ارائه می‌دهد تا با هم‌گرایی و مردم‌محوری^{۱۰} حداکثری اهداف توسعه را دنبال کنند. حکمرانی خوب، توسعه کشور را روایت می‌کند. تحولات جدید فکری و فنی، مدیریت امور اقتصادی را تغییر داده و بر نقش همزمان دولت و جامعه در توسعه اقتصادی تأکید می‌کند. بنابراین، مدل حکمرانی خوب توسط نهادهای بین‌المللی پیشنهاد می‌شود که ساختار، شاخص‌ها و ترتیبات نهادی و اجتماعی این مدل بر توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارد (لیندبرگ و همکاران^{۱۱}، ۲۰۱۷: ۹۸).

حکمرانی خوب با مشارکت دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی^{۱۲} شکل می‌گیرد و فرصت‌های برابر را برای مشارکت مردم در تصمیم‌گیری، شفافیت و پاسخگویی فراهم می‌کند. علاوه بر نقش فعال تمامی نیروهای اجتماعی در این ساختار افقی، دولت از ظرفیت ساختاری و ماهوی منحصر به فردی برای ایفای نقش تاثیرگذار در توسعه برخوردار است. از این رو حکمرانی خوب دارای سه بعد اصلی اقتصادی، سیاسی و اداری^{۱۳} است. حکمرانی اقتصادی شامل فرآیند تصمیم‌گیری و نقش نیروهای اجتماعی مختلف در فعالیت‌های اقتصادی، ابعاد حمایتی و نظارتی حاکمیت و ارتباط آن با سایر اقتصادها می‌شود (فوکویاما، ۲۰۱۲: ۶۹). مشروعیت دولت و رابطه دوجانبه دولت و مردم نقش انکارناپذیری در رشد اقتصادی مبتنی بر حکمرانی خوب دارد. در این میان توانایی راهبردی و عملکردی دولت و به عبارتی توسعه اقتصادی با کیفیت در اولویت قرار دارد. یک قوه قضاییه عادلانه، قانونگذار تسهیل‌کننده و دولت ساختاری منطقی و پویا در مدلی از حکمرانی خوب با ماهیت کارآمد رخ می‌دهد (بشیری^{۱۴}، ۲۰۱۵: ۶۳). مفهوم حکمرانی خوب به دلیل تازگی آن تفسیرهای متفاوتی داشته است. برخی افراد یا مؤسسات آن را با ویژگی‌های آن تعریف می‌کنند

1. Development of fundamental and human rights
2. Levy
3. Fukuyama
4. The right to comment and be accountable
5. The effectiveness or efficiency of government in performing its duties
6. The financial burden of the regulation (additional regulation and its costs)
7. The rule of law
8. The fight against corruption
9. Political stability, and non-violence
10. Maximum convergence and people-centeredness
11. Lindberg
12. Government, civil society, and the private sector
13. Economic, political, and administrative
14. Bashiriye

(کارشناسان بانک جهانی) و معتقدند مؤلفه‌هایی مانند مشارکت، حاکمیت قانون، شفافیت، پاسخگویی، توجه به افکار عمومی و توافق جمعی و برابر با اثربخشی و کارایی چشم انداز حکمرانی شکل می‌دهد..

روش تحقیق

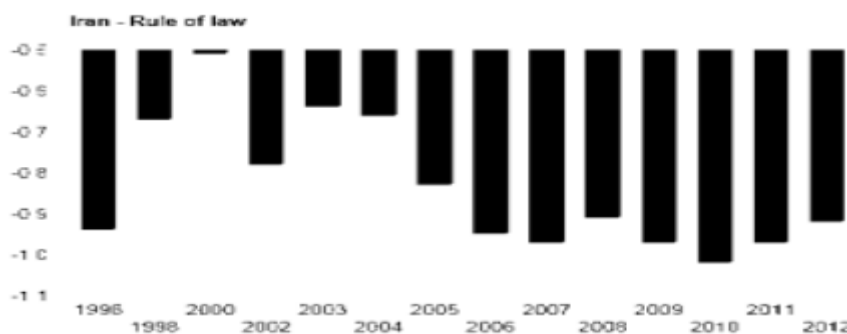
این پژوهش با رویکرد توصیفی- تحلیلی و بر پایه روش مقایسه‌ای انجام شده است. داده‌های تحقیق از منابع ثانویه شامل گزارش‌های بین‌المللی بانک جهانی (مانند شاخص‌های حکمرانی جهانی)، آمارهای سازمان‌های معتبر مانند پروژه عدالت جهانی، و تحقیقات داخلی و مقالات علمی مرتبط جمع‌آوری شده است. برای تحلیل، شاخص‌های کلیدی حکمرانی خوب مانند حاکمیت قانون، پاسخگویی، ثبات سیاسی، کنترل فساد، کارآمدی دولت و کیفیت مقررات تنظیمی در دوره‌های ریاست جمهوری خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۹۲) و روحانی (۱۳۹۲-۱۴۰۰) مورد بررسی قرار گرفته و با استفاده از نمودارها، جداول و آمارهای کمی و کیفی مقایسه شده‌اند. این روش امکان ارزیابی تأثیر عملکرد دولت‌ها بر توسعه سیاسی را فراهم کرده و بر پایه تحلیل محتوایی اسناد و گزارش‌های موجود، بدون انجام تحقیقات میدانی جدید، صورت پذیرفته است.

یافته‌ها

۱- شاخص‌های حکمرانی خوب در دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی

حاکمیت قانون

مراد از عبارت حاکمیت قانون؛ قانون‌گرایی و تبعیت برابر شهروندان و حاکمان از قانون است. این مفهوم در واقع قیدی است که می‌تواند رفتارهای دولت را تحدید کند و آن را در مسیر تضمین کارایی هایش قرار دهد. این مفهوم به معنای نهادمند شدن روابط در جامعه بوده و از جمله مهمترین اصول مطرح در تمامی قوانین اساسی کشورهای دنیاست (آزادی و همکاران^۱، ۲۰۲۲). حاکمیت قانون، همچنین از جمله مطالبات عمده طبقه متوسط جدید و یکی از شاخص‌های مهم در جوامع توسعه یافته و از اهداف اصلی توسعه سیاسی است. در قانون اساسی این اصل در قالب محدود کردن وظایف و اختیارات کارگزاران حکومت و برابر شمردن آنها با آحاد مردم و همچنین پیش‌بینی سازوکارهایی برای نظارت بر دولتمردان مورد شناسایی قرار گرفته است. با توجه به تعریف بالا از حاکمیت قانون یعنی قانون‌گرایی و برابری همگان در برابر قانون، باید گفت که طبق آمارهای بین‌المللی و همچنین تحقیقات داخلی میزان قانون‌گرایی در ایران بسیار پایین است. مسئولان کشور نیز به شدت به قانون‌گریزی در دستگاه‌ها و نظام اداری اذعان داشته و آن را به عنوان یک آسیب مهم تلقی می‌کنند (مرادی^۲، ۲۰۲۰). در همین رابطه و پیش از آنکه به مفهوم جامعه مدنی بپردازیم، رجوع به نمودار پایگاه اقتصاد جهانی نمودار شماره (۱) در خصوص وضعیت ایران در شاخص حاکمیت قانون حائز اهمیت است.



شکل ۱. عملکرد دولت‌های خاتمی و احمدی‌نژاد در زمینه حاکمیت قانون (۱۹۹۶-۲۰۱۲)

^۱. Azadi

^۲. Morady

در شکل ۱، که توسط بانک جهانی تهیه شده عملکرد دو دولت محمد خاتمی و محمود احمدی نژاد از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۱۲ در زمینه این شاخص به نمایش درآمده است. در این شاخص پایین‌ترین میزان با عدد ۵/۲ و بهترین عملکرد با عدد ۲۰۱۴ و بهترین عملکرد ایران در سال ۲۰۰۰ ثبت شده است با در نظر داشتن این توضیح و دقت در داده‌های این نمودار میتوان دریافت که در دوران، اصلاحات، دولت خاتمی عملکرد نسبتاً بهتری در مقایسه با دیگر ادوار در این زمینه داشته است. بنا به تقسیم بندی سایت معتبر اقتصاد جهانی که مرجع معتبر بین‌المللی در زمینه تمامی آمارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهاست مفهوم حاکمیت قانون شامل چند شاخص فرعی است که از طریق آن می‌توان به ارزیابی این مسأله در هر کشور پرداخت از جمله؛ شاخص‌های حاکمیت قانون عبارتند از؛ کارآمدی دولت، کنترل فساد، پاسخگویی، ثبات سیاسی، حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی. سیدمحمد خاتمی برای نخستین بار مفهوم جامعه مدنی را در یکی از میتینگ‌های انتخاباتی خود طرح کرد و از آن به بعد بود که این مفهوم به یکی از مفاهیم اصلی در مباحث اصلاح طلبان تبدیل شد. خاتمی در سخنرانی‌های خود قبل و بعد از انتخابات، رضایت و قرارداد را سرچشمه تحقق جامعه مدنی می‌دانست و با تأکید بر قانون‌گرایی اصولی چون پاسخگویی صاحب‌منصبان در برابر قانون و نهادهای مدنی واسط یعنی احزاب و سندیکاها و تشکل‌های اجتماعی را به عنوان اساس جامعه مدنی معرفی می‌کرد.

از سال ۱۳۷۴ یعنی دو سال پیش از آغاز به کار دولت اصلاحات روند افزایش درآمدهای مالیاتی آغاز شده بود و همزمان با کاهش درآمدهای نفتی در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ روند افزایش سهم درآمدهای مالیاتی همچنان تداوم یافته و در سال‌های بعد از آن نیز تقریباً به همین شکل باقی ماند. این شرایط اقتصادی زمینه را برای قدرت یافتن بخش خصوصی فراهم کرد و به منظور تضمین همکاری این بخش با دولت، برنامه توسعه سیاسی و گسترش جامعه مدنی در دستور کار قرار گرفت. در جامعه مدنی مدنظر اصلاح طلبان و بویژه محمد خاتمی این مردم هستند که محوریت دارند و نظرشان تعیین‌کننده است. ارکان و ارگان‌های مختلف نظام را آنها تعیین می‌کنند و جامعه مدنی یعنی جامعه‌ای که قدرتش ناشی از خواست مردم است. به منظور تقویت روند بهبود سهم مالیات در درآمدهای کشور دولت شعار "مالیات سنگ بنای جامعه مدنی" را سرلوحه کار خود قرار داد. در طی این سالها دولت اصلاحات اقدامات مهمی در راستای تقویت فرآیند دموکراتیک در کشور صورت داد که از جمله آنها می‌توان به برگزاری انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا در اسفند ماه سال ۱۳۷۷ اشاره کرد. در این دوره که همزمان با کاهش درآمدهای نفتی و افزایش سهم مالیات در بودجه عمومی رشد کمی طبقه متوسط جدید ادامه یافته بود دولت به منظور ایجاد توازن میان رشد کمی و کیفی این قشر در راستای ایجاد زمینه‌های گسترش و رشد این طبقه اقداماتی انجام داد. از جمله این اقدامات افزایش آزادیهای سیاسی بود که یکی از نمودهای مهم آن افزایش ۲۱۹ عددی تعداد نشریات و مجلات به چاپ رسیده تنها در طی دو سال اول دولت اصلاحات بود. همچنین فعالیت سازمان‌های غیردولتی افزایش چشمگیری یافت و این مساله در برنامه بودجه سوم و چهارم و بویژه در بودجه مربوط به بخش‌های زنان و سازمان‌های غیر دولتی آشکار است در نتیجه این تدابیر، نرخ اشتغال زنان بیش از ۳٪ افزایش یافت امری که تا سال‌ها بعد نیز تأثیرگذاری مثبت سیاسی و اجتماعی خود را باقی گذارد. یکی از مهمترین ارکان جامعه مدنی نهادهای مدنی و تشکل‌های غیردولتی است که در دولت اصلاحات از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود در طی سال‌های دوران اصلاحات زمینه‌سازی‌های مؤثری در راستای سازماندهی مشارکت مردم فراهم شد. این نهادهای مدنی که اساساً در حوزه‌هایی چون زنان، جوانان، محیط زیست، صنعت، قومیت‌ها، مطبوعات و غیره فعالیت داشتند، تأثیر بسزایی بر تحولات اجتماعی سیاسی کشور گذاردند.

با این حال کاستی‌های بسیاری نیز در عملکرد دولت یازدهم به منظور اجرای قوانین و تقویت حاکمیت قانون وجود داشته است به عنوان مثال در دولت یازدهم، دولت روحانی از عملکرد خود در اجرای قانون برنامه توسعه هیچ گزارشی به مجلس ارائه نداد و به نامه‌های رئیس مجلس هم توجهی نکرد. در ادامه از منظری کمی و در لابلای آمارهای بین‌المللی ارائه شده از حیث حکومت قانون و پاسخگویی به عملکرد حسن روحانی در طول هشت سال دوره ریاست جمهوری خواهیم پرداخت سازمان پروژه عدالت جهانی در بررسی‌های خود با توجه به شاخص‌های در نظر گرفته شده برای حاکمیت قانون در حکمرانی وضعیت ایران را در پایان دوره اول ریاست جمهوری حسن روحانی مورد بررسی قرار داد. از بین ۱۱۳ کشور مورد بررسی ایران در سال ۱۳۹۵ با دو پله صعود

نسبت به سال ۱۳۹۴، در رده ۸۶ جدول قرار گرفت و امتیاز ۴۷/۰ را به خود اختصاص داد. بر اساس آمار جهانی شاخص جهانی حاکمیت وضعیتی حاکمیت قانون در دوره اول ریاست جمهوری حسن روحانی و دوسال اول آن میزان کیفیت حاکمیت قانون در مدیریت حکمرانی کشور در سال های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ را میتوان به صورت زیر ارائه داد.

جدول ۱. حاکمیت قانون در دوران روحانی

حاکمیت قانون	۱۳۹۲	۱۳۹۳
برآورد میزان حاکمیت قانون	-۱.۰۰	-۱.۰۶
تعداد منابع در نظر گرفته شده	۱۳	۱۱
شفافیت و پاسخگویی (درصد)	۱۶.۵	۱۲.۵
کمترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۹.۴	۶.۷
بیشترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۲۷.۲	۲۳.۱
میزان خطای معیار	۱۵	۱۷

شاخص دیگر قابل توجه در ذیل موضوع حاکمیت قانون کیفیت مقررات تنظیمی است. در این خصوص آمارهای کمی ارائه شده نیز گویای الگویی مشابه است که در شاخص های بالا از آن صحبت شد با این تفاوت که در این شاخص دولت سازندگی عملکرد ضعیف تری نسبت به دولت احمدی نژاد داشته است. برآورد میزان و کیفیت مقررات تنظیمی نشان می دهد که عملکرد دولت سازندگی منفی یک و ۶۳ درصد، دولت اصلاحات منفی یک و ۴۷ درصد و دولت مهرپروری منفی یک و ۵۷ صدم درصد بوده است.

جدول ۲. آمار تطبیقی عملکرد دولت مهرروز و دولتهای پیش از آن در حوزه کیفیت مقررات تنظیمی

دوره	برآورد میزان حاکمیت قانون
دوره سازندگی	-۶۳/۱
دوره اصلاحات	-۴۷/۱
دوره مهرورزی	-۵۷/۱

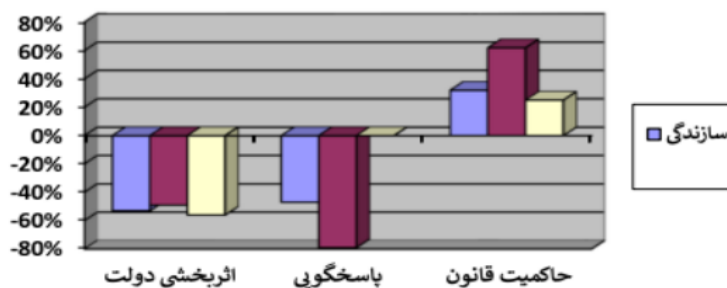
جامعه مدنی و توسعه نهادهای مستقل

برطبق آمار مربوط به سازمان های غیر دولتی در دولت نهم و دهم اغلب مجوزها برای فعالیت سازمانهای غیر دولتی در دولت دهم از طریق وزارت کشور صادر شده است. در طول دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد مجوزهای صادر شده در این حوزه روندی صعودی داشته است. این در حالی است که بی اعتقادی به تأثیرگذاری این سازمان و گرایش به مدیریت تمرکزگرا در این دوره شرایط را برای فعالیت سازمانهای غیر دولتی به اندازه ای دشوار کرد که منجر به بی اعتنایی به این سازمانها و در پی آن، ناکارآمدی آنها گردید. در دولت نهم و دهم اقبال چندانی به سازمانهای غیر دولتی نبود (نقوی^۱، ۲۰۲۲). از دلایل ناکارآمدی سازمان های غیر دولتی در این دوره شکل نگرفتن رابطه مستمر و سازنده بین دولت و این سازمانها جهت حل مشکلات اجتماعی جامعه است. این در حالی است که در صورت تعامل سازنده و مستمر با چنین سازمانهایی مشکلات ارجاعی از سوی آنها بهتر حل می شود. محمود احمدی نژاد به لزوم وجود نهادهای واسط بین دولت و مردم توجهی نداشته و بالعکس به رابطه مستقیم و بی واسطه با مردم اعتقاد داشت و شخصاً به دنبال حل انواع و اقسام مشکلات اقتصادی، معیشتی و اجتماعی و غیره مردم بود؛ امری که در نهایت با افزایش بار مسئولیت رئیس جمهور به ناکارآمدی هر چه بیشتر دولت و افزایش مشکلات مردم انجامید. از اقدامات دولت احمدی نژاد در ارتباط با سازمان های غیردولتی طرح تأسیس سازمانهای غیر دولتی و نظارت بر فعالیت آنان بود بر اساس این طرح

تمامی نهادهای غیردولتی که خواستار ادامه فعالیت یا شروع فعالیت خود بودند می‌بایست مورد تأیید یک نهاد نظارتی جدیدی که اعضای آن وابسته به دولت بود قرار می‌گرفتند. این شرط در حالی است که یکی از مشخصه‌های بارز سازمان‌های مردم نهاد مشخصه غیر دولتی بودن آنها و عدم وابستگی آنها به دولت است. در حالی که این استقلال با تصویب طرح مذکور عملاً ناکارآمد می‌شد. این اقدام احمدی نژاد حتی از سوی سازمان عفو بین‌المللی با انتقاد مواجه شد. دولت نهم و دهم با دخالت مستقیم و غیر مستقیم در فعالیت این نهادها دخالت کرده و با نفوذ در بدنه آنها و سپردن زمام امور این سازمانها به دست هواداران خود آنها را به پیمانکاران دولتی تبدیل کرد تا قادر به انجام کارویژه‌های اصلی خود نباشند. در این دوره دولت با استفاده از درآمدهای نفتی اقدام به تأسیس نهادهای مردم نهاد وابسته به خود کرد که منجر به افزایش کمی سازمانهای غیر دولتی شد. در نتیجه توزیع حقیقی قدرت در بین سازمانها و نهادهای مدنی و محلی صورت نپذیرفت.

اثر بخشی و کارآمدی دولت

اثر بخشی و کارآمدی دولت یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های حکمرانی جهانی است. در خصوص این موضوع خاص عملکرد دولت احمدی نژاد و دولت‌های پیش از آن قابل تامل است. آمار ارائه شده در گزارش شاخص جهانی حکمرانی گویای عملکرد دولت‌های ایران در زمینه کارآمدی و اثر بخشی است مطابق گزارش سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۷ این سازمان در دوران سازندگی اثر بخشی دولت منفی ۷۵ درصد دوران اصلاحات منفی ۴۹ درصد و دوره مهرورزی منفی ۷۸ درصد بوده است. در حوزه پایداری سیاستهای اجرایی و قوانین موضوعه به همراه عدم به کارگیری خشونت علیه افراد و پاسخگویی سیاسی نیز به ترتیب به دولت سازندگی رقم منفی ۴۷ درصد، دولت اصلاحات منفی ۷۹ درصد و دولت مهرورز با اختلاف بسیار گسترده منفی ۱ و ۲۸ صدم درصد را به خود اختصاص داده است. از این رو در بیشتر این شاخصها دولت اصلاحات با اختلاف عملکرد بهتری را در میان سایر دولتها داشته و دولت مهرورز ضعیف‌ترین عملکرد از حیث شفافیت و پاسخگویی را به نمایش گذاشته است. شکل زیر گویای این تفاوتها از حیث شاخص‌های یاد شده است (شهرام‌نیا، ۲۰۲۰).



شکل ۲. مقایسه عملکرد دولت مهرورز و دولتهای پیش از آن از حیث اثر بخشی

پاسخگویی

هر دولتی نیازمند یک سیستم پاسخگو است و لازمه دموکراسی داشتن یک سیستم پاسخگویی مناسب است. هر اندازه در دولتی قدرت بیشتر و پاسخگویی و مسئولیت کمتر باشد، کارایی و اثر بخشی آن کمتر خواهد بود و این دولت ویژگی پاسخگویی را نخواهد داشت. گروهی از پژوهشگران لازمه پاسخگویی را داشتن تخصص و شایستگی در کار می‌دانند و عده‌ای دیگر اعتقاد دارند پاسخگویی یعنی شفافیت و گزارش دهی. پاسخگویی ابزاری برای کنترل قدرت و بهتر انجام شدن کارها می‌باشد (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۰). پاسخگویی؛ یعنی پذیرش مسئولیت نتایج و پیامدهای حاصل از عملکرد دستگاهها و ارائه پاسخ شفاف در قبال وظایف انجام شده و نشده به ذینفعان. به عبارت دیگر؛ دولت خوب دولتی است که هم قدرت داشته باشد و هم پاسخگو باشد (کامروا، ۲۰۲۳). پاسخگویی دولت به شهروندان و شیوه‌های مؤثر بر این پاسخ‌گویی از جمله مباحث مهم در این زمینه است.

تعامل رهبری با مجلس خبرگان از یک سو و با قوای سه گانه و سایر نهادهای موجود در حاکمیت از سوی دیگر مباحث مطرح شده از حیثه پاسخگویی است. بنابراین علی رغم اینکه قانون اساسی پاسخگویی را به عنوان یکی از سازوکارهای تحقق عدالت اجتماعی در نظر گرفته است و همه اجزای حکومت را با روش های متفاوت مکلف به پاسخگویی در برابر مردم و نیز در برابر یکدیگر نموده است و برای تحقق آن تدابیر نهادی در ساختار سیاسی و اداری اندیشیده است، اما تحقیقات انجام گرفته نشان می دهد که دولت در تحقق پاسخگویی توفیق چندانی نداشته و با مشکلاتی در تحقق آن مواجه است (الوانی و عزیززاده ثانی، ۱۳۸۶). طبق گزارش بانک جهانی طی سال های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ مقدار شاخص پاسخگویی -۰، ۹۵ و ۱، ۵۰ است. این ارقام نشان می دهد که وضعیت شاخص پاسخگویی اصلا خوب نیست و کمبود پاسخگویی در جامعه موج میزند. تنها در سال ۲۰۰۳ مقدار این شاخص مطلوب تر بوده و برابر با ۰،۸۶ است که طی هشت سال دولت اصلاحات بیشترین میزان پاسخگویی در جامعه وجود داشته است. رتبه ایران در بین کشورهای جهان ۳۳، ۳۸ است که در مقایسه با سایر سال ها وضعیت بهتر را نشان می دهد.

جدول ۳. عملکرد دولت اصلاحات در زمینه پاسخگویی (۱۹۹۸-۲۰۰۵)

سال	۲۰۰۵	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۲۰۰۲	۲۰۰۰	۱۹۹۸
میزان	۱،۲۰۷	-۱،۲۲۱۲	-۱،۳۲۰	-۱،۱۰۹	-۹۴٪	-۹۱،۰٪
رتبه	۱۲	۱۵	۱۰	۱۷	۲۰	۲۰

شاخص پاسخگویی معیارهای فرعی تری را شامل می شود که موضوع میزان عمل به وعده های انتخاباتی از جمله آنهاست. عملکرد هشت ساله وی به خوبی فاصله میان آنچه که در عمل رخ داده با آنچه که وی در ابتدای کار ترسیم کرده را نشان می دهد از جمله آنکه مثلا وی پیش از اجرای طرح هدفمندی یارانه ها که به زعم او از مهمترین دستاوردهای این دوران هشت ساله است اشاره داشت که با اجرای این طرح هیچ فقیری در سراسر ایران وجود نخواهد داشت در حالیکه مقایسه آمار و ارقام اقتصادی نشان از افزایش نرخ تورم و بنابراین دامن زدن به فقر و فلاکت دارد همچنین موضوع عدالت اجتماعی از محوری ترین شعارهای انتخاباتی وی به شمار می رود اما در عمل حرکت محسوسی در تحقق این شعار دیده نمی شود و اقدام نهادی در این راستا صورت نگرفته است. دیگر وعده های وی در زمینه های متعدد از جمله ریشه کن کردن بیکاری و ایجاد سالیانه بیش از ۲ میلیون شغل بوده است که به گواه مرکز آمار ایران چنین امری هرگز محقق نشده است. تحلیل آمار و داده های کمی مربوط به دوره احمدی نژاد از حیث شاخص پاسخگویی نیز گویای وضعیتی است که در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۴. روند پاسخگویی از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱

شفافیت و پاسخگویی	۱۳۹۱	۱۳۹۰	۱۳۸۹	۱۳۸۸	۱۳۸۷	۱۳۸۶	۱۳۸۵	۱۳۸۴
برآورد میزان شناسایی و پاسخگویی	-۹۱/۰	-۱/۰	-۰/۲۰	-۰/۴۱	-۹۸/۰	-۹۸/۰	-۹۲/۰	-۷۲/۰
تعداد منابع در نظر گرفته شده	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۵	۱۴
برآورد میزان شناسایی و پاسخگویی	۵/۲۲	۲/۲۰	۵/۱۸	۵/۱۷	۷/۲۰	۲/۲۰	۶/۲۲	۵/۲۵
برآورد کمترین میزان اعتماد داخلی به پاسخگویی	۵/۱۵	۶/۱۳	۳/۱۳	۳/۱۳	۹/۱۴	۹/۱۴	۸/۱۷	۶/۲۱
برآورد بیشترین میزان اعتماد داخلی به پاسخگویی	۷/۳۲	۹/۲۶	۲۵	۵/۲۵	۴/۲۴	۶/۲۵	۸/۲۵	۶/۲۶
میزان خطای معیار	۱۲/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۱/۰	۱۴/۰

همانطور که در جدول بالا نشان داده شده از میان شش دوره سه رئیس جمهور دوران سازندگی و اصلاحات و، مهرپروری میزان و کیفیت حکمرانی در دوره اصلاحات به دلیل کاهش آسیب پذیری و کیفیت حکمرانی مطلوب در حوزه حاکمیت قانون و عدم نقض آن به همراه آزادی و توسعه سیاسی افراد و جامعه از کیفیت بیشتری برخوردار بوده است و آسیب پذیری کشور نیز در دوران مهرورزی از همه بالاتر بوده است. در تحلیل کلی از وضعیت حکمرانی کشور در این دوره هشت ساله باید گفت که آمار ارائه

شده از سوی سازمان پروژه عدالت جهانی نشان میدهد که ایران در پایان دوره احمدی نژاد از حیث شاخص‌های حاکمیت قانون وضعیت نامناسبی دارد ایران در سال ۲۰۱۲-۲۰۱۳ از بین ۷ کشور منطقه خاورمیانه که در این گزارش به آنها پرداخته شده تقریباً در میان تمامی شاخص‌های فرعی در جایگاه‌های انتهایی قرار دارد. این تحلیل‌های کمی به وضوح اختلاف فاحش ایران با رتبه بندی جهانی را نشان میدهد.

جدول ۵. بررسی روند شفافیت و پاسخگویی در دوران ریاست جمهوری روحانی

سال	۱۳۹۳	۱۳۹۲
برآورد میزان پاسخگویی	-۵۸/۱	-۶۸/۱
تعداد منابع در نظر گرفته شده	۱۰	۱۳
شفافیت و پاسخگویی (درصد)	۹/۵	۲/۵
کمترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۴/۳	۳/۳
بیشترین اعتماد داخلی به پاسخگویی (درصد)	۴/۹	۹/۸
میزان خطای معیار	۱۱/۰	۱۳/۰

در یک مقایسه بسیار کلی عملکرد رؤسای جمهور، ایران از دوره دوم خاتمی تا دوره اول روحانی از حیث سه شاخص اثر بخشی، دولت، حاکمیت قانون و پاسخگویی که از شاخص‌های فرعی حکمرانی هستند را به صورت جدول زیر می‌توان نشان داد.

جدول ۶. مقایسه عملکرد احمدی نژاد و روحانی از حیث شاخص‌های حاکمیت قانون و پاسخگویی

دولت / شاخص	وضعیت در کل دوره	دولت اول روحانی ۹۲-۹۶	دولت دوم احمدی نژاد ۸۸-۹۲	دولت اول احمدی نژاد ۸۴-۸۸	دولت دوم خاتمی ۸۱-۸۴
اثر بخشی دولت	بهبود اندک	بهترین دوره	+/-	+	+
حاکمیت قانون	-	+	ثابت	-	+/-
حق اظهار نظر و پاسخگویی	تا ابتدای دولت روحانی بدتر و از آن زمان رو به بهبود	+	ثابت	-	-

ثبات سیاسی و عدم خشونت

ناآرامی سیاسی، اطمینان و امید به آینده را که زمینه ساز توسعه است، مختل می‌سازد و فضای تصمیم گیری و سیاست گذاری را آلوده می‌کند و در مجموع به کاهش کارایی و مطلوبیت می‌انجامد. البته در کنار بی ثباتی‌های سیاسی، بی ثباتی در سیاست‌ها و مدیریت آنان تأثیر عمده‌ای بر توسعه می‌گذارد (انصاری، ۲۰۲۴). در دوره‌ی احمدی نژاد هم بی ثباتی در سیاست‌ها و هم در صحنه‌ی سیاسی قابل مشهود است. اختلافات بین قوا در این دوره‌ی کاملاً مشهود است و همچنین تغییرات پی در پی اعضای کابینه استانداران و حتی مدیران میانی که خود بر ثبات سیاسی و مدیریت امور کاملاً تأثیرگذار بود. در صحنه اجتماعی مهم ترین بی ثباتی می‌توان به انتشار کاریکاتوری در روزنامه‌ی ایران در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ اشاره کرد که به اعتراضات دانشجویی دانشگاه‌های تهران، تبریز و دیگر شهرها منجر شد؛ اما مهم ترین بی ثباتی سیاسی در این دوره اعتراضات مربوط به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری بود در سراسر سال ۱۳۸۸ اعتراضات و شورش‌هایی به نتیجه‌ی انتخابات وقوع پیوسته و شدیدترین اعتراضات مربوط به تاسوعا و عاشورا است که به نوعی امور کشور در طی یک سال با اختلال روبه رو کرد. در دوره‌ی روحانی با توجه به رویکرد جدید دولت مبنی بر اعتدال گرایی تا حدودی ثبات و آرامش در بخش‌های مختلف و حتی در سیاست‌ها هم حکم فرما شد،

اما نا آرامی های مربوط به دی ماه سال ۱۳۹۶ در روند ثبات سیاسی این دوره تأثیرگذار بود. میانگین ثبات سیاسی در این دوره ۸۸ است که نسبت به دوره ی احمدی نژاد ۳۷/۱ در وضعیت بهتری قرار دارد.

ناآرامی سیاسی، اطمینان و امید به آینده را که زمینه ساز توسعه است، مختل می سازد و فضای تصمیم گیری و سیاست گذاری را آلوده می کند و در مجموع به کاهش کارایی و مطلوبیت می انجامد. البته در کنار بی ثباتی های سیاسی، بی ثباتی در سیاست ها و مدیریت آنان تأثیر عمده ای بر توسعه میگذارد. در دوره ی احمدی نژاد هم بی ثباتی در سیاستها و هم در صحنه ی سیاسی قابل مشهود است. اختلافات بین قوا در این دوره ی کاملاً مشهود است و همچنین تغییرات پی در پی اعضای کابینه استانداران و حتی مدیران میانی که خود بر ثبات سیاسی و مدیریت امور کاملاً تأثیرگذار بود. در صحنه اجتماعی مهم ترین بی ثباتی می توان به انتشار کاریکاتوری در روزنامه ی ایران در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ اشاره کرد که به اعتراضات دانشجویی دانشگاه های تهران، تبریز و دیگر شهرها منجر شد؛ اما مهم ترین بی ثباتی سیاسی در این دوره اعتراضات مربوط به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری بود در سراسر سال ۱۳۸۸ اعتراضات و شورش هایی به نتیجه ی انتخابات وقوع پیوسته و شدیدترین اعتراضات مربوط به تاسوعا و عاشورا است که به نوعی امور کشور در طی یک سال با اختلال روبه رو کرد. در دوره ی روحانی با توجه به رویکرد جدید دولت مبنی بر اعتدال گرایی تا حدودی ثبات و آرامش در بخشهای مختلف و حتی در سیاستها هم حکم فرما شد، اما نا آرامی های مربوط به دی ماه سال ۱۳۹۶ در روند ثبات سیاسی این دوره تأثیرگذار بود. میانگین ثبات سیاسی در این دوره ۸۸ است که نسبت به دوره ی احمدی نژاد ۳۷/۱ در وضعیت بهتری قرار دارد.

فساد اداری و شفافیت

به طور کلی یکی از پیامدهای عمده مداخله دولت در اقتصاد و بزرگ بودن آن، شیوع فساد است و این مسأله با ماهیت رانتیری بودن دولت نیز ارتباط دارد؛ یعنی به هر میزان دولت بزرگتر و میزان دخالت آن بیشتر باشد، نرخ فساد نیز بالاتر است (عالی مقام، ۲۰۲۰). با مطالعه روندهای بوروکراتیک در دولت اصلاحات می توان گفت آنگونه که در مورد بوروکراسی دولت و بری بیان می شود، رویکرد این دولت به همسویی و انطباق با قواعد و هنجارهای بوروکراسی نزدیکتر بوده است. به عبارت دیگر؛ با در نظر گرفتن شاخص فساد اداری در دولت اصلاحات که رتبه ۷۸ در رتبه بندی سازمان بین المللی شفافیت که بهترین رتبه برای ایران پس از انقلاب می باشد می توان عنوان کرد که در دولت اصلاحات تطابق با قواعد بوروکراتیک صورت گرفته است.

در دوره ی احمدی نژاد فسادهای کلان مالی رخ می دهد. فساد در بیمه ایران اختلاس سه هزار میلیاردی و فساد نفتی از جمله آنهاست. از دلایل اصلی حجم فساد در این دوره افزایش قیمت نفت و تکیه ی بیشتر بر درآمدهای نفتی بود که اندازه و حیطه ی دخالت دولت در تمام امور گسترش می یابد و این خود کنترل دولت و حفظ سلامت در آن را بسیار سخت تر می کند رانت جویی علاوه بر تضعیف نهادها با فساد نیز در ارتباط است. چنان که دولت در حکم یک گنجینه که تمامی گروه های ذی نفوذ برای دستیابی به آن تلاش می کنند و در چنین شرایطی زمینه ی فساد گسترده فراهم می شود. فساد به نوبه خود بر خط مشی و سیاست گذاری ها اثر منفی جای می گذارد. این موضوع هم در دوره ی روحانی به نحوی ادامه پیدا می کند و بخصوص با شروع افزایش درآمدهای نفتی بعد از برجام هم تشدید می شود البته در فساد سهم قوای دیگر را نیز باید دخیل دانست. اگرچه در کنترل فساد هم نمره ی دولت روحانی با ۶۸ در برابر دولت احمدی نژاد با ۷۴ در وضعیت بهتری قرار دارد.

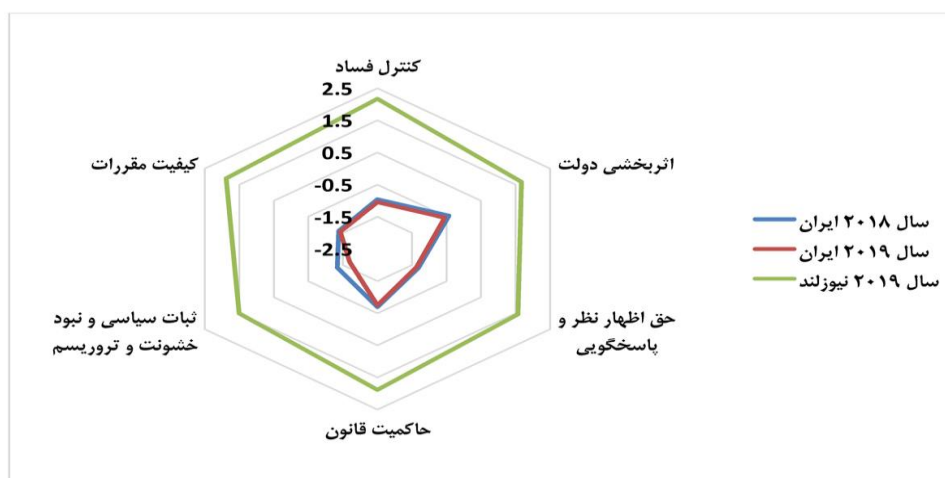
با آغاز روند افزایشی قیمت نفت در دوره ی احمدی نژاد و وضعیت مطلوب ذخایر ارزی در آن سال ها، زمینه را برای اجرای سیاست های توزیعی و پوپولیستی احمدی نژاد فراهم می ساخت و به موازات آن پهنه ی ساختاری و سازمانی دولت و نیز سیاست های توزیعی دولت افزایش پیدا کرد بر اساس گزارش سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور تعداد واحدهای سازمانی ستادی و استانی عملیاتی و سطوح تقسیمات سیاسی نسبت به دولت قبل به ترتیب ۳۴ درصد و ۲۵ درصد رشد داشته است دولت رانتی احمدی نژاد و متکی بودن آن به درآمدهای نفتی او را بی نیاز از هر نهاد مستقلی نموده بود به گونه ای که دولت وی مبادرت به انحلال ۲۸ شورا در یک روز نمود در تیرماه ۸۶ احمدی نژاد تصمیم به تغییرات جدی در چند شورا گرفت غلامحسین، الهام سخنگوی دولت

در مرداد ۸۶ از نهایی شدن ادغام ۲۸ شورای عالی دولت و تشکیل چهار شورا به جای آنها خبر داد. ظاهراً ادغام مدیریت‌های موازی کوچک سازی روانسازی، سرعت و دقت، کارآمدی پرهیز از تصمیمات پراکنده و متنوع بهره‌گیری بهتر و مطلوب از فکر و اندیشه نخبگان و ارتقای سطح کیفی تصمیمات از جمله دلایل اصلی ادغام شوراهای موجود دولت و تشکیل چند شورای اصلی و کلیدی اجرائی بود. بیشترین انتقادات حول محور شورای پول و اعتبار بود مجمع تشخیص پس از جلساتی رأی به احیای شوراهای عالی داد و رئیس جمهوری نیز به ناچار این قانون را ابلاغ کرد. در نتیجه شورای پول از آبان ۸۷ دوباره کار خود را از سر گرفت. اما دولت احمدی نژاد به این مسئله بسنده نکرد بلکه سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور در ۱۸ از شش سال به دست رئیس جمهور وقت منحل و وظایف آن به دو ۱۳۸۶، پس معاونت رئیس جمهور تحت عناوین معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی و معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی منتقل شد احمدی نژاد در ادامه روند دولت رانتی خود سبب ایجاد و تشدید روحیه رانت جویی و مصرف‌گرایی شد.

حسن روحانی به مبارزه با نابرابری سرسختانه ادامه داد و تصور سوءاستفاده از رانتها از طریق فساد دولتی منبع اصلی اختلافات سیاسی بود. روحانی در تلاش بود تا با فساد مقابله کند، زیرا نیاز داشت رانتها را که نیمی از آن ناشی از مالیات است، در روند توسعه اقتصادی توزیع کند. در دوره‌ی اول روحانی هم بیشتر تمرکز دولت بر سیاست خارجی و حل مسئله‌ی هسته‌ای است و از نظر دولت حل تعارضات خارجی می‌تواند در عرصه‌ی داخلی آرامش به وجود آورد. در مجموع، عرصه‌ی سیاسی ایران به دلیل شرایط اقتصاد رانتی و دولتی و نیز سطح فرهنگی به دور از ساختارهای فراگیر است

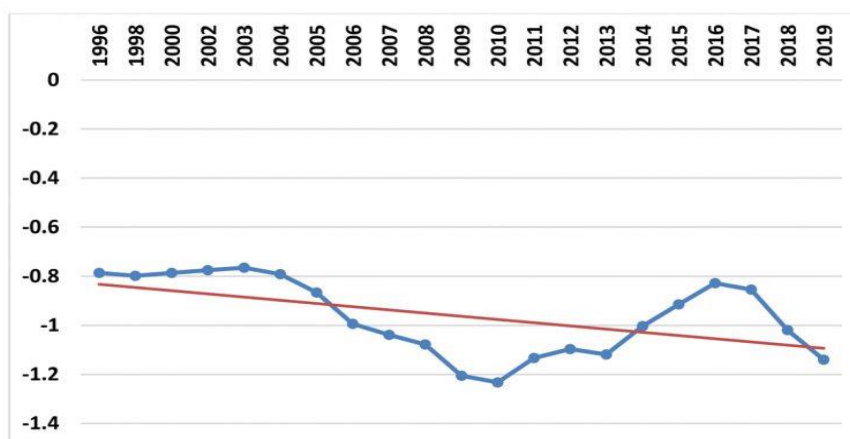
بنابراین روحانی که به دنبال اجرای اصلاحات ساختاری آرام کردن فضای داخلی امنیتی شده و دستیابی به توافق در مذاکرات هسته‌ای به عنوان ابزاری برای باز کردن دری برای بهبود سریع اقتصادی بود با این حال هشت سال بعد پروژه تعدیل او اساساً از هم پاشید. تشنه‌های جناحی همچنان ادامه دارد جنگ قدرت بین مراکز قدرت منتخب و غیرمنتخب ادامه دارد و خطوط گسل بین جامعه و دولت عمیق‌تر شده است. به طور کلی، سیاست و جامعه ایران بیشتر رادیکال شده است دوره ریاست جمهوری روحانی با اعتراضات مکرر از جمله اعتصابات کارگری و معلمان همراه بوده است. تظاهرات دوره‌ای نتیجه انبوهی از نارضایتی‌ها از جمله فساد گسترده نرخ بالای بیکاری، افزایش قیمت غذا و بنزین نقض حقوق زنان و فقدان چشم انداز اقتصادی به ویژه برای نسل جوان بوده است. از آنجایی که ایران در طی سال‌های ۲۰۱۷/۱۸ و ۲۰۱۹ با دو تظاهرات سراسری مواجه شد بسیاری از تظاهرکنندگان فراتر از انتقاد از دولت رفتند و آشکارا کل نظام سیاسی را رد کردند

سیر وضعیت حکمرانی خوب در ایران از دوره اصلاحات تا پایان دوره روحانی در سال ۲۰۲۰، که آخرین سال انتشار گزارش شاخص حکمرانی است، رتبه ایران در میان ۲۰۲ کشور ۱۸۱ بوده که پس از گرفتن میانگین عددی از زیرشاخص‌ها به دست آمده است.



شکل ۳. وضعیت حکمرانی ایران در جهان

بررسی تغییرات در شاخص حکمرانی ایران نشان می‌دهد در طول سال‌های گذشته روند کلی حکمرانی به‌طور کل نزولی بوده است و نمره ایران از ۰.۷۸- در سال ۱۹۹۶ به ۱.۱۴- در سال ۲۰۱۹ کاهش یافته است. اینکه شاخص حکمرانی در ایران در تمام این دوره منفی بوده و با توجه به اینکه میانگین جهانی شاخص حکمرانی در کل این سال‌ها عددی مثبت بوده است، خود نشانگر آن است که وضعیت حکمرانی در کشور ما مناسب نیست. با این حال در شرایط منفی نیز وضعیت حکمرانی رو به افول است.



شکل ۴. روند نزولی حکمرانی خوب در ایران تا پایان دوره روحانی

نتیجه‌گیری

توسعه از جمله مقوله‌های است که امروزه همه‌ی کشورها درصدد دست‌یابی با آن می‌باشند که در ابعاد مختلف از جمله توسعه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و همه آنها ذیل توسعه پایدار معنا پیدا می‌کنند. آنچه امروزه به عنوان مدلی از ترقی و توسعه به حساب می‌آید، بحث حکمرانی مطلوب است و اهمیت آن به حدی است که امروزه این مفهوم نه در سطح دولتها بلکه تقریباً همه مؤسسات مهم توسعه بر این نظر هستند که ترویج «حکمرانی خوب» بخش مهمی از برنامه‌های آنها است (بنایی^۱ و همکاران، ۲۰۲۲). از این رو بررسی این تحقیق در قالب نقش حکمرانی خوب در توسعه سیاسی در دوره ریاست جمهوری خاتمی و احمدی نژاد و روحانی نشان داده است که مسئله دولت و نقش آن در عدم شکل‌گیری حکمرانی مطلوب عمدتاً چالش توسعه در جوامع جهان سوم از جمله ایران به حساب می‌آیند، مبنی بر این که دولت از طریق افزایش استقلال دولت از جامعه فقدان شکل‌گیری جامعه مدنی بی‌نیازی دولت از ایجاد دموکراسی و مانع گذاشتن در مسیر توسعه‌ی سیاسی، ضعیف توان استخراجی و باز توزیعی دولت، تبدیل شدن دولت به توزیع‌کننده رانت، رشد روحیه‌ی رانتیبری در اقتصاد و جامعه گسترش بخش عمومی اقتصاد، اقتصاد مصرفی و اخلال در برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی، مانعی بزرگ بر سر توسعه سیاسی و حکمرانی مطلوب در جامعه ایران خاصه در دوران احمدی نژاد و روحانی شده است و این پیامدها زمینه لازم برای عدم تحقق حکمرانی مطلوب فراهم نموده است زیرا حکمرانی مطلوب به شدت مخالف دولت رانتییز بوده و در صورت تحقق آنها دولت، به شدت تضعیف و یا حتی نابود می‌شود، اما در صورت محقق نشدن آنها دولت، عرصه ظهور و بروز پیدا نموده و سد محکم در برابر نیل جامع به توسعه سیاسی و حکمرانی مطلوب را فراهم می‌آورد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تکامل دولت رانتی در ایران عصر ریاست جمهوری احمدی نژاد و روحانی و ایجاد مانع بر سر راه شکل‌گیری جامعه مدنی مستقل از دولت، «عریض و طویل کردن ساخت دولت و گسترش نظام دیوان سالاری و بروکراسی»، فقدان شکل‌گیری احزاب سیاسی به صورت حرفه‌ای و کارآمد و عدم توجه به پولرایسم سیاسی در به تعویق انداختن و شکل‌گیری حکمرانی مطلوب موثر عمل کرده است.

حکمرانی خوب و شاخص‌های مورد سنجش آن رابطه مستقیم و متاثری بر توسعه سیاسی و رشد اقتصاد داخلی دارد؛ شاخص‌های مورد بررسی در گزارش‌ها و نمودارها، نشان می‌دهد که این شاخص‌ها، در ۴ ساله دولت نهم رو به افول بوده و مسیر توسعه سیاسی و رشد ناخالص ملی هم با کاهش روبروست. اما در ۴ ساله دولت یازدهم، شاخص‌ها رو به بهبود بوده اند و تاثیر آن بر اقتصاد هم عیان است. البته چرایی افول اقتصاد در سال پایانی دولت یازدهم هم به طور واضح در تغییر شاخص میان سال‌های ۲۰۱۶-۲۰۱۷ (۱۳۹۵-۱۳۹۶) حکمرانی خوب قابل رویت است. اگر چه روند شاخص‌ها در کل رو به صعود و بهبود در دولت یازدهم بوده است، اما در شاخص‌های ثبات سیاسی و کنترل فساد کاهش قابل تاملی در نمره شاخص روبرو بوده ایم.

نمودار شاخص جهانی حکمرانی در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که رتبه ایران در میان ۲۰۲ کشور ۱۸۱ بوده است و این رتبه جهانی، گویای عملکرد روسای جمهور ایران در هر دو دوره یاد شده است و روند کلی عملکرد دستگاه حاکمیت در ایران در ادوار مختلف سیاسی مورد بحث نشان می‌دهد که روند نزولی را از سال ۱۹۹۶ شاهد هستیم. افت مداوم نمره حاکمیت خوب در ایران از ۷۸/۰ در سال ۱۹۹۶ به ۱۴/۱ در سال ۲۰۱۹ گویای ضعف‌های بنیادین دستگاه حاکمیت در شاخص‌های فرعی حاکمیت از حیث شاخص‌های مورد مطالعه این پژوهش یعنی حاکمیت قانون و پاسخگویی و نیز سایر شاخص‌های فرعی است. همچنین در تمام طول این ادوار نمره ایران منفی بوده و در این وضعیت منفی وضعیت نزولی نیز داشته است وضعیت نامطلوب ایران در حالی است که میانگین جهانی عددی مثبت بوده است و همین امر بیانگر فاصله وضعیت فعلی با وضعیت استاندارد در سایر نقاط جهان است. نتایج گزارش‌ها و آمارها نشان می‌دهد که علیرغم این اختلاف‌های جزئی در عملکرد این رؤسای جمهور، آنچه که اهمیت دارد آن است که با بهبود عملکرد کشور از حیث حکمرانی، بهبود و تغییر چشمگیری در نمای کلی حرکت کشور مشاهده نمی‌شود. از نمودارها و اشکال ارائه شده در هر بخش، نشان داده شد که در دو دوره ریاست جمهوری حسن روحانی، همچنان چالش‌های ساختاری بنیادین و عیدیه‌ای در مسیر حاکمیت قانون و پاسخگویی وجود دارد. مقایسه داده‌های ایران با استاندارد جهانی حکمرانی و حتی عملکرد دولت‌های همسایه و منطقه چشم انداز نامطلوبی را پیش روی کشور ترسیم می‌کند و بیانگر آن است که با وجود بهبود اندک وضعیت کشور نه تنها نمره کشور منفی است بلکه روند نزولی نیز دارد.

بررسی شاخص‌های حکمرانی خوب در دولت اصلاحات نشان می‌دهد که تحولات و مسائل مختلفی در کشور و در سطح جامعه جهانی مانند ایجاد فضای بازتر سیاسی و مطبوعاتی در جامعه و دانشگاهها تحول جدی در روابط خارجی به ویژه با کشورهای اروپایی، برگزاری نخستین دوره انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا ثبت رکورد بیشترین رشد اقتصادی در میان دولت‌های جمهوری اسلامی اجرای موفق پایین آوردن نرخ تورم و اجرای موفق تک نرخ کردن ارز رخ داده است با روی کار آمدن دولت روند تنش زدایی در سیاست خارجی کشور که در دوران سازندگی آغاز شده بود سرعت بیشتری گرفت دولت اصلاحات با تکیه بر توسعه سیاسی در داخل و به کارگیری مفاهیمی چون تنش زدایی و گفتگوی تمدنها در خارج چهره سیاسی جدیدی از ایران را نزد افکار عمومی جهان ارائه کرد و تلاش نمود تا در این گام بردارد. با مسیر این وجود الگوی حکمرانی خوب در کشور به خوبی شکل نگرفت و ابعاد هشت گانه حکمرانی خوب در حد مطلوبی قرار نداشته است.

جامعه مدنی یکی از ارکان حکمرانی خوب است که متأسفانه در جامعه ما، جایگاه خود را نیافته است. هر چند بحث جامعه مدنی مطرح شد ولی عملاً توفیق چندانی پیدا نکرد. حاکمیت قانون در ایران در حالت مناسبی قرار نداشته است مقدار آن بین ۵۱،۰- در سال ۲۰۰۰ تا ۸۳،۰ در سال ۲۰۰۵ در نوسان بوده است. در بعد شفاف سازی اجتماعی و فرهنگی تعداد نشریات و روزنامه گسترش چشمگیری یافت هر چند که برخی از روزنامه‌ها نیز توقیف شدند. دوران اصلاحات» و به ویژه دوره (۱۳۷۶ - ۱۳۸۰) را شاید بتوان دوران طلایی مطبوعات در نظام جمهوری اسلامی دانست مفاهیمی مانند جامعه مدنی و مطبوعات آزاد در راس مطالبات جامعه قرار گیرد تاکید بر گسترش آزادی‌های سیاسی و مدنی و همچنین تلاش جوانان برای دستیابی به مطالبات آزادی خواهانه نیز شرایط را برای بازتر شدن هر چه بیشتر امکان فعالیت روزنامه نگاران فراهم نمود. یکسری گفتمان‌هایی چون، گفتمان اصلاحات، دموکراسی (مردم سالاری)، حقوق شهروندی، قانون گرایی گفتگوی تمدن‌ها و جامعه مدنی رخ داد که بیانگر نوعی اجماع سازی در دولت و جامعه بوده است. طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ مقدار شاخص کارایی و اثر بخشی در جامعه برابر با ۶۰،۰ و ۵۳،۰ است. وضعیت شاخص کارایی و اثر بخشی دولت در جامعه اصلاً مناسب نیست. شاخص کنترل فساد بین ۱۹ و ۰۴۸ منفی در نوسان بوده

است؛ یعنی در سال ۱۳۸۲ وضعیت کنترل فساد در دولت خاتمی نسبتاً خوب و مطلوب است و در سایر سالها از وضعیت مطلوبی برخوردار نمی باشد. شاخص ثبات سیاسی نیز بیانگر میزان کارایی دولت است. مقدار شاخص ثبات سیاسی در سال ۱۹۹۶ خوب هست و مقدار آن ۰.۳۲ است در سال ۲۰۰۶ وضعیت بسیار بحرانی است. طی سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ مقدار شاخص پاسخگویی برابر با ۰.۹۵ و ۱، ۵۰ - است. این ارقام نشان میدهد که وضعیت پاسخگویی اصلاً خوب نیست و کمبود پاسخگویی در جامعه موج میزند تنها در سال ۲۰۰۳ مقدار این شاخص مطلوب تر بوده و برابر با ۰.۸۶ است که طی هشت سال دولت خاتمی بیشترین میزان پاسخگویی در جامعه است و نابرابری در جامعه موج میزند تنها در سال ۲۰۰۳ مقدار این شاخص مطلوب تر بوده و برابر با ۱۱۸ منفی است که کمترین نابرابری در جامعه وجود داشته است. بنابراین می توان گفت کیفیت حکمرانی خوب در دولت اصلاحات اگرچه مطابق با شاخصه های جهانی نبود اما در مقایسه با دولت ها دیگر پس از انقلاب نمود بهتری داشته است.

نمودارهای مورد بررسی نشان می دهند که حکمرانی خوب؛ چه در دولت نهم و چه در دولت یازدهم، همواره نمراتی زیر خط صفر را تجربه کرده است. نمرات شاخص های شش گانه حکمرانی خوب از سوی بانک جهانی میان دو طیف مثبت ۲.۵ و منفی ۲.۵ از عالی به ضعیف مشخص شده است و در هیچ شاخصی از شش شاخص سنجش حکمرانی خوب (حق اظهار نظر و پاسخگویی، کیفیت مقررات، اثر بخشی دولتی ثبات سیاسی، حاکمیت قانون و کنترل فساد) در این دو دوره، در حیطه مثبت و بالای صفر را کسب نکرده اند مسئله ای که وضعیت حکمرانی در ایران را نگران کننده نشان می دهد و همت بالای مسؤولان اجرایی و عمل به قانون را برای برون رفت از این وضعیت را می طلبد.

تمرکزگرایی شدید دولت های نهم و دهم احمدی نژاد که ناشی از وابستگی بیشتر دولت های قبل به درآمدهای رانت نفتی بود، عدم نیاز به طبقات اجتماعی جامعه و در نتیجه عدم پاسخگویی به آنان را به دنبال داشت. شفافیت و پاسخگویی به عنوان یکی از شاخص های حکمرانی خوب، در دولت تمرکزگرای احمدی نژاد بسیار مورد بی توجهی قرار گرفته بود. بی توجهی به شفافیت و پاسخگویی مسؤولان به مردم نیز به نوبه خود فسادهایی را به دنبال دارد که می تواند کارنامه حکمران را در نیل به حکمرانی خوب با چالش مواجه سازد. حاکمیت قانون نیز به عنوان یکی دیگر از شاخص های حکمرانی خوب در این دولت به خوبی تحقق نیافت؛ چراکه احمدی نژاد به دلیل برخورداری از روحیه تمرکزگرایی، به دنبال ادغام برخی از نهادها در یکدیگر و مدیریت آنان توسط دولت مرکزی بود. در حالی که چنین اقداماتی در بسیاری از موارد با مخالفت قوه مقننه و نمایندگان مجلس مواجه می شد. عزل و انتصاب های بسیار زیاد این دولت که ناشی از اتخاذ رویکر تمرکزگرایی در انتصابات بود، کارآمدی و اثر بخشی را به عنوان یکی دیگر از شاخص های حکمرانی خوب با چالش مواجه می ساخت، زیرا مقامات منصوب شده در دولت تمرکزگرا قادر به اجرای برنامه های کارشناسی خود نبوده. لذا پس از گذشت مدتی از انتصاب، یا توسط دولت عزل شده و یا خود استعفا می دادند. این امر ثبات سیاسی در ارگان ها و نهادهای دولتی را با مشکل مواجه ساخته و موجب کاهش کارآمدی دولت می شد. دولت نهم و دهم به صورت هدف مند به صدور مجوز فعالیت مطبوعات و تشکل های سیاسی می پرداخت. نهادهایی همسو با خود تأسیس می کرد. مشارکت غیر مستقیم مردم در سپهر سیاسی کشور را کم کرده و تلاش می داشت تا خود به صورت مستقیم در اکثر امور اجرایی - سیاسی و اداری کشور ورود یابد امری که با بسیاری از شاخص های حکمرانی خوب و اصول دموکراسی و توسعه سیاسی در تضاد بود در یک جمله بایستی عنوان داشت که تمرکزگرایی شدید دولت احمدی نژاد عدم تحقق برخی از شاخص های حکمرانی خوب را به دنبال داشته و روند پیشروی به سوی حکومت خوب جمهوری اسلامی ایران را با تاخیر مواجه ساخته است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و

نهایی سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز و پژوهشکده مطالعات راهبردی انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- الوانی، س. م. و علیزاده، م. (۱۳۸۶). تحلیلی بر کیفیت حکمرانی خوب در ایران. *فصلنامه مطالعات مدیریت*، (۵)، ۲۰-۱.
- الهامی طالش میکائیل، پ.، عمرانی، ع. و ضابطی، م. (۱۴۰۱). بررسی نقش دولت‌های توسعه‌گرای ایران در توسعه اقتصادی (پس از انقلاب اسلامی). *دولت‌پژوهی ایران معاصر*، ۳(۱)، ۲۲-۱. https://jms.ihu.ac.ir/article_207453.html
- دارابی، م.، راسخ، ک. و رحیمی، ع. (۱۴۰۴). نقش احزاب و نخبگان سیاسی در برنامه‌ریزی‌ها و جهت‌گیری جریان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا در مسیر توسعه کشور (مطالعه موردی: دوران ریاست جمهوری خاتمی و احمدی‌نژاد). *جغرافیا (برنامه‌ریزی منطقه‌ای)*، ۱۵(۲)، ۱۲۳-۱۴۵. https://www.jgeoqeshm.ir/article_216743.html
- دربندی، م. و حق‌شناس، ح. (۱۳۹۹). بررسی شاخص شفافیت از منظر حکمرانی خوب در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۹۰). *پژوهش‌های جغرافیای سیاسی*، ۵(۲)، ۷۷-۹۸. https://pg.um.ac.ir/article_39604.html
- شاکری، ا.، ساوه‌درودی، م. و خلیلی، ع. (۱۴۰۲). مواجهه اندیشه سیاسی ترکیه و ایران در بحران سوریه؛ تضادها و اشتراک‌ها. *سیاست دفاعی*، ۳۱(۱۲۴)، ۱۵-۳۶. https://dpj.ihu.ac.ir/article_207966.html
- عطارزاده، م. (۱۴۰۳). تاثیر فرهنگ سیاسی تبعی بر روند دموکراسی در دولت نهم و دهم. *دولت‌پژوهی ایران معاصر*، ۵(۱)، ۴۷-۶۵. https://irsj.ihu.ac.ir/article_208810.html
- عنایت‌ناصر، م.، مطلبی، م. و طاهری، ا. (۱۴۰۰). بررسی نقش مولفه‌های حکمرانی در رشد اقتصادی در ایران: ثبات سیاسی و کنترل فساد در دولت‌های نهم و یازدهم. *پژوهش‌های اقتصادی ایران*، ۲۰(۶۴)، ۸۹-۱۱۰. <https://www.sid.ir/paper/1033605/fa>
- قاسمی، ع.، علویان، م.، لطفی، س. و رحمانی، ف. (۱۴۰۰). تحلیل مضامین حکمرانی خوب شهری در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران. *پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران*، ۱۰(۳)، ۴۵-۶۸. https://ssoss.ui.ac.ir/article_26170.html?lang=fa
- مددی، ن.، توحیدفام، م.، ابوالحسن شیرازی، ح. و محمودی، م. (۱۴۰۰). بررسی شاخص‌های حکمرانی مطلوب (حاکمیت قانون و پاسخگویی) در ایران طی سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۲۱. *رهیافت انقلاب اسلامی*، ۱۵(۵۷)، ۶۱-۸۴.

References

- Alimagham, P. (2020). *Contesting the Iranian revolution: The green uprisings*. Cambridge University Press. <https://books.google.com/books?id=pljPDwAAQBAJ>
- Ansari, A. M. (2024). *Iran*. John Wiley & Sons. <https://books.google.com/books?id=UEDtEAAAQBAJ>
- Azadi, P., Mesgaran, M. B., & Mirramezani, M. (2022). *The struggle for development in Iran: The evolution of governance, economy, and society*. Stanford University Press. <https://books.google.com/books?id=9rVoEAAAQBAJ>
- Banai, H., Byrne, M., & Tirman, J. (2022). *Republics of myth: National narratives and the US-Iran conflict*. Johns Hopkins University Press. <https://books.google.com/books?id=1vdSEAAAQBAJ>
- Basu, K., & Cordella, T. (2018). *Institutions, governance and the control of corruption*. Springer International Publishing.
- Bashiriyeh, H. (2015). Cleavages in Iranian politics since 1979. In A. Milani & L. Diamond (Eds.), *Politics and culture in contemporary Iran* (pp. 1–30). Lynne Rienner.
- Fukuyama, F. (2012). The patterns of history. *Journal of Democracy*, 23 (1), 14–26. <https://doi.org/10.1353/jod.2012.0007>
- Kamrava, M. (2023). *Righteous politics: Power and resilience in Iran*. Cambridge University Press. <https://books.google.com/books?id=UjHEEAAAQBAJ>
- Levy, B., & Fukuyama, F. (2010). *Development strategies integrating governance and growth* (Policy Research Working Paper No. 5196). The World Bank. <https://openknowledge.worldbank.org/handle/10986/19913>
- Levy, B., & Fukuyama, F. (2015). *Development strategies integrating governance and growth* (Policy Research Working Paper). The World Bank.
- Lindberg, S. I., Lührmann, A., & Mechkova, V. (2017). *From de-jure to de-facto: Mapping dimensions and sequences of accountability*. World Development Report Background Paper. World Bank.
- Morady, F. (2020). *Contemporary Iran: Politics, economy, religion*. Bristol University Press. <https://books.google.com/books?id=hvT6DwAAQBAJ>
- Naqvi, S. R. A. (2022). Institutional accountability within the bureaucracy: A case study of Iran during the 21st century. *Insights of Pakistan, Iran and the Caucasus Studies*, 1 (1), 1–14. <http://ipics.rmrpublishers.org/index.php/primarycontent/article/view/6>
- Shahramnia, A. (2020). The model of good governance and economic development in Iran and Türkiye (2006 to 2016). *Political and International Approaches*, 11(3), 145–166.
- Stiglitz, J. E. (2013). *Globalization and its discontents*. W. W. Norton & Company.



The Origin of Power from the Perspective of AlFarabi and Ibn Khaldun and Its Relationship with Legitimacy

Sahra Hatami¹ , Seyyed Mohammad Sheikahmadi²  , and Kaivan Shafei³ 

1. Department of History, Sa. C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. Email: sahra.hatami@iau.ac.ir

2. Corresponding Author, Department of History, Sa. C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. Email: m.sheikahmadi@iau.ac.ir

3. Department of History, Sa. C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. Email: Kaivan.shafei@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 April 2025
Received in revised form
11 May 2025
Accepted 18 June 2025
Available online 26
September 2025

Keywords:
Power,
Legitimacy,
Farabi,
Ibn Khaldun,
Power and will,
Reason and knowledge

ABSTRACT

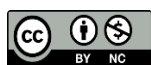
Objective: This study is to examine the origin of political power from the perspectives of two prominent thinkers of the medieval period, AlFarabi and Ibn Khaldun, and to elucidate its relationship with the concept of legitimacy. The research seeks to address fundamental questions regarding the foundations upon which political power rests according to each of these thinkers, as well as the respective roles of reason, will, and religion in its formation.

Method: This study employs a descriptive analytical approach based on library resources. Within this framework, the philosophical, social, and political works of AlFarabi and Ibn Khaldun are examined and comparatively analyzed to identify and interpret the similarities and differences in their views regarding the origin of power and its relation to legitimacy.

Results: The findings of the study reveal that AlFarabi conceives the origin of power as rooted in reason and knowledge, expressing it through the concepts of tamakkun (empowerment) and tahaffuz (preservation). He distinguishes between two levels of power—“absolute” and “imperfect”—and attributes true power solely to God, which is exercised over society through the philosopher-prophet and his successors. In contrast, Ibn Khaldun analyzes the origin of power through both social and religious dimensions, encapsulated in the concept of asabiyyah (group solidarity). He considers tribal solidarity superior to religious solidarity and emphasizes the decisive role of collective will and social cohesion in the formation of political power.

Conclusions: The study concludes that the fundamental difference between AlFarabi’s and Ibn Khaldun’s perspectives lies in the precedence of reason versus will as the source of power. AlFarabi perceives power as emanating from divine reason and knowledge, deriving its legitimacy from its connection to revelation and prophecy, whereas Ibn Khaldun locates legitimacy not in reason but in social reality and asabiyyah. Accordingly, it can be argued that AlFarabi advocates a divine rational legitimacy, while Ibn Khaldun emphasizes a socialhistorical legitimacy.

Cite this article: Hatami, S., Sheikahmadi, S. M., & Shafei, K. (2025). The Origin of Power from the Perspective of AlFarabi and Ibn Khaldun and Its Relationship with Legitimacy. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-17. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504>

Introduction

The phenomenon of power, as one of the fundamental concepts in political thought, has always been of interest to philosophers and theorists and has a special place in the focus of philosophical and social analyses. In the meantime, Abu Nasr AlFarabi, a prominent Islamic philosopher of the 10th century, has dealt with this concept with a deep and systematic look and has explained it within the framework of his political theory with the term "restraint and protection". From AlFarabi's perspective, political power lies in the ability of an individual or group to realize their will in society and to continue this influence. Inspired by Aristotelian and Platonic philosophy, he considers power to have levels and divides it into two main types: absolute power, which is in the hands of the "first chief" or the prophet philosopher and carries divine legitimacy and wisdom, and imperfect power, which is limited to rulers who follow the tradition and law of their predecessors. In contrast, Ibn Khaldun, a 14th-century thinker, introduced the concept of "nepotism" as the source of power, presenting a realistic view based on social dynamics, which considers power to stem from ethnic, kinship, or religious ties. This study aims to comparatively examine the origin of power and its relationship to legitimacy in the thought of these two thinkers, analyzing the differences and similarities of their perspectives and attempting to show how these theories can contribute to a deeper understanding of the concepts of power and legitimacy in a historical and contemporary context.

Method

This study employs a descriptive analytical approach based on library resources. Within this framework, the philosophical, social, and political works of AlFarabi and Ibn Khaldun are examined and comparatively analyzed to identify and interpret the similarities and differences in their views regarding the origin of power and its relation to legitimacy.

Results

The findings of the study reveal that AlFarabi conceives the origin of power as rooted in reason and knowledge, expressing it through the concepts of tamakkun (empowerment) and tahaffuz (preservation). He distinguishes between two levels of power "absolute" and "imperfect" and attributes true power solely to God, which is exercised over society through the philosopherprophet and his successors. In contrast, Ibn Khaldun analyzes the origin of power through both social and religious dimensions, encapsulated in the concept of asabiyyah (group solidarity). He considers tribal solidarity superior to religious solidarity and emphasizes the decisive role of collective will and social cohesion in the formation of political power.

Conclusions

The study concludes that the fundamental difference between AlFarabi's and Ibn Khaldun's perspectives lies in the precedence of reason versus will as the source of power. AlFarabi perceives power as emanating from divine reason and knowledge, deriving its legitimacy from its connection to revelation and prophecy, whereas Ibn Khaldun locates legitimacy not in reason

but in social reality and *asabiyyah*. Accordingly, it can be argued that AlFarabi advocates a divine rational legitimacy, while Ibn Khaldun emphasizes a socialhistorical legitimacy.

From a philosophical and metaphysical perspective, AlFarabi seeks the origin of political power in the realm of reason and theology, and distinguishes between two types of power, namely "absolute power" and "imperfect power." In his view, absolute power belongs to the "first ruler"; a person who is the sum of theoretical and practical reason and is connected to truth through revelation and active reason. Such a ruler, due to his possession of divine knowledge, is self-legitimizing and does not need the consent or approval of the masses of the people. Legitimacy in this system is transmitted from top to bottom and from divine origin to society. In contrast, imperfect power, according to AlFarabi, is a type of subordinate and non-initiative power that appears in "subordinate rulers"; those who, after the absence of the first ruler, merely have the role of continuing the Sharia system and preserving the existing political structure, and do not have the right to legislate or innovate in law. From this perspective, legitimacy in the Farabi system is explained as static and transcendental, and ultimately returns to the sacred order. On the other hand, Ibn Khaldun, with a sociological and empirical approach, seeks the origin of power not in the sacred, but within society and in the "nervousness" or bond of social solidarity. By denying the divine origin of power, he considers it the result of human, ethnic and cultural dynamics. From Ibn Khaldun's perspective, political authority is formed on the basis of cohesion, loyalty, empathy and collective spirit; in other words, power arises from the heart of society and human relations, not from the divine will or the wisdom of the prophet-philosopher. In this analysis, legitimacy, instead of having a metaphysical and transcendental aspect, acquires a social and functional aspect and is measured by the ruler's ability to ensure order, security and the continuation of group solidarity. Thus, it can be said that the main difference between the two thinkers is in the way they link "power" and "legitimacy": AlFarabi links legitimacy to reason and revelation and interprets power as the manifestation of truth in the being of the first ruler, while Ibn Khaldun considers legitimacy to be something that comes from within society and is a function of the stability and efficiency of social structures. AlFarabi considers politics to be an extension of philosophy and theology, while Ibn Khaldun sees it as the result of human actions and social forces. Hence, Ibn Khaldun's theory is a step towards historical rationality and political empiricism and can be considered a background for modern ideas in the sociology of power. In sum, AlFarabi, by emphasizing divine legitimacy and the authority of the sacred intellect, provides the theoretical foundation for "legitimate power" in religious and philosophical systems, while Ibn Khaldun, by analyzing social dynamics and neurosis, addresses "real" and objective power in the context of society. Combining these two approaches provides a comprehensive picture of the nature of power in the Islamic tradition, in which both the spiritual and social dimensions of power play a decisive role in the formation and continuation of legitimacy.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not for profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

منشاء قدرت از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت

صحرا حاتمی^۱، سید محمد شیخ احمدی^۲ ✉، کیوان شافعی^۳

۱. گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران. رایانامه: sahra.hatami@iau.ac.ir
 ۲. نویسنده مسئول، گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران. رایانامه: m.sheikhahmadi@iau.ac.ir
 ۳. گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران. رایانامه: Kaivan.shafei@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخچه مقاله:</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۷</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۲۱</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۸</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴</p> <p>کلیدواژه‌ها: مشروعیت، فارابی، ابن خلدون، قدرت و اراده، عقل و دانش</p>	<p>هدف: هدف اصلی این پژوهش، بررسی منشأ قدرت سیاسی از دیدگاه دو اندیشمند برجسته دوره میانه، یعنی فارابی و ابن خلدون، و تبیین رابطه آن با مفهوم مشروعیت است. این تحقیق بر آن است تا به پرسش‌های اساسی در این زمینه پاسخ دهد که قدرت سیاسی از نظر هر یک از این متفکران بر چه پایه‌ای استوار است و عقل، اراده، و دین در شکل‌گیری آن چه جایگاهی دارند.</p> <p>روش پژوهش: پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در این روش، آثار فلسفی، اجتماعی و سیاسی فارابی و ابن خلدون مورد بررسی و تحلیل تطبیقی قرار گرفته تا تفاوت‌ها و شباهت‌های دیدگاه آنان در خصوص منشأ قدرت و نسبت آن با مشروعیت تبیین شود.</p> <p>یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فارابی منشأ قدرت را در عقل و دانش می‌داند و آن را در قالب مفاهیم «تمکن» و «تحفظ» مطرح می‌سازد. وی قدرت را دارای دو مرتبه «مطلقه» و «ناقصه» می‌داند و قدرت حقیقی را از آن خداوند می‌شمارد که از طریق فیلسوف نبی و جانشینان او بر جامعه اعمال می‌شود. در مقابل، ابن خلدون منشأ قدرت را در دو بعد اجتماعی و دینی تحلیل می‌کند و آن را در مفهوم «عصبیت» خلاصه می‌داند. وی عصبیت قومی را نسبت به عصبیت دینی برتر می‌شمارد و بر نقش اراده و نیروی جمعی در تکوین قدرت سیاسی تأکید می‌کند.</p> <p>نتیجه‌گیری: نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت اساسی میان دیدگاه فارابی و ابن خلدون در تقدم عقل یا اراده به عنوان سرچشمه قدرت است. فارابی قدرت را ناشی از عقل و معرفت الهی می‌داند که مشروعیت خود را از اتصال به وحی و نبوت می‌گیرد، در حالی که ابن خلدون مشروعیت را نه در عقل بلکه در واقعیت اجتماعی و عصبیت می‌جوید. بر این اساس، می‌توان گفت که فارابی به مشروعیت الهی و عقلانی و ابن خلدون به مشروعیت اجتماعی و تاریخی تأکید دارد.</p>

استناد: حاتمی، صحرا؛ شیخ احمدی، سید محمد؛ و شافعی، کیوان. (۱۴۰۴). منشأ قدرت از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۲۱-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2074096.1504>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

پدیده قدرت به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در اندیشه سیاسی، همواره مورد توجه فیلسوفان و نظریه پردازان قرار داشته و در کانون تحلیل های فلسفی و اجتماعی جایگاه ویژه ای دارد. در این میان، ابونصر فارابی، فیلسوف برجسته اسلامی قرن دهم میلادی، با نگاهی عمیق و نظام مند به این مفهوم پرداخته و آن را در چارچوب نظریه سیاسی خود با اصطلاح «تمکن و تحفظ» تبیین کرده است. از دیدگاه فارابی، قدرت سیاسی در توانایی فرد یا گروه برای تحقق اراده خود در جامعه و استمرار این نفوذ نهفته است. وی با الهام از فلسفه ارسطویی و افلاطونی، قدرت را دارای مراتب می داند و آن را به دو نوع اصلی تقسیم می کند: قدرت مطلقه، که در دست «رئیس اول» یا فیلسوف نبی قرار دارد و مشروعیت الهی و حکمت را به همراه دارد، و قدرت ناقصه، که به حاکمان تابع سنت و شریعت پیشینیان محدود می شود. در مقابل، ابن خلدون، متفکر قرن چهاردهم، با معرفی مفهوم «عصبیت» به عنوان منشاء قدرت، نگاهی واقع گرایانه و مبتنی بر پویایی های اجتماعی ارائه می دهد، که قدرت را از پیوندهای قومی، خویشاوندی یا دینی ناشی می داند. این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی منشاء قدرت و رابطه آن با مشروعیت در اندیشه این دو متفکر، به تحلیل تفاوت ها و شباهت های دیدگاه های آنان پرداخته و تلاش می کند تا نشان دهد چگونه این نظریه ها می توانند به درک عمیق تر از مفاهیم قدرت و مشروعیت در بستر تاریخی و معاصر کمک کنند.

مبانی نظری

مبانی نظری این پژوهش بر پایه بررسی مفهوم منشاء قدرت سیاسی و رابطه آن با مشروعیت در اندیشه دو متفکر برجسته اسلامی، یعنی فارابی و ابن خلدون، استوار است. این مبانی با تمرکز بر جنبه های فلسفی، اجتماعی و دینی قدرت، به تبیین چگونگی شکل گیری اقتدار سیاسی و پایه های مشروعیت آن می پردازد. فارابی، به عنوان فیلسوف قرن دهم میلادی، قدرت را در چارچوب یک نظام اخلاقی، فلسفی می بیند که ریشه در همکاری اجتماعی و سعادت انسانی دارد. از دیدگاه وی، منشاء قدرت نه تنها در نیاز طبیعی انسان به زندگی جمعی نهفته است، بلکه در سلسله مراتب کیهانی و الهی قرار دارد که جامعه انسانی را بازتابی از نظم کلی جهان می داند (الزهری^۱، ۲۰۲۲). فارابی جامعه را به عنوان یک ارگانیزم زنده تشبیه می کند که در آن، قدرت مطلقه از طریق رهبری فیلسوف نبی (رئیس اول) اعمال می شود، کسی که با اتصال به عقل فعال، قوانین الهی را دریافت کرده و جامعه را به سوی سعادت هدایت می کند. این قدرت مشروعیت خود را از جنبه الهی و اخلاقی کسب می کند، نه از پذیرش عمومی یا نیروی اجتماعی صرف. وی قدرت را به دو دسته مطلقه (مبتنی بر حکمت و وحی) و ناقصه (تابع سنت پیشینیان) تقسیم می کند، که در آن، مشروعیت بر پایه فضیلت های اخلاقی و عملی رهبر استوار است (علی^۲، ۲۰۲۳). در این چارچوب، قدرت واقعی از خدا سرچشمه می گیرد و از طریق فیلسوف به جامعه منتقل می شود، به گونه ای که بدون چنین رهبری، جامعه به تباهی می گراید. فارابی تأکید دارد که انسان بالفطره اجتماعی است و برای رسیدن به کمال، نیاز به تعاون دارد، اما این تعاون باید تحت هدایت یک نظام اخلاقی باشد که سعادت اخروی را نیز تضمین کند.

در مقابل، ابن خلدون، متفکر قرن چهاردهم، منشاء قدرت را در جنبه های اجتماعی و تاریخی جستجو می کند و مفهوم "عصبیت" را به عنوان پایه اصلی آن معرفی می نماید. عصبیت، که به معنای همبستگی گروهی و احساس تعلق جمعی است، از پیوندهای خویشاوندی، قومی یا دینی نشأت می گیرد و عامل اصلی تشکیل دولت و اعمال قدرت است (اسماعیل^۳ و رحیم^۴، ۲۰۱۸). از دیدگاه ابن خلدون، قدرت سیاسی از طریق غلبه گروهی با عصبیت قوی بر گروه های ضعیف تر شکل می گیرد و مشروعیت آن نه الهی صرف، بلکه وابسته به توانایی حفظ وحدت اجتماعی و تأمین رفاه است. وی چرخه ادواری دولت ها را توصیف می کند: مرحله پیدایش (با عصبیت قوی بادیه نشینان)، اوج (با گسترش قدرت و تمدن)، و زوال (با تضعیف عصبیت به دلیل تجمل و فردگرایی). دین در

1. Azzuhri
2. Ali
3. Ismail
4. Rahim

این نظریه نقش تقویت‌کننده عصیبت را دارد، اما ضروری نیست؛ دولت‌ها می‌توانند بدون دین شکل بگیرند، هرچند دین با حذف حسادت و ایجاد وحدت، به دوام قدرت کمک می‌کند (خان^۱، ۲۰۲۴). ابن خلدون عصیبت قومی را بر دینی ترجیح می‌دهد، زیرا آن را طبیعی‌تر و پایدارتر می‌بیند، و مشروعیت را در توانایی رهبر در حفظ این همبستگی می‌داند. مقایسه این دو دیدگاه نشان‌دهنده تفاوت‌های بنیادین در منشاء قدرت است: فارابی قدرت را ایده‌آل‌گرایانه و مبتنی بر حکمت الهی می‌بیند، در حالی که ابن خلدون آن را واقع‌گرایانه و وابسته به عوامل اجتماعی-تاریخی توصیف می‌کند (رحمان^۲، ۲۰۲۱). در اندیشه فارابی، مشروعیت از الوهیت و فضیلت رهبر ناشی می‌شود و جامعه را به سوی سعادت اخلاقی سوق می‌دهد، اما ابن خلدون مشروعیت را در کارآمدی عصیبت برای غلبه و حفظ نظم اجتماعی می‌جوید. این میانی نظری، پژوهش حاضر را در بررسی رابطه قدرت و مشروعیت یاری می‌رساند، زیرا نشان می‌دهد که قدرت می‌تواند از منابع الهی (فارابی) یا اجتماعی (ابن خلدون) سرچشمه بگیرد، اما در هر دو، مشروعیت به توانایی تأمین سعادت یا وحدت جمعی وابسته است. این چارچوب، تحلیل توصیفی-تحلیلی مقاله را تقویت می‌کند و امکان بررسی تأثیر این دیدگاه‌ها بر جوامع معاصر را فراهم می‌آورد.

پیشینه پژوهشی

پیشینه پژوهشی این مقاله بر پایه مطالعات قبلی در مورد دیدگاه‌های فارابی و ابن خلدون در زمینه منشاء قدرت و مشروعیت تمرکز دارد. این بررسی نشان‌دهنده علاقه روزافزون پژوهشگران به مقایسه این دو متفکر است، که اغلب بر تفاوت‌های ایده‌آل‌گرایانه فارابی و واقع‌گرایانه ابن خلدون تأکید دارند.

الزهري (۲۰۲۲) در مقاله خود، اندیشه سیاسی فارابی را با سیاست مدرن مقایسه کرده و نشان می‌دهد که قدرت در دیدگاه فارابی بر پایه اخلاق و سعادت جمعی استوار است، نه بر اقتدار ساختاری. وی تأکید دارد که مشروعیت رهبر از فضیلت‌های اخلاقی ناشی می‌شود و پیشنهاد می‌کند این ایده برای جوامع مدرن به عنوان راهنمایی اخلاقی کاربرد دارد. رحمان (۲۰۲۱) در مطالعه تطبیقی خود، ادراک دولت در نوشته‌های متفکران اولیه اسلامی از جمله فارابی و ابن خلدون را بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد که هر دو قدرت را اجتماعی می‌بینند، اما فارابی آن را در سلسله‌مراتب فلسفی و ابن خلدون در عصیبت تاریخی جستجو می‌کند. این پژوهش بر نقش دین در تقویت مشروعیت تأکید دارد. عبدالرحمان^۳ و اسماعیل (۲۰۱۸) نظریه عصیبت ابن خلدون را تحلیل کرده و تأثیر آن بر جوامع مسلمان معاصر را نشان می‌دهند. آن‌ها استدلال می‌کنند که عصیبت به عنوان منشاء قدرت، مشروعیت را از طریق وحدت اجتماعی تأمین می‌کند، اما تضعیف آن منجر به زوال سیاسی می‌شود. خان (۲۰۲۴) در مقاله خود، اهمیت ابن خلدون را در دنیای مدرن بررسی کرده و عصیبت را به عنوان پایه قدرت شهری تفسیر می‌کند. وی پیشنهاد می‌کند که در عصر شهرنشینی، عصیبت جدید مبتنی بر ارزش‌های مشترک می‌تواند مشروعیت قدرت را حفظ کند. علی (۲۰۲۳) نقش فلسفه و دین در اندیشه سیاسی فارابی را کاوش کرده و نشان می‌دهد که قدرت مشروع از ترکیب حکمت فلسفی و وحی دینی ناشی می‌شود، که رهبر را قادر به هدایت جامعه می‌کند. در مطالعه دیگری، کلیدوستی (۲۰۱۲) غربی و اسلامی را مقایسه کرده و در بخش مربوط به ابن خلدون و فارابی، محدودیت‌های قدرت را در چارچوب عصیبت و اخلاق بررسی می‌کند، که مشروعیت را به کارآمدی اخلاقی وابسته می‌داند (کلیدوستی^۴، ۲۰۱۲). ارجمند^۵ (۲۰۰۲) در مقاله خود، مساله استبداد را در فارابی و ابن خلدون مقایسه کرده و نتیجه می‌گیرد که هر دو استبداد را ناشی از تضعیف مشروعیت اخلاقی یا عصیبت می‌بینند. احمد^۶ (۲۰۱۲) نظریه دولت ابن خلدون را با علوم اجتماعی مدرن مقایسه کرده و عصیبت را به عنوان عامل کلیدی قدرت و مشروعیت معرفی می‌کند. یآوری^۷ (۲۰۱۹) در کتاب خود،

1. Khan
2. Rahman
3. Abdul Rahim
4. Kleidosty
5. Arjomand
6. Ahmad
7. Yavari

چرخه ادواری ابن خلدون را تحلیل کرده و رابطه آن با مشروعیت قدرت در جوامع اسلامی را بررسی می‌کند. بلک^۱ (۲۰۱۱)، تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی را مرور کرده و فارابی و ابن خلدون را به عنوان پایه‌گذاران نظریه قدرت معرفی می‌کند، که مشروعیت را از جنبه‌های الهی و اجتماعی می‌بیند.

روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش با هدف بررسی منشاء قدرت سیاسی از دیدگاه فارابی و ابن خلدون و رابطه آن با مشروعیت، از روش تحقیق توصیفی، تحلیلی با استناد به مدارک کتابخانه‌ای استفاده می‌کند. این روش با توجه به ماهیت تاریخی و فلسفی موضوع، مناسب‌ترین رویکرد برای توصیف دیدگاه‌های دو اندیشمند و تحلیل روابط مفهومی میان قدرت، عصیبت، مشروعیت الهی و اجتماعی است. در این روش، ابتدا مفاهیم کلیدی از منابع اصیل اندیشه سیاسی اسلامی استخراج شده و سپس با استفاده از تحلیل استدلالی و مقایسه‌ای، تفاوت‌ها، شباهت‌ها و پیامدهای این دیدگاه‌ها بررسی می‌شود. جمع‌آوری داده‌ها: داده‌های مورد نیاز از منابع اولیه و ثانویه گردآوری می‌شود. منابع اولیه شامل متون کلاسیک فارابی (مانند آراء اهل مدینه فاضله، ۱۳۷۹، و سیاست مدینه، ۱۳۷۱) و ابن خلدون (مانند مقدمه، ج ۱، ۱۳۶۶) است. منابع ثانویه شامل مقالات پژوهشی پیشین (مانند احمدی، ۱۳۹۸، و رفیع و مرزبانی، ۱۳۹۴) و کتاب‌های تحلیلی (مانند قادری، ۱۳۷۸، و داوری اردکانی، ۱۳۷۴) است که تا ۲۰۲۵ به‌روز شده‌اند.

یافته‌ها

قدرت ناقصه

در زمان فقدان رهبری رئیس اول، حاکمیت به حاکمانی واگذار می‌شود که پیرو «سنت» و شریعت رهبری گذشته هستند و از اختیار وضع شریعت و جعل ناموس، قانون و تغییر آن محرومند. فارابی از اینها با عنوان «رؤسای تابعه» یاد می‌کند و در سه سطح رهبری و حکومت آنها را مطرح و تصریح می‌کند که آنها از قدرت و تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری کامل برخوردار نیستند و از این جهت قدرتشان ناقص است (فارابی، ۱۳۶۴: ۹۰). فارابی در نبود «رئیس اول»، حاکمان بعدی را تابع سنت و شریعت او می‌داند و آنان را فاقد اختیار قانون‌گذاری معرفی می‌کند. این دیدگاه نظم و تداوم سیاسی را حفظ می‌کند، اما از منظر نقد، با محدود کردن ابتکار و تحول‌پذیری حکومت، آن را به ساختاری ایستا و وابسته به گذشته تبدیل می‌سازد. فارابی نظام خلقت انسانی را سازگار با نظام وجود می‌داند و می‌گوید «هریک از موجودات جهان وجود بر همان نظامی است که جهان کلی قرار دارد. نظام جهان ماورای طبیعت، حاکم بر نظام جهان طبیعت است، نظام طبیعت حاکم بر نظام آفرینش انسانی است. و بلاخره نظام اجتماعی و سیاسی خواه ناخواه باید تابع و پیرو نظامات دیگر باشد» (فارابی، ۱۳۷۹: ۱۵). فارابی با طرح پیوستگی میان مراتب هستی، طبیعت، انسان و جامعه، معتقد است نظام سیاسی باید بازتابی از نظم کلی جهان باشد و از قوانین الهی و عقلانی پیروی کند. این نگرش، سیاست را بخشی از نظام کیهانی می‌داند و بر هماهنگی و سلسله‌مراتب تأکید دارد. با این حال، نقد وارد بر آن این است که چنین دیدگاهی، جامعه را تابع نظم ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده می‌بیند و در نتیجه، جایی برای تغییر، اراده‌ی انسانی و پویایی اجتماعی باقی نمی‌گذارد. فارابی مدینه فاضله را به بدن انسان که دارای اعضای کامل باشد تشبیه نموده است و هم‌چنان که اعضای بدن مختلف است، و هرکدام باید کاری انجام دهند که در این میان برخی اعضا از برخی دیگر مهم‌ترند، مانند قلب که فرمانده همه اعضا و رئیس اول است و سایر اعضا از نظر مرتبه با هم تفاوت دارند و تمامی آنها تحت فرمان عضو برتر یعنی قلب می‌باشند. در مدینه فاضله نیز رئیس اول و فرمان فرمای اولی لازم است که بر تمامی جامعه و رؤسای پایین‌تر تا افراد عادی تابع دستورات وی باشند. بدین ترتیب فردی که به عنوان رئیس اول انتخاب می‌شود باید دارای شرایط و امتیازاتی باشد که وی را از سایر افراد جامعه متمایز کند. فارابی شرط اساسی ریاست اول مدینه فاضله را «حکمت» می‌داند، چیزی که میان ارسطو و افلاطون مشترک است (فارابی، همان: ۳۷-۳۸). برخی فیلسوفان کلاسیک، حکومت را همانند انسان بزرگ‌تری می‌دانستند که ساختارش بر پایه‌ی قوای آدمی

سامان یافته است. آنان معتقد بودند همان گونه که بدن انسان رشد و تکامل می‌یابد، جامعه و حکومت نیز در مسیر توسعه، از سادگی به پیچیدگی می‌رسند و روابط میان اجزا منسجم‌تر می‌شود. با وجود این پیچیدگی، جامعه کلیتی واحد دارد که هر جزء آن با کل در ارتباط است. در این نظام، پیوند و نظم میان اجزا به گونه‌ای است که تنوع و کثرت به وحدت منتهی می‌شود. ساختار حکومت در این دیدگاه، سلسله‌مراتبی است؛ همان گونه که در بدن انسان، قلب به عنوان مرکز، مبدأ تکوین و تنظیم سایر اعضاست و در صورت بروز اختلال در بخشی از بدن، آن را سامان می‌دهد (حلی، ۱۳۸۱: ۹۶). دیدگاه فیلسوفان کلاسیک، جامعه و حکومت را چون بدن انسان می‌بیند که اجزای آن در وحدت و هماهنگی عمل می‌کنند. این نگرش با تأکید بر نظم و سلسله‌مراتب، نقش قدرت مرکزی را محوری می‌داند و در نتیجه، هرچند انسجام اجتماعی را تقویت می‌کند، اما استقلال و آزادی فردی را محدود می‌سازد.

فارابی در آثار خود درباره اندیشه‌ی «ارگانسیم» نظام سیاسی دو رویکرد دارد: در آثار سیاسی، حکومت را به موجود زنده تشبیه می‌کند و در آثار غیرسیاسی، ساختار بدن انسان را بر اساس الگوی حکومت توضیح می‌دهد. این تفکر ارگانستی به رغم جنبه‌های مثبت آن، مورد نقد واقع شده است؛ زیرا قیاس جامعه با موجود زنده دقیق نیست، چراکه روابط اجتماعی مانند اجزای بدن هماهنگ و منسجم نیستند و ممکن است دچار گسست شوند. برای رفع این مشکل، فارابی دو عامل را برای ایجاد انسجام در حکومت معرفی می‌کند: محبت و سلسله‌مراتب (خوشرو، ۱۳۷۴: ۹۸). فارابی با دیدگاه «ارگانسیم»، جامعه و حکومت را مانند موجود زنده می‌بیند و هماهنگی اجزای آن را مهم می‌داند. با این حال، باید دانست که تفاوت اساسی بین بدن و جامعه وجود دارد؛ زیرا روابط اجتماعی خودبه‌خود منسجم نیستند و ممکن است دچار گسست شوند. بنابراین، وی برای حفظ انسجام، دو عامل اخلاقی و سازمانی یعنی محبت و سلسله‌مراتب را پیشنهاد می‌کند. این رویکرد هم قوتی در تبیین هماهنگی دارد و هم محدودیت‌هایی به دلیل قیاس ناپایدار میان جامعه و بدن. فارابی جامعه و حکومت را مانند موجود زنده‌ای می‌داند که اجزای آن برای حفظ کل با هم مرتبطند، اما از آنجا که جامعه از اراده‌ها و منافع مختلف تشکیل شده، برای هماهنگی نیاز به دو عامل دارد: محبت درونی و سلسله‌مراتب بیرونی. او با استدلالی دقیق، موجودات را به طبیعی و روحانی تقسیم می‌کند و «عقول عشره» را معرفی می‌کند. همچنین با «نظریه فطرت»، قوا و آرزوهای انسان را تبیین کرده و انواع «مدینه فاضله» را تحلیل می‌نماید (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۵۴-۲۵۳). بر این اساس، فارابی در باب خلقت، معتقد به دو عالم «فانی» و «ازلی» است و با توصیفاتی که از «مدینه فاضله» و ریاست آن به عمل می‌آورد جنبه روحانی چنین امری قوی‌تر است. لذا این مدینه چون خصلت واقعی و زمینی ندارد، انسان‌ها نمی‌توانند براحتی به آن وارد شوند و چون این امر، شرط سعادت‌مند شدن افراد است بر این اساس، مقوله «سعادت» امری دست‌نیافتنی می‌شود.

از دیدگاه فارابی، زندگی انفرادی برای انسان ممکن است؛ اما اگر طالب سعادت و کمال مطلوب باشد، باید به صورت اجتماعی و مبتنی بر تعاون و همکاری زندگی کند. از دید وی اجتماع مدنی، اجتماع کامل است. حتی در مورد حیوانات و گیاهان نیز چنین است و می‌گوید هر کدام باید در اجتماع نوع خود باشند تا تداوم و فایده بیشتری داشته باشند (فارابی، ۱۳۷۹: ۴۴). منظور فارابی از این مطلب این است که انسان‌ها برای رفع نیازها و ضروریات زندگی به یکدیگر نیازمندند؛ چرا که خود به تنهایی نمی‌توانند به تمامی خواسته‌هایشان جامه عمل بپوشانند. زیرا انسان موجودی است که دارای نیازهای متنوعی است و به عبارتی، موجودی سیری ناپذیر است. و تنها با حضور در اجتماع و همکاری با دیگران است که می‌تواند هم مثمر ثمر برای خود و هم برای دیگر افراد جامعه باشد؛ در این صورت است که به سعادت و کمال مطلوب می‌رسد.

به باور فارابی «سعادت حقیقی» در این دنیای فانی دست‌یافتنی نیست و تنها در زندگی جاودانه آخرت امکان پذیر است. اما به «سعادت پنداری» که از دید وی داشتن ثروت، عزت و مجموعه‌ای از خوشگذرانی‌هاست، می‌توان رسید. در باور وی سعادت حقیقی، خیر نیکوکاری و داشتن فضایل اخلاقی است و بیان می‌دارد که طریقه شکل‌گیری این فضایل، وجود حکومتی مورد قبول مردم است که بتواند بطور مداوم و مستمر مردمان مناطق مختلف شهرها و امت‌ها را به آن (فضایل) علاقه مند نماید (فارابی، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۰۶). فارابی اهمیت اجتماعی شدن انسان را شرط رسیدن به سعادت می‌داند و جامعه را محصول افراد، روابط و همکاری میان آن‌ها تعریف می‌کند. او تفاوت جامعه انسانی و زندگی جمعی حیوانات را با شاخص‌هایی چون تعداد زیاد افراد، سکونت یکسان، استمرار تعامل و داشتن هدف مشترک مشخص می‌کند. دیدگاه او با تعاریف معاصر جامعه‌شناسانی مانند دورکیم و مارسل موس همسو است و نشان می‌دهد که اجتماع هدفمند و همکاری، اساس شکل‌گیری جامعه و تحقق سعادت انسانی است.

(میرزاحمدی: ۱۳۸۴). فارابی در این رویکرد، جامعه انسانی را محصول تعامل هدفمند و همکاری میان افراد می‌داند و اهمیت اجتماعی شدن انسان را برای رسیدن به «سعادت» برجسته می‌سازد. دیدگاه او با تعاریف معاصر برخی جامعه‌شناسان هم‌راستا است و نشان می‌دهد که زندگی گروهی صرفاً فیزیکی کافی نیست. این مفهوم با ایده «عصیبت» مورد نظر ابن‌خلدون نیز همخوانی دارد. به باور فارابی، انسان از جسم و روان آفریده شده است و بدین ترتیب می‌تواند دارای دو نوع خصلت پسندیده و ناپسند باشد که این دو بیشتر در جامعه و در ارتباط با دیگر افراد نمایان می‌شوند؛ لذا به باور وی نوع جامعه و حکمای آن در ایجاد فضایل و رذائل اخلاقی نقش مهمی دارند. پس لازم است حاکمان جامعه در کمال فضیلت اخلاقی، عملی و نظری باشند، که بتوانند افراد جامعه را به سمت خوبی‌ها سوق دهند (فارابی، ۱۳۷۹: ۳۷-۳۶). فارابی چون ارسطو، انسان را بالفطره اجتماعی می‌داند، گرچه جنبه‌های مادی امر را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد. به باور وی انسان هم در قوام وجودی و هم در نیل به کمالات محتاج به زندگی اجتماعی است و چنان می‌نماید که نیل به فضیلت و کمالات را مقدم بر زندگی مادی دانسته است (میرزاحمدی: ۱۳۸۴). در این رویکرد، فارابی اجتماع انسانی را نه صرفاً برای زندگی مادی، بلکه برای پرورش فضایل و کمالات روحی و اخلاقی طراحی نموده است. لذا در «مدینه فاضله» وی به نوعی، «آخرت‌گرایی» جایگزین زندگی دنیوی شده است.

قدرت مطلقه

فارابی در طبقه‌بندی موجودات در جهان طبیعی و ماورای طبیعی به دو نظام «نزولی» و «صعودی» اشاره می‌کند؛ به این معنا که در جهان طبیعی به پایین‌ترین موجود می‌رسیم که هیچ موجودی پایین‌تر از آن نیست و در جهان صعودی به کامل‌ترین موجود می‌رسیم که هیچ موجودی بالاتر از او نیست. این دو نظام در یک «برزخ» متناسب به یکدیگر پیوند می‌یابند و در نهایت، نظامی یکپارچه شامل حاکم و محکوم شکل می‌گیرد (فارابی، ۱۳۷۹: ۱۹-۱۸). دیدگاه فارابی منظم و فلسفی است، اما قیاس هستی با جامعه بیش از حد «یده‌آل‌گرایانه» و توجه به پیچیدگی‌ها و اراده فردی را کم‌رنگ می‌کند. با توجه به این که خاستگاه حاکمیت برخی از زمامداران بر گرفته از مشروعیت الهی است، لذا مقبولیت عامه در اثبات ولایتشان بی‌تأثیر است، زیرا آنان از ناحیه منصب، زعامت دارند و از جانب خداوند، مأمور به دریافت وحی و دارای مقام «نبوت» و «واضع النوامیس» هستند؛ بنابراین از قدرت مطلق برخوردارند. به گونه‌ای که در تمامی احوال و افعال به آنان اقتدا می‌شود و چون مورد پذیرش دیگرانند، براساس آن چه می‌اندیشند و به هر شیوه‌ای که می‌خواهد جامعه را تدبیر و رهبری می‌کنند. چنین فردی از قدرت برتر و حاکمیت بلامنازع برخوردار و آراسته به «حکمت» است (ابوالحسنی، ۱۳۷۹: ۱۴۴)؛ و این همان نظام افضل مورد نظر فارابی است که بواسطه آن «قدرت مطلق» را به رئیس مدینه تفویض نموده و بدین گونه «ریاست اقتداری» را که نمودی از استبداد است به نمایش می‌گذارد.

فارابی در زمینه ضرورت وجود «امام» در «مدینه فاضله» به چهار مقدمه اشاره می‌کند؛ در مقدمه اول، به هدف وجودی انسان و نیل به کمال نهایی می‌پردازد. در مقدمه دوم، انجام کارهای نیک و پسندیده را عامل نیل به کمال نهایی می‌داند. در مقدمه سوم، فارابی دو عامل بصیرت و میل و رغبت را، جهت انجام کارهای نیک و پسندیده لازم و ضروری می‌داند. و در نهایت در مقدمه چهارم، به این امر اشاره دارد که برای بوجود آمدن مقدماتی که ذکر شد، باید فردی وجود داشته باشد که بتواند راهنما و راهبر باشد (فارابی، ۱۳۶۶: ۷۸). با این اوصاف، فارابی لزوم رهبری خردمند و اخلاقی را شرط تحقق جامعه‌ای فاضله و کمال انسان‌ها قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که بدون وجود رهبری، دارای بصیرت و توان هدایت، مسیر نیل به سعادت و فضایل انسانی با مشکل مواجه خواهد شد. فارابی پس از بیان فطرتها و استعدادها، بیان می‌دارد وظایف ریاست‌ها و طبقات گوناگون به واسطه فطرتها، آن‌ها مشخص می‌شود و در باور وی قوی‌ترین «فطرت» تربیت یافته در هر فن و هنری بر دیگران ریاست «فائقه» دارد و همین رویه ادامه دارد تا جایی که از یکسو به «رئیس مطلق» و از سوی دیگر به «مرئوس مطلق» می‌رسد. فارابی رؤسای مدینه را به چهار طبقه تقسیم نموده است: رئیس اول که ملک و یا امام است و به عناوین متعددی نظیر «رئیس»، «امام»، «واضع نوامیس»، «ملک مطلق» و «فیلسوف» می‌خواند (فارابی، ۱۳۷۹: ۴۹۹)؛ بنابراین فارابی معنای واژه‌های «امام، فیلسوف، ملک مطلق و واضع نوامیس» را یکی می‌داند و فردی که دارای این عناوین باشد، چون از «حکمت» برخوردار است حاکم «مطلق» خواهد بود و به هر روشی که وی تشخیص دهد جامعه اداره می‌شود؛ یعنی «شهروندان» تابع بی‌چون و چرای اوامر وی خواهند بود.

فارابی برای رئیس مدینه این شروط را بر می‌شمارد: عملاً مسلط بر تمامی علوم و دانش‌ها باشد؛ مطلقاً کسی بر او در هیچ امری ریاست نداشته باشد؛ نیازمند مشاوره و هدایت دیگری نباشد؛ تمامی حقایق و مبادی سعادت را از طریق وحی و افاضه «عقل فعال» دریافت نماید. وی مردمان تحت ریاست چنین فردی را مردم فاضله و مدینه آن‌ها را مدینه فاضله خواند. و باورمند است که اینان همان کسانی هستند که سعادت دنیا و آخرت را بدست می‌آورند. وی عنوان می‌کند اگر فردی به تنهایی دارای شروط مذکور نباشد، چنان چه این شروط جمعاً در دو فرد وجود داشته باشد هر دو، رئیس اول خواهند بود؛ و چنان چه این شروط در چند نفر جمع گردد، آن چند نفر مجموعاً تصمیم‌گیرنده خواهند بود که وی این گروه را «رؤسای اخیار» خواند و در صورت نبود آنها فردی که آگاه به «شریعت و سنت» پیشینیان است (رئیس سنت) بایستی رئیس مدینه باشد (فارابی، ۱۳۷۹: ۵۰-۴۹). فارابی در بحث رهبری مدینه فاضله، در ابتدا برای رئیس آن، شرایط دشواری را در نظر می‌گیرد؛ بدین صورت که از دیدگاه وی فردی که ریاست مدینه را بر عهده دارد باید از همه افراد مدینه داناتر و آگاه‌تر باشد و بواسطه «وحی» و اتصال به «عقل فعال»، حقایق و مبادی سعادت را دریابد؛ زیرا به باور فارابی تنها با وجود چنین فردی مردم مدینه به «سعادت» و کمال مطلوب خواهند رسید و در غیر این صورت، مدینه به تباهی و زوال می‌گراید. با این وجود، وی در صورت نبود چنین فردی سخن را ادامه می‌دهد و از آن شرایط دشوار رهبری کوتاه آمده و بر وجود فردی که تنها به «سنت» پیشینیان عمل نماید رضایت می‌دهد.

به باور فارابی، «مدینه فاضله» شهری است که در آن مردم به یکدیگر کمک می‌کنند تا به ارزشمندترین عنصری برسند که وجود و حیات انسان را تضمین می‌کند (فارابی ۱۹۹۲: ۱۲۵). در این جا منظور فارابی از عنصر حیات بخش به انسان، عاملی بنام «سعادت» است که بواسطه ریاست اتصال با «عقل فعال» ممکن می‌شود.

به باور فارابی شرط نزول وحی بر پیامبر دو چیز است. حلول «عقل فعال» در دو قوه «عقله» و «متخیله»، که منجر به دریافت تمامی معقولات شده و قوه عاقله او به کمال نهایی می‌رسد (فارابی، ۱۹۹۱: ۱۲۵)؛ و در این صورت است که انسان حکیم و فیلسوف می‌گردد (فارابی، ۱۳۶۶: ۳۲). چنانچه قوه خیال (ذهن) با قوه عقل به کمال نهایی خود برسد (فارابی، ۱۳۷۱: ۱۱۵)، انسان آماده دریافت الهامات می‌شود. رویا، قوه‌ای است مابین قوه ذهنی و قوه فعال، که حالت خواب و بیداری است. این قوه در حالت خواب فعال می‌شود. لذا چنان چه رویاهای انسان به کمال خود برسند، ذهن فعال در دو حالت بیداری و خواب قابل استفاده می‌شود (همان: ۱۱۴ و ۱۰۸). بنابراین نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که در باور فارابی، «رئیس فیلسوف» مدینه فاضله، فردی است که در اتصال با عقل فعال متکامل شده و با عالم «ماوراء» در ارتباط است؛ لذا همه فضیلت‌های فطری الهی وی، به کمال رسیده و چنین انسانی شایستگی دریافت «وحی» و بواسطه آن اجرای قوانین الهی را پیدا نموده است.

فارابی بدنبال ترسیم افق ریاست و مدینه فاضله، تکلیف رئیس را در این می‌داند که افراد و گروه‌های مختلف را بر اساس لیاقت و شایستگی و مهارت آنان مشغول به کار کند. زیرا در این شرایط است که عموم مردم مدینه در خدمت (صادقانه) مملکت قرار گرفته و به سعادت حقیقی می‌رسند. از دید وی لازمه نیل به «سعادت»، از بین بردن تمامی شرهای ارادی و طبیعی در میان مردم است که بواسطه رئیس مدینه با اتحاد و یکرنگی که بین مردم بوجود می‌آورد امکان پذیر است (فارابی، ۱۱۴: ۱۳۷۱ و ۱۰۸). بنابراین در باور فارابی برای این که «سعادت» حقیقی محقق شود باید در جامعه «شایسته سالاری» حاکم باشد؛ زیرا در چنین شرایطی «فضایل» جایگزین «رذایل» شده و با وحدت و یکدلی که بین تمامی افراد و گروه‌ها شکل می‌گیرد، جامعه به کمال مطلوب می‌رسد. وی مسئولیت چنین کاری را بر عهده «رئیس مدینه» می‌گذارد. نکته مثبت اندیشه او این است که تأکید دارد سعادت حقیقی تنها در سایه جامعه‌ای فضیلت‌محور و شایسته‌سالار حاصل می‌شود؛ یعنی اخلاق و سیاست را به‌طور جدایی‌ناپذیر به هم پیوند می‌زند. اما از سوی دیگر، وابستگی تحقق این سعادت به وجود «رئیس مدینه» یا حاکم کاملاً خردمند، آن را تا حدی آرمان‌گرایانه می‌کند؛ زیرا چنین رهبری در واقعیت به‌سختی یافت می‌شود. افزون بر این، تمرکز زیاد بر نقش فرد حاکم ممکن است به نادیده گرفتن نقش نهادها و مشارکت جمعی در تحقق فضیلت اجتماعی بینجامد.

در این که گفته می‌شود فارابی در بحث «حکمت عملی» الهام گرفته از افلاطون و ارسطوست باید توجه داشت که کتاب «جمهوریت» افلاطون، کتابی سیاسی و اجتماعی است؛ زیرا مشتمل است بر پنج بخش که شامل عدالت، ارکان دولت و حکومت، ویژگی‌های طبقات حاکمه، بنای حکم بر عدالت و در نهایت بحث شیوه‌های حکومت و سقوط و ظهور و امثال این‌ها است؛ در حالی

که کتاب «اندیشه‌های اهل مدینه فاضله» فارابی بیشتر فلسفی است؛ چرا که وی بخش مهمی از مباحث خویش را مربوط به فلسفه اولی دانسته و در نظام معینی کلام را به «مدینه فاضله» و مردم آن خاتمه داده است. در مقایسه او با ارسطو هم باید گفت که ارسطو هم در یک نظام مشخص عقلایی و با تفکر «اشراقی» خویش در امور مختلف مربوط به حکومت و جزئیات آن ورود کرده و در نهایت حکومت آرمانی خود را مشخص می‌نماید. در صورتی که فارابی در این زمینه به هیچ وجه وارد جزئیات نشده است (سجادی، مترجم کتاب آراء اهل مدینه فاضله فارابی، ۱۳۷۹: ۳۱-۲۸). در حقیقت، مدینه فاضله فارابی تصویری مبهم و کلی از نظامی است که بیشتر جنبه روحانی و «ماوراء»ی دارد که با دنیای واقعی فاصله زیادی دارد؛ زیرا وی با نگاهی سلسله‌مراتبی به هستی، نظم و پیوستگی موجودات را پایه‌ی تبیین نظام اجتماعی می‌داند، اما این دیدگاه به دلیل ایده‌آل‌گرایی و بی‌توجهی به تنوع و اراده‌ی انسان، در توضیح واقعیت جامعه محدود است.

مدینه فاضله فارابی مظهر نظام موجودات است و همچنان که رئیس مدینه نیز خدایی در زمین است و نسبت او با مدینه همانند نسبت خدا است به عالم، نظم مدینه و نظام‌مندی آن نیز آیتی از نظم موجود در کائنات و نشانه‌ای از تدبیر الهی است که در آن هر عضوی بنا به مرتبت خود به کاری گماشته شده و خدمتی عرضه می‌دارد و در عین حال که ارتباط و همبستگی و هماهنگی خود را با سایر اعضا حفظ نموده، از اراده و اختیار نیز برخوردار می‌باشد و تابع بی‌اراده و کور نظام کلی نیست» (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۹۸-۹۷). فارابی در این دیدگاه، مدینه فاضله را بازتاب نظم و ساختار کل جهان می‌داند و رئیس آن را نماینده‌ی خدا بر زمین معرفی می‌کند. نسبت رئیس به جامعه همانند نسبت خدا به عالم است؛ او مسئول برقراری نظم و هدایت کل نظام است. هر فرد در جامعه جایگاه و وظیفه‌ای خاص دارد و در عین حال از اختیار شخصی نیز برخوردار است. با این حال، چون ساختار مدینه بر پایه‌ی سلسله‌مراتب قدرت الهی بنا شده است، همه در نهایت زیر سلطه‌ی اراده‌ی الهی قرار دارند. فارابی، رئیس مدینه را حاکمی مطلق می‌داند که با اتکا به حکمت خویش جامعه را اداره می‌کند. از این‌رو، این اندیشه با وجود تأکید بر نظم الهی، زمینه‌ی محدود شدن آزادی و پیدایش نوعی «اقتدارگرایی دینی» را نیز در خود دارد.

با توجه به این که منشاء قدرت از دید ابن خلدون مفهومی بنام «عصبیت» است، لذا پیش از آن که به انواع عصبیت اشاره شود ضروری به نظر می‌رسد که به توضیح کلی این مفهوم از دیدگاه ابن خلدون پرداخته شود. ابن خلدون در این رابطه بیان می‌کند که عصبیت از پیوندهای خویشاوندی و خانوادگی سرچشمه می‌گیرد. او معتقد است که انسان‌ها معمولاً در برابر ستم یا تهدید، حس همبستگی و حمایت از خویشان خود را نشان می‌دهند. هر فرد وقتی ببیند یکی از نزدیکانش آسیب دیده یا مورد دشمنی قرار گرفته، ناراحت می‌شود و برای کمک برمی‌خیزد. هرچه پیوند خانوادگی نزدیک‌تر باشد، این احساس همبستگی و همکاری میان افراد قوی‌تر و آشکارتر است (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۶: ۲۴۲). اصطلاح عصبیت در اصل از واژه «عصبه» به معنای خویشاوندان پدری گرفته شده است، اما ابن خلدون این واژه را در معنایی گسترده‌تر به کار می‌برد. او عصبیت را نیروی پیونددهنده و عامل وحدت میان افراد و گروه‌ها در جامعه و نظام سیاسی می‌داند. در نگاه امروزی، می‌توان مفهوم عصبیت را معادل انسجام اجتماعی یا روح جمعی دانست (شیخ، ۱۳۹۶: ۱۰۴-۱۰۳). ابن خلدون عصبیت را نیرویی برای همبستگی و وحدت اجتماعی می‌داند که بر پایه وفاداری و پیوندهای خویشاوندی شکل می‌گیرد. این مفهوم در جوامع قبیله‌ای کارآمد است، اما در جوامع مدرن جای خود را به انسجام مبتنی بر قانون، نهادها و ارزش‌های مشترک داده است. در نتیجه، عصبیت را می‌توان پیش‌زمینه‌ای تاریخی برای مفاهیمی چون سرمایه اجتماعی و همبستگی مدنی دانست.

ابن خلدون عصبیت را در سه نوع قومی، دینی و «هم سوگندی و هم پیمانی» بر می‌شمارد؛

الف) عصبیت قومی

به اعتقاد ابن خلدون خودکامگی (حکومت مطلق) از امور طبیعی مملکت داری است. و با توجه به این که عصبیت عامل ایجاد یک کشور است و این مسئله از قبیله‌ها و گروه‌های مختلفی بوجود می‌آید، لذا گروه قدرتمندتر بر دیگر گروه‌ها مسلط می‌شود و دیگر گروه‌ها را به خود ملحق می‌کند و در نهایت دولت (حکومت) شکل می‌گیرد (ابن خلدون، ج ۱، ۳۱۸: ۱۳۶۶-۳۱۷). و از آن جا که کشور داری وابسته به عصبیت است و سپاهیان و نگهبانان آن به عنوان خداوندان عصبیت در مناطق و نواحی مختلف کشور

دسته بندی شده اند، لذا اقتدار یک دولت به میزان وجود قبایل و گروه‌های دستگه فرمانروایی بستگی دارد و هرچه این قبایل و دسته جات بیشتر باشد، به همان اندازه دولت نیرومند تر و بر نواحی بیشتری حکم خواهد راند، اما در چنین سرزمین‌هایی که قبایل و گروه‌های مختلف وجود دارد، اقتدار دولت تداوم چندانی ندارد، چون عقاید و احساسات گوناگون برگرفته از عصبیت، سد راه عصبیتی دیگر می‌شود و در نتیجه مخالفت با دولت افزایش می‌یابد و گروه‌های مختلف بر علیه دولت قیام می‌کنند (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۶: ۳۱۳). در این رویکرد، ابن خلدون خودکامگی و سلطه گروه‌های قوی‌تر را امری طبیعی در تشکیل دولت می‌داند و نقش «عصبیت» را به‌عنوان عامل انسجام و قدرت مرکزی برجسته می‌نماید. نقطه قوت این دیدگاه، واقع‌گرایی در تبیین چرخه پیدایش و فروپاشی دولت‌هاست. با این حال، تمرکز بر خودکامگی و وابستگی شدید به عصبیت، محدودیت‌هایی دارد: از جمله این که ثبات دولت را آسیب‌پذیر می‌کند و نقش نهادها، قوانین و مشارکت جمعی در حفظ حکومت را نادیده می‌گیرد. که در نهایت باعث تضعیف قدرت دولت و حکومت می‌شوند و زمینه زوال و نابودی آن را فراهم می‌کنند. در اینجا نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این که ابن خلدون وجود قبایل و دسته‌های گوناگون را از سویی عامل اقتدار و استحکام دولت می‌داند و از دیگر سو، این موضوع را مایه تضعیف و ناپایداری نظام سیاسی عنوان می‌کند؛ لذا این دوگانگی در سخن ابن خلدون ناپایداری وی را در گفته هایش می‌رساند. با توجه به این که جایگاه پادشاهی محترم و دلپذیر است و مشتمل است بر تمامی مزایای دنیایی و لذایذ جسمانی و نفسانی، بنابراین برای دستیابی به آن (میان افراد و گروه‌های مختلف) تضاد و درگیری اتفاق می‌افتد و کمتر کسی چنین مقام با ارزشی را (به راحتی) به دیگری واگذار می‌کند (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۶: ۱۹۴). لذا گروه قدرتمندتر بر دیگر گروه‌ها مسلط شده، دیگر گروه‌ها را به خود ملحق می‌کند و در نهایت دولت (حکومت) شکل می‌گیرد (همان: ۳۱۷). پس به نظر ابن خلدون تشکیل دولت‌ها به وجود عصبیت مرتبط است، اما در تداوم آنها نیازی به آن نیست (قادری، ۱۳۷۸: ۱۹۰). در اینجا باید گفت که منظور ابن خلدون از این سخن «که حکومت بعد از استقرار، نیازی به عصبیت ندارد»، این است که وی اقتضای «طبیعت» حکمرانی را همین می‌داند، نه آن که به چنین چیزی توصیه کرده باشد.

به باور ابن خلدون دولت‌ها بعد از استقرار، زمانی که استحکام لازم را پیدا کردند، بی نیازی خود را نسبت به مردم اعلام می‌دارند؛ عموماً، چون در ابتدای تأسیس با مقاومت و پایداری مردم مواجه هستند، ولی به مرور زمان، ریاست و سلطه طبقه حاکمه و فرمانروا چنان مستحکم می‌گردد، که دیگر نیازی به این امر احساس نمی‌کنند؛ زیرا حاکمیت آنان به گونه‌ای استوار می‌گردد که نسبت الهی و خدایی به چنین حکومتی می‌دهند و در باور وی خودکامگی (حکومت مطلقه) از امور طبیعی مملکت داری است (ابن خلدون، مقدمه، ج ۱، ۱۳۶۶: ۳۰۴). از دید ابن خلدون، دولت‌ها در آغاز شکل‌گیری برای بقا به پشتیبانی مردم نیاز دارند، اما پس از تثبیت قدرت، به تدریج از جامعه فاصله می‌گیرند و به نوعی خودبسندگی و استبداد طبیعی می‌رسند. او معتقد است این روند، امری تدریجی و طبیعی در چرخه عمر حکومت‌هاست؛ زیرا قدرت، پس از استقرار، میل به تمرکز و اطاعت مطلق ایجاد می‌کند. در نتیجه، در دید وی، خودکامگی نه امری استثنای بلکه مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر در فرایند دولت‌سازی است.

در باور ابن خلدون ریاست بر خداوندان یک «عصبیت» میسر نیست مگر آن که از دودمان و (خاندان) آنها باشد، و ریاست تنها از راه قدرت و غلبه توأم با عصبیت به دست می‌آید، در این صورت دیگر عصبیت‌ها را با خود همراه خواهد کرد؛ در حالی که اگر کسی خارج از خاندان بر آن قوم غلبه یابد، بدون شک به علت عصبیت قوم مغلوب، حکومت وی دوامی نخواهد داشت (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۲۵۰). ابن خلدون مفهوم قوم را با شاخص جدایی و اختلاف تعریف می‌کند، بدین معنی که گروه قومی، دارای ویژگی‌هایی است که خاص آن گروه است و بر اساس آنها از سایر گروه‌های قومی جدا می‌شود. وی در بیان نظریه اش در باره تغییر دولت‌ها و فرمانروایان بر نقش اقوام و گروه‌های اجتماعی تأکید زیادی دارد و تاریخ جوامع و سرزمین‌ها را نتیجه تغییر و ایجاد دولت‌های متشکل از گروه‌های قومی می‌داند، که در قیاس با دیگر کشورها از عصبیت نیرومند تری برخوردار بوده اند (احمدی: ۱۳۹۸). بر این اساس، ابن خلدون قوم را بر اساس تفاوت‌ها و انسجام درونی تعریف می‌کند و تغییر دولت‌ها را نتیجه رقابت و قدرت عصبیت قومی می‌داند. او بادیه‌نشینان را شجاع، خوداتکا و کمتر وابسته به دیگران می‌داند، زیرا زندگی جداافتاده و نبود ساختارهای حفاظتی، آنان را مجبور به دفاع شخصی و اتکای به نفس می‌کند. این تحلیل به خوبی نقش انسجام و ویژگی‌های اجتماعی گروه‌ها در قدرت و تحول سیاسی را نشان می‌دهد و بیشتر برای جوامع سنتی قابل تبیین است. اگرچه، این نظریه برای تحلیل جوامع امروز نیاز به

بازخوانی و تطبیق با شرایط معاصر دارد. به باور ابن خلدون، زندگی و محیط مستقل و بی نیاز از دیگران و عدم فرمانبرداری و رعایت سلسله مراتب در بین بادیه نشینان موجب می گردد تا این مردمان از ساده ترین نوع همبستگی اجتماعی برخوردار باشند و آن داشتن عصبیت قومی و قبیله ای بسیار قوی است، عصبیتی که در سایه خویشاوندی، هم پیمانی و یا هم سوگندی در بین آنان پدیدار می شود و با ایجاد یگانگی و وحدت در بین اعضای جامعه، غرور قومی و قدرت و شکوه آنان را چند برابر کرده و موجب پیدایش بیم و هراس در بین دشمنانشان می گردد (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۷۹: ۸۸).

بنابراین به عقیده ابن خلدون چه دفاع و چه تهاجم هر دو از طریق عصبیت امکان پذیر است. جامعه ای که دچار ضعف عصبیت شود، نه تنها توان دفاع از خود را ندارد، بلکه امکان توسعه طلبی را نیز از دست می دهد و بدین ترتیب مورد تجاوز دیگر جوامع قرار می گیرد (دفتر مطالعات سیاسی، ۱۳۹۸: ۲۶). به باور ابن خلدون، عصبیت نیروی اصلی هم در دفاع و هم در تهاجم جامعه است. بر این اساس، ابن خلدون عصبیت را عامل اصلی قدرت و پایداری جامعه می داند؛ بدین معنی که جوامع با عصبیت قوی توان دفاع و توسعه دارند، و جوامع با عصبیت ضعیف آسیب پذیر و در معرض سقوط و تجاوز دیگران قرار می گیرند. این رویکرد ابن خلدون درباره عصبیت، اگرچه اهمیت همبستگی داخلی را در قدرت و پایداری جامعه نشان می دهد، اما بیش از حد بر پیوندهای خویشاوندی تکیه دارد و نقش نهادها، قانون و اموری چون سیاست، اقتصاد و تکنولوژی را کم اهمیت می انگارد. لذا، این نظریه برای تحلیل جوامع سنتی کارآمد است، اما در جوامع پیچیده و مدرن نیاز به بازتفسیر و تکمیل دارد.

اکبر احمد^۱ (۲۰۰۲) با نگاهی «خلدونی» به تحلیل برخی ابعاد فرهنگی و تعدادی از چالش های سیاسی-اجتماعی جوامع معاصر می پردازد. وی بر این باور است که ما به دنیایی نوین یا «جهانی پسا شرافت» وارد شده ایم؛ جایی که به دلیل پیشرفت و تحولات زودهنگام، بنیان های جوامع قدیمی شکننده شده اند و گروه های این جوامع بناچار در گروه های دیگر ادغام شده اند. این موضوع موجب می شود که افراد در مواجهه با چالش های برگرفته از زندگی گروهی، ناشکیبایی شان نمایان شود و این ناپایداری را با رفتاری خشن از خود نشان دهند. این افراد بر این باورند که با بی احترامی به دیگر افراد جامعه، می توانند از شرف و آبروی شان محافظت نمایند. لذا، چنین افرادی، با به چالش کشیدن دریافت های سنتی از «شرافت» را که بر اساس انجام رفتارهای نیک و مقاصد پاک است، آغاز می کنند. و این دریافت های «افراط گرایانه» از مفهوم شرافت و حس خونخواهی، در جوامع پیشرفته نیز مشاهده می شود. از نشانه های دنیای «پسا شرافتی» که در آن مشغول زندگی هستیم، با مدل نوینی از «عصبیت بحرانی» روبرو می شویم؛ که تصویری وارونه، دیوانه وار و به میزان زیادی مخاطره آمیز از مفهوم عصبیتی است که بر حمایت افراطی از گروه های قومی، مذهبی و مشابه آن، و همچنین بر انحصار طلبی صرف و وحدت خدا و قبیله تکیه دارد (اکبرز، ۲۰۰۲). نمونه چنین امری را می توان در میان قومیت های مختلف ملی و منطقه ای مشاهده نمود که در قالب تعصبات و باورهای غلط و بنوعی «خودستایانه» در رابطه با قوم و قبیله خویش و داشتن افکار تحقیر آمیز در باره گروهی دیگر، بنام های ترک و کرد، عرب و عجم و شیعه و سنی، مسلمان و غیر آن، خود را نمایان می سازد؛ و البته در سطوح منطقه ای که تنش ها و جنگ های خونین امروز «خاورمیانه»، نماد بارزی از این دریافت های نابخردانه و مهلک از مفهوم «عصبیت» است؛ که جهانی را درگیر خود نموده است.

کلاری بر این باور است که با بهره گیری از مفهوم «عصبیت» می توان به درک بهتری از اجزاء فرهنگی غیر غربی (شرقی)، به ویژه در خاورمیانه رسید و توصیفی قابل توجه جهت استمرار حیات نظام های پادشاهی عرضه نمود. عصبیت حالتی است که جنبه روان شناختی دارد و در جنبه فردی به عنوان یک ایدئولوژی وارد عمل می شود. و بواسطه این امر برای دولت این فرصت فراهم می شود، که خود را با جامعه ملی ادغام نموده و بدین طریق «مشروعیت» لازم را به دست آورد. از این دیدگاه، «عصبیت» به عنوان یک متغیر در ابتدا، بصورت فردی عمل می کند، ولی چنان چه تصمیم داشته باشیم که موفقیت یک نظام سیاسی در بدست آوردن مشروعیت را مورد بررسی قرار دهیم، می توانیم این موضوع را به شکلی گسترده تر نیز بکار ببریم. که کاربرد این مقوله در چنین سطحی، بی اعتبار شدن تفکر ابن خلدون و الگوواره تشکیل شده از آن، به پیچیدگی معنی و مفهوم «عصبیت» می انجامد. بنابراین، واضح و روشن نیست که از راه مفهوم عصبیت، به چه نوع شناخت و توجیه علمی می توان نائل شد؛ آیا این شناخت روان شناختی

است یا جامعه‌شناختی (کلری^۱، ۲۰۱۱). در پاسخ به این پرسش باید گفت چون احساسات و تمایلات هر فردی در زمینه‌های مختلف روحی - روانی، اجتماعی، سیاسی و ... از شرایط زیستی و اجتماعی عصر وی نشأت می‌گیرد؛ و با توجه به این که مقوله «عصبیت» هم جنبه فردی و هم اجتماعی دارد، لذا نظریه ابن خلدون در این زمینه را می‌توان مشمول هردو جنبه روان شناختی و جامعه شناختی دانست.

ب) عصبیت دینی

در باور ابن خلدون وجود «عصبیت» برای پادشاهی، امری ضروری و اجتناب ناپذیر است و در ادیان و مذاهب مختلف و در هر امر عمومی، باید عصبیت وجود داشته باشد. وی منشاء دولت‌های بزرگ را اصول و عقاید دینی می‌داند که بواسطه «نبوت» یا دعوتی بحق ایجاد می‌شوند، زیرا در چنین دولتی اختلاف و درگیری کاهش می‌یابد و همدلی و وحدت در بین اقدار مختلف جامعه بوجود می‌آید و در نهایت در اثر توسعه دولت، یک کشور عظیم و پهناور شکل می‌گیرد؛ چرا که دعوت دینی، قدرت و نیرویی اضافه بر نیروی عصبیت ایجاد می‌کند که از درون مایه‌های تشکیل دولت محسوب می‌شود و البته دعوت دینی بدون عصبیت امکان پذیر نیست (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۶: ۳۰۴). پس اگر عصبیت در طریق حق و برپایی دین خدا باشد، مطلوب و قابل پذیرش است، در غیر این صورت باطل و تباه خواهد شد. همچنان که سلیمان نبی می‌فرماید: «پروردگارا (مرا) سلطنتی ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد». چرا که وی با توجه به شناختی که از خود داشت، پیامبری و پادشاهی خود را بدور از باطل و تباهی می‌دانست (همان: ۳۱۸)؛ امری که فارابی نیز بر آن تأکید دارد و باورمند است که حکومت و ریاست بر مردم مدینه، از آن «فیلسوف نبی» و مختص وی می‌باشد؛ لذا نکته کلیدی اینجاست که علیرغم این که هردو اندیشمند معتقد به حکومت دینی هستند، اما چرا ابن خلدون در میانه راه، تغییر عقیده می‌دهد و همین حکومت دینی را مورد نقد قرار می‌دهد؛ و اما فارابی همچنان بر آن تأکید می‌وزرد. آن چه که از بیانات ابن خلدون فهمیده می‌شود این که در ابتدای عمر دولت و حکومت، جهت ایجاد نظم و وحدت در بین گروه‌های مختلف تا حدودی و برای دوره زمانی کوتاهی، برقراری حکومت استبدادی و مطلقه لازم است. اما به اعتقاد وی چنان چه این وضعیت تداوم داشته باشد، حکومت با ایجاد قوانینی سخت و طاقت فرسا در تمامی امور زندگی عرصه را بر شهروندان تنگ خواهد نمود و بدین ترتیب باعث نارضایتی آحاد جامعه شده و این گونه مقدمات انحطاط و نابودی خود و جامعه را فراهم می‌آورد. مسئله‌ای که در طول تاریخ اسلام، حکومت‌ها با آن مواجه بوده و هستند. بنابراین مقصود ابن خلدون از این سخن، عدم پذیرش حکومت، از سوی مردم است. زیرا حکومت بواسطه «عصبیت» و وفاداری مردم نسبت به آن تشکیل و دوام و بقاء می‌یابد. در صورتی که فارابی به این حکومت دینی و به عبارتی «ولایت مطلقه» در هر شرایطی باور مند است؛ زیرا به دلیل الهی بودنش و این که حاکم از جانب خدا و پیامبر دستور می‌گیرد؛ مردم چه خواهان و چه مخالف چنین حاکمیتی باشند، تأثیری در عملکرد آن ندارند؛ چرا که حاکمیت مطلق از آن حاکمان است و عامه مردم در هر شرایطی مطیع و فرمانبردار آن‌ها هستند.

ابن خلدون شکل‌گیری «پادشاهی» را بعد از «خلافت» می‌داند و بیان می‌دارد که خلافت در ابتدا بدون پادشاهی شکل گرفت، سپس مفاهیم و اهداف خلافت و پادشاهی به یکدیگر متشبه و در هم آمیخت و در نهایت با متفاوت شدن «عصبیت» این دو، «سلطنت مطلقه» شکل گرفت (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۶، ص ۴۰۰-۳۷۸). بر همین اساس، وی معتقد است موفقیت پیامبران در ایجاد حکومت دینی با «عصبیت» آنها در ارتباط است؛ و دولت چه دینی باشد و چه غیر دینی، ارتباطی ناگستنی با عصبیت دارد و همین جاست که عقیده افرادی را که وجود دولت‌ها را منوط به وجود ادیان و بعثت پیامبران می‌دانند، مورد نقد قرار می‌دهد و در مقابل، به وجود دولت غیر دینی اشاره دارد و این که دولت و نبوت لازم و ملزوم یکدیگر نیستند (رفیع و مرزبانی: ۱۳۹۴). ابن خلدون موفقیت حکومت‌های دینی را به عصبیت و انسجام اجتماعی پیروان مرتبط می‌داند و معتقد است دولت و نبوت لازم و ملزوم یکدیگر نیستند؛ حتی دولت‌های غیر دینی نیز می‌توانند بر پایه اتحاد اجتماعی شکل بگیرند. این دیدگاه، هر چند نظریه‌های دینی صرف را نقد می‌کند، اما تمرکز زیاد بر عصبیت نقش عوامل اقتصادی، نهادی و مدرن را کم‌رنگ می‌کند.

به باور ابن خلدون عهده داری منصب «خلافت یا امامت» به دو فرد، در زمان واحد شایسته نیست. و برای امامت چهار شرط علم، عدالت، کفایت و سلامت (در حواس و اعضاء دخیل در رأی و عمل) را لازم و ضروری می‌داند. شرط علم یعنی امام یا خلیفه برای اجرای احکام الهی باید به درجه اجتهاد برسد. و شرط عدالت از آن جهت است که امامت یک مقام دینی است و بر دیگر مقاماتی که شرط آنها عدالت است، نظارت می‌کند و شرط کفایت بدان جهت است که امام باید توانایی لازم در اقامه و اجرای احکام و حدود شرعی و دفاع از کشور و تدبیر مصالح عمومی جامعه را داشته باشد. و در نهایت در زمینه حواس و اعضایی که در عملکرد وی در منصب امامت مؤثرند از سلامت کافی برخوردار باشد (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۶: ۳۷۱-۳۶۹). ابن خلدون در این دیدگاه، امامت را نهادی دینی و سیاسی می‌داند که بر شایستگی‌های علمی، اخلاقی و مدیریتی استوار است؛ این نگاه، نشان از واقع‌گرایی و عقلانیت او در سیاست اسلامی دارد. با این حال، محدود کردن مشروعیت رهبری، به فرد واحد و تمرکز قدرت، می‌تواند زمینه‌ساز استبداد شود و با ساختارهای شورایی یا دموکراتیک ناسازگار است. در مجموع، نظریه او تلاشی برای پیوند میان فضیلت دینی و کارآمدی سیاسی است، اما در بعد نهادی انعطاف‌پذیری کمی دارد.

ج) هم‌پیمانی و هم‌سوگندی

به باور ابن خلدون کسانی که به واسطه هم‌پیمانی و هم‌سوگندی با هم الفت یابند و در عصبیت شریک شوند، از همدیگر دفاع می‌کنند و پشتیبان هم می‌شوند و یکی از عناصر عصبیت به واسطه همین پیمان‌ها شکل می‌گیرد؛ غرور قومی هر کس نسبت به هم‌پیمان و هم‌سوگندش به علت پیوندی است که در نهاد وی جاگیر می‌گردد و این عاطفه هنگامی برانگیخته می‌شود که به یکی از همسایگان یا خویشاوندان و بستگان یا هر کس که به یکی از اقسام همبستگی و خویشی به انسان نزدیک باشد، برسد و حق او پایمال شود» (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۲۴۳). هر گاه پیوستگی خانوادگی میان آنان که یاریگر یکدیگرند بسیار نزدیک باشد چنان که میان آنان یگانگی و پیوند حاصل آید، آن وقت خویشاوندی آنان آشکار خواهد بود و چنین انتسابی به علت وضوح و آشکار بودن آن، بی‌گمان پیوند خویشاوندی و یاریگری به یکدیگر را ایجاد می‌کند، ولی هرگاه تا حدودی خویشاوندی میان افراد دور باشد، چه بسا که قسمتی از خصوصیت‌های آنان از یاد می‌رود و فقط شهرتی از آن باقی می‌ماند. لیکن به سبب همین امر مشهور، همبستگان به یآوری خویشاوند خود وادار می‌شوند تا زبونی و خواری را از خود دور کنند. چه می‌پندارند که به یکی از کسانی که از جهتی به آنان منسوب است ستمگری رسیده است، و مسئله‌ی «هم‌پیمانی (ولاء)» و «هم‌سوگندی (حلف)» نیز از همین قبیل است (نصار، ۱۳۶۶: ۱۷۷). براین اساس، پیوندهای خویشاوندی نقش بنیادین در انسجام اجتماعی و همبستگی میان افراد دارند؛ بدین معنی که هرچه این پیوندها نزدیک‌تر و آشکارتر باشد، احساس مسئولیت و تمایل به یاری یکدیگر تقویت می‌شود و تعاملات اجتماعی بر پایه اعتماد و وفاداری شکل می‌گیرد. حتی در خویشاوندی‌های دورتر، هرچند برخی ویژگی‌ها و روابط ممکن است فراموش شود، و شهرت نسبتی باقی‌مانده اگرچه اندک است اما همچنان انگیزه‌ای برای حمایت و دفاع از خویشاوند ایجاد می‌کند. این الگو نه تنها روابط خانوادگی بلکه نهادهای اجتماعی و سیاسی مانند هم‌پیمانی (ولاء) و هم‌سوگندی (حلف) را نیز شکل می‌دهد، زیرا افراد بر اساس پیوندهای نسبی و اخلاقی به همکاری و حمایت متقابل متعهد می‌شوند. بنابراین، شبکه‌های خویشاوندی به‌عنوان بنیان فرهنگی و اجتماعی، هم عامل انسجام و هم محرک اقدام جمعی و حمایت متقابل در جامعه هستند و می‌توانند ساختارهای سیاسی و پیمان‌های اجتماعی را نیز مشروعیت بخشند.

در حکومت هخامنشیان چندین طایفه وجود داشت که هر کدام دارای چندین تیره بودند و درون هر تیره چندین عصبیت وجود داشت و عصبیت هخامنشیان به رهبری هخامنش در طایفه پاسارگاد بوجود آمد. عصبیت هخامنشیان دارای حسب‌های خاص خودشان بودند از جمله: راستگویی، شجاعت، دلاوری، وفاداری، و ... بود که آنها را برتر از دیگران قرار داده بود. همان طور که هرودت نیز اشاره کرده است، که سه طایفه پاسارگارتی‌ها، مرفئینی‌ها و ماسپی‌ها از بقیه مهم‌تر بودند و عصبیت آنها خیلی قوی بود و تا جهانی شدن حکومت هخامنشیان توسط کوروش کبیر این سه طایفه در یک سطح و هم‌پیمان بودند (گرشویچ، ۱۳۸۵: ۵۸). این ساختار نشان می‌دهد که وفاداری و ویژگی‌های اخلاقی - نظامی در تعیین جایگاه اجتماعی و سیاسی افراد و طایفه‌ها نقش

اساسی داشته و موجب انسجام و پایداری حکومت مرکزی هخامنشی شده است، به طوری که اتحاد سه طایفه کلیدی، بنیان قدرت و گسترش امپراتوری را ممکن ساخته است.

بنابراین چون «عصبیت» پیوند و وابستگی بین افراد در یک گروه اجتماعی یا قبیله‌ای است لذا از راه پیوند نسبی و وابستگی خاندان‌ها به یکدیگر و یا مفهومی مشابه آن حاصل می‌شود، زیرا پیوند «خویشاوندی» به جز مواردی اندک در بشر طبیعی است. ابن خلدون پیوند خویشاوندی را که در بدو امر از راه «نسب» به دست می‌آید، «عصبیت اصیل» می‌داند، و نفوذ خویشاوندی فقط همین پیوندی است که «صله ارحام» را ایجاد می‌کند (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۱: ۲۲۲). «عصبیت» پدیده‌ای است که ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی داشته و در گذر زمان دچار تحول شده است (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶: ۱۶۰). براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که ابن خلدون در تعریف «عصبیت»، نه تنها عصبیت «نسبی» را مورد توجه قرار داده بلکه به عصبیت دینی و هم‌پیمانی و هم‌سوگندی توجه داشته است و میزان انسجام «خویشاوندی» مایه تقویت و استحکام «عصبیت» عنوان می‌کند. براین اساس، ضرورت چنین نیرویی هم در مواقع دفاع و هم در زمان حمله احساس می‌شود.

ابن خلدون به عصبیت طایفه‌ای اعتقاد محکم داشت و معتقد بود در هر طایفه یا تیره چندین عصبیت تشکیل می‌گردید و قویترین آنها هدایت و فرمانروایی سایرین را به عهده می‌گرفت. او می‌گوید: درباره این که ریاست همواره به گروهی فرمانروا از خدایان عصبیت اختصاص دارد، باید دانست که هر تیره‌ای از قبایل هر چند از لحاظ خاندان عمومی خویش از یک گروه و جمعیت باشد باز هم در میان ایشان عصبیت‌های دیگری در خاندان‌های خاص وجود دارد که پیوند و وابستگی آنان نسبت به خاندان و نسب عمومی مستحکم‌تر و نزدیکتر است، مانند یک عشیره یا اعضای یک خانواده یا برادرانی از یک پدر، نه پسر عموهای نزدیک یا دور (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۲۴۸). ابن خلدون «عصبیت» واقعی و قدرتمند را تنها در میان اقوام درجه یک خانواده، که شامل پدر و پسران و برادران است، می‌داند و هرچه این «عصبیت» از خویشان نزدیک فاصله بگیرد، و در اقوام دورتر نمایان شود، به همان میزان از قدرت آن کاسته می‌شود. براین اساس، نکته مثبت اندیشه او این است که با واقع‌گرایی، منشأ انسجام و قدرت اجتماعی را در همبستگی طبیعی خانواده و خویشان نزدیک می‌بیند؛ زیرا این روابط، بیشترین وفاداری و حمایت متقابل را ایجاد می‌کنند. اما از سوی دیگر، محدود دانستن «عصبیت» به پیوندهای خونی، نوعی نگاه سنتی و محدود است که نمی‌تواند پویایی جوامع مدرن را توضیح دهد؛ زیرا در جوامع امروزی، همبستگی می‌تواند بر پایه‌ی ارزش‌ها، منافع یا ایدئولوژی‌های مشترک نیز شکل گیرد، نه صرفاً خویشاوندی.

ریاست بر خداوندان یک عصبیت اگر از دودمان آنان نباشد، امکان ناپذیر نیست؛ زیرا کسی که از خارج بر قومی فرود آید و از دودمان ایشان نباشد در میان ایشان عصبیتی از راه «نسب» نخواهد داشت، چون او بیگانه‌ای است که به آنان چسبیده است و منتهای تمایلی که به او نشان دهند و از وی دفاع کنند در حدود هم‌پیمانی و هم‌سوگندی خواهد بود و این بی‌گمان موجب غلبه‌ی او بر ایشان نخواهد شد. در صورتی که ریاست بر یک قوم از هر سلسله‌ی یک شجره، که غلبه‌ی وی از راه عصبیت محرز شده باشد پشت در پشت به فرزندان او منتقل می‌شود؛ پس ریاست ناچار باید موروثی باشد و از کسی که با شایستگی و غلبه‌ی عصبیت آنرا به چنگ آورده به دیگری انتقال یابد (ابن خلدون، ۱۳۵۹: ۲۵۰). ابن خلدون در این دیدگاه، مشروعیت و پایداری قدرت را بر پایه‌ی «عصبیت نسبی» و وراثت می‌داند که با منطق جوامع قبیله‌ای سازگار است. نقطه قوت آن، توضیح واقع‌گرایانه شکل‌گیری و تداوم قدرت در جوامع سنتی است. باین‌وجود، با محدود کردن مشروعیت سیاسی به نسب و وراثت، شایستگی، کارآمدی و مشروعیت مردمی را نادیده می‌گیرد. لذا، با اصول حکومت عقلانی و مدرن ناسازگار است.

نمونه آن چه که در حکومت هخامنشیان و در مورد بردیای دروغین اتفاق افتاد؛ به این دلیل که وی چون از نسب خاندان هخامنش نبود، حکومتش نیز چندان دوامی نیافت و با سلطه داریوش بر وی، دوباره عصبیت واقعی خاندان هخامنش به حکومت برگشت. لذا آنان با اقتدار قومی خویش توانستند نزدیک به چهار سده بر ایران آن زمان حکمرانی نمایند.

به باور ابن خلدون فروکش کردن تاخت و تازها به عللی چون موانع طبیعی یا قدرتهای مقتدر باعث می‌شود نیروی رزمنده‌ی قوت گرفته، از حرکت باز ماند و در این زمان است که تحت تأثیر فرهنگ مغلوب قرار می‌گیرد؛ در امور اداری دخالت می‌کند و به تجمل و خوشگذرانی تمایل نشان می‌دهد و به قولی در فراخی معیشت و تجمل فرو می‌رود؛ در رفاه و آرامش و نعمت غرق می‌شود

و به نعمت‌هایی می‌رسد که یک زمان برای به دست آوردن اندک آنها جان می‌باخت و این وضعیت برای «عصیبت» سم است و ضربه‌ی مهلکی به آن وارد می‌کند. گرچه نسل‌های اولیه از صفات دلاوری و آزادگی دور نمی‌افتند. اگر این شیوه ادامه یابد، فرزندان آنان چنان از رفتار پدران دور می‌افتند که دیگر نشانی از عصیبت در آنها یافت نمی‌شود و در این زمان است که همان طور که آنان دولت‌های پیشین را طعمه خود کردند، خود نیز طعمه‌ی عصیبت خروشنده‌ی دیگری خواهند شد (ابن خلدون، ۱۳۷۵:۲۶۷). بنابراین ابن خلدون خود نیز به این دور تسلسل معتقد است و برای یک «تمدن» این دوره‌ها را در نظر می‌گیرد: ۱- تهاجم؛ ۲- اوج؛ ۳- تجمل؛ ۴- استبداد؛ ۵- انحطاط، یا به تعبیر دیگر تکوین، نمود، جمود، اضمحلال (رادمنش، ۱۳۶۱: ۶۸). ابن خلدون برای ظهور و سقوط دولت‌ها، مراحل را در نظر می‌گیرد که به باور وی گذر از آنها امری طبیعی و قطعی خواهد بود؛ لذا «نظریه تاریخ دورانی» یا چرخشی وی بر همین مسئله استوار است و در این میان «عصیبت» به عنوان عنصری فعال و البته دوسویه عمل می‌کند؛ زیرا هم دولت ساز و هم دولت برانداز است؛ بدین معنا که وجود این عنصر در مراحل آغازین حکومت، سازنده و قوام بخش آن است و نبود آن در مراحل پایانی عمر حکومت، مخرب و نابود کننده است.

توجه ابن خلدون به نظریه «ادواری» تاریخ، معلول اوضاع زمانه‌ی او است. او در زمانی زندگی می‌کند که دولت اسلامی در حال زوال است و می‌کوشد تا به گونه‌ای علت انحطاط را مشخص کند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۶۴). براین اساس، میان عصیبت و دولت رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار است و با ضعف «عصیبت»، دولت نیز به تباہی می‌رود؛ به عبارت بهتر، عصیبت به همان میزان که محرک سازندگی و تشکیل دولت است در نهایت عامل زوال آن نیز می‌شود.

نتیجه‌گیری

فارابی با نگاهی فلسفی و متافیزیکی، منشأ قدرت سیاسی را در قلمرو عقل و الهیات جست‌وجو می‌کند و میان دو نوع قدرت، یعنی «قدرت مطلقه» و «قدرت ناقصه» تمایز قائل می‌شود. قدرت مطلقه در اندیشه او از آن «رئیس اول» است؛ شخصی که جامع عقل نظری و عملی بوده و از طریق وحی و عقل فعال به حقیقت متصل است. چنین حاکمی به دلیل برخوردارگی از معرفت الهی، خود مشروعیت‌بخش است و نیازی به رضایت یا تأیید توده‌های مردم ندارد. مشروعیت در این نظام از بالا به پایین و از منشأ الهی به جامعه منتقل می‌شود. در مقابل، قدرت ناقصه نزد فارابی نوعی قدرت تبعی و غیرابتنکاری است که در «رؤسای تابع» ظهور می‌یابد؛ کسانی که پس از فقدان رئیس اول صرفاً نقش تداوم‌بخش نظام شریعت و حافظ ساختار سیاسی موجود را دارند و حق تشریح یا نوآوری در قانون را ندارند. از این منظر، مشروعیت در نظام فارابی به صورت ایستا و فرادنیوی تبیین می‌شود و در نهایت به نظم قدسی بازمی‌گردد. در سوی دیگر، ابن خلدون با رویکردی جامعه‌شناختی و تجربی، منشأ قدرت را نه در امر قدسی، بلکه در درون جامعه و در «عصیبت» یا پیوند همبستگی اجتماعی جست‌وجو می‌کند. او با نفی منشأ الهی قدرت، آن را حاصل پویایی‌های انسانی، قومی و فرهنگی می‌داند. از دیدگاه ابن خلدون، اقتدار سیاسی بر پایه انسجام، وفاداری، همدلی و روحیه‌ی جمعی شکل می‌گیرد؛ به بیان دیگر، قدرت از دل جامعه و روابط انسانی برمی‌خیزد نه از اراده‌ی الهی یا عقل فیلسوف‌نمی. در این تحلیل، مشروعیت به جای آنکه صیغه‌ای متافیزیکی و ماورایی داشته باشد، جنبه‌ای اجتماعی و کارکردی می‌یابد و با توانایی حاکم در تأمین نظم، امنیت و تداوم همبستگی گروهی سنجیده می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان گفت که تفاوت اصلی دو اندیشمند در نحوه‌ی پیوند میان «قدرت» و «مشروعیت» است: فارابی، مشروعیت را به عقل و وحی گره می‌زند و قدرت را در قالب تجلی حقیقت در وجود رئیس اول تفسیر می‌کند، حال آنکه ابن خلدون، مشروعیت را امری برآمده از بطن اجتماع و تابعی از پایداری و کارآمدی ساختارهای اجتماعی می‌داند. فارابی، سیاست را امتداد فلسفه و الهیات می‌انگارد، در حالی که ابن خلدون، آن را حاصل کنش‌های انسانی و نیروهای اجتماعی می‌بیند. از این رو، نظریه ابن خلدون گامی به سوی عقلانیت تاریخی و تجربه‌گرایی سیاسی است و می‌توان آن را پیش‌زمینه‌ای برای اندیشه‌های مدرن در جامعه‌شناسی قدرت دانست. در مجموع، فارابی با تأکید بر مشروعیت الهی و مرجعیت عقل قدسی، بنیان نظری «قدرت مشروع» را در نظام‌های دینی و فلسفی ارائه می‌دهد، در حالی که ابن خلدون با تحلیل عصیبت و پویایی‌های اجتماعی، به «قدرت واقعی» و عینی در بستر جامعه می‌پردازد. تلفیق این دو رویکرد، تصویری جامع از ماهیت قدرت

در سنت اسلامی به دست می‌دهد که در آن، هم جنبه‌ی معنوی و هم بُعد اجتماعی قدرت در شکل‌گیری و استمرار مشروعیت نقش تعیین‌کننده دارند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:
نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.
نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.
نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنجید انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع




- فارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۸۹). احصاء العلوم. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- فارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۷۱). سیاست مدینه (سید جعفر سجادی، مترجم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فارابی، ابونصر محمد. (۱۳۷۹). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله (سید جعفر سجادی، مترجم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- الفارابی، ابونصر محمد. (۱۳۷۹). کتاب المله. علوم سیاسی، (شماره فصلنامه).
- فارابی، ابونصر محمد. (۱۳۷۹). سیاست مدینه (جعفر سجادی، مترجم و محقق). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فارابی، ابونصر محمد. (۱۳۶۴). آراء اهل مدینه فاضله (احمد آرام، مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- فارابی، ابو نصر محمد. (۱۴۱۳/ق/۱۹۹۲). التنبیه علی سبیل السعاده. در الاعمال الفلسفیه (ج. اول، جزء اول) (جعفر ال یاسین، مصحح). بیروت: دارالمناهل.
- الفارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۷۱). التنبیه علی سبیل السعاده (جعفر آل یاسین، محقق). ایران: حکمت.
- فارابی، ابو نصر محمد. (۱۳۶۶). السیاسه المدینه (ج. اول). تهران: ازهرآء.
- ابن خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۶۱). مقدمه (گنابادی، مترجم). تهران: نشر خوارزمی.
- ابن خلدون، عبد الرحمن. (۱۳۶۹). مقدمه ابن خلدون (ج. ۲). اصفهان: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). مقدمه ابن خلدون (ج. ۱). اصفهان: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۷۵). مقدمه (ج. اول) (محمد پروین گنابادی، مترجم). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قادری، حاتم. (۱۳۷۸). اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران. تهران: انتشارات سمت.
- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۷۴). زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.
- رادمنش، عزت‌الله. (۱۳۶۱). قرآن، جامعه‌شناسی، اتوپیا. تهران: امیرکبیر.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی ابن خلدون. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- نصار، ناصف. (۱۳۶۶). اندیشه واقع‌گرای ابن خلدون (یوسف رحیم لو، مترجم). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گروشویچ، ایلیا. (۱۳۸۵). تاریخ ایران دوره هخامنشیان (از مجموعه تاریخ کمبریج) (مرتضی ثاقب فر، مترجم). تهران: انتشارات جامی.
- رفیع، حسین و عباس‌زاده مرزبانی، مجید. (۱۳۹۴). بررسی ماهیت و فراز و فرود دولت در اندیشه ابن خلدون. فصلنامه علوم سیاسی، (ش ۳۱).
- کلاری، متیو. (۲۰۱۱). بازاندیشی عصیبت: بررسی بنیان‌های خرد برای پایداری سلطنت‌های سلسله‌ای در خاورمیانه. <http://des.spia.uga.edu/uploads/documents/2011>
- احمد، اکبرز. (۲۰۰۲). فهم ابن خلدون از تمدن و معضل اسلام و غرب امروز. (شماره ۱).
- دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. (۱۳۹۸). اندیشه‌های حکومتی ابن خلدون. (ش ۱۶۷۷۳).
- احمدی، یعقوب. (۱۳۹۸). تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های سیاسی ابن خلدون. معرفت، (ش ۱۵۷).
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۴). فارابی. تهران: طرح نو.
- ابوالحسنی، عباس. (۱۳۷۹). اندیشه سیاسی در اسلام و ایران. تهران: جلی.
- میرزا محمدی، محمد حسن. (۱۳۸۴). بررسی آرا و اندیشه‌های نریبتی حکیم ابو نصر فارابی. مجله دانشکده علوم انسانی، (ش ۵۷).
- خوشرو، غلامعلی. (۱۳۷۴). شناخت انواع اجتماعات. تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات.
- حلی، علی اصغر. (۱۳۸۱). تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز. تهران: زوار.

References

- Ahmad, A. (2012). Ibn Khaldun and the modern social sciences: A comparative theoretical approach to culture, change, and instability [Master's thesis, University of Denver]. Digital Commons @ DU. <https://digitalcommons.du.edu/etd/23>
- Ali, I. (2023). Philosophy and religion in the political thought of Alfarabi. *Religions*, 14(7), 908. <https://doi.org/10.3390/rel14070908>
- Arjomand, S. A. (2002). Alfarabi and Ibn Khaldun: On tyranny and domination. *Philosophy East and West*, 52(3), 337-354. <https://doi.org/10.1353/pew.2002.0011>
- Azzuhri, A. (2022). Introducing Al-Farabi's political philosophy to modern politics (correlating Al-Farabi's philosophy with modern politics). *Australian Journal of Islamic Studies*, 7(2), 22-35.
- Black, A. (2011). The history of Islamic political thought: From the prophet to the present (2nd ed.). Edinburgh University Press.
- Ismail, N. F. B., & Abdul Rahim, A. B. (2018). Ibn Khaldun's theory of 'asabiyyah and its impact on the current Muslim community. *Journalism and Mass Communication*, 8(6), 287-294. <https://doi.org/10.17265/2160-6579/2018.06.002>
- Khan, M. (2024). Why Ibn Khaldun still matters. New Lines Institute. <https://newlinesinstitute.org/geoeconomics/why-ibn-khaldun-still-matters/>
- Kleidosty, J. (2012). A comparative assessment of constitutionalism in Western and Islamic thought [Doctoral dissertation, University of St Andrews]. St Andrews Research Repository. <https://research-repository.st-andrews.ac.uk/handle/10023/3621>
- Rahman, H. (2021). From Farabi to Ibn Khaldun: The perception of state in the early Muslim intellectual's writings. *Liberal Düşünce Dergisi*, 26(103), 237-258. <https://doi.org/10.36484/liberal.743630>
- Yavari, N. (2019). The future of Iran's past: Nizam al-Mulk remembered. Oxford University Press.



A Comparative Comparison of Fault in English and French Law

Katereh Ebadi¹ , Hadi Naeimi² ✉, and Shahriar Bagheri³ 

1. Department of Law, Za. C. Islamic Azad University, Zanjan, Iran. Email: khatereh.ebadi@iau.ac.ir

2. Corresponding Author, Department of Law, Za. C. Islamic Azad University, Zanjan, Iran. Email: hadi.naeimi@iau.ac.ir

3. Department of Law, Za.C. Islamic Azad University, Zanjan, Iran. Email: shahriyar.bagheri@iau.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 12 April 2025

Received in revised form 25

April 2025

Accepted 01 June 2025

Available online 25 September

2025

Keywords:

English law,

French law,

Fault,

Degrees of fault

ABSTRACT

Objective: This study seeks to analyze the concept and degrees of fault within the legal systems of England and France. The primary aim is to conduct a comparative examination of the foundations, scope, and classifications of fault in both jurisdictions in order to clarify their convergences and divergences.

Method: The research adopts a library-based, analytical, and comparative methodology. It relies on authoritative legal sources, statutory provisions, judicial decisions, and scholarly commentary in both French and English law to explore and contrast the doctrinal and practical dimensions of fault.

Results: The findings reveal that the categorization of fault into different degrees originates from Roman law, which has been transmitted and adapted in both French law and common law systems such as that of England. Fault is generally classified into intentional and unintentional categories, with unintentional fault further subdivided into gross, slight, and very slight fault. In French law, the notion of fault is interpreted in a broad sense, encompassing both intentional and unintentional conduct. Conversely, English law places greater emphasis on the gradation of fault in relation to specific contexts of civil liability rather than as a general principle.

Conclusions: The study concludes that, although the classification of fault stems from a shared Roman law heritage, its interpretation and application have diverged significantly in French and English law. French law adopts a more comprehensive approach, treating fault as the general basis of civil liability, whereas English law applies the severity of fault selectively, depending on the particular type and scope of liability. This divergence illustrates how two legal systems, despite their common historical roots, have developed into distinct and independent approaches over time.

Cite this article: Ebadi, K., Naeimi, H., & Bagheri, S. (2025). A Comparative Comparison of Fault in English and French Law. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-17. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489>

Introduction

Fault, as one of the most fundamental legal concepts, has numerous effects and consequences in different legal systems and plays a decisive role, especially in the field of civil and criminal liability. The first important effect of fault is the creation of an obligation to compensate for damage. Whenever a person causes harm to another through intentional or unintentional behavior, the general principle is that he is obliged to fully compensate for the damage. This obligation may include compensation for material, moral, or even a combination of both. In such a case, fault appears as a connecting link between the harmful act and legal liability, and the main task of the courts is to determine the extent and limits of this liability. Another consequence of fault is its effect on the severity and extent of the individual's liability. The laws of many countries have foreseen different degrees of fault, and based on its severity, different effects are imposed on the offender. For example, in intentional fault, the individual usually bears a heavier responsibility because his intention to cause harm is obvious, while in light fault or due to mere negligence, the responsibility will be more limited and proportionate. This gradation makes it possible to achieve individual and social justice in a better way, because the responsibility of individuals is measured in proportion to the severity of their error. Another important effect of fault is its potential impact on contracts and private relationships. In many legal systems, a breach of contractual obligations gives rise to civil liability when it is caused by the fault of the obligor. Thus, fault marks the boundary between a culpable breach and a non-culpable breach of contractual obligations. The aim of this article is to conduct a comparative study of the concept and degrees of fault in the French and English legal systems in order to clarify what differences and similarities these two systems have in the theoretical foundations, divisions, and legal effects of fault, despite their common roots in Roman law. The article attempts to show that fault in France is more widely recognized as a general basis for civil liability, while in England its role has been shaped more in specific contexts and through judicial practice.

Method

The research adopts a library-based, analytical, and comparative methodology. It relies on authoritative legal sources, statutory provisions, judicial decisions, and scholarly commentary in both French and English law to explore and contrast the doctrinal and practical dimensions of fault.

Results

The findings reveal that the categorization of fault into different degrees originates from Roman law, which has been transmitted and adapted in both French law and common law systems such as that of England. Fault is generally classified into intentional and unintentional categories, with unintentional fault further subdivided into gross, slight, and very slight fault. In French law, the notion of fault is interpreted in a broad sense, encompassing both intentional and unintentional conduct. Conversely, English law places greater emphasis on the gradation of fault in relation to specific contexts of civil liability rather than as a general principle.

Conclusions

The study concludes that, although the classification of fault stems from a shared Roman law heritage, its interpretation and application have diverged significantly in French and English law. French law adopts a more comprehensive approach, treating fault as the general basis of civil liability, whereas English law applies the severity of fault selectively, depending on the particular type and scope of liability. This divergence illustrates how two legal systems, despite their common historical roots, have developed into distinct and independent approaches over time.

In English law, liability is based on fault, and liability without fault is an exception. Of course, the general division of liability in English law includes three categories:

- 1- Liability due to fault
- 2- Liability due to intent
- 3- Liability without fault.

Of course, intentional and negligent liabilities can be grouped together. In any case, the criterion for identifying fault is "deviation from reasonable and customary behavior". Regarding liability in proportion to the degree of fault, there are exceptions in English law, and it can be said that there is no accepted and comprehensive rule in the English legal system, and the existence of provisions in English law are only exceptions in this legal system and are dedicated to those specific cases. In French law, fault is divided into intentional and unintentional fault based on the presence or absence of an element of intent in it, and unintentional fault can be classified into gross fault, light fault, and very light fault based on its severity. The study has shown that this division has its roots in Roman law, has developed and developed in French law, and today, signs of attention to it can be seen in most countries, including countries with a common law legal system. In the present study, the study and analysis of the English and French legal systems in the field of civil liability shows that although these two legal systems have a common origin and their historical roots are taken from Roman law, there are significant differences in the formation and interpretation of key concepts, which have occurred as a result of the historical, cultural, and social developments in each country. One of the important results of this study is the difference in the general and specific approaches of the legal systems to the concept of civil liability. In the French legal system, civil liability, as the cornerstone of all legal actions and the main basis for compensation for damages, is considered comprehensively and extensively; in such a way that every type of fault plays a role in it and is subject to the rules related to fault, intent and negligence. This approach reflects a deeper and more comprehensive view of liability in which individual and social responsibilities are taken care of continuously and continuously. In contrast, the English legal system regulates civil liabilities in the form of specific systems based on specific principles and more detailed rules. This system focuses more on the classification and grading of individual responsibilities based on the severity of the fault and has a more detailed and practical approach compared to the generalization in French law. This difference, in addition to its effects on the way the law is implemented, also has an impact

on judicial processes and judges' conclusions, because in this system, the assessment of the severity and weakness of fault and the formation of liability is more precise and based on more specific criteria. The practical effects of these differences are applicable in various fields, including industry, trade, and property rights, and show that each legal system must develop appropriate and efficient frameworks for liability and compensation, taking into account the context of its culture and society. These findings highlight the importance of deeper understanding and comparison of legal systems in the reform and updating of laws, because awareness of fundamental differences can play a role in designing legal policies and better judicial decisions. As a result, this research demonstrates the importance of preserving and studying the common legal heritage, while taking care of the evolving differences, each of which shows its own limits, possibilities, and limitations. This recognition will have positive and constructive effects not only in the field of legal science, but also in policy-making, education, and the development of judicial and legal processes in each country, and will contribute to the development of efficient and coherent law.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

مقایسه تطبیقی تقصیر در حقوق انگلیس و فرانسه

خاطره عبادی^۱، هادی نعیمی^۲، شهریار باقری^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. رایانامه: khatereh.ebadi@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه حقوق، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. رایانامه: hadi.naeimi@iau.ac.ir

۳. گروه حقوق، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. رایانامه: shahriyar.bagheri@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: این پژوهش با هدف بررسی مفهوم و درجات تقصیر در دو نظام حقوقی انگلیس و فرانسه انجام شده است. تمرکز اصلی بر مقایسه تطبیقی مبانی، گستره و تقسیم‌بندی تقصیر در این دو نظام حقوقی است تا نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها روشن گردد.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳	روش پژوهش: روش تحقیق این مقاله مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیلی - تطبیقی است. با بهره‌گیری از منابع معتبر حقوقی، قوانین، رویه‌های قضایی و دکترین‌های حقوقی در نظام‌های حقوقی فرانسه و انگلیس، مفاهیم و تقسیم‌بندی‌های تقصیر مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است.
کلیدواژه‌ها: حقوق انگلیس، حقوق فرانسه، تقصیر، درجه تقصیر	یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی تقصیر به درجات مختلف، میراثی از حقوق روم است که در حقوق فرانسه و نیز در حقوق کشورهای کامن‌لا از جمله انگلستان تداوم یافته است. در این تقسیم‌بندی، تقصیر به دو دسته عمدی و غیرعمدی تقسیم می‌شود و تقصیر غیرعمدی خود شامل تقصیر سنگین، سبک و خیلی سبک است. در حقوق فرانسه، مفهوم تقصیر در معنای گسترده به کار می‌رود و هم تقصیر عمدی و هم غیرعمدی را در بر می‌گیرد، در حالی که در حقوق انگلیس تأکید بر شدت و ضعف درجات تقصیر بیشتر وابسته به زمینه‌های خاص مسئولیت مدنی است.
	نتیجه‌گیری: نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند ریشه مشترک تقسیم‌بندی تقصیر در حقوق روم است، اما نحوه تلقی و کاربرد آن در حقوق فرانسه و انگلیس تفاوت‌هایی اساسی دارد. در حقوق فرانسه تقصیر دامنه گسترده‌تری دارد و به طور عام مبنای مسئولیت مدنی محسوب می‌شود، در حالی که در حقوق انگلیس، تقسیم‌بندی و شدت تقصیر بیشتر به تناسب موارد خاص و نوع مسئولیت مورد توجه قرار می‌گیرد. این امر بیانگر آن است که هر دو نظام حقوقی، اگرچه از یک سرچشمه تاریخی بهره برده‌اند، ولی در مسیر تحول خود به دو رویکرد متفاوت رسیده‌اند.

استناد: عبادی، خاطره؛ نعیمی، هادی؛ و باقری، شهریار. (۱۴۰۴). مقایسه تطبیقی تقصیر در حقوق انگلیس و فرانسه. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی*

اسلامی، (۷)، ۴، ۱-۱۷. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2072678.1489>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

تقصیر به عنوان یکی از بنیادی ترین مفاهیم حقوقی، آثار و پیامدهای متعددی در نظام های حقوقی مختلف به همراه دارد و به ویژه در حوزه مسئولیت مدنی و کیفری نقش تعیین کننده ای ایفا می کند. نخستین اثر مهم تقصیر، ایجاد تعهد به جبران خسارت است. هرگاه شخصی با رفتار عمدی یا غیر عمدی خود به دیگری زیان وارد آورد، اصل کلی آن است که ملزم به جبران کامل خسارت می باشد. این تعهد ممکن است شامل جبران خسارت های مادی، معنوی یا حتی تلفیقی از هر دو باشد. در چنین حالتی، تقصیر به عنوان حلقه اتصال میان فعل زیان بار و مسئولیت حقوقی ظاهر می شود و وظیفه اصلی دادگاه ها تعیین میزان و حدود این مسئولیت است. پیامد دیگر تقصیر، تأثیر آن بر شدت و میزان مسئولیت فرد است. حقوق بسیاری از کشورها درجات مختلفی از تقصیر را پیش بینی کرده اند و بر اساس شدت آن، آثار متفاوتی بر فرد متخلف تحمیل می شود. برای مثال، در تقصیر عمدی معمولاً فرد مسئولیت سنگین تری بر عهده می گیرد، زیرا نیت او بر ارتکاب زیان آشکار است، در حالی که در تقصیر سبک یا ناشی از بی احتیاطی صرف، مسئولیت محدودتر و متناسب تر خواهد بود. این درجه بندی باعث می شود که عدالت فردی و اجتماعی به نحو بهتری محقق شود، زیرا مسئولیت افراد متناسب با شدت خطای آنان سنجیده می شود. یکی دیگر از آثار مهم تقصیر، امکان تأثیرگذاری آن بر قراردادهای و روابط خصوصی است. در بسیاری از نظام های حقوقی، نقض تعهدات قراردادی زمانی به مسئولیت مدنی منجر می شود که ناشی از تقصیر متعهد باشد. بدین ترتیب، تقصیر مرز میان نقض قابل مؤاخذة و نقض غیر قابل مؤاخذة تعهدات قراردادی را مشخص می کند. هدف این مقاله بررسی تطبیقی مفهوم و درجات تقصیر در نظام های حقوقی فرانسه و انگلستان است تا روشن شود این دو نظام، با وجود ریشه های مشترک در حقوق روم، چه تفاوت ها و شباهت هایی در مبانی نظری، تقسیم بندی ها و آثار حقوقی تقصیر دارند. مقاله می کوشد نشان دهد که تقصیر در فرانسه بیشتر به عنوان مبنای عام مسئولیت مدنی شناخته می شود، در حالی که در انگلستان نقش آن بیشتر در بسترهای خاص و از طریق رویه قضایی شکل گرفته است.

مفهوم شناسی تقصیر

کلمه تقصیر در حقوق انگلستان با عنوان «*neulence* و *falikire , faute*» استفاده می شود. در تعریف «تقصیر» حقوق دانان انگلیسی تعاریف گوناگونی ارائه نموده اند. تقصیر در عرف حقوقی به معنی عدم اعمال و استاندارد مراقبت اعلام شده توسط قانون، که انجام دهنده آن به عنوان فردی معقول و متعارف در آن شرایط باید انجام دهد و اگر وظیفه مراقبت قانونی وجود نداشته باشد، عدم اعمال مراقبت نتیجه قانونی و حقوقی نخواهد داشت تعریف نموده اند (والکر^۱ و دیوید^۲، ۱۹۸۰: ۸۷۳). همچنین تقصیر به عنوان شبه جرم را می توان تحت عنوان نقض تعهد اعمال مراقبت منطقی توسط مقصر در مقابل خواهان تعریف نمود^۳. در واقع تقصیر به عنوان مصداقی از مسئولیت مدنی، نقض تعهد قانونی مراقبت است که منجر به خسارت ناخواسته از سوی خواننده به خواهان می شود.

در نظام حقوقی انگلیس در خصوص مفهوم تقصیر می توان گفت که نقض وظیفه مراقبت و حفاظت در حقوق انگلیس همان نقض وظیفه قانونی و اخلاقی از ناحیه یک انسان معقول و متعارف است. در بحث از وظیفه «رد مراقبت»^۴ در حقوق انگلیس که یکی از شروط تحقق مسئولیت ناشی از تقصیر است و در معیار و به تعبیری «استاندارد مراقبت»^۵ همان رفتار یک «انسان معقول»^۶ است که «معیاری عینی»^۶ و نوعی می باشد، نه معیار شخصی. در این زمینه گفته شده: «خواننده موقعی به وظیفه اش عمل کرده است که برطبق معیار یک انسان معقول و متعارف رفتار کرده باشد این معیار، عینی و نوعی است و خصوصیات شخصی و اخلاقی خواننده مورد توجه نیستند».

1. Walker
2. David
3. Duty of care
4. Standard of care
5. Reasonable man
6. Objective standard

تقصیر در حقوق فرانسه موقعی تحقق می‌پذیرد که شخص عمداً یا از روی بی احتیاطی و بی مبالاتی خسارت خلاف قانونی بدیگری وارد سازد. در فرانسه، تقصیر ریشه و پیشینه تاریخی درازی دارد و بر اساس نظریه سنتی در فرانسه وارد کننده خسارت وقتی مسئول است که مرتکب تقصیر شده باشد؛ در ابتدا در مورد ملاک تقصیر، آن را تخطی از رفتار انسان اخلاقی می‌دانستند و زمانی شخص را مسئول می‌شمردند که از نظر اخلاقی قابل سرزنش باشد و در غیر این صورت، مسئولیتی نیز نبود (لیکن به تدریج تقصیر از معنای اخلاقی خود خارج شد و به معنای اجتماعی و نوعی متمایل گشت و ملاک تقصیر، رفتار یک انسان معقول و متعارف در جامعه شد. البته تقصیر به معنای سنتی آن هنوز طرفدارانی دارد. تقصیر به ویژه در قانون مدنی فرانسه به هر عملی خواه عمدی خواه غیرعمدی که موجب تضییع حق و مال دیگری گردد اطلاق می‌شود، مجرم مجازات می‌شود اما قانون مدنی تنبیه نمی‌کند بلکه می‌کوشد مقصر را ملزم به جبران خسارت وارده نماید به بیان دیگر از نقطه نظر عدالت دادگستری تعادلی را که به واسطه عمل تقصیر کار موقتاً بهم خورده بود دوباره برقرار می‌سازد.

درجات تقصیر

در حقوق قدیم فرانسه بر اساس حقوق رم در زمینه قراردادهای تقصیر را درجه‌بندی می‌کردند و بین تقصیر عمدی و غیرعمدی فرق قائل می‌شدند و تقصیر غیرعمدی را به سه گونه تقسیم می‌کردند: تقصیر سنگین، تقصیر سبک و تقصیر بسیار سبک (صفایی، ۱۳۸۶: ۴۲۵). اما در حقوق ایران تقسیمات تقصیر بر حسب شدت و ضعف درجه تقصیر مبنایی ندارد، زیرا تقصیر به هر درجه‌ای که باشد، ایجاد مسئولیت می‌کند. بنابراین، تقصیر سنگین به همان اندازه‌ای ایجاد مسئولیت خواهد کرد که تقصیر سبک و بسیار سبک ایجاد می‌کند. در تأیید این نظر می‌توان گفت چون در حقوق ما به جبران زیان‌های بیشتر توجه شده است و هدف جبران خساراتی است که به زیان دیده وارد شده است. شدت و ضعف تقصیر تأثیری در میزان مسئولیت نخواهد داشت چرا که میزان مسئولیت باید با میزان زیان‌های وارده تناسب داشته باشد. لذا، بر اساس این نظریه به عنوان یک قاعده باید پذیرفت که درجه تقصیر در میزان مسئولیت موثر نمی‌باشد، اما در مسئولیت‌های مبتنی بر تقصیر وجود تقصیر شرط استقرار مسئولیت است و با انتفای آن مسئولیت نیز منتفی می‌گردد، لیکن از آنجایی که تقصیر ممکن است خسارات سنگین به بار بیاورد میزان مسئولیت به اندازه خسارات وارده خواهد بود. اما وجود مراتب تقصیر در مقررات قانون، مانع پذیرش این نظریه می‌باشد، چرا که در پاره‌ای از موارد قانونگذار به درجه تقصیر توجه داشته است. مثلاً، مطابق بند ۲ ماده ۴ (ق.م.م) که مقتبس از بند ۲ ماده ۴۴ قانون تعهدات سوئیس است؛ «هرگاه وقوع خسارت ناشی از غفلی بوده که عرفاً قابل اغماض باشد و جبران آن نیز موجب عسرت و تنگدستی وارد کننده شود دادگاه می‌تواند میزان خسارت را تخفیف دهد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۶۸).

امروزه درجه‌بندی تقصیر در رویه قضایی انگلستان مورد پذیرش قرار گرفته آراء متعددی در این خصوص صادر گردیده است، به طور مثال: «در رأی در پرونده بیل (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۷۰)، در مورد متصدی حمل و نمایندگان دیگری از اجرای یک وظیفه خاص با مراقبت و مهارت قصور می‌ورزند، قاضی مربوطه تقصیر سنگین را چنین تعریف کرده است:

«تقصیر سنگین شامل آن چنان ترک مراقبت و مهارت و سرعت عملی است که به حق از اشخاص و خدمت‌گذاران آنان انتظار می‌رود. گفته شده است که تعریف تقصیر سنگین ممکن است دشوار باشد، ولی من با لرد چیف بارتن قاضی دادگاه تالی موافقم که می‌گوید: «درجه‌ای از تقصیر هست که هرکس آن را سرزنش بسیار می‌کند. این اشتباه است که تصور کنیم امور به علت اینکه خط فاصل دقیقی نمی‌توان بین آنها ترسیم کرد، متفاوت نیستند». نظرهای معتبر، فراوان و زیان‌آرا، مختلف است؛ ولی برای کلیه مقاصد علمی قاعده را می‌توان چنین بیان کرد که قصور در اعمال مراقبت، مهارت و دقت، تقصیر سنگین است...» (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۷۱).

این تعریف، همانند تعریفی است که بعضی از حقوقدانان انگلیسی از قصور عادی یا تقصیر ساده کرده‌اند و به طور کلی نظر رایج در حقوق انگلیس این است که تفاوتی بین تقصیر عادی و تقصیر سنگین نیست. در فرهنگ حقوق انگلیسی (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۷۱) بعد از اشاره به درجه‌بندی تقصیر در حقوق رم چنین آمده است: «مع هذا این تقسیم‌بندی جایی در حقوق انگلیس ندارد مگر تا حدی در حقوق قراردادهای امانی». رالف بی‌قاضی انگلیسی در رأی صادر در دعوی ویلسون عبارت معروفی بدین شرح دارد: من می‌گویم که نمی‌توان تفاوتی بین تقصیر و تقصیر سنگین ببینم. این همان چیزی است با افزودن یک صفت زائد»

«در بعضی از آراء و قوانین ایالات متحده اصطلاح «تقصیر سنگین»^۱ بکار رفته و بین آن و تقصیر عادی و تقصیر سبک و گاهی بین آن و تقصیر عمدی فرق گذاشته شده است. در فرهنگ‌ها، آراء و نوشته‌های علمی آمریکایی تعریف‌های گوناگونی از تقصیر سنگین دیده می‌شود. در فرهنگ حقوق بلاک تعاریف متعدد و متفاوتی از این اصطلاح دیده می‌شود که از آن جمله عبارات زیر است:

«خودداری ارادی از اجرای یک وظیفه صریح، بی‌اعتنایی به نتایج آن نیست به جان یا مال دیگری تقصیر سنگین اساساً چیزی بیش از عدم مراقبت است که اهمال ساده را تشکیل می‌دهد. تقصیر سنگین یک فعل یا ترک فعل در مورد وظیفه قانونی با وصف شدید است که آن را از قصور محض در اعمال مراقبت عادی متمایز می‌کند. تقصیر سنگین غفلت بسیار فاحش یا فقدان مواظبت خفیف یا بکار نبردن حتی کمترین مراقبت است... تقصیر سنگین نقض بی‌پروا و آشکار وظیفه قانونی احترام به حقوق دیگران است. عامل مجرمیت (تخلف) که مشخص هرگونه تقصیر است، در تقصیر سنگین در مقایسه با تقصیر عادی دارای درجه‌ای شدید است. تقصیر سنگین بدان درجه از بی‌توجهی متفاوتند؛ در حالیکه هر دو از رفتار عمدی که شخص، آگاه به زیان‌آور بودن آن بوده یا می‌بایست بدان آگاه باشد، متمایزند.

«این تعاریف مبتنی بر آرای قضائی ایالات متحده است. چنانکه ملاحظه می‌شود در عبارات مذکور در یک جا تقصیر عمدی و ارادی، تقصیر سنگین به شمار آمده و در جای دیگر بین آن دو فرق گذاشته شده است. این تناقض گویی ناشی از آرای قضائی آمریکایی است که هر دو تعریف در آنها دیده می‌شود؛ ولی آنچه بیشتر پذیرفته شده آن است که تقصیر سنگین غیر از تقصیر عمدی است و اصولاً یکی از عناصر مشخصه «تقصیر» در حقوق آمریکا، فقدان قصد و عمد است.» (صفایی، ۱۳۶۴: ۱۰۴) بنابراین در حقوق فرانسه، تقصیر^۲ مفهومی عام و گسترده دارد و به هر رفتاری اطلاق می‌شود که برخلاف الزامات قانونی، عرفی یا اخلاقی بوده و موجب ورود ضرر به دیگری شود. ماده ۱۳۴۰ قانون مدنی فرانسه مقرر می‌دارد که هر فعلی از انسان که سبب زیان دیگری گردد، مرتکب را ملزم به جبران خسارت می‌کند. بر این اساس، تقصیر در حقوق فرانسه هم شامل رفتارهای عمدی و هم رفتارهای غیرعمدی می‌شود. تقصیر عمدی زمانی رخ می‌دهد که شخص با قصد اضرار به دیگری عملی را انجام دهد، مانند آنکه فردی عمداً شیشه مغازه همسایه را بشکند. در مقابل، تقصیر غیرعمدی ناشی از بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی است و خود به سه دسته تقسیم می‌شود: تقصیر سنگین که ناشی از بی‌مبالاتی شدید است، مانند راننده‌ای که با سرعت غیرمجاز در خیابان شلوغ حرکت کند؛ تقصیر سبک که بیانگر غفلت معمولی است، مانند کارمندی که مدارک مهم ارباب‌رجوع را گم می‌کند؛ و تقصیر خیلی سبک که در حد بی‌توجهی جزئی قرار می‌گیرد، مانند نادیده گرفتن یک نکته ساده در قرارداد. در نتیجه، در حقوق فرانسه تقصیر مفهومی موسع دارد و هر نوع فعل یا ترک فعل زیان‌بار را در بر می‌گیرد، حتی اگر ناشی از بی‌احتیاطی جزئی باشد.

تقصیر زیان دیده در حقوق انگلستان

۱- تقصیر زیان دیده بعنوان سبب منحصر: در حقوق انگلستان تقصیر زیان دیده اگر در حد قوه قاهره و غیرقابل پیش بینی و ارادی و غیر معقول و عدم وابستگی به عملکرد خواننده و بطور مستقل باشد می‌تواند بعنوان «سبب مداخله گر مستقل»^۳ رابطه سببیت بین عمل خواننده و نتیجه را قطع کرده و خواننده را از مسئولیت رهایی دهد که در بحث عامل مداخله گر توضیح داده شد و در اینجا یادآوری می‌کنیم که گفته شده اگر «رفتار خواهان»^۴ بنحوی تماماً غیر معقول بوده و تاثیر قوی داشته که خطای خواننده را تحت الشعاع خود قرار دهد موجب ایجاد یک عامل مداخله گر و قطع رابطه سببیت است (کلرک^۵، ۱۹۹۵: ۵۸).

1. Gross negligence
2. Faute
3. Independent intervening cause
4. Conduct of the plaintiff
5. Clerk

تقصیر زیان دیده بعنوان یکی از اسباب و قاعده مقابله با خسارت در حقوق انگلیس

در حقوق انگلستان به بررسی این فرض یعنی تقصیر زیان دیده به همراه تقصیر خواننده می پردازیم: «در حقوق روم و کامن لا، طبق نظریه تقصیر مشترک^۱ در این گونه موارد، حق مطالبه خسارت به زیان دیده نمی دادند، ولی این نظریه امروز متروک است و نظر عمومی حتی در کشورهای کامن لا به تقسیم مسئولیت است. البته اگر تقصیر زیان دیده اوصاف قوه قاهره را داشته باشد و عامل منحصر به شمار آید خواننده دعوی از مسئولیت معاف خواهد شد، مثلاً اگر زیان دیده در ایراد خسارت عمد داشته باشد، چنان که عابری به قصد خودکشی ناگهان خود را جلوی اتومبیلی که با سرعت غیرمجاز حرکت می کند بیندازد و زیان ببیند راننده مسئول نخواهد بود» (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۶: ۲۲۲-۲۲۱) در اینجا بهتر است روند شکل گیر این قاعده و اصلاحات آنرا بطور مختصر از منابع خارجی بیان کنیم در حقوق روم طبق قاعده منسوب به پام پونیوس^۲ که یکی از حقوقدانان بزرگ بوده، چنان چه زیان دیده با تقصیر خودش در وارد آوردن ضرر شرکت داشت، دیگر نمی توانست چیزی به عنوان خسارت از خواننده دریافت کند و به طور کلی از گرفتن خسارت محروم می گردید؛ حتی اگر تقصیر او یکی از اسباب ورود زیان تلقی می شد. تا قبل از سال ۱۹۴۵ خطای مشترک دفاع کاملی نسبت به دعوای مسئولیت مدنی بود.

براساس آن مطالبه خسارت از سوی زیان دیده ممنوع است مگر آن که عامل ورود زیان به عمد به ایجاد خسارت اقدام نموده باشد. لذا خواننده نمی تواند علیه خواهان اقامه دعوی نماید یا او را به خاطر عدم اقدام به کاهش خسارت بازخواست کند. قبل از ۱۹۴۵ «قاعده آخرین فرصت»^۳ اجرا می شد. این قاعده چنین اجرا می شد که شخصی که آخرین فرصت جلوگیری از حادثه را داشت تمامی خسارت را تحمل می کرد (هارپوود^۴، ۲۰۰۰: ۴۶۰). فرقی نمی کرد که خواهان باشد یا خواننده و یا تمام مسئولیت با خواهان بود یا خواننده که مبنای عادلانه و منطقی نداشت.

در حقوق انگلیس برای تعدیل تقصیر مشترک سنتی و خشک ابتداء «قاعده آخرین فرصت» اجراء می شد ولی در سال ۱۹۱۱ بموجب «قانون کنوانسیون دریایی»^۵ مقرر گشت که در صورت تصادم دو کشتی در دریا، خسارت بر مبنای درجه تقصیر بین آن ها تقسیم شود. اما اصلاح قانون تقصیر مشترک در سال ۱۹۴۵ مقرر می دارد که تقصیر مشترک عبارت است از این که اگر شخص متحمل خسارتی شود که بخشی از آن تقصیر خودش و بخشی تقصیر دیگری است او می تواند ادعای خسارت کند، اما دادگاه به میزانی که عادلانه و منصفانه تشخیص دهد و با توجه به میزان و درصد مشارکت خواهان خسارت را تعیین می کند. رویه قضایی دادگاه ها معمولاً حکم نسبت به کل خسارت صادر می کنند و سپس با توجه به میزان و درصدی که خواهان به نظر می رسد مسئول است خسارت را کاهش می دهند، برای مثال اگر A با ماشین خویش شب هنگام در جهت غرب و سمت چپ جاده با چراغ های خاموش رانندگی نماید. و با B که با سرعت زیاد در سمت مخالف و در جهت دیگر جاده می باشد تصادف نماید و مجروح و زخمی شود، A مرتکب تقصیر مشترک شده است (اگر خسارت به ۱۲۰۰ پوند مقوم شده باشد) قبل از اصلاح قانون تقصیر مشترک (۱۹۴۵)، B می توانست دفاع کاملی در مقابل A ارائه دهد و این مبلغ را به طور کامل مطالبه نماید اما بعد از اصلاح قانون مذکور A محکوم به پرداخت ۸۰۰ پوند می باشد (سیم^۶، ۱۹۹۱: ۲۹۶).

این قاعده در حقوق انگلستان به موجب بند ۱ ماده ۱ «قانون اصلاحی تقصیر مشترک»^۷ مصوب ۱۹۴۵، رنگ قانونی به خود گرفت که به موجب آن خواهان و خواننده در خسارت وارده سهم دارند و مسئولیت تقسیم می شود. از زمان تصویب این قانون، دیگر تقصیر جمعی در دعوای جبران خسارت یک دفاع مطلق نیست اما به استناد بند ۱ ماده ۱ سبب کاهش خسارت مورد ادعای خواهان به نسبت سهم وی در ایجاد خسارت و به میزانی که دادگاه منصفانه تشخیص دهد، می گردد (برمینگهام^۸، ۲۰۰۵: ۵۵). عبارتی اگر

1. Contributory negligence
2. Pomponius
3. The last opportunity rul
4. Harpwood
5. Maritime convection Act
6. Sim
7. Law Refoirm contributory negligence act 1945
8. Bermingham

تقصیر زیان‌دیده در کنار تقصیر خوانندگان قرار گیرد براساس قانون تقصیر مشترک ۱۹۴۵ به همان میزان از مسئولیت شخصی خواننده کاهش پیدا خواهد کرد. رویه قضایی در خصوص تقسیم مسئولیت دو رویکرد را در پیش گرفته است: لحاظ میزان تقصیر و تقسیم براساس میزان دخالت (دولت آبادی، ۱۳۶۹: ۵۳).

«معمولا اثبات اینکه رفتار خواهان در ایجاد خسارتی که او (زن یا مرد) متحمل گردید، سهمیم بوده قبل از کاهش ناشی از تقصیر مشترک ضروری است بعنوان مثال در دعوی. خواهان که مست کرده بود بوسیله خواننده زیر گرفته شد. از آنجائیکه او حتی اگر مست هم نبود توسط خواننده زیر گرفته می شد، تقصیر مشترک وجود نداشت» (هارپوود، ۲۰۰۰: ۴۶۲). لذا معیار سببیت و معیار^۱ بعنوان اولین فیلتر در تقصیر مشترک استفاده می شود. یعنی اگر عمل خواننده نبود آن حادثه باز هم اتفاق می افتاد پس عمل خواننده نمی تواند سبب حادثه باشد و هیچ نقشی نخواهد داشت و لذا تقصیر مشترک اتفاق نمی افتاد و تمام خسارت و مسئولیت با خواننده است.

در پرونده ای فروم^۲ و باتچر^۳، (۱۹۷۶) که خواهان با دقت و با سرعت محدود و مجاز در سمت مجاز جاده رانندگی می کرد با بی احتیاطی خواننده که با سرعت زیاد و در سمت غیرمجاز جاده رانندگی می کرد تصادف شدید می کند. خواهان کمر بند نیسته بود و جراحات وارد شده بر خواهان جدی بود. در این پرونده قاضی لرد دنینگ چند تقسیم بندی در مورد اثر عملکرد خواهان و بستن کمر بند و رابطه سببیت آن می نماید بدین شرح که ۱- اگر بستن کمر بند هیچ تفاوتی در جراحات وارده نخواهد کرد، هیچ کاهش خسارت برای تقصیر مشترک ایجاد نمی شود ۲- اگر بستن کمر بند جراحات وارده را کاهش می داد، مقدار ۱۵ درصد کاهش خواهیم داشت ۳- اگر بستن کمر بند از تمام جراحات جلوگیری می کرد، مقدار ۲۵ درصد از خسارت کاهش داده خواهد شد. هر چند دادگاه استیناف بعضی استثنائات را برای افرادی که بابت قصور در بستن کمر بند قابل سرزنش نیستند قائل شد همچون افراد خیلی چاق یا زنان حامله. در دعوی (بیشوول^۴ و بیرل^۵، ۱۹۹۸). رای داده شد که همان اصول برای بستن کمر بند صدلی عقب اتومبیل اجرا شود. در دعوی (کاندون^۶ و کاندون^۷، ۱۹۱۸). خواهان که مدعی شده بود از بیماری ترس (فوبیا) از کمر بند رنج می برد، هیچ کاهشی بابت دریافت خسارت نهایی نداشت (هارپوود، ۲۰۰۰: ۴۶۲).

معیار مراقبت و احتیاط در تقصیر مشترک چیست؟ نیازی نیست که خواننده اثبات کند که خواهان موظف به رعایت وظیفه مراقبت بوده بلکه خواننده صرفا باید اثبات کند که خواهان در مراقبت مناسب از ایمنی و سلامت خود قصور کرده است. گفته شده که معیار شخصی برای بچه ها و افراد کهنسال باید در نظر گرفته شود نه معیار نوعی (هارپوود، ۲۰۰۰: ۴۶۲). در اصول اروپایی حقوق مسئولیت مدنی در خصوص شرایطی که در فرض دخالت زیان دیده باید وجود داشته باشد آمده است که «زیان دیده در مورد رفتار مداخله گرایانه باید اهلیت داشته باشد». در ضمن واژه «رفتار یا فعل مداخله گرایانه» بعنوان واژه مورد قبول گروه اروپایی حقوق مسئولیت مدنی بجای واژه تقصیر مشترک است.

در همین ارتباط گفته شده «بی احتیاطی خواهان، در حالیکه (بعنوان عامل مداخله گر) قاطع زنجیره سببیت نباشد می تواند بخوبی منجر به تقصیر اشتراکی شود. این امر در دعوی (سایرز^۷ و هارلو^۸، ۱۹۵۸) اتفاق افتاد. جائیکه خسارات خواهان به تناسب عمل اشتراکی وی کاهش یافت اما نه در دعوی (گاف^۹ و تورن^{۱۰}، ۱۹۶۶). جائیکه دادگاه استیناف چنین تصمیم گرفت که بچه ۱۳ ساله مشمول تقصیر اشتراکی نبوده و از مقدار جبرانی خسارت کاسته نمی شود.

1. But for
2. Froom
3. Butcher
4. Biesheuvel
5. Birrell
6. Condon
7. Sayers
8. Harlow
9. Gough
10. Torne

در خصوص معیار مراقبت برای تقصیر مشترک از قول قاضی لرد دنینگ در پرونده اخیر الذکر گفته شده که «بچه های خیلی جوان (کوچک) مشمول تقصیر اشتراکی نیستند» و در پرونده^۱ (الیور^۱، برمینگهام و میدلند امینیوس^۲، ۱۹۳۳) رای داده شد که اگر کودک تحت کنترل بزرگسال است، تقصیر بزرگسال به بچه نسبت داده نمی شود. حوادث کار هم میتواند جزو استثنائات باشد. در مورد کارگران آمده است که تماماً توسط کارفرما پرداخت می گردد (در پرونده^۳ پیتس^۳ و هانت^۴، ۱۹۹۰) و خسارت از ۱۰۰ درصد هرگز کاهش نمی یابد.

همچنین اگر در شرایط اضطراری، خواهان عمل معقولی انجام دهد مشمول تقصیر اشتراکی نیست و تماماً باید توسط خواننده پرداخت شود (جونز^۵ و بويس^۶، ۱۸۱۶) البته ناگفته نماند این حالت اخیر همان عامل مداخله گر وابسته است که نمی تواند قاطع زنجیره سببیت باشد و عکس العمل طبیعی و معقول خواهان باعث قطع رابطه سببیت حتی جزئی هم نیست و خسارت و مسئولیت با خواننده است. همچنان که اگر تقصیر زیان دیده بعنوان عامل مداخله گر مستقل باشد به تنهایی قاطع رابطه سببیت نتیجه با خواننده بوده و مشمول تقصیر مشترک نیست.

در مورد چگونگی تقصیر زیان دیده گفته شده «کوتاهی از مراقبتی معقول و احتیاط مقتضی در مراقبت از جسم خود و حمایت لازم از سایر منافع آن». «این تقصیر عبارت است از رفتاری پایین تر از معیارهایی که خواهان باید به منظور حفاظت از خود به کار گیرد.»

در حقیقت «صرف اینکه خواهان در بروز صدمه مشارکت داشته کافیت و لازم نیست که سبب حادثه باشد. لذا در پرونده (اونل^۷ و جکسون^۸، ۱۹۷۲) در جبران خسارت برای موتور سیکلت مقدار ۱۵ درصد کسری و کاهش وجود داشت چون در استفاده از کلاه ایمنی قصور کرده بود.»

دو نمونه دیگر از دعاوی مربوط به تقصیر مشترک و رای دادگاه در کاهش خسارت بعلت غفلت و تقصیر خود خواهان در ذیل آورده می شود:

«دعوی سائرز علیه هارلو یو. دی. سی (۱۹۵۸) خواهان یک زن بود وارد دستشویی عمومی شد که متعلق به خوانندگان بود و به وسیله آنها اداره می شد. نظر به معیوب بودن قفل بدون دسته، او نتوانست از آنجا بیرون بیاید. اتوبوس او در حال حرکت بود و او سعی نمود از بالای درب رد شود. او پایش را روی گردان توالت گذاشت، زمین خورد و صدمه دید. او مرجع محلی را مورد شکایت قرار داد: دادگاه مقرر داشت: (۱) خوانندگان غفلت ورزیده اند؛ (۲) غفلت خود خواهان بخاطر تلاش برای قرار گرفتن بر روی یک شی متحرک، موثر در ورود زیان است. ادعای او تا یک چهارم کاهش یافت.

دعوی فروم و دیگران علیه باچر (۱۹۷۶). B که اتومبیلی را با بی مبالاتی در جاده می راند با اتومبیل F تصادم و به راننده یعنی اف که کمر بند ایمنی نبسته بود، صدمه زد. این حادثه منحصرأ توسط بی اتفاق افتاد. (دادگاه استیناف) رای داد: ادعای اف برای غرمت ۲۵ درصد کاهش می یابد، زیرا نبستن کمر بند ایمنی، غفلت موثر در ورود ضرر، از جانب اف محسوب می شود.». در هر حال «دخالت زیان دیده در ورود ضرر معمولاً منتهی به کاهش میزان خسارتی می شود که اگر او در ایجاد آن دخالت نمی کرد، قابل دریافت بود.»

1. Oliver
2. Midland omnibus co ltd
3. Pitts
4. Hunt
5. Jones
6. Boyce
7. O'Connell
8. Jackson

تقصیر زیان دیده در حقوق فرانسه

در ادبیات حقوقی فرانسه، مفهوم تقصیر زیان دیده^۱ به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در تعیین میزان جبران خسارت شناخته می‌شود. هر چند مبنای کلی مسئولیت در حقوق فرانسه بر اصل جبران کامل زیان مبتنی است (ماده ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ ق.م.ف)، رویه قضایی و دکترین پذیرفته‌اند که اگر رفتار زیان دیده در حدوث یا افزایش خسارت نقش مؤثری داشته باشد، دادگاه می‌تواند میزان غرامت را کاهش دهد یا در موارد استثنایی از جبران کامل امتناع کند. این قاعده از این جهت با دیدگاه‌های رومی - ژرمنی سازگار است که مسئولیت صرفاً بر پایه تقصیر مرتکب نیست، بلکه نقش علت‌انگاری و میزان مشارکت عوامل مختلف در تحقق زیان نیز سنجیده می‌شود. در حقوق فرانسه، تحلیل عملی نقش زیان دیده معمولاً در سه مرحله صورت می‌گیرد: نخست تشخیص اینکه آیا اقدام یا ترک عمل خواهان «عامل مادی» در حصول زیان بوده است؛ دوم سنجش نسبی اثر آن رفتار در اندازه‌گیری خسارت؛ و سوم اعمال قاعده عدل قضایی برای تعدیل میزان جبران. دکترین فرانسه تأکید می‌کند که تقصیر زیان دیده زمانی می‌تواند به کاهش حق وی بینجامد که رفتار وی «مؤثر» و «قابل پیش‌بینی» در تحقق ضرر شناخته شود؛ صرف وجود یک نقش غیر مؤثر یا غیر قابل پیش‌بینی کافی نیست. نحوه اثر تقصیر زیان دیده در عمل به طیف وسیعی از راه‌حل‌ها منجر می‌شود: در برخی موارد کاهش نسبی خسارت^۲ به کار می‌رود و دادگاه با لحاظ درصد مسئولیت هر یک از طرفین، مبلغ نهایی جبران را تعیین می‌کند؛ در موارد دیگر که نقش زیان دیده بسیار برجسته و بی‌پروایانه باشد، ممکن است دادگاه از جبران کامل امتناع نماید یا فقط بخش محدودی از خسارت را بپذیرد. دکترین فرانسوی تصریح می‌کند که معیار اعمال تعدیل، «عدل قضایی»^۳ و میزان ارتباط سببی رفتار خواهان با زیان است. از منظر تطبیقی با حقوق انگلستان، اگرچه هر دو نظام امکان تعدیل مسئولیت را می‌پذیرند، تفاوت‌های ساختاری وجود دارد. در انگلستان مکانیسم‌هایی^۴ که به صورت قانونی و قضایی تشریح شده‌اند و درصد کاهش بر اساس رویه و قوانین تطبیق می‌یابد (هارپوود، ۲۰۰۰). در فرانسه، گرچه مفهوم معادل «تقسیم مسئولیت» وجود دارد، پذیرش و شیوه اجرا بیشتر بر پایه‌ی تفسیر قضایی و اصول عام جبران خسارت است تا قواعد عددی صریح؛ به عبارت دیگر دادگاه‌های فرانسوی نسبت به اعمال کاهش مبتنی بر خطای زیان دیده رویکردی منعطف‌تر و موردبه‌مورد دارند که مستلزم تحلیل دقیق نسبت سببی و عدالت و صلاح دید قضایی است. در حقوق فرانسه هم‌چنین بحث‌هایی در دکترین وجود دارد مبنی بر اینکه نباید هرگونه نقش زیان دیده را با همان درجه سخت‌گیری تلقی کرد؛ برای مثال در موارد اضطراری که واکنش زیان دیده معقول بوده است، دادگاه از کاهش جبران خودداری می‌کند، در حالی که در مواردی که زیان دیده رفتار غیر معقول، مخاطره‌آمیز یا عمداً مخل ایمنی انجام داده، احتمال کاهش یا حتی محرومیت از جبران بیشتر است. علاوه بر این، در حقوق فرانسه توجه خاصی به وضعیت‌های آسیب‌پذیری (مانند کودکان یا افراد ناتوان) می‌شود و در این موارد ممیزی تقصیر زیان دیده با ملاحظه معیارهای عینی و انسانی انجام می‌پذیرد (هوزر، ۱۹۹۳). به‌طور خلاصه، در نظام حقوقی فرانسه تقصیر زیان دیده به‌عنوان یک عامل تعدیلی قابل توجه در سنجش مسئولیت مطرح است؛ دستگاه قضایی با تحلیل علت‌انگاری و نسبی‌سازی میزان دخالت، و با اتکا به اصول عدالت، می‌تواند میزان جبران را کاهش یا تعدیل کند، اما این کاهش نه مطلق است و نه حتماً منجر به معافیت کامل خوانده می‌شود. این رویه فرانسوی از یک سو ضمانت می‌کند که مرتکبان خسارت مورد پرسش قرار گیرند و از سوی دیگر از تحمیل جبران نامتناسب بر مرتکب در مواردی که زیان دیده نیز نقش مؤثر داشته جلوگیری می‌کند.

بررسی و مقایسه

تقصیر در نظام‌های حقوقی رومی - ژرمنی و کامن‌لا جایگاهی بنیادین دارد و هر یک از این نظام‌ها بنا به پیشینه تاریخی، منابع حقوقی و شیوه استدلال قضایی خود تعریفی متمایز از آن ارائه داده‌اند. در نظام حقوقی فرانسه که برگرفته از حقوق رومی - ژرمنی است، تقصیر ستون اصلی مسئولیت مدنی محسوب می‌شود. از زمان تصویب قانون مدنی ناپلئون، قاعده‌ای عام بر حقوق مدنی فرانسه حاکم شد که بر اساس آن هر کس با فعل یا ترک فعل خود موجب ورود زیان به دیگری شود، مکلف به جبران

1. Faute de la victime
2. Réduction proportionnelle
3. Équité
4. Contributory negligence

خسارت است. همین اصل، بنیانی است که قاعده تقصیر را به مرکز ثقل روابط خصوصی تبدیل کرده است. در حقوق فرانسه، تقصیر نه تنها شامل ارتکاب اعمال خلاف قانون می شود بلکه ترک مراقبت‌های متعارف یا بی احتیاطی نیز در دایره آن قرار می گیرد. به همین دلیل، مفهوم تقصیر در این نظام حقوقی بسیار گسترده و انعطاف پذیر است. دادگاه‌های فرانسه در طول زمان با توسعه مصادیق تقصیر، امکان شمول آن بر انواع مختلفی از رفتارهای زیان بار را فراهم کرده اند و همین امر باعث شده است که تقصیر به عنوان یک معیار حقوقی، نقشی محوری در تحقق عدالت ایفا کند. افزون بر این، تقسیم بندی تقصیر به درجات عمدی، سنگین و سبک نیز نشان می دهد که حقوق فرانسه به ظرایف و شدت و ضعف رفتار افراد توجه ویژه دارد و آثار حقوقی متناسبی برای هر یک در نظر گرفته است. در مقابل، نظام حقوقی انگلستان که بر مبنای کامن لا شکل گرفته، مسیر متفاوتی را طی کرده است. در این نظام، برخلاف فرانسه، هیچ ماده قانونی عامی وجود ندارد که تعریف کلی از تقصیر ارائه دهد. تقصیر در انگلستان محصول رویه قضایی است و قضا در طول قرون متمادی با صدور آرای متعدد، چارچوب آن را ترسیم کرده اند. یکی از مهم ترین تحولات در این زمینه، پرونده مشهور *دانا هیو علیه استیونسون* در سال ۱۹۳۲ است که اصل وظیفه مراقبت را به عنوان سنگ بنای مسئولیت ناشی از بی احتیاطی مطرح کرد. بر اساس این رأی و رویه های بعدی، تقصیر زمانی محقق می شود که شخص نتواند سطح مراقبتی را که از یک فرد متعارف در شرایط مشابه انتظار می رود رعایت کند. معیار انسان متعارف، که به عنوان شاخص اصلی احراز تقصیر در حقوق انگلستان شناخته می شود، باعث شده است که تقصیر مفهومی پویا و وابسته به شرایط زمان و مکان باشد. نکته قابل توجه آن است که در حقوق انگلستان، تقصیر تنها به حوزه مسئولیت مدنی محدود نمی شود، بلکه در بسیاری از جرایم کیفری نیز جایگاهی کلیدی دارد. مفاهیمی همچون بی احتیاطی، بی مبالاتی شدید و بی پروایی در حقوق جزا به وضوح بر پایه معیار تقصیر تعریف شده اند. بدین ترتیب، تقصیر در این نظام نه تنها مبنای مسئولیت مدنی بلکه اساس بسیاری از مسئولیت های کیفری نیز هست. از سوی دیگر، انعطاف پذیری رویه قضایی در نظام کامن لا موجب می شود که مفهوم تقصیر همواره متناسب با تحولات اجتماعی و فناوری بازتعریف شود.

با مقایسه این دو نظام حقوقی می توان دریافت که حقوق فرانسه بیشتر به مدون سازی و طبقه بندی قانونی تقصیر گرایش دارد، در حالی که حقوق انگلستان بر مبنای رویه قضایی و معیارهای عملی شکل گرفته است. در فرانسه، درجات تقصیر و آثار آن به طور روشن و ساختاریافته در قوانین مدنی بیان شده است، حال آنکه در انگلستان، تبیین تقصیر بر پایه تشخیص قضا و معیارهای عرفی استوار است. افزون بر این، در حقوق فرانسه قلمرو تقصیر عمدتاً به مسئولیت مدنی محدود می شود، اما در حقوق انگلستان تقصیر هم در مسئولیت مدنی و هم در مسئولیت کیفری حضوری پررنگ دارد. در نهایت می توان گفت که هر دو نظام، اگرچه در شیوه بیان و منبع حقوقی متفاوت اند، اما تقصیر را به عنوان یکی از بنیادی ترین عناصر مسئولیت حقوقی پذیرفته اند و هر یک تلاش کرده اند تا با توجه به نیازهای جامعه خود، این مفهوم را توسعه دهند.

در حقوق انگلیس، تعریف تقصیر بیشتر از طریق نهاد بی احتیاطی یا متجلی می شود. به بیان دیگر، تقصیر در این نظام حقوقی معادل نقض وظیفه احتیاط است که موجب ورود زیان قابل پیش بینی به دیگری می شود. نقطه عطف این تعریف را می توان در پرونده مشهور *دونوگ^۱ و استونسون^۲* (۱۹۳۲) یافت که در آن دادگاه مقرر داشت تولیدکننده نسبت به مصرف کننده وظیفه احتیاط دارد و نقض این وظیفه موجب مسئولیت است. در حقوق انگلیس، برای تحقق تقصیر سه شرط اساسی وجود دارد: نخست، باید وظیفه احتیاط نسبت به زیان دیده وجود داشته باشد؛ دوم، این وظیفه باید نقض شده باشد، به این معنا که رفتار فرد پایین تر از معیار یک شخص متعارف باشد؛ و سوم، باید رابطه سببیت میان نقض وظیفه و خسارت ایجاد شده وجود داشته باشد. به عنوان مثال، اگر راننده ای در لندن بدون توجه به چراغ قرمز از تقاطع عبور کند و موجب آسیب عابر شود، مرتکب تقصیر شده است زیرا وظیفه احتیاط خود را نسبت به عابران نقض کرده است.

در یک جمع بندی کلی می توان گفت که در حقوق فرانسه، تقصیر مبنای عام و گسترده مسئولیت مدنی است و تقریباً هرگونه رفتار زیان بار را در بر می گیرد؛ در حالی که در حقوق انگلیس، تقصیر بیشتر محدود به مواردی است که شخص وظیفه احتیاط خود

1. Donoghue
2. Stevenson

را نقض کرده باشد. به همین دلیل، رویکرد فرانسه دامنه وسیع تری دارد، اما رویکرد انگلیس بیشتر مبتنی بر ارزیابی موردی و سنجش رفتار با معیار شخص متعارف است.

نتیجه گیری

در حقوق انگلستان مسئولیت مبتنی بر تقصیر است و مسئولیت بدون تقصیر استثناست. البته تقسیم بندی کلی مسئولیت در حقوق انگلستان شامل سه دسته می شود: ۱- مسئولیت ناشی از تقصیر ۲- مسئولیت ناشی از عمد ۳- مسئولیت بدون تقصیر. البته می توان مسئولیت های عمد و تقصیر را در یک دسته قرارداد. در هر حال ضابطه شناسایی تقصیر «خروج از رفتار معقول و متعارف» است. در خصوص مسئولیت به نسبت درجه تقصیر بطور استثنائی در حقوق انگلیس اشاراتی شده است و می توان گفت که یک قاعده مقبول و فراگیر در نظام حقوقی انگلیس وجود ندارد و وجود آرای در حقوق انگلیس تنها استثنائات موجود در این نظام حقوقی بوده و اختصاص به همان موارد خاص خود را دارد. در حقوق فرانسه، تقصیر براساس وجود و یا عدم وجود عنصر عمد در آن به تقصیر عمدی و غیرعمدی تقسیم می شود و تقصیر غیرعمدی، براساس درجه سنگینی آن به تقصیر سنگین، تقصیر سبک و تقصیر خیلی سبک قابل دسته بندی است. بررسی صورت گرفته نشان داده است که این تقسیم بندی ریشه در حقوق رم داشته، در حقوق فرانسه رشد و نمو داشته و امروزه در اغلب کشورها، از جمله کشورهای نظام حقوقی کامن لا نشانه های توجه به آن دیده می شود. در مطالعه حاضر، بررسی و تحلیل نظام های حقوقی انگلیسی و فرانسه در حوزه مسئولیت مدنی نشان می دهد که گرچه این دو نظام حقوقی منشأ مشترک دارند و ریشه های تاریخی آن ها از قانون رومی گرفته شده است، اما در شکل گیری و تفسیر مفاهیم کلیدی، تفاوت های قابل توجهی وجود دارد که این تفاوت ها در نتیجه تحولات تاریخی، فرهنگی، و اجتماعی هر کشور رخ نموده است. یکی از نتایج مهم این مطالعه، تفاوت در رویکردهای کلی و جزئی نظام های حقوقی نسبت به مفهوم مسئولیت مدنی است. در نظام حقوقی فرانسه، مسئولیت مدنی به عنوان سنگ بنای کلیه اعمال حقوقی و مبنای اصلی جبران خسارت ها، به صورت جامع و گسترده مورد توجه قرار می گیرد؛ به گونه ای که هر نوع تقصیر در آن نقش ایفا می کند و تابع قواعد مربوط به تقصیر، عمد و سهل انگاری است. این رویکرد، نشان دهنده نگاه عمیق تر و جامع تر به مسئولیت است که در آن، مسئولیت های فردی و اجتماعی به صورت پیوسته و پیوسته اش مراقبت می شود. در مقابل، نظام حقوقی انگلیسی، بر مبنای اصول اختصاصی و قواعد جزئی تر، مسئولیت های مدنی را در قالب نظام های خاص تنظیم می کند. این نظام، بیشتر به طبقه بندی و درجه بندی مسئولیت های فردی بر اساس شدتی که تقصیر می طلبد، تمرکز دارد و نسبت به کلی نگرایی در حقوق فرانسه، رویکردی جزئی و کاربردی تر دارد. این تفاوت، علاوه بر تاثیرات بر نحوه اجرای حقوق، بر روی فرآیندهای قضایی و نتیجه گیری های قضات نیز اثر دارد، چرا که در این نظام، ارزیابی شدت و ضعف تقصیر و شکل گیری مسئولیت، دقیق تر و مبتنی بر معیارهای مشخص تر است. تاثیرات عملی این تفاوت ها، در حوزه های مختلف از جمله صنعت، تجارت، و حقوق مالکیت، کاربرد دارد و نشان می دهد که هر نظام حقوقی باید با توجه به زمینه های فرهنگ و جامعه خود، چارچوب های مناسب و کارآمد برای مسئولیت و جبران خسارت تدوین کند. این یافته ها، اهمیت شناخت عمیق تر و مقایسه نظام های حقوقی در امر اصلاح و به روزرسانی قوانین را برجسته می سازد، چرا که آگاهی از تفاوت های بنیادین، می تواند در طراحی سیاست های حقوقی و تصمیم گیری های قضایی بهتر، نقش آفرین باشد. در نتیجه، این پژوهش نشان دهنده اهمیت حفظ و مطالعه میراث حقوقی مشترک، در کنار مراقبت از تفاوت های تطور یافته است که هر کدام، نشان دهنده حدود، امکانات، و محدودیت های خاص خود است. این شناخت، نه تنها در حوزه علم حقوق، بلکه در سیاست گذاری، آموزش، و توسعه فرآیندهای قضایی و حقوقی هر کشور، تاثیرات مثبت و سازنده ای خواهد داشت، و به توسعه حقوق کارآمد و منسجم کمک می کند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است: نویسندگان اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله. نویسندگان دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی سازی مقاله. نویسندگان سوم: استاد مشاور پایان نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع




- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۹). دوره مقدماتی حقوق مدنی، حقوق وقایع حقوقی (جلد اول). تهران، انتشارات دادگستر.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۱). حقوق مدنی (اعمال حقوقی: قرارداد و ایقاع). تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- صفایی، حسین. (۱۳۸۶). مسئولیت مدنی (الزامات خارج از قرارداد). تهران، انتشارات سمت.
- امامی، سید حسن. (۱۳۶۴). حقوق مدنی (جلد اول). تهران، انتشارات اسلامی.
- رهپیک، محمدجواد. (۱۳۹۰). تحلیل حقوقی تقصیر مدنی و مسئولیت. تهران، انتشارات خرسندی.
- شهیدی، مهدی. (۱۳۹۶). عقود و تعهدات. تهران، انتشارات مجد.
- شمس، عبدالله. (۱۳۹۷). حقوق دادرسی مدنی، جلد یکم. تهران، انتشارات دراک.
- صفایی، سیدحسین. (۱۳۸۶). مقالاتی درباره حقوق مدنی و حقوق تطبیقی (چاپ دوم). تهران، انتشارات میزان.
- صفایی، حسین. (۱۳۶۴). مفهوم تقصیر سنگین در ارتباط با شرط عدم مسئولیت. نشریه حقوق بین‌المللی، ۴(۴)، ۲۱۹-۱۷۵.
- دولت آبادی، ناصر. (۱۳۶۹). تجزیه در سبب ورود خسارت. مجله کانون وکلا، (۱۵۳-۱۵۲)، ۶۰-۵۳.

References

- Baker, C. D. (1991). Tort (5th ed.). Sweet & Maxwell.
- Bermingham, V. (2005). Nutshells tort (7th ed.). Sweet & Maxwell.
- Clerk, J. F. (John Frederic). (1995). Clerk and Lindsell (p. 58).
- Edward, L. L. (2012). Tort law (15th ed.). Delmar.
- Harpwood, V. (2000). Principles of tort law (4th ed.). Cavendish Publishing. Harpwood, V. Principles of tort law (p. 462).
- Sim, R. S., Millie Scott, D. M. & Pace, P. J. (1991). A level English law (7th ed.). Butterworths.
- Walker, D. M. (1980). The Oxford companion to law. First Edition.



Critique and Review of Article 34 of the Civil Enforcement Law Approved in 1977 in Iran

Mahmoud Amirgol Mohammad Firoz Abadi¹ , Amrollah Nikoumanesh² , and Majid Vaziri³ 

1. PHD Student Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran, Email: m.amirgol@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran, Email: a.nikoumanesh@qodsiau.ac.ir
3. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran, Email: maj.vaziri@iauctbac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 28 March 2025
Received in revised form 09 April 2025
Accepted 15 May 2025
Available online 23 September 2025

Keywords:

Law,
Execution,
Judgments,
Civil,
Protraction of Proceedings,
Judgment Creditor,
Judgment Debtor

ABSTRACT

Objective: The primary objective of this research is to identify and analyze the most significant obstacles and deficiencies in Article 34 of the Civil Executions Law adopted in 1977, which lead to protracted enforcement proceedings and judicial delays. This article seeks to meticulously examine this article and its related executive procedures, offering practical solutions and amendatory proposals aimed at reducing delays in judgment enforcement, preventing abuse by the judgment debtor, and facilitating the more rapid realization of the judgment creditor's rights.

Method: This research was conducted using a descriptive analytical method and relied on library resources including laws, regulations, specialized books, scientific articles, and consensus opinions and advisory opinions.

Results: Article 34 of the Civil Judgment Enforcement Law is riddled with ambiguities and legislative gaps that allow the defendant to delay the execution of the judgment by intentionally introducing properties that have no buyer, claiming unjustified insolvency, or introducing properties with registration and legal problems. The lack of a unified and transparent system for identifying the defendant's properties is one of the main obstacles to the rapid execution of judgments. The consistency in introducing properties by the defendant and the prolonged auction process are among the main factors delaying the proceedings.

Existing enforcement guarantees, such as imprisonment, are ineffective due to the strictness in proving the defendant's fraud. The optional execution of the judgment in this article, instead of being mandatory, gives the defendant the opportunity to abuse.

Conclusions: This study demonstrates the necessity of amending Article 34 of the Civil Judgments Enforcement Law by adding transparent notes and establishing a national asset registry. Other proposed measures to reduce trial delays and expedite judgment enforcement include harsher criminal penalties for asset concealment, provisional enforcement of judgments, and the restriction of the social rights of the convicted obligor.

Cite this article: Amirgol Mohammad Firoz Abadi, M., Nikoumanesh, A. & Vaziri, M. (2025). Critique and Review of Article 34 of the Civil Enforcement Law Approved in 1977 in Iran. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-16. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548>

Publisher: Lorestan University.

Introduction

The Civil Enforcement Law describes the manner in which final judgments are enforced in legal cases. Undoubtedly, the purpose of filing a lawsuit in court is to obtain a result and realize the right of the convicted person, and this will not be accomplished unless it is fully implemented.

Therefore, simply issuing a judgment in someone's favor will not result in the realization of his or her right. Rather, the process will be completed when the issued judgment is implemented on time. Therefore, the rules and regulations of enforcement are considered one of the most important and effective parts of the proceedings. For this reason, the science of enforcement has emerged as an independent branch of civil law in recent decades and is evolving and progressing.

Basically, one of the examples of the evolution of laws is awareness of its shortcomings and providing solutions to eliminate those shortcomings. Scientific treaty centers are active as the most important authority in the field of research and providing solutions in this field. In this study, we aimed to criticize one of the most important and effective obstacles in the enforcement law, to examine its hidden angles, and to present a way to remove and overcome these obstacles.

Obviously, with much research and effort, we will try to discover and present ways to overcome these obstacles.

Considering that the judiciary is the center of grievances for the Iranian people, and its correct and successful performance increases public confidence in the judicial system and ultimately strengthens the Islamic Republic system; therefore, examining existing judicial laws and regulations and how to implement and eliminate existing deficiencies is a necessity for the country's judicial system. In this study, we have sought to find defects in the law and regulations for the enforcement of sentences that cause the sentence to be extended. The lack of research works on the problems of Article 34 of the Civil Judgments Enforcement Law clearly indicates the novelty of the research subject. After considering the fact that in the current courts, the process of hearing and realizing the right to the point of execution is considerably prolonged and causes harm to the convicted person, therefore, the purpose of the research is, firstly, to examine the execution of civil judgments regarding Article 34 of the Civil Judgments Enforcement Law and, secondly, to present suggestions for eliminating these obstacles, which is the subject of the study.

Method

This study employs an analytical-descriptive method, relying on library resources including laws, regulations, specialized books, scientific articles, unified precedents, and advisory opinions. The research methodology is based on the qualitative content analysis of Article 34 and other related articles of the Civil Executions Law, as well as the examination of practical cases and executive challenges within judicial authorities. Comparative studies with the French legal system have also been utilized to propose solutions.

Results

Article 34 of the Civil Executions Law suffers from ambiguities and legislative gaps that allow the judgment debtor to deliberately delay the enforcement process by introducing properties lacking buyers, making baseless claims of insolvency, or presenting assets with registration and legal complications.

The absence of an integrated and transparent asset identification system for the judgment debtor is a major obstacle to the swift execution of judgments.

Sequential introduction of assets by the judgment debtor and protracted auction processes are among the primary causes of judicial delays.

Existing enforcement guarantees, such as imprisonment, are ineffective due to stringent requirements for proving the debtor's fraud.

The provision for voluntary compliance in this article, as opposed to mandatory enforcement, provides opportunities for abuse by the judgment debtor.

Conclusions

1. The convicted person is obliged to deposit his debt and debt into the justice fund within three months and satisfy and pay the debt to the convicted person. If he fails, the property will be seized and imprisoned, and the seized property will be paid to the convicted person in the first instance with the expert opinion, and if he does not satisfy, it will be put up for auction.

2. If the convicted person claims to be insolvent and after examination and investigation it is found that he is not insolvent and the legal process has been prolonged, he will be punished by paying a fine and legal punishment.

3. From the time the convicted person's debt was established before the court's verdict and until the time of payment to the convicted person, the amount of inflation and the value of the property will be calculated, and all court costs will also be borne by the convicted person.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

نقد و بررسی ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در ایران

محمود امیرگل محمد فیروز آبادی^۱، امراله نیکومنش^۲ ✉، مجید وزیری^۳

۱. دانشجوی دکتری فقه و حقوق واندیشه امام خمینی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: m.amirgol@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: a.nikomanesh@godsiau.ac.ir

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: maj.vaziri@iauctbac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: هدف اصلی این پژوهش، شناسایی و تحلیل مهم‌ترین موانع و اشکالات موجود در ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ است که منجر به تطویل زمان اجرای احکام و اطاله دادرسی می‌شوند. این مقاله در پی آن است که با واکاوی دقیق این ماده و رویه‌های اجرایی مرتبط، راهکارهای عملی و پیشنهادی اصلاحی برای کاهش تأخیر در اجرای احکام، جلوگیری از سوءاستفاده محکوم‌علیه و تحقق هرچه سریع‌تر حقوق محکوم‌له ارائه دهد.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱	روش پژوهش: این پژوهش به روش تحلیلی-توصیفی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای شامل قوانین، مقررات، کتب تخصصی، مقالات علمی و آرای وحدت رویه و نظریات مشورتی انجام شده است.
کلیدواژه‌ها: قانون، اجرا، احکام، مدنی، اطاله، محکوم له، محکوم علیه	یافته‌ها: ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی با ابهامات و خلأهای تقنینی مواجه است که به محکوم‌علیه امکان می‌دهد با معرفی عمدی اموال فاقد خریدار، ادعای اعسار ناروا یا معرفی اموال دارای مشکلات ثبتی و حقوقی، روند اجرای حکم را به تأخیر اندازد. فقدان سامانه یکپارچه و شفاف شناسایی اموال محکوم‌علیه از موانع اصلی اجرای سریع احکام است. تسلسل در معرفی اموال توسط محکوم‌علیه و طولانی شدن فرآیند مزایده از جمله عوامل اصلی اطاله دادرسی هستند. ضمانت‌های اجرایی موجود مانند حبس، به دلیل سخت‌گیری در اثبات تقلب محکوم‌علیه، ناکارآمد هستند. اجرای اختیاری حکم در این ماده، به جای الزامی بودن، به محکوم‌علیه فرصت سوءاستفاده می‌دهد. نتیجه‌گیری: مطالعه حاضر ضرورت اصلاح ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی را از طریق الحاق تبصره‌های شفاف‌ساز و نیز استقرار سامانه ملی ثبت اموال نشان می‌دهد. راهکارهای دیگری از قبیل تشدید مجازات کیفری پنهان‌سازی اموال، اجرای موقت احکام و محدودسازی حقوق اجتماعی محکوم‌علیه به عنوان تمهیداتی برای کاهش اطاله دادرسی و تسریع در اجرای احکام پیشنهاد می‌گردد.

استناد: امیرگل محمد فیروز آبادی، محمود؛ نیکومنش، امراله و وزیری، مجید. (۱۴۰۴). نقد و بررسی ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در ایران.

پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، (۷)، ۴، ۱۶-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2077395.1548>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

قانون اجرای احکام مدنی نحوه‌ی اجرای احکام قطعی شده در دعاوی حقوقی را بیان می‌کند بدون شک هدف از طرح دعوا در محاکم حصول نتیجه و احقاق حق محکوم‌له هست و این مهم به انجام نخواهد رسید مگر پس از اجرای کامل آن. بنابراین صرف صدور حکم به نفع کسی موجب احقاق حق او نخواهد بود. بلکه روند وقتی تکمیل خواهد شد که رأی صادره به‌موقع اجرا برسد. از این‌روی قواعد و احکام اجرا یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین بخش‌های دادرسی به شمار می‌رود. به همین جهت علم اجرا در دهه‌های اخیر به‌عنوان یک شاخه مستقل از قانون مدنی ظهور پیدا کرده و در حال تکامل و پیشرفت است. اساساً یکی از مصادیق تکامل قوانین، آگاهی از نقایص آن و ارائه راهکار برای رفع آن نواقص می‌باشد. مراکز معاهده علمی به‌عنوان مهم‌ترین مرجع در زمینه پژوهش و ارائه راهکار در این زمینه فعالیت دارد.

در تحقیق حاضر برآن شدیم یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین موانع در قانون اجرا را مورد نقد و بررسی قرارداد زوایای پنهان آن را کشف و به ارائه طریق جهت برطرف نمودن و کنار زدن این موانع بپردازیم.

بدیهی است با پژوهش و مساعی فراوان تلاش خواهد کرد تا راه‌هایی برای گذر از این موانع کشف و ارائه نماید. با توجه به این‌که دستگاه قضا، مرکز تظلم خواهی مردم ایران است و عملکرد درست و موفق آن باعث افزایش اعتماد عمومی به سیستم قضایی و درنهایت موجب تقویت نظام جمهوری اسلامی می‌شود؛ بنابراین بررسی قوانین و مقررات موجود قضایی و نحوه اجرا و برطرف کردن نقایص موجود از ضروریات سیستم قضایی کشور می‌باشد. در این مطالعه به دنبال اشکالات موجود در قانون و مقررات اجرای احکام که باعث تطویل زمان حکم می‌شود بوده‌ایم.

نمود آثار پژوهشی راجع به مشکلات ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی، خود به‌روشنی دلالت بر نو بودن موضوع تحقیق دارد. پس از توجه به این واقعیت که در محاکم حاضر، روند رسیدگی و احقاق حق بر نقطه اجرا به شکل قابل‌ملاحظه‌ای به درازا کشیده و موجبات اضرار به محکوم‌له را فراهم می‌کند، لذا هدف از تحقیق در وهله اول در اجرای احکام مدنی ناظر بر ماده‌ی ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی و در وهله دوم، ارائه پیشنهادانی برای حذف این موانع، موضوع مطالعه شده است.

مبحث اول: اجرای احکام مدنی ناظر بر ماده‌ی ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶

هنگامی که حکمی نقض شود یا در اجرای آن اشتباه صورت گیرد یا این‌که در اجرای حکم زیاده‌روی شود، ناگزیر خواهیم بود حکمی که به‌موقع اجرا گذارده شده را اعاده کنیم، جهات و اسباب اعاده می‌تواند از سوی طرفین دعوا باشد یا به‌موجب ایراداتی از جانب دستگاه قضایی شکل گیرد یا این‌که ادله اثبات طرفین دعوی، سبب و موجب اعاده اجرای حکم شود و بر آنیم تا مسئولان جبران خسارات را نیز شناسایی کنیم (نجفی و همکاران، ۱۳۹۹: ۷۸-۵۹).

"اما وضعیت دادورز و اختیارات قانونی آن و چگونگی برخورد با حوادث جدید مزایده افرادی که در اطلاع دادرسی و انجام مزایده کوتاهی کرده‌اند، که نتیجه آن اتلاف و ضرر برای محکوم‌له پدید می‌آید. تصور عده‌ای بر آن است که صرف معرفی هر مالی، رافع مسئولیت محکوم‌علیه است. این تصور سبب شده و می‌شود که بسیاری از اموال معرفی شده در دو مرحله مزایده به دلیل نبودن خریدار به فروش نرسد یا اگر به فروش برسد، مشکلات تنظیم سند چنین مالی به لحاظ برخی بدهی‌های شهرداری و مالیات یا تحویل آن به دلیل تصرفات ثالث و ... سبب نارضایتی خریدار شود. اعتراضات اشخاص ثالث به اصل حکم یا مال توقیفی، ممکن است مواجه با تصمیم محکمه یا شوراهای حل اختلاف به صدور قرار توقف عملیات اجرایی شود. در بعضی موارد دیگر به حکم قانون، نیازمند تصمیم متولی اجرای احکام در اعطاء مهلت برای طرح دعوا یا سبب رفع توقیف از اموال می‌شود."

یکی دیگر از مواردی که در حال حاضر مانع اجرای احکام حقوقی می‌شود، اعلام خلاف بین نسبت به احکام صادره می‌باشد؛ زیرا با تحقیق هر یک از موارد سه‌گانه خلاف، یعنی پی بردن به این‌که حکم صادره برخلاف موازین شرعی یا قانونی بوده یا قاضی صادرکننده رأی صلاحیت صدور را نداشته، اساس اعتبار رأی فرومی‌ریزد و نباید چنین حکمی معتبر محسوب شده و با اجرای آن حیثیت، آزادی، جان و مال اشخاص در معرض نابودی قرار گیرد (حقیقی و همکاران، ۱۳۸۳).

"محکوم‌علیه باید ملزم به اجرای حکم قاضی و اجرای احکام باشد. اگرچه موانعی در این مسیر وجود دارد که محکوم‌علیه از آن سوءاستفاده می‌کند و می‌بایست از آن جلوگیری شود ولی باید با رعایت حق و عدالت بتوانیم سرعت در اجرای احکام و جلوگیری از اطاله دادرسی را انجام داد. یکی از مهم‌ترین راه و تسریع، داشتن نظام اموال دارایی منقول و غیرمنقول اشخاص است و دومین آن، جلوگیری از ادعای اعسار اغلب محکومین و درنهایت محدود کردن آنان از برخی حقوق اجتماعی."

یکی از مراحل دادرسی و احقاق حق در رسیدگی به دعای مدنی، مرحله‌ی اجرای حکم می‌باشد که از یک‌سو آخرین مرحله دادرسی است؛ زیرا ماحصل دادرسی و نتیجه زحمات قضات در این مرحله تجلی پیدا می‌کند و از سوی دیگر، مهم‌ترین مرحله‌ی دادرسی می‌باشد؛ زیرا صدور حکم بدون هیچ پشتوانه‌ای اجرایی، فایده‌ای برای صاحب حق نداشته و با اجرای آن است که وی به حق خود می‌رسد. درواقع، اجرای حکم مرحله‌ای مهم و اساسی در روند احقاق حق و فصل خصومت است و اهمیت فوق‌العاده‌ای در فرآیند دادرسی‌های مدنی دارد. لذا پس از شروع به اجرای حکم، امکان توقف کردن عملیات اجرایی وجود ندارد و اصل بر دوام و استمرار عملیات اجرایی حکم تا زمان اجرای کامل آن است به‌نحوی که مفاد حکم به نفع محکوم‌له اجرا و تحت اختیار او درآید؛ اما باوجود این در بعضی موارد قانون، اجازه توقف، تأخیر یا تعطیل اجرای حکم را داده است. ماده ۲۴ ق.ا.ا.م.پس از اعلام اصل دوام و استمرار عملیات اجرایی برخی از مواردی که موجب توقف، تأخیر یا تعطیل می‌شوند را بیان کرده است (آذرمان، ۱۳۹۵).

"بر اساس ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد یا از اجرای آن جلوگیری کند، مگر دادگاهی که حکم صادر کرده یا مرجع بالاتر آن هم در مواردی که قانون معین کرده باشد. بنابراین اصل بر اجرای حکم قاضی است و در برخی موارد طبق ماده ۲۴ به توقف، تأخیر و حتی تعطیل شدن مبذل می‌شود، مثل اینکه داور پس از اخذ رسید از محکوم‌له، عملیات اجرایی را متوقف می‌کند یا درخواست محکوم‌له، مبنی بر متوقف شدن عملیات اجرایی یا تعطیل شدن آن یا اعتراض شخص ثالث، حکم قطعی دادگاه را به ضرر خود بداند، نسبت به آن درخواست اعتراض تقدیم کند و دادگاه رسیدگی‌کننده به درخواست معترض، قرار تأخیر در اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند یا فوت و حجر محکوم‌علیه شرط اصلی اجرای حکم، در این صورت، عملیات اجرایی متوقف می‌شود."

متن ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی و شرح آن

"همین‌که اجرائیه به محکوم‌علیه ابلاغ شد محکوم‌علیه مکلف است ظرف ده روز مفاد آن را به‌موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم‌به از آن میسر باشد و در صورتی که خود را قادر به اجرای مفاد اجرائیه نداند باید ظرف مهلت مزبور صورت جامع‌الداری خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد صریحاً اعلام نماید. هرگاه ظرف سه سال بعد از انقضای مهلت مذکور معلوم شود که محکوم‌علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم‌به بوده لیکن برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع از دارایی خود را داده به‌نحوی که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجرائیه متعسر (۱) گردیده باشد به حبس جنحه‌ای (۲) از شصت و یک روز تا شش ماه محکوم خواهد شد. تبصره: شخص ثالث نیز می‌تواند به‌جای محکوم‌علیه برای استیفای محکوم‌به مالی معرفی کند." (شمس، ۱۴۰۰: ۱۵ و ۱۶)

چنانچه محکوم‌علیه در اجرای حکم ناتوان باشد؛ یعنی توان پرداخت محکوم‌به را نداشته باشد و محکوم‌له هم نتوانسته باشد مالی از اموال محکوم‌علیه را جهت استیفای محکوم‌به توقیف نماید، محکوم‌له می‌تواند بر اساس ماده ۲ ق.ن.ا.م.م تقاضای بازداشت محکوم‌علیه را بنماید. البته محکوم‌علیه هم می‌تواند پس از قطعیت حکم محکومیت او، حتی قبل از صدور اجرائیه به دادگاه صادر کننده حکم دادخواست اعسار بدهد. در صورت ثبوت اعسار و یا تقسیط محکوم‌به بازداشت محکوم‌علیه منتفی می‌شود.

(۱) متعسر: به ضم میم و فتح تا، از ع.س.ر. است به معنی سختی و دشوار.

(۲) جنحه‌ای: با کسر جیم: جرمی است که مجازاتش کمتر از سه سال است با ضم میم هم گفته می‌شود. جنحه یعنی گناه جنایت: اگر مجازات عملی بسیار سنگین باشد مانند اعدام و یا حبس ابد و مجازات آن بیش از سه سال باشد جنایت محسوب می‌شود. جنحه: مجازات متوسط مثل حبس تا سه سال و جزای نقدی نسبتاً سنگین، جرم جنحه‌ای محسوب می‌شود.

خلاف: به جرمی گفته می‌شود که مجازات آن بسیار سبک است و فقط جزای نقدی است. مثل تخلفاتی که به آن‌ها جریمه نقدی تعلق می‌گیرد.

طبق ماده ۹ قانون مجازات عمومی، مجازات اصلی جنحه به‌قرار ذیل است.

حبس جنحه ای از ۶۱ روز تا سه سال.

جزای نقدی از ۵۰۰۱ ریال به بالا.

با تصویب قانون مجازات جدید و قوانین مؤخر، این سه عبارت منسوخ شده‌اند.

در همین ماده آمده است: ... یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد.

به این معنی که از تاریخ ابلاغ اجراییه با محکوم‌له به توافق رسیده و ترتیبی برای اجرای حکم بدهد و یا توافقی انجام دهد که این توافق‌نامه را باید به قسمت اجرا تحویل دهد مثلاً به توافق برسند که محکوم‌به را در چه تاریخ‌هایی به محکوم‌له یا شخص دیگری تحویل دهد.

در این صورت اگر توافق، صریح و محرز باشد و یا اگر به سازش کشیده شود که باید در دادگاه یا دفاتر اسناد رسمی تنظیم شود، پرونده طرفین اگرچه محکوم‌علیه به توافق و قول و قرارش عمل نکند مختومه می‌شود و حتی اعمال ضمانت‌های کیفری نیز منتفی می‌شود.

اگرچه قول و قرار و توافق محکوم‌علیه، صراحتی نداشته باشد و محکوم‌علیه به توافق خود پایبند نبود و اجرا نکرد. محکوم‌له می‌تواند پیگیری مطالبه خود را از دادورز در جهت عدم انجام توافق اقدام نماید محکوم‌له باید مجدداً درخواست دعوا کند و این نیز بر اطاله کردن پرونده‌های اجرای احکام مدنی ثابت می‌کند.

بر اساس ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی، دریند آخر آمده است که هرگاه ظرف سه سال بعد از انقضای مهلت مذکور معلوم شود که محکوم‌علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم‌به بوده لیکن برای فرار از آن، اموال خود را معرفی نکرده است یا به‌صورت خلاف واقع از دارایی خود داده به‌نحوی که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجراییه متعسر گردیده باشد به حبس جنحه ای از شصت و یک روز تا شش ماه محکوم خواهد شد.

بنابراین در این قانون اجرای احکام مدنی، حبس محکوم‌علیه را به علت عدم اقدام در جهت اجرای اختیاری حکم در مهلت مقرر (ده روز) پیش‌بینی نشده، بلکه حبس برای اعمالی مانند معرفی نکردن اموال یا اعلام خلاف واقع صورت اموال تعیین شده است. پس از انقضای مهلت مزبور در صورتی که محکوم‌علیه مالی معرفی نکرده باشد که اجرای حکم و استیفای محکوم‌به از آن میسر باشد محکوم‌له می‌تواند هر وقت مالی از محکوم‌علیه به دست آید استیفای محکوم‌به را از آن مال بخواهد.

در ماده ۳۴ ق.ا.م آمده است: ... باید ظرف مهلت مزبور جامع دارایی خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد، صریحاً اعلام نماید.

محکوم‌علیه اگر مالی ندارد باید ظرف مدت مزبور، ده روز، اعلام نماید اموالی ندارد و یا اموال اعلامی کفایت به‌اندازه محکوم‌به را نمی‌باشد این تقاضا، تقاضای اعسار است که باید معسر بودن محکوم‌علیه صریحاً اعلام گردد و دادگاه پس از بررسی، اعلام می‌کند می‌پذیرد یا خیر و در صورت قبول کردن اعسار و رعایت مستثنیات دین حکم را اعلام می‌کند اگر محکوم‌علیه معسر باشد حبس نمی‌شود. به‌موجب ماده ۳ ق.ن.ا.م.م مهلت مؤثر طرح دعوی اعسار از محکوم‌به سی روز از تاریخ ابلاغ اجراییه است.

دادخواست اعسار هم همانند هر دادخواستی باید مشخصات محکوم‌علیه و محکوم‌له و دلایل و شرح اموال شغل و یا ورشکستگی را با همراه مستندات لازم داشته باشد.

به‌موجب تبصره ماده ۳۴ ق.ا.م. "شخص ثالث نیز می‌تواند به‌جای محکوم‌علیه برای استیفای محکوم‌به مالی معرفی کند" در اینجا معلوم است که شخص ثالث اموال خود را برای بازداشت معرفی می‌کند و شخص ثالث بخواهد بجای محکوم‌علیه مالی را معرفی کند و ابتکار عمل را از محکوم‌له بگیرد تنها ده روز فرصت دارد که این کار را انجام دهد و ویژگی‌هایی که شخص ثالث معرفی می‌کند همان است که در مورد مال معرفی شده از سوی محکوم‌علیه گفته شد و تفاوت شخص مال شخص ثالث با مال محکوم‌علیه در جهت بازداشت مال ندارد.

در این ماده آمده است که محکوم علیه مکلف است پس از ابلاغ اجراییه موضوع قطعی هر چه باشد نظیر خلع ید، دادن وجه یا مال، الزام به تنظیم سند، انجام هر فعل یا ترک فعل و ... در مهلت ده روز از تاریخ اجراییه در جهت اجرای اختیاری حکم اقدام نماید و الا ضمانت‌های اجرایی به وی اجبار می‌شود.

مشکلات مطروحه و پیش آمده در فروش مال هنگام مزایده

محکوم علیه مالی را معرفی کرده، مال در مزایده اول و دوم بفروش نمی‌رسد. محکوم علیه طبق قانون مال را معرفی کرده است و کارشناس ارزیاب آن را تأیید کرده است و به مزایده جهت فروش اعلام می‌گردد به این معنی است که محکوم علیه به تکلیف خود اقدام کرده است و حبس نمی‌شود. احتمال ضعف در ارزیاب و کارشناس رسمی وجود داشته باشد که تمامی احتمالات را در نظر نگرفته باشد فلذا در هنگام فروش به مشکل کشیده می‌شود.

محکوم له مالی از اموال محکوم علیه معرفی کرده باشد ولیکن این مال هم پس از ارزیابی در مزایده اول و دوم به فروش نرسد. برای اینکه معرفی محکوم له و کارشناس بوده است حبس برای محکوم علیه منظور نمی‌شود. محکوم علیه، در هنگام نصب پرچم و اعلامیه برای مزایده، آن‌ها را به طریقی امحاء و نامشخص کرده است تا متقاضیان خرید مال، مطلع نباشند.

محکوم علیه مالی را معرفی می‌کند که این مال در رهن، بازداشت، مشکلات شهرداری و یا بدهی مالیاتی بوده است و طبق نظر کارشناس مازاد مال، پس از طی مراحل قانونی طلب محکوم له را پوشش نمی‌دهد. دادگاه اجرای احکام از محکوم علیه می‌خواهد تا مال دیگری را معرفی کند. محکوم علیه مال دیگری را در استان دیگر معرفی می‌کند و دادگاه پس از مکاتبه به دادگاه استان و انجام مراحل قانونی مزایده، پس از گذشت زمان و انجام مراحل قانونی مشخص می‌شود که مال معرفی شده در مزایده اول و دوم به فروش نرسیده است و یا مشکلات خاصی دارد که کارشناس متوجه آن نشده است. محکوم علیه از این طریق، اموال را یکی بعد از دیگری معرفی می‌کند که بدون اشکال و مشکل نبوده و این دور یا تسلسل محسوب می‌شود و به اطلاع دادرسی پرونده می‌انجامد.

اموال غیر منقول بدون سابقه ثبت

در ایران زمین‌هایی مختلفی وجود دارد که ثبت نشده است آیا این اموال توقیف می‌شود یا خیر؟ اموالی وجود دارد که در گذشته به ثبت عمومی گذاشته شده است ولی نسبت به تقاضای ثبت اقدامی انجام نشده است. این‌ها املاک مجهول المالك است.

طبق ماده ۱۰۱ ق.ا.م. "توقیف مال غیرمنقولی که سابقه ثبت ندارد به عنوان مال محکوم علیه وقتی جایز است که محکوم علیه در آن تصرف مالکانه داشته باشد یعنی اگر مسکونی است در آنجا سکونت داشته باشد و اگر زراعی است زراعت کند و اگر باغ است فعالیت باغی داشته باشد و اگر ملکی که سابقه ثبت ندارد و در تصرف مالکانه محکوم علیه نباشد اما به موجب حکم نهایی محکوم علیه مالک شناخته شده باشد در این صورت ملک قابل بازداشت است.

این شاید یکی از راه‌های فرار از توقیف اموال غیرمنقول برای محکوم علیه می‌باشد که می‌تواند قانون اجرای احکام ماده ۳۴ را دور بزند. قلمداد کرد.

طولانی شدن فرآیند اطلاع دادرسی

طولانی شدن روند دادرسی به پرونده‌ای قضایی، یکی از مشکلات و انتقادات جدی مردم و مراجعه‌کنندگان به دستگاه قضایی است. باوجود اعتماد مردم به دستگاه قضا، طولانی بودن روند رسیدگی به پرونده‌های قضایی، یکی از مشکلات و انتقادات جدی مردم است؛ البته این مشکل نیازمند اصلاح زیربنایی برخی از ساختارها است.

"کوتاه کردن فرآیند رسیدگی به پرونده‌های قضایی را یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر دانست و گفت: «تأخیر در رسیدگی به پرونده‌های قضایی از جهات مختلف از جمله جهات روانی و مادی برای مردم هزینه‌زا است." (اژه‌ای، رئیس قوه قضاییه ۱۴۰۱).

- اکثر پرونده‌های اجرای احکام می‌تواند سرشار از تصمیمات دادورز، مدیر، دادرس و قاضی اجرا باشد.

این تصمیمات مبتنی بر حکم صریح ضمن قوانین، تجربه‌ها و رویه قضایی، مشورت با صاحب‌نظران یا استنباط شخصی آن‌ها است (شفیعی، ۱۳۹۸).

با اجرای حکم است که علی‌القاعده خواهانی که در دعوا پیروز شده می‌تواند به‌حق خود دست‌باخته و آن را به گونه عملی و ملموس در اختیار گیرد؛ بنابراین حاصل اقدامات قانونی خواهان علیه خوانده در این مرحله است که نمایان می‌شود. در حقیقت با صدور حکم به سود خواهان و حتی قطعیت و لازم‌الاجرا شدن و ابلاغ آن و حتی صدور و ابلاغ اجراییه علی‌القاعده به‌خودی‌خود چیزی به خواهان نمی‌رسد؛ زیرا باین‌همه، برای نمونه پول محکوم‌له نزد بدهکار می‌ماند، غاصب به تصرف خود در ملک محکوم‌له ادامه می‌دهد، سند رسمی ملک هنوز به نام فروشنده است عمل محکوم‌به هنوز به سود محکوم‌له نشده و ... اما با اجرای حکم است که وجه به بستانکار داده‌شده از غاصب خلع ید شده، سند رسمی انتقال به نام خریدار تنظیم شده، عمل محکوم‌به انجام می‌شود و ... پس مرحله اجرا از دید محکوم‌له، مهم‌ترین و حساس‌ترین مرحله و به‌نوعی به کشته‌ای می‌ماند که پس از کاشت (اقامه دعوا) و داشت (پیگیری‌های قانونی تا صدور حکم لازم، مرحله اجرا معمولاً لبریز از رخدادهای گوناگون و پرشماری است که می‌تواند لاجرا نوبت برداشت محصول آن رسیده است. پس اگر محکوم‌له در مرحله اجرا کاملاً موفق نشود، یعنی حکم اجرا نشود، اقامه دعوا و پیگیری آن و همچنین وقت و هزینه‌های قانونی که صرف کرده، عملاً به کشته‌ای می‌ماند که در زمان برداشت، جزا یا کلاً بر باد فنا رفته است؛ زیرا حق اصلی وی که برای گرفتن آن اقدام قانونی کرده است، عملاً در اختیار وی قرار نمی‌گیرد.

سرانجام، مرحله اجرا معمولاً لبریز از رخدادهای گوناگون و پرشماری است که می‌توانند آن را پیچیده یا پیچیده‌تر کرده به درازا کشانده از مسیر خود منحرف کرده و رسیدن به هدف را دشوار یا حتی ناشدنی کنند و تنها با تفسیر درست و اجرای دقیق نصوص مربوط کنونی و اصلاح و تکمیل عالمانه آن‌ها است که می‌توان پیامدهای نامناسب آن را جاره کرده یا دست‌کم از آن کاست.

همین که اجراییه به محکوم‌علیه ابلاغ شد، مکلف است ظرف ده روز در جهت اجرای اختیاری حکم، اقدام کند و گرنه ضمانت اجراهای عام حقوقی به وی تحمیل می‌شود.

درواقع شمس بند اول ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی محکوم‌علیه را به اختیار تفسیر کرده است و نه اجبار. فلذا این نشان می‌دهد که اگر محکوم‌علیه اجرای حکم را نخواهد انجام دهد یا به تأخیر بی‌اندازد می‌تواند و این خود یک‌راه فرار یا به اطلاع کشیدن اجرای حکم را نشان می‌دهد و همچنین اگر محکوم‌علیه مجهول‌المکان باشد یا تغییر مکان داشته باشد و اعلام نکرده باشد دادگاه از طریق آگهی به مطبوعات یا ارسال الکترونیکی اقدام خواهد کرد و این خود دلیل بعدی اطلاع شدن دادرسی هست.

بر اساس ماده ۱۶۸ قانون اجرای احکام مدنی، هرگاه از تاریخ صدور اجراییه بیش از پنج سال گذشته و محکوم‌له عملیات اجرایی را تعقیب نکرده باشد، اجراییه بلااثر تلقی می‌شود و محکوم‌له می‌تواند دوباره از دادگاه تقاضای صدور اجراییه کند. این نیز نشان می‌دهد که اجرای قانون بسیار ضعیف و نقایصی دارد و چنانچه محکوم‌له موضوع را پیگیری و تعقیب نکند و تا پنج سال هم طول بکشد، حکم اجرا بلااثر می‌شود. این ماده، اطلاع بودن دادرسی را اثبات می‌کند و حال این که حقوق محکوم‌له تضییع شده است و این خلاف نظر شارع مقدس و قطعاً حرام است. (شمس ۱۴۰۰: ۶/۱: ۲۸۵).

در ماده ۳۴ ق.ا.م.آ. آمده است که محکوم‌علیه مکلف است پس از ابلاغ اجراییه موضوع قطعی هر چه باشد نظیر خلع ید، دادن وجه یا مال، الزام به تنظیم سند، انجام هر فعل یا ترک فعل و ... در مهلت ده روز از تاریخ اجراییه در جهت اجرای اختیاری حکم اقدام کند والا ضمانت‌های اجرایی به وی اجبار می‌شود.

طبق ماده ۱۹ ق.ن.ا.م.م. مرجع اجراکننده رأی باید به درخواست محکوم‌له به بانک مرکزی که فهرست کلیه حساب‌های محکوم‌علیه در بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری و همچنین ادارات ثبت محل و شهرداری‌ها، دستور دهد که بر اساس نشانی کامل و پلاک ثبتی، محکوم‌علیه را برای توقیف به دادگاه اعلام کند.

ولی متأسفانه کلیه اموال محکوم‌علیه از قبیل ملک، زمین، باغ، باغچه، مغازه و خودرو به‌صورت قولنامه‌ای و اسناد عادی معامله شده که در هیچ ادارات ثبت و شهرداری‌ها ثبت نشده است و همچنین اموالی به‌صورت سکه، طلا و ارز که در صندوق‌های بانکی یا در منازل نگهداری می‌شود درجایی ثبت نشده است که خود راه فراری از قانون می‌باشد.

یکی از اطاله شدن اجرای احکام مدنی، تأخیر در بازداشت اموال محکوم‌علیه است که محکوم‌علیه فرصت می‌دهد توقیف را غیرممکن یا دشوار کند و این کار به ضرر محکوم‌له می‌شود.

شفیعی در کتاب اجرای احکام مدنی بیان می‌کند:

اجرای حکم قضایی از دادرسی به‌مراتب سخت و دشوارتر است. در هنگام اجرای حکم:

۱- نتایج عملی تصمیم و آثار نامطلوبی که ممکن است به بارآورند، انتخاب راهکار قانونی را دشوار می‌کند و در بسیاری از موارد، دادرس یا دادورز از تأمل موضوع باز می‌ماند.

۲- اجرای حکم، فرصت تصمیم و فکر کردن را به متولیان اجرا نمی‌دهد.

۳- اجرای حکم با اصل سرعت همراه است و متولی امر باید سریع تصمیم بگیرد و عمل کند؛ تصمیمی که خلاف دادرسی، اتفاقات متعدد جدیدی قابل پیش‌بینی نمی‌باشد و حادث می‌شود و همچنین حجم زیاد نظرات مشورتی از اداره حقوقی قوه قضاییه، سؤالات و ابهامات متعدد واحدهای اجرای احکام و مراجع صادرکننده اجراییه، همه شاهدی به صحت این ادعا است و عدم توجه جدی مسئولین قضایی در طی سالیان قبل به تخصص نیروهای اداری و قضایی کارآمد و مخصوصاً بانگیزه سبب شده روند اجرای احکام مدنی با کندی مواجه و موجبات نارضایتی طرفین دعوا را فراهم کند.

۴- یکی از علت‌های افزایش پرونده‌های مختلف قضایی، عدم اجرای صحیح و دقیق آن را می‌توان دانست.

عدم وجود راهکارهای مؤثر در الزام محکوم‌علیه به اجرای حکم، ابهامات و سؤالات بی‌اساس و حادث‌شده در روند اجرا سبب می‌شود حکم صادره که باید نماد قدرت حاکمیت در راه حق باشد، مورد بی‌مهری و حتی سوءاستفاده محکوم‌علیه واقع شده است.

- اجرائیه صادره برخلاف ماده ۶ ق.ا.م.ف.ا.م فاقد مهر و امضای رئیس یا دادرس یا مدیر اجرا صادرکننده می‌باشد. حکم مستند اجرائیه و عدم پیوست ضمایم موردنیاز پرونده، خصوصاً نظریه کارشناسی.

- در دعوی ملکی، عدم مشخصات کامل پلاک ثبتی و نشانی دقیق ملک که بیشتر توسط مامور انتظامی اجرا می‌شود که برای تطبیق لازم است از اداره ثبت رفع ابهام شود.

ابهامات و اشکالات مربوط بر اساس حکم که اجرا را به تأخیر انداخته یا غیرقابل اجرا می‌ماند، همانند صدور رأی بدون استعلام از شهرداری برای اعلام آخرین وضعیت ملک موردادعا که تنظیم سند انتقال به نام محکوم‌له، غیرممکن می‌کند.

صدور احکام اعسار و تقسیط طولانی‌مدت و احکام تعدیل اقساط مکرر شاخصه مشخص، قابل اندازه‌گیری و قابل اتکا به پرداخت اقساط باشد که باید ماهیانه از محکوم‌علیه اخذ شود، وجود ندارد.

نبود سیستم جامع شناسایی اموال و دارایی‌های محکوم‌علیه.

معرفی اموالی که امکان استیفا محکوم‌به از آن ممکن نیست. بسیاری از اموال، خریدار برای فروش ندارد یا اگر داشته باشد، مشکلات تنظیم سند به لحاظ بدهی‌های شهرداری و مالیات و ... وجود دارد که موجب نارضایتی خریدار است. (شفیعی، ۱۳۹۸).

- هنگامی که خریدار ندارد و نمی‌توان از آن طلب را استیفا کرد، در حکم موردی است که مالی از محکوم‌علیه در دسترس نباشد؛

بنابراین اگر محکوم‌علیه معسر نباشد، وی را می‌توان تا زمان تأدیه بدهی خود حبس کرد اما طبق مواد دو و سه باید دوباره مالی معرفی کند. درواقع راه برای سوءاستفاده باز گذاشته‌ایم؛ زیرا محکوم‌علیه می‌تواند مالی معرفی کند که مشتری ندارد و پس از عدم فروش آن خیالش آسوده باشد که نه بدهی خود را داده و نه به حبس خواهد رفت (رودیجانی، ۱۳۹۶: ۲۸۲-۲۸۳).

- در مورد معرفی هم‌زمان مال از سوی طرفین و ثالث: «محکوم‌علیه برابر ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی، ثالث برابر تبصره همین

ماده و محکوم‌له برابر تبصره یک ماده ۳۵ و ماده ۴۹ قانون موصوف حق دارند نسبت به معرفی مال اقدام کنند. در بعضی موارد که موضوع

خارج از بحث تبدیل مال توقیفی اولیه است، ممکن است تعارضی در معرفی هم‌زمان مال به وجود آید و اجرا را با این شائبه مواجه کند

که کدام یک مقدم‌اند؟ نتیجه بحث در این است که هر کدام مقدم تشخیص و مال پیشنهادی وی توقیف شود، سبب خواهد شد که اگر

طرف مقابل قصد معرفی مال داشته باشد، ناچار شود با احراز شرایط مقرر در ماده ۵۳ قانون اجرای احکام مدنی در موضوع تبدیل مال توقیفی، اقدام کند. در پاسخ به این ابهام، عده‌ای از اساتید معتقدند که پس از ابلاغ اجرائیه، هر یک از محکوم‌علیه، ثالث یا محکوم‌له که زودتر مال برای بازداشت معرفی کند، اجرا باید بپذیرد و تا روشن شدن نتیجه بازداشت مال معرفی شده که نباید به درازا کشیده شود، معرفی مال از سوی دیگران، نادیده گرفته خواهد شد.» (شمس، ۱۴۰۰: ۱/۲۸۵).

- در مورد اجرای احکام مدنی: «عبارت (عملیات اجرائی) فی نفسه از بار معنایی کافی در این که چنین اقدامی لزوماً مقید به فراهم بودن مقدمات و ضوابطی خواهد بود، برخوردار است. نمی‌توان فعل و انفعالاتی در عالم واقع و به صورت فیزیکی انجام داد ولی برای آن حد و حدود و مقرراتی وضع نکرد. اهمیت این موضوع در جهت رعایت حقوق طرفین اجرا، اشخاص ثالث و خصوصاً محکوم‌له در وصول به حقی است که ممکن است پس از سال‌ها پیگیری به ثمر رسانده و مورد حکم قرار گرفته است. اجرای احکام، نتیجه و حاصل تمام تلاش متداعیین و دادرس است؛ اگر به موقع و به نحو صحیح انجام نشود، مفید نخواهد بود. عمل قضاوت به مانند عمل کشاورز است که برای به ثمر رسیدن محصولش، تمام سعی و تلاش خود را می‌کند، تمامی آفات را دفع می‌کند و سرانجام در زمان رسیدن محصول است که نتیجه تلاش خود را می‌گیرد. چیدن و برداشتن محصول نیز دارای آداب خاصی است؛ اولاً باید به نحوی باشد که به میوه صدمه وارد نیاید، ثانیاً باید طوری باشد که باعث خشکی و بلااثر شدن برای آینده نشود. اجرای احکام چنین وضعیتی دارد، اگر با دقت و با رعایت جهات و شرایط آن به درستی انجام شود، حاصل زحمات به ثمر رسیده است و گرنه هم نسبت به رأی صادره و هم نسبت به نظام قضایی و آینده احکام، تأثیر منفی خواهد گذاشت.» (بهرامی، ۱۳۹۶: ۸/۱۹-۲۰).

مبحث دوم: ارائه پیشنهادانی برای حذف موانع

کوتاه کردن فرآیند رسیدگی به پرونده‌های قضایی، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است و گفت: «تأخیر در رسیدگی به پرونده‌های قضایی از جهات مختلف از جمله جهات روانی و مادی برای مردم هزینه‌زا است.» (اژه ای، ۱۴۰۱).

با وجود اعتماد مردم به دستگاه قضا، طولانی بودن روند رسیدگی به پرونده‌های قضایی یکی از مشکلات و انتقادات جدی مردم است؛ البته این مشکل نیازمند اصلاح زیربنایی برخی از ساختارها است. عدم وجود راهکارهای مؤثر در الزام محکوم‌علیه به اجرای حکم، ابهامات و سؤالات بی‌اساس و حادث شده در روند اجرا، سبب می‌شود حکم صادره که باید نماد قدرت حاکمیت در راه حق باشد، مورد بی‌مهری و حتی سوءاستفاده محکوم‌علیه واقع شده است. یکی از علت‌های افزایش پرونده‌های مختلف قضایی را می‌توان عدم اجرای صحیح و دقیق آن دانست. بیشتر پرونده‌های اجرای احکام می‌تواند سرشار از تصمیمات دادورز، مدیر، دادرس و قاضی اجرا باشد؛ این تصمیمات مبتنی بر حکم صریح ضمن قوانین، تجربه‌ها و رویه قضایی، مشورت با صاحب‌نظران یا استنباط شخص آن‌ها است.» (شفیعی، ۱۳۹۸).

- راهکارهای مؤثر اجرای احکام مدنی در ایران و فرانسه: «هنگامی که دادگاه حکم مدنی صادر می‌کند ولی محکوم‌علیه داوطلبانه به اجرای آن تن در نمی‌دهد، اگر راهکارهای مؤثری در اجرای رأی در پیش روی محکوم‌له برای الزام محکوم‌علیه به اجرای رأی وجود نداشته باشد، رأی دادگاه در عمل تبدیل به کاغذی بی‌ارزش می‌شود. از این رو، وجود راهکارهای مؤثر برای اجرای مطلوب احکام و تأمین عدالت، ضروری است. راهکارهایی که ضمن توجه به ضمانت اجراهای خاص، باید از علوم مؤثر از جمله علم اقتصاد و ارتباطات، بهره‌گیرد و با تجارب موفق نیز همراه شود.» بی‌گمان راهکارهای فعلی اجرای احکام مدنی در حقوق ایران، ظرفیت لازم را برای ایجاد قدرت اجرایی و جلوگیری از فرار محکوم‌علیه مدنی از اجرای رأی ندارند؛ بنابراین تحولاتی ضروری است که از آن جمله ایجاد نظام قانونی شناسایی اموال محکوم‌علیه است. راهکارهای فعلی اجرای احکام مدنی در حقوق ایران، کفایت لازم را برای ایجاد قدرت اجرایی و جلوگیری از فرار محکوم‌علیه مدنی از اجرای رأی ندارند، تحولاتی ساختاری به‌ویژه از منظر اقتصادی لازم از جمله ایجاد نظام شناسایی اموال محکوم‌علیه است که با وجود شناسایی محدود در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۹۴ هنوز نظام‌مند و جامع، مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته است. در حالی که در فرانسه با ایجاد این نظام، حکم مدنی ارزش قضایی خود را به دلیل امکان اجرای سریع از محل اموال محکوم‌علیه و جلوگیری از مخفی کردن اموال توسط وی، پیدا کرده است. محکوم‌له پس از سیر طولانی دادرسی و دریافت حکم، چنانچه حکم مالی بوده و دسترسی به اموال محکوم‌علیه باشد می‌تواند با اعمال راهکار حقوقی توقیف اموال و فروش مال، اجرا را به نتیجه برساند. البته در صورت انتقال اموال توسط محکوم‌علیه برای فرار از اجرا، اجرای احکام ایران ممکن است با یک دادرسی طولانی برای

ابطال نقل و انتقالات به تأخیر بیفتند و به همین دلیل، سلب مالکیت بدهکار در فرانسه توقیف مال را در این کشور موثرتر کرده است. در احکام مدنی مالی که امکان شناسایی اموال نیست یا احکام مدنی غیرمالی به رسمیت شناختن راهکار تحمیل جریمه تا اجرای رأی به محکوم علیه نیز که از راهکارهای شناخته شده حقوق فرانسه است، در ایران می تواند قدرت اجرایی احکام مدنی را بالا ببرد؛ راهکاری که قبلاً در سوابق قانون گذاری ایران بوده و حذف آن از قانون، خلأ اساسی ایجاد کرده است. راهکار اجرای جانشین که اجرای رأی توسط خود محکوم له به هزینه محکوم علیه یا ثالث به حمایت از محکوم علیه است، در سیستم حقوقی هر دو کشور وجود دارد؛ آنچه در سیستم حقوقی فرانسه با حقوق ایران در این باره متمایز بوده و به نظر می رسد چنانچه قانون گذار ایرانی نیز این امر را بپذیرد، اجرا را قوی تر، سریع تر و مؤثرتر می کند، تحمیل مستقیم هزینه های اجرا به محکوم علیه بدون دادرسی دوباره برای مطالبه این هزینه ها است. در آخر محدود کردن محکوم علیه از برخی حقوق اجتماعی، راهکاری تکمیلی است که می تواند در امکان اجرای هر چه سریع تر احکام، مفید واقع شود. البته حبس محکوم علیه مالی اگرچه اکنون در حقوق ایران از راهکارهای مؤثر و عملی اجبار محکوم علیه مستنکف به اجرای رأی است، ولی سیر قانون گذاری و تغییرات سریع قانون درباره تمایل قانون گذار به پیدا کردن راهکاری دیگر در عوض این راهکار که پیامدهای سویی چون تحمیل هزینه های کلان به دولت و گرفتن بخشی از نیروی کار از جامعه با تحمیل فشار به خانواده محکوم علیه مالی را در پی دارد، نشان می دهد که این راهکار در بیشتر سیستم های حقوقی دنیا از جمله در فرانسه در خصوص محکومیت های مالی، تقریباً متروک شده و چنانچه در ایران نیز راهکارهای مؤثر اجرای احکام مدنی تقویت شود می توان از این راهکار صرف نظر کرد، اما از این که قانون گذار به انحای مختلف با ساده کردن ادعای اعسار و زیاد کردن مهلت اعسار و ... راهکار حبس را به ظاهر در قانون شناسایی کرده و در عمل، اجرای آن را استثنایی و محدود کند.» (مقدادی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۵۲-۱۲۹).

- اجرای موقت حکم به عنوان راهکاری مناسب در جهت احقاق حق بوده و تسریع در رسیدگی دارای سابقه فقهی است و روایاتی در فقه وجود دارند که به تسریع و عدم ممانعت در مرحله صدور نظر دارند که می توانند با وحدت ملاک، مستند تجویز اجرای موقت احکام در مواردی قرار گیرند و در نتیجه مقاله آمده است. گاهی احقاق حقوق طرفین در اجرای احکام موقت حکم، بهتر تأمین می شود. امروزه اطلاع دادرسی و تشریفات رسیدگی، موضوعی مبتلابه است و در فقه این تطویل مشاهده نمی شود؛ چون اطلاع دادرسی در اغلب مصادیق موجب ضرر بوده و حکم ضرری در اسلام وجود ندارد و تسریع در دادرسی بر مبنای عقل قابل دفاع است و بنای عقلا که حاکی از عمل و رفتار خردمندان است، آن را تأیید می کند و مورد رد شارع هم واقع نشده است و بر اساس قواعد فقهی هم قابل استنتاج است و اجرای موقت در دادرسی مدنی باید گسترش یابد. (انتظاری و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۰-۲۳).

"با توجه به این که شارع مقدس در تأخیر و اطلاع دادرسی مخالف است و حتی حرام می داند و می توان گفت که جلوگیری از تضییع حقوق مردم از مسلمات است و اجرای حکم به دستور دادگاه ها، مهم ترین بخش رسیدگی و احقاق حق است. متأسفانه در بسیاری از موارد محکوم علیه به حکم قاضی تسلیم نمی شود و لازم به اجرای آن از طریق مأمورین اجرا و احتمالاً استفاده از نیروی انتظامی است و همواره اجرای احکام محاکم یکی از مسائل سخت و از دغدغه های دستگاه قضایی بوده است. اگر قرار باشد محکوم علیه به ابزاری متوسل شود تا امر اجرا به تأخیر بیانجامد، آیا می توان به دستگاه قضایی که مرجع تظلمات عمومی و پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و احیای عامه است، چشم امید بست."

اجرای رأی به مراتب از دادرسی که منتهی به صدور آن می شود، دشوارتر و پیچیده تر است. در امور حقوقی، صدور رأی تنها ممکن است با اطلاع رسیدگی همراه شود اما فرآیند رسیدن به رأی، دشواری کمتری در مقایسه با اجرای رأی دارد. در زمان اجرای رأی، اولاً نتایج عملی تصمیم و آثار نامطلوبی که ممکن است به بار آورند، انتخاب راهکار قانونی را دشوار می کند و در بسیاری از موارد، دادرسی یا داورز از تأمل در موضوع باز می ماند، ثانیاً اجرای رأی در موارد بسیاری فرصت تفکر و انتخاب نظر مطلوب را به متولیان اجرا نمی دهد، ثالثاً اجرای رأی با اصل سرعت همراه است و متولی اجرا در مواردی باید تصمیمی آتی اتخاذ کند؛ تصمیمی که برخلاف زمان دادرسی به دلیل حدوث اتفاقات متعدد، قابل پیش بینی نیست و در چنین فضایی، امکان صدور تصمیم های متعارض یا عدول از تصمیم سابق، امری طبیعی به نظر می رسد. (خدابخشی، ۱۳۹۳: ۱۴۲/۱).

مشکلات مطروحه

- ایرادات و اشکالات متن ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶.
 - مشکلات اجرایی مزایده توسط دادورز و حوادث پیش‌بینی نشده در آن.
 - اعتراضات طرفین دعوا در اجرا و نحوه‌ی اجرای احکام.
 - عدم وجود اطلاعات مستدل و مستند از اموال منقول و غیرمنقول محکوم‌علیه.
 - معرفی اموال از طرف محکوم‌علیه یا شخص ثالث که معمولاً مشکلاتی در خصوص عدم فروش و نداشتن مشتری و مشکلات شهرداری و ... داشته است.
 - معسر دانستن محکوم‌علیه با توجه به داشتن اموال منقول و غیرمنقول، ثبت و اعلام نشده.
 - زیاد بودن پرونده‌های قضایی و نداشتن نیروهای ماهر.
- کوتاه کردن روند دادرسی از اهم ضروریات است و باید قوه قضاییه، وزارت دادگستری، کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی و اندیشمندان حقوقی و صاحبان نظر، این اهم را به منصفه ظهور برسانند. در این مقاله به اختصار مشکلات و موانع اطاله دادرسی با استفاده از نظر دیگران بهره‌مند شدیم.

راهکارهای اجرایی

- الف) یکپارچه‌سازی ادارات و سازمان‌های ثبت‌اسناد، سازمان بورس، بانک‌ها، پلیس راهور، ناجا و ادارات صنعت، تجارت، معدن، ادارات اقتصادی و دارایی... ثبت دقیق اموال و دارایی‌های اشخاص در سامانه مربوطه و الزام به ثبت‌نام همه‌ی اموال منقول و غیرمنقول در آن.
- ب) تلقی کردن جرم و محرومیت‌های اجتماعی برای آنان که اموالشان پنهان و شفاف نیست و بنگاه‌ها و دفاتر مشاورین املاک و ... که در این کار مشارکت کرده‌اند و همچنین محکومین به تقصیر.

نتیجه‌گیری

- ۱- محکوم‌علیه موظف است طی سه ماه، بدهی و دین خود را به صندوق دادگستری واریزی و رضایت و پرداخت دین به محکوم‌له را انجام دهد و چنانچه موفق نشد، ضمن توقیف اموال، حبس شود و اموال توقیف‌شده با نظر کارشناسی در وهله اول به محکوم‌له پرداخت شود در صورت عدم رضایت، به مزایده گذاشته شود.
- ۲- محکوم‌علیه در صورتی که ادعای اعسار کرد و پس از بررسی و تحقیق معلوم شد معسر نیست و روند قانونی را طولانی کرده به پرداخت جزای نقدی و تنبیه قانونی، مجازات شود.
- ۳- از زمان احراز بدهی محکوم‌علیه قبل از رأی دادگاه و تا زمان پرداخت به محکوم‌له، میزان تورم و ارزش مال، محاسبه شود و همچنین کلیه هزینه‌های دادگاه بر عهده محکوم‌علیه می‌باشد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

- مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان‌نامه به شکل زیر است:
- نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.
- نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.
- نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی انجام شده است.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- آذرمکان، عاطفه. (۱۳۹۵). *موارد توقف و موانع اجرای احکام مدنی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- انتظاری، امیر؛ مقصود پور، رسول؛ حسینی پویا، سید محسن و ناجی، احمد. (۱۴۰۰). تسریع در اجرای حکم مدنی با تأکید بر اجرای موقت، *آموزه های فقه مدنی*، (۲۴)، ۲۳-۵۰.
- حقیقی و همکاران. (۱۳۸۳). عمده موانع قانونی اجرای احکام مدنی، انتشارات خوراسگان، چاپ اول، شماره ۱۱۸۷۶۷۱.
- شفیعی، حسین. (۱۳۹۸). شرح قانون اجرای احکام مدنی راهکارها و شیوه های اجرای احکام مدنی و خانواده (علمی و کاربردی)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات حقوق پویا.
- شمس، عبدالله. (۱۴۰۰). اجرای احکام مدنی، تهران: انتشارات دراک، چاپ ششم، جلد ۱، صص ۲۸۵.
- قانون اجرای احکام مدنی مصوب (۱۳۵۶)، ۱/۸.
- نجفی، حسین؛ دهقان، رمضان و قربانیان، حسین. (۱۳۹۹). بررسی اعاده اجرای احکام مدنی در فقه مذاهب اسلامی و حقوق ایران، *مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی*، ۱۵(۵۳)، ۷۸-۵۹.
- رودیجانی، محمد مجتبی (۱۳۹۶). تفسیر جامع اجرای احکام مدنی، انتشارات کتاب آوا، چاپ دوم، صص ۲۸۲-۲۸۳.
- مقدادی، محمدمهدی و نکوجوی، نسرین (۱۳۹۵). راهکارهای موثر اجرای احکام در ایران و فرانسه، *حقوق تطبیقی*، ۱۳(۲)، ۱۵۲-۱۲۹.
- محسنی اژه ای. (۱۴۰۱). مرکز رسانه قوه قضاییه، دومین نشست مشترک قوه قضاییه و مجلس شورای اسلامی.
- بهرامی، بهرام. (۱۳۹۶). اجرای احکام مدنی، انتشارات موسسه فرهنگی بینه، چاپ هشتم، صص ۱۹-۲۰.
- خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۳). حقوق حاکم بر اجرای آرای مدنی، انتشارات سهامی نشر، چاپ اول، صص ۱۴۲.



An Analysis of Criminal Policy Flaws in Economic Crimes with a Focus on Cyberspace

Fanoos Kaviyani¹ , Ali Janipour²  , and Ali Pourjavaheri³ 

1. PhD Student in Criminal law and Criminology, Department of law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran.

Email: f.kaviyani999@iau.ac.ir

2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran.

Email: Ali.janipour.2025@iau.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: a.pourjavaheri@iau.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 29 March 2025

Received in revised form 18 August 2025

Accepted 28 August 2025

Available online 28 September 2025

Keywords:

Filtering,
Criminal,
Internet,
Economy,
Oriented

ABSTRACT

Objective: One of the objectives of this dissertation is to analyze the flaws and challenges within Iran's criminal policy approach towards economic crimes. Additionally, it aims to examine the impacts of the proliferation of such crimes, which hinder the government's achievement of national objectives in the realm of economic security and jeopardize public security.

Method: This research has been conducted using a descriptive-analytical approach, through an examination of existing documents and legislation within the domain of economic crimes and Iran's criminal policy.

Results: The findings indicate that the lack of a clear definition for economic crimes, the multiplicity of legislative authorities, pluralism in judicial criminal policy, a populist punitive approach, the absence of a coherent and unified criminal policy, and the security-oriented nature of the criminal policy are among the challenges and shortcomings present in Iran's current criminal policy regarding economic crimes. Furthermore, the legislature's hastiness in drafting laws related to economic corruption has impeded the formation of a coherent and decisive penal policy.

Conclusions: Iran's legislative policy, which is primarily based on deterrent, retributive, and punitive characteristics, cannot function as an effective criminal policy capable of curbing delinquency, particularly corruption within the economic system. To efficiently combat economic crimes, there is a perceived need to formulate a coherent, rational criminal policy that is grounded in the economic capacities of society.

Cite this article: Kaviyani, F.; Janipour, A. & Pourjavaheri, A. (2025). An Analysis of Criminal Policy Flaws in Economic Crimes with a Focus on Cyberspace. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-20. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572>

Publisher: Lorestan University.

Introduction

Today, economic delinquency or crimes, in the broad sense of the term, have become a global concern due to their adverse political, economic, and social consequences. The extent and manifestations of economic and financial delinquency, and the scope of their effects, undoubtedly vary depending on the type of political-economic system governing countries. However, the globalization of commercial, banking, financial, and economic relations and exchanges has also given a global dimension to some aspects of economic crime. Economic criminal law fulfills its role and mission by defining the nature of any transgression against the prevailing economic values in society within criminal texts. Consequently, criminal law also reflects the economic values in society. Therefore, legislative economic criminal policy expresses and describes economic values at the societal level. The Islamic Penal Code of 2013, as a central law in criminal matters, has identified certain instances of economic crime in an exclusive manner and established relevant provisions. However, this law faces challenges and ambiguities in this regard; the most important of these ambiguities pertain to the concept and meaning of economic crimes, the scope of included instances, the adopted criminal policy, and its level of proportionality and effectiveness.

In such a situation, examining and critiquing the law's performance in identifying this important category of crimes, considering societal demands and the significance of the subject from a criminal perspective, is essential. By critiquing the law's approach to economic crimes, its most significant flaws in the area of identifying the structure of economic crimes are: the unclear position and concept of this category, the lack of criteria for identifying its instances, deficiencies and ambiguities in the enumerated instances, and an overemphasis and focus on corruptive crimes while equating economic crime with governmental corruption.

Method

This research has been conducted using a descriptive-analytical approach, through an examination of existing documents and legislation within the domain of economic crimes and Iran's criminal policy.

Results

The findings indicate that the lack of a clear definition for economic crimes, the multiplicity of legislative authorities, pluralism in judicial criminal policy, a populist punitive approach, the absence of a coherent and unified criminal policy, and the security-oriented nature of the criminal policy are among the challenges and shortcomings present in Iran's current criminal policy regarding economic crimes. Furthermore, the legislature's hastiness in drafting laws related to economic corruption has impeded the formation of a coherent and decisive penal policy.

Conclusions

The findings of this research indicate that Iran's criminal policy in confronting economic crimes particularly within the context of cyberspace faces a set of structural, conceptual, and executive challenges that have severely undermined its efficacy in effectively preventing and combating this

category of crimes. The first and most fundamental flaw is the lack of a refined and comprehensive conceptual definition of economic crime within Iran's legislative system; a deficiency that has led to ambiguity in identifying instances, inconsistency in judicial procedures, and a lack of coordination in penal policymaking, ultimately jeopardizing the coherence of the criminal justice system. The analysis reveals that the Iranian legislator, instead of adopting a conceptual and strategic approach, has largely resorted to an exhaustive yet scattered identification of specific instances of economic crimes and has neglected to clarify the protected economic values and the objectives of criminal policy in this domain. This approach, especially within the dynamic conditions of the digital economy and the proliferation of economic crimes in cyberspace, is not only inadequate but, due to its conceptual stagnation, also deprives the penal legal system of the capacity to confront emerging forms of economic delinquency. On the other hand, the research results indicate that the criminal policy governing economic crimes in Iran is predominantly punitive, security oriented, and reliant on repressive measures. This policy, founded upon deterrence, harsher punishments, and extensive criminalization, has not only failed to lead to a significant reduction in economic crimes but has also produced adverse effects by fostering phenomena such as penal inflation, undermining public trust, reducing the social stigma of crime, and increasing citizen dissatisfaction. In other words, Iran's legislative and judicial experience demonstrates that sole reliance on a reactive criminal policy, without strengthening proactive and non-penal preventive mechanisms, cannot provide an adequate response to the complexity of economic crimes, especially in cyberspace. In the domain of cyberspace, the present research shows that the filtering and blocking policy, as the most significant tool of negative policymaking, faces serious legal and functional shortcomings. A lack of transparency, multiplicity of decision-making bodies, a top-down approach, the inefficacy of technical filtering tools, and disregard for the participation of non-state actors have resulted in this policy not only failing to achieve its preventive objectives but also, in some cases, leading to violations of citizens' fundamental rights, including freedom of expression, the right of access to information, and the privacy of personal data. This has created an apparent conflict between the prevailing criminal policy and the requirements of human rights and good governance in cyberspace.

The findings also confirm that the weakness of proactive and preventive criminal policy is one of the fundamental causes of failure in controlling economic crimes. Factors such as deficiencies in the oversight system, a lack of coordination among the three branches of government, the absence of public awareness campaigns, unemployment, economic inequality, inflation, job insecurity, and structural flaws within the administrative and economic systems have reinforced the underlying conditions for the commission of economic crimes. Under such circumstances, without identifying and reforming these criminogenic conditions, any intensification of penal responses will merely serve as a temporary palliative. In summary, the essential conclusion of this research is that effectively combating economic crimes in Iran necessitates a transition from an authoritarian and punitive criminal policy towards a coherent, rational, participatory, and balanced criminal policy. This policy should holistically incorporate proactive prevention, the reform of economic and administrative structures, enhancing transparency, strengthening intelligent oversight mechanisms,

increasing media literacy, protecting citizens' fundamental rights in cyberspace, and institutional coordination, alongside proportionate and targeted penal responses. Only under the auspices of such an approach can one hope for the sustainable containment of economic crimes, the assurance of economic security, and the enhancement of public trust in the criminal justice system.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

آسیب‌شناسی سیاست جنایی در جرایم اقتصادی با رویکرد به فضای مجازی

فانوس کاویانی^۱، علی جانی پور^۲ ✉، علی پورجوهری^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: f.kaviyani999@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: Ali.janipour.2025@iau.ac.ir

۳. استادیار گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: a.pourjavaheri@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی،</p> <p>تاریخچه مقاله:</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۷</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶</p> <p>کلیدواژه‌ها: فیلترینگ، مجرم، اینترنت، اقتصاد، محور</p>	<p>هدف: یکی از اهداف این رساله، آسیب‌شناسی رویکرد سیاست جنایی ایران در قبال جرایم اقتصادی است. همچنین، بررسی تأثیرات گسترش این جرایم که مانع دستیابی دولت به اهداف ملی در حوزه امنیت اقتصادی شده و امنیت عمومی را به مخاطره می‌اندازد، مدنظر قرار گرفته است.</p> <p>روش پژوهش: این پژوهش با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با بررسی اسناد و قوانین موجود در حوزه جرایم اقتصادی و سیاست جنایی ایران صورت پذیرفته است.</p> <p>یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که فقدان تعریف مشخص از جرایم اقتصادی، مراجع تقنینی متعدد، تکثرگرایی در سیاست جنایی قضایی، رویکرد عوام‌گرایانه کیفری، فقدان سیاست جنایی منسجم و واحد، و امنیت‌مداری سیاست جنایی از جمله چالش‌ها و آسیب‌های موجود در سیاست جنایی فعلی ایران در قبال جرایم اقتصادی است. همچنین، شتاب‌زدگی قانون‌گذار در تدوین قوانین مرتبط با فساد اقتصادی مانع شکل‌گیری یک سیاست کیفری منسجم و قاطع شده است.</p> <p>نتیجه‌گیری: سیاست تقنینی ایران که عمدتاً مبتنی بر ویژگی‌های اربعایی، سزادهی و کیفرگرایی است، نمی‌تواند به‌عنوان یک سیاست جنایی مؤثر و مهارکننده پدیده بزهکاری، به‌ویژه فساد در نظام اقتصادی، عمل کند. برای مقابله کارآمد با جرایم اقتصادی، نیاز به تدوین یک سیاست جنایی منسجم، عقلانی و مبتنی بر ظرفیت‌های اقتصادی جامعه احساس می‌شود.</p>

استناد: کاویانی، فانوس؛ جانی پور، علی و پورجوهری، علی. (۱۴۰۴). آسیب‌شناسی سیاست جنایی در جرایم اقتصادی با رویکرد به فضای مجازی. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷)، ۴-۲۰. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2078838.1572>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

امروزه بزهکاری یا جرایم اقتصادی در مفهوم وسیع واژه باتوجه به پیامدهای ناگوار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن به یک دل‌نگرانی جهانی تبدیل شده است. میزان و مصادیق بزهکاری اقتصادی، مالی و گستره آثار آن بی‌گمان، بسته به نوع نظام سیاسی - اقتصادی حاکم در کشورها متفاوت است، لیکن جهانی شدن روابط و مبادلات بازرگانی، بانکی، مالی و اقتصادی به پاره‌ای جلوه‌های بزهکاری اقتصادی جنبه جهانی نیز داده است. حقوق کیفری اقتصادی این نقش و رسالت خود را از طریق توصیف ماهیت هرگونه تعدی به ارزش‌های اقتصادی حاکم در جامعه را در متون کیفری اعلام می‌نماید. در نتیجه حقوق کیفری بیانگر ارزش‌های اقتصادی در جامعه نیز خواهد بود. از این رو سیاست جنایی تقنینی اقتصادی بیانگر و توصیف‌کننده ارزش‌های اقتصادی در سطح جامعه هستند. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به‌عنوان یک قانون محور در امور کیفری با احصاء برخی مصادیق به نحو حصری این عنوان را شناسایی و احکامی را در این باره مقرر کرده است. قانون مذکور در این زمینه با چالش‌ها و ابهاماتی مواجه است؛ مهم‌ترین این ابهامات در خصوص مفهوم و منظور از جرایم اقتصادی، گستره شمول مصادیق، چگونگی سیاست کیفری اتخاذ شده و میزان تناسب و کارایی آن است. در چنین وضعیتی بررسی و نقد عملکرد قانون در شناسایی این دسته مهم از جرایم باتوجه به مطالبات جامعه و اهمیت موضوع از جهت جنبه کیفری امری ضروری بوده است. با نقد رویکرد قانون به جرایم اقتصادی، مهم‌ترین ایرادات آن در حوزه شناسایی ساختار جرایم اقتصادی عبارت‌اند از: روشن نبودن جایگاه این دسته‌بندی و مفهوم آن، فقدان معیارهایی برای تشخیص مصادیق، کاستی و ابهام در مصادیق احصاء شده، تأکید و تمرکز بر جرایم فسادآمیز و همسان‌انگاری جرم اقتصادی با فساد دولتی.

مفهوم داده

داده (Data) مجموعه‌ای از اعداد و حروف و علائم و نشانه‌هایی هستند که به‌صورت قراردادی در رایانه وارد می‌گردند و بدون انجام پردازش فاقد ارزش هستند. نمونه‌ای از داده‌ها را می‌توان به صفر و یک‌های یک حافظه اشاره نمود که بدون انجام پردازش فاقد ارزش هستند. داده انواع مختلفی از اطلاعات خام است که معمولاً به شکل خاصی قالب‌بندی (فرمت‌بندی) می‌شود. گاهی به موارد جمع‌آوری شده‌ای که هنوز هیچ تغییری روی آنها انجام نشده است داده می‌گویند و گاهی هم پس از انجام برخی تغییرات، سازمان‌دهی‌ها و ساختاردهی‌ها همچنان به آنها داده گفته می‌شود. در اصل مفهوم «داده» و «اطلاعات» با هم تفاوت دارند، اما معمولاً این دو اصطلاح را به‌جای هم استفاده می‌کنند. تمام نرم‌افزارها به دو بخش اصلی «برنامه‌ها» (Program) و «داده» (Data) تقسیم می‌شوند. برنامه‌ها مجموعه‌هایی از دستورالعمل‌هایی هستند که از آنها برای تغییر دادن و کار روی داده‌ها استفاده می‌شود. در محاسبات، داده می‌تواند به‌صورت متن‌ها، سندها، تصاویر، صورت یا صدا ویدئو و سایر موارد باشد. در سطح ابتدایی، دیتا یا داده گروهی از صفرها و یک‌ها به حساب می‌آید. در علم آمار، داده‌ها به‌عنوان حقایق یا پیکره‌هایی تعریف می‌شوند که می‌توان از آنها جمع‌بندی‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی را به دست آورد. برنامه‌ای که موجبات اجرای عملیات در سیستم رایانه را فراهم کند نیز داده محسوب می‌شود (محمدعلی نوری و رضا نخجوانی، ۱۳۸۳). به زبان عامیانه، داده یا دیتا، یک شخص، مکان، شی، رویداد یا مفهوم را در بافت کاربر یا محیط تعریف می‌کند که معنای آن به سازمان آن وابستگی دارد. به داده‌هایی که مبتنی بر واقعیت (درست و صحیح) هستند یا نیازهای مسئله را برطرف می‌کنند، گاهی «داده خوب» یا «سیگنال خوب» گفته می‌شود. داده‌هایی که غلط یا نامعتبر هستند یا نیازهای دامنه مسئله را بر طرف نمی‌کنند گاهی «داده بد» یا «نویز» نامیده می‌شوند.

مفهوم فضای مجازی

فضای مجازی در لغت، واژه فضای مجازی - که برای آن معادل فارسی زیبا و مناسب «رایاسپهر» نیز بکار رفته (رک. بل، ۱۳۷۹، ج ۱) - متشکل از دو واژه «فضا»^۱ و «مجازی» است. فضا به «یک محوطه بسیط، آزاد، خالی و در دسترس است».

مجازی یا سایبری نیز به «رایانه‌های و شبکه‌های رایانه‌ای» اطلاق می‌شود. در حوزه اصطلاحی «فضای مجازی» با تعاریف مختلف و گوناگونی مواجهیم. چند مؤلفه را در مفهوم فرهنگی - ارتباطی فضای مجازی برجسته می‌کند: اولین مؤلفه، «وجود ارتباطات اجتماعی» در تمامی سطوح آن از میان فردی و میان گروهی گرفته تا جمعی و بین‌المللی است. بل با تأکید بر این مؤلفه، در تعریف فضای مجازی می‌نویسد: فضای مجازی در واقع فضای عمومی است که در آن اشخاص می‌توانند یکدیگر را ملاقات کنند، ایده‌ها را ردوبدل کنند، اطلاعات را به اشتراک بگذارند، از یکدیگر حمایت اجتماعی کنند، تجارت داشته باشند، رسانه هنرمندانه خلق کنند، بازی کنند و خود را در گیر مباحثات سیاسی کنند. دومین مؤلفه که در تعریف فضای مجازی مورد تأکید تعاریف است، نقش واسطه‌ای رایانه‌ها در ایجاد این فضای ارتباطی است. این مؤلفه همان چیزی است که تحت عنوان «ارتباطات رایانه - واسطه»^۱ یا «سی ام سی» شناخته می‌شود. ریدگلد در تعریف خویش، هم به این مؤلفه و هم مؤلفه پیشین چنین می‌پردازد: «در فضای مجازی ما چت و بحث می‌کنیم، به بحث‌های روشنفکرانه مشغول می‌شویم، کارها و تجارت‌مان را انجام می‌دهیم و... ما همه کارهایی که وقتی افراد هنگام با هم بودن انجام می‌دهند را با هم انجام می‌دهیم؛ اما ما این کارها را با کلمات روی صفحه رایانه انجام می‌دهیم، بدن‌هایمان را در پشت رایانه ترک می‌کنیم. هویت‌مان را به هم می‌آمیزیم و به صورت الکترونیکی به تعامل می‌پردازیم، مستقل از موقعیت زمانی و مکانی» (ریدگلد، ۱۳۹۰، ص ۴۹). برخی تنها بر مؤلفه دوم تأکید دارند: فضای مجازی، جهان‌ها و دامنه‌هایی را گویند که به وسیله فناوری اطلاعاتی و ارتباطی ایجاد می‌شود.

سومین مؤلفه: مفهوم فضای مجازی، «غیرفیزیکی و غیر جسمی» یا تخیلی بودن^۲ این فضای ارتباطی رایانه - واسطه است (فضلی، ۱۳۸۹، ص ۱۷)؛ همان چیزی که هویت و تمایز این فضا را با فضای واقعی و فیزیکی نشان می‌دهد.

چهارمین مؤلفه: در مفهوم‌شناسی فضای مجازی «بستر دیجیتال» این فضا است. همان‌طور که عاملی (۱۳۹۰، ص ۲۴) اولین ویژگی فضای مجازی را دیجیتالی بودن آن می‌داند. مهدی زاده (۱۳۸۹، ص ۳۰۲) دیجیتال شدن را اساسی‌ترین جنبه فناوری اطلاعات و ارتباطات می‌داند.

مفهوم مضیق سیاست جنایی

اصطلاح سیاست جنایی عمدتاً در کشورهای حقوق نوشته رواج یافته و در کشورهای انگلیسی‌زبان جایی باز نکرده است. مارک آنسل می‌گوید: «اغلب جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان آمریکایی با صرفه‌جویی، حتی در بکار بردن واژه (سیاست جنایی) و با داخل ساختن کنکاش در این زمینه و مطالعات مربوط به آن در قلمرو مطالعات جرم‌شناختی عدالت کیفری، از کنار مسئله گذشته‌اند» (Marc Ancel، 1978).

فقدان تعریف یگانه و متفق علیه برای سیاست جنایی موجب پیدایش نوعی ابهام در مفهوم آن شده است، به‌گونه‌ای که در توصیف آن گفته شده است: «چهارچوبی بسیار نامشخص» (Mirelle Delmas، 1983) و «هویتی بحث‌برانگیز» (C.Lazerges، 1977)، «هنوز به طور گسترده ناشناخته در ویژگی مربوط به خود؛ پارادوکس گونه کشیده شده است بین دو تمنای متعارض» (Berant، 1977)، «متعدد الابعاد» (دارای مدعیان بی‌شمار): متخصصان حقوق جزا و جرم‌شناسان آن را ادعا می‌کنند، فیلسوفان و نظریه‌پردازان حقوق بر این دست می‌گذارند و متخصصان حقوق تطبیقی و حقوق بین‌الملل خود را در آن می‌آمیزند» (Heike June).

نخستین کاربردهای «سیاست جنایی» در معنایی معادل «حقوق کیفری» یا «سیستم کیفری» که مبتنی بر «جرم - مجازات» و «قانون - قضا» می‌باشد بوده است؛ البته با لحاظ کردن عقلانیت در آن تعاریف ذیل از این قبیل است:

1. Computer Mediated Communication (CMC).
2. Imaginary

فویر باخ: سیاست جنایی عبارت است از «مجموعه روش‌های سرکوب‌کننده که دولت به‌وسیله آن در مقابل جرم واکنش نشان می‌دهد» (Feuerbach Manuel).

فن لیست: «به‌کارگیری حقوق کیفری از نقطه‌نظر مبارزه مؤثر علیه بزه‌دیده».

دوند یودوواپر: «بازار واکنش کیفری و سرکوب گر در مقابل جرم» (4, Donnedieu).

ژرژ لواسور: «حقوق جزایی در حرکت، حقوق جزایی ساخته‌وپرداخته شده از توده‌ای نامشخص از مقررات قانونی، آیین‌نامه اداری و غیره» (132, Levasseur Georges).

مرل و ویتو: «مجموعه روش‌های قابل پیشنهاد به قانون‌گذار، یا عملاً به کار گرفته شده توسط او در زمان و در سرزمین خاص، باهدف مبارزه با بزهکاری» (Merle et al., 1988).

استفانی، لواسور و بولک: «سازمان‌دهی مبارزه با بزهکاری پیشاپیش تعریف شده؛ مبارزه‌ای در اشکال مختلف و با به‌کارگیری وسایل گوناگون و هدایت شده به‌سوی اهداف معین» (1993, Stefani).

کلین اسکراد گفته است: «سیاست جنایی عبارت است از شناخت وسایلی که مقنن به منظور پیشگیری از بزه و حمایت حقوق طبیعی شهروندان، منطبق با گرایش خاص هر دولت، می‌تواند بیابد» (1987, Lazerges).

گریسپینی، سیاست جنایی «عبارت است از دانشی که فعالیتی را که دولت باید به‌منظور پیشگیری و سرکوب جرایم بسط دهد بررسی می‌کند».

در نتیجه شیفتگان جرم‌شناسی سیاست جنایی را خارج از چارچوب جرم‌شناسی ندانسته‌اند و آن را مترادف و معادل با بخشی از جرم‌شناسی تلقی می‌کنند. بر این اساس، فن لیست گفته است: «سیاست جنایی سازمان‌دهی عقلانی مبارزه علیه جنایت بر پایه داده‌های دانش جرم‌شناسی است» (2003, Raymand).

مفهوم موسع سیاست جنایی

پیدایش و رواج اصطلاح سیاست جنایی و تنوع و ناهماهنگی در تعاریف آن بر فراز و نشیب‌های تاریخ تکامل اندیشه حقوق جزایی در غرب بازمی‌گردد؛ بنابراین شناخت تفصیلی دیدگاه‌های مختلف در تعریف سیاست جنایی مستلزم مطالعه تاریخ تحول دکترین‌ها و جنبش‌های جزایی سده‌های اخیر در غرب است. این تحولات تحت‌تأثیر خاطرات تلخ‌وشیرین به‌جامانده از روش‌های نامعقول و غیرانسانی کیفری «عصر جاهلیت» اروپا و پیدایش و گسترش افکار انسان‌گرایانه و مبانی حقوق بشری دو نتیجه تقریباً موازی در پی داشته است:

از یک سو اصلاح و بازسازی سیستم کیفری و عقلانی و انسانی نمودن حقوق جزایی (در تعریف بسته سیاست جنایی به این تحول اهمیت ویژه داده شده است).

از سوی دیگر، تشکیک در صلاحیت انحصاری نظام کیفری - لزوماً دولتی، برای برخورد با جرم و مجرم، تقلیل نقش آن، بهادادن به جنبه‌های اجتماعی مسئله، رهانیدن عکس‌العمل‌های اجتماعی در مقابل بزهکاری از سیستم کیفری، ارائه راحل‌های غیرکیفری و حتی غیرحقوقی و شناسایی نهادها و مراجع اجتماعی واکنش در مقابل نقض هنجارهای اجتماعی، در تعریف باز سیاست جنایی به این تحول بنیادین اهمیت لازم داده شده است و در کنار شناسایی نظام کیفری (حقوق جزایی و جرم‌شناسی) به‌عنوان بخش برجسته و نمایان‌تر سیاست جنایی، سهم و نقش نهادها و مراجع اجتماعی نیز لحاظ گردیده است (1989, Mars).

از این منظر «سیاست جنایی» در سطح معادل لغوی یا اصطلاحی توصیفی برای حقوق کیفری یا جرم‌شناسی محدود نمانده و خود مفهومی مستقل و «رشته مطالعاتی نوین» شناخته می‌شود. بدین سبب، در تعریف موسع «سیاست جنایی» واژگانی جدید دیده می‌شود که عمدتاً متفاوت با آنچه در تعریف مضیق بکار رفته است. مارک آنسل در سیاست جنایی «واکنش سازمان‌یافته و سنجیده شده جامعه در مقابل اعمال مجرمانه یا ضداجتماعی» را می‌بیند.

آسیب‌شناسی سیاست پالایش فضای مجازی

یکی از دغدغه‌های دولت، مجلس شورای اسلامی، وزارت ارتباطات، شورای عالی فضای مجازی، و شورای عالی انقلاب فرهنگی، ایجاد اینترنت پاک یا پالایش فضای مجازی است. موضوع پاک بودن فضای مجازی، بحثی است که به عموم مردم مربوط می‌شود و در نگاه و برداشت نخست، سیاست‌گذاری در این باره را می‌توان در زمره سیاست‌گذاری‌های ایجابی دسته‌بندی کرد؛ اما سازوکارها و قواعدی که به‌منظور پاکیزه‌سازی یا همان ایجاد فضای مجازی سالم و امن در کشور در نظر گرفته شده است، در نهایت این سیاست‌گذاری را زیر مجموعه سیاست‌گذاری‌های سلبی قرار داده است؛ زیرا، در نظام پالایش فضای مجازی، به‌طور کلی دو رویکرد بنیادین وجود دارد که عبارت‌اند از:

مسدودسازی: جلوگیری از دسترسی به اطلاعات بر مبنای محتوای اطلاعات و نه آدرس سایت، «بلوک کردن» یا مسدودسازی به شمار می‌آید (گرین فیلد، ریک وود، و ترن، ۲۰۰۱: ۵)؛ بنابراین، هنگامی که دسترسی به کل یک سایت ممنوع شده است، در اصطلاح گفته می‌شود که سایت، بلوک شده است. مسدودسازی دسترسی به آدرس‌های اینترنتی باهدف پالایش و از طریق مسدودسازی، در ایران از سال ۱۳۸۰ با تصویب مقررات و ضوابط شبکه‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای شروع و سرانجام، مصداق‌های فعالیت‌های اینترنتی غیرمجاز مشخص شد. پس از آن، در سال ۱۳۸۱ «کمیته مصادیق پایگاه‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای غیرمجاز»، زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل شد (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۰۱۳: ۶۴-۶۲). در سال ۱۳۸۸ و با تصویب قانون جرایم رایانه‌ای و تشکیل «کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه رایانه‌ای»، مسئولیت فیلترینگ به این کارگروه واگذار شد. «کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه رایانه‌ای»، برای اجرای حکم ماده ۲۱ قانون جرایم رایانه‌ای و بر پایه قوانین وضع شده، از جمله قانون مجازات اسلامی، قانون مطبوعات، و قانون جرایم رایانه‌ای و نیز مصوبات شورای عالی امنیت ملی، مجموعه‌ای از محتواها (از جمله محتوا علیه عفت و اخلاق عمومی، محتوا علیه مقدسات اسلامی، محتوا علیه امنیت و آسایش عمومی، محتوا علیه مقامات و نهادهای دولتی و عمومی، محتوایی که تحریک، ترغیب، یا دعوت به ارتکاب جرم می‌کند (محتوای مرتبط با سایر جرایم)، محتوای مجرمانه مرتبط با انتخابات مختلف و...) را مجرمانه اعلام کرد، و بر این مبنای هر سایت و بستری که در فضای مجازی این محتوای مجرمانه را داشت، از دسترس کاربران خارج می‌شد. هم‌اکنون نیز یک کمیته سه‌نفره متشکل از نمایندگان صداوسیما، وزارت ارشاد، و وزارت اطلاعات، از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی، مأمور نظارت بر فعالیت‌های اینترنتی است. این گروه با تهیه فهرست سیاست‌هایی که باید مسدود شوند، تنها نهاد رسمی مسئول در این زمینه است. بررسی و تحلیل سیاست مسدودسازی اینترنت در ایران بر مبنای مؤلفه‌های رویکرد پساتوسعه گرایانه سیاست‌گذاری در حوزه فضای مجازی، بیانگر این است که طرح‌ریزی این سیاست نیز تنها از سوی دولت و سیاست‌گذاری در حوزه فضای مجازی، بیانگر این است که طرح‌ریزی این سیاست نیز تنها از سوی دولت و سیاست‌گذاران دولتی مربوطه، بدون حضور کنشگران غیردولتی و مردمی، و بر اساس قوانین مصوب در مجلس شورای اسلامی انجام شده و طیف گسترده‌ای از وبگاه‌ها و اپلیکیشن‌های اینترنتی، از موارد غیراخلاقی گرفته تا سیاسی و حتی خدمات کاربرمحور را در برمی‌گیرد. اگر چه به نظر می‌رسد که مسدودکردن دسترسی به وبگاه‌های اینترنتی در ایران، جنبه قانونی دارد، اما روند آن، به‌ویژه برای اپلیکیشن‌های خدمات کاربرمحور و وبگاه‌های سیاسی و اجتماعی، به‌درستی معلوم نیست و سیاست‌های آن غیرشفاف است؛ بااین‌حال، این سیاست، هیچگاه در ایران متوقف نشده است و همچنان اجرا می‌شود؛ این در حالی است که شفافیت و اعمال هوشمندانه سیاست‌ها، از مؤلفه‌های مورد تأکید رویکرد پساتوسعه گرایانه در سیاست‌گذاری فضای مجازی است و تضمین توسعه فضای مجازی به شمار می‌آید؛ اما باوجود این، غیرشفاف بودن سیاست‌گذاری فضای مجازی در ایران را شاهدیم که سبب شده است که بسیاری از کارشناسان فضای مجازی ایران، همواره از عملکرد «ناهماهنگ» و «سلیقه‌ای» در امر مسدودسازی اینترنت انتقاد کنند. انتقاد دیگر که از منظر رویکرد پساتوسعه گرایانه می‌توان بر بحث مسدودسازی وارد دانست، ناکارآمدی سانسور افزارها است؛ این ناکارآمدی، موجب ایجاد اخلاقی در پژوهش‌های علمی دانشگاهیان و پژوهشگران شده و آنها را از منابع ارزشمند علمی موجود در اینترنت محروم کرده است؛ گاهی مشاهده می‌شود که سانسور افزارها به‌گونه‌ای خودکار و بر مبنای کلیدواژه تصمیم می‌گیرند که چه محتوایی را در دسترس یک رایانه یا شبکه خاص قرار دهند. بررسی‌ها حاکی از این است که این برنامه‌ها، گاهی دچار خطا شده و کلمه‌های مشابه را به‌درستی تشخیص نمی‌دهند و از این‌رو، به‌اشتباه،

آن سایت را از دسترس کاربران خارج می کنند. این ناکارآمدی سانسور افزارها، در بسیاری از موارد (به ویژه در رشته های علوم پزشکی)، پژوهشگران را با محدودیت و ممنوعیت های بی مورد روبه رو کرده اند.

سیاست جنایی ایران در قبال فساد اقتصادی

سیاست جنایی کنشی (پیشگیری غیر کیفری)

سیاست جنایی کنشی، شامل آن دسته از تدابیر غیر کیفری است که پیش از ارتکاب جرم و گذار اندیشه به فعل از طریق مداخله در اوضاع و احوال پیش جنایی انجام می گردد. اساساً در انجام جرم اقتصادی سه گروه احتمالی از مجرمین قابل تصور است، گروه اول، اشخاص حقیقی یا همان شهروندان هستند. گروه دوم اشخاص حقوقی خصوصی و شرکت ها که عمدتاً انجام جرم اقتصادی توسط آنها گسترده تر است و گروه سوم، دولت و اشخاص حقوقی دولتی و شبه دولتی که در اغلب موارد یک طرف جرایم گسترده و سازمان یافته هستند. پر واضح است که نحوه برخورد و پیشگیری از وقوع جرایم اقتصادی احتمالی توسط هر یک از این ۳ گروه با دیگری متفاوت است. مسلم است که پیشگیری از فساد اقتصادی توسط دولتمردان قدرتمند و ذی نفوذ که خود نیز داعیه مبارزه با مفاسد اقتصادی را دارند بسیار مشکل است. دولت برای مهار بهتر مفاسد اقتصادی نیازمند مدیریت مناسب و مطلوب محیط های فیزیکی و اجتماعی دارد تا فرصت های مساعد ارتکاب جرم را به حداقل برساند، باید توجه داشت دولت هایی که در پیشگیری از اقدامات فساد آلود، سیاست جنایی کنشی را دنبال می کنند از طریق حذف و محدودسازی عوامل جرمزا و نیز مدیریت مناسب محیط های فیزیکی و اجتماعی بزهکار را مهار می کنند. از طرف دیگر پیش زمینه های بسیاری در وقوع جرم اقتصادی دخیل هستند. مؤلفه های زمینه سازی چون وجود بیکاری، و به ویژه بیکاری جوانان، پایین بودن دستمزدها، توزیع ناعادلانه ثروت و... که بدون شناخت این مؤلفه ها و تلاش در مرتفع ساختن آنها، اساساً پیشگیری از جرم اقتصادی به سرانجام نخواهد رسید و همان گونه که سابقاً بیان گردید، سیاست جنایی برای اینکه مؤثر در کنترل و مهار پدیده بزهکاری باشد می بایست در قالب یک طرح و استراتژی و سیاست اجتماعی کلی قرار دارد و ابزارهای آن را نیز نمی توان تنها در رویکرد سرکوبگرانه و پاسخ های تنبیهی جست و جو کرد؛ بلکه رویکرد بازدارنده و پیشگیرانه نسبت به وقوع جرایم نیز نقش عمده ای در تعیین سیاست جنایی ایفا می نماید. مطابق اصل ۱۵۶ قانون اساسی، قوه قضاییه باید وظایف خود را در دو بخش پیشگیری و مجازات مجرمان بطور همزمان انجام دهد. اجرای طرح های پژوهشی برای ریشه یابی علل وقوع جرایم اقتصادی از منظر قضایی و یافتن راهکارهای مناسب برخورد با آنها یکی از مهمترین وظایف قوه قضاییه برای پیشگیری از مفاسد اقتصادی به شمار می آید. این امر به تدریج، تهیه لوایح قانونی مناسب را بدنبال خواهد داشت (مقیم، ۱۳۹۶: ۸۹). در راستای سیاست جنایی کنشی، مداخله در اوضاع و احوال پیش جنایی از طریق سیستم های نظارتی امری لازم و ضروری است و این در حالی است که در ایران ضعف سیستم نظارتی یکی از عوامل اصلی بروز جرایم اقتصادی می باشد. همواره این سوال مطرح است که چرا با وجود نهادهای متعدد نظارتی همچون بازرسی کل کشور، همچنان شاهد انواع و اقسام فسادهای مالی و اقتصادی هستیم؟ در پاسخ به این سوال از یک سو می توان به عدم همکاری و مساعدت لازم قوای سه گانه مملکتی با یکدیگر و از سوی دیگر به نبود فرهنگ سازی همگانی و پذیرش موضوع بعنوان یک ضرورت توسط جامعه و دولت اشاره کرد. این در حالی است که ما برای تحقق پیشگیری غیر کیفری در کشورها علاوه بر همکاری تمامی قوا سه گانه اعم از مقننه، مجریه و قضاییه، نیاز به شناخت ریشه ها و انگیزه های فساد اقتصادی و آسیب شناسی این انگیزه ها داریم که اهم آنها عبارتند از: ضعف باورهای مذهبی و اعتقادات دینی، نارسایی و ناکارآمدی نظام نظارت و ارزیابی، نارسایی در نظارت عمومی، اشکالات ساختاری در پیکره دولت، نامناسب بودن امنیت شغلی، سیاست زدگی نظام و اختلاف بین مسولان و شخصیت های سیاسی - اجتماعی، کاهش فرصت های سالم و پیشرفت برای افراد و تخریب رقابت سالم در بازار، تورم و افزایش قیمت ها

همان گونه که ملاحظه می گردد، وقوع جرایم اقتصادی ناشی از عوامل مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی است که توجه همه جانبه به این عوامل از پیش نیازهای مبارزه با فساد اقتصادی است. به هر حال به نظر می رسد بالا رفتن نرخ

فساد اقتصادی در ایران و تأثیر اندک زردخانه کیفری در امر مبارزه با این جرایم، مقام‌های مسئول را آگاه کرده است که دستگاه عدالت کیفری، تنها راه حل مبارزه با فساد اقتصادی نیست و از باب پیشگیری کنشی (پیشگیری قبل از ارتکاب جرم) می‌توان به قانون پیشگیری از وقوع جرم مصوب ۷ شهریور ۱۳۹۴ اشاره کرد. در ماده (۳) این قانون چنین آمده است:

ماده (۳)- در اجرای وظایف زیر، شورای عالی پیشگیری از وقوع جرم تشکیل می‌شود:

۱) تقسیم کار ملی در چهارچوب وظایف و ماموریت های قوای سه گانه کشور و اتخاذ تدابیر مناسب برای هماهنگی و توسعه همکاری بین دستگاه های مسول در امر پیشگیری:

۲) تعیین راهبردها، سیاست های اجرایی و برنامه های ملی پیشگیری از وقوع جرم در چهارچوب قوانین و سیاست های کلی نظام؛

۳) بررسی و تصویب برنامه های کلان برای گسترش فرهنگ، ایجاد زمینه های مشارکت مردم و نهادهای دولتی و غیر دولتی در امر پیشگیری از وقوع جرم و حمایت از آنها؛

۴) بررسی و اتخاذ تصمیم جهت شناسایی زمینه ها و علل وقوع جرم، کاهش آسیب های اجتماعی و ارزیابی نتایج اجرای طرح ها و برنامه های ملی پیشگیری، سنجش و پیگیری عملکرد نهادهای مسول در این زمینه؛

۵) اتخاذ سیاست های مورد نیاز در جهت حمایت از بزه دیدگان و محکومان و خانواده آنها و اصلاح جامعه - پذیری محکوم و برخورداری آنان از زندگی شرافتمندانه.

همچنین در بند (۲) از ماده (۵) این قانون چنین آمده است: «انجام تحقیقات و پژوهش های مورد نیاز برای آسیب - شناسی علل وقوع جرم و راه های پیشگیری از آن از طریق نهادهای تحقیقاتی در قوای سه گانه و مراکز پژوهش دانشگاهی و در صورت نیاز انجام تحقیقات مذکور به صورت مستقل و تهیه و انتشار گزارش های آماری ادواری و سالانه» و در ماده (۶) آمده: «هر یک از قوا موظفند با استفاده از ساز و کارها و ساختارهای خود نسبت به تحقیق و مطالعه درباره علل وقوع جرم و راه های پیشگیری از آن اقدام نمایند...».

در خاتمه تأکید می‌شود که پیشگیری ضرورتی غیرقابل انکار است و منطقی این است به جای این که منتظر بمانیم تا فردی مرتکب جرم شده و سپس طی فرایندهای پیچیده دادرسی وی را محاکمه و مجازات نماییم، بهتر است از وقوع جرم پیشگیری کنیم. به نظر می‌رسد که در سیاست جنایی ایران، پارادوکسی در زمینه پیشگیری وجود دارد؛ زیرا از یک طرف اصل (۱۵۶) قانون اساسی وظیفه پیشگیری از جرم را بر عهده قوه قضاییه نهاده است و از طرف دیگر پیشگیری از جرم مستلزم ساز و کارها و نهادهایی است که عملاً در قوه مجریه قرار دارند (گروه پژوهشی حقوق جزا و جرم شناسی اداره کل پژوهش و اطلاع رسانی، ۱۳۸۷: ۲۲۱). به هر حال امید است که با اجرایی شدن قانون پیشگیری از جرم به یک ساختار مناسب برای عملیاتی کردن پیشگیری از جرم از طریق همکاری تمامی نهادهای مسول و مرتبط برسیم.

سیاست جنایی واکنشی (کیفری)

سیاست جنایی واکنشی در واقع پیشگیری کیفری از بزهکاری است و دربرگیرنده مجموعه تدابیر و اقدام‌های نظام عدالت کیفری است که پس از وقوع جرم به منظور بازداشتن بزهکاران احتمالی و واقعی از ارتکاب بزهکاری نخستین یا دوباره (تکرار) اعمال می‌شود. به تعبیر دیگر مجازات به عنوان سلاحی برای پیشگیری از جرایم به عنوان سنتی ترین راهکارهای اجتماعی استفاده می‌شود. تصور موجود در مورد مجازات این است که خاصیت ارعاب و عبرت آموزی مؤثر واقع می‌شود و مجازات مجرم پیشگیری از تکرار جرم از سوی بزهکار را به دنبال دارد و همچنین با مجازات مجرم انتظار می‌رود بزهکاران بالقوه هم ممکن است در آینده مرتکب جرم شده، منصرف شوند. در واقع جامعه با چنین واکنشی قصد دارد با ایجاد ترس، مانع از آن شود که بزهکاران بالقوه و بالفعل به سوی جرم بروند. مجازات رویکرد سنتی است که در واقع واکنشی به جرم است این رویکرد از زمان تشکیل اجتماعات بشری تا به امروز حول محور این توجیه که کیفر باید موجب تنبیه و بازدارندگی مجرم و تنبیه بزهکاران بالقوه شود، چرخیده است (نجفی توانا، ۱۳۹۹: ۶۳). این نوع تفکر کیفر مدار در سیاست جنایی تقنینی ایران قابل مشاهده است، سیاستی که

صرفاً بر اساس برداشت‌های انتزاعی از مفهوم جرم و مجازات، از آغاز انقلاب تا کنون با جرم‌انگاری‌های افراطی نه‌تنها نظام عدالت را با بحران تورم کیفری مواجه ساخته است، بلکه با تجاوز به حقوق و آزادی‌های فردی، زمینه نارضایتی و بی‌اعتمادی جامعه به عملکرد و واضعان سیاست جنایی را نیز مهیا نموده است. با وصف این نکته که جرم‌سازی و جرم‌انگاری امری استثنایی است، جرم‌انگاری افراطی و نابخردانه و پیش‌بینی مجازات‌های سنگین و سرکوبگرانه در متون کیفری بدون رعایت مصالح اجتماعی، موجب خواهد شد تا به دلیل کثرت رفتارهای مجرمانه و نیز احتمال بیشتر ارتکاب بزه، قبح اعمال مجرمانه و تعهد افراد در خصوص احترام به ارزش‌های جامعه تقلیل یابد. به‌هرحال با نگاهی به عملکرد قانون‌گذار ایران در قبال جرایم اقتصادی معلوم می‌شود که همواره، تصویب قوانین کیفری به‌عنوان بهترین و ساده‌ترین راه‌حل مبارزه با بزهکاری، اقتصادی مدنظر بوده است. در واقع سیاست جنایی حاکم بر نظام کیفری ما خصوصاً در مقابله با جرایم اقتصادی از نوع سیاست جنایی اقتدارگر است. سیاست جنایی تقنینی در قبال جرایم اقتصادی در ایران را می‌توان به دوره قبل و بعد از پیروزی انقلاب تقسیم کرد.

سیاست جنایی ایران در قبال جرایم اقتصادی (سیاست مفهومی و وضعی)

سیاست جنایی ایران در قبال جرایم اقتصادی، رویکردی چندوجهی دارد که شامل تدابیر تقنینی، قضایی و اجرایی است. این سیاست باهدف پیشگیری از وقوع جرایم اقتصادی، مقابله با آنها و کاهش آثار مخربشان طراحی شده است. بااین‌حال، چالش‌هایی مانند ابهامات قانونی، عدم هماهنگی میان قوانین و نهادهای مختلف، و ضعف در پیشگیری از وقوع این جرایم وجود دارد. قوانین کیفری و مقررات اقتصادی در بسیاری از موارد با یکدیگر هماهنگ نیستند و این موضوع کارایی مبارزه با جرایم اقتصادی را کاهش می‌دهد. سیاست جنایی ایران در خصوص جرایم اقتصادی به شکل افتراقی نسبت به سایر جرایم است. این نوع دادرسی افتراقی طی سال‌های جدید شکل گرفته است. دادرسی افتراقی یا همان دادرسی افتراقی سازی ابعاد مختلف را در برمی‌گیرد (مؤمنی، هادی، روح‌الامینی، محمود، ساعد، محمدجعفر، ۱۴۰۱، ص ۱۱۶). نخستین تصور از افتراقی شدن دادرسی، اختصاصی شدن دادگاه‌ها است. اما چنین برداشتی با حقوق و آزادی‌های بشری و اصل ۱۷۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که فقط دادسزا و دادگاه انتظامی را به عنوان دادگاه اختصاصی پذیرفته است در تعارض است. از این رو، باید گفت افتراقی شدن ناظر به تشتت، تفرق و جزیره‌ای شدن دادرسی است (پاک‌نیت، ۱۳۹۶، ص ۳۲). آثار متعدد جرایم اقتصادی در جامعه به عنوان توجیهی برای رسیدگی کیفری افتراقی لحاظ می‌شوند (آیت و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۲۶۷-۲۳۹). در جرایم اقتصادی معمولاً در مقایسه با سیاست کیفری سایر جرایم، پیشگیرانه‌تر، سختگیرانه‌تر، بازدارنده‌تر، دقیق‌تر و فنی‌تر هستند. برای نمونه جرایمی نظیر جاسوسی و مبارزه با مواد مخدر در گذشته و جرم اقتصادی در یکی دو دهه اخیر را به سبب آثار زیان‌بار و گسترده‌ای که دارند در قالب جرایم خاص قرار می‌دهند (غلامی، ۱۳۹۳، ص ۹۷). قانونگذار ایرانی با تصویب قانونی موسوم به (قانون مجازات اخلال‌گری در نظام اقتصادی کشور) در مورخه ۱۳۶۹/۹/۱۹ در ماده جرایمی را که موجب اخلال در نظام اقتصادی می‌باشند احصا نموده است.

سیاست جنایی مقنن در پرتو رویکرد مفهومی به جرایم اقتصادی

«پس از بازشناسی رویکرد مفهومی در شناسایی و معرفی عناوین کیفری، حال نوبت به آن رسیده تا عملکرد قانون‌گذار کیفری در ارائه مفهومی از جرم اقتصادی مورد بررسی قرار گیرد و امکان ارائه یک تعریف منقح از جرم اقتصادی سنجیده شود. الف: شناسایی جرایم اقتصادی بدون ارائه تعریف مفهومی از عنوان جرم اقتصادی مراجعه به قوانین کیفری و بررسی مواد مرتبط با جرایم اقتصادی نمایانگر این مطلب است که هر چند قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ عنوان جرم اقتصادی را به رسمیت شناخته است، اما تعریف ماهوی از آن ارائه نداده است؛ بلکه صرفاً با برشماری برخی عناوین مجرمانه که سابقاً در قوانین کیفری جرم‌انگاری شده‌اند، اقدام به وضع احکامی در قبال جرایم اقتصادی نموده است. این امر یعنی شناسایی جرم اقتصادی با برشماری جرایمی که بعضاً ذیل عناوینی همچون جرایم مالی، جرایم تجاریو جرایم فساد انگیز نیز مطرح شده‌اند، بدون شفاف سازی و ارائه مفهومی از عنوان جرم اقتصادی که هدف و ارزش مورد حمایت قانونگذار را مشخص سازد، موجب سردرگمی و ابهام در مصادیق ذیل این عنوان شده است.»

جرم اقتصادی یکی از مفاهیم جدید جامعه مدرن است که به لحاظ تهدیدات آن نسبت به ثبات و امنیت جوامع، سنت‌ها و ارزش‌های دموکراسی، ارزش‌های اخلاقی و عدالت، توسعه پایدار و حاکمیت قانون بیش‌ازپیش موجب نگرانی شده است (نبوی اصل، ۱۴۰۰، ۱۵۲-۱۶۴). در هر دوره ای نسبت به جرایم خاصه نسبت به جرایم اقتصادی سیاست جنایی خاصی وجود داشته است. در واقع اگر سیاست جنایی را به منزله ی تدابیر مواجهه با جرم تلقی کنیم، هیچ حکومتی در طول تاریخ فاقد سیاست جنایی نبوده است؛ زیرا به هر حال در مقابل جرم، واکنش خاصی داشته است. حتی عدم واکنش نیز خود نوعی سیاست جنایی است (الوانی و شریف زاده، ۱۳۷۹، ص ۲). سیاست جنایی با رویکرد مفهومی در قالب لفظی مناسب بوده که مفهوم مضیق معادل حقوق کیفری را پشت سر گذاشته و در مفهوم موسعی به کار رفت و رواج یافت که علاوه بر مفهوم سنتی حقوق کیفری تحولات تئوریک و عملی پدید آمده در قلمرو هنجارانگاری و پاسخ دهی به نقض هنجارها را نیز منعکس می کند. نخستین باره رغم نظر فوئر باخ، سیاست جنایی یک رشته فرعی وابسته به حقوق جزا نیست؛ بلکه جهت، دلیل و معنای وجودی حقوق جزا است (پیکا، ۱۳۷۰، ص ۴۲) و به عبارت دیگر، به معنای حقوق جزای جهت گیری شده به سوی یک هدف مشخص است.

ارزیابی امکان ارائه تعریف مفهومی منقح از جرایم اقتصادی

«گرچه به کارگیری رویکرد مفهومی در معرفی عناوین مجرمانه، به واسطه ارائه تعریف واضح از الفاظ و نمایان ساختن ذات و ماهیت رفتار مجرمانه، یکی از بهترین و کاربردی‌ترین روش‌های ارائه تعریف از جرم محسوب می‌شود؛ اما به این معنا نیست که این روش همیشه کارایی لازم را داشته باشد. چرا که ارائه تعریفی مفهومی و جامع و کامل از تمامی واژه‌های ترکیبی همیشه امکان‌پذیر نیست؛ لذا شاید یکی از دلایلی که قانون‌گذار از ارائه تعریفی منقحی از جرم اقتصادی خودداری کرده است ابهام در واژه‌های جرم و اقتصادی و ترکیب آنها به عنوان جرم اقتصادی است. به گونه‌ای که امکان ارائه تعریف مفهومی واحدی که جامع‌ومانع باشد و تمامی مصادیق جرائم اقتصادی را در برگیرد وجود ندارد. مضاف بر کلی بودن مفهوم اقتصاد که ناشی از گستردگی و پیچیدگی نظام‌های اقتصادی است، گستره رفتارهای مغایر بانظم اقتصادی و در نتیجه تنوع جرایم اقتصادی، امکان ارائه یک تعریف مفهومی جامع‌ومانع از جرایم اقتصادی که با پرداختن به ماهیت جرایم اقتصادی، ظرفیت دربرگرفتن تمامی مصادیق جرایم اقتصادی را داشته باشد با مشکل مواجه ساخته است. چرا که جرایم اقتصادی طیف وسیعی از رفتارهای مجرمانه را شامل می‌شود که بعضاً این رفتارها کاملاً متفاوت از یکدیگر هستند؛ ضمن این که ارتباط این دسته از جرایم با مفاهیم تخصصی و مبهم اقتصادی بر دشواری ارائه چنین تعریفی می‌افزاید.» (Farajpour, Amerinia, and Babaei, 2024: 87) علاوه بر اینها «پویایی ذاتی مفاهیم اقتصادی، اشکال جدیدی از فعالیت‌های اقتصادی و به تبع آن رفتارهای مجرمانه جدید اقتصادی را موجب می‌گردد که تلاش برای ارائه یک تعریف منطقی به احتمال فراوان مانع پویایی حقوق کیفری در این زمینه خواهد شد. در این باره گفته شده است، ارائه تعریف از هر چیزی، مفاهیم و مصادیق آن را محصور می‌کند و بدین ترتیب پدیده‌های مستحدث از شمول آن خارج خواهد ماند» (میرسعیدی و زمانی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۵).

محتوای پالایش

باتوجه به دو حکم وجوب نهی‌ازمنکر و حرمت حفظ و انتشار کتب ضلال، هر محتوایی که منکر تلقی می‌شود یا مضر و گمراه کننده باشد، مشمول پالایش خواهد بود. در تبیین منکر، آن را درجه اول آن دانسته‌اند که عقلاً قبیح یا شرعاً حرام باشد که نهی از آن واجب می‌شود. در درجه دوم، مکره دانسته شده که نهی از آن نیز مستحب است (امام خمینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۷). نکته حائز اهمیت آن است که اگر منکر بودن یک چیز بین فقها مورد اختلاف باشد و احتمال داده شود که نظر فاعل آن کار یا تارک آن و یا تقلیدش مخالف او باشد و آنچه را که وی انجام می‌دهد نزد خودش جایز است، امر و نهی او واجب نیست، بلکه انکار او جایز نیست تا چه رسد به این که چنین چیزی دانسته شود؛ مگر آن که حرمت محتوا از جهت امور حاکمیتی و بنا به حکم فقیه حاکم بوده باشد که در این صورت به رأی فقیه حاکم عمل می‌شود. مضله بودن یک پیام نیز دوران دارد بین آن که صرفاً باطل باشد یا علاوه بر باطلان، خاصیت گمراه‌کنندگی داشته باشد. طبیعتاً اگر دایره ضلال را به باطلان بگیریم به مراتب

وسیع تر از زمانی است که آن را دارای خاصیت به انحراف کشاندن بدانیم. این مسئله‌ای است که نیاز به پژوهش‌های تفصیلی دارد و قاطعانه نمی‌توان در مورد آن نظر داد. در متیقن آن است که محتوای گمراه‌کننده و نه گمراه باید پالایش شود.

عامل پالایش

سؤال دیگری که در مقوله پالایش مهم موضوعیت دارد، این است که چه کسی یا کسانی مسئولیت پالایش فضای مجازی از محتوای منکر و ضاله را بر عهده دارند؟ اگر وجوب پالایش از باب نهی‌ازمنکر باشد، نوع وجوب آن کفایی است. کفایی بودن نهی‌ازمنکر بدان معناست که اگر «من به الکفایه» قیام به امر به معروف و نهی‌ازمنکر نماید، از دیگران ساقط می‌شود و گر نه همه در صورتی که شرایط وجوب جمع باشد، ترک واجب نموده‌اند. در همین جهت، شرط اول وجوب نهی‌ازمنکر، «علم به منکر» است. امرکننده و نهی‌کننده باید بدانند که آنچه را که شخص مکلف ترک کرده یا انجام داده معروف یا منکر است، پس بر کسی که معروف و منکر را نمی‌شناسد، واجب نیست و علم در اینجا مانند استطاعت در حج، شرط وجوب است. حکم به وجوب پالایش هم ناظر به حاکمیت است و هم ناظر به مردم. بر اساس دلیل نهی‌ازمنکر، «من به الکفایه» موضوعیت دارد؛ یعنی همه مسئول‌اند تا آنجا که کفایت کند.

پالایش و نقض حقوق بنیادین

پالایش فضای مجازی، با حق آزادی بیان و اطلاعات و برخی ابعاد حریم خصوصی در تضاد است و هر چند دولت‌ها در ایجاد محدودیت در فضای مجازی با گشاده‌دستی عمل کنند، احتمال خواهد داشت که این حقوق نقض گردد.

تقابل پالایش با آزادی بیان

بسته به نوع بهره‌مندی کاربران از فضای مجازی، پالایش ممکن است حق آزادی بیان یا حق آزادی اطلاعات آنان، یا هر دو حق را دچار خدشه نماید. در این خصوص کاربران فضای مجازی به دو گروه عمده کاربران منفعل و فعال قابل تقسیم هستند. کاربران منفعل همان گونه که از نامشان پیدا است، در ایجاد محتوا نقشی ایفا نمی‌کنند، بلکه صرفاً دریافت‌کننده اطلاعات منتشر شده در فضای مجازی هستند. محدودیت‌های ناشی از اعمال پالایش فقط بر حق آزادی اطلاعات این کاربران اخلاص ایجاد می‌نماید. گروه دوم از کاربران فضای مجازی، علاوه بر استفاده از فضای مجازی در جهت دریافت اطلاعات، از این ابزار در راستای تولید محتوا نیز بهره می‌برند و پالایش فضای مجازی، محدودیت‌هایی بیش از حق آزادی اطلاعات، بر آنان تحمیل می‌کند. به عبارت دیگر، پالایش علاوه بر اینکه می‌تواند محتواهای مورد درخواست آنان را مسدود کرده و باعث محرومیتشان از حق آزادی اطلاعات شود، همچنین «ممکن است آنان را از ادامه فعالیت در تولید محتوا و در نتیجه حق آزادی بیان محروم نماید» (سلیمی، ۱۳۹۷: ۸۲). بعضاً نظام‌های سیاسی به دلیل هراس از فعالیت روشنگران گروه‌های مخالف و منتقد، این کاربران را ملزم می‌نمایند که «جهت انجام فعالیت خود از مراجع ذی صلاح مجوزهای لازم را کسب کنند. اتخاذ این سیاست موجب می‌شود تمام تریبون‌های خبری و اطلاع‌رسانی در دست اشخاص مورد اعتماد حکومت باقی بماند» (رضایی و بابازاده مقدم، ۱۳۹۳: ۶۲). به دلیل ماهیت تعامل مدار فضای سایبر و تمرکز گرانبودن آن، تولیدکنندگان محتوا صرفاً به ارباب رسانه ختم نمی‌شوند، بلکه «همه می‌توانند بدون مزیت یا تبعیض، بدان وارد شده» (Barlow, 1996: 1) و برخلاف رسانه‌های سنتی، بدون نیاز به کسب مجوز از نهاد خاص و با استفاده از ظرفیت‌های این فضا اعم از وبلاگ، وبگاه، صفحه اینستاگرام یا توییتر و ... به تولید محتواهای دلخواه خود اعم از متنی، تصویری، صوتی و ... بپردازند. «آزادی بیان»^۱ به عنوان «بنیادی‌ترین» در حوزه رسانه‌ها، در سیر تاریخی خویش ابتدا یک «حق طبیعی»^۲، سپس یک «حق اساسی»^۳ و در نهایت یک «حق بشری»^۴ تلقی شده

1. Freedom of expression
2. National rights
3. Constitutional rights
4. Human rights

است (انصاری، ۱۳۹۰، الف، ص ۷). ریشه تاریخی آزادی بیان به تلاش های اندیشمندان قرون هفدهم و هجدهم در جهت تحدید و محدودسازی قدرت های مطلقه و رسمیت یافتن آزادی بیان برمی گردد (معتمد نژاد و معظمی، ۱۳۸۹، ص ۱۶).

تقابل پالایش با حریم خصوصی مراسلات و داده های شخصی

هر چند حریم خصوصی کاربران، مستقیماً تحت تأثیر پالایش قرار نمی گیرد، ولی برخی از مصادیق آن ممکن است به تاسی از پالایش، به طور غیرمستقیم تضعیف گردد. مراسلات و از جمله آن ارتباطات اینترنتی، از طریق پالایش در معرض مداخله قرار می گیرد؛ چون متولیان فیلتر به منظور کشف و در نتیجه پالایش محتواهای غیرقانونی، با تحت نظر گرفتن محتواهای تبادل شده بین کاربران، جمع آوری آن محتواها و بعضاً ذخیره سازی آنها بدون اجازه کاربر و به روش غیرقانونی یا برای اهداف نامشروع، حق محرمانگی مراسلات اینترنتی را تضعیف می نماید. یکی دیگر از مصادیق حق زندگی خصوصی که با توسعه ارتباطات و به ویژه فضای مجازی از اهمیت بیشتری برخوردار گشته و ممکن است با پالایش تضعیف شود، حریم اطلاعات شخصی است. در صورتی که قوانین شفاف در حمایت از داده های شخصی وجود نداشته باشد، نهادهای دارنده اطلاعات شخصی، در ارتباط با تأمین امنیت آن اطلاعات، قانوناً تکلیفی نخواهد داشت و چه بسا از طریق داده ها امکان نظارت بر فعالیت شهروندان در فضای مجازی را برای نهادهای قضایی و امنیتی به منظور کشف محتواهای مجرمانه و در نتیجه پالایش آن محتواها فراهم آورده و باعث شوند که حق مذکور به خطر افتد.

سازوکارهای اعمال سیاست گذاری های فضای مجازی در ایران

سازوکارهای اعمال سیاست گذاری های ایجابی

از عمده ترین سیاست گذاری های ایجابی در ایران می توان به تولید و مدیریت محتوای فضای مجازی، افزایش سواد رسانه ای، امن سازی فضای مجازی مبتنی بر بومی سازی و... اشاره کرد.

تولید و مدیریت محتوا

یکی از اثرگذارترین سازوکارها به منظور اعمال سیاست گذاری های ایجابی در حوزه فضای مجازی که نقش کنترلی بسیار مهم و مؤثری بر آسیب های فضای مجازی دارد، تولید و مدیریت محتوای موجود در این فضا است. تولید محتوا، فعالیتی است که در آن محتوایی توسط کاربران فضای اینترنت منتشر می شود و در دسترس نسبی عمومی قرار می گیرد (روشندل اربطانی و کوهی، ۱۳۹۱). در کشورهای پیش گام در عرصه فضای مجازی، هم مردم و هم حاکمیت، تولیدگر محتوای مجازی قلمداد می گردند و در تعاملی چندسویه، محتوای تولید شده را در اختیار دولتمردان و سیاست گذاران خود از سویی و مردم (آحاد جامعه خود و دیگر جوامع) قرار می دهند. اما در کشور ایران، با فقدان وجود مدل مشارکتی در این خصوص مواجه هستیم؛ بدین معنا که مدل تولید محتوای فضای مجازی در کشور نه از مدل تعاملی پیروی می کند، نه آن چنان که قابل ملاحظه باشد از بالابده پایین است و تولید محتوا از بالابده پایین در کشور ریشه یابی نمود. حال آنکه اگر مدل رسانه ایمان در کشور مشخص شود و صدا البته مبتنی بر «مدل مشارکتی» باشد، آنگاه مشخص می گردد که چه کس یا کسانی و چگونه قرار است این کار را انجام دهند.

افزایش سواد رسانه ای

مؤثرترین راه برای کاهش آسیب های اجتماعی ناشی از فضای مجازی و رسانه های مبتنی بر آن، علاوه بر تصویب قوانین، کسب آموزش های تخصصی و امنیتی استفاده از اینترنت و در مجموع، ارتقای سطح سواد رسانه ای در کشور است. سواد رسانه ای مجموعه مهارت هایی است که به مخاطب امکان می دهد علاوه بر درک درستی از انواع پیام های ارتباطی، به بازشناسی مالکیت، انگیزه ها و ارزش های نهفته در پیام های ارتباطی دست یابد و با رویکردی انتقادی به تنظیم رژیم مصرف انواع پیام های ارتباطی بپردازد (امانی لاریجانی، ۱۳۹۶، ۱۰۰). این گونه از سواد، عادات رسانه ای افراد را تغییر می دهد و با هوشیار کردن مخاطبان به

آنان می آموزد چطور از رسانه استفاده کنند. با وجود اهمیت و ضرورت این مهم، هرچند حدود یک دهه از عمر ادبیات سواد رسانه ای در کشور ما می گذرد، اما جز تصویب چند قانون، تدوین مقالاتی محدود، ترجمه چند کتاب و یک ویژه نامه فصلنامه رسانه، به طور جد از سوی اندیشمندان و صاحب نظران به این مقوله پرداخته نشده است.

امن سازی فضای مجازی مبتنی بر بومی سازی

در کشور ایران، بیشتر بسترهای ارائه خدمات عرصه فضای مجازی، فاقد راه حل های امنیتی است و از بسترهای غیربومی استفاده می شود و همین امر باعث می گردد که هرازچندگاهی، مورد هجوم حملات سایبری بر زیرساخت های حیاتی کشور قرار گیرد. این در شرایطی است که در جمهوری اسلامی ایران، از سویی باتوجه به آنکه دغدغه و اهمیت موضوع امنیت سایبری در بدنه کشوری هنوز تبیین نشده است و بیشتر مدیران به این موضوع به عنوان یک موضوع لوکس نگاه می کنند، درحالی که بی توجهی به این موضوع می تواند بسترهای حیاتی و حساس کشور را در معرض آسیب های جبران ناپذیری قرار دهد. به منظور پیشگیری از آسیب ها و تهدیدات محتمل، بومی سازی فضای مجازی در دستور کار سیاست گذاران و مسئولان عرصه فضای مجازی قرار گرفته است. پس بومی سازی راهکاری در جهت ایمن سازی فضای مجازی قلمداد می شود. اساساً بر این مبنا است که ایران سال ها است ایجاد و راه اندازی «شبکه ملی اطلاعات» یا «اینترنت ملی» را پیگیری می کند؛ شبکه ای مبتنی بر قرارداد اینترنت به همراه سوئیچ ها و مسیریاب ها و مراکز داده داخلی نگهداری می شوند به هیچ وجه از طریق خارج کشور مسیریابی نشود و امکان ایجاد شبکه های اینترنت و خصوصی و امن داخلی در آن فراهم شود (ماده ۴۶ برنامه پنجم توسعه). هر چند به منظور محقق نمودن این مهم، همکاری هایی بین وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات و اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران و .. صورت گرفته و در جریان است و نوید بخش آن می باشد که نگاه و مدل سیاست گذاری مشارکتی در کشور در حال اجرایی شدن است؛ اما به جهت حاکم نبودن و عدم تثبیت این مدل سیاست گذاری بر عرصه فضای مجازی در کشور سازمان هایی نظیر شورای عالی فناوری اطلاعات، شورای عالی انفورماتیک و ...، هر کدام خود را از مناظر مختلف محتوایی، نظارتی و یا ارتباطی، متولی کل یا بخشی از اینترنت کشور قلمداد می نمایند. به تعبیری، مدیریت فضای مجازی در کشور، نه از نبود متولی، بلکه از وفور متولی - آن هم متولی دولتی - رنج می برد.

سازوکارهای اعمال سیاست گذاری های سلبی

به طور کلی، سیاست گذاری های سلبی فضای مجازی در جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر نگاه از بالا به پایین، عمدتاً بر مبنای دو سازوکار عمده تعریف شده از سوی حاکمیت، اجرایی شده است: برنامه ریزی بازدارنده در حوزه قانون گذاری؛ پالایش فضای مجازی (مشمول بر مسدودسازی و فیلترینگ).

سیاست گذاری سلبی فضای مجازی ایران بر مبنای برنامه ریزی بازدارنده در حوزه قانون گذاری، در واقع همان خط مشی تنظیمی است که سیاست گذاران و دولتمردان در طول سال های متمادی پیگیری نموده اند. این نوع سیاست گذاری غالباً با مفهوم «تنظیم مقررات» یکسان در نظر گرفته شده است (فرنگ، ۲۰۰۳، ۱۰۵۳). در جمهوری اسلامی ایران، همانند سایر کشورهای جهان، ما با تعداد زیادی از مقررات تنظیمی مواجه هستیم. مقررات تنظیمی، عبارت از هرگونه کوشش دولت برای کنترل رفتار شهروندان، شرکت ها و یا زیرمجموعه های دولت است (میر، ۱۹۸۵). پس از شناخت مسئله یا مشکل، در همه انواع سیاست گذاری ها، شخص یا نهاد سیاست گذار، برای اجرای سیاست های مدنظر، نیازمند ابزارهایی است که الگوهای تنظیمی مدنظر خود را در چارچوب یا قالب آنها تدوین کند. شاید قوی ترین ابزار خط مشی که در دسترس تنظیم کنندگان قرار دارد، توانایی معرفی ممنوعیت قانونی باشد. با توجه به اهمیت این عرصه و تاثیر غیرقابل انکار آن در زندگی روطمره شهروندان و فرصت ها و تهدیداتی که برای حکومت ها و شهروندان به دنبال دارد؛ تنظیم مقررات آن الزام و اهمیت بالایی دارد؛ اما با این وجود در جمهوری اسلامی ایران، از ابتدای شکل گیری و فعالیت رسانه ها و ابزارهای ارتباطی - از جمله اینترنت - همواره دو دیدگاه متفاوت برای ضابطه مند نمودن فعالیت های آن ها وجود داشته است:

عده‌ای معتقد هستند اصولاً هرگونه تدوین قوانین و مقررات برای رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی - خصوصاً رسانه‌هایی که مبتنی بر فضای مجازی هستند و سازوکارهای جهانی شدن در عصر حاضر قلمداد می‌گردند - ایجاد نوعی محدودیت قلمداد شده و مخالف با آزادی فعالیت رسانه‌ها به شمار می‌آید. این گروه استدلال می‌کنند که بیان آزاد افکار و اندیشه‌ها ضرری ندارد و اگر هم ضرری داشته باشد، این ضرر کمتر از آسیب دخالت حکومت در امور رسانه‌ها و محدود نمودن آزادی بیان و حق دسترسی به اطلاعات است.

در مقابل گروهی معتقد هستند، وضع قواعد نه تنها محدودکننده نیست؛ بلکه اگر قوانین و مقررات صحیح و متناسب و بر مبنای اصول تدوین شود، تأمین کننده آزادی رسانه‌ها است و دسترسی عموم به اطلاعات را تسهیل می‌نماید (رضایی و بابازاده مقدم، ۱۳۹۳، ۵۶).

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست جنایی ایران در مواجهه با جرایم اقتصادی - به‌ویژه در بستر فضای مجازی - با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری، مفهومی و اجرایی مواجه است که کارآمدی آن را در پیشگیری و مقابله مؤثر با این دسته از جرایم به شدت تضعیف کرده است. نخستین و بنیادی‌ترین آسیب، فقدان تعریف مفهومی منقح و جامع از جرم اقتصادی در نظام تقنینی ایران است؛ امری که موجب ابهام در شناسایی مصادیق، تشتت در رویه‌های قضایی و ناهماهنگی در سیاست‌گذاری کیفری شده و در نهایت، انسجام نظام عدالت کیفری را با خدشه جدی مواجه ساخته است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که قانون‌گذار ایرانی، به جای اتخاذ رویکردی مفهومی و راهبردی، عمدتاً به شناسایی حصری و پراکنده برخی مصادیق جرایم اقتصادی بسنده کرده و از تبیین ارزش‌های اقتصادی مورد حمایت و اهداف سیاست جنایی در این حوزه غفلت ورزیده است. این رویکرد، به‌ویژه در شرایط پویای اقتصاد دیجیتال و گسترش جرایم اقتصادی در فضای مجازی، نه تنها پاسخ‌گو نیست، بلکه به دلیل ایستایی مفهومی، توان مواجهه با اشکال نوپدید بزهکاری اقتصادی را نیز از نظام حقوق کیفری سلب می‌کند. از سوی دیگر، نتایج پژوهش حاکی از آن است که سیاست جنایی حاکم بر جرایم اقتصادی در ایران، عمدتاً کیفرمدار، امنیت‌محور و متکی بر واکنش‌های سرکوبگرانه است. این سیاست که بر ارعاب، تشدید مجازات‌ها و جرم‌نگاری‌های گسترده استوار شده، نه تنها به کاهش معنادار جرایم اقتصادی منجر نشده، بلکه با ایجاد پدیده‌هایی همچون تورم کیفری، تضعیف اعتماد عمومی، کاهش قبح اجتماعی جرم و افزایش ناراضی‌های شهروندان، آثار معکوس نیز به همراه داشته است. به بیان دیگر، تجربه تقنینی و قضایی ایران نشان می‌دهد که اتکای صرف به سیاست جنایی واکنشی، بدون تقویت سازوکارهای پیشگیری کنشی و غیر کیفری، نمی‌تواند پاسخ مناسبی به پیچیدگی جرایم اقتصادی، به‌ویژه در فضای مجازی، ارائه دهد. در حوزه فضای مجازی، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که سیاست پالایش و فیلترینگ به‌عنوان مهم‌ترین ابزار سیاست‌گذاری سلبی، با آسیب‌های جدی حقوقی و کارکردی مواجه است. فقدان شفافیت، تعدد مراجع تصمیم‌گیر، رویکرد از بالا به پایین، ناکارآمدی ابزارهای فنی پالایش و بی‌توجهی به مشارکت کنشگران غیردولتی، موجب شده است که این سیاست نه تنها در تحقق اهداف پیشگیرانه موفق نباشد، بلکه در مواردی به نقض حقوق بنیادین شهروندان، از جمله آزادی بیان، حق دسترسی به اطلاعات و حریم خصوصی داده‌های شخصی نیز بینجامد. این امر، تعارض آشکاری میان سیاست جنایی حاکم و الزامات حقوق بشری و حکمرانی مطلوب در فضای مجازی ایجاد کرده است. یافته‌ها همچنین مؤید آن است که ضعف سیاست جنایی کنشی و پیشگیرانه، یکی از علل اساسی ناکامی در کنترل جرایم اقتصادی است. عواملی نظیر نارسایی نظام نظارت، عدم هماهنگی میان قوای سه‌گانه، فقدان فرهنگ‌سازی عمومی، بیکاری، نابرابری اقتصادی، تورم، ناامنی شغلی و اشکالات ساختاری در نظام اداری و اقتصادی، زمینه‌های ارتکاب جرایم اقتصادی را تقویت کرده‌اند. در چنین شرایطی، بدون شناسایی و اصلاح این بسترهای جرم‌زا، هرگونه تشدید پاسخ کیفری، صرفاً نقش مسکن موقت را ایفا خواهد کرد. در مجموع، نتیجه اساسی این پژوهش آن است که مبارزه مؤثر با جرایم اقتصادی در ایران، مستلزم گذار از سیاست جنایی اقتدارگرا و کیفر محور به سوی یک سیاست جنایی منسجم، عقلانی، مشارکتی و متوازن است؛ سیاستی که در آن، پیشگیری کنشی، اصلاح ساختارهای اقتصادی و اداری، ارتقای شفافیت، تقویت نظارت‌های هوشمند، افزایش سواد رسانه‌ای، حمایت از حقوق بنیادین

شهروندان در فضای مجازی و هماهنگی نهادی، در کنار پاسخ‌های کیفی متناسب و هدفمند، مورد توجه قرار گیرد. تنها در پرتو چنین رویکردی می‌توان به مهار پایدار جرایم اقتصادی، تأمین امنیت اقتصادی و ارتقای اعتماد عمومی به نظام عدالت‌کیفری امید بست.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

بنا بر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچ‌گونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌شود.

منابع

- انصاری، باقر. (۱۳۹۰، الف). حقوق ارتباط جمعی، تهران: سمت.
- معمدنژاد، کاظم، (۱۳۸۹). جامعه اطلاعاتی؛ اندیشه های بنیادی، دیدگاه های انتقادی و چشم اندازهای جهانی، تهران: میراث قلم.
- امانی لاریجانی، امرالله. (۱۳۹۶). فضای مجازی و واکاوی سیاست های پیشگیرانه در کنترل آسیب های اجتماعی پدید، نشریه علمی تخصصی رهیافت پیشگیری، پیش شماره اول.
- رضایی، مهدی و بابازاده مقدم، حامد. (۱۳۹۳). اصول تدوین قوانین و مقررات برای اینترنت با تاکید بر مصوبات یونسکو و شورای اروپا، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، ۱۵(۴۲).
- روشندل اربطانی، طاهر و کوهی، احمد. (۱۳۹۱). هم‌گرایی رسانه‌ای (رابطه تولید محتوای اینترنتی توسط کاربران و نحوه تماشای تلویزیون)، مطالعات فرهنگ - ارتباطات، ۱۳(۲۰).
- سلیمی، احسان. (۱۳۹۷ ش). آسیب‌شناسی پیشگیری از جرایم سایبری در ایران، رساله دکتری، دانشگاه قم.
- نوری، محمدعلی و نخجوانی، رضا. (۱۳۸۳). حقوق حمایت داده‌ها. چاپ ۱. گنج دانش.
- عاملی، سعیدرضا. (۱۳۹۰). رویکرد دو فضایی به آسیب ها، جرایم، قوانین و سیاست های فضای مجازی، تهران، امیرکبیر.
- فضلی، مهدی. (۱۳۸۹). مسولیت کیفری در فضای سایبر، تهران، خرسندی.
- مهدی‌زاده، سید محمد. (۱۳۸۹). نظریه های رسانه، اندیشه های رایج و دیدگاه های انتقادی، تهران: همشهری.
- گروه پژوهشی حقوق جزا و جرم‌شناسی اداره کل پژوهش و اطلاع‌رسانی (۱۳۸۷). نقد و بررسی لایحه پیشگیری از جرم، فصلنامه اطلاع رسانی حقوقی، ۱۵.
- مقیم، مهدی. (۱۳۹۶). مطالعه حقوقی، جرم شناختی جرایم اقتصادی، (با تاکید بر راهکارهای پیشگیری ملی و فراملی)، فصلنامه پژوهش‌های دانش/انتظامی، ۱۹(۲).
- نجفی توانا، علی. (۱۳۹۹). تقریرات درس سیاست جنایی، دانشگاه آزاد اسلامی.
- غلامی، حسین. (۱۳۹۳). سیاست کیفری چهارده کشور جهان درباره عفو و تخفیف مجازات جرایم مواد مخدر، مطالعه تطبیقی، سلامت اجتماعی و اعتیاد، ۱(۱).
- آیت، علیرضا؛ پاکزاد، بتول؛ عالی‌پور، حسن و صابر، محمود. (۱۳۸۹). توجیه رسیدگی افتراقی برای جرایم اقتصادی: تهدید جرم یا خطر مرتکب، پژوهش حقوق کیفری، ۸(۲۸).
- پاک‌نیت، مصطفی. (۱۳۹۶). افتراقی شدن دادرسی کیفری، چاپ اول، تهران: میزان.
- مؤمنی، هادی؛ روح‌الامینی، محمود و ساعد، محمدجعفر. (۱۴۰۱). سیاست جنایی ایران در جرایم اقتصادی، فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، ۱۱۶.
- الوانی، سید مهدی و شریف‌زاده، فتاح. (۱۳۷۹). فرایند خط‌مشی‌گذاری، چاپ نسخه، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- پیکا، ژرژ. (۱۳۷۰). جرم شناسی، برگردان علی حسین نجفی ابرندآبادی، بی جا، دانشگاه شهید بهشتی.
- نبوی اصل، یوسف. (۱۴۰۰). تحلیل سیاسی جنایی قانون‌گذار در کنترل جرایم اقتصادی، فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی، ۷(۱).
- میرسعیدی، سید منصور و زمانی، محمود. (۱۳۹۲). جرم اقتصادی؛ تعریف یا ضابطه، پژوهش حقوق کیفری، ۲(۴).
- شورای عالی انقلاب فرهنگی. (۲۴ دسامبر ۲۰۱۳). مقررات و ضوابط شبکه های اطلاع رسانی رایانه ای، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.

References

- Farajpour, R., Amerinia, M. and Babaei, D. (2024). Applying the rules of competition law in Iranian automobile industry. *The Journal of Modern Research on Administrative Law*, 6(19), 87-107. [10.22034/mral.2023.2002937.1473](https://doi.org/10.22034/mral.2023.2002937.1473)
- Furlong, S. R. (2003). Regulatory policy: Role and importance. In J. Rabin (Ed.), *Encyclopedia of Public Administration and Public Policy*. 2, 1053–1056. Marcel Dekker.
- Meier, K. J. (1985). *Regulation: Politics, bureaucracy, and economics*. St. Martin's Press.
- Delmas-Marty, M. (1983). *Modèles et mouvements de politique criminelle*. Economica.
- Ancel, M. (1978). Pour une étude systémique des problèmes de politique criminelle. *Archives de politique criminelle*, 1, 21.
- Berant de Celis. (1997). La politique criminelle à la recherche d'elle-même. *Archives de politique criminelle*, 2, 3.
- Heike, J. Note bibliographique. *Revue de science criminelle et de droit pénal compare*, 2, 406.
- Feuerbach, P. J. A. (1803). *Manuel de droit pénal*. G. Levasseur 'La politique criminelle 'Archives de Philosophie du Droit, 16, 132.
- Donnedieu de Vabres, H. *La politique criminelle des états autoritaires*.
- Levasseur, G. *La politique criminelle*. *Archives de philosophie du droit*, 16, 132.
- Merle, R., & Vitu, A. (1988). *Traité de droit criminel*. Cujas.
- Stefani, G., Levasseur, G., & Bouloc, B. (1993). *Droit pénal général*. Dalloz.
- Lazerges, C. (1987). *La politique criminelle*. Presses Universitaires de France.
- Gassin, R. (2003). *Criminologie* Dalloz.
- Ancel, M. (1989). *La défense sociale*. Presses Universitaires de France.
- Greenfield, P., Rickwood, P., & Tran, H. C. (2002). Effectiveness of Internet filtering software products. CSIRO Mathematical and Information Sciences.



Assessment of Criminal Liability for Artificial Intelligence in Emergency Situations or Legitimate Defense

Mohammad Ali Abbaszadeh Dibavar¹ , Ebrahim Rajabi Taj Amir²  , and Sajad Akhtari³ 

1. Department of Criminal Law and Criminology, Sav. C., Islamic Azad University, Saveh, Iran.
Email: m.abbaszadehdibavar@iau.ir
2. Corresponding Author, Department of Criminology, Amin Police University, Tehran, Iran. Email: e.rajabi.t@gmail.com
3. Department of Criminal Law and Criminology, Ka. C., Islamic Azad University, Karaj, Iran.
Email: Sajadakhtari2025@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received 31 March 2025
Received in revised form 13 July 2025
Accepted 27 August 2025
Available online 28 September 2025

Keywords:

Artificial Intelligence,
Criminal Liability,
Self-Defense,
State of Necessity,
Multi-Layered Liability,
Iranian Criminal Law

ABSTRACT

Objective: This study aims to elucidate a framework for criminal liability regarding the decisions of autonomous artificial intelligence systems in sensitive situations involving self-defense and the state of necessity. The core issue lies in the inadequacy of traditional criminal liability models (based on human will and intent) as well as the limitations of novel approaches, such as foreseeability-based or risk-based liability, in addressing the complexity and self-learning capabilities of these systems.

Method: The research adopts a descriptive-analytical approach and utilizes a comparative study of advanced legal systems to analyze this challenge.

Results: The findings indicate that an effective solution requires moving beyond the "human or machine" dichotomy and adopting a multi-layered liability model. This model distributes responsibility across three distinct layers: the design and production layer (involving the moral and warranty liability of the designer), the operation and supervision layer (involving the precautionary and supervisory liability of the user), and the regulation and compensation layer (involving the warranty liability of the regulatory body and a compensation fund). This framework, while managing technological complexity and emphasizing ultimate human accountability, enables a fair analysis of incidents and facilitates the adaptation of self-defense and necessity criteria to algorithmic decisions.

Conclusions: Within the context of Iranian criminal law, this research highlights the necessity of moving beyond the existing "legislative paralysis" and proposes two pathways: the dynamic interpretation of existing legal institutions (such as liability arising from indirect causation) and proactive legislation based on the multi-layered model to ensure criminal justice and legal security. Consequently, the future of criminal law depends on embracing such flexible and distributed models to safeguard human dignity and the rule of law in the age of autonomous technologies.

Cite this article: Abbaszadeh Dibavar, M. A.; Rajabi Taj Amir, E. & Akhtari, S. (2025). Assessment of Criminal Liability for Artificial Intelligence in Emergency Situations or Legitimate Defense. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4(7), 1-23. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606>

Introduction

Within the realm of human knowledge, each science explores phenomena based on its unique paradigm. Law, as a normative and prescriptive discipline, does not merely seek to describe facts, but rather aims to regulate social relations through principles of "ought" and "ought not." This nature places law in a distinct position when confronting novel phenomena: on one hand, it requires insights from empirical and technical sciences to accurately understand complex realities, and on the other hand, it is obligated to evaluate and formulate norms for those same realities using standards of justice, equity, and ethics. The emergence of "Artificial Intelligence" (AI), particularly in the branch of machine learning, has brought this dialectical relationship to an unprecedented challenge. By creating systems capable of learning, decision-making, and action in complex environments, AI has impacted the foundational concepts of criminal law. The nature and consequences of criminal liability for acts originating from the will and intent of an algorithm have become a central question in contemporary legal literature. This complexity is compounded when we consider the application of these systems in the most sensitive arenas: emergency situations and conditions of self-defense. In such contexts, intelligent systems may be compelled to make decisions requiring the immediate assessment of criteria such as necessity, proportionality, and imminence criteria that in traditional criminal law have relied on conscious will and human intent. Furthermore, different machine learning methods significantly influence the degree of predictability and control over a system's behavior. In supervised learning, the output behavior is largely predictable, whereas in reinforcement learning or deep learning, the system may, through dynamic interaction with its environment, learn behaviors or discover patterns that are unexpected even for its designers. This inherent dynamism and the "black box" characteristic of some complex architectures make tracing and attributing causality difficult, casting ambiguity upon traditional foundations of liability.

The existing research literature attests to the serious attention scholars have paid to various dimensions of this challenge. Domestic studies have focused, on one hand, on the strategic and defensive functions of AI (e.g., Mostafalassan and Dehestani, 1401 SH; Rostami, 1401 SH; Ghasemi et al., 1402 SH; Toriki, 1403 SH; Hosseinzadeh et al., 1403 SH) and, on the other hand, on the primary foundations of its civil and criminal liability (e.g., Nooriso, 1404 SH; Zakerinia, 1402 SH). Internationally, discussions range from focusing on the legality of using autonomous systems in armed conflicts (e.g., Time Report, 2024; Exuis Magazine, 2024; Associated Press, 2023 in the context of warnings about automated weapons alongside analyses by the Lieber Institute, 2025) to examining the possibility of granting legal personality to AI (e.g., research by Al-Hamuri and Al-Kadi, 2024) and analyzing emerging crimes arising from it (e.g., studies by Panatoni, 2025; Abdel Aziz, 2025). A similar approach exists in comparative studies (USA, Germany, and the European Union). However, a clear gap is observed in connecting these two research streams: formulating a coherent framework for attributing criminal liability, while considering specific justificatory circumstances (such as self-defense and necessity) in algorithmic autonomous decisions. The main question is: how can we evaluate the actions of an intelligent system which

lacks human "will" and "intent" in light of the traditional rules of criminal liability, which are based on the three pillars of the material element, the mental element (intent), and attributability to a person? Can concepts like self-defense be virtually attributed to a system's behavior, with ultimate liability placed on the relevant humans (designer, operator, supervisor), or must we move towards entirely new models of multi-layered liability or risk-based liability?

Acknowledging this challenge, this article seeks, through a descriptive analytical approach and utilizing comparative studies, to examine the feasibility and method of attributing criminal liability to AI system decisions in situations of necessity and self defense. The central hypothesis is that traditional legal systems alone are incapable of adequately addressing this complexity, and that adopting a distributed, multi-level model of liability, in which ultimate accountability remains human-centric, represents a suitable solution for ensuring justice and legal security in the age of autonomous technologies..

Method

The research adopts a descriptive-analytical approach and utilizes a comparative study of advanced legal systems to analyze this challenge.

Results

The findings indicate that an effective solution requires moving beyond the "human or machine" dichotomy and adopting a multi-layered liability model. This model distributes responsibility across three distinct layers: the design and production layer (involving the moral and warranty liability of the designer), the operation and supervision layer (involving the precautionary and supervisory liability of the user), and the regulation and compensation layer (involving the warranty liability of the regulatory body and a compensation fund). This framework, while managing technological complexity and emphasizing ultimate human accountability, enables a fair analysis of incidents and facilitates the adaptation of self-defense and necessity criteria to algorithmic decisions.

Conclusions

This research was formed with the aim of answering the fundamental question: when faced with potentially harmful decisions by artificial intelligence systems in situations of self-defense and necessity, what is the appropriate legal and judicial framework for attributing criminal liability and ensuring justice? The findings revealed that traditional models of criminal liability, which are based on the triad of "material, mental, and personal elements" and center on the autonomous human agent, face theoretical and practical dead-ends when confronting the non-human, self-learning agency of AI. Alternative approaches are also individually incomplete: foreseeability-based liability grapples with the "black box" problem; strict (risk-based) liability may stifle innovation; and granting independent legal personality conflicts with the philosophical foundations of criminal law. Amidst this, the multi-layered liability model emerges as a comprehensive and practical solution. This model, by moving beyond the unproductive "human or machine" dichotomy, distributes responsibility along a value chain: from the moral and warranty liability of the designer and producer regarding the system's intrinsic safety and ethics-based training, to the supervisory and

precautionary liability of the operator for correct use and intervention in crisis situations, and finally to the warranty and compensatory liability of regulatory bodies through establishing transparent frameworks and compensation funds. This model not only can manage technological complexity but also, by emphasizing ultimate human accountability, maintains its compatibility with the fundamental principles of criminal law. Moving from theoretical deadlock to a practical solution based on multi-layered liability in facing algorithmic self-defense and necessity can clarify the future horizon of using these intelligent systems from the perspective of liability across criminal, technical, and responsibility aspects. The findings show that the core of traditional criminal liability theory revolves around concepts that lack objective counterparts in the world of self-learning algorithms. "Free will" as the basis for choice and "criminal intent" as the moral condition for punishment undergo a kind of analytical collapse when faced with systems that make decisions based on probabilistic calculations and optimization of objective functions. The key question is not whether AI has will, but rather: how can a system whose behavior is the product of a chain of predefined "if-then" statements or the output of a complex statistical model be the subject of moral blame and criminal punishment? In a concrete scenario, an automated defense system that identifies and neutralizes a range of targets based on patterns learned from historical data lacks the "intent to defend" in the human sense. This action is a calculated reaction, not an ethical choice. Therefore, attempting to impose traditional frameworks onto this novel phenomenon leads only to hypothetical and unrealistic attributions or a simple denial of the problem. This void makes the search for alternative paradigms of liability unavoidable. Examining each of the novel approaches within the realistic context of self-defense and necessity situations reveals their inherent limitations:

- **Foreseeability-based Liability:** In entirely novel and unprecedented emergency situations (such as a combined cyber-physical attack with an unknown pattern), the fundamental criterion of "foreseeability for a reasonable expert" itself becomes ambiguous. The boundary between an unforeseeable risk and a foreseeable error in such conditions is unclear. · **Strict Liability (Risk-based):** While effective in the fair distribution of the burden of compensation, it lacks the necessary nuance to distinguish between a criminal act and a justified act. This approach cannot differentiate between an error arising from a technical defect and a justified action involving unavoidable collateral damage (e.g., a self-driving car's decision to swerve onto a sidewalk to save the passengers' lives).
- **Independent Legal Personality:** This approach is entirely incapable of solving the riddle of the "competent and beneficiary of defense." A system lacks the instinct for self-preservation, personal interest, or the ability for ethical reasoning about its own actions. Therefore, how can one claim it engaged in "self-defense" or defense of another? This incapacity weakens the foundation of this theory in emergency situations. The multi-layered liability model, by abandoning the fruitless search for a "single culprit" and focusing on a "distributed network of causality," enables a more precise and fairer analysis of incidents. This model examines an event across three interconnected horizons:

1. The Design and Development Horizon (First Layer - Moral and Warranty Liability): Was the algorithm trained with biased or incomplete data? Were fundamental ethical values such as the priority of civilian lives or the principle of proportionality properly embedded in its decision-making logic? Accountability at this horizon lies with the manufacturer and developer.

2. The Operation and Supervision Horizon (Second Layer - Supervisory and Precautionary Liability): Was the operator or end-user adequately trained? Did they have the meaningful opportunity and authority to intervene and override the command at the critical moment? Were there clear operational protocols for unexpected situations? Responsibility at this horizon rests with the human operator and supervisor.

3. The Regulation and Compensation Horizon (Third Layer - Warranty and Compensatory Liability): Had an independent, specialized regulatory body evaluated and approved this system prior to deployment? Was a swift and fair compensation mechanism for victims, without the need to prove fault, foreseen? This responsibility falls upon the legislator and regulatory institutions.

Regarding the impact of multi-layered liability, in a hypothetical incident where an automated medical diagnosis and treatment system, during an emergency caused by a prolonged power outage, is forced to allocate a limited drug resource to one of two critically ill patients, the multi-layered model raises the following analytical questions:

At the design layer: On what basis (survival probability, age, social utility) was the objective function and allocation algorithm of this system configured? Had these bases been reviewed by medical ethics committees? Accountability at this layer is conditional on the transparency of the algorithm's ethical foundations (such as the allocation criteria) and obtaining approval from independent ethics committees. Lack of transparency or design without foreseeing an emergency stop mechanism entails the fault and civil/criminal liability of the manufacturer.

At the operation layer: Was the responsible nurse or doctor present on-site aware of the incident, and did they have clear instructions and legal authority to override the system's decision in exceptional cases? Liability at this level depends on adequate staff training, the existence of transparent protocols for overriding system decisions, and the real possibility of human intervention. If hospital management was negligent in training or developing protocols, it is the primary responsible party. Negligence by aware personnel also creates direct liability.

At the regulatory layer: Was the hospital obligated to have a backup power source with sufficient capacity? Had the health regulatory institution developed mandatory standards for autonomous medical systems in crisis conditions? The responsibility of regulatory institutions lies in developing mandatory standards (e.g., requiring backup power), granting conditional licenses after evaluation, and continuous post-deployment oversight. Negligence in these duties can establish the liability of the regulatory body.

Ultimately, it must be said that the AI challenge in criminal law is a structural and paradigmatic challenge, not a simple exceptional case. The multi-layered liability model, by accepting this reality, focuses on empowering and holding the entire value chain accountable rather than finding a single culprit. For Iran's legal system, adopting this model is not about choosing a foreign template, but an endogenous strategic necessity to enable it, while preserving its own dogmatic principles, to provide

a just, practical, and preventative response to one of the most complex legal issues of the present era. This analysis provides a solid theoretical foundation for the objective, layered policy proposals presented in the conclusion section. However, applying this framework within Iran's legal system, especially in the sensitive domains of self-defense and necessity, requires urgent legislative and jurisprudential rethinking. Articles 156 and 159 of the Islamic Penal Code and other related regulations were drafted based on the presumption of a "human agent," and there is a clear gap regarding autonomous algorithmic decisions. This gap can lead to injustice, legal insecurity, and evasion of responsibility.

The transition from a human-based society to a human-machine society is not possible by relying solely on yesterday's rules. This research showed that the future of criminal law depends on accepting flexible, distributed, and interdisciplinary models like multi-layered liability. Achieving this is not a choice, but an urgent necessity to protect human dignity, uphold the rule of law, and ensure national security in the age of autonomous technologies. The actions of the legislator and policymaker today will determine how history answers the question of "justice in the age of artificial intelligence."

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

شناسایی مسئولیت کیفری هوش مصنوعی بر اساس موقعیت‌های اضطراری یا دفاع مشروع

محمدعلی عباس‌زاده دیباور^۱، ابراهیم رجیبی تاج‌امیر^۲ ✉، سجاد اختری^۳

۱. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. رایانامه: m.abbaszadehdibavar@iau.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه جرم‌شناسی، دانشگاه علوم انتظامی امین، تهران، ایران. رایانامه: e.rajabi.t@gmail.com

۳. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. رایانامه: Sajadakhtari2025@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی،	هدف: پژوهش حاضر با هدف تبیین چارچوب مسئولیت کیفری در قبال تصمیمات سامانه‌های هوش مصنوعی خودمختار در موقعیت‌های حساس دفاع مشروع و حالت اضطرار انجام شده است. مسئله اصلی، ناکارآمدی الگوهای سنتی مسئولیت کیفری (مبتنی بر اراده و نیت انسانی) و نیز محدودیت رویکردهای نوینی چون مسئولیت مبتنی بر پیش‌بینی یا ریسک در مواجهه با پیچیدگی و خودآموزی این سامانه‌هاست.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۱	روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعه تطبیقی در نظام‌های حقوقی پیشرو، به واکاوی این چالش پرداخته است.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۲	یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که راه‌حل کارآمد، خروج از دوگانه «انسان یا ماشین» و اتخاذ الگوی مسئولیت چندلایه است. این مدل، مسئولیت را به‌صورت توزیع‌شده در سه لایه پی می‌گیرد: لایه طراحی و تولید (مسئولیت اخلاقی و تضمینی طراح)، لایه بهره‌برداری و نظارت (مسئولیت احتیاطی و نظارتی کاربر) و لایه تنظیم‌گری و جبران (مسئولیت تضمینی نهاد ناظر و صندوق جبران خسارت). این چارچوب ضمن مدیریت پیچیدگی فناوریانه و تأکید بر پاسخگویی نهایی انسان، امکان تحلیل منصفانه حوادث و تطبیق معیارهای دفاع مشروع و اضطرار با تصمیمات الگوریتمی را فراهم می‌سازد.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵	نتیجه‌گیری: در بستر حقوق کیفری ایران، این پژوهش ضرورت گذار از «بهت تقنینی» موجود را گوشزد کرده و دو مسیر تفسیر پویا از نهادهای فعلی (مانند مسئولیت ناشی از تسبیب) و تقنین پیش‌نگر بر مبنای الگوی چندلایه را برای تضمین عدالت کیفری و امنیت حقوقی پیشنهاد می‌دهد. در نتیجه، آینده حقوق کیفری در گرو پذیرش چنین الگوهای انعطاف‌پذیر و توزیع‌شده‌ای است تا بتواند در عصر فناوری‌های خودمختار، از کرامت انسانی و حاکمیت قانون حراست نماید.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶	
کلیدواژه‌ها: هوش مصنوعی، مسئولیت کیفری، دفاع مشروع، حالت اضطرار، مسئولیت چندلایه، حقوق کیفری ایران	

استناد: عباس‌زاده دیباور، محمدعلی؛ رجیبی تاج‌امیر، ابراهیم و اختری، سجاد. (۱۴۰۴). شناسایی مسئولیت کیفری هوش مصنوعی بر اساس موقعیت‌های اضطراری یا دفاع مشروع. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷)، ۴-۲۳. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2081092.1606>

نویسندگان. ©

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

در گستره معرفت بشری، هر علمی با اتکا به پارادایم منحصر به فرد خود به کاوش در پدیده‌ها می‌پردازد. علم حقوق، به‌عنوان دانشی هنجاری و تجویزی، نه در پی توصیف صرف واقعیات، بلکه در جستجوی تنظیم روابط اجتماعی از رهگذر اصول «باید» و «نباید» است. این ماهیت، حقوق را در مواجهه با پدیده‌های نوین در موقعیتی ویژه قرار می‌دهد؛ از سویی برای فهم دقیق واقعیات‌های پیچیده، نیازمند بهره‌گیری از یافته‌های علوم تجربی و فنی است و از سوی دیگر، موظف است با معیارهای عدالت، انصاف و اخلاق، به ارزیابی و هنجارگذاری برای همان واقعیات بپردازد. ظهور فناوری «هوش مصنوعی»^۱ به‌ویژه در شاخه یادگیری ماشین، این رابطه دیالکتیکی را به چالشی بی‌سابقه کشانده است. هوش مصنوعی با خلق سامانه‌هایی که قادر به یادگیری، تصمیم‌گیری و اقدام در محیط‌های پیچیده هستند، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری را تحت تأثیر قرار داده است. ماهیت و پیامدهای مسئولیت کیفری در قبال اعمالی که ریشه در اراده و نیت یک الگوریتم دارد، به پرسشی محوری در ادبیات حقوقی معاصر تبدیل شده است.

این پیچیدگی زمانی مضاعف می‌شود که کاربرد این سامانه‌ها را در حساس‌ترین عرصه‌ها، یعنی موقعیت‌های اضطراری و شرایط دفاع مشروع، مد نظر قرار دهیم. در چنین بستری، سامانه‌های هوشمند ممکن است ناگزیر به اتخاذ تصمیماتی شوند که مستلزم سنجش فوری معیارهایی مانند ضرورت، تناسب و فوریت است؛ معیارهایی که در حقوق کیفری سنتی، بر اراده آگاهانه و قصد انسانی متکی بوده‌اند. افزون بر این، روش‌های متفاوت یادگیری ماشین، درجه پیش‌بینی‌پذیری و کنترل رفتار سامانه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. در یادگیری تحت نظارت، رفتار خروجی تا حد زیادی قابل پیش‌بینی است، حال آنکه در یادگیری تقویتی یا یادگیری عمیق، سامانه ممکن است در تعامل پویا با محیط، رفتارهایی را فرا بگیرد یا الگوهایی را کشف کند که حتی برای طراحان آن نیز غیرمنتظره باشد. این پویایی ذاتی و ویژگی جعبه سیاه در برخی معماری‌های پیچیده، ردیابی و انتساب علیت را دشوار ساخته و مبانی سنتی مسئولیت را با ابهام روبه‌رو می‌کند.

ادبیات پژوهشی موجود، گواه توجه جدی محققان به ابعاد گوناگون این چالش است. پژوهش‌های داخلی، از یک سو بر کارکردهای راهبردی و دفاعی هوش مصنوعی (مانند مصطفی‌السان و دهستانی، ۱۴۰۱؛ رستمی، ۱۴۰۱؛ قاسمی و همکاران، ۱۴۰۲؛ ترکی، ۱۴۰۳ و حسین زاده و همکاران، ۱۴۰۳) و از سوی دیگر بر مبانی اولیه مسئولیت مدنی و کیفری آن (مانند نوری‌سوا، ۱۴۰۴؛ ذاکری‌نیا، ۱۴۰۲) تمرکز داشته‌اند. در عرصه بین‌المللی نیز مباحث از تمرکز بر مشروعیت استفاده از سیستم‌های خودمختار در درگیری‌های مسلحانه (مانند گزارش تایم^۲، ۲۰۲۴؛ مجله اکسپرس^۳، ۲۰۲۴؛ آسوشیتدپرس^۴، ۲۰۲۳) در زمینه هشداردهی سلاح‌های خودکار به همراه تحلیل‌های مؤسسه لیبر^۵، ۲۰۲۵) تا بررسی امکان اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی (همچون پژوهش حموری^۶ و الکدی^۷، ۲۰۲۴) و تحلیل جرایم نوپدید ناشی از آن (همچون مطالعات پاناتونی^۸، ۲۰۲۵؛ عبدالعزیز^۹، ۲۰۲۵) گسترده است؛ رویکرد مشابهی نیز در مطالعات تطبیقی (آمریکا، آلمان و اتحادیه اروپا^{۱۰}) وجود دارد. با این وجود، خلاء آشکاری در پیوند دادن این دو جریان پژوهشی مشاهده می‌شود: تدوین یک چارچوب منسجم برای انتساب مسئولیت کیفری، با در نظرگیری شرایط خاص موجهه جرم (مانند دفاع مشروع و اضطرار) در تصمیمات خودمختار الگوریتمی. پرسش اصلی این است

1. Artificial Intelligence: AI
2. The TIME Journal
3. Axios
4. Associated Press
5. Lieber Institute
6. Hammouri
7. El-Kady
8. Panattoni
9. Abdelaziz

۱۰. در سطح بین‌المللی نیز این بحث در جریان است. پارلمان اروپا در سال ۲۰۲۱ طی قطعنامه‌ای ضرورت تصویب مقررات کیفری خاص در زمینه هوش مصنوعی را مورد تأکید قرار داد و شورای اروپا در سال ۲۰۲۲ دستورالعمل‌هایی در ارتباط با رعایت حقوق بشر در بهره‌گیری از این فناوری صادر کرد (European Parliament, 2021; Council of Europe).

که چگونه می‌توان در پرتو قواعد سنتی مسئولیت کیفری که بر سه رکن عنصر مادی، عنصر روانی (نیت) و قابلیت انتساب به شخص استوار است، به ارزیابی عملی یک سامانه هوشمند پرداخت که فاقد «اراده» و «قصد» انسانی است؟ آیا می‌توان مفاهیمی مانند دفاع مشروع را به صورت مجازی به رفتار سامانه نسبت داد و مسئولیت نهایی را بر داشت انسان‌های مرتبط (طراح، بهره‌بردار، ناظر) گذاشت، یا باید به سوی الگوهای کاملاً جدیدی از مسئولیت چندلایه یا مسئولیت مبتنی بر ریسک حرکت کرد؟ این مقاله با پذیرش این چالش، در پی آن است تا با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعات تطبیقی، امکان‌سنجی و چگونگی انتساب مسئولیت کیفری به تصمیمات سیستم‌های هوش مصنوعی در موقعیت‌های اضطرار و دفاع مشروع را بررسی کند. فرضیه محوری این است که نظام‌های حقوقی سنتی به تنهایی قادر به پاسخگویی به این پیچیدگی نیستند و اتخاذ یک الگوی توزیع شده و چندسطحی از مسئولیت، که در آن پاسخگویی نهایی انسان محور باقی می‌ماند، راهکار مناسبی برای تضمین عدالت و امنیت حقوقی در عصر فناوری‌های خودمختار به شمار می‌آید.

اهمیت و ضرورت پژوهش

سرعت تحولات هوش مصنوعی، پدیده‌ای صرفاً فنی یا اقتصادی نیست؛ این فناوری بنیان‌های مفهومی علوم انسانی و به‌طور خاص حقوق کیفری را با بازتعریف روبه‌رو ساخته است. پارادایم کلاسیک حقوق جزا، همواره «انسان» را به‌عنوان فاعل مختار، آگاه و صاحب اراده، محور مسئولیت کیفری می‌دانسته است. با این حال، پیدایش سامانه‌های هوشمند خودمختار که توانایی اتخاذ تصمیمات مؤثر و گاهی برگشت‌ناپذیر را بدون مداخله آنی انسان دارا هستند، این اصل بنیادین را به چالش کشیده است. این چالش تنها به بعد نظری محدود نمی‌ماند و در صحنه عملی، هنگام وقوع حوادثی با پیامدهای کیفری، خود را نمایان می‌سازد.

از منظر نظری، این پژوهش به چند پرسش بنیادین پاسخ می‌گوید: آیا می‌توان مفاهیمی چون «عنصر مادی جرم» و «عنصر روانی» (قصد و خطای کیفری) را به عملکرد یک الگوریتم که فاقد شعور و نیت انسانی است، تسری داد؟ چگونه می‌توان شرایط مواجهه جرم، مانند دفاع مشروع و حالت اضطرار، را که مبتنی بر ارزیابی انسانی از خطر و تناسب اقدام است، به تصمیم‌گیری‌های خودکار یک سامانه نسبت داد؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم بازخوانی و احتمالاً بازسازی بخشی از نظریه مسئولیت کیفری در مواجهه با عاملیت غیرانسانی است.

از منظر عملی و کاربردی، ضرورت این پژوهش پررنگ‌تر می‌شود. سیستم‌های خودران، ربات‌های پزشکی، سامانه‌های تسلیحاتی خودکار و نرم‌افزارهای تصمیم‌ساز قضایی، همگی از جمله مصادیقی هستند که هماکنون در حال ورود به عرصه اجتماع هستند. فقدان چارچوب حقوقی روشن در مواجهه با خطاها یا تبعات زیان‌بار عملکرد این سیستم‌ها می‌تواند به بروز هرج و مرج قضایی، نقض حقوق بزه‌دیدگان و ایجاد مانعی در مسیر توسعه ایمن فناوری بینجامد. بنابراین، این پژوهش با هدف ارائه الگویی منسجم برای انتساب مسئولیت، می‌تواند نقشه راهی برای نهادهای زیر فراهم آورد:

برای قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران: ارائه مبانی علمی جهت تدوین قوانین و مقررات پیش‌بین، منصفانه و کارآمد در حوزه فناوری‌های خودمختار، به نحوی که هم از این فناوری حمایت کند و هم از حقوق شهروندان حراست نماید.

برای مراجع قضایی و دادگاه‌ها: ارائه معیارها و چارچوب‌های تحلیل روشن جهت اتحاد رویه قضایی و صدور آراء مستدل و قابل پیش‌بینی در پرونده‌های پیچیده مرتبط با هوش مصنوعی، که به تضمین عدالت کیفری و امنیت حقوقی می‌انجامد.

برای توسعه‌دهندگان، تولیدکنندگان و بهره‌برداران فناوری: روشن‌سازی حدود و ثغور مسئولیت حقوقی، انگیزه‌بخشی برای طراحی مسئولانه‌تر، افزایش استانداردهای ایمنی و سرمایه‌گذاری در مکانیزم‌های نظارت و کنترل از همان مرحله طراحی.

در مجموع، این پژوهش نه تنها گامی ضروری در غنای دانش حقوقی تطبیقی و میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود، بلکه پاسخی عملی به یک نیاز فوری اجتماعی است؛ بنابراین با توجه به این جنبه‌ها چگونگی حکمرانی، کنترل و پاسخگویی در عصر فناوری‌هایی که به شکلی روزافزون از ظرفیت توسعه‌شتابانی برخوردارند؛ مؤید اهمیت و ضرورت مطالعه است.

پیشینه و چارچوب نظری پژوهش

تحلیل و دسته‌بندی پیشینه پژوهشی

بررسی نظام‌مند آثار منتشرشده در حوزه هوش مصنوعی و حقوق، نشان‌دهنده تمرکز ادبیات موجود بر دو جریان اصلی و در عین حال کم‌تر پیوندخورده است. شناسایی این دو جریان و خلاء موجود در میان آن‌ها، نقطه عزیمت ضروری برای تبیین چارچوب نظری این پژوهش محسوب می‌شود.

جریان اول: پژوهش‌های راهبردی-دفاعی و آینده‌نگر

بخش قابل توجهی از تحقیقات داخلی، با نگاهی کارکردی و مدیریتی به تحلیل نقش هوش مصنوعی به عنوان یک قدرت افزایش‌دهنده ملی و یک ابزار راهبردی پرداخته‌اند. برای نمونه، رستمی (۱۴۰۱) و قاسمی و همکاران (۱۴۰۲) بر شناسایی و بومی‌سازی ظرفیت‌های کاربردی هوش مصنوعی در سازمان‌های نظامی و فرآیندهای آینده‌نگاری دفاعی تأکید داشته‌اند. در امتداد همین نگاه، ترکی (۱۴۰۳) هوش مصنوعی را به مثابه یک «قوت ژئوپلیتیک» در رقابت میان ابرقدرت‌ها تحلیل کرده و حسین‌زاده و همکاران (۱۴۰۳) لزوم به‌کارگیری سامانه‌های هوشمند را برای مقابله با تهدیدات نوین مانند پهپادها نشان داده‌اند. نقطه قوت این دسته از پژوهش‌ها، توجه به ضرورت‌های عملیاتی و سیاست‌گذاری کلان است، اما عموماً از تحلیل عمیق مبانی حقوقی مشروعیت‌بخش به این کاربردها، به ویژه در قالب نهادهای کیفری مانند دفاع مشروع، غفلت ورزیده‌اند.

جریان دوم: پژوهش‌های حقوقی مسئولیت‌محور

در مقابل، جریانی از تحقیقات حقوقی صرفاً بر روی مبانی انتساب مسئولیت به هوش مصنوعی متمرکز شده‌اند. در سطح داخلی، نوری‌سوا (۱۴۰۴) امکان سنجی مسئولیت کیفری هوش مصنوعی با تکیه بر مفهوم اراده مستقل را بررسی کرده، اما آن را در بستر عینی موقعیت‌های توجیه‌کننده جرم مانند دفاع مشروع به محک آزمون نگذاشته است. ذاکری‌نیا (۱۴۰۲) نیز ضمن بررسی تطبیقی مسئولیت مدنی، بر امکان شکل‌گیری قواعد مشترک تأکید نموده است. پژوهش‌هایی مانند السان و دهستانی (۱۴۰۱) در حوزه جعل عمیق و بنافی (۱۴۰۲) در زمینه حریم خصوصی نظامی، هر یک گوشه‌ای از چالش‌های حقوقی نوظهور را روشن ساخته‌اند، بی‌آنکه راهکار جامعی برای انتساب مسئولیت در شرایط پیچیده اضطراری ارائه دهند. در عرصه پژوهش‌های خارجی، این جریان به دو شاخه تقسیم می‌شود:

۱. شاخه حقوق بین‌الملل و اخلاق کاربردی: این شاخه با تحلیل موارد عینی، مشروعیت استفاده از هوش مصنوعی در درگیری‌های مسلحانه را می‌سنجد. گزارش‌هایی مانند مجله تایم (۲۰۲۴) از جنگ غزه، آسوشیتدپرس^۱ (۲۰۲۳) از اوکراین، و تحلیل‌های پروفیسور جورج تاون در مؤسسه لیبر (۲۰۲۵)، پروفیسور اشلی دیکس^۲ (۲۰۲۴) و بی‌زینس اینساید^۳ (۲۰۲۴) همگی بر دغدغه اخلاقی و ابهام حقوقی حاصل از فقدان نظارت انسانی مستقیم و دشواری تطبیق قواعدی مانند تناسب و ضرورت تأکید دارند.

۲. شاخه حقوق کیفری محض: این شاخه به طور خاص به معمای مسئولیت کیفری می‌پردازد. پاناتونی (۲۰۲۵) و عبدالعزیز (۲۰۲۵) بر دشواری‌های ناشی از «نبود عامل انسانی» در ارتکاب جرم تمرکز کرده و لزوم بازنگری در قوانین را خاطر نشان ساخته‌اند. حموری (۲۰۲۴) و الکدی (۲۰۲۴) نیز با بررسی امکان اعطای «شخصیت حقوقی» به هوش مصنوعی، بحث را به سطحی بنیادین‌تر کشانده‌اند.

با نگاهی کل‌نگر به پیشینه فوق، روشن می‌شود که یک فاصله نظری و عملی چشمگیر بین دو جریان اصلی وجود دارد. پژوهش‌های راهبردی-دفاعی هوش مصنوعی را به عنوان یک ابزار قدرتمند عمل می‌بینند، ولی از پرسش‌های حقوقی بنیادین

1. Associated Press
2. Professor Ashley Deeks
3. Business Insider

درباره مشروعیت و پاسخگویی این عمل غافل‌اند. از سوی دیگر، پژوهش‌های حقوقی محض، اغلب در سطح کلیات انتزاعی مسئولیت یا تحلیل مصادیق مجرمانه خاص باقی مانده و کمتر به اقتضائات عملیاتی و زمانی فشرده موقعیت‌های اضطراری و دفاعی پرداخته‌اند.

برای پر کردن این خلاء، پژوهش حاضر بر ترکیب دو مفهوم کلیدی تأکید دارد: مسئولیت چندلایه^۱ و حکمرانی مسئولانه هوش مصنوعی^۲ که در تحقیقات تطبیقی و مقررات اتحادیه اروپا مورد تأکید است، پیشنهاد می‌کند که مسئولیت عملکرد سامانه‌های خودمختار در یک زنجیره ارزشی توزیع شود؛ طراح و برنامه‌نویس، بهره‌بردار و ناظر، و نهایتاً نهادهای تنظیم‌گر و قانون‌گذار (رودریگوئز و همکاران^۳، ۲۰۲۵). این رویکرد امکان تحلیل تصمیمات خودمختار و انتساب مسئولیت انسانی در عین حفظ اصول بنیادین حقوق کیفری، مانند ضرورت عنصر روانی و شخصی بودن مجازات، را فراهم می‌آورد.

همزمان، حکمرانی مسئولانه بر ایجاد چارچوب‌های پیشینی، مبتنی بر اصول عدالت، شفافیت و پاسخگویی، تأکید دارد و نشان می‌دهد که پاسخ به چالش‌های ناشی از سامانه‌های خودمختار تنها با مدل‌های پسینی مسئولیت^۴ ممکن نیست (پاگانیدیس و همکاران^۵، ۲۰۲۵). تنظیم مقررات، نهادهای نظارتی و مکانیزم‌های کنترل فنی در کنار یکدیگر عمل می‌کنند تا خطاها و تبعات عملکرد سامانه‌ها در شرایط اضطراری یا دفاع مشروع مدیریت شود.

ترکیب این دو رویکرد، پایه‌ای برای یک الگوی یکپارچه و میان‌رشته‌ای فراهم می‌آورد که هم عملگرایی و هم انطباق‌پذیری حقوقی دارد. این چارچوب، زمینه ارزیابی رفتار سامانه‌های هوش مصنوعی در شرایط اضطراری و دفاع مشروع را فراهم کرده و خلاء موجود میان رویکردهای دفاعی-راهبردی و حقوقی مسئولیت‌محور را پر می‌سازد. به این ترتیب، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مسئولیت چندلایه و حکمرانی مسئولانه، به تکمیل چالش نظری و عملی حکمرانی بر هوش مصنوعی در حساس‌ترین موقعیت‌ها می‌پردازد.

فرچ‌پور (۱۴۰۴) در مقاله‌ای با عنوان تحلیل حقوقی و تطبیقی مسئولیت مدنی هوش مصنوعی در تصمیم‌گیری خودکار، منتشر در مجله هوش مصنوعی و فناوری در علوم رفتاری و اجتماعی، با روش تحلیلی-توصیفی و تطبیقی، چالش‌های مسئولیت مدنی ناشی از تصمیم‌گیری خودکار هوش مصنوعی را بررسی می‌کند. نویسنده رویکردهای ایالات متحده (مسئولیت محصول و جانشینی)، اتحادیه اروپا (مسئولیت سختگیرانه و بیمه اجباری) و ایران (عدم شخصیت حقوقی مستقل برای AI و ابهامات حقوقی) را مقایسه کرده و مدل‌هایی مانند مسئولیت توسعه‌دهنده، اپراتور، مسئولیت سختگیرانه و بیمه را تحلیل می‌نماید. پیشنهاد اصلی، تدوین مقررات جدید همسو با استانداردهای بین‌المللی برای رفع چالش‌های اجرایی در ایران است. این منبع در تمایز مسئولیت مدنی از کیفری و تحلیل تطبیقی رویکردها ارزشمند است. فرچ‌پور و همکاران (۱۴۰۴). در مقاله‌ای با عنوان نقش هوش مصنوعی در داوری ورزشی و چالش‌های حقوقی ناشی از تصمیمات خودکار، منتشر در مجله هوش مصنوعی و فناوری در علوم رفتاری و اجتماعی، کاربرد AI در داوری ورزشی (مانند VAR و Hawk-Eye) را واکاوی کرده و چالش‌های حقوقی آن مانند مسئولیت در خطاهای الگوریتمی، عدم شفافیت (جعبه سیاه) و ناتوانی در ارزیابی عوامل انسانی را برجسته می‌سازد. نویسندگان پیشنهاد چارچوب‌های نظارتی برای پاسخگویی و عدالت در تصمیم‌گیری‌های خودمختار ارائه می‌دهند. این منبع در بحث چالش‌های عملی تصمیمات حساس AI و مسائل اخلاقی-حقوقی مفید است. فرچ‌پور (۱۴۰۴). در مقاله‌ای دیگر با عنوان نقش مسئولیت مدنی در قوانین هوش مصنوعی از منظر نظام‌های حقوقی عمده جهانی، منتشر در مجله مطالعات حقوق عمومی، با رویکرد تحلیلی-استنتاجی و تطبیقی، ناکارآمدی مکانیسم‌های سنتی مبتنی بر تقصیر انسانی در برابر استقلال و تاریک‌خانه‌ای (black box) هوش مصنوعی را واکاوی می‌کند. نویسنده نظام‌های حقوقی آلمان، ایالات متحده، چین، ژاپن،

1. Multi-layered liability
2. Responsible AI Governance
3. Rodríguez et al.
4. Ex Post Liability
5. Papagiannidis et al.

کانادا، اتحادیه اروپا و ایران را مقایسه کرده و نشان می‌دهد که در هیچ‌کدام AI شخصیت حقوقی مستقل ندارد و مسئولیت به توسعه‌دهندگان یا بهره‌برداران منتسب می‌شود. پیشنهاد اصلی، اتخاذ مسئولیت مطلق برای سیستم‌های پرریسک و بیمه اجباری مدنی در ایران، همسو با استانداردهای بین‌المللی است. این منبع در تقویت مباحث تطبیقی مسئولیت مدنی و پیشنهادهای تقنینی برای ایران ارزشمند است.

چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش در چهار گام به هم پیوسته تنظیم شده است. نخست، مبانی کلاسیک مسئولیت کیفری و تنگناهای آن در مواجهه با فناوری هوش مصنوعی تشریح می‌شود. سپس، طیف رویکردهای نوین پیشنهادی در ادبیات برای عبور از این تنگناها، نقد و تحلیل می‌گردد. در گام نهایی، چالش‌های عملی تطبیق این رویکردها همراه با شفاف‌سازی مرز مسئولیت کیفری و مدنی در چارچوب هوش مصنوعی با موقعیت‌های ویژه دفاع مشروع و اضطرار، و نیز با نظام حقوقی ایران مورد بحث قرار می‌گیرد.

مبانی کلاسیک مسئولیت کیفری و بن‌بست نظری در عصر هوش مصنوعی

پارادایم مسلط در حقوق کیفری، مبتنی بر یک انسان محوری اخلاقی است که مسئولیت را به موجودی مختار، عاقل و صاحب اراده و نیت گره می‌زند. این پارادایم بر سه رکن استوار است:

عنصر مادی (رفتار مجرمانه): این رکن به فعل یا ترک فعل ملموس و مخاطره‌آمیز اشاره دارد. در مورد هوش مصنوعی، این پرسش مطرح است که آیا خروجی یک سامانه (مانند یک مانور رانندگی یا پرتاب موشک) را می‌توان «فعل» مجرمانه دانست یا صرفاً یک «نتیجه محصولی».

عنصر روانی (نیت و تقصیر): به عنوان «روح جرم»، شرط اخلاقی مجازات است. این عنصر طیفی از قصد مستقیم تا بی‌احتیاطی را دربر می‌گیرد و بر پایه آگاهی و انتخاب انسانی بنا شده است. چالش محوری اینجاست که چگونه می‌توان حالت ذهنی سرزنش‌پذیر را به الگوریتمی که فاقد شعور، آگاهی و ادراک انسانی است، منتسب کرد؟ فقدان پاسخ به این سوال، اساس نظریه سنتی مسئولیت را در مورد هوش مصنوعی متزلزل می‌سازد.

عنصر شخصی (قابلیت انتساب): این رکن تأکید می‌کند که تنها فاعلی می‌تواند مسئول شناخته شود که توانایی تمیز خوب از بد و انتخاب آزادانه را داشته باشد. اصل «لا عقاب بلا انتساب» سنگ بنای این دیدگاه است. هوش مصنوعی، به دلیل نداشتن اراده آزاد و مسئولیت‌پذیری اخلاقی، در این چارچوب نمی‌گنجد.

حقوق کیفری کلاسیک، در یک سه‌گانه پارادوکسیکال در برابر هوش مصنوعی قرار می‌گیرد: هوش مصنوعی قادر به انجام «فعل مادی» زیان‌بار است، اما فاقد «عنصر روانی» لازم برای سرزنش اخلاقی است و در نتیجه، «قابلیت انتساب» مستقیم کیفری به آن ناممکن به نظر می‌رسد. این بن‌بست نظری، ضرورت جست‌وجو برای الگوهای جایگزین را ایجاب می‌کند.

رویکردهای نوین به مسئولیت: از انسان محوری تا سامانه محوری

برای خروج از این بن‌بست، چهارچوب‌های نظری متنوعی پیشنهاد شده‌اند که بر یک طیف از تمرکز کامل بر انسان تا پذیرش نسبی عاملیت سامانه قرار می‌گیرند.

رویکردهای انسان محور و مبتنی بر ریسک

این دسته، مسئولیت نهایی را همواره بر دوش انسان می‌گذارد. مسئولیت مبتنی بر تقصیر: با استناد به قواعد عمومی، تقصیر طراح، برنامه‌نویس یا کاربر در طراحی ناقص، آموزش نادرست یا نظارت غفلت‌آمیز بررسی می‌شود.

مسئولیت مبتنی بر ریسک (مسئولیت محض): این نظریه، با الهام از مسئولیت دارندگان اشیاء یا فعالیت‌های پرخطر، استدلال می‌کند که بهره‌بردار از فناوری پیشرفته و ذاتاً غیرقابل پیش‌بینی هوش مصنوعی، به خودی‌خود بار مسئولیت را بر عهده بهره‌بردار یا تولیدکننده می‌گذارد، حتی در غیاب تقصیر. مکمل عملی این دیدگاه، ایجاد نظام بیمه اجباری برای پوشش خسارات است.

رویکردهای کارکردگرا (جایگزینی معیارهای عینی)

این رویکردها به جای جست‌وجوی نیت درونی، بر معیارهای بیرونی و عینی تمرکز می‌کنند. مسئولیت مبتنی بر پیش‌بینی‌پذیری: معیار مسئولیت، امکان پیش‌بینی پیامدهای زیان‌بار توسط یک متخصص معقول در زمان طراحی یا استقرار سیستم است. این معیار شبیه استاندارد «بی‌احتیاطی» در حقوق سنتی است. مسئولیت مبتنی بر شفافیت: اگر عملکرد سامانه به گونه‌ای باشد که توجیه تصمیم آن برای انسان قابل درک نباشد (پدیده جعبه سیاه)، این عدم شفافیت به نفع افزایش بار مسئولیت طراح یا بهره‌بردار تفسیر می‌شود.

رویکردهای سامانه‌محور (اعطای شخصیت حقوقی)

این نگاه رادیکال‌تر، درجاتی از عاملیت مستقل را برای هوش مصنوعی به رسمیت می‌شناسد. مسئولیت نمادین یا صوری^۱: با اعطای «شخصیت الکترونیکی»، سامانه می‌تواند به صورت نمادین مسئول شناخته شود. هدف اصلی، بازدارندگی عمومی و تسهیل جبران خسارت از طریق صندوق‌های خاص است، نه سرزنش اخلاقی. مسئولیت کیفری محدود: مشابه شخصیت حقوقی شرکت‌ها، این رویکرد قائل به دارایی‌ها و پاسخگویی‌های جداگانه برای سامانه‌های پیشرفته است.

دیدگاه‌های تطبیقی نشان می‌دهد که در اتحادیه اروپا: گزارش ۲۰۱۷ کمیسیون حقوقی پارلمان اروپا ایده «شخصیت الکترونیکی» را مطرح کرد. هرچند این پیشنهاد به شدت مورد انتقاد قرار گرفت، اما نشان می‌دهد نظام‌های حقوقی آماده‌اند حتی به طور نمادین، مسئولیت مستقلی برای هوش مصنوعی تعریف کنند؛ برخی نظریه‌پردازان بر این باورند که مسئولیت هوش مصنوعی باید بیشتر جنبه کارکردی داشته باشد و به عنوان یک شخصیت حقوقی محدود، صرفاً به دلایل عملی و حمایتی پذیرفته شود (هلگیندر فورده^۲، ۲۰۱۸)؛ مزیت مهم این دیدگاه تقویت اعتماد عمومی و تسهیل جبران خسارت بوده ولی صوری‌گرایی و تعارض با اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری در این نوع از مسئولیت همچنان مغفول می‌ماند.

الگوی تلفیقی پیشنهادی: مسئولیت چندلایه

از نقد نقاط ضعف و قوت رویکردهای فوق، الگوی مسئولیت چندلایه به عنوان چارچوب جامع این پژوهش سر برمی‌آورد. این الگو با رد دوگانه انحصاری «یا انسان یا ماشین»، مسئولیت را در یک زنجیره ارزشی توزیع شده میان کلیه ذی‌نفعان می‌بیند:

۱. لایه طراحی و تولید: مسئولیت نهادهای توسعه‌دهنده در قبال امنیت ذاتی، آموزش اخلاق مدار و شفافیت الگوریتم.
۲. لایه نظارت و بهره‌برداری: مسئولیت کاربر، اپراتور یا نهاد ناظر در قبال استفاده مطابق با دستورالعمل و مداخله در شرایط اضطراری.

۳. لایه تنظیم‌گری و جبران: مسئولیت قانون‌گذار و نهادهای تنظیم‌گر در ایجاد چارچوب‌های شفاف، نظام‌های بیمه و صندوق‌های جبران خسارت.

این مدل، با توزیع مسئولیت، هم از «فرار از پاسخگویی» جلوگیری می‌کند، هم انگیزه نوآوری ایمن را حفظ می‌نماید و هم مسیر جبران را برای بزه‌دیده هموار می‌سازد.

به این ترتیب، مسئولیت کیفری دیگر یک خط مستقیم از «عامل» به «نتیجه» نیست، بلکه مجموعه‌ای از زنجیره‌های مسئولیت است که در کنار هم چارچوب پاسخگویی را شکل می‌دهند.

انعکاس واقعیت فناورانه بر اساس این دیدگاه، رفتار مجرمانه ناشی از هوش مصنوعی معمولاً محصول یک تصمیم فردی ساده نمی‌داند، بلکه حاصل تعامل کدها، داده‌ها، کاربر و محیط است. مسئولیت چندلایه این پیچیدگی را منعکس می‌کند؛ اما بهره برداری از این دیدگاه سبب جلوگیری از فرار از پاسخگویی مسئولیت می‌شود به این تریب که، اگر تنها یکی از عوامل مسئول شناخته شود، دیگران می‌توانند از مسئولیت شانه خالی کنند. تقسیم مسئولیت میان لایه‌ها مانع این امر می‌شود؛ بنابراین، قربانی به جای گیر کردن در دعوی تقصیر یا اثبات نیت، می‌تواند از مجموعه مسئولان جبران خسارت دریافت کند؛ خصوصیت بسیار مهم این بینش توازن میان نوآوری و عدالت کیفری است که، با تقسیم مسئولیت، فشار مطلق بر یک گروه (مثلاً طراحان یا کاربران) برداشته می‌شود و در نتیجه هم توسعه فناوری و هم حمایت حقوقی تقویت می‌گردد.

بر همین اساس اتحادیه اروپا، در پیش‌نویس‌های تقنینی مربوط به هوش مصنوعی (AIAct)، مسئولیت میان سازنده، واردکننده، توزیع‌کننده و کاربر تقسیم شده است؛ این نمونه بارز رویکرد چندلایه است.

بر مبنای این نوع از مسئولیت حقوق آمریکا، در پرونده‌های مرتبط با خودروهای خودران، دادگاه‌ها گاه شرکت سازنده، گاه کاربر، و گاه هر دو را به درجات مختلف مسئول شناخته‌اند، و در حقوق آلمان نظریه‌پردازان پیشنهاد کرده‌اند که هوش مصنوعی به‌طور نمادین در لایه سوم مسئول باشد تا نظام پاسخگویی از «تک‌عاملی» به «چندعاملی» تغییر کند؛ مزیت واقع‌گرایی، حمایت گسترده از بزه‌دیدگان، و ایجاد توازن میان نوآوری و عدالت کیفری مواردی است که این نظریه به همراه دارد اما چالش پیچیدگی در اجرا، نیازمند قوانین دقیق و نهادهای تخصصی، است.

چالش‌های عملی تطبیق در موقعیت‌های دفاع مشروع و اضطرار

کاربست هر یک از رویکردهای فوق در موقعیت‌های حساس دفاعی و اضطراری، با چالش‌های عینی ویژه‌ای روبروست که این پژوهش به آن می‌پردازد.

چالش در انطباق عوامل موجهه جرم

در بسیاری از نظام‌های کیفری از جمله ایران، دفاع مشروع و اضطرار تنها در صورتی پذیرفته می‌شوند که شرایطی همچون ضرورت، تناسب و فوریت احراز شوند. اما پرسش مهم آن است که آیا این معیارها را می‌توان در تصمیم‌های الگوریتمی نیز ارزیابی کرد؟ یک خودروی خودران ممکن است میان دو خطر، کم‌خطرتر را انتخاب کند؛ اما آیا این انتخاب دقیقاً معادل مفهوم حقوقی «تناسب» است؟ سامانه دفاعی خودکار ممکن است در برابر تهدید فوری واکنش نشان دهد؛ ولی آیا می‌توان آن را واجد معیار «فوریت» و «ضرورت» دانست؟ برخی پژوهشگران معتقدند چون این واکنش‌ها مبتنی بر محاسبه الگوریتمی است و نه بر اراده انسانی، امکان انطباق کامل با مفاهیم سنتی وجود ندارد (پاگالو، ۲۰۱۳).

بنابراین پرسش این است که چگونه می‌توان این معیارهای مبتنی بر قضاوت انسانی آنی را به تصمیم‌زیرنامه‌ریزی شده یا خودآموخته یک سامانه نسبت داد؟ آیا محاسبه سرد الگوریتمی می‌تواند جایگزین ارزیابی عاطفی و اخلاقی انسان از «تناسب» شود؟

که در پاسخ، سه رویکرد شکل گرفته است:

بر اساس نظریه شخصیت مستقل، هوش مصنوعی را می‌توان مشابه اشخاص حقوقی دارای شخصیت مستقل دانست و بدین وسیله عنصر «انتساب شخصی» را از طریق یک اعتبار حقوقی بازسازی کرد؛ مبنای فلسفی این با پذیرش این فرض که نهادهای غیرانسانی نیز می‌توانند به‌طور قراردادی یا اعتباری «فاعل حقوقی» محسوب شوند (مانند شرکت‌ها).

در نگاه مسئولیت محور، این رویکرد عنصر شخصی را به افراد انسانی پیرامون هوش مصنوعی منتقل می‌کند؛ طراحان، کاربران یا نهادهای بهره‌بردار. در اینجا عنصر روانی و اراده انسانی جایگزین فقدان قصد و اراده در هوش مصنوعی می‌شود؛ مبنای فلسفی این رویکرد را باید در مسئولیت بر مبنای «قابلیت پیش‌بینی و کنترل انسانی» و اصل سرزنش‌پذیری انسان مختار هموار نمود؛ اما، گاه ممکن است رابطه میان رفتار سامانه و اراده انسانی آن قدر دور باشد که انتساب اخلاقی و سرزنش حقوقی را دشوار می‌سازد.

همچنین در رویکرد انتساب غیرمستقیم، در این نظریه، قانون‌گذار به‌طور اعتباری قصد و اراده را به سامانه نسبت می‌دهد، اما مسئولیت نهایی به اشخاص انسانی بازگردانده می‌شود. در واقع، عنصر روانی جعل و سپس بر انسان‌های مرتبط تحمیل می‌شود. دیدگاه مسئولیت غیرمستقیم، که پیامدهای کیفری را نهایتاً به مالک یا طراح منتسب می‌سازد؛ دیدگاه شخصیت حقوقی محدود، که قائل به اعطای نوعی شخصیت حقوقی خاص به سامانه‌های پیشرفته و امکان مسئولیت مستقل آن‌هاست (برتولینی و اپیسکوپو^۱، ۲۰۲۰).

مبنای فلسفی این دیدگاه، استفاده از ابزار «انتساب فرضی» برای پر کردن خلأ ناشی از فقدان نیت واقعی است؛ اما این مدل نیز از حیث فلسفی و اخلاقی ضعیف است؛ زیرا در واقعیت، قصد و نیتی در سامانه وجود ندارد، بلکه صرفاً یک ساختار حقوقی اعتباری ساخته می‌شود.

با توجه به این مساله که سامانه هوش مصنوعی فاقد قصد و آگاهی انسانی است، بنابراین امکان انتساب «عنصر معنوی جرم» به آن وجود ندارد (لایگنیا و سارتور^۲، ۲۰۲۰)؛ مالک یا کاربر ممکن است در زمان وقوع حادثه هیچ دخالت مستقیمی نداشته باشد، خصوصاً در مواردی که تصمیم توسط الگوریتم به‌صورت مستقل اتخاذ شده است؛ طراح یا برنامه‌نویس نیز در همه موارد نمی‌تواند مسئول شناخته شود، چرا که بخشی از تصمیم‌ها حاصل فرایند یادگیری و تعامل سیستم با محیط است (برایسون^۳، ۲۰۱۹).

با تمامی مفروضات بیان شده؛ همچنان چالش اصلی این رویکردها، فقدان اراده و نیت حقیقی در سامانه است، که پذیرش مسئولیت کیفری اصیل را دشوار می‌سازد؛ در واقع پاسخ این سوال در چارچوب چندلایه است: تعیین معیارهای الگوریتمیک قابل برنامه‌ریزی برای این مفاهیم در لایه طراحی و نظارت فعال انسانی در لایه بهره‌برداری برای موقعیت‌های غیرمنتظره؛ می‌تواند انطباق عوامل موجهه جرم را قابل ارزیابی نماید.

چالش در تعیین ذی‌نفع / ذی‌صلاح دفاع

اگر فرض شود که رفتار الگوریتمی را می‌توان ذیل دفاع مشروع یا اضطرار بررسی کرد، پرسش اساسی آن است که چه کسی ذی‌حق استفاده از این دفاع خواهد بود؟ سیستم هوشمند، نمی‌تواند منتفع از دفاع باشد، زیرا شخصیت کیفری مستقل ندارد؛ همچنین، مالک یا کاربر در این بین، محتمل‌ترین ذی‌نفع است، ولی همچنان پرسش‌هایی درباره میزان آگاهی و نقش او باقی خواهد ماند، و اگر ذی‌نفع دفاع طراح یا شرکت‌سازنده باشد؛ در برخی اسناد بین‌المللی گرایش بر این است که در صورت اثبات نقص یا سهل‌انگاری، مسئولیت متوجه آنان باشد (پارلمان اروپا^۴، ۲۰۲۱).

البته پاسخ به این چالش‌ها، در چارچوب چندلایه نهفته است، بنابراین پاسخ به این پرسش مستلزم تعریف دقیق نقش‌ها، حدود دسترسی و مسئولیت‌های هر یک از بازیگران در قراردادهای و مقررات از پیش تعیین شده است.

1. Bertolini & Episcopo
2. Lagioia & Sartor
3. Bryson
4. European Parliament

چالش در بستر حقوق ایران و ضرورت تقنین پیش‌نگر

مواد ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی که به دفاع مشروع و اضطراب اختصاص یافته‌اند، آشکارا با فرض انسان به‌عنوان فاعل جرم تدوین شده‌اند. بنابراین در مواردی همچون خودروهای خودران یا ربات‌های پزشکی، قضات ناگزیر خواهند بود با تفسیر موسع این مواد تصمیم بگیرند؛ چنین تفسیری می‌تواند زمینه صدور آرای متفاوت و حتی متناقض را فراهم کند و امنیت حقوقی را کاهش دهد (شاهیده و قوانلو، ۱۴۰۳: ۹۸).

بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که، در آلمان و انگلستان، بحث‌هایی درباره امکان اعمال دفاع مشروع در سامانه‌های نظامی خودکار در حال شکل‌گیری است (گلس، سیلورمن و وایگن^۱، ۲۰۱۶)؛ در اتحادیه اروپا، توصیه‌هایی برای تدوین مقررات خاص در خصوص تصمیم‌های الگوریتمی مطرح شده است (شورای اروپا، ۲۰۲۲).

در ایران، هنوز مقررات اختصاصی وجود ندارد و تنها می‌توان با توسل به قواعد کلی موضوع را بررسی کرد. نتیجه این بخش آن است که حقوق کیفری ایران در وضعیت کنونی برای پاسخگویی به مسائل ناشی از عملکرد سامانه‌های هوش مصنوعی آمادگی کافی ندارد. ابهام در تعیین فاعل جرم، دشواری در انطباق عوامل موجهه، نامشخص بودن ذی‌نفع دفاع و نبود قوانین اختصاصی، همگی چالش‌های تقنینی و نظری را آشکار می‌سازد؛ که عدم توجه به، مقنن را در بهت حقوقی قرار خواهد داد. این خلأ می‌تواند به تفسیرهای قضایی ناهمگون و نقض اصل امنیت حقوقی بینجامد. تطبیق رویکردهای نوین (به ویژه الگوی چندلایه) با اصول فقهی و حقوقی ایران نیازمند بازاندیشی است. برای نمونه، می‌توان با تأکید بر مسئولیت تضمین‌کننده ایمنی و مسئولیت ناشی از تخلف از شرط مراقبت، بخشی از بار مسئولیت را در چارچوبی مشابه الگوی چندلایه، بر عهده تولیدکنندگان و بهره‌برداران نهاد.

شفاف‌سازی مرز مسئولیت کیفری و مدنی در چارچوب هوش مصنوعی

یکی از چالش‌های بنیادین در تحلیل مسئولیت هوش مصنوعی، ابهام میان حوزه‌های کیفری، مدنی و شبه‌کیفری است. در نظام‌های کلاسیک حقوقی، مسئولیت کیفری مستلزم تحقق سه رکن اساسی است: رفتار مجرمانه، عنصر روانی (نیّت یا تقصیر) و عنصر شخصی (قابلیت انتساب به مرتکب). در حالی که مسئولیت مدنی یا شبه‌کیفری می‌تواند مبتنی بر نتیجه یا ریسک باشد و نیازمند عنصر روانی یا اراده آزاد نیست. با ظهور سامانه‌های هوشمند، مرز این دو حوزه دچار هم‌پوشانی و ابهام شده است، زیرا برخی رویکردهای نوین، به ویژه «مسئولیت مبتنی بر ریسک» و «نظام‌های بیمه‌ای اجباری»، اصولاً بر کنترل پیامدها و جبران خسارت تمرکز دارند و نه بر سرزنش اخلاقی یا مجازات کیفری.

به منظور شفاف‌سازی این مرز، می‌توان چارچوبی تفکیکی پیشنهاد کرد که شامل سه سطح عملیاتی است. نخست، مسئولیت کیفری محض، که مبتنی بر تحقق رفتار زیان‌بار همراه با عنصر روانی قابل سرزنش و قابلیت انتساب به یک فاعل انسانی مختار است. در حوزه هوش مصنوعی، این سطح شامل خطاها یا نقض‌هایی است که ناشی از تصمیم یا غفلت انسان -طراح، اپراتور یا کاربر باشد، به شرطی که عنصر اراده یا تقصیر انسانی قابل اثبات باشد. نمونه‌هایی از این سطح شامل استفاده ناصحیح از سیستم تسلیحاتی خودکار یا عدم توقف خودرو خودران در شرایط اضطرابی علی‌رغم امکان پیش‌بینی خطا است.

سطح دوم، مسئولیت شبه‌کیفری یا مدنی، است که بر جبران خسارات ناشی از رفتار سامانه بدون نیاز به عنصر روانی یا قصد مجرمانه متمرکز است. این سطح مبتنی بر ریسک، بی‌احتیاطی یا نقص طراحی است و در زمینه هوش مصنوعی شامل خسارات ناشی از تصمیم‌های الگوریتمی غیرقابل پیش‌بینی، خطای سیستم یا نقص طراحی است که عنصر روانی انسانی قابل اثبات نیست. نمونه‌هایی از این سطح شامل تصادف خودرو خودران ناشی از اختلال الگوریتم و آسیب جانبی در پهپادهای خودمختار بدون تقصیر مستقیم اپراتور است.

1. Gless, Silverman & Weigend
2. Council of Europe

سطح سوم، الگوی تلفیقی چندلایه، این امکان را فراهم می‌کند که مسئولیت در یک زنجیره ارزشی توزیع شود و مرز کیفری و مدنی با وضوح بیشتری مشخص گردد. در این چارچوب، لایه طراحی و توسعه شامل مسئولیت کیفری ناشی از تقصیر یا نیت خطای انسانی و مسئولیت مدنی ناشی از نقص‌های قابل پیش‌بینی یا خطر ذاتی سیستم است. لایه بهره‌برداری و نظارت، مسئولیت کیفری را زمانی دربر می‌گیرد که اپراتور از دستورالعمل‌ها یا کنترل‌های اضطراری تخطی کند و مسئولیت شبه کیفری زمانی تحقق می‌یابد که رعایت دقیق دستورالعمل‌ها امکان‌پذیر نبوده و نتیجه زیان بار رخ دهد.

در نهایت، لایه تنظیم‌گری و جبران شامل مسئولیت مدنی یا شبه کیفری ناشی از نبود چارچوب‌های شفاف قانونی یا بیمه‌ای است و مسئولیت کیفری محدود به مواردی می‌شود که فقدان مقررات مستقیم به ارتکاب جرم منجر شود. این شفاف‌سازی، ضمن مشخص کردن جایگاه هر رویکرد نوین، امکان تلفیق اصول سنتی مسئولیت کیفری با نوآوری‌های فناورانه را فراهم می‌آورد و مسیر جبران خسارت را برای قربانیان هموار می‌کند. با روشن شدن مرز میان مسئولیت کیفری، مدنی و شبه کیفری، داوران و نهادهای قانون‌گذاری می‌توانند رویکردهای نوین را به شکلی دقیق و سازگار با اصول سنتی حقوقی به کار گیرند و از هم‌پوشانی یا سوءتفاهم در تبیین مسئولیت جلوگیری نمایند.

پیشنهادات

- اولویت‌بخشی به مسئولیت مالک یا بهره‌بردار: قانون‌گذار می‌تواند همانند نظام حاکم بر وسایل نقلیه موتوری، مسئولیت کیفری و مدنی مالک یا بهره‌بردار سامانه هوش مصنوعی را در اولویت قرار دهد، زیرا این اشخاص بیشترین نقش در بهره‌برداری و نظارت عملی بر سامانه دارند.
- تدوین لایحه جامع ویژه هوش مصنوعی: تدوین یک لایحه جامع در حوزه مسئولیت کیفری و مدنی هوش مصنوعی ضروری است تا موضوعاتی مانند تعریف «فاعل جرم»، بازنگری در عوامل موجهه، و تعیین حدود مسئولیت در حوزه‌های مختلف روشن گردد و از برداشت‌های متعارض قضایی جلوگیری شود.
- ایجاد دستورالعمل‌های بخشی برای حوزه‌های پرخطر: در زمینه‌هایی مانند خودروهای خودران، ربات‌های پزشکی و سامانه‌های دفاعی، باید دستورالعمل‌های تخصصی تدوین شود که معیارهای ضرورت، تناسب و فوریت در تصمیم‌گیری‌های الگوریتمی را به زبان حقوقی روشن سازد.
- پیش‌بینی نظام بیمه‌ای اجباری: مشابه بیمه شخص ثالث در رانندگی، ایجاد بیمه اجباری برای جبران خسارات ناشی از خطاهای الگوریتمی می‌تواند بار مالی و حقوقی را کاهش دهد و اعتماد عمومی به استفاده از فناوری‌های نوین را افزایش دهد.
- ترجمه مفاهیم حقوقی به زبان الگوریتمی: یکی از خلأهای جدی، فقدان تلاش نظام‌مند برای بازتعریف مفاهیمی مانند ضرورت و تناسب در قالب معیارهای قابل‌برنامه‌ریزی است. توسعه «زبان مشترک میان حقوق و فناوری» می‌تواند امکان انطباق تصمیمات الگوریتمی با اصول بنیادین حقوق کیفری را فراهم کند.
- انجام مطالعات موردی تخصصی: تا کنون پژوهش‌های داخلی بیشتر کلی و نظری باقی مانده‌اند. انجام مطالعات عمیق و میان‌رشته‌ای در خصوص مسئولیت کیفری خودروهای خودران، ربات‌های پزشکی یا سامانه‌های نظامی خودکار می‌تواند مسیر سیاست‌گذاری دقیق‌تر را هموار کند.
- بررسی ایده شخصیت حقوقی محدود: هرچند در برخی منابع خارجی، ایده اعطای «شخصیت حقوقی محدود» به سامانه‌های هوش مصنوعی مطرح شده است، اما در حقوق ایران این موضوع هنوز به صورت منسجم بررسی نشده است. پرداختن به این بحث می‌تواند به غنای علمی و شفافیت تقنینی کمک کند، هرچند همچنان باید انسان به‌عنوان مسئول نهایی باقی بماند.
- ایجاد نهاد تنظیم‌گر: پیشنهاد می‌شود نهادی تخصصی برای نظارت بر توسعه و به‌کارگیری هوش مصنوعی در ایران تأسیس شود که وظیفه تدوین استانداردها، ارزیابی ریسک، و هماهنگی میان بخش‌های مختلف را بر عهده داشته باشد.

نتیجه گیری

این پژوهش با هدف پاسخ به این پرسش اساسی شکل گرفت که در مواجهه با تصمیمات بالقوه زیان بار سامانه های هوش مصنوعی در موقعیت های دفاع مشروع و اضطرار، چارچوب قانونی و قضایی مناسب برای انتساب مسئولیت کیفری و تضمین عدالت چیست؟ یافته ها آشکار ساخت که الگوهای سنتی مسئولیت کیفری، که بر سه گانه «عنصر مادی، روانی و شخصی» و محوریت انسان مختار استوارند، در مواجهه با عاملیت غیرانسانی و خودآموز هوش مصنوعی دچار بن بست نظری و عملی می شوند. رویکردهای جایگزین نیز هر یک به تنهایی ناقص هستند: مسئولیت مبتنی بر پیش بینی با مشکل «جعبه سیاه» مواجه است، مسئولیت محض (ریسک محور) ممکن است نوآوری را سرکوب کند، و اعطای شخصیت حقوقی مستقل با مبانی فلسفی حقوق کیفری در تعارض قرار می گیرد.

در این میان، الگوی مسئولیت چندلایه به عنوان راه حل جامع و عمل گرا مطرح می گردد. این مدل، با عبور از دوگانه بی ثمر «انسان یا ماشین»، مسئولیت را در امتداد یک زنجیره ارزشی توزیع می کند: از مسئولیت اخلاقی و تضمینی طراح و تولیدکننده در قبال ایمنی ذاتی و آموزش اخلاق مدار سیستم، تا مسئولیت نظارتی و احتیاطی بهره بردار در قبال استفاده صحیح و مداخله در شرایط بحران، و در نهایت مسئولیت تضمینی و جبرانی نهادهای تنظیم گر از طریق ایجاد چارچوب های شفاف و صندوق های جبران خسارت. این الگو نه تنها قادر است پیچیدگی فناوری را مدیریت کند، بلکه با تأکید بر پاسخگویی نهایی انسان، سازگاری خود را با اصول بنیادین حقوق کیفری حفظ می نماید؛ گذر از بن بست نظری به راه حل عملی بر اساس مسئولیت چندلایه در مواجهه با دفاع مشروع و اضطرار الگوریتمی میتواند از جنبه های کیفری، فنی و مسئولیت افق آینده استفاده از این سامانه های هوشمند را از منظر مسئولیت روشن نماید؛ یافته ها نشان می دهد که هسته نظریه سنتی مسئولیت کیفری بر محور مفاهیمی می چرخد که در دنیای الگوریتم های خودآموز فاقد مصداق عینی هستند. «اراده آزاد» به عنوان مبنای انتخاب و «قصد مجرمانه» به عنوان شرط اخلاقی مجازات، در مواجهه با سیستم هایی که بر پایه محاسبات احتمالاتی و بهینه سازی توابع هدف تصمیم می گیرند، دچار نوعی فروپاشی تحلیلی می شوند. پرسش محوری این نیست که آیا هوش مصنوعی اراده دارد، بلکه این است: سامانه ای که رفتارش محصول زنجیره ای از «اگر-آنگاه» های از پیش تعریف شده یا خروجی یک مدل آماری پیچیده است، چگونه می تواند موضوع سرزنش اخلاقی و مجازات کیفری قرار گیرد؟ در یک سناریوی عینی، یک سامانه پدافند خودکار که طیفی از اهداف را بر اساس الگوهای آموخته شده از داده های تاریخی شناسایی و منهدم می کند، فاقد «قصد دفاع» به معنای انسانی آن است. این عمل، یک واکنش محاسبه شده است، نه یک انتخاب اخلاقی. بنابراین، تلاش برای تحمیل چارچوب های سنتی به این پدیده نوین، تنها به انتساب های فرضی و غیرواقع بینانه یا انکار ساده مسئله می انجامد. این خلاء، ضرورت جست و جوی پارادایم های جایگزین مسئولیت را غیرقابل اجتناب می سازد.

بررسی هر یک از رویکردهای نوین در بستر واقع گرایانه موقعیت های دفاع مشروع و حالت اضطرار، محدودیت های ذاتی آن ها را آشکار می سازد:

مسئولیت مبتنی بر پیش بینی: در شرایط اضطراری کاملاً نوظهور و بی سابقه (مانند یک حمله سایبری-فیزیکی ترکیبی با الگوی ناشناخته)، معیار اساسی «پیش بینی پذیری برای یک متخصص معقول» خود دچار ابهام می شود. مرز بین ریسک غیرقابل پیش بینی و خطای قابل پیش بینی در این شرایط نامشخص است.

مسئولیت محض (ریسک محور): اگرچه در توزیع عادلانه بار جبران خسارت کارآمد است، اما فاقد ظرافت لازم برای تمایز قائل شدن بین عمل مجرمانه و عمل موجه است. این رویکرد نمی تواند میان خطای ناشی از نقص فنی و اقدام موجهی که متضمن تلفات جانبی اجتناب ناپذیر است (مثل تصمیم یک خودروی خودران برای انحراف به پیاده رو به منظور نجات جان سرنشینان) تفاوت بگذارد. شخصیت حقوقی مستقل: این رویکرد در حل معمای «ذی صلاح و ذی نفع دفاع» کاملاً ناتوان است. یک سامانه، فاقد غریزه بقا، منفعت شخصی یا توانایی استدلال اخلاقی درباره عمل خود است. بنابراین، چگونه می توان ادعا کرد که به «دفاع از خود» یا دیگری پرداخته است؟ این ناتوانی، بنیان این نظریه را در موقعیت های اضطراری سست می کند.

الگوی مسئولیت چندلایه با کنار گذاشتن جست و جوی ائتلاف بار برای یافتن یک «مقصر واحد» و تمرکز بر «شبکه علیت توزیع شده»، امکان تحلیل دقیق تر و عادلانه تری از حوادث را فراهم می آورد. این مدل، یک رویداد را در سه افق به هم پیوسته بررسی می کند:

۱. افق طراحی و توسعه (لایه اول - مسئولیت اخلاقی و تضمینی): آیا الگوریتم با داده‌های جانب‌دارانه یا ناقص آموزش دیده بود؟ آیا ارزش‌های اخلاقی بنیادین مانند اولویت جان غیرنظامیان یا اصل تناسب به درستی در منطق تصمیم‌گیری آن تعبیه شده بود؟ مسئولیت پاسخگویی در این افق متوجه تولیدکننده و توسعه‌دهنده است.
 ۲. افق بهره‌برداری و نظارت (لایه دوم - مسئولیت نظارتی و احتیاطی): آیا اپراتور یا کاربر نهایی، آموزش کافی دیده بود؟ آیا در لحظه بحران، امکان مداخله معنادار و لغو دستور را داشت؟ آیا پروتکل‌های عملیاتی روشنی برای شرایط غیرمنتظره وجود داشت؟ مسئولیت این افق بر عهده بهره‌بردار و ناظر انسانی است.
 ۳. افق تنظیم‌گری و جبران (لایه سوم - مسئولیت تضمینی و جبرانی): آیا نهاد ناظر مستقل و متخصصی پیش از استقرار، این سامانه را ارزیابی و تأیید کرده بود؟ آیا سازوکار سریع و منصفانه جبران خسارت برای قربانیان، بدون نیاز به گذر از اثبات تقصیر، پیش‌بینی شده بود؟ این مسئولیت متوجه قانون‌گذار و نهادهای تنظیم‌گر است.
- در راستای تأثیر چندلایه مسئولیت باید گفت، زمان که در حادثه‌ای فرضی یک سیستم پزشکی خودکار تشخیص و درمان در شرایط اضطرار ناشی از قطع برق طولانی‌مدت، مجبور به تخصیص منبع محدود دارو به یک بیمار از بین دو بیمار حیاتی می‌شود، مدل چندلایه پرسش‌های تحلیلی زیر را مطرح می‌کند:
- در لایه طراحی: تابع هدف و الگوریتم تخصیص این سیستم بر چه مبنایی (شانس بقا، سن، فایده اجتماعی) تنظیم شده بود؟ آیا این مبانی توسط کمیته‌های اخلاق پزشکی بازبینی شده بود؟ پاسخ‌گویی در این لایه مشروط به شفافیت مبانی اخلاقی الگوریتم (مانند معیار تخصیص) و اخذ تأییدیه از کمیته‌های اخلاق مستقل است. عدم شفافیت یا طراحی بدون پیش‌بینی مکانیزم توقف اضطراری، تقصیر و مسئولیت مدنی/کیفری تولیدکننده را به دنبال دارد.
- در لایه بهره‌برداری: آیا پرستار یا پزشک مسئول حاضر در محل، از حادثه مطلع بود و آیا دستورالعمل روشن و اختیار قانونی برای نقض تصمیم سیستم در موارد استثنایی را داشت؟ مسئولیت در این سطح منوط به آموزش کافی پرسنل، وجود پروتکل‌های شفاف برای نقض تصمیم سیستم و امکان واقعی مداخله انسانی است. اگر مدیریت بیمارستان در آموزش یا تدوین دستورالعمل قصور کرده باشد، مسئول اصلی است. غفلت پرسنل آگاه نیز مسئولیت مستقیم ایجاد می‌کند.
- در لایه تنظیم‌گری: آیا بیمارستان موظف به داشتن منبع برق اضطراری با پشتیبانی کافی بود؟ آیا نهاد نظارتی سلامت، استانداردهای اجباری برای سیستم‌های خودمختار پزشکی در شرایط بحران تدوین کرده بود؟ مسئولیت نهادهای نظارتی در تدوین استانداردهای اجباری (مثل الزام به برق اضطراری)، اعطای مجوز مشروط پس از ارزیابی و نظارت مستمر پس از استقرار است. سهل‌انگاری در این وظایف، می‌تواند مسئولیت نهاد ناظر را محقق کند.
- در نهایت باید گفت که، چالش هوش مصنوعی در حقوق کیفری، یک چالش ساختاری و پارادایمی است، نه یک مورد استثنایی ساده. الگوی مسئولیت چندلایه با پذیرش این واقعیت، به جای تمرکز بر یافتن مقصر، به توانمندسازی و پاسخگو ساختن کل زنجیره ارزش می‌انديشد. برای نظام حقوقی ایران، پذیرش این الگو نه انتخاب یک مدل خارجی، که یک ضرورت درون‌زای راهبردی است تا بتواند در عین پاسداشت اصول جزمی خود، پاسخی عادلانه، عمل‌گرا و پیش‌گیرانه به یکی از پیچیده‌ترین مسائل حقوقی عصر حاضر ارائه دهد. این تحلیل، بنیان نظری مستحکمی برای پیشنهاد‌های سیاستی عینی و لایه‌بندی‌شده که در بخش نتیجه‌گیری ارائه گردید، فراهم می‌سازد. با این حال، کاربری این چارچوب در نظام حقوقی ایران، به ویژه در حوزه حساس دفاع مشروع و اضطرار، نیازمند بازاندیشی تقنینی و رویه‌ای فوری است. مواد ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی و دیگر مقررات مرتبط، بر فرض «فاعل انسانی» تدوین شده‌اند و خلأی آشکار در قبال تصمیمات خودمختار الگوریتمی وجود دارد. این خلأ می‌تواند به بی‌عدالتی، ناامنی حقوقی و فرار از مسئولیت بینجامد. گذار از جامعه مبتنی بر انسان به جامعه انسان-ماشین، تنها با اتکا به قواعد دیروز میسر نیست. این پژوهش نشان داد که آینده حقوق کیفری در گرو پذیرش الگوهای انعطاف‌پذیر، توزیع‌شده و میان‌رشته‌ای مانند مسئولیت چندلایه است. تحقق این امر، نه یک انتخاب، که یک ضرورت فوری برای حفاظت از کرامت انسانی، حفظ حاکمیت قانون و تضمین امنیت ملی در عصر فناوری‌های خودمختار است. اقدام امروز قانون‌گذار و سیاست‌گذار، تعیین‌کننده چگونگی پاسخ تاریخ به پرسش از «عدالت در عصر هوش مصنوعی» خواهد بود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:
نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.
نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.
نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

- شاهیده، فرهاد و قوانلو، طاهره. (۱۴۰۲). مسئولیت کیفری ربات‌ها. چاپ سوم. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- حسین زاده، جواد؛ احمدی، فرید و کلب خانی، هاشم. (۱۴۰۳). ارائه یک مدل جامع برای سنجش آمادگی کشورها در مواجهه با انقلاب صنعتی چهارم. *آینده پژوهی دفاعی*، ۹(۳۲)، ۱۶۱-۱۹۰. [10.22034/dfs.2024.2019174.1761](https://doi.org/10.22034/dfs.2024.2019174.1761)
- بنافی، فرشته. (۱۴۰۲). حفاظت از حق حریم خصوصی اطلاعاتی در مقابل تهدیدات ناشی از هوش مصنوعی نظامی. *پژوهش حقوق خصوصی*، ۱۲(۴۵)، ۱۴۹-۱۷۶. [10.22054/jplr.2024.68659.2691](https://doi.org/10.22054/jplr.2024.68659.2691)
- ترکی، هادی. (۱۴۰۳). رهیافت جدید قدرت مبتنی بر هوش مصنوعی (مطالعه موردی رقابت آمریکا و چین از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۳). *مطالعات راهبردی آمریکا*، ۴(۲)، ۹۱-۱۱۴. [10.47176/asr.2024.1206](https://doi.org/10.47176/asr.2024.1206)
- ذاکری‌نیا، حانیه. (۱۴۰۲). ماهیت و مبنای مسئولیت مدنی ناشی از هوش مصنوعی در حقوق ایران و کشورهای اتحادیه اروپا. *فصلنامه حقوق تطبیقی*، ۲۰(۱)، ۱۳۵-۱۵۲. [10.22059/jolt.2023.356703.1007186](https://doi.org/10.22059/jolt.2023.356703.1007186)
- رستمی، محسن. (۱۴۰۱). ناسایی و معرفی ظرفیت‌های کاربردی هوش مصنوعی در توسعه مضمون‌های راهبردی در سازمان‌های نظامی. *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، دانشگاه عالی دفاع ملی، ۷۸(۲۰)، ۳۴-۷۳. https://ds.sndu.ac.ir/article_2167.html
- السان، مصطفی و دهستانی، سوور. (۱۴۰۱). جنبه‌های حقوقی جعل عمیق. *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ۲۵(ویژه نامه حقوق و فناوری)، ۱۹۳-۲۱۸.
- قاسمی، محمدهادی؛ رحیمی، مهدی و عیوضی، محمدرحیم. (۱۴۰۴). کاربرست قابلیت‌های هوش مصنوعی در فرایند آینده‌نگاری راهبردی. *آینده پژوهی ایران*، ۱۰(۱)، ۶۶-۱۰۴. [10.30479/jfs.2023.18401.1463](https://doi.org/10.30479/jfs.2023.18401.1463)
- نوری‌سوا، احمد. (۱۴۰۴). بررسی آثار مسئولیت کیفری هوش مصنوعی. *فصلنامه حقوق جزا و جرم‌شناسی*. <https://civilica.com/doc/2336426>

References

- Abdelaziz, D. K. A. (2025). Criminal liability for the misuse and crimes committed by AI: A comparative analysis of legislation and international conventions. *Journal of Infrastructure, Policy and Development*, 9(1), 10722. <https://doi.org/10.24294/JIPD10722>
- Associated Press News. (2023). Autonomous robots in the Ukraine war. AP. Retrieved from <https://apnews.com>
- News, A. P. (2023). Autonomous robots in the Ukraine war.
- Axios. (2024). OpenAI and Anduril partner on Pentagon AI drone defense. Axios. Retrieved from <https://axios.com>
- Bertolini, A., & Episcopo, M. (2020). Artificial intelligence and civil liability. *European Journal of Risk Regulation*, 11(2), 395–415. <https://doi.org/10.1017/err.2020.24>
- Bryson, J. J. (2020). The Artificial Intelligence of the Ethics of Artificial Intelligence: An Introductory Overview for Law and Regulation. *The Oxford Handbook of Ethics of AI*, 2–25. <https://doi.org/10.1093/OXFORDHOB/9780190067397.013.1>
- Buiten, M., de Streel, A., & Peitz, M. (2023). The law and economics of AI liability. *Computer Law and Security Review*, 48. <https://doi.org/10.1016/j.clsr.2023.105794>
- Business Insider - Latest News in Tech, Markets, Economy & Innovation. (2024). <https://www.businessinsider.com/>
- Council of Europe. (2022). Recommendation on the impacts of algorithmic systems on human rights. Strasbourg: Council of Europe. Retrieved from <https://www.coe.int>
- Dahshan, Y. I. (2021). Criminal Liability for Artificial Intelligence Crimes. *UAEU Law Journal*, 2020(82), 2. https://scholarworks.uaeu.ac.ae/sharia_and_law/vol2020/iss82/2.
- El-Kady, R. (2024). Artificial intelligence from a criminal law perspective. *Al-Zaytoonah University of Jordan Journal for Legal Studies*, 5(2), 168–210.
- European Parliament. (2021). Resolution with recommendations to the Commission on a civil liability regime for artificial intelligence (2020/2014(INL)). Official Journal of the European Union. Retrieved from <https://www.europarl.europa.eu>
- Farajpour, R. (2025). Legal and comparative analysis of civil liability of artificial intelligence in automated decision-making. *AI and Tech in Behavioral and Social Sciences*. <https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3682>
- Farajpour, R., Amerinia, M. B., & Pourjavaheri, A. (2025). The role of artificial intelligence in arbitration and legal challenges arising from automated decisions in sports. *AI and Tech in Behavioral and Social Sciences*. <https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3737>
- Farajpour, R. (2025). The role of civil liability in artificial intelligence laws from the perspective of major global legal systems. *Journal of Law and Political Studies*, 5(1), 182-196. <https://doi.org/10.48309/jlps.2025.518711.1353>
- Georgetown University. (2023). Necessity in jus ad bellum. Center for Security and International Studies.
- German Startup Wants to Regrow Europe's 'Spine' With AI Fighter Pilots, Drone Walls - WSJ. ([s.d.]). Recuperado 28 de setembro de 2025, de <https://www.wsj.com/world/europe/german-startup-wants-to-regrow-europes-spine-with-ai-fighter-pilots-drone-walls-09c852f8>
- Gless, S., & Ligeti, K. (2024). Regulating driving automation in the European Union – criminal liability on the road ahead? *New Journal of European Criminal Law*, 15(1). <https://doi.org/10.1177/20322844231213336>
- Hammouri, J. A. A. (2024). Subjectivity of artificial intelligence in criminal law: New challenges. *Edelweiss Applied Science and Technology*, 8(6), 3832–3842. <https://doi.org/10.55214/25768484.V8I6.2835>

- Hilgendorf, E. (2018). Introduction: Digitization and the Law – a European Perspective. *Digitization and the Law*, 9–20.
- Lagioia, F., & Sartor, G. (2020). AI Systems Under Criminal Law: a Legal Analysis and a Regulatory Perspective. *Philosophy and Technology*, 33(3). <https://doi.org/10.1007/s13347-019-00362-x>
- Lieber Institute. (2025). Interpreting the Law of Self-Defense - Lieber Institute West Point. (2025). Lieber Institute. <https://lieber.westpoint.edu/interpreting-law-self-defense/>
- Lieber Institute. (2025). Reconsidering anticipatory self-defense in international law. Lieber Institute Articles, West Point.
- Pagallo, U. (2013). The laws of robots: Crimes, contracts, and torts. *The Laws of Robots: Crimes, Contracts, and Torts*, 1–200.
- Panattoni, B. (2025). Generative AI and criminal law. Cambridge Forum on AI: Law and Governance, 1, e9. <https://doi.org/10.1017/CFL.2024.9>
- Papagiannidis, E, Mikalef, P, Conboy K. (2025). Responsible artificial intelligence governance: A review and research framework, *The Journal of Strategic Information Systems*, 34(2):101885. <https://doi.org/10.1016/j.jsis.2024.101885>
- Professor Ashley Deeks. ([s.d.]). Using Artificial Intelligence in Warfare Creates Constitutional Concerns, Argues Professor | University of Virginia School of Law.
- Recuperado 28 de setembro de 2025, de <https://www.law.virginia.edu/news/202410/using-artificial-intelligence-warfare-creates-constitutional-concerns-argues-professor>The Council of Europe: guardian of Human Rights, Democracy and the Rule of Law for 700 million citizens - Portal. ([s.d.]). Recuperado 28 de setembro de 2025, de <https://www.coe.int/en/web/portal/home>
- Rodríguez de Las Heras Ballell T. Mapping Generative AI rules and liability scenarios in the AI Act, and in the proposed EU liability rules for AI liability. Cambridge Forum on AI: Law and Governance. 2025;1:e5.
- The Economic Times. (2025). Indian army testing AI machine gun that can detect, decide, and destroy enemy on its own. ET Defense. Retrieved from <https://economictimes.indiatimes.com>
- The Wall Street Journal. (2025). German startup wants to regrow Europe’s spine with AI fighter pilots and drone walls. WSJ. Retrieved from <https://wsj.com>
- TIME. (2024). Israel’s Use of AI in Gaza May Be Setting a New Warfare Norm | TIME. <https://time.com/7202584/gaza-ukraine-ai-warfare/>



Jewish-Christian Debates in the Middle Ages: A Look at the Barcelona Debate: From Roots and Causes to Political and Social Pressures in This Era

Elahe Hadian Rasnani¹ 

1. Corresponding Author, Associate Professor, Quran Department, University of Quran and Hadith, Qom, Iran.
Email: hadian.e@hadith.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 April 2025
Received in revised form 08
May 2025
Accepted 15 June 2025
Available online 26 September
2025

Keywords:
Middle Ages,
Jewish-Christian debates,
Jewish crimes in Europe,
Church,
Barcelona debate

ABSTRACT

Objective: This study examines the role of religious debates in the Middle Ages as a tool for controlling the Jewish community and justifying anti-Semitic policies. The main objective is to analyze how the church used these debates to limit the influence of Jews and legitimize actions such as their trials and expulsions.

Method: This study, with a descriptive-analytical approach and citing historical sources, examines the relationship between the accusations made against Jews (including ritual murders, usury, insulting Christian sanctities, and witchcraft) and the role of religious debates in exacerbating these accusations.

Results: The results show that accusations against Jews paved the way for punitive actions such as their trials and expulsions, and religious debates were used as a propaganda tool to justify these policies. Also, the surviving texts of these debates, written by Jews, do not accurately reflect the realities of that period due to historical manipulations and propaganda purposes, and are mostly polemical and theological in nature.

Conclusions: The church in the Middle Ages used religious debates to limit Jews, both in the religious and socio-political spheres. These debates served not only as a means of intellectual confrontation, but also as a prelude to practical anti-Semitic actions. Also, the analysis of the content of these texts shows that they should be examined with caution and within the framework of the propaganda goals of that period.

Cite this article: Hadian Rasnani, E. (2025). Jewish-Christian Debates in the Middle Ages: With a Look at the Barcelona Debate: From Roots and Causes to Political and Social Pressures in This Era. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (7), 1-17. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145>



© Author retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: Lorestan University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145>

Introduction

During the Middle Ages, the Christian world, especially in Europe, was faced with a series of social, political, and religious developments that had profound effects on power structures and relations among religious minorities (Davis, 2005). Jews, as one of these minorities in Christian lands, were often perceived as aliens and a threat to the existing religious and social order due to their practices and crimes. During this period, the Christian church, seeking to consolidate its power and influence, used various tools to confront potential threats. One of these tools was the holding of religious debates, through which the church attempted to strengthen the legitimacy of its beliefs and demonstrate the superiority of Christianity over other religions, especially Judaism. These debates, often accompanied by social and political pressures, provided a platform for the church to propagate its views and paint a negative image of Jews in the public mind. In these debates, Jews were often in a weak position, and in many cases, the results of these debates led to their expulsion from Christian lands. Religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages not only reflected the complex religious and social interactions of the period; they were also an effective tool in the hands of the church to control and change Jewish beliefs. Through these debates, the church tried to demonstrate the superiority of Christianity on the one hand and to pressure Jews on the other hand because of their threatening beliefs and practices. These debates were in a way a confirmation of anti-Semitic policies and an excuse to impose more restrictions on Jews. As a result, social and political pressures on Jews increased, and the church and Christian rulers could use this space to further control society and reduce Jewish influence.

This research attempts to show, by examining the social atmosphere and religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages and the origins and causes of their holding, that Jews, as a religious minority in Christian lands, committed numerous crimes and created social disorders, creating serious concerns in Christian society. These crimes and social harms not only led to accusations and religious debates, but also to the trial and expulsion of Jews from Christian lands. The church and Christian rulers used these debates as a means of social control and maintaining religious order. Finally, this study examines the role and impact of Jewish crimes and religious debates in weakening and controlling them by providing a picture of the religious and social atmosphere of that time.

Despite a number of studies in Latin that examine debates between Jews and non-Jews in the Middle Ages - and some of them have been used in this study - many of these works either do not provide a comprehensive and accurate analysis of these debates or exaggerate them as evidence of the superiority of Jewish arguments, meaning that Jews always presented strong and logical arguments, but were ultimately condemned due to predetermined conclusions and biased tendencies in favor of Christianity. For example, Maccoby, in his book "Judaism on Trial: Jewish-Christian Debates in the Middle Ages," analyzed these debates in cities such as Paris, Barcelona, and Tortosa, and addressed the issue from this perspective (Maccoby, 1993). Similarly, Sébastien Morlet in his book "Jewish-Christian Debates in Antiquity and the Middle

Ages: Myths and Realities” (Morlet, 2020). No significant research has been found in this field among Persian works. Therefore, the distinguishing feature of this article compared to other studies is its analytical treatment of the subject of debates and their political and social roots and causes, as well as its analysis of the social atmosphere of the society of that time regarding the relations between Jews and Christians and its analysis of the debates themselves. By examining the various dimensions of these debates in more depth and comprehensively, this study attempts to fill the gap in the research literature and present new perspectives on religious and social interactions in the Middle Ages. Also, by analyzing the political and social factors that underpinned these debates in more detail, this research contributes to a better understanding of their roots and causes and plays a role in the development of historical and social knowledge in this field.

Method

This study, with a descriptive-analytical approach and citing historical sources, examines the relationship between the accusations made against Jews (including ritual murders, usury, insulting Christian sanctities, and witchcraft) and the role of religious debates in exacerbating these accusations.

Results

The results show that accusations against Jews paved the way for punitive actions such as their trials and expulsions, and religious debates were used as a propaganda tool to justify these policies. Also, the surviving texts of these debates, written by Jews, do not accurately reflect the realities of that period due to historical manipulations and propaganda purposes, and are mostly polemical and theological in nature.

Conclusions

The church in the Middle Ages used religious debates to limit Jews, both in the religious and socio-political spheres. These debates served not only as a means of intellectual confrontation, but also as a prelude to practical anti-Semitic actions. Also, the analysis of the content of these texts shows that they should be examined with caution and within the framework of the propaganda goals of that period.

In studying the religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages, one can understand the depth of the religious and social interactions of this period. These debates, which were often held under the supervision and guidance of the church, were part of an organized effort by Christianity to establish its supremacy and reduce the influence of Jews in Christian lands. The church used these debates as a means through which to strengthen its power and maintain religious unity against what it perceived as external threats. These debates were not limited to religious spheres, but were also political and social tools that allowed the church and Christian rulers to control and manage society through them. One of the important reasons and objectives for holding these debates was the accusations and crimes that were raised against the Jews. These

charges included ritual murders, threats to social security and violations of Christian moral principles, usury, disrespect for Christ and the Christian holy places, witchcraft, and conspiracy against the political and social system. Jews were in a weak position in the debates because of their actions and behaviors that were contrary to Christian principles and values. The church used these debates to reinforce the negative image of Jews in the public mind, thus paving the way for further restrictions and pressures on this religious minority. In the tense atmosphere of this period, religious debates became a platform for demonstrating the power and influence of the church. In addition to emphasizing the religious superiority of Christianity, these debates were also a means of justifying and reinforcing the anti-Semitic policies of the church and Christian rulers. Through these debates, the church could attract public support and gain greater legitimacy for exerting pressure on the Jews. As a result, Jews were subjected to pressure not only in the religious sphere, but also in the political and social arenas. These pressures included inquisitions, torture, and in many cases, expulsion from Christian lands.

Although these debates often ended in favor of the church and Christian rulers, they also provided opportunities for the development and exchange of religious and philosophical ideas. From this perspective, religious debates played a dual role: both a tool of repression and a platform for discourse.

Finally, examining religious debates between Jews and Christians in the Middle Ages allows us to understand not only the complex and reciprocal religious and social relations of the period, but also how religious tools were used to achieve political and social goals. At the same time, it should be noted that the historical examination of the text of these debates faces serious challenges, as evidence shows that the texts related to these debates, including the Barcelona Debate, have undergone changes and manipulations over time. These distortions do not provide an accurate and reliable reflection of historical facts. In particular, the numerous manuscripts of this debate, which are clearly a combination of historical facts and literary-polemical elements, have served more than evangelical and theological purposes. This diversity and changes in the texts cause the debates between Jews and Christians in the Middle Ages to be interpreted as a literary work with polemical layers and specific purposes serving Jewish goals, rather than as an objective report, and as a result, it cannot be accepted as a narrative completely faithful to historical truth.

Author Contributions

The author is solely responsible for the conceptualization, writing, and revision of the manuscript.

Data Availability Statement

Data are available upon request from the author.

Acknowledgements

The author would like to thank and appreciate all participants in the present study.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The author avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not for profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی: با نگاهی بر مناظره بارسلونا:

از ریشه‌ها و علل تا فشارهای سیاسی و اجتماعی در این دوران

الهه هادیان رسنانی^۱ ✉

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه قرآن، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. رایانامه: hadian.e@hadith.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: این پژوهش به بررسی نقش مناظرات دینی در قرون وسطی به‌عنوان ابزاری برای کنترل جامعه یهودی و توجیه سیاست‌های ضدیهودی می‌پردازد. هدف اصلی، تحلیل نحوه بهره‌گیری کلیسا از این مناظرات برای محدود کردن نفوذ یهودیان و مشروعیت‌بخشی به اقداماتی مانند محاکمه و اخراج آنان است.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۴	روش پژوهش: این مطالعه با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع تاریخی، به بررسی ارتباط میان اتهامات واردشده به یهودیان (از جمله قتل‌های آیینی، رباخواری، توهین به مقدسات مسیحی و جادوگری) و نقش مناظرات دینی در تشدید این اتهامات می‌پردازد.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۸	یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که اتهامات علیه یهودیان، زمینه‌ساز اقدامات تنبیهی مانند محاکمه و اخراج آنان بوده و مناظرات دینی به‌عنوان ابزاری تبلیغاتی برای توجیه این سیاست‌ها استفاده می‌شد. همچنین، متون باقی‌مانده از این مناظرات که توسط یهودیان نگاشته شده‌اند، به دلیل دستکاری‌های تاریخی و اهداف تبلیغی، بازتاب دقیقی از واقعیت‌های آن دوره ارائه نمی‌دهند و بیشتر جنبه‌ای جدلی و کلامی دارند.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۵	نتیجه‌گیری: کلیسا در قرون وسطی با استفاده از مناظرات دینی، هم در عرصه‌ی دینی و هم در حوزه‌های سیاسی-اجتماعی، به محدود کردن یهودیان پرداخت. این مناظرات نه تنها به‌عنوان ابزاری برای تقابل فکری، بلکه به‌عنوان مقدمه‌ای برای اقدامات عملی ضدیهودی عمل می‌کردند. همچنین، تحلیل محتوای این متون نشان می‌دهد که باید با احتیاط و در چارچوب اهداف تبلیغاتی آن دوره مورد بررسی قرار گیرند.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴	کلیدواژه‌ها: مناظره بارسلونا، قرون وسطی، مناظرات یهودیان و مسیحیان، جرایم یهودیان در اروپا، کلیسا، مناظره بارسلونا

استناد: هادیان رسنانی، الهه. (۱۴۰۴). مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی: با نگاهی بر مناظره بارسلونا: از ریشه‌ها و علل تا فشارهای سیاسی و اجتماعی در این دوران. *پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (۷) ۴، ۱۷-۱. <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145>



DOI: <https://doi.org/10.22034/api.2025.2051199.1145>

© نویسنده.

ناشر: دانشگاه لرستان.

مقدمه

در قرون وسطی، جهان مسیحی به‌ویژه در اروپا، با مجموعه‌ای از تحولات اجتماعی، سیاسی و دینی روبرو بود که تأثیرات عمیقی بر ساختارهای قدرت و روابط میان اقلیت‌های دینی داشت (Davis, 2005). یهودیان به‌عنوان یکی از این اقلیت‌ها در سرزمین‌های مسیحی با توجه به عملکرد و جرایمی که مرتکب می‌شدند، اغلب به عنوان بیگانگان و تهدیدی برای نظم دینی و اجتماعی موجود تلقی می‌شدند. در این دوره، کلیسای مسیحی به دنبال تثبیت قدرت و نفوذ خود، از ابزارهای مختلفی برای مقابله با تهدیدات احتمالی استفاده می‌کرد. یکی از این ابزارها، برگزاری مناظرات دینی بود که به واسطه آن، کلیسا تلاش می‌کرد تا مشروعیت عقاید خود را تقویت کرده و برتری مسیحیت را نسبت به سایر ادیان به‌ویژه یهودیت نشان دهد. این مناظرات، که غالباً با فشارهای اجتماعی و سیاسی همراه بودند، بستری را فراهم می‌کردند تا کلیسا از طریق آن‌ها به تبلیغ دیدگاه‌های خود بپردازد و تصویر منفی از یهودیان را در اذهان عمومی ترسیم کند. در این مناظرات، یهودیان اغلب در موضع ضعف قرار داشتند و در بسیاری از موارد، نتایج این مناظرات به اخراج آنان از سرزمین‌های مسیحی منجر می‌شد. مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی نه تنها بیانگر تعاملات پیچیده دینی و اجتماعی این دوره بودند؛ بلکه ابزاری مؤثر در دست کلیسا برای کنترل و تغییر عقاید یهودیان نیز محسوب می‌شدند. کلیسا از طریق برگزاری این مناظرات، تلاش می‌کرد تا از یک سو برتری مسیحیت را به نمایش بگذارد و از سوی دیگر، یهودیان را به دلیل عقاید و عملکرد تهدیدآمیز آنها، تحت فشار قرار دهد. این مناظرات به نوعی به تأیید سیاست‌های ضدیهودی و بهانه‌ای برای اعمال محدودیت‌های بیشتر علیه یهودیان تبدیل می‌شدند. در نتیجه، فشارهای اجتماعی و سیاسی بر یهودیان افزایش می‌یافت و کلیسا و حاکمان مسیحی می‌توانستند از این فضا برای کنترل بیشتر بر جامعه و کاهش نفوذ یهودیان استفاده کنند. این پژوهش در تلاش است تا با بررسی فضای اجتماعی و مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی و ریشه‌ها و علل برگزاری آن‌ها نشان دهد که یهودیان، به عنوان اقلیت دینی در سرزمین‌های مسیحی، با ارتکاب جرایم متعدد و ایجاد بی‌نظمی‌های اجتماعی، نگرانی‌هایی جدی در جامعه مسیحی به وجود آوردند. این جرایم و آسیب‌های اجتماعی نه تنها منجر به اتهامات و مناظرات دینی، بلکه به محاکمه و اخراج یهودیان از سرزمین‌های مسیحی انجامید. کلیسا و حاکمان مسیحی از این مناظرات به عنوان ابزاری برای کنترل اجتماعی و حفظ نظم دینی استفاده می‌کردند. در نهایت، این پژوهش با ارائه تصویری از فضای مذهبی و اجتماعی آن دوران، نقش و تأثیر جرایم یهودیان و مناظرات دینی در تضعیف و کنترل آنان را بررسی می‌کند. با وجود تعدادی از پژوهش‌ها به زبان‌های لاتین که به بررسی مناظرات میان یهودیان و غیریهودیان در قرون وسطی می‌پردازند و برخی از آنها در این پژوهش نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. بسیاری از این آثار یا تحلیل جامع و دقیقی از این مناظرات، ارائه نمی‌دهند و یا به صورت اغراق‌آمیزی، این مناظرات را به عنوان شاهی بر برتری استدلال‌های یهودیان بازگو می‌کنند، به این معنا که یهودیان همواره استدلال‌های قوی و منطقی ارائه می‌دادند، اما به دلیل نتایج از پیش تعیین‌شده و گرایش‌های جانبدارانه به نفع مسیحیت، در نهایت محکوم می‌شدند. برای نمونه مک کوبی در کتاب «یهودیت در محاکمه: مناظرات یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی» با تحلیل این مناظرات در شهرهایی چون پاریس، بارسلونا و توروسا، با نگاه یاد شده به موضوع پرداخته است (Maccoby, 1993). همچنین است سیاستین مورلت در کتاب «مناظرات یهودی-مسیحی در دوران باستان و قرون وسطی: افسانه‌ها و واقعیت‌ها» (Morlet, 2020).

در میان آثار فارسی نیز پژوهش قابل توجهی در این زمینه یافت نشده است. از این رو، وجه تمایز این مقاله نسبت به پژوهش‌های دیگر، پرداختن تحلیلی به موضوع مناظرات و ریشه‌ها و علل سیاسی و اجتماعی آنها، و همچنین تحلیل فضای اجتماعی جامعه آن دوران درباره روابط میان یهودیان و مسیحیان و تحلیل خود مناظرات است. این مطالعه با بررسی عمیق‌تر و جامع‌تر ابعاد مختلف این مناظرات، سعی دارد خلأ موجود در ادبیات پژوهشی را پر کرده و دیدگاه‌های نوینی را در خصوص تعاملات دینی و اجتماعی در قرون وسطی ارائه دهد. همچنین، این پژوهش با تحلیل دقیق‌تر عوامل سیاسی و اجتماعی که زمینه‌ساز این مناظرات بودند، به درک بهتری از ریشه‌ها و علل وقوع آن‌ها کمک می‌کند و نقشی در توسعه دانش تاریخی و اجتماعی در این حوزه ایفا می‌نماید.

وضعیت پیروان ادیان در قرون وسطی اروپا: تسلط کلیسای کاتولیک و چالش های اقلیت های مذهبی

در دوره قرون وسطی، یهودیان در اروپا با اتهامات واقعی و بدگمانی های زیادی روبرو بودند که بر پایه و اساس جرایم و کارهایی بود که مرتکب می شدند؛ گرچه تلاش هایی نیز توسط خود یهودیان برای رفع این اتهامات از آنان صورت گرفته است.

برخی از این جرایم و اتهامات شامل موارد زیر هستند:

۱. قتل آیینی (Blood Libel): یکی از شایع ترین و مهلک ترین اتهامات علیه یهودیان در قرون وسطی بود. طبق این اتهام، یهودیان به قتل کودکان مسیحی متهم می شدند تا از خون آنها در مراسم های مذهبی خود استفاده کنند. این ادعا بر اساس وقایع و گزارش های مستند اثبات شده ای است که به ثبت رسیده است. برای نمونه روز یکشنبه عید پاک ۱۴۷۵ میلادی، جسد پسر بچه دو ساله ای به نام سیمون در سرداب خانه یک خانواده یهودی در ترنت ایتالیا پیدا شد. قضات شهر هر هجده مرد یهودی و یک زن یهودی ساکن ترنت را به اتهام قتل آیینی قتل یک کودک مسیحی به منظور استفاده از خون او در مراسم مذهبی یهودیان دستگیر کردند. این افراد تحت شکنجه قضایی و حبس اعتراف کردند و به اعدام محکوم شدند. زنان آنها که همراه با فرزندانشان در حبس خانگی بودند، مردان تحت شکنجه را محکوم کردند. این موضوع به موجی از تبلیغات ضد یهودی و سایر اتهامات قتل عام علیه یهودیان منجر شد (Hsia, 1996, pp. 117-140; Bowd & Cullington, 2012, pp. 4-15; Luther, 1948, pp. 28-29).

۲. مسموم کردن چاه ها (Well poisoning): در دوران شیوع طاعون سیاه در اروپا (۱۳۴۷-۱۳۵۳ م)، یهودیان به طور گسترده ای متهم به مسموم کردن چاه ها و منابع آب برای گسترش بیماری شدند؛ گرچه تلاش های زیادی صورت گرفته است تا واقعیت های مرتبط با جرایم یهودیان از دید عمومی پنهان شود یا تغییر یابد و در این زمینه آثار متعددی در رد این اتهامات نگارش یافته است (Barzilay, 2022, pp. 127-164)؛ ولی بررسی تاریخی عملکرد یهودیان نشان می دهد که ادعاهای مطرح شده درباره آنها بی پایه نیست. شواهد و مدارک متعددی وجود دارد که نشان می دهد یهودیان در موقعیت های مختلف تاریخی تا به امروز رفتار مشابهی از خود نشان داده اند. برای نمونه، اسرائیل چاه ها و منابع آب برخی شهرها و روستاهای فلسطینی را به عنوان بخشی از برنامه جنگ بیولوژیکی خود در طول جنگ فلسطین در سال ۱۹۴۸ میلادی مسموم کرد، از جمله عملیات موفقیت آمیزی که در اوایل ماه مه ۱۹۴۸ باعث اپیدمی حصبه در عکا شد و تلاش ناموفق در غزه که در اواخر ماه مه خنثی شد (Morris & Kedar, 2023, pp. 752-776).

۳. رباخواری (Usury): یهودیان از قدیم همواره به عنوان رباخواران و استثمارگران مالی به ویژه در دوره های بحران اقتصادی و سیاسی معرفی می شدند، که این موضوع نفرت و خصومت زیادی را در جوامع مسیحی به دنبال داشت.

مارتین لوتر (Martin Luther) (1483- 1546) بنیان گذار پروتستانتیسم، در اثر خود با عنوان «On the Jews and Their Lies» (درباره یهودیان و دروغ هایشان) یهودیان را به رباخواری، توطئه علیه مسیحیت، و بسیاری از اتهامات دیگر متهم کرده است (Luther, 1948, pp. 42-48).

برخی در توجیه این عمل یهودیان گفته اند که یهودیان به دلیل محدودیت های مذهبی که برای اشتغال آنها در بسیاری از حرفه ها وجود داشت، اغلب به کار وام دهی مشغول بودند (Berenbaum, n.d., Britannica).

یهودیان به طور کلی به دلیل تفاوت های مذهبی و فرهنگی به عنوان افراد غیراخلاقی و جنایتکار شناخته می شدند. آنها به جرایمی مانند کلاهبرداری، دزدی و دیگر اعمال غیرقانونی و حتی جعل سکه و پول متهم می شدند (Luther, 1948, pp. 42-48).

۴. بی احترامی به مسیح و مقدسات مسیحیت: یهودیان گاهی متهم به توهین یا بی حرمتی به مقدسات مسیحی مانند نقاشی ها، صلیب ها و کتاب های مقدس می شدند (Luther, 1948, pp. 34-35).

از جمله بی حرمتی آنان، توهین به عشای ربانی (Desecration of the Host) است. این اتهام بر این باور استوار بود که یهودیان به مقدسات مسیحیت بی حرمتی می کنند، به ویژه به نان عشای ربانی که در آیین های مذهبی مسیحی نماینده بدن عیسی مسیح است. گفته می شد که یهودیان نان عشای ربانی را می دزدند و آن را با توهین پاره می کنند یا می سوزانند (Ibid).

بر این اساس، یهودیان به طور مکرر به کفرگویی و توهین به مقدسات مسیحی، از جمله مسیح، مریم مقدس و دیگر مقدسین مسیحی، متهم می‌شدند. همچنین یهودیان اغلب به عنوان قاتلان عیسی مسیح معرفی می‌شدند و این موضوع باعث شد تا آنها به عنوان دشمنان مسیحیت و عامل همه‌گونه بدبختی و مشکلات اجتماعی تلقی شوند (Fried, 2017, p. 289).

تصاویر ارائه شده از یهودیان در این دوران نیز قابل توجه است. برای نمونه، «Chronica Majora» یا «تاریخ بزرگ» اثر متیو پاریس (1200-1259) (Matthew Paris) مورخ قرن سیزدهم میلادی است که یکی از مهم‌ترین مورخان انگلیسی قرون وسطی و عضو جامعه بندیکتین‌های سنت آلبانز بود. این اثر حاوی یکی از اولین توصیفات و تصاویر موجود از یهودی سرگردان (The Wandering Jew) است. «یهودی سرگردان» یک شخصیت افسانه‌ای است و گفته می‌شود که در زمان به صلیب کشیدن عیسی، او را مورد عتاب قرار داده و به این ترتیب محکوم به راه رفتن بر روی زمین تا زمان ظهور ثانویه عیسی شده است (Paris, n.d).



Image of the Wandering Jew, created by Matthew Paris in the Chronica Majora Part II, from MS Corpus Christi College Cambridge 16, fol. 74 v. Reprinted with permission from the Master and Fellows of Corpus Christi College, Cambridge.

۵. جادوگری و همکاری با شیطان: یهودیان گاهی به جادوگری و ارتباط با شیطان متهم می‌شدند. این اتهام بر این باور استوار بود که یهودیان از طریق جادوگری به مسیحیان آسیب می‌زنند و با نیروهای شیطانی همکاری می‌کنند (Climenhaga, 2012; Soyer, 2019, pp. 45-66).

جرایم و اتهامات یهودیان تنها به موارد یاد شده محدود نمی‌شود؛ بلکه جرایم متعدد دیگری نیز درباره آنها مطرح است؛ مانند: جرایم جنسی و اخلاقیات جنسی فاسد، شورش و ایجاد بی‌نظمی، تشکیل فرقه‌های مخفی و گروه‌های زیرزمینی برای دسیسه‌چینی و توطئه علیه مسیحیان، همکاری با دشمنان خارجی برای ضربه زدن به مسیحیان، تلاش برای ایجاد اختلافات مذهبی و دینی در میان مسیحیان. این جرایم و اتهامات بهانه‌ای برای اخراج یا سرکوب یهودیان بود. گرچه تلاش‌های بسیاری برای رفع این اتهامات از یهودیان صورت گرفته است و گفته شده که به دلیل همین اتهامات، شمار زیادی از یهودیان در قرون وسطی کشته و حتی سوزانده شدند.^۱

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد این تلاش‌ها، رک

Trachtenberg, 2002; Shoham-Steiner, 2020; Chazan, 2007; "Desecration of the Host", Jewish Encyclopedia; "Desecration of the Host", Jewish Virtual Library; Berenbaum, "Anti-Semitism in medieval Europe", Britannica.

یهود ستیزی در اروپا

با توجه به آن چه بیان شد، یهودیان هم در کلیسا و هم در میان مردم عادی منفور بودند. یهودستیزی در اروپا در حال گسترش بود و تصویری از یهودیان به عنوان چهره ای منفور از شیطان گسترش می یافت. تصویر تحقیرآمیز از یهودیان در برخی کشورهای اروپایی در اوج خود بود. برای نمونه در قرون وسطی تصویری از یهودیان توسط مسیحیان اروپا کشیده می شد که در حال تماس مستهجن با یک خوک بزرگ ماده هستند (به زبان آلمانی: Judensau) (خوک ماده: Sau). استفاده از این تصویر به منظور تحقیر یهودیان در اروپا متداول بود و تعداد زیادی از مجسمه هایی که بر اساس این تصویر در کلیساها و بناهای مسیحی ساخته شده بودند هنوز هم در نقاط مختلف اروپا وجود دارند.

در طول قرون وسطی، یهودیان از بسیاری از کشورهای اروپایی اخراج شدند. برای نمونه، یهودیان در سال ۱۲۹۰ میلادی از انگلستان، در سال ۱۳۰۶ میلادی از فرانسه، و در سال ۱۴۹۲ میلادی از اسپانیا اخراج شدند. این اخراج ها باعث شد که جوامع یهودی به مناطق دیگر اروپا و شمال آفریقا مهاجرت کنند.

مناظرات

مناظرات میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی بخشی از تاریخ تعاملات میان این دو دین بوده و مطالعه آن ها می تواند به فهم عمیق تر از تاریخ روابط دینی و سیاسی و تعاملات فرهنگی کمک کند. این مناظرات تنها محدود به مسائل دینی نبوده اند، بلکه اغلب با مسائل اجتماعی و سیاسی دوران خود نیز گره خورده بودند. مناظرات میان یهودیان و مسیحیان در ابتدا به شکل مباحثات علمی و آکادمیک آغاز می شد. این مباحثات اغلب به منظور تبادل دانش و دیدگاه های دینی دو گروه صورت می گرفت. با این حال، به مرور زمان، به ویژه در قرون وسطی، این گفتگوها به مناظرات اجباری و تحمیلی تبدیل شدند. این تغییر روند به خشونت و فشار بر یهودیان منجر شد و در برخی موارد، به سوزاندن تلمود انجامید. دلیل این حملات، نقش محوری و تعالیم مخرب تلمود در ارتکاب جرایم توسط یهودیان و نیز تقویت مقاومت یهودیان در برابر نفوذ مسیحیت و جلوگیری از استیلای آیین مسیحی بر یهودیان بود. مسیحیان، تلمود را نه تنها به عنوان یک کتاب دینی بلکه به عنوان ابزاری برای تقویت هویت و فرهنگ یهودیان می دانستند و از این رو سعی در تخریب و از میان برداشتن آن داشتند. در این مناظرات مسیحیان بیشترین فرصت را به یهودیان برای دفاع از عقایدشان می دادند؛ برای نمونه مناظره توروسا که به دستور «پاپ بندیکت» انجام شد، به مدت یک سال و ۹ ماه در توروسا ادامه یافت. موضوع این مناظرات به صورت کلی، بحث درباره حقیقت مسیح و عبارات موجود در تورات و تلمود درباره مسیح و مسیحیان بود. یکی از عواملی که مسیحیان را به این مناظرات و حملات علیه تلمود تحریک می کرد، تغییر دین برخی یهودیان به مسیحیت و اعترافات آنان در مورد تعالیم مخرب تلمود و تضادهای آن با آموزه های مسیحی بود. برخی از یهودیان مرتد، مانند «نیکلاس دونین» و «فرای پائولو کریستینی»، نقش فعالی در این مناظرات داشتند و سعی در افشای تناقض های تلمود با مسیحیت داشتند. برای مثال، در سال ۱۲۶۳ میلادی، مناظره ای بزرگ میان پائولو کریستینی و حاخام موسی بن نحمان در بارسلونا برگزار شد. اگرچه دائره المعارف یهود به ذکر این مناظره پرداخته است، اما اطلاعاتی در مورد نتایج آن ارائه نمی دهد.^۱ شاید این به دلیل تمایل نویسنده به عدم افشای نتایجی باشد که با دیدگاه های شخصی او همخوانی ندارد. با این حال، بر اساس مستندات موجود در این دائره المعارف، می توان استنباط کرد که نتیجه این مناظره تأثیر عمیقی بر حاکم آن زمان گذاشته و به صدور فرمانی در سال ۱۲۶۴ میلادی مبنی بر مصادره و آتش زدن تلمود منجر شده است و پس از آن نیز موسی بن نحمان اخراج و تبعید شد (Ibid).

به نظر می رسد فرای پائولو کریستینی در این مناظره توانسته باشد حاخام یهودی را از پاسخ گویی به اتهامات عاجز کرده و او را محکوم نماید. این واقعه نشان دهنده تأثیر و اهمیت مناظرات دینی در تاریخ روابط یهود و مسیحیت است و چگونگی استفاده از این مناظرات به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی و دینی را به خوبی نشان می دهد.

1. Jacobs, Bacher & Broyd , n.d., "Moses ben Nahman"; Gottheil & Kohler, n.d., "Disputations", Jewish Encyclopedia.

مناظره بارسلونا

مناظره بارسلونا، که در سال ۱۲۶۳ میلادی برگزار شد، یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین رویدادهای مذهبی قرون وسطی به شمار می‌رود. در این مناظره، موسی بن نحمان (Moses ben Nahman)، که بیشتر با نام نحمانیدس (Nachmanides) یا با نام عبری "רמב"ן" (رامبان) شناخته می‌شود، به نمایندگی از یهودیت در برابر فرای پائولو کریستینی یا فرای پل (Paul Christiani) شرکت کرد.

فرای پل یک یهودی بود که به مسیحیت گرویده بود و به‌عنوان نماینده کلیسا در این مناظره ظاهر شد. این مناظره به دستور پادشاه جیمز اول آراگون برگزار شد و به بررسی چندین محور اصلی میان عقاید یهودیت و مسیحیت پرداخت. نحمانیدس یکی از بزرگترین اندیشمندان و رهبران یهودی در قرون وسطی بود. او در سال ۱۱۹۴ میلادی در شهر خیرونا (Girona) در کاتالونیای اسپانیا به دنیا آمد و در سال ۱۲۷۰ میلادی در اورشلیم درگذشت. به گفته برخی نویسندگان از جمله چاییم حنوخ در کتاب «رامبان، فیلسوف و کابالیست» (۱۹۹۸)، نحمانیدس نه تنها یک عالم دینی برجسته و تفسیری با نفوذ بود، بلکه در زمینه فلسفه، عرفان (کابالا) و پزشکی نیز تبحر داشت (Henoch, 1998). او به عنوان مفسر تورات شناخته می‌شود و تفسیرهای او همچنان در جوامع یهودی به عنوان منابع معتبر مورد استفاده قرار می‌گیرند. وی در زمینه فلسفه و عرفان یهودی (کابالا) تأثیرات عمیقی گذاشت. همچنین او یکی از چهره‌های برجسته‌ای است که در مناظرات مذهبی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی شرکت کرد. در دوره‌ای که نحمانیدس زندگی می‌کرد، اسپانیا تحت حاکمیت مسیحیان بود و این دوران به عنوان یکی از دوره‌های بحرانی در تاریخ یهودیان اسپانیا شناخته می‌شود.

هدف اصلی مناظره بارسلونا، که توسط مقامات مسیحی و به خصوص توسط کلیسا ترتیب داده شده بود، اثبات برتری آموزه‌های مسیحی و تشویق یهودیان به گرویدن به مسیحیت بود. محورهای اصلی مناظره بارسلونا پیرامون مسیح بودن عیسی و نقش او در نجات بشر بود. در این مناظره در ابتدا، فرای پل تلاش کرد با استناد به متون مقدس یهودی و تفسیرهای تلمودی، نشان دهد که عیسی همان مسیح (ماشیح موعود یهودیان) (Mashiach) (به عبری: משיח) است. او به معجزات عیسی، مانند شفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان، اشاره کرد و مدعی شد که این معجزات نشانه‌های واضحی از ماشیح بودن عیسی هستند. همچنین، او از کتاب دانیال و پیش‌بینی‌های پیامبران یهودی، از جمله اشعیا، استفاده کرد تا ثابت کند که عیسی همان بنده رنج‌دیده‌ای است که برای نجات بشریت آمده و رنج برده است. اما نحمانیدس به این استدلال‌ها پاسخ داد و تأکید کرد که معجزات به تنهایی نمی‌توانند مسیح (ماشیح) بودن عیسی را اثبات کنند. او اشاره کرد که یهودیان منتظر مسیحی هستند که صلح و عدالت جهانی را به ارمغان بیاورد، و از آنجایی که این نشانه‌ها هنوز تحقق نیافته‌اند، عیسی نمی‌تواند ماشیح موعود باشد. به باور نحمانیدس، بنده رنج‌دیده‌ای که در کتاب اشعیا ذکر شده است، نمادی از قوم یهود است که در طول تاریخ به دلیل وفاداری به خداوند رنج‌های بسیاری را تحمل کرده‌اند، نه شخص عیسی.

بنابراین، از نظر نحمانیدس، عیسی نمی‌تواند ماشیح باشد زیرا نشانه‌های ماشیح، مانند صلح و عدالت جهانی، در زمان او محقق نشده‌اند و تفسیر مسیحیان از متون یهودی اشتباه است. محور دیگری که در این مناظره مورد بحث قرار گرفت، تفاوت میان شریعت یهودی و محبت و بخشش بود. فرای پل ادعا کرد که عیسی مردم را از قیود سخت‌گیرانه شریعت آزاد کرده و آنان را به سوی عشق و بخشش بی‌پایان هدایت کرده است. او معتقد بود که مردم برای نزدیکی به خدا نیازی به رعایت دقیق قوانین شریعت ندارند. اما نحمانیدس با این نظر مخالف بود و تأکید کرد که شریعت الهی نه تنها محدودیتی ایجاد نمی‌کند، بلکه راهی برای هدایت مردم به سوی خداوند است. او بیان کرد که محبت و بخشش بخشی از شریعت یهودیت است، اما این اصول باید در چارچوب قوانین الهی اجرا شوند. در بخش دیگری از مناظره، فرای پل سعی کرد با استفاده از تلمود و تفاسیر مسیحی از متون یهودی، ثابت کند که عیسی همان ماشیح موعود است. او به تفاسیر تلمودی و پیش‌بینی‌های پیامبران اشاره کرد، اما نحمانیدس به‌طور قاطعانه این تفسیرها را نادرست دانست. او بیان کرد که متون یهودی به وضوح نشان می‌دهند که ماشیح هنوز نیامده است و تفسیرهای مسیحی از این متون را بر اساس پیش‌فرض‌های نادرست دانست. بحث دیگری که در این مناظره مطرح شد، قربانی شدن عیسی و مفهوم رستگاری بود. فرای پل ادعا کرد که قربانی شدن عیسی بر روی صلیب برای بخشش گناهان بشریت بوده و باید به‌عنوان

نشانه‌ای از مسیح بودن او در نظر گرفته شود. او معتقد بود که عیسی با رنج خود گناهان انسان‌ها را به دوش کشید و نجات را برای آنان فراهم کرد. نحمانیدس این استدلال را رد کرد و تأکید کرد که در یهودیت، بخشش گناهان از طریق توبه و عمل صالح به دست می‌آید، نه از طریق قربانی شدن یک فرد. او تصریح کرد که هر فرد مسئول اعمال خود است و نمی‌تواند از رنج دیگران برای بخشش گناهان خود استفاده کند.

یکی دیگر از محورهای مهم این مناظره، بحث درباره بازگشت دوم مسیح بود. فرای پل بر این باور بود که عیسی در آینده دوباره بازخواهد گشت تا پادشاهی خداوند را برقرار کند و عدالت و صلح جهانی را به ارمغان بیاورد. او این مفهوم را دلیلی برای پذیرش عیسی به‌عنوان مسیح مطرح کرد و مدعی شد که نشانه‌های کامل مسیح بودن عیسی در بازگشت دوم او تحقق خواهند یافت. اما نحمانیدس این ایده را رد کرد و گفت که در یهودیت، مسیح (ماشیح) تنها یک بار می‌آید و در همان زمان تمام وعده‌های الهی را محقق می‌سازد. در طول مناظره، فرای پل یهودیان را متهم به تحریف متون مقدس خود کرد و مدعی شد که یهودیان برای انکار مسیح بودن عیسی، تفاسیر خود را تغییر داده‌اند. نحمانیدس به این اتهامات پاسخ داد و تأکید کرد که یهودیان متون مقدس خود را به‌طور دقیق حفظ کرده‌اند و این تفاسیر بر اساس روش‌های معتبر یهودی است. او استدلال کرد که تفسیرهای مسیحیان از متون یهودی نادرست است و بر پیش‌فرض‌های مسیحی استوار است. در نهایت، فرای پل رفتارهای اخلاقی یهودیان را نقد کرد و مدعی شد که بسیاری از یهودیان از قوانین دینی خود پیروی نمی‌کنند و این انحراف را دلیلی برای پذیرش مسیحیت دانست. نحمانیدس این نقدها را رد کرد و تأکید کرد که ضعف‌های اخلاقی برخی افراد نمی‌تواند به‌عنوان دلیلی برای رد شریعت یهودی مطرح شود. او توضیح داد که یهودیان همچنان به شریعت الهی پایبند هستند و مشکلات اخلاقی برخی افراد نمی‌تواند باعث پذیرش مسیحیت باشد. به‌طور کلی، این مناظره به بررسی اختلافات اساسی میان یهودیت و مسیحیت پرداخته و استدلال‌های دو طرف را در زمینه‌های مختلف الهیاتی و اخلاقی مطرح کرده است (Maccoby, 1993, pp. 102-147).

گزارش‌های یهودی برای نمونه دائرة المعارف یهودی - نحمانیدس را به عنوان فردی با تسلط کامل بر متون یهودی و بهره‌مند از استدلال‌های قوی معرفی کرده که توانسته است به‌طور مؤثر در برابر انتقادات کریستیانی از باورهای یهودی دفاع کند؛ با این حال، نتیجه این مناظرات از پیش به نفع مسیحیت تعیین شده بود، و نحمانیدس، برغم دفاعیات قوی خود، ناچار به ترک اسپانیا شد.^۱ یهودیان این واقعه و سایر مناظرات میان یهودیان و مسیحیان را به عنوان نمادی از تنش‌های دینی و فرهنگی بین جوامع یهودی و مسیحی در قرون وسطی تفسیر می‌کنند. این مناظرات اغلب به‌طور اغراق‌آمیزی به عنوان شاهدهی بر برتری استدلال‌های یهودیان بازگو می‌شود، به این معنا که یهودیان همواره استدلال‌های قوی و منطقی ارائه می‌دادند، اما به دلیل نتایج از پیش تعیین‌شده و گرایش‌های جانبدارانه به نفع مسیحیت، در نهایت محکوم می‌شدند و حتی به اخراج و تبعید نیز محکوم می‌گردیدند. این رویکرد در روایت این مناظرات، تصویری از تلاش‌های فکری و منطقی یهودیان ارائه می‌دهد که در مقابل نظام‌های قدرت مسیحی آن زمان ناکام می‌ماندند (Maccoby, 1993, p. 150). پس از مناظره بارسلونا، رامبان (موسی بن نحمان) مجبور به تبعید به اورشلیم شد. او پس از تبعید، به بازسازی جامعه یهودیان در اورشلیم پرداخت و یک کنیسه معروف به نام کنیسه رامبان تأسیس کرد که به یکی از مهم‌ترین مراکز دینی و اجتماعی یهودیان در اورشلیم تبدیل شد. در آن زمان، اورشلیم تحت کنترل ممالیک بود که مسلمانان بر منطقه حاکم بودند. ممالیک در ابتدا برخورد چندان خصمانه‌ای با یهودیان نداشتند و به رامبان اجازه دادند تا جامعه یهودیان را بازسازی کند (Jacobs, Bacher & Broydé, n.d., "Moses ben Naḥman", Jewish Encyclopedia). پس از تبعید به اورشلیم، رامبان تلاش کرد جامعه یهودی کوچکی که در آنجا باقی مانده بود را بازسازی کند. او نقش مهمی در احیای زندگی یهودی در اورشلیم داشت، از جمله تأسیس کنیسه‌ای که به نام او شناخته می‌شود. این کنیسه یکی از قدیمی‌ترین کنیسه‌های فعال در اورشلیم است. رامبان در سال ۱۲۷۰ در اورشلیم درگذشت. تلاش‌های او برای بازسازی جامعه یهودی در اورشلیم اثری پایدار بر تاریخ یهودیت گذاشت. رامبان (موسی بن نحمان) در اورشلیم جایگاه بسیار مهمی در میان یهودیان دارد و به عنوان یکی از بزرگترین علمای یهود شناخته می‌شود. کنیسه‌ای که او تأسیس کرد، همچنان در اورشلیم فعال است و به نام «کنیسه رامبان» (Ramban Synagogue) شناخته می‌شود. این کنیسه به عنوان یکی از مراکز مهم مذهبی و

1. Jacobs, Bacher & Broydé, n.d., "Moses ben Naḥman"; Gottheil & Kohler, n.d., "Disputations", Jewish Encyclopedia.

تاریخی یهودیان محسوب می‌شود. پس از سال ۱۹۴۸ میلادی در بخش غربی اورشلیم، کنیسه دوم رامبان نیز ساخته شد. این کنیسه با کنیسه اصلی و تاریخی رامبان که در بخش قدیمی اورشلیم قرار دارد، متفاوت است (Ibid).

گفتنی است برخی ایده‌ها و دیدگاه‌های موسی بن نحمان مورد پذیرش یهودیان مدرن دوره‌های بعد نبوده است از جمله عقاید عرفانی و مواضع او در مورد مسائلی مانند پزشکی، جادو، طالع بینی، پیشگویی، زندگی پس از مرگ، سرزمین اسرائیل، زنان، فرشتگان، جهنم، شیاطین و حتی خدا که دیدگاه‌های هنجاری اکثر یهودیان مدرن نیستند. برای نمونه درازین در کتاب «رامبان: متفکری متفاوت» (۲۰۱۸م)، توضیح می‌دهد که دیدگاه‌های رامبان درباره مسائل متافیزیکی و تلمودی، گاهی با اندیشه‌های عقل‌گرایانه یهودیان مدرن همخوانی ندارد. او همچنین به مواردی از سوءبرداشت‌های رامبان از تفاسیر دیگران، مانند تفسیر اونکلوس (ترجمه آرامی تورات)، پرداخته و بیان می‌کند که این تفاسیر در برخی موارد منجر به نتیجه‌گیری‌های پیچیده و دشوار برای اندیشه یهودیت شده است (Drazin, 2018). با وجود تفاوت اندیشه‌های رامبان با یهودیان دوره‌های بعد، شگفت‌آور است که امروزه از او به‌عنوان اندیشمندی برجسته یهودی در قرون وسطی با استدلال‌های محکم در دفاع از یهودیان یاد می‌شود؛ در حالی که احتمالاً این تصویر بعدها ساخته شده و او در دوره قرون وسطی چنین جایگاهی نداشته است.

نوع گزارش مناظرات، در خدمت اهداف خاص یهود

تعداد دقیق مناظرات بین یهودیان و غیر یهودیان در قرون وسطی به صورت دقیق ثبت نشده است، زیرا این مناظرات در مکان‌ها و زمان‌های مختلفی برگزار شده‌اند و به دلیل شرایط تاریخی و جغرافیایی متفاوت، برخی از آنها به صورت رسمی ثبت نشده‌اند. با این حال، چندین مناظره معروف مانند مناظرات پاریس (۱۲۴۰م)، بارسلونا (۱۲۶۳م)، و تورتوسا (۱۴۱۳-۱۴۱۴م) وجود دارد که به‌طور گسترده‌ای مستند شده‌اند. از میان مناظرات یهودیان با غیر یهودیان در قرون وسطی، مناظره بارسلونا در سال ۱۲۶۳ میلادی معروف‌ترین است. این مناظره به دلیل تأثیرات گسترده‌اش بر روابط یهودیان و مسیحیان و همچنین به دلیل اینکه رامبان پس از مناظره مجبور به تبعید شد، بسیار برجسته است. گزارش‌های موجود از این مناظره، شامل گزارش‌های خود رامبان از این مناظره است که به زبان عبری نوشته شده بود و بعدها توسط چارلز بی. چاول (Charles B. Chavel) به انگلیسی ترجمه شد (Nahmanides, 2017, Trans. Chavel; Maccoby, 1993, pp. 102-147). در بررسی و تحلیل متن عبری مناظره بارسلونا، یکی از مباحث کلیدی بررسی ماهیت این متن به‌عنوان یک گزارش تاریخی است. سؤال اساسی این است که آیا این متن، بازتابی دقیق از رویدادهای تاریخی است یا اینکه عمدتاً به‌عنوان یک اثر ادبی با اهداف جدلی و تبلیغی تدوین شده است؟ به نظر می‌رسد که این متن تنها بازگوکننده وقایع تاریخی نیست؛ بلکه دارای لایه‌های ادبی و تخیلی نیز می‌باشد که در راستای مقاصد خاصی مانند دفاع از یهود و تقویت پیام‌های اعتقادی یهودیت تدوین شده است. در یک پژوهشی که به مناسبت ۸۵۰مین سالگرد مناظره بارسلونا ارائه شد، با بررسی و تحلیل دقیق متن عبری مناظره، از جمله بررسی ویژگی‌های زبانی، ساختاری و محتوایی و نیز تحلیل شواهد متنی و نسخه‌های خطی موجود، نتایج مهمی به دست آمده است. این بررسی‌ها نشان می‌دهند که نسخه‌های خطی متعددی از متن عبری این مناظره از اواخر قرن سیزدهم تا اواخر قرن چهاردهم میلادی وجود داشته است (Bianchi, 2013). اشاره به نسخه‌های خطی متعدد از مناظره بارسلونا احتمالاً به این معناست که در طول زمان، تغییرات و بازنویسی‌هایی در این متن صورت گرفته است و به دلیل اضافه شدن عناصر ادبی و جدلی، متن موجود بیشتر به یک اثر ادبی-تبلیغی تبدیل شده است تا یک گزارش تاریخی عینی. بر این اساس، مناظره بارسلونا تنها یک بازنمایی عینی تاریخی از بحث‌ها نیست، بلکه یک اثر ادبی-جدلی است که در آن حقایق تاریخی و عناصر خیالی در هم تنیده شده‌اند تا اثری تأثیرگذارتر و معنادارتر ارائه شود. این شیوه‌ی نگارش نشان می‌دهد که متن بیشتر به‌عنوان یک ژانر ادبی با پیام‌های قوی‌تر عمل کرده تا یک گزارش تاریخی صرف. خلق یک اثر ادبی به این مفهوم که این مناظره با تکنیک‌های ادبی ساخته شده است برای این که کیفیت روایی آن را افزایش دهد و آن را نه تنها به یک سند تاریخی، بلکه به یک قطعه ادبی جذاب تبدیل کند که در بین مخاطبانش طنین انداز شود. همچنین متن با آمیختن رویدادهای تاریخی با بازسازی تخیلی، به حافظه فرهنگی جامعه یهودی کمک می‌کند و به نگرانی‌ها و آرزوهای جمعی در مورد انتظارات مسیحایی و هویت یهودی می‌پردازد (Ibid).

بررسی دقیق متن این مناظره نشان می‌دهد که درباره وضعیت آن به عنوان یک سند صرفاً تاریخی باید تردید کرد و در عوض باید به آن به عنوان یک اثر ظریف اغراق آمیز نگاه کرد که هم واقعیت‌های بحث و هم مقاصد ادبی و کلامی نویسنده را منعکس می‌کند. این دوگانگی به متن اجازه می‌دهد تا در سطوح چندگانه عمل کند، و هم به عنوان یک روایت تاریخی و هم به عنوان قطعه‌ای از ادبیات جدلی با هدف دفاع و بیان اندیشه یهودی عمل کند که واقعیت رویدادها را برای خدمت به اهداف خاصی تحریف می‌کند (Ibid).

در واقع، متن این مناظره، استدلال‌ها و پیروزی‌های یهودیان را به گونه‌ای برجسته می‌کند که جامعه یهودی را مطمئن و تقویت می‌کند و سعی دارد هرگونه ضعف یا چالشی را که در جریان بحث واقعی با آن مواجه می‌شود کم اهمیت جلوه دهد و نحمائیدس را به عنوان یک شخصیت قهرمان در دفاع از یهودیت در برابر انتقادات مسیحی معرفی کند. به عبارتی، این روایت ممکن است منعکس کننده نگرانی‌ها و امیدهای جامعه یهودی در آن زمان باشد و به تصویری منتهی شود که با آرزوهای آنها به جای پایبندی دقیق به دقت تاریخی مطابقت دارد. در نهایت، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که نوع روایت این مناظرات از سوی جامعه یهود، تنها به دنبال ثبت دقیق وقایع تاریخی نیست؛ بلکه به گونه‌ای بازتاب‌دهنده نگرانی‌ها و امیدهای جامعه یهودی زمان خود است؛ تصویری که بیشتر با آرمان‌ها و تمایلات آنها هم‌خوانی دارد تا با واقعیت تاریخی دقیق.

نتیجه‌گیری

در مطالعه مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی، می‌توان به عمق تأثیرات متقابل دینی و اجتماعی این دوره پی برد. این مناظرات، که در بسیاری از مواقع تحت نظارت و هدایت کلیسا برگزار می‌شدند، بخشی از تلاش‌های سازمان‌یافته مسیحیت برای تثبیت برتری خود و کاهش نفوذ یهودیان در سرزمین‌های مسیحی بودند. کلیسا از این مناظرات به عنوان ابزاری استفاده می‌کرد تا از طریق آن‌ها به تقویت قدرت خود و حفظ وحدت دینی در برابر آنچه تهدیدهای خارجی می‌پنداشت، بپردازد. این مناظرات نه تنها به حوزه‌های دینی محدود نمی‌شدند، بلکه ابزارهایی سیاسی و اجتماعی نیز محسوب می‌شدند که به کلیسا و حاکمان مسیحی اجازه می‌دادند تا از طریق آن‌ها به کنترل و مدیریت جامعه بپردازند. یکی از دلایل و اهداف مهم برگزاری این مناظرات، اتهامات و جرایمی بود که درباره یهودیان مطرح بود. این اتهامات شامل قتل‌های آیینی، تهدید به امنیت اجتماعی و نقض اصول اخلاقی مسیحیت، رباخواری، بی‌احترامی به مسیح و مقدسات مسیحیت، جادوگری، توطئه بر ضد نظام سیاسی و اجتماعی بودند. یهودیان به دلیل اعمال و رفتارهایشان که مغایر با اصول و ارزش‌های مسیحی بود، در مناظرات در موضع ضعف قرار داشتند. کلیسا با استفاده از این مناظرات، تصویر منفی از یهودیان را در اذهان عمومی تقویت می‌کرد و بدین ترتیب، زمینه‌ساز اعمال محدودیت‌ها و فشارهای بیشتر بر این اقلیت دینی می‌شد. در فضای متشنج این دوره، مناظرات دینی به بستری برای نمایش قدرت و نفوذ کلیسا تبدیل شدند. این مناظرات، علاوه بر تأکید بر برتری دینی مسیحیت، ابزاری برای توجیه و تقویت سیاست‌های ضدیهودی کلیسا و حاکمان مسیحی نیز بودند. از طریق این مناظرات، کلیسا می‌توانست حمایت عمومی را جلب کند و مشروعیت بیشتری برای اعمال فشار بر یهودیان کسب نماید. در نتیجه، یهودیان نه تنها در فضای دینی، بلکه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز تحت فشار قرار می‌گرفتند. این فشارها شامل دادگاه‌های تفتیش عقاید، شکنجه، و در بسیاری موارد، اخراج از سرزمین‌های مسیحی بود. هرچند که این مناظرات اغلب به نفع کلیسا و حاکمان مسیحی تمام می‌شدند، اما فرصت‌هایی نیز برای رشد و تبادل اندیشه‌های دینی و فلسفی فراهم می‌کردند. از این منظر، مناظرات دینی نقشی دوگانه ایفا می‌کردند: هم ابزار سرکوب و هم بستر گفت‌وگو. در نهایت، بررسی مناظرات دینی میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی، به ما این امکان را می‌دهد که نه تنها روابط پیچیده و متقابل دینی و اجتماعی آن دوران را درک کنیم، بلکه چگونگی استفاده از ابزارهای دینی برای تحقق اهداف سیاسی و اجتماعی را نیز بشناسیم. در عین حال، باید به این نکته نیز توجه داشت که بررسی تاریخی متن این مناظرات با چالش‌هایی جدی مواجه است، چرا که شواهد نشان می‌دهند متن‌های مربوط به این مناظرات از جمله مناظره بارسولونا، در طول زمان دستخوش تغییرات و دستکاری‌هایی شده‌اند. این تحریفات، بازتاب دقیق و قابل اعتمادی از واقعیت‌های تاریخی ارائه نمی‌دهند. به‌ویژه نسخه‌های خطی متعدد از این مناظره، که به وضوح ترکیبی از واقعیت‌های تاریخی و عناصر ادبی - جدلی هستند، بیشتر در خدمت

اهداف تبلیغی و کلامی قرار گرفته‌اند. این تنوع و تغییرات در متن‌ها باعث می‌شود که مناظرات میان یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی، به جای یک گزارش عینی، به عنوان یک اثر ادبی با لایه‌های جدلی و مقاصد خاص در خدمت اهداف یهود تعبیر شود، و در نتیجه، نمی‌توان آن را به عنوان روایتی کاملاً وفادار به حقیقت تاریخی پذیرفت.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

پیروی از اصول اخلاق پژوهش نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بنا بر اظهار نویسنده، این مقاله تعارض منافع ندارد.

حامی مالی

از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه قرآن و حدیث به خاطر حمایت معنوی تشکر و قدردانی می‌شود.

سپاسگزاری

نویسنده از تمامی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می‌کند.

References

- Barzilay, T. (2022). *Poisoned wells: Accusations, persecution, and minorities in medieval Europe, 1321-1422*. University of Pennsylvania Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctv1rdtws3>
- Berenbaum, M. (n.d.). Anti-Semitism in medieval Europe. In *Encyclopedia Britannica*. Retrieved from <https://www.britannica.com/topic/anti-Semitism/Anti-Semitism-in-medieval-Europe>
- Bianchi, F. (2013). *The Hebrew text of the Disputation of Barcelona*. Paper presented at the Colloquium held at the Museu d'Historia de Barcelona on the occasion of the 850th anniversary of the Disputation of Barcelona, June 20, 2013.
- Bowd, S., & Cullington, J. D. (Eds.). (2012). *"On Everyone's Lips": Humanists, Jews, and the Tale of Simon of Trent* (Vol. 418). ACMRS Press.
- Chazan, R. (2007). *The Jews of Medieval Western Christendom, 1000-1500*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511818325>
- Climenhaga, L. (2012). Imagining the Witch: A Comparison between Fifteenth-Century Witches within Medieval Christian Thought and the Persecution of Jews and Heretics in the Middle Ages. *Constellations*, 3(2). <https://doi.org/10.29173/cons17200>
- Davis, R. H. C. (2005). *A history of medieval Europe: From Constantine to Saint Louis* (3rd ed.). Routledge.
- Desecration of the Host. (n.d.). *Jewish Encyclopedia*.
- Desecration of Host. (n.d.). *Jewish Virtual Library*.
- Drazin, I. (2018). *Nachmanides: An unusual thinker*. Gefen Publishing House.
- Fried, J. (2017). *The Middle Ages* (P. Lewis, Trans.). Belknap Press: An Imprint of Harvard University Press.
- Gottheil, R., & Kohler, K. (n.d.). Disputations. In *Jewish Encyclopedia*.
- Henoch, C. (1998). *Ramban: Philosopher and Kabbalist: On the basis of his exegesis to the Mitzvoth*. Jason Aronson, Inc.
- Hsia, R. P. C. (1996). *Trent 1475: Stories of a Ritual Murder Trial*. Yale University Press.
- Jacobs, J., Bacher, W., & Broydé, I. (n.d.). Moses ben Nahman Gerondi (RaMBaN; known also as Nahmanides and Bonastruc da Porta). In *Jewish Encyclopedia*.
- Luther, M. (1948). *On the Jews and Their Lies*. Christian Nationalist Crusade.
- Maccoby, H. (1993). *Judaism on Trial: Jewish-Christian Disputations in the Middle Ages*. The Littman Library of Jewish Civilization.
- Morlet, S. (Ed.). (2020). *Jewish-Christian disputations in antiquity and the Middle Ages: Fictions and realities*. Peeters Pub & Booksellers.
- Morris, B., & Kedar, B. Z. (2023). 'Cast thy bread': Israeli biological warfare during the 1948 War. *Middle Eastern Studies*, 59(5), 752–776. <https://doi.org/10.1080/00263206.2022.2122448>
- Ramban, Nahmanides, R., (2017). *The Disputation at Barcelona: Ramban* (C. B. Chavel, Trans.). BN Publishing.

Paris, M. (n.d.). Image of the Wandering Jew. In *Chronica Majora, Part II*, MS Corpus Christi College Cambridge 16, fol. 74v. Reprinted with permission from the Master and Fellows of Corpus Christi College, Cambridge.

Shoham-Steiner, E. (2020). *Jews and Crime in Medieval Europe*. Wayne State University Press.

Soyer, F. (2019). Chapter 2: “The Dehumanization and Demonization of the Medieval Jews”. In *Medieval Antisemitism?* (pp. 45–66). Arc Humanities Press.
<https://doi.org/10.1017/9781641890083.004>

Trachtenberg, J. (2002). *The devil and the Jews: The medieval conception of the Jew and its relation to modern anti-Semitism* (M. Saperstein, Foreword). Jewish Publication Society.

Articles:

Editor-in-Chief Lecture: Leap into the Future

Ezzatollah Ghadampour

The Role Model of a Muslim Woman in the Mirror of Tahereh Saffarzadeh's Poetry ----- 1-17

Sedighe Alilo, Seyfo Din Abbarin, Forogh Jalili

Drawing a pattern of dimensions and indicators of social responsibility in banks using content analysis method ----- 1-26

Ghasem Rahimi Rigi, Mohsen Rashidi, Mahnam Molai

Existentialist Love and Anxiety of Man in the Philosophy of Gabriel Marcel ----- 1-19

Ali Hoseini, Mahshad Sayedipour

Meta-analysis of studies on the role of counselors in increasing divorce with a strategic and religious perspective ----- 1-25

Sayed Morteza Mirtabar, Nasrin Fatahi, Mitra Bahrami

The role of good governance in increasing the effectiveness of the World Health Organization's actions in managing the Corona crisis ----- 1-16

Amir Moradian Alam, Farid Azadbakht, Hengameh Ghazanfari

A new study on the nature of giving in testimony and its probative value ----- 1-16

Ahmad Mortazi, Sohila Golmah

The effectiveness of emotional self-regulation training on cognitive flexibility and interpersonal sensitivity of adolescents with symptoms of social anxiety ----- 1-16

Yar Ahmad Kooshki, Jahanshah Mohamadzadeh, Zainab Mihandost

Critical analysis of the assumptions of Quranic doubts in the book "A Critical Look at the Theoretical Foundations of Prophethood" ----- 1-19

Hamid GHorbanpor, Hosein Jeddi

A critical reading of realism and non-realism in the field of religious faith with emphasis on Don Cupitt's perspective ----- 1-21

Gholam Abas Hasanvand

Studying the impact of Digital Native skills on the Teaching Style of Digital Immigrant Teachers in the Elementary School of DarehShahr City Through the Mediation of Educational, and Technological Content Knowledge ----- 1-20

Ali Aghajani, Ehsan Geraci, Afsaneh Abdoli

Challenges and solutions for imposing prison sentences on convicted members of deviant groups --- 1-17

Amin Amirin Farsani, Esmail Kashkoulian

Conditions for exercising guardianship over minor marriages (condition of absence of corruption or existence of expediency) ----- 1-14

Fateme Bazokar, Fatemeh Sadat Hoseini

Designing a teacher training curriculum model with a futures research approach ----- 1-25

Hamed Yaghobian, Fatemeh Parasteh Qombwani, Mozhgan Mohammadi Naini

Systemic thinking and its obstacles from the perspective of the Quran and narrations ----- 1-19

Mohsen KhabirrosanayeeFard, Mohammad Hosein Irandoost, Gholamreza Khoshneyat

Analysis and application of sacrificial literature in the Iliad and the Odyssey and the mythological section of the Shahnameh ----- 1-13

Saadallah Rahimi, Mohammad Dianati, Mohammad Hodjjat

Analysis of the Relations between the Sepahsalar and the Ministers of the Ghaznavid Government ---- 1-17

Samira Ghasemirad, Amir Abdullahi, Mahboob Mahdavian

The Role of Good Governance Indicators of Reform, Compassion, and Moderation Governments in Political Development during the Islamic Republic ----- 1-23

Sima Talebi Aghdam Malek, Ehsan Shakeri Khoei, Mirghasem Banihashemi

The Origin of Power from the Perspective of Al-Farabi and Ibn Khaldun and Its Relationship with Legitimacy ----- 1-21

Sahra Hatami, Seyed Mohammad Sheikhamadi, Kaivan Shafei

A comparative comparison of fault in English and French law ----- 1-17

Khatereh Abadi, Hadi Naeimi, Shahriyar Bagheri

Review of Article 34 of the Civil Enforcement Law of 1977 ----- 1-16

Mahmoud Amirgol Mohammad Firoz Abadi, Amrollah Nikoumanesh, Majid Vaziri

An Analysis of Criminal Policy Flaws in Economic Crimes with a Focus on Cyberspace ----- 1-20

Fanoos Kaviyani, Ali Janipour, Ali Pourjavaheri

Assessment of Criminal Liability for Artificial Intelligence in Emergency Situations or Legitimate Defense ----- 1-23

Mohammadali Abbaszadeh Dibavar,, Ebrahim Rajabi Tajamir, Sajad Akhtari


Jewish-Christian debates in the Middle Ages with a Look at the Barcelona Debate: From Origins and Causes to Political and Social Pressures During This Period ----- 1-16

Elahe Hadian Rasnani


- ❖ The Biannual Journal "[New Research in Islamic Humanities Studies](#)" is a scientific publication that seeks to propose new topics and find answers to them in the field of Islamic humanities. Its main goals and areas: developing knowledge and using the experiences, research, and perspectives of the practitioners and experts in the field of Islamic humanities, conducting comparative studies in the field of Islamic humanities and using the latest international achievements in this field, providing necessary information for policymakers, planners, and managers involved in the field of Islamic humanities, trying to improve the attitude towards Islamic humanities and considering it as a specialized field, using scientific achievements from different fields of humanities and benefiting from their connection with Islamic humanities, considering the interdisciplinary nature of the subject, identifying challenges and issues in the Islamic humanities and finding practical and scientific solutions, expanding the culture of research as a requirement for the development of the Islamic humanities.
- ❖ The principles of transparency, the rights of authors and readers, the ethical standards of authors, reviewers, editors, editorial board, and the publishing office are fully reflected in the system. The biannual [New Research in Islamic Humanities Studies](#) considers itself and its colleagues, as well as all authors, to be obliged to follow these regulations. These regulations are mostly based on the principles of the International Committee on Publication Ethics (COPE) and the internal guidelines of the biannual [New Research in Islamic Humanities Studies](#).
- ❖ The turning point of the journal is the unveiling of an unprecedented initiative in the country: from now on, all articles in the journal will be published with a visual abstract and a video abstract in both Persian and English. This innovation, which is the result of the efforts of the journal team and the support of valuable authors, is designed with three main goals: accelerating the transfer of scientific concepts, increasing the international visibility of Islamic humanities research, and aligning with the world's most advanced scientific publishing standards. This issue presents valuable articles on topics ranging from systems thinking in the Quran to emerging challenges in law, artificial intelligence, and the metaverse, which demonstrate the journal's problem-oriented and forward-looking approach. We invite all researchers to join us on this proud path by submitting their works. Access to all articles, image and video abstracts is free and open to all.
- ❖ All sample files and complete instructions on how to compile and submit articles are included in the [New Research in Islamic Humanities Studies](#) system. Please compose your articles based on them and, after making sure that you have followed all the points, proceed to submit your articles.

A STEP-BY-STEP GUIDE FOR AUTHORS: Manuscript Preparation and Submission


1. PRE-SUBMISSION CHECKLIST




1. MAIN ARTICLE
(Anonymized)



2. AUTHOR INFORMATION



3. CONFLICT OF INTEREST FORM




4. AUTHOR COMMITMENT FORM

MAXIMUM PAGE COUNT: 20 PAGES (Total)


2. CRAFTING THE FRONT MATTER: Title & Abstract

Format the Title: Times New Roman, 14pt, Bold, Title Case.
Persian: B Titr, 14pt


List the Authors:
Times New Roman, 9pt, with corresponding author & affiliation identified




PART 1: OBJECTIVE
(Purpose & Goals)




PART 1: OBJECTIVE




PART 2: METHOD
(Methodology & Procedures)




PART 2: METHOD




PART 3: FINDINGS
(Key Results & Data)



PART 3: FINDINGS



PART 4: CONCLUSION



PART 4: CONCLUSION

STRUCTURED ABSTRACT
(Persian & English - CRITICAL REQUIREMENT)

TWO ENGLISH ABSTRACTS REQUIRED:
Short (250-350 words) & Extended (800-1500 words)

Select 3-5 Keywords:
Lowercase, separated by commas

3. BUILDING THE MAIN BODY

INTRODUCTION
Frame the research problem, state its importance, review background literature, and clearly define the study's objectives and hypotheses.

METHOD
Describe the research design, sample size, materials, and data collection procedures in enough detail to allow for replication.

DISCUSSION
Interpret your findings, discuss their implications, and compare them with the results of previous research.

LITERATURE REVIEW
Synthesize previous research, identify knowledge gaps, and discuss theoretical frameworks.

RESULTS / FINDINGS
Summarize the collected data and the outcomes of your analyses. Report all relevant results, including those that do not support your hypotheses.

CONCLUSION
State your final conclusions, highlight the significance of the outcomes, and suggest directions for future research.

5. CITING YOUR SOURCES (APA Style)

Follow APA Citation Style

Translate All Persian References:

- Fully translate Persian sources
- Add "(in Persian)" at end

EXAMPLE: IN-TEXT CITATION:
(Cordella & Iannacci, 2010)
Persian text: (تقوا، منصورى و فيضى، 1395)

EXAMPLE: TRANSLATED REFERENCE LIST ENTRY:
Moghimi, M. & Alaei Ardakani, M. (2011). Measuring good governance factors and e-government role in enhancing it. *Journal of Information Technology Management*, 19(4), 171-188. (in Persian)

4. FORMATTING & FINAL TOUCHES

Tables & Figures

Number sequentially; Captions ABOVE tables, BELOW figures High resolution

Mathematical Formulas

Use Microsoft Equation; Number in right margin; Times New Roman, 11pt

REQUIRED FINAL SECTIONS:

- Author Contributions
- Data Availability Statement
- Funding
- Conflict of Interest
- AI Declaration

PERSIAN SECTION FONTS & SIZES			
Element	Font (Persian)	Size	Style
Article Title	B Titr	14 pt	Gold
Main Section Titles	B Titr	12 pt	Gold
Sub-section Titles	B Titr	11 pt	Gold
Main Body Text	B Mitra	12 pt	Normal
Abstract Text	B Mitra	11 pt	Normal
Table/Figure Captions	B Mitra	10 pt	Bold
Text Inside Tables	B Mitra	10 pt	Normal



Publisher:
Lorestan University



Director-in-Charge:
Dr. Mehrdad Amiri

Editor-in-Chief:
Dr. Ezatollah Ghadampour



Editorial Board:

- | | |
|---------------------------------------|---|
| Dr. Seyed Alaeddin Shahrokhi | Faculty Member, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University |
| Dr. Muslim Soleimani | Professor, Department of History, Seyyed Jamaluddin Asadabadi University |
| Dr. Siavash Yari | Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam |
| Dr. Fazlolah Mir | Professor, Department of Psychology, Lorestan University |
| Dr. seyed Abdolvahab Samavi | Full Professor, Department of Psychology, Faculty of Literature and Humanities, University of Hormozgan |
| Dr. Ghasem Sahraei | Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University |
| Dr. Mohamadreza hasanijalilian | Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University |
| Dr. Said Binayemotlagh | Department of philosophy, Faculty of literature and humanities, University of Isfahan |
| Dr. Ebrahim Mosazadeh | Professor, Department of Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran |
| Dr. Aliasghar Pourezat | Full Professor, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, University of Tehran |
| Dr. Peyman Namamian | Associate Professor, Faculty Member, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Arak University |
| Dr. Parviz Bagheri | Associate Professor at Ilam University |



International Editorial Board:

- | | |
|------------------------------|---|
| Prof. David J. Gunkel | Department of Communications, Northern Illinois University, 230 University Cir Dr, DeKalb, IL 60115, USA |
| Souad Ezzerouali | Associate Professor of civil law Dhofar University Sultanate of Oman |
| Katarzyna Maksymiuk | Professor, Institute of History, Faculty of Humanities, University of Natural Sciences and Humanities of Szeged, Szeged, Poland |
| Shafique N. Virani | Distinguished Professor of Islamic Studies and Director and Founder of the Centre for South Asian Civilizations, University of Toronto, Toronto, Canada |
| Touraj Daryae | Professor of History, Iranian Studies, and Culture at the University of California |



Manager:

Mohamad Hatami Nejad

Executive Editor: Dr. Jafar Koosha
English Text Editor: Dr. Mahmoodreza Moradian

Executive Editor: Dr. Farhad Khormaei
Executive Director: Dr. Reza Farjpour



Articles should only be submitted through the Journal of Modern Research in Islamic Humanities Studies system.



Address: Iran, Lorestan, Khorramabad, Lorestan University, Faculty of Literature and Humanities, Department of Theology and Islamic Studies, Second Floor, Journal Office.

Telephone: 09166510118

General/Editorial Primary E-mail: api@lu.ac.ir,
apijournallorestanpress@gmail.com

Website: <https://api.lu.ac.ir>

Online ISSN: 2980-8944

Frequency: Semiannual

List of Reviewers

Ab Barin, Saif od-Din, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Urmia Branch, Urmia, Iran

Abdollahi, Saman, Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Naragh Branch, Naragh, Iran

Abdi Varmazan, Morad, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran

Aghajani, Saifollah, Associate Professor, Department of Psychology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

Aghamohammadi, Ahdiyeh, Assistant Professor, Department of Management, Jami International University, Tehran, Iran

Akbari, Kamal, Associate Professor, Department of Religion and Media, IRIB University, Qom, Iran

Ali Akbari, Razieh, Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Farhangian University, Qom, Iran

Ameri Nia, Mohammad Bagher, Associate Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Yasuj Branch, Yasuj, Iran

Asrafilian, Forough, Assistant Professor, Department of Psychology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Askari, Mahin, Associate Professor, Department of Psychology, Hormozgan University of Medical Sciences, Bandar Abbas, Iran

Bahrani, Mitra, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Kermanshah University of Medical Sciences, Kermanshah, Iran

Bahrani, Ruhollah, Assistant Professor, Department of History, Razi University, Kermanshah, Iran

Bahrani, Vali, Assistant Professor, Department of Social Sciences Education, Farhangian University, Tehran, Iran

Behrouzian, Behrouz, Assistant Professor, Department of Sociology, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran

Darvishpour, Abedin, Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Fathi Ashtiani, Ali, Professor, Department of Psychology, Baqiyatallah University of Medical Sciences, Tehran, Iran

Fattahi, Nasrin, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Ghorbanpour Lafmejani, Amir, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Counseling, University of Guilan, Rasht, Iran

Hosseini, Ali, Associate Professor, Department of Philosophy, Yasuj University, Yasuj, Iran

Irاندoust, Mohammad Hossein, Assistant Professor, Department of Philosophy, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran

Javanmard, Leila, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Karami Moghadam, Rasoul, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Keshavarz, Siroos, Assistant Professor, Center for Management Studies, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Khashnin, Gholamreza, Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Studies, Mohallati University, Qom, Iran

Khazaei, Sahn od-Din, Associate Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Khodadadi, Vali, Associate Professor, Department of Accounting, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Khorramaei, Farhad, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Psychology, Shiraz University, Shiraz, Iran

Mahmoudi, Hossein, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Marashi, Seyed Ali, Associate Professor, Department of Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Mohammadi, Amir Abbas, Assistant Professor, Department of Art Research, Art University of Isfahan, Isfahan, Iran

Moradi, Alireza, Assistant Professor, Department of Management, Allameh Asgari International University, Qom, Iran

Mousazadeh, Ebrahim, Professor, Department of Public Law, University of Tehran, Tehran, Iran

Namanian, Peyman, Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Arak University, Arak, Iran

Nasrollahi, Yadollah, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Madani University, Tabriz, Iran

Nikpay, Iraj, Associate Professor, Department of Educational Sciences, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Rahdarpour, Hamed, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Salari, Azizollah, Associate Professor, Department of Islamic Studies, IRIB University, Tehran, Iran

Setayeshpour, Mohammad, Associate Professor, Department of International Law, University of Qom, Qom, Iran

Shahrokhi, Seyed Alaeddin, Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Shoaei, Malek, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ilam Branch, Ilam, Iran

Shokri, Mohammad, Assistant Professor, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

Soltanishal, Reza, Assistant Professor, Department of Psychology, University of Guilan, Rasht, Iran

Sotoudeh, Reza, Assistant Professor, Department of Finance and Accounting, Meybod University, Meybod, Yazd, Iran

Taghvaei, Abbas, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Islamic Azad University, Lahijan Branch, Lahijan, Iran

Taheri, Afsaneh, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, Roudehen Branch, Roudehen, Iran

Talebpour, Akbar, Associate Professor, Department of Social Sciences, Alzahra University, Tehran, Iran

Yaghoubi, Abolghasem, Professor, Department of Psychology, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran

Yazdani, Gholamreza, Associate Professor, Department of Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran

Yousefi, Ali, Associate Professor, Department of Sociology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Zare Moghadam, Ali, Assistant Professor, Department of Curriculum Planning and Educational Sciences, University of Birjand, Birjand, Iran

Abdollahzadeh, Ali, Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran



Lorestan University



New
Research in
Islamic Humanities
Studies

Online ISSN : 2980 - 8944